

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من أشرف الرسل وأعلى الأنبياء أئمة السبل وهدى أصحابه
وشر آوئه في عصره وخلقناه من بعد التتم الغزوة ولم يرتدوا عنه هذا إن شاء الله
ومن ما تشبهه أن كثر ما عبده في ربنا الذي عبده نبي الله عليه السلام وعلى أنه في كتابه
ميكويزه تغية فيه على الله في ذلك ما هو من زيادة ما كنت تشبهه في كتابه
عوامل يشبهات من حيثيات الإيمان في كتب كائنات والكر من أن قلبه در اجابات عارف
خلقهای را تا این معنایان است که تعلیم همین است که در کتاب ما پیدا که لا یرحم نور تو
الهی در دل این بنده ضعیف علی بن موسی و بسودا کرد و ابتدا آنکه بیایم از این بنده
که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی است از اصول دین ما و حق که این اصل را محکم کنیم
و چون مستد از این بزرگواران است که در کتاب حکما می که در قرآن عظیم مذکور شده مجرب است
بودن خلف سلف صالح علی آن معانی رسید و اکثر فادیت خبر واحد علی بیان بنیر در این
جاء از سلف آنرا و استنباط معتقدان اذن منسک است که بود و طبعی او داد
متعارف در آبی سوا این بزرگواران صورت کبر و در همچنین جمع فتوا در بنیر سلف

علم قرآنی و فقهیه و عقاید و علم سلوک سجایا اگر این عزیزان مایل شوند و فزودگی
درین امور بطلبند از اندوختن و مسرت ایشان اذنان غلغله جمع قرآن و سوره فزودگی
متواتره از سوره تنبیه بر سخی غلغله است و قضایا و حدود و احکام تعدد و غیر آن همه
مشترک بر تحقیق ایشان هر که در شکستن این اصل سعی میکند بحقیقت بهم جمیع فنون فزودگی
میخواهد و نیز در اندوختن شکر و برسموت و نام از زبان مبارک است چنانکه سایر شریع را
اولا در مرتبه کلام فقهی در گذران آنگاه از حد و مقدر که آیند و آماره بهمان مرتبه است
اگرچه گریه آن فقه الشیخیه و فقه الشیخیه شریفی که با بده یوم خلق السموت و بهر چه
منه با ابرو هم بعد از آن بر قلب مبارک حضرت پیغام صلی الله علیه و سلم اجالا ماره و بعد
افزونی و حدود آورد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاف ماره دار ماره افزونی
آنکه شریفه اند که اگر چه مراد حق بود و بر بند و بجا است حکیم گشت و تکلیف عباد با آن
و علی بن ابی طالب است همچنان خلاف غلغله ای را شنود اول در کلام و سخی سوزنده و در قرآن
عظیم اجالا فزودگی بعد از آن بر خانی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ماره و بطریق
تراست و فزودگی ماره سوره افزونی از هر چه مفصل گشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علم شریف انصاف ماره فزودگی اند که تکلیف عباد با استخفاف این بزرگواران گناه
در علم استخفاف در برده از روی کلمه بر انداخته گشت و این قرن اول کویست که بجا آورد
علی که در خلاف آنچه مازین اراعه فزودگی میکنند که خلاف ایشان بعضی است مطلقا
یا بعضی علی است بلکه امر اجتهاد است که این همه برابر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند و بر خلاف
آنچه شیعیان میکنند که در قرن اول حقیقت عظیم رفته بسبب طلب دنیا خلافت را از حق
آن غضب کردند بر غیر مستحق اتفاق نمودند استغناء بسبب آنکه در فزودگی
نموده تطبیق در اختلاف علماء در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه استخفاف محض است با
و چه توانند فهمد که استخفاف کما علی اطلاع کرده میشود بر محدود تنبیه شارع بر تکلیف

عباد بالعباد این را باور داد که بی برهه معصومه معصومه بود و بک وصیه بوالایه عهد از شرح اهل صل
 و عقد و تعیین فقط استقامت و مانند آن هر کجای معنی را اراده کرده است و بحسب آن گفته
 است که در استصحاب محققا اعاذت بود و استیلا از غنم من و دیگر معانی مستوی از غنم
 بسیار و مانند آن در طبقین در میان اختلاف علماء در آنکه خلافت بصر علی است یا نحو آن
 و در ارفاق است که جمعی را از یک جمله با همه شیخ که تعبیر است مربوط با هم منظورند بصر علی قابل
 استنباط بر معنی آیه را جدا دانستند و محال بان در آنستند بر آن یافت و اما در استنباط
 بر آن حدیث را از طریق بانی استنفاذ با آن اعاذت اخبار اعاذت بود منتهی در معنی اثبات خلافه
 که در مستشرقین است جمعی را نظر بر حدیثی دون حدیثی افاذت دانستند که خبر اعاذت و جمعی را
 نظر بر حدیثی دون اعاذت افاذت دانستند و جمعی را که نورانی است ابراهیم را بسط
 نمود و از حدیثی که با آن در ظاهر افری نیز خبر اعاذت است از آنرا بر ما عده خبر جمعی
 خاص قائلند چون اسد سلی در تعلیم سواد الهی خود و امامت از آنها شنیدیم که خبر اعاذت است ما
 در آن حدیث و اول بنا علی آنکه در حدیثی خبر در حدیثی است و آنکه از آن اخبار در حدیث
 اعاذت است که خبر در حدیثی است که در حدیثی است در میان معنی خلافه و اعاذت
 و خاصه در حدیثی است که خبر در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است
 و لهذا اوان السروع فی المعصوم و غیره و بقیه استنباط علی فضل التوکل و الی کما سینه
 و حفظه کل امر افوض حسنا الله و لم اؤکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مقصود
 است که در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است
 ای الرماة است در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است که خبر در حدیثی است
 اسلام و انقیاد بالجهاد و ما ینبغی بر من ترتیب الجبوس و العوض للمحاربة و احتیاج
 من العقی و العقیام بالاعتقاد و اقامه العزود و ریح السطام و الامر بالامر و حمت و

النبي عن السكرتار بن عبد الله بن النعمان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان من اذعن عن النبي صلى الله عليه وسلم في صلواته والصلوات في صلواته صلى الله عليه وسلم من
 بعثت من بعدك ابي كافر فخلق الله بالدين في حالها كذا في صلواته صلى الله عليه وسلم وبراها
 تعين وواب فرموند واهام عظيم در هر معامله ميروند و دستند چونان معاملات را
 استقر امام و از جزئیات بحکایات و از کلیات بحکلی واحد که شامل همه باشد انفعال
 هم منسلط ان اقامه درین باشد که مستقر بر کلیات است و تحت وی احکام دیگر باشند
 یکی از آنها علوم دینی است از تعلیم قرآن و سنت و موعظه قال الله تعالی به الذي جئت
 فی الامم رسولاً منهم یلو علیهم آیته و یرزقهم و یعلم الکتاب الحکمة و مستفیض شد که آن
 حضرت علی السطی و سلم تبعید میکردند صحابه را به تذکر و موعظه و دیگر اقامت از
 اسلام است زیرا که مستفیض شد که اقامت جمیع اعیان و عبادات و غیره از جانب
 امام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن بر مصارف می نمودند و غلبه بر
 استیعفی منصوب است و همچنین شهادت بر بلای رمضان میبلای میبسیند و بعد
 ثبوت شهادت حکم بصوم و خط میفرمودند و حج را نمودند اقامت نمودند و سال نهم که
 حضور شریف آنحضرت علی السطی و سلم در کوه متحقی است حضرت ابو بکر صدیق را
 فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت علی السطی و سلم بجهاد و نصب امر او است
 حیوش و سرایا و قیام آنحضرت بقضا در خصوصان و نصب قضاة در بلاد اسلام و
 اقامت حدود و امر موروث و نهی مکر مستغنی از آنکه به تنبیه اجتماع داشتند
 و چون آنحضرت علی السطی و سلم بر رفیق اعلی انفعال فرمودند واجب است اقامت
 بهمان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف است بر نفسی که درین امر
 اهتام عظیم در نایب و وواب را با قیام فرستند و بر حال ایشان علی باشد و از آن
 از امر وی تجاوز نکند و بر حسب شماره وی جاری شوند و این شخص تکلیف آنحضرت

باشد و بسبب خلق وی صلی الله علیه و آله پس از کلامی که فرموده است که ما را از خداوند طلب کنیم که به
 تعظیم خود و بیعت تحول نموند و قضاة امصار را امر از جویین کنیم که با ما در بیعت اقامت
 از ما بخواهند و در بعضی از مواضع از کفر عمیق خلافت بعد از صلی الله علیه و آله را مقتضی
 امام امیر را در امور و در بعضی از مواضع فی التصدیق ما قامة الدین برآمد شخصی که با ما است
 و علیه بر او امان میماند و تصدیق شود از خداوند را منزه و در شرعی منزه ملک و سایر
 متعلقه در خط تصدیق بر آمد شخصی که قابلیت اوست دین بر وجه اگر دانسته است که
 اهل زمان خود را به لیکن با بعضی از دست وی چیزی از بین امور بر آید پس غلیظ مختلف
 در غیر محمول و غیر منسلط خواهد بود و قید نیابت عن النبي صلی الله علیه و آله سلم بر وی آرد
 از سلفه و غلیظ ایشان را در هر چند در قرآن عظیم حضرت داود و راعیة السام خلیفه گفته
 شد زیرا که سخن در خلافت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و حضرت داود خلیفه الله
 بودند لهذا حضرت ابو بکر صدیق را معنی شدند با نام خلیفه الله و فرمودند که مرا
 خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه باشید پس در ادب با کفار است بر مسلمانی
 بیوم اقبوه نسبت بخلیفه منشی سرفظ بچند وجه یکی آنکه معیاره رضوان الله علیه همین
 نسبت بخلیفه و تعین او است از ذوق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منزه شدند پس اگر از شرعی
 و جویین نسبت بخلیفه او را که نمیکردند برین امر خلیفه مقدم نمینماشتند و این وجه ایهات
 در ایل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میاید بر وجه افعال دوام آنکه در حدیث وارد
 شده است و این فی عطف بینه مات میتة با بلیه یعنی هر که بمیرد حال آنکه میت و
 کردن اوست خلیفه مرده است بمرکب بلیه و این نص شرعی است تفصیلاً بیوم
 آنکه خداوند بخواهد بباد و ... حیا علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفای
 از خون اسلام فرضین بالقیامه گردانید و آنچه بدون نصب امام صورت نگردد
 و معذور حاجب و احب است کبار خود بر این وجه بنیة نموده اند و سلسله در شرط

مخلافه در اصل و درین مسأله است که صحیح خلاف است چنانکه در سنت منصوص است اجماع و علم
درین زیاد است از کلام اسلام و امر معروف و نهی منکر و قیام بامر جهاد و قضاء و اجرای
حد و در این پس هر چه شرط بر یکی از این امور باشد شرط بر هر دو است و زیاد از آن
الطریق دیگر بمقتضا حدیث مستفیض در این فرسیده است چون این اصل دانستند
خود نیز در تحصیل مایم از جمله شرط خلاف است که مسلمان باشد زیرا که با کسی که
باید از حق سزاوار مسلمان قائل شد و آن بحال اهل کافرین علی المؤمنین سبی و زنا است
که این حق از غیر مسلمان سزاوار نشود و اگر خلیفه کام کرده و العیاذ بالله و جب
شود و در این پس نصب کافر اول است بلکه درست نیست و از آن جهت که
خالف و باطل باشد زیرا که بخون و سفید و صبی مجوزند از هر قاصد غیرت خویش و از
استقامت و لا تلووا اسمها امواتکم چون بر مال خودها قادر نباشند بر اعمال و عبادت
مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کار را بطریق استخوان با قطع از این بجای
سراییم میشود از آن جهت که ذکر باشد بر امره زیرا که در حدیث بخاری
آمده مال را فقوم و لو اهرم امره چون بسیم مایک که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
اول فارس دختر کبری را به باد سابی برداشند فرمود رسکارت خوبی که در عالم
باد سابی حضرتان خشنه زنی را و زیرا که امره ماضی العقل و البوصیه است و در جنگ
و پیکار و بیچاره و قابل حضور محافل و مجالس پس از وی کارهای مطلوب تر بود
و از آن جهت است که هر باشد زیرا که بعد قایل است با دست در خصوصات بیت و منزل
مردم محترم و مهان و واجب است بر وی مستوفی بجهت کلمات سید خود و از آن
جهت است که مستحکم و سیم و بعیر باشد زیرا که در حدیث بر طبعه حکم کردن بوجهی
که در مذهب او شبهه واقع نشود و معروفی در عیالیه و معروفی در عیالیه
و شش بر علیه و سنی کلام اینجا و واجب است بر وی توبه قضاة امصار

و نصب عال و امر کردن مریدان با توفیق در جهاد منجیل با سایرین که درون سلامت
با بعضی تحقیق نشود . مقدم واجب واجب است و از آن جمله است که تجلج باشد و
عاجب برای در عین اسم و عقد در عرض معاند و عین امر اعمال و در حسب
کفایت معنی در دست بپسند و نه تا کرد کار که حفظ کند در امور و نه اندر انجام
در این مهلت را از برای که جهاد بجز نتواند صاحب ای و کافی صورت باشد و آن
مطلب انعم است از مطالب خلافت و از آن جمله است که عدل باشد یعنی محبت
لنایر غیر معبر به معایر و صاحب مروت باشد نه بزرگ در خلیع الخوار زبر که در راه
و قاضی در امری صحت هر گاه اینجانی شرط است در ریاست علم که زمان علم
درست او افتد اقل است . بلکه شرط باشد و قال است که در تقالی مسمی تر منون
مریدان است که در حق خود محسنت بماند و مروت و از آن جمله است که مجتهد باشد
بزرگ که خلافت منصف است نصیاح و احوال علوم دین و امر مروت و نبی مکر را اول
بهر بدون مجتهد صورت بگیرد . قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغضاة مکره و احد
فی الجنة هاتان فی النار فاما الذی فی الجنة و جعل عرف اللی حکم به فهو فی الجنة
خبر علی عرف اللی حکم فجاز فی الکلم فهو فی النار و جعل ضعی الناس علی جاهل فهو فی
النار و اوله ابوداؤد و اصل معانی اجتهاد است که جمله عظیمه از احکام فقه است
باید با در تفصیلی از کتاب است و اجلاء و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل او است
و طن قوی همان دلیل حاصل کرده باشد پس درین زمانه مجتهد نمیتواند مکرر است
که جمع کرده باشد بیخ علم را که کتاب قرآه و تغیر و علم سنت با ساندان و شعر
صحیح و ضعیف در این علم . تاویل سلف در مسایل با از اجلاء با و زنه نماید
و نیز دیگر آفرینت علی قولین قول ثالث اختیار کند و علم عربیه از لغت و نحو
و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوده الطبیق بین المتخلفین بعد از آن اعمال فکر کند

در میان خزینه و مهر حکمی را منوط بدلیل اولی بنا شد و لازم نیست که مجتهد مستغنی باشد مثل
ابو صفیحه و منافعی بکنند مجتهد مشرب که تحقیق سلف را شناخته و اسد لایح الهامان
فهمیده طعن فوجی درهم مسلک بهم رساند کما نیست و تحقیق است که احیاناً غیر از آن
غیر مجتهد این علوم بچندان بدست نیست لیکن معتبر از آنجا احادیث سهیاب نزول در کتاب
اوست و اما سلف خود را بقدر خطا و غیوه فهم سیاق و بسایق و بوجهی دیگر و مانند
این در علم تفسیر فایده بسیار کرد و جمیع فواید دینی را و اولی اعلم و در زمان صاحب کفر
این سر و کار لازم نبود همین معرفت قرآن و خطاست و کار میرسد زیرا که هر چه در باب الهام
بود بغیر علم نحو بعلم عام عربی می رسیدند و نه خدا را دست می نماند ظاهر نشود و اختلاف
سلف پیدا باشد بود و از آنجا است که فریسی با بنی اسرائیل است آنکه خود زبیر که
حضرت ابو کریم مرتبت کرده اند الفاء از اول جمله است با بنی اسرائیل که تحقیق است
عالمی در علم فرموده اند که از آنکه من فریسی را بگوید چه چهار روایت میکنند آنرا
سج فریسی فی هذا الشأن و این عمر و است میگرد تا برای آنکه در فریسی با آن
منم انان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند آن بود که فریسی را بگوید
انما لا کتب الله علی وجه ما اتوا العربین و غیر این طرق دیگر روایت میکنند آنکه
بجهت اختصار بر تقدیر گفتا مقدم و اختلاف کرده اند در آن کتاب است جمیع آنجا
آن کرده اند بلا خلاف آنکه بسیاری از امور دینی موقوف است بر معرفت خطای علم
کتاب و سنت و انشاء احکام و نامهای و بعضی دیگر که اند از آنجا که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم امی بودند و حق است که بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم در بیان
قیاس نمی توان کرد دیگر بر ایوم معرفت و بی خوف است بر سماع حق خطا و
بسیاری از مصیبات منوط بنوشتن باطل چون این شرط در شخصی موهبها مستحق
حفاظت شود اگر او را خلیفه مانند خلافت را برای وی عقد کنند خلیفه را

باشند غیر مستحب این شرط را اگر خلیفه سازند ما بحاجت خلافت او عاصی گردانیم
اگر سلاطین بگویند و بیایدوا فی الشریعنا فاما سید بر ای مزبوره که بر دانش او اینست
تفاوت اختلاف است بدانند و من و منی بیدارند مستلزم در طریق انفراد و
انفراد و تفاوت چهار طریق واقع شود طریق اول محبت اولی و عقد است از غلام
بفضیله و امر او و جوه ناس که مضمون از آن است شود و اتفاق اهل حل و عقد
باید ایام شرط نیست زیرا که آن مستحب است در محبت یکدیگر و فایده ندارد زیرا
حضرت عمر در خطبه آن فرمودند من یاب رجلا علی غیر مشوره من المسلمین فلا ینال من
والدی یا ولی غیره این یعنی و آنفعا دقت حضرت صدیق بطریق محبت است
عربی دوم استخلاف خلیفه مستحب شرط را یعنی خلیفه عادل متصف با فضیلت
تخصی از آنست که مستحب شرط است از آنست که وجهی نماید در آن راه و نظر کند
باستعداد و وصیت نماید با آن در بی پایان شخص میان سایر مستحبین خصوصیت
بهتر کند و دوم را لازم است که همان شخص با خلیفه سازند اتفاقا خلافت حضرت
فارقین بهین طریق بود طریق سیم سوری است و آن آنست که خلیفه شایان
گرداند خلافت را در میان جمعی از مستحبین شرط و گوید از میان این جمعی هر که
را اختیار کند جایز است او باشد پس بعد موت خلیفه شایان گرداند یکی را تعیین سازند
و اگر برای اختیار شخصی را با جمعی را مویز کند اختیار میان شخص یا میان جمعی مویز
و آنفعا و خلافت فی النورین بهین طریق بود که حضرت عمر فاروق خلافت
را بدو میان کسیر کس ایجاب ساختند و آخره عبدالرحمن بن عوف برای تعیین خلیفه
مقرر شد و وی حضرت فاطمه زهرا را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست
چون علی بن ابی طالب و شخصی نزدی خلافت کرد و بغیر محبت و استخفاف و سب
بر خود جمع سازد یا بتلافی غلبه یا بغیر و نصب قتال تخلیه شود لازم کرد

بهر مردمان ایتلاف فرمان او در آنچه موافق شرع باشد آید و در غیرت یکی اگر مستولی است
شرع و با آنست و صرف نماز عین کند یعنی در تدبیر از غیر ارتکاب محرم و انفسه جایز است و
رضعت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی و بعد صاحب امام مرتضی
بمنوع بود دیگر اگر مستحق شرط نباشد و صرف نماز عین کند انعقاد در کتاب محرم و آن
جایز است و فاعل اینها من است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد و
حال را واقع دکه کند از ادب بابت موالی ساقط شود چون قاضی او حکم نماید که در حکم او
و براه او جهاد متیوان کرد و این انعقاد بنا بر مخرجه است زیرا که در عزل او انعقاد
مسئله و ظهور در معنی شدید لازم می آید و یقین معلوم است که این مذاکره شخصی اطلاق شود
باز آنجائی که دیگری بدتر از او غالب شود پس در کتاب فتن که در او میهنی است
باید در سراج سلجوقی که مرسوم است و محلی و انعقاد و فتنه علی الملک در آن فاعل اهل
بنی عباس است پس نوع بود باطلی که شخصی مشهور باشد در زمان خود پس در خلافت
مستقیم است و خلافت و این شخص افضال بر است مستحق شود که او نیز یکی از طرف
مذکوره زیرا که بصفتی که وی دارد و آن تسلط یا بیعت خلافت است و خلافت
سازگار کرد و نهاد اجازت از صحنی به خود انصاف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حق اهل مبارک
کردند بیعت حضرت صدیق و اکتفا نمودند بر انصاف او و اهل علم است که کرده اند
اگر خلافت حضرت مرتضی کبیر ام طرق از طرق مذکوره واقع شد مقتضای کلام آنحضرت
که بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اگر نامهای حضرت
مرتضی که بابل تمام نوشته اند سابقا بر اینست و جمعی گویند که بیعتی انصاف
این است که در هر که مسوره متضمن استقرار خلافت خلیفه عثمان باشد باطل چون عثمان
مانند علی متعین شد و فیه ما فیه در ذیل مسلم که با او عهدی با بیعتی بود
نقیر بر این اگر فاعلی باشد خلافت حضرت مرتضی بیعت بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم

پس ابو دلف و حضرت صدیق به بیعت اهل حل و عقد و خلافت حضرت فاروق با آنجا
 بر روی توکل زدند؛ ای جواب کجیم مقصود آنست که نبی آنحضرت صلی الله علیه و آله لازم
 شد تا بعد از آن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و بابت آن متوجه گردند و عقد
 خلافت را بر اهل بیت و ائمه آل امربان نمودند و در آنجا که شش نفر است بخلیفه دیگر وجه
 بیعت اهل حل و عقد بود با آنجا که نماز و غیره از آنجا که نماز و غیره از آنجا که نماز و غیره
 در بعضی موارد و تعلق حکم و موجب بخلیفه منوط است به قبول و وقت پس با اعتبار حکمت
 اهل بیت و خلافت است کرده میشود اتفاقاً خلافت را به بیعت اهل حل و عقد با آنجا که
 در بعضی موارد با بعضی میدانیم که تاریخ علیه الصلوة و السلام بعضی فرموده است با آنکه امام مهدی
 در دامان و بیعت موجود خواهد شد و وی غذا داد و عند رسول امام بر حجت و بر حق
 کرد و در این واقعات و اینها که در این روزی بر شده باشد کجیم در علم پس با آنجا که
 فرموده اند آنجا که امام مهدی را و واجب است تا تابع او در آنجا که تعلق بخلیفه دارد
 چون وقت خلافت او آید که در بعضی با بعضی است که نزد دیگر ائمه امام مهدی است
 با او میان یک در مقام باز نموده قوم برای حضرت صدیق با خلیفه ساختن صدور آنجا
 فاروق را برای محمد یا عزم کردن عبدالرحمن بن عوف بر این خلیفه از غیر مسلم
 آنست که با بعضی باشد بلکه ظاهر آنست که این بزرگان بعضی با این از تاریخ
 دست او نیز محفوظ اند و مشهورند در میان مردم نسبت با ایشان همانا که گویند او خلیفه
 این را واجب ساخته و با فتح آن را واجب کرده اند است یا گویند بیعت فاروق
 را حلال گردانید و مومنان تقضیل این سخن نایب است ازین رساله در اسلام
 در بیان آنجا که بخلیفه واجب است از اصحابی صحابه مسلمین و اصل در بر مسند نظر کردن
 در معنی خلافت و در آنتره مرقات اقامت دین که بخلیفه اقامت دین تصور شد
 و مسکات او که بدون اینها علی کل وجه تحقیق پذیرد و واجب است بخلیفه صحابه

دین محمد صلی الله علیه و سلم بر صفتی که نسبت ستیغیست اخذت صلی الله علیه و سلم را بیت منزه و آن
سلف علی هر آن منعقد شده با سکار بر مخالف و اسکار با یک جمع خواند بود که گفت که در زمین
و زیاده را و زجر نماید مبتدع را دیگر اقامت از کار اسلام نمودن از جمع و جهان را برین فحوة
روح و صوم بانکه در حلقه و نفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده از مساجد و صدقات
نصب فرماید و امیر جمعی کند و احیاء علوم دین نماید بجهت خود قدرتی که مستیر شود و مقرر
سازد در زمین را دریم بلیدی میانکه حضرت عمر رضی الله عنه و عبد الله بن مسعود را با جماعه
و در کوفه فرستاد و مسعود را بسیار و عبد الله بن مسعود را به بهره فرستاد و فیض کند میان این
خصومت یعنی قضا کند در دعای و غضب قضا نماید برای آن و سکار و در اسلام
را از سکار و قطع طریق و تخلیان و سرمد های در راه لام را با فواج و آلت جنگ
مشهور سازد و جهاد نماید با عدو اسلام اهدار و رفا و ترتیب دهد بیوس را در فرض
ارزاق کند برای مخالف و اخذ بزیه و خراج و عتس لکه بر خراة بوال آورد و تقدیر عطا
قضاة و قضیان و در میان و و اعطان و انیمه سایر آنچه از خود نماید بغیر اسراف
و تأیید کرد در میان امرای عدول را و اهل نیکوای را و همیشه در سرافا مورخ
احوال رعیت و افواج و امارار امصار و بیوس خراة و قضاة و عجز این مقید باشد تا
حیانتی و صیغی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین کفار اصلا درست نیست حضرت عمر
ازین امر نهی شدید فرموده اند ازین شیخ الشیخ العارف السهم وردی قدس من
فی العوارف عنده و شیخ الرومی قال کنت ملوکا کافر و کان یحول لی اسلام فانک اسلمت
استغنت بک علی امانه المسلمین فانه لا یمنع ان استغیر علی انتم بمن یسبهم قال
فابیت فقال عمر لا اکره فی الدین فلما حزنه الوفاة لعنقی فقال اذ من صیغ
ابیت بیان آنچه واجبست بر خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مستند در بیان آنچه
بر رعیت واجبست از طاعت خلیفه لازمست بر مسلمین هر چه امر قرآنی خلیفه از

عیناً تمام و از آنجه مخالف است بر حسب تواتر عطف عادل باشد خواه جابر و اکثر مردم
نیز است و در وقت محله است و وظیفه حکم فریاد یا امری که مجتهد فیه است نیز مخالف کتاب
و سه است همواره و اجماع سلف و قیاس علی بر اصل واضح الثبوت لازم است سخن اولی
و بیخلاف قضای او در وقت بر ضد موافق مذمت محکوم علیه نباشد و حرام است مزوج بر
سلطان بعد از آنکه مسلمین بر روی عین می تندند مگر کفر بواجب از وی دیده شود اگر چه باطل
است هیچ شرط نباشد و مزوج بر عطف است نوعی نوازند بود یکی آنکه عطف کافر سودا
مزوجیات دین و العباد باشد در بیخوفت و احسن مزوج بروی و قال یاوی
و این مثال اعظم از اولی جهاد است تا اسلام مسلمانان کرد و کفر غالب نشود و بیکر آنکه مزوج
کنند برای تنبیه امت و قتل نفوس و تحلیل مزوج بعین یا دلیل شرعی سبب را حکم سازند
قانون شرع را و حکم انجا و حکم قطع طریق است و فر کردن این و از هم مستوف و
جامع این را و ادب است خود که مزوج کذب نیست اقامت دین و تفریق بین وظیفه
اصحاب و شیعیان و بطلان آن تا دلیل که باطل شد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند دلیل
ردیفه و انچه ذکوة و در زمان عهدین اکبر رخسار استخوانه و معنی قطعیه بطلان دلیل
انت که مخالف من گمان نباشد مشهوره یا اجماع یا قیاس علی و ارف شود و اگر آن
تا دلیل مجتهد علیه است نه قطعی البطلان آن قوم نجات باشند و در زمان اول حکم
قوم حکم مجتهد محطی بعد از ان خطا ظاهر چون احادیث منع بود که در صحیح مسلم و
مسئله است ظلمت و اجماع امت بر آن منع کشت امر و در حکم بعضیان با معنی کفر
اگر از عطف خود میزند صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسلم بر دینی از
حاکم شرع پیش با موجود است و معنی بر آن همان است که تفریق کرده ایم حاضر است
قیام مزوج مظالم خود و شرکست زمان برداری او و جمعی که فریق سلطان شوند بر
ایادی او عصاة باشند و اگر در آن مسلم بر دینی از جانب شرع نبیند هر نماید و آن

در هر بر سر وی میگذرد از آفات سماویه سرد و درست از قتل باز دارد و از اعظم احوال
بپاید دست امر کردن خلیفه محمود و منی او از منکر بغیر فرق ایستاد می باید که ملطف
باشد درون اعنف و در خلوة باشد درون اخلوة نافته بر بخیزد و چون هیچ خلافت
و سر و خلیفه و آنچه متعلق است بکلاف دانسته شد وقت آن رسیده که با عمل مقصد خود
کیشم انبات خلافت عامه برای خلفای ارجمه از اجلی بد بیات است چون خود خلیفه و سر
اوراد و غیر تصور عام و از احوال خلفای ارجمه آنچه مستفیض شده تذکره عامه باید بود
بوقت شرط خلافت در ایشان و ظهور معاهد خلافت بکمال وجه از ایشان ادراک کرده
میشود اگر خلفای در ثبوت خلافت ایشان است با عیار از آنجا دیگر است در مفهوم خود و فایده
شبه عصمت و معنی لطیف در راه شرط میکنند و الا و عهد اسلام و عقل و صلح و بر سر
و زکوة و سلامت اعضا و فریضه درین برهان محکم فایده می تواند بود و هیچ فایده
اسکارت می تواند کرد که مخالف اهل دة فرخ یادیم در راه مردم و با افضح حیوان کسری و
فقیر بتدبیر و ام این بوده است و فی هذا الکفایة لمن اکتفی و سبعة بانقده خودی
اند که صورت ایشان خلافت را از دست صورت مرتضی غضب بردند و آن صورت
بلا با کمال جرات و تدبیر و ایثار ناس با حقه سپس بجای خود ای و کفایت را تا بیل
شدند از آنجنت که قصد کردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت و افاضل خلفای
خا باید تا بیل کرد و در فضایای ایشان و مناظره ایشان خوض می باید نمود
ایشان ظاهر من استرسه شود تا حال هیچ کس از مخالفان بر دامن ایشان فرقی ظاهر
بسته است هرگز نمی که مانده اند هیچ آن امر مختلف نیست که جمود اسلام
آن را نمایندند الا همین در فاعلم اند بعد از استیانت خلافت برای ایشان استغنی نکر
مستغنی است از برهان و آنچه درین باب مطلوب شود تجزیه معنی است از معانی دیگر
و تجزیه شرط خلافت و بیان معاهد غضب خلیفه لایغر و سایر امور را توضیح اند

درین مجال برین ساجده و الحمد لله رب العالمین در بیان لوازم خلافت عامه در حدیث
جمع دارد نموده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چنانکه گاه نبوت و رحمت تو را بخواهد
بجای آید علامت و رحمت بعد از آنکه ملک مخصوص بعد از آن جبرئیل بر او درود در بعض
روایات بلافاصله پس از آن نبوت در حق شده و نیز به نبوت رسیده که آن حضرت صلی
الله علیه و آله فرمودند ان لا اله الا الله بعد از آنکه آن سینه و خدای عز و جل در چندین آیت از
قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و ظهرواح
فرموده و در آن جمله آیه الذین ان کما هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و
امر و ابالموعودین و بنوا علی المسکر و آیه و عدل الذین امنوا منکم و علوا الصلوات
بستخلفتم و آیه محمد رسول الله و الذین یوحی الیک علی الکفار و آیه یا ایها الذین
امنوا من یرید منکم عن دین فیسوف یاتی الله یقوم بحکم و یکون الی غیر ذلك من الآیات
و صحابه در وقت مساکرت در نفوس خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه
گفتند احق بهد الامر و توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو عنکم باحق از استقرار
این ادله و صبیخه چند متصل بر خود زبانه زبانه اوصافی که در خلافت عامه گفته شد درین
فضل سخاوت که آن اوصاف تا به شرم و شجاعت آنها در خطبای اربعه در منوال است
علیهم بیان کنیم و با سخن لوازم خلافت عامه مفروض بقدر نسبتی نسبت کرده
فما ده شیخ بقره اهل انبا بعین حواریه را قال عمر قال فبأذن الله فبأذن الله فبأذن الله
قرئیس ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حمزة و جعفر و ابوجده و عثمان بن مطعون
و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و طلحة و زبیر و قسرة فمأذنه فمأذنه
رویدنه روح بن القاسم الحواریین المذنبین تصالحهم الملائقة کذا فی الاستیعاب
عبدالبر و اصل دعا عیار ابن ابی عوف است که گفته است نکته نخستین آنکه نفوس
فلسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علی فطره افزیده شده است و در مکتب

الهی بیان صفا و صفات مستوی و کج گشته اند و ریاست علما با ایشان مغفوض شد و آنرا اندیش
اسد اعلا حضرت بجزیر سما که در آن زمان است جمع بستند که جوهر نفس ایشان قریب بود بنفوس ایشان
مغلوب شده و این جاء در اصل فطرت خلقاتی اینها اند و راست مبداء آنکه آئینه الهی از آن
این قبول میکند که خاک و جوهر سنگ را میرساند این مزین که صفا همانند از نفس قدس به معانی
صلی الله علیه و سلم بوجهی ما تر می شود که دیگر از سایر می آید و آنچه این حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند بشبهات دل نگریده آنکه با دل ایشان آنچه را از اجناس ادراک کرده بود و کلام آن
حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل این معنی الهی می نمود و بعد از آن با آنکه دیگر نباید با برده در
تا آنکه نسبت عوام مسلمین را با ائمه خلافت قاصد گشته که این سخن در ظاهر حال بعضی مسلمین بود بحسب وضع
طبیعی که مراتب استعداد ذات افراد می آید در صفا و علم و طهارت اما مثل قالی که مثل شیرین است
باشد مایه است ظاهر است که با آنکه در آن خجالی که بوجهی بطریق غلطی اینها از در قریب
مسئله بعد از آنکه در صفا و علم و طهارت می شود از این دو آنچه که در حال اند و علی اساس
عباده ابداء العراط المستقیم سراط الذی است علیهم و قال تبارک و تعالی و انکم مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و حسن اولیک بقا ائمه است بر دو آیه آفاده
فرمود که مخلوق مسلمین مطلوب این در صلوة خواندن و مطیع عزم این در سلوک مراتب در
موافقت با جاذبه هم علم است و مراد از هم علم اینجا هم رفریب و دعای دیگر با اینها الذین هم
من یرتد عنکم عن دین الی ان قال ما و یکم الله نیر السارة بهمین معنی است یعنی دلی قوام مسلمین خواص
فناصل الیه اند که با قاصد صلات و وصفت مجتبه و محبوبه و غیر آن متصف اند و اینج
را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبه الایمان انه ابره سجد قال ان الله نظری فی قلب
العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه و سلم حیزه قلب العباد فاصطفاه و جعله بر سائرکم نظری فی قلب
العباد و بعد قلب محمد صلی الله علیه و سلم فوجد قلوب صحابه حیزه قلب العباد فجعلهم ذررا آئینه صفا الله
علیه و سلم فکون عند دینه و تبییحی مثلاً ذکر کرد آیه قال فجعلهم الفصار دینه و ذررا آئینه

فان الله للمؤمنين مما ينهبون من اموالهم وما راوه فيها فهو عند الله قبيح وحيث انك اولويت ابراهيم
در فقه فقه متحقق است اصحاب را در پنج اولی و اثنی عشر است از اجتهاد و دیگران و در وصفی از اوصاف
مذکور در علامات و غیر این دارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان مناقب صحابه که باقی اینها فرموده
اند در بیان این اوصاف در انسان و کما بهی با ثبات علامات و خواص تلویح الی غیر التبعی و اگر که
مکتب دور از حلیفه تعلقی بهایم بر تلویحی است که نامی آنرا بر زبان خود مینهد و جهت بلند کردن
بهره و در همان حال آنقدر و نفوس کفایت آن را چست بنامی آنچنان آنکه از تقاسیم رحمت الهی غضب
بین می کشند و بهایم بر صلی الله علیه و سلم قبل از مبارزات آن بر فریق اعلی پورست و وجهی از وجه سببه
انرا بشه آنکه هر چه را بدست علما اراهم مشاهده اند و بحقیقت آن همه سلیح است بهایم در این میان
صلیه و غیر شده اند از ابراهیم علیه السلام فاعلمت که از حلیفه کار که غضب آنحضرت است صلی الله
علیه و سلم منسوب است به در قرآن و در حدیث قدسی بدست وی سرانجام نموده آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از انما اتوا بالقریة و تلویحی در آن کتبه اظهار فرموده پس نام آنکه کار را در خود
اعمال آنحضرت بهایم بر صلی الله علیه و سلم فرموده و الباء در صورت و مساطره فاعلم نموده پسند آنرا
حیا که در وقت حکم فی التوریه و مسلم فی الانجیل ازین احوال سفاکد انرا که در آنحضرت قدسی است
سنا بدست انرا نظر الی اهل الارض فمقیم در سیم و عظیم الایمان بقایا من این کتاب و فارغانا
بوسنتک لا یبلیک و ابلیک یک ۲۰ ه مسلم و این تقدیر همان است که حضرت داود علیه السلام با صفا
بست منوجه بنا مسلح قضی گشتند و این کار از دست ایشان سر انجام نیافت لا بدوزن ذریع طلب
کردند که بدست وی تمام شود و بسلامت آنکه وی حسد الیت از علامات ایشان در جرمیده اعلا
حضرت داود بیت کرد که داود بانی مسلح قضی است که تبسوم آنکه خلاف امر خطیری است و تقوی
بی آدم مجبول بر انبیا و با او شیطان در بی آدم جاریست محوی الیم چون خلاف برای شیخی است
شود احتمال دارد که جرمش گریزد و در معاصد خلاف تنها و هم می کشد بعد از آن در امر این
فلیف در امت موجود است باشد از قدرش که استخلاف وی و این اصحاب کثیره الوفی است

تجدید می کند با دستاوردان همه الامارات و درین مهلت که گرفتار شده اند و بیرون نماند و قبحی که درین
احتمال برانداخته نشود بوده الهی بابا و صافی که نزد کبر بصورت اشباح و تهاون منتهی است
کردند و وطن غریب و بیگانه را بر سر پا بطنور رسد استخوانها و پینه ها بر سر پا نشاند و نوحی
بنی آدم با قامت او اطمینان پیدا نکنند و کسی که مرشد طالبان گردد و مرئی ایشان در علم
و باطن تکمیل کرد در علم و حال خود غافل گردد و پند و دیگران بعضی فریب نمکین است و باطن
را از روح داده باشند و ما من ماقبل ای باب السبل آدم روی است سپهر و سستی
نشاید داده دست، آنگاه اعماد بر علم و حال شخصی تجریت مستفیض صادق و مصدوق و انکار
او حاصل شود کار امام سید خلافت کامله است که در توفیق بهادر این دانسته باشیم
بهر بیان و اشارت از او خلافت تمامه آنکه بجز عدالت طایفه و علم از آنکس که چون این
است که زمین خود خونی در تقصیر باقیم از حجاب تو ازیم خلافت تمامه است که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضران حد بینه و از حاضران شروع نمود و از حاضران دیگر مشایخ عظیم
مسلک بود و کوچک که در شرح توحید شان آنست که در وعده حجت برای حاضران آنها مستفیض
اما اگر از مهاجرین اولین باشد از آنجا که طایفه است که خلافت تمامه در شان مهاجرین اولین
مسیر نماید از آن لایق باشد که باطن طایفه از آن فرمودند ازین امر معلوم است و این
معبودان فرمودند ازین ان کما هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امرهم
و سنهم من الذکر حاصل معنی این آیه است که در باب مهاجرین اولین که اولی تعالی است
این را داده باشد تعبیر می نماید که ایشان را کتب فی الارض دیم یعنی سیر کردیم ازین
صلوة کنند و ایما زکوة نمایند و امر معروف و نهی منکر عمل آورند و نهی منکر متاملان را
زیر آنکه استعدکات کفرست و استعدنی تعالی و متاملان استقامت حدود او در رفع معاصی
و امر معروف متاملان است احیاء علوم دینیة بالبر تحقیق این تعلیق لازم شد که هر سخن از
اولین که ممکن است در الارض شود از دست او معاصد خلافت تمامه باید در و عد الهی خلافت

این بر اینست که از همه یاران او بدین عهد امن حاصل شود بر وی و اطمینان قلب محتوی که در آن ظاهر
 و بعد از این صفت نمونه عظمی است که برای انبیا علیهم السلام است و نیز میفرماید فالقون ما جوا
 و از هر من یار هم نماند و در آن سبیلی و قائلوا و قتلوا لاکفر عنکم سیاتهم و لا دخلکم فیما
 یفعلون به کفرا الا بهما نزلنا من عندنا و نیز میفرماید و الذین امنوا و ما جروا و باهرا فی سبیل
 الله و ما آووا و فخرنا اولکم المومنون جماعهم مغفرة و رزق کریم و نیز میفرماید الذین
 آمنوا و ما جروا و ما آووا فی سبیل الله ما جروا و ما آووا فی سبیل الله و ما جروا و ما آووا
 فی سبیل الله از آن جهت مطلوب است که خداوند میفرماید هر کس رسول الله و الذین معه آووا
 علی الکفره و ما یبینهم و بر آن روی میفرماید و لکن مسلم فی التوریه و مسلم فی الانجیل کتب
 اخرج سطا فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها فآخذها
 علیه و سلم در پی واقعه میبار که در آن حضرت اظهار دین و اعلام گایه واقع خواهد شد پس چون
 این وصف در طیف ثابت است اینها در تحقیق شود که مفاصل و مفاصل از وی سرایام خواهد
 گرفت و در قرآن عظیم اثبات بقا برای این مرتبه مقرر است قال الله تکلم لغرضی از عهد
 المومنون انما یجوز کلمت الشجره و در حدیث آمده است جابر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لولا علی الفکر لهدتکم و لولا الخیر لهدتکم و لولا رسول الله صلی الله علیه و سلم لادخل الایمان
 علی ریح کفنه الشجره و لولا انک لولا انک لولا انک لولا انک لولا انک لولا انک لولا انک لولا انک
 علی میفرماید و بعد از آن الذین آمنوا منکم و علیهم الامانیه لیستخفهم فی الارض کما استخف
 الذین من قبلکم و لکن لکم و بینهم الذی ارتقی لکم لعلکم تراجع است حاضرین در سبیل و
 زیرا که اگر هیچ مسلمین را می بود بدینکه لفظ مسلم با کلمه الذین آمنوا و علیهم الامانیه
 لازم می آید پس علی اصل معنی است که وعده برای جویست از نامان نزول آیه که ممکن است
 بر دفعی مع الایمان در اینها و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از هر
 مسأله خبر باشد از آن جهت که اهل بدعا فضل صحابه اند آنچه بخاری عن معاذ بن امان

بن اخی الزرقی عن ایه وکان ابوہ من اہل بدر قال ما جسر علی الی الی علی ارضیہ ما عقیقہ
تقدیرہ اما بقرہ خان بن افضل المسلمین او کلینہ نحو لا یار وکذا کہ بہ شہد بہ من اللذیکہ
و در شان ایشان صحیح سند لعناد اطلع علی البرید فقال اعلوا ما نسیم فقد غفرت کما و غفرت
در بیت کما اظہر و در عاقران بکرم نازل شدہ لعدنا بسند علی النبی و الہما بربرہ و الہما
الذین ابتعدوا فی مراءۃ العسرة و منجی بہ بہر اصدات کلامی کہ ابن عمر حبیباً کر و وہی کہ با معاویہ
بن ابی سفیان یگوید اصح ہذا لامہ منک من فالتک و فالتا تاک علی الاصل ما غفر الخاری
و کلام عبد الرحمن بن خیم السعوی غنیہ نام جون ابو ہریرہ و ابو دردار نزدیک حضرت رضی
بہر کنند و ایشان مباحی بچند میان مواد یہ و حضرت مرتضی و معاویہ طلب مکہ و خلافت را
بگذارد و سوری کرد در میان مسلمین فکان ما قال لہما علی انکما کف بار علیکما اجتمعا
ندوان علیا بن یحییٰ بن عیسیٰ قد علمنا انہ قد باعنا الہما برون و الا نصار و اول الی الی الی
وان من رصیہ خیر من کریم و من یا یو خیر من لم یایوہ و ای ہذا فی ما عدی فی السری و تو
من الطلیح الذین لا یجوز لہم المارۃ و ہو ابوہ و روس الہما ب خدا علی سیرہ
بیر برہ از عبد ابو عمر فی الاستبجاب و از لوازم منافقانہ است و ہذا فی سیرہ حضرت با
یعنی بر زبان مبارک حضرت مجاہد علیہ السلام گذشتہ است کہ فلان شخص بچند سالہ او خیر نہیں
بسرطی از اہل بیت و عاقبت نازل و بجا کعبات است نہیر کہ این زیادہ افادہ میزاید
قطعا سعادۃ این شخص و ابانہ او و نوعی او در آنوقت چنان ہی تمام باہر خلافت بود و ایشان
در صفائہ از فلک نشین اند و آردہ میفرمایند فلما فریبا من البعین کہ اطفال او دہ نایم عمر
باشد و این بیان مجتنب است از معاویہ و غافل لطافات اگر یہ مغفرتہ حرکت کیرہ بیس اہل
سنت و جنات جانہر قلیل الوجود است لیکن اینی بلیسہ عظیم خود لیس تبدل لازم می آید
بلیس و نویس از آنحضرت علیہ السلام منعی است و ہماں خطای اربو بکنت یکدیگر را
و چون کہ اصحاب خلافت ان مانند اعمہ اجالا در اہانت اذقہ ہما ہون و ہما ہر ہر ہر

در چنانچه غیر از این در احوال مطلق صحابه و منافقین با هم همسایه و ذکر
آن احوالات طوطی دارد و تا آنکه در ضمن مشهوره برین عهدین زید و آثار اعیانهای
مطهره من بل نوبی و جابریه و غیر ما در احوال برای شیخین و در حدیث ابو سعید خدری و ابن مسعود
و غیره از برای مزای از جامع مکرر از آنکه حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
و از آنکه در حدیثی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرماید که وی از طبقه علوی است
از صد هفتاد و سه سال پیش و محدث غیر شیخ صدیقی است و سبک اعتبار دارد چنانچه حدیثی از ابن
علو در خبر او در حدیث فرموده باشد و این لازم همچنانکه حدیث از طبقه علوی است یا نایب او
موافق با حدیثی است که بر وفی رای و مانده باشد و این سخن نیز لازم بود که حدیث
از طبقه علوی یا سنان ثابت شود که میرست او در جلال و تقرب الی الله اکمل است از سبک
سایر سنین و عقاید باشد که حدیث از آنکه حدیث علی و احوال سینه و کرامات قویه یعنی
حدیثی که از آن در باب مذهب موقوفه میگردند و صاحب قوه القلوب و غیره و در کتب حدیث
و این آیه که از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم در احوال مطلق بوده و این نیز لازم صدیقینه و
حدیثی است که از حدیث در حدیث برای آنکه مطلب است که گفته ها را او معقول باشد بر است
آنکه از آنکه حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
علی الکنه از حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
من اشرف النبیین و ذکر از حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
و حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق
حدیثی است که از حدیث عثمان رفیق فی الطبیق و تعلق سببان فی الطبیق

بهرحال ما عليك شي وصديقي وشهيدان اخوه النجاشي وابو داود والترمذي و...
 حديث عثمان بن عفان حديث السنن في اخوه فشهد معه رجال اخوه النسائي جازا...
 اما انك بابا بر اول من نقل الحديث اخوه ابو داود وصديقه جابر بابا كبر اعطاك...
 الاكبر فقال بعض النعم والزموا ان الاكبر يارسول الله قال بخي الله لعباده في...
 وبنحو الاني بكر خاتم النبوة في حجة والقرن الحاكم وحدث عبد الله...
 الله صلى الله عليه وسلم قال اني بكر انت صاحب طه الموضع وما صح في...
 الله الحق على اسان محمد فغيره اية ابن عمر طلبي وزد وعلين ابطلت...
 كان فيكم من الامم فاسم محدثون فان يكن في النبي الله فانه...
 وشيخه بالثابت حديث عقبة بن نافع لو كان لعدي بن يحيى...
 بعده ما لعقبت الشيطان فما ناسك فوا غير محكي حديث سعد بن...
 نارثة ورواه السلي وحدثت مواضع فاروق با وحي النبي...
 مسعود وان اخذ حديثه فان سيد الكهول اهل الحديث من الادلين...
 المرسلين انما واية علي بن ابي طالب السنن والتهذيب وحدث ان...
 سير ايم من كتبهم كما تزعم الشيخ الطالع في افق السماء...
 وابن ماجه وحدثت الا السلي ممن لم يسمي منه الا بك...
 كحلبي رضى وحدثني في الحديث عثمان اخوه الترمذي وحدثت...
 فادون من موسى برواية سعد بن ابى وقاص وعاصم وعزيم...
 هذا كيب السور سورة ويحيى السور سورة رواه جماعة من الصحابة...
 صلى الله عليه وسلم ان كل بني لبيد بن ربيعة و...
 وحمزة وحمزة و ابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وطلحة...
 والقدر امدوا الزندي وباراه ارسيرة منية على ارمي...

...

شده در فضل آئینه نعل خواجه کرم و در اول لایحه خلافت فاضل است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در این باره بسیار و کرات بسیار تکرار فرموده اند که بسیار با نظر اولایه معامله
فرموده و در بعضی موارد که در آنجا بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله در بیان فرموده
آنحضرت در این باره بسیار مواظب است و در گذر دوام آنکه اظهار فرماید قراین بسیار چند آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله در آنجا که مستخفا است خلف فلان و بدانند که این همان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم است که بفرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از آنکه ازین باب
باید که در این مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله را بسیار تکرار که مطلق بر نفس مبارک آنحضرت صلی
الله علیه و آله نسبت الیه امر فرماید در این معنی در خلافت فاضل از آنجمله مطالب است
که در توفیق خلافت فاضل از جهت شریک هم رسیده و حضرت شیخین چون میخواستند که آنحضرت را بجا
که در توفیق خلافت داشته باشند فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه و آله را آنحضرت را آنکه
رسول الله صلی الله علیه و آله را این کرمی یافتند معنای عزیمت میفرمودند و الا توفیق
رسول استغنی در این معنی که توانسته است که آنحضرت صلی الله علیه و آله را آن در فضل آئینه بسیار
بیشتر از آنکه این سخن را موردین نسبت کرده شود با آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه منسوب
فعلی با رسول صلی الله علیه و آله را این خبر از دست آید که در آنحضرت صلی الله علیه و آله را با او نشاء
که حسن خلافت با آنجا عمل کرد و در بعضی تصنیف شده است در بیان مسافت جامع از آنجا
که صحابه و تنها آنها نیز در آن بیان آنحضرت نیز با اجازه روایت حدیث و اجازه حدیث
بسیار علم و خیر است چنانکه امروز علما اجماعی را به خلافت خود میگیرند و بعضی میمانند
با شیخین آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله را این منزله را بعضی صحابه و کبرای
ایمان توبه فرموده اند از آنکه حدیث ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ارجم بها اربع ابوبکر و اربعه فی دین الله عمر و اهد قدم صحاب عثمان و اقصاهم علی بن ابی
طالب الی اخره ابو عمر فی اول الایجاب حدیث شیخ من الصحابه تعالیه ابو یوسف

فلان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لوفيت امي يا ممتي فذكر الحديث وقد ثبت
ان ابن ماجة اعلم امي يا ممتي ابو بكر فذكر مائة اخرى جلا ابو عمر في الاستجاب وانه انما جلا
منه في حديثه ان تومر وانا ابكر فذكره اميرنا اهداني الدنيا ما جفاني لما فرقة وان تومر
عمر فذكره فوينا اميرنا لا جفاني في السنة لا يم وان تومر واهليا وانا اسلم ما جلا به وانا
سيدا يا ممتيكم الطر الى السقيم وملت وابسته من كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فالت ابو بكر خيلتم من عبد الله بكر فالت عمر قيل من بعد من كان ابو جهم قال جهم امير المؤمنين
من بعدك الفراء الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض عنهم ووافقهم وازرع
وطولهم وسعدوا عبد الرحمن واذ انما جلا حديث الى سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يحيى الاول وزيران من ابنا السمار ووزيران من ابنا الازهر وانا وزيراي من ابنا السامق فقبل
وسمكايل وانا وزيراي من ابنا الارض فانوا بكر وعمر فذكره الترمذي والبيهقي في طريق عبد الله
وغيره وقال من كنت مولاه فعلي مولاه اهزم جماعة المشركين فمضت بمولى الله عليه وسلم الى اهل بيته
منظر الامارة ليس ما بعد ان توفيق الامانة بملوكيت ورحمة رفعت بعقيدتهم ووجه ووجه ووزنوك
مبين اخوان مسلمين مبرون شهر امدند حضرت صلوات الله عليهم اجمعين را براي مبرون لشكر واثارة مبرون مبرون
و در مرض آخر وان متواتر بالنعوت و اعتراف المصطفى و در الامام المبرور و اولاد و سادات
چندین بار و همیشه متواتر فرمودن با سجد و در امیر مسلمین و امیر مومنان حضرت مبرور را در بعض
فترات و طالع صفات مدینه فرمودن او را در سادات حضرت همان را با سجد و اولاد مبرور
مدینه و والی یمن کرد اینده حضرت مبرور را و دعا نمودن برای وی که تمام بر وی آید
و این احادیث بر همه مجموعی متواتر بالنعوت شده است و در لوازم خلافت تمام است که آنچه
خدای عزوجل برای اکفرت مصلی الله علیه وسلم و عده فرموده است بعد از آن نزد است این جمله
ظاهر شود و این علامت علامه در وقت خلافت لو ان الساجد من قبل از خلافت
مخلاف علامات دیگر و وجود این معنی در طعای مستحقه است و انچه الامیران ان کلمات در فی الارض

از آنجا که صلوة اقامه صلوة و ایماز زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده و در آیه
 ز بعد از این امضا نمیکند و عطا الصالحات مکن و تقویة دین بردست ایشان و بر حسب سببی
 ایشان حصول طمینان از اخبار مذکور است و در آیه ذکرتکم فی التوریه و التلمیم فی الانجیل
 ایضا و همچنین طمان و شیوع اسلام در اقالیم مسوره و در آیه لیطهره علی الدین کلمة علیه بر دین پیوسته
 و نظیر اینها نسبت مذکور است و آن در زمان طغای ننگ بوده است و در آیه من یرزقکم فقال
 یرزقکم ذواته در زمان صدیق اکبر بطهوریست و در آیه کسند عول الی قوم اعلی بائس ثبوت
 جمع عساکر فی غزواتهم برای قتال فارس در دم مذکور است و آن در زمان صالح ننگه متحقق شده و در آیه
 انه علیما عجب و فراد که فرزان در مصاحف مذکور است و آن در عهد صالح ننگه ظهور یافت و در
 حدیث قدسی بان اهدفت عربیم و عجزیم فقال عم مذکور است و آن در ایام طغای ننگه ظاهر گشت
 و در حدیث فلکسی فلکسری و فلکسری فلکسری و غیره فلان غیر بوده و حدیث لیفتخ کنوز کسری فتفتح
 و در حدیث مذکور است و آن در عهد طغای ننگه ظهور رسید و در حدیث قتال مخارج لبن
 ابر کتیم با تکلمین فقیها و در حدیث دیگر لفظ علی قلم اهل الفرقین و آن در زمان حضرت
 مرتضی واقع شده و از احرام خلافت عاصه گشت که حول غلظت محبت باشد در دین زبان معنی که تقطیع
 عوام مسلمین و اولاد باطنی از لوازم اجتهاد است و در عطف عامه بیان آنجا
 که نسبت و در حدیثی است که حول طیفه فی نفسه فی اعتماد بر تنبیه اخفرت علی الدین و سلم و آیه
 الطمانه با نکر در حدیثی غیر بنی را میریت بلکه مراد اینجا منزلتی است بین المنزلهتین تفضیل
 اینصورت است که اخفرت علی الدین و سلم حواله فرموده است و بعضا امور استثنای مخصوصه است
 او پس لازم نموده است او چنانکه لازم میشود منافی امر اجوست اخفرت بمقتضای
 امر اخفرت علی الدین و سلم و این فصلت در خطای رانندین جهان میانکه قول زید بن
 ثابت را در فر این مقام باید ساختن بر اقوال معتبرین دیگر و قول عبد الدین مسود و قراة
 وقفه و قول ابی بن کعب را در قراة بر قول دیگران و قول اهل مدینه نیز که اختلاف است

بر قول دیگر آن حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم الله عز وجل انفسهم که آنحضرت اخلاق و
ظاهر خواهد شد و امت در بعضی مسائل بکثرت در مانند رفتن کمالاً آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر امت اقتضا فرمود که مظهر آن حضرت برای ایشان تعیین فرمایند و در زینب ابی طالب
امت قائم کنند و این معنی ما نیست برای طغیانی از بعد از آنکه قال الله تبارک و تعالی
لهم و منهم الذی ارتقى لهم و درین آیه افاده می نماید آنچه بعضی از آن را میگویند و این معنی
و این مرتضی است پس بگوئید که این آیه از آنست که در این آیه افاده فرمود که هر نمازی و کوفتی حاکم و موافق
فی الارض اقاموا الصلوة الایة درین آیه افاده فرمود که هر نمازی و کوفتی حاکم و موافق
درین معنی است که از آنکه ظاهر شود محدود و محل رضاست و در حدیثی دیگر از ابن ساریه مکتوم
سینحی و سنته الطلوع الی الله من عبده و در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
عبده ابی بکر و در این معنی از اکابر صحابه در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
کان ابن عباس از اسرار علی بن ابی طالب علیه السلام که فی القرآن و کان من رسول
الله صلی الله علیه و سلم اقتضا فرموده فاعلم کن حق ابی بکر و عمر فان لم یکن قال غیره آیه و مجتهدان
تا بعد از این باین اصل قایل شده و اولی از اینست که در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
و اگر محمد بن الحسن مایل نماید بقیه این را بدانند اگر چه بعضی از اصحاب این را معنی بدین باب فرموده
دارند و غالباً مشاء در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
است که نزد یک نفر از اولیاد علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
و او را نزد یک نفر از اولیاد علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی دیگر از انس بن مالک و در حدیثی دیگر از
و هر طبعی را اصلی اینجا حکام امام مافقی بعینه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصغری ان ابن ابی عمیر
بن ابی عمر قال حدثنا ابو العباس قال اخبرنا الربیع قال قال انس بن مالک ما کان الکتاب
و السنة موجودین فالعذر علی من سمعها مخطوطة الا بانها عما قادم لکن ذلك عبرا الی اهل
اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم او و احدهم ثم قال قال ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدریم

در علم ربه الله عنهم اذا حضرنا الى التعلية احب اليها وذلك اذ لم نجد دلالة في اهل خلافه مثل
 على افراسيه تفاوت من الكتاب والسنة فتشيع القول الذي هو الدلالة ثم نسخ السلام في ترجم
 قول الامير ان قال فاذا لم يوجد عن الامير فاصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدين في
 معرفة الامانة انما نقولهم وكان اتباعهم اولي بامر الله من بعدهم قال في العلم طبقات الاعراب
 الكتاب السنة اذا ثبت السنة ثم انما بينه الاجماع فيما ليس فيه كتاب السنة وانما كانت ان
 يقول بهن صحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولا تعلم بحالها منهم وازواجهم انما في اصحاب النبي صلى
 الله عليه وسلم والاشهر العباس على بعض هذه الطبقات ولا بصار اليه في الكتاب السنة
 واما وجوده دائما في العلم من اهل طائفة نوازم عن طائفة حاصلة انك كعليه افضل است
 در زمان خلافه خود وبقول از آنچه كه در كتابه اولي نقره كرديم كه چون خلافه طائفة
 مدوین ملائمة بصيغه باشد وضمي در اصل خلافه ثابت كرد و ليكن اينجا نكته بايد ساخت كه
 غير از خصوص خواص رياسته خواهان با اين نسبت بسبب خلاف او مطلق باشد و نصب غير افضل
 حكم رخصت دارد و نسبت غنيمت و رخصت عالي از صغيفت و مورد مطلق نمي تواند
 شد و اين نكته كه در خلافه عامه مكنين دين مرضي من كل وجه مطلوب است و ان غير اصحاب
 افضل صورت مي يابد چنانكه حضرت مرضي نذر و يك استخلاف امام من فرموده ان برود
 اسد بالناس غير ان مجموع معي على غيرهم رواه الحكم بخلاف خلافت عامه كه انجا نكته
 دين مرضي من وجه دو وجه مطلوب است لامه كل الوجوه و از آنچه كه در خلافه عامه
 خيسته است بر بنوة زير اگر در عبادت الله خلافت على بعد از بنوة و بنو ائمه تكون
 بنوة در عهده هم خلافت در وقت و عام مردم و رياسته عامه است در دين و دنيا طاهر و طاهر
 پس چنانكه استنباط شخصي دلالت ميكنند بر اخلاص و بي برامت ما قبح از مستبينه چنانكه
 مرتبه كرد همچنان اختلاف شخصي بر امت دلالت ميكنند بر اخلاص و بي برامت و از آنچه
 كه عامل ساختن شخصي مخصوص چنانچه است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه

و سلم و استعمل در همه مصائب و فی تلك الصحابة من هو ارجح الائمة فقد قال الله فان
رسوله على المؤمنين و من ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و لي
امر المسكين شيئا فان امر عليهم الله محاماة فخلع عنقه الله لا يقبل الله منه حراما ولا حلالا حتى يرد
جنته اخرجها الحاكم از تجاميع و ثبت که حال طلاقت کبری چه خواهد بود آری نزدیکی لازم
امور و اختلاف در مشر و عدم انطام امر علی ما بودند میوان راه حضرت پسر کت و
از آنجمله که در وقت مسافرت صحابه و در استخفاف فضیلت را نهادند و لفظ حق میداد
الکام که گفتند و جمعی که سناقت در شنیدند در استخفاف صدیق اکبر چون خطای ای خود بر این
ظاهر شد کمال میداد با فضیلت او و این منجبت بر آنکه استخفاف با فضیلت مساوی بود و ^{فضیلت}
خلفای اربعه تا نیت بر نیت عاقبت نابد بسیار اینجا بر سه مسکک است که کتب مسکک اول
آنکه استخفاف این بزرگواران به نفس و اجماع ناست بلکه در استخفاف که لازم است
افضلیت را که مفسره مسکک کافی است مرجمه بلکه بر فضیلت ایشان لغا از آنکه
حدیث ابن عمر که مخبر فی زبان رسوله صلى الله عليه وسلم منقول ابو بکر خیر بده الامه ثم عمر
ثم عثمان و از آنکه حدیث اهل البیت و تلویحا مثل حدیث البکره و عرفی
در روزن میزان در حجاب این به ترتیب حدیث ابی بر سره اما انک یا ابی بکر اول من
یدخل الجنة و حدیث جابر بن عبد الله فی الآخرة للناس عاشره و بیخیالی ابی بکر خامه رواه
الحاکم و حدیث ان اهل الجنة لیراهن اصحاب العرفه المسکک نالت اجماع صحابه اجمالا
و تفصلا و این حدیث در آری از بر صحابی عقیله لوط خیر بده الامه و اخی بمذاکره
اندان مودعی بنده صحابه حضرت فاروق در وقت بیعت حضرت صدیق گفته است
افضل منی و ابوجبیده گفته است ما تونی و قیام نالت کلمه اشاره میکرد باینه که می تانی
انین و چنانکه حضرت صدیق وقت استخلاف فاروق اعظم و شجایه مردمان از کوه
لوز و لیساکان اعطا و اخطا کونست ابر بی خوفی اللهم استخلف علیهم خیر خلقک اخرج

ابو بکر بن ابی شیبہ کل دنگ لیکن مصر ترین بہ حضرت مرتضیٰ است از وی بطریق و اسرار
نابت شد کہ بر بزرگوں در وقت خلافت محمد میفرمود و حیرت زده الامت ابو بکر ثم عمر این
نقطہ را محمد بن الحنفیہ ابو حنیفہ و علقمہ و نزال بن سبیرہ و عبد الطیر و حکم بن مجمل و غیر
اینان روایت کرده اند و از هر یکی طریق متعدد منسوب شدہ بطریق استغاثہ از وی
مستفاد است کہ میفرمود حق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صلی ابو بکر و ثلث عشر خلفائے
قسطہ و ہدایہ عبد اللہ بن احمد بن زکریا المسند و الحاکم و غیر ہما و نیز بطریق استغاثہ
مروی شدہ کہ علی بن ابراہیم جابر جازہ عمر فاروق حاضر شد و گفت ما من الناس احد اصعب علی ان
القی اللہ بما صحیفہ من ہذا السجی افرجہ الحاکم من طریق سعید بن مسیبہ عن جعفر بن محمد
عن ابیہ عن جابر و افرجہ محمد بن الحسن عن ابی حنیفہ عن ابی جعفر النضر عن علی بن سلیمان و ایضاً روایت
کرده شدہ از طریق ابی حنیفہ و عبد اللہ بن عمرو بن زین العابدین و بطریق استغاثہ از وی بہ
رسید کہ روایت میکرد **من جملة ما سئل عنہ** اهل الجنة و اولادہا من حسن و امام حسین
بہر ان انما نعتہ را سئل انما کہ وہ اندہ قال ابو داؤد و حدیث محمد ابن مسکین قال عدنا
محمد بن یحیی العزبالی قال سمعت سعید بن جوزی یقول من زعم ان علیا کان احب بانولایہ منہما فقد خطا
ابا بکر و عمر و المهاجرین و الاضواء رضی اللہ عنہم و ما راہ بر ترفع مع ہذا عمل الی السماء
و اخرج السیفی عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ عن ابی حنیفہ
و سلم الی اللہ بکرم کرم و اذت اذیم السماء جزا من الی بکر قولہ و ما ہم در ذیل این سئل
با بدانت کہ فضیلتی کہ در شراب مدار افضلیتہ خلقا شدہ امور عرفینت کہ نہ او با
انہا بان تطاول کنند مثل لب و قوۃ صفاتہ و زیادہ شجاعت و کمال صبر و استقامت
در سخاوت اگر **الجلد شرح** استخوان ابن اخلاق فرمودہ است و نہ علوم عزیزہ از رمل
و جعفر و قیافہ و نہ اموری کہ در شرح بقرج بان نرفتہ مثل معرفت و حدیث و دہم و مرآة
نیز لایستہ چون این امور در شرح مذکور شود افضلیت را بہر ان دایرہ ماضی بر آید

ثبت العرش وادام افتخس که مراد اینجا اوصاف است که در قرآن عظیم و سنت صحیح نمیدانیم
در خبر و اگر تو با ما نماند آن بر آن دایره ساخت باشد که قال الله تعالی لا یستوی الیکم من الغن
من قبل الغن و قال او تکلم مع مدیه من الامین العوا من بعد و قالوا و قال تعالی لا یستوی
العامد و من المؤمنین غیر اولی العز و العز و العز و العز فی سبیل الله با موالم و العثم فضل الله
المجاہدین با موالم و العثم علی العالمین اجرا علیها و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل
العالم علی العالم کفضلک اذناک و قال من افضل المسلمین ابن بدد اذ قال لیس با بین بیان
می باید تا راه را راه داد باز ازین صفات تکلف می باید حکایات آن اشغال نمود و
از مقدمات بمقاصد نماند آنچه شود که افضلیه خلقی با یکدیگر با عبار زیاده تشبیه بالانسان
فیما لا ینبغی بحسب نعتهم یا کویم با عبارت قوه اوصاف که در خلافی قاصد شرح داده شد ایما
ست فعال باز مشکلات و مقدمات قیام خلافی قاصد بصیارت اصل مقصود مقاصد
علافت بطریق موصیایان چون مقاصد خلافی قاصد است مقدمات و کلمات
توان بر دانت این بیانی مانده مقصود قتل عدوی باشد تا سر عالم از عالم مرگ کرد
چون مردی بر صفت که توانست بان قیام نمود مادمه لوجی میگوید قتل بیشتر اول است
بر سخاوت از قتل بر تیر یافت رح از فلان درخت بهتر باشد پس قوی و صوره افضلیه
کمال تکلیف فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلقه زیرا که اصل اصول در جو
خلافت عامه و خاصه باشد علی سبیل خلافت برین آیات و این افضلیه در شرح
و این است در تیز قوی و جور افضلیه در خلقها لغز سر نوبت با استخفاف
الشیان و این معنی در مسانج مله اصحابت زیرا که در اگر اطا دینی خلافه ذکر مسانج مله
ست فظ و تیز قوی و وجه افضلیه قیام با مورد موجوده برای بجا برست بمحال
کردر اگر و باد بر میدارد و کندی اصطلاح میگوید اراده الیه نفس بجا بر است
زاده و بعض کارها بوجود آورد در کارهای دیگر نموناهام بود که حکایت الیه بجا بر

از عالمی بر فوق اعلیٰ رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجوی لذت سبب آنرا آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در صورت اشکارا با کمال راج گشت و ایام خلافت بجهت ایام نبوة بود لیکن در حقیقت
 آسمان فرود نی آمد و این وجه درستی نماند زبانه نرمانان گشت و نیز آقوی و وجه
 فضلیه افاضت پیامبر است در کل ذی اعیان نبوة از مجامعت و جهاد و انتقاد افعال
 و صفات استنبوی عظیم من انقیاد و ظاهر است که پیامبر صلی الله علیه و سلم تا زمانها بود چون از آن
 الهی ظهور ام او مکتف گشت الهام در طلب انکبا حاضرین افتاد که او را افاضت کنند
 همه صفات این افاضات رحمت الهی که پیامبر را رسیده است تا حال این ادکما شد در این وجه و همچنین
 خصوصاً قبل از حرکت ظالم تر است و نیز آقوی و وجه فضلیه تشبیهت با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در تالیف ظلمت نام بر اسلام و انصاف شیخین با آن و افضح تر است و آقوی و وجه
 فضلیه واسطه نبوت در میان پیامبر طاعت در ترویج علوم از قرآن و سنت و همچنین
 در حضرت شیخین است که نام تر است و آقوی و وجه فضلیه جهاد عرب است و این سخن
 در شیخ نماند در شیخ ترویج نبوت در خلافت خاصه مبین شد الگال باید شناخت که تمجید
 از صحابه بخیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدر متباین از این اوصاف حاصل کرده
 بودند و بعد از آن بگذشت معجزه فایز گشته مانند عبد الله بن مسعود در قرآه دفعه
 و صحابین جمله در قضا و در بین تابت در فرایض از جمله آنکه قرشی بوده اند و
 البته تحمل اعیان را با است گشتند مستحق خلافت مطلق گشتند باز مستحقان خلافت
 در بارگاه عزت منظر البیت را اند تا که درم یکی را افضل الهی بر است خلافت مطلق
 رسانید و آن فضل است و در بین با اعیان و اسد و الفضل العظیم و در آخرین فصل
 باید دانست که هر چند هر چه از این فضل با خود است از کتاب و سنت و معجزات با خود
 کبر ز امت و عظام اهل است اما عزیز و تر است آن و انتقاد از جزئیات بکلیات
 در آن از مستحقان با برنده صفت است و از سری از نور و توفیق که ما این باین است

بر خیزد و الحمد لله رب العالمین در تفسیر آیات و آله برفاهت و سعادت و بر لوازم نفیست
 قاصد هذا بطلان در حق خود که بگویم ما موعود انزلنا و فرغنا و انزلنا منها آیات
 بیانات مصدرش ساخته میزاید و عدایه الدین با آنها منکم و علی اصطلاحات مستخفتم
 فی الارض كما استخلف الزور و غیره و لیکن فهم و یقیم الدینی الصبیح و لیستیم من بعد منکم
 آمده بود و حق را نیز گویند بی شکی و همین کفر بود که در آن وقت و آنکه نام العاصون مفسد بود
 است قبول نما یا آنکه آن که از او آمده اند از نما و کلام بنا هست که در البت طایفه ای از این
 را در زمین چنانکه جلیق و ماضی بود اما نیز که پیش از ایشان بوده اند یعنی حضرت موسی و حضرت

حضرت داود و سلیمان
 علم بر صفت
 چون

موسی و حضرت داود و سلیمان ما بعد انقضای آلهی از عهد حضرت موسی و انبیا و سایر
 سزا و میرای ایشان در ایشان را آن دین را که پسندیدند بر آن ایشان و الله جل و علا
 ایشان بعد از ترس ایشان اصیق را پرستش کنند و او نیز یک کلمه که از آن مابین میزاید و هر که
 تا مابین داری کند بعد ازین پس آنچه بر ایشان انداختان حقیقت استخفاف استخفاف قدیم
 و جدید طایفه این باب را کرده اند و قال الله انما یوحی الی اناس علی قلبهم فیه لایرون
 علی الله علیه و سلم ما من شیء ولا خلق الا لیس فی الامر الایمان طایفه بخواب الاله لیس

و معنی استخفافهم استخفاف جمیعاً بنهم چنانکه گویند استخلف بها الامم و علیهم و یومئذ یقولون
 و صاحب نوره اگر ایشان در هر وقتی یکی باشد یک انگه نموده بودند و سروده عاید به قوم
 است و این هم در آن که ذکر کردیم که و یلینت بکلام ظاهر استخوان است زیرا که افعال استخلافات
 آن استقر آن حق صدها مواضع همین روزی بیابی و دره جا جمع بود که و نیست میزان و زمین

تا دلیل و معنی ظاهر یا معنی استخفافهم ایجاب العباد قوم است در آن طایفه یا استخلاف است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حق شخصی فرماید امرت علیک و طایفه که بدجملت فلان یا صلی علیکم
 او ولایت اعطاء دینم دلالت میکند بر جمیع آنچه خواهد بود بر بریت یا حق فاطمی است بر سر
 این لفظ کواه مختصراً ایجاب هیچ حقوق تفصیل خلافت است هر چه فرق نیست بر زمین آنرا گویند

آنست که با علیکم و در میان اگر و عدت فلان آن استخلاف علیکم هذا چون مذکور شد و موجود
 می شود و باز معنی استخلاف است که در اینجا استخلاف است و این استخلاف است و معلوم است
 و صحیح است که استخلاف در این است و الاصل است و لطیف است و این است که معلوم
 در ضمن طیف باشد الا هم مضاف است و معلوم است استخلاف است که این معنی استخلاف است و هر
 عاقله دارد در حقیقت همین حوادث استخلاف است لیکن چون در بعضی حوادث الهام الهی نسبت است
 غیر متضمن شود و در بعضی موارد استخلاف است که از قبیل عرق عاید باشد پس می آید و علی بن ابی طالب
 معانی دیگر که مخصوص نسبت این عاقله است استخلاف است که در اینجا معلوم است و لیکن است
 معلوم است که استخلاف است و لیکن استخلاف است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 بیان استخلاف است که معلوم است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 فی من بودی و الاست بر کمال شریف در عاقله است و عاقله است که معلوم است که این استخلاف است
 و این استخلاف است که در اینجا معلوم است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 لازم می آید لفظ الذین استخلافوا استخلاف است و چون دانسته است که در اینجا معلوم است
 نور از حضرت معاویه و بنو امیه و بنو عباس از آن عاقله است و لیکن هم و بنیم الذی استخلاف
 هم در حالت میگذرد و معنی استخلاف است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 درین علی الکل البوجه بطور آید و معلوم است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 احکام غزلی استخلاف در عصر خلفه ظاهر شود و این با عاقله است که در اینجا معلوم است
 مرفعی است پس اگر لفظ استخلافی استخلافی است که در اینجا معلوم است
 باشد که بکنند با آن استخلافی است که در اینجا معلوم است
 و این استخلاف است که در اینجا معلوم است که این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 عمل است و نیز یکی استخلاف است که در اینجا معلوم است
 باشد که این استخلاف است که در اینجا معلوم است

این استخلاف است که در اینجا معلوم است
 و این استخلاف است که در اینجا معلوم است

حواشی در زمان حضرت مولانا علیه السلام بود و مشهور بود و فکر و لیکن لم و فهم الذم
از حق لم و کلید فتحی باشد که در شیخایان علی علیه السلام است که با غلبه کبریا است
بهرای آنکه طلب است که درین مرتبه مکن خود را علامه اند بطریق است و نیز در بعضی
ایون مشیح که در کتاب است برت کتابی است ایچ اند جعلی من اندر آن است ایچ اند لا
یک کار همان کینور بر آن در عذای من میکند از مسلمانان یعنی مراد اهل این نام او
آنکه در وقت مرگ انداز مسلمانان سینه استمره از دست بر آینه خدا دوست مبتدا در هر
کنده تا سایر در اند تا اذن للذین بقا کون بانهم ظلوا طان الله لهم تصویب و شکر
به اورداده شد یعنی هر که در آنکه در کتاب است یعنی شود تا آنکه در کتاب است
میکند بسبب آنکه این مظلوم شده اند و هر آینه خدا این مرتبه ایچ اند لا کما است الذین
از جاحی و پاریم بغیر من الا ان یقولوا ربنا الله جل جلاله انما نشتیم من کذب
صالح و غیر و صلوات بر محمد و آله که در دنیا اسم اند که در دنیا است و صلوات بر
خیز از دنیا شده اند تا آنکه که میرون آینه که در دنیا است و صلوات بر محمد و آله
بهرین لیکن بسبب آنکه میگویند بر در کار را غلبه است و کار در دنیا است که در دنیا
بعضی را بدست بعضی دیگران کرده اند و ظوئیهای بر زبانان و عبادت و نمازهای عبادتی و
عبادت نمازی بود و عبادت نمازی مسلمانان یا کرده میبود در آنکوار ضعیف نامهای بود
کردن بسیار و البته لغت و اولی داد عذای کسی را که در عزم لغت عین هم کند بر آینه خدا
در ای عالیست الذین ان کنایم فی اهلها فاما الصلوة و اتوا الزکوة و امروا
بالعرف و شعایر امکنه و لند فاقبته الامور و ستموریها و اولی اند تا آنکه که در
بسیارند و در زمین بر باد در نماز را و به هم زکوة را و بیرون از عبادت
بسیارند و در میکانه از کارنا بسزیده و عذای راست علم نهایی به کار آید
تو ایچ اند تا آنکه که در عبادت نماز را و بیرون از عبادت یعنی سنت است

است دفع سرکار از سر سلطان و مصلحتی در بهادری او بود باز فرمود آن ابد که یکی یکی
بخواند آن کس که در حق او حق است و آن کس که مافوق سرکار است که دوست است
در میان است که از آن است از آن دوست بهادری هر سزای نیکو را چون که در پیش
منصف بیاید که هر آن وقت بود از آن موعودان بود منصف بود که در آن
حضرت موعودان و کس که از آن است شمره است قدسها اذن لایقها چون بین
آن کسی برای اذن جهاد تفریر کرده شد یعنی مظلوم اندوختنای که همیشه مظلوم
هم میفریاد و بر ظلم آن کس می آرد و مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع اهل شکل با بر
با در غیر مظلومان می آید که مصلحتها را با تون است ساده میکند تا که تمام مظلوم است پس ازین
خدا بود که با این می کند چنان است علی غرض لغیر تجاری و است الا غرضم علی انظار
و حق شد که در این شهر با حق بود و در تسبیل و غیره شایسته علم که اگر است
از این منصف موعودان است که در دست منصف که در این زمان توانستیم دور
کمال مصلحت که در این موعودان تو توانانایم نظر تا که من منصف است کار صاحب
دیگر این میکند غیره تا از این موعودان و یار هم بر است از انذین با تون افاده مصلحت
دیگر نماید یعنی یکی اگر است که میکند و بیایان می آید و اگر از خانه های تان بیرون میکند
غیر که یکی کرده باشد الا ان یقولوا بنا ان حکم عجب است یعنی ای موعودان ما دامان
که آرد که تو میدانی که موجب غم و تو تفریر بود در شراب گناه شمرده اند و تا موعودان معاصی
است که با کاران پیش که چند قول حق و مصلحت است سبب دیگر برای اذن جهاد
می آید یعنی جن مظلوم را دفع ظالم از عجز و مال و جان خود محو است که مال فقدها
لویه سلطانا فلا یسرف فی العسلایه بجان منصور همچنان سرفی سینه در حق جهاد و جو
و آن است که حکمت الهی مقتضی ظهور حق بر دست رسل و اولیایان بود و
و کار سبب کرده اما ل خود بر غلبه در بر آید و ندان خود بر سر که در این است

همان که در این زمان نیز در میان خود میمانند هیچ شکر کار نکنیم خداوند کما نهایی در هر لحظه
سید در دل فکر نماید و در کتاب معدوم میکند و آنگاه از دست نبرد و بگذرد
ستایش و کسی که او را کلام از میانند و بر دست می نبرد و بگذرد و کما بار
چنان و در کمر همت با مایه کلام از دست نبرد و مستوی است که فرسند و کما بار
این کارند و همان است که در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
از مواجبات نیز که در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
یعنی از مواجبات نیز که در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
سند و در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
بآن نسبت نموده و در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
رعایای اینان می باشد که کل فرد فرد از مواجبات از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
دیگر نیز که در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
همه فی الایمان و در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
خلافت را شده پس صلوات علیها و بر اینها هر چه بود که بجا نماند حاضر جان
و یارم و اذن بها و برای اینان با بطل محقق شده و ممکن نمیدند در از حق با قطع پس
لازم آنکه که اقامت دین کرده باشند با قطع بجهت آنکه این غلبه پس با قطع فلان باشد
بودند زیرا که معنی خلافت را شده و نیز این دو جز نیست اما معنی الصلوة و افعال الزکوة
بنا بر سبب با قیامت از کاف اسلام و امر و یا بالسرور و یا کمال است اما علم در این را و
نموده و در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
و نهی و در کلام از دست نبرد و در مایه کلام از دست نبرد
را بر عصاة مسکین باز مضموم اما مورا و اوقا و او را در نهی است که هر از کمترین
انامه ممکن این ازین باب ظاهر شود و معنی مجازیه نیز ظاهر است معنی ان کما هم

اذا كان كتمام العبادات بتكثير الشان في زمان كغيره من صرف تعلق بالمتعمد بعد ان
معلوم في بركه سابقا مذکور شد ان احد بدافع اولاد خرج المتكلمين وكلهم امر عاقبة اثر
منه من ان كبروا بلور ميدانم و انچه از آن خواهد بود على شانه و لهذا اذن جها
و ايم مراد است که بن جهاد الیه یعنی بداخت کمال و ابروی چون معانی الحرفه
کلام معرود این آیات شامعی وقت است که گفته دیگر بعضی آیات که در
ایضا استخلاف و آن ممکن در یک نصرت منصوص است و غیر مختلف و این نکته را بی
از خروج ای که کما اینها بسیار معانی می باید شناخت کجا استخلاف و حکمین
المعوم درین کوفت شد و جای دیگر ممکن در الارض با اقامت درین گفتار و حاصل می شود که
ایضا لفظ معرود مذکور شد و اینجا ان کلام با سبق ان امر بدافع اولاد از حد است
ایضا و لیکن هم گفته شد و اینجا اما مو الصلوة ایضا استخلاف مذکور شد و اینجا ممکن
الارض ایضا بعد از این که در این کلام بی شکی گفته آمد و اینجا اما مو الصلوة ایضا
مقرب است حال البرین و این کلام در حد و متر متر است ایضا از انکه لیکن
المعوم درین کوفت شد و اینجا اما مو الصلوة ایضا و لیکن هم
بعد از این که گفته شد و اینجا اما مو الصلوة ایضا و لیکن هم
الحاضرین من ذریه اولاد که گفته و جای دیگر خواهد آمد و اینم در مفهوم هر دو کلام عموم
و خصوص من ذریه است زیرا که بعضی مهاجرین در بدر واحد گشته شدند و نزول آیه
که استخلاف سالوداک کنند و بعضی از صحابه مهاجرین اولاد نبودند و این کلام
استخلاف من ذریه است پس خلافت در آنجا است که هر دو وصف در ذریه است و اینجا
تخصیص و اعم است و بعضی مختلف ظاهر هر یک غیر بعضی تغییر در کلمات حکم سابقه
که را بخصوص تغییر در کلمات مخصوص معنی و مطلق یکی را به معنی دیگر می توان گفت و این
چون اینهمه گفته شد با صل عرض می شود اینهمه در آنکه تحقیقت و احد اند

بدست نمود غرض و استکان یا فیما بینه بود که آن افراد مسمومند کدام کدام است و مانند بود و
 هر دو بر آنند از آنستند و با هم ماده خلافت استخوان مسموم بود و در صورت استخوانی
 بلاد و مکتب دین در تنفس و اعطای کل استخوان یافت بعین استخوان که در هر جای این
 بود و در عین استخوان بین فی الاصلی نام ایشان بر آن اگر با کمال بود و در راه هم با آن
 اگر آنم بفری در غیر این آیه میگوید حال ماده که استخوان دروغ و سیلان معین بر
 انبیا علیهم السلام و قیل که استخوانه الذین من قبلهم یعنی فیما بین حب استخوانه لیس
 بجم و التام و اورثم از ضم و در نام بر وزن فراده اختلاف خلق ما حضرت امام
 بحق دیگر جای قویان زن و همچنین محکم است که مراد مکتب کاف مهاجرین اولین باشد
 و چند استخوان بر خلاف ظن با بر آیه درست می شود گویم توجیه اول تصور است با اعتبار
 استخوان در عین با قناری غیر انحضرت علی (علیه السلام) و چند تفاوت کرده می شود بجز در دیگر
 و علی غیر استخوان استخوانه علیه و مکتب استخوانه علیه مکتب الارض مکتب اجماع است
 و صورتی دارد استخوانه مسلمین و مکتب مهاجرین بنی خلیفه و مکتب بنی امیه است
 پس بعد از آنست و مکتب کاف که در حقیقت و عدله مکتب فی الارض است اینجا است
 و فکر کنیم کثیر استخوانه اید در سجان مکتب و عدله فرمود که فرانسوا علی عمر الدین مکتب فرماید قال تقا
 و انما کما خفاون بلاد و انما کما مکتب استخوانه بیان فرمود ان علیا مکتب فرماید انما کما مکتب
 خداست مکتب استخوانه بر مکتب فرمودی لیکن مکتب او سجان در زمان حضرت مکتب استخوانه
 خود را با مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه
 که التام فرمود در مکتب استخوانه استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه
 الودعین و مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه
 و در این مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه
 کلام بجا می آید مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه مکتب استخوانه

تسوی آنست که در این کتاب است و هر چه در این کتاب است باقی تمام کند تا به غیر صورتی که در این کتاب است
نه نفس بر هر چه در این کتاب است و نه نفس بر هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
علاوه بر این که در این کتاب است و هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
از آنست که در این کتاب است و هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
معمول غلطی عدم آنکه خط مصاحف همانند محفل آن باشد زیرا که چون صورت خط آنکه در این بین
الطبعی و صحیح است بر آن معقول شود هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
لان ایند کمال و انوار کمال و نورانی و هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
بسی توان خواند و هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
عاشقانه از هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
رنگت اول بین کجای لم بین خوانند آنرا تمام و دیگر نظرات است و هر چه در این کتاب است
اول بین نوشته و همان است که در آفاق کجاست با همین طبعه و البته که قول ما و هر چه در این کتاب است
این عبارات من باب خط المخذور و همچنین صحیح از جمله تفسیر کرده و هر چه در این کتاب است
نود و هر یکی از اهل انعم سوختن را با لطف خود خوانست هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
بهایی خواند و هر یک قرآن است و هر چه در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
ومات از هر دو جانب همان است چون نام عالم بر مصاحف همانند جمع شد یعنی که در هر خط
جانت و یاد مری و الخط بود اگر مراد الخط می بود محو نیست و این را هیچ عاقلی حفظ نشد
که نزد یک امام موهوم الوجود محقق الحال ادعا کنند که آنها در سده است بجا نماند عظیم
بیار و ابی غریبی در کتابی یاد در پی طبرین شمع آورده باشند که فلان چنین گفت در فلان
چنین نوشت در وقت استخوان یک جانب اصابت بود و یک جانب خط المخذور چون در
از روی کار برداشته و چون مثل خلق الصبح بیدار گشت محال غلاف مانند هر که الطال بینا
و سما افتد زنده است و در می باید بقیان رسانند اگر کوشش شود و دل و انا در پی سخنی

با یکدیگر بشنودند و غایب باشند در هر حال است با هم می آیند و در وقت عبادت و نماز و غیره
 او کند و بگوید و او را از انجام دید و وی می خواهد که حضرت موسی را ذکر کند برای افاده
 بچون گفته اند ایام هجرت موجود بود در هر حال است در طلب سایر امور بسیار و مشکلی
 را از آنجا که غایب است در اول وقت است و معنی که ایام هجرت است یعنی هجرت است و در
 عبادت و نماز و غیره در کارهای مطلوب خود از آنکه در اجتهاد یا نوعی از رویا و الهام و غیره
 در آن بهر جهت قایم بود و تکلیف آن نیست چنانکه در بعضی رسد و در شان مانند خلق و الطبع
 گشت معلوم است این تحقیق مشکلی که ممکن بود است که حال عرضی است در این باب
 بگویم یعنی این مسئله در مرتبه اول در اولی که در قیام خلفا و فرمود میراثیت بان
 صفت بود ایام خلافت بعد از ایام هجرت بوده است که با در ایام هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمایند زبان می زدند و در ایام خلافت تا آنکه نبیست بدست و سر اساره می فرمایند بعضی
 بی مقصود زدند و بعضی را در ایام خلافت کردند و معنی اجرائی که بر زبان طاهران شنیده باقی است
 که هر چند در این روز و عصر و بعد بر سر است اتفاق کنند زیرا که اینصورتی است و در واقع بل غیر
 ممکن عادی بلکه معنی اجرائی حکم خلفی است که نبی بود مشاوری و از رای یا تغییر آن اتفاق آن
 تا آنکه بنیاد شد و در علم حکم است قال النبی صلی الله علیه و سلم علیکم السنیة و سنته الطاهرة و الاثر
 من بعدی الحدیث و چون اینقدر است و است شده با بدست که در ایام و عهد فرمود و بعد لا
 یحکمت الیعاذ که مهاجرین اولین را که در صحارا یان و عبادت پس از آنکه با آن حالیم
 ساحت و از این به کارهای معلوم بطور خواهد که و صورت ظهور این و عدالت که و است
 بعد از آنکه از بنیاد بر عینت شیوه بدون نصب خلیفه قوم کثیر حال عادلست قال صلی الله علیه
 و سلم ایام حینت یقال منه و رایه و قال نایلم لا یصلح الناس فوضی لاسرة لیم و لاسرة اذ جلال
 سار و اینقدر معلوم القطع است لیکن در وقت نوعی از عموم و استکمال موجود بود که
 کدام کس خلیفه خواهند شد و مدته طلاق و صورت حقیر باشد و ترتیب خلافت ایشان بجهت

اسلوب تقریر و قیمت متاخره بود که فرود آمدن نام کلام یکی خواهد بود و از آنجا که
 کما با عدولت بر سر زانند همه الیه منعمین و احدی بعد از او در دو کلمه همچو آن الیه ما اول اول
 یکروزه در باطل آن کلام میزند و همین بود که لایزال یعنی لغوی غلبه امور سر فرود آوردند بطلب
 از آنست بر سر کتب کتب کتب که در حق خود و این ندیمیم خاکست بر آنکه فعل جاوید بود و عدل
 بود که از پس برده فیض این آثار و اینست بر فتنه کلام زلفتست مشکافی اما فاشی است
 در اینصورتی بر روی زمین بنامه و اگر نوزدهم دردی کما طرقتور رسیده که فعه الیه درست است اما از
 کجا یعنی در آنجا که ایاز و در پسین اشخاص معینه فلاح مند مستقیم اعمال مدروک تا که بدست رسد
 مکتوباتی است که یکی از اولاد نبوت اخیرت صلوات علیهم اجمعین است و اینها مقتدر است و ضمیمه است
 در اینصورتی بر سر کتب الیه فان باسیت و سبع مجاهد و مؤمنین اند که در کتب غیر سبب الیه ایجاب
 بر او آورده اند و از این کتب که در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که باقی میشوند
 و از این کتب که در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب
 اخیرت صلوات علیهم اجمعین است و اینها مقتدر است و ضمیمه است
 شود که در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که باقی میشوند
 کتب بدون اسبابه مستقیمه فخر خاص خود را در اینصورتی نام و کلام در صورت کلیه کتب غیر کلیه فخر خود
 داد بلکه خلق در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که باقی میشوند
 بنوعیه و در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که باقی میشوند
 در اینصورتی بر سر کتب الیه ایجاب است و از این کتب که باقی میشوند
 الفلا منیه فی السبده الفلا منیه و هفت کتب و کتب فاعلموا انه بی حیاط لا اله الا الله العزیز
 و الا یخجل بالیدیه عن ذلک و اما در کتب مجاهدان مسلم فلایزالها النبوة بل علی طهر المنان
 کمال او نقول بلکه فصل آخر لم یظهر بعد قلنا المقصد ظهور السجده طایفه و بهانه الوجوده الاخر لظهور
 و الزیاده انتهى فخر مکتوبه فی الدعوات این زیاده است که از میان غیر مکتوبات و اینست

عند عنهم عامه مسلمین ایاید که گوش بمانند و ملا تا با ما که انکاران کنند و این سخن بسیار
می آید که خلافت حق اندر اگر اجتناب و مجتهد و مختار فاضل و جلیل القدر قرآن با هر چه
مشهور با صریح اجماع با صریح اخبار علی و آق شود تا حدیث و اخبار و کتابهای معتبره
میفرماید اولم بکنیم اینها را بعد از آنکه درین حدیث و اخبار و کتابها درین زمان که
معلوم شد و باطل کند که در کتاب سبب است و حسن پیامبر از الزمان مکتوب شد و آنچه
فکر سبب برسان نام شد پس قول با آنکه این اخبار و حدیث و سبب و اکتفا به سخن درین
باب است که بقدریکه در کتاب الفقه بود محبت قائم است و تکلیف بمحقق شد قیام حاصل می شود
چیز باقیه اقتراید استنایه چون مواد آن یقینیه باشند و شکل منجم و کس که نام مکتوب است
را ذکر کنند و از بعضی مکتوب و بطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل اخبار مستند و کتب
بشایم سبب بدین اخبار و احادیث و فتاوی غیره و درین سبب و کتب و کتب و کتب
قدسی که در این از جمله کتب با آن بی نبرد لغوی یافته و فتاوی باقیست تکلیف بمسئول
عامه را و قدسی که اکثر فتاوی آنی با آن بی می نبرد مثل آنکه در عهد بیل و بنابر از جمله کتب
ششم و طولی است و باقیست تکلیف واقع میشود و محبت قائم میگردد و خصوص کتب الهیه
با این اخبار بوجود پیامبر از زمان صلوات علیه و سلم در عهد از جمله اقتراست و استنایه یقین
و در خاص که احتضار از بدین است غیر مانند اما از جمله حدیث قرآنی را قدسی رسانید و بهمان تکلیف
شود تکلیف است که در حدیث این اوصاف مبرها بود و مطابق که در این کتب در نزد
خاص یافته شد حدیث آنجا که در وقت چون این حکایت آفرند باید دانست که بیت حافظ
مخلفا هر چند نوعی از عموم دانسته باشند چون فتح عم و عام تا بطریق که از زمان حضرت آدم تا
این عصر کاتبی شده بود بطور ایام و مالک مسلمون و اطمینان قلوب این و کتب دین
بوسیله تحقیق شد که در هر طریقی و زمانی و هر چه آن بوجود بیاید پس برای مصداق و عده کتب
که نام خلافت بیشتر ازین خواهد بود و همچنین قرآن بسیار مثل ایضاً صورت این طریقی حدیث

فربسبب الماخذ بهم رسید که پیش به این عزیزان اند و مردمان بهمان حدس قریب با خود شدند و
این نوع سخن در تغیر آیات برای جمعی است که شیخ احادیث نبویه پس گرفته اند و اما آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چنین فرمودند که علم است بر ما اشکالی می رسد بحديث الكفرت صلی الله علیه و سلم صحیح
می باشد که در حال استیجاب التمسین للناس در کتب اربعه بر هر که در اینم و سخن را با آنون دیگر می گویم
چون این آیات نازل شد که در اصل معنی خفای نیست و در همین آن افراد و ترتیب این
در غنوت و عدم منافات است در معنی واقع بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منتظر عالم است مانند
که چه اتفاق می شود و عذای تمام در دنیا حل نما فرمود یعنی رو یا خود دیدند و بعضی رو یا امی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدند و غیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که قصه رو یا امی
در رو یا امیة القدره قال صلی الله علیه و سلم جنبا انما تم را یعنی علی قلب علیها و فرقت منها ما
سألهتم انما ابی القافه فرسخ منها رو یا امی او در نو بین در این صفت و در غیر آن
اسماحت و زمانه انما ابی الخطاب نام را غیر با من الناس نیز شیخ عمر بن حزم بن الحارث صلی الله علیه و سلم
الشیخان من حدیث ابی هريرة و الترمذی بن حدیث ابن عمر و ابن مروان عن ابن عمر عن علی
رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غزوة بعد طلوع الشمس قال رأیت فی الجحش انی اظلمت النقاد
و الموارین فاما العالیه فی المعالج و اما الموارین فهذه النوارین منها و صفت فی کفة و
امتی فی کفة فوزنت بهم فرجعت ثم هی بالی کبر وزنهم ثم فرجعت ثم هی لعمرو فذنبهم فرج
ثم جعلوا ارفعون بهم فرجعت و اخرج ابو داود عن ابی بکر ان رجلا قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم و لم کان میزانا تنزل من السماء فوزنت انت و اولادک و فرجعت انت و اولادک و
فرج ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر ثم فرج المیزان فاستأثر رسول الله صلی الله علیه و سلم
بصق ضار و ذلك فقال خلافة نبوة ثم یونی انک من لسان و ان فرج ابو عمرو عرفة کونه و ان
الوداد و عن ابی هريرة رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابی الیقین رجل صالح کان ابابکر بن عبد الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم و بنو عمر بالی کبر و بنو عمر و ان وقال جابر قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم دارا لفظ بعضهم ببعض فم ولاة
الامر الذي حيث نبه صلى الله عليه وسلم طخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله
التي رايت كانت دلوا على من السماء فجا ابوبكر فاخذ بها فشرب شرابا منها ثم جازعها
بها فشرب حتى قطع ثم جاء عثمان فامد بها فشرب حتى قطع ثم جاء علي فاخذ بها فشرب
واضح عليه منها حتى الترابي حتى عرفوه وعرفوه اهل المدينة المعترضين على من التواكلت
اكلت وعن ابن عباس كان ابو سمرة يحدث ان رجلا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال النبي
اربي الليلة طلة يبعث منها السم والعل فاري الناس يكفون يا ايها النبي فاستكبر واستكبر
عنه في سببا واعلم من السماء الى الارض فادرك يا رسول الله اخذت به فطوت ثم اخذ به رجل آخر
فغلبه ثم اخذ به جلا آخر فغلبه ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فغلبه فقال ابوبكر يا بني انت الذي
لترعى فاجاب فقال يا ايها النبي ما الاطلة فظن الاسلام ولما ما يظن من السم والعل فهو القرآن والرسول
وعلاوة ولما استكبروا واستكبروا من القرآن والاستقامة واما السبب الاصل من سببا
في الارض فهو الحق الذي انت عليه يا فخره فغلبك الله ثم يا فخره فغلبك الله ثم يا فخره
رجل آخر فغلبه ثم يا فخره فغلبك الله ثم يا فخره فغلبك الله ثم يا فخره فغلبك الله ثم يا فخره
فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصب ايضا واحطت ايضا فقال اخبرني يا رسول الله لقد شئنا ما
اخطات به قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تغتم اخو النجاري وسلم والداري و ابو داود والترزي
فخره اخطات بعضها ملا دره جلا سحتها كفته ان ذلكين الخي بين فقير قرينه لا است كمراد
انظركم اني بعلم انتم وحي از اسقاره بلفظ خطا غير كره شده است رهن افغان
قال ابوبكر يا رسول الله ان اذ لي اطا في عذرات الناس قال لكون مع الناس يسيل
قال رايت في صديقي فبين قال سنتين مني الى ابن سعد باقره است اخبرني صلى الله عليه وسلم
مد بعض حوادث كما كرد واز انما استباها فرسوه كرا انما علفها ان اخرج الملك عن حفيته
قال النجاشي صلى الله عليه وسلم في حجابي ثم قال ليض ابوبكر حجابي الى جنب حجابي ثم قال

لنفسه عز وجل الذي جسد في كرمه كاللحم فما كان من اللحم بعد في
الوجه والذات فما جسد في كرمه صلى الله عليه وسلم سيد الدنيا واليوم
بجو فوضوه في كرمه فوضوه في كرمه صلى الله عليه وسلم ذلك
فقال ثم اللغات من بعدك واجزى البرية والبطراني في ما وسطه واليه في فضل كان
صلى الله عليه وسلم ما شاء الله فثبت حتى طست اليه فما ابوك فسلم ثم جلس ثم عاد ثم ما
يحيى رسول الله صلى الله عليه وسلم صحبات فاذين فاذين في كرمه حتى سمعت
كلمين الخ لم وضمن فوضوه في يد الي بكر فوضوه حتى سمعت لهم تينا كمين الخ لم وضمن
فوضوه ثم تاولين وضمن في يد فوضوه حتى سمعت لهم تينا كمين الخ لم وضمن فوضوه ثم تاولين
فوضوه في يد فوضوه حتى سمعت لهم تينا كمين الخ لم وضمن فوضوه ثم تاولين
عليه وسلم هذه فتارة نبوة واجزى ما بين وما كرمه السن التي صلى الله عليه وسلم اخذ صحبات في يد
فوضوه حتى سمعوا النبي ثم صبرين في يد الي بكر فوضوه حتى سمعوا النبي ثم صبرين في يد فوضوه حتى
سمعوا النبي ثم صبرين في يد فوضوه حتى سمعوا النبي ثم صبرين في يد فوضوه حتى سمعوا النبي ثم صبرين في يد فوضوه حتى
حصاة منهم في يوم مبارك انكفرت صلى الله عليه وسلم ارمه افاضات عيبه برشد طهارة
اذنك درمها طنة ما سطر طاهم كرمه يد تعين زمان ومكان ان فرمودند وجزداد نور كرمه
بجام طاهم امت حوائزه يوجد في حديث سخنة الخلافة بعدى يكون سنة في يد فوضوه حتى
بدر درم الاسلام باس وكنين سنة فمنا فقه درمها اين وحدثت بنت زبير كه جود حضرت
سرخي في الدعنة با خلفا عدكند نظر بجزه سواين اسلاميه او وافضل ما من بعد اولاد
زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثين مود و اگر عدكند نظر با كرمه خلافت البيان انظار
مبوت حضرت عثمان خلافت جامعه منقطع كرمه و كرمه اجاد بيت بين ضمنه وراجحه شده و في
حديث الي مبرزة وغيره الخلافة بالدينية والكلام م و ايراد لفظ خلافت بدريه
اجاديت و در اجاديتي كرمه بود حوازم دلالت منها بر كرمه او تفسير لفظ خلافت

سام اخذين و

که در این کرمه آمد چنانکه لفظ خود را معنی خود را معنی خود معلوم اند پس سبب اول آنست که آنرا زود
می بخشد الله پس سبب اول دوست و آرزوی الملک عن السنین مالک قال یعنی بنو المصطلق الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی من یزعم زکوتنا اذا عدت تک عدت قال ادعوا الی ابی بکر فقلت ذلك لم
تعد قال اول من عدت با بکر عدت موتی قال من یزعم زکوتنا عدت تک عدت قال فقال یزعمنا
الابو بکر قالوا کالی من زعمنا بعد عدت له قال ادعوا الی عثمان من بعد من الی عثمان قال بلین
الابو بکر یعنی الله علیه وسلم فقال علی للاعرابی ایست یعنی صلی الله علیه وسلم فاسأله ان الی
عظیمة من یقضیه قالی الاعرابی یعنی صلی الله علیه وسلم قاله فقال یقضیک الی بکر فرج الی عطاء
فقال ارج و اسئله ان الی ابی بکر اجله من یقضیه فلیکن الاعرابی یعنی صلی الله علیه وسلم فاسأله ان الی
یعنی بکر فرج الی عطاء ففره فقال ارج فاسأله من بعد فقال یقضیک عثمان فقال للاعرابی
ایست یعنی صلی الله علیه وسلم فاسأله ان الی عثمان اجله من یقضیه فقال یعنی صلی الله علیه وسلم
اذا لقی الی ابی بکر اجله و عمر اجله و عثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت اخرجه الی اسماعیل
فی منجی و اخرجه الی صامه من الی بکر و فیما ان یعنی صلی الله علیه وسلم باج اعرابا بقوله
الی الی فقال رسول الله ان اعطیک منک من یقضی قال ابو بکر قال قال عجلت بالی بکر
منیة من یقضی قال عمر قال قال عجلت لومنیة من یقضی قال عثمان قال قال عجلت لومنیة
منیة من یقضی فلکان استطعت ان تموت فمت و عن حیر بن مطعم ان امرأة انت زعمت
الله صلی الله علیه وسلم کتبت فی شیء فامرنا ان نخرج قات فان لم اجد کلمة الا انما الموت
قال ان لم یجد فی فانی ابابکر اخرجه الی جاری و سلم و الزهیری و ابو داود و ابن ماجه
و عن ائیم بکره ان یعنی صلی الله علیه وسلم استسلف من یهودی سنیة الی الطول فقال اذا
ان عدت ولم اجدک قالی من ادسیر قال الی ابی بکر قال فان لم اجد قال الی عمر قال فان لم اجد
قال ان استطعت ان تموت اذا مات عمر فمت ذکره الحسب الطبری فی الرماض من یقضی
و ارج ابن سعد عن ابن شهاب قال رای یعنی صلی الله علیه وسلم رویا ففضله علی الی بکر

باب بکر

ع

حدیث البخاری ان عمر سال حضرت عن الغنم التي تموت كسبح الحجر ما ذاب عن النبي صلى الله عليه
وسلم فيها فقال ما كنت لها يا امير المؤمنين ان يهلك بينها يا معلما قال اكسر الباب
بوضيعة قال قلت لابي بكر قال قلت لابي بكر ان لا يخلق ابدا ثم فسر حذيفة الباب مع عبدان
في كاه تلويح امر فرود باقتدائي اليك ان حديثين مسودا فخذوا بالذي من سبني الي بكر
در حدیث حضرت حذيفة الي لا ادري ما بياي فيم فاشهدوا بالذي من سبني وارساه الي الي
بكره عمر حديث حذيفة كلام من اصول بنادون دلالت كسبحه انك تعلم الي ان قيام سبني من
بعد ان حضرت علي السليبي وكم محمدا بر سيفه وبندين حديث باين كسبحه وحين سبنيه بودن
في حديث ابن ماجه بن عمر بن سارية ثم ادركك منكم فخذيه سبني ورسنت الحظا
الراشدین المهديين يروي عنوا عليها بالتواجد بالخرديك ومانه فولا وهدا كسبحه حضرت
الي كراساه فرموده عن مالك بن النجاشي صلى الله عليه وسلم قال قيل من سبني فهدمت اوارث
ان ادخل الي النبي بكره وابتداه فاحمد بن محمد بن النجاشي ثم قلت يا ابي الله ويزيد
المؤمنين او يري الله يا امير المؤمنين اخبرني البخاري في علم صحابه ووفيه ويا ابي الله والمؤمنين
الا لا بكره في الحديث صحيح ودر حديث در انك نزد كسبحه حضرت علي السليبي وكم استخلاف حضرت
صديق مراد بود ودر كسبحه استخلاف صحابه ويا ابا بر اعترافه فعل الي بعد ان انما
مانه با و توفيق فرموده در ادين حضرت شهيدت باجله بيت انجا حضرت علي السليبي وكم
بدر بيان آيات افاده فرموده فلا بيان بعد بيان و در جواب خود سبنيه ادين مذكور خواهد
ان الله كما بالجله انبها حاديت باصل آية على شهيدت انما بيان فرموده در حديث صحيح
آيت التي كانت الشكر اذ رايته نام بسين بزرگواران انه اگر استخلاف كسبحه حذيفة را انقد
نام اين بزرگواران معينه فرموده و اگر كسبحه قومي را جانشين ساختن بخود قومي است
معوت معهود بيان نمود و در كسبحه بن عمر بن سبني و السلام با صلوات قال الله عز وجل
و كما في سورة لا ينها و كسبحه في الا يورد من بعد الذكر ان الارض پر منها عبادي صلوات

صحنه را آینه نوشتم و همچنین بعد از نودت که در این مجوه وارث آن شوند بدای است
من هر ادا را در این کتب کتب است یا از این صورت دال و لفظه لویه منگوبت و کلام است
بعضی او مصنفی است حال آنکه در کتب علمیه فی التوریه و مسلم فی اه بخل کریم ابرج سطره
نقشه و تصدیقات و غیره مختلف باشد و در کتب دیگر که در این کتاب آمده و در این کتاب است
که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
خبر و گفت مسلم با این که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
و در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
عزیر البی در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
الذی فی قوله و غیره علی ستم من الزبور و یومئذ یخسرون و یومئذ یخسرون فی السجده الاربعة
بینه یا فخره یا و داسع یا قول و در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
صلی الله علیه و سلم و این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
الی البی و فی این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
عادت علیه السلام است که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
نقلت فی قوله و این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
من فی کتاب طه ذاک قال احدی العلم الصالح ان یومئذ یخسرون فی السجده الاربعة
و کما قال الفقیه خواص عمارت و در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
فقره البی و علامه و ما علیک ان ترسی فی هذا کتابت لی فی کتاب الصفة الا ما فی علی ما الی و کبر
نکشت این بطریق خرابی که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده که در این کتاب آمده
الربیع بن السرا قال کتب فی کتاب الاصل من الی بکر الصمد بن علی الفطاح و فی کتاب
علا کتب الی بکره قال انت عربیه بریه قوم یا کون فرقی بصره فی کوفه القوم الی بکره قال

ما قد فاقه في كنهه الكعبة قال خليفة النبي صلى الله عليه وسلم صدقوا بغيره الذي في الجنة
عسا كونه طرب من يدب من علم فلما قرب من المطار قال فرحت مع ما شرف فرس في قماره الى ان
في طاب لمية فلما قرب الى مكة نسيت فقهارا ما قد فرحت فقلت لا اله الا الله محمد النبي الذي
من اسوا فيها اذ قالنا بطرب فقهارا ما قد فرحت فذبت انا زعماد علي كسبه فافرا
تتراب من الكعبة على بعض فروع التي تجردت فاسا ودر تبتلاء وان افعلى هذا التراب فقبل الفكر
في امري كسبه فافرا في الدائرة فقال لي لم اركض في حياهم ثم اعصابه في حيا
بها وسطها مني فرحت ففرحت بها فامه فاذرا ما قد فرحت فذبت على وجهي ما اذري
ان اسلك نسيب فبقي بيدي ولبس على اصوت فانسيت الى دير فالستطلت في طرفة فخرج
الى رجل فقال له الحمد الله انا اسلك نسيبك مني فقلت صلت على صحابي قماري بطوام من اسباب احمد
في الطرد وحقق ثم قال يا فداي فاعلم اهل الكعبة اني لم يبق على وجه الا ان اعلم مني ان الكعبة في
احد مسكن الذي خرجها من ادير وطلب طاب في البلدة فقلت له اهلها الرجل قد ذبت في غير
ذبت قال يا ابنت كنت عرضي الملاح طاب انت وادعنا حيا غير نسيبك فاكبت لي على ديري وما فيه
قلت ايها الرجل قد نسيت عودا ما كنا كنده فقال نسيبك كان لي في ربي لسو طربك في نسي طربك
شرا حيا حيا في نسيك وادعنا نسيك في نسيك فقلت انت فقلت لم نسيت عليه فلا قدم
نسيك في نسيك فامه فقلت لا اريد بومنا وادعنا نسيك فقلت طاب لك طاب لك طاب لك طاب لك
فانت بعد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك
من اس مسعود فالكعبة في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك
فقا تواب الذي فقلت في كتابنا النسيك فامه فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك
طوبى الى النسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك
كنت القبا فاجبر رجل من اهل النسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك
واخرج ابو نعيم من طريق شهر من حيا نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك فقلت لا اريد نسيك في نسيك

ان

الكتب ان هذه البلاد موهبة على يد رجل من الصالحين يجمع اليه من شدة على الجاهل فرجه منه
مؤذنة وقلها كان هذا العزيب البعيد حول في الحق عنده اتباعه ربهان بالليل واما البهزار
من الجاهل من اصله من سبارون قال عرفوه فانقول قال ايضا من قال الحمد لله الذي اعزنا واكثرنا
عاشرفنا ورضنا ميتنا محمد صلى الله عليه وسلم واهل بيته من محمد بن آدم واهل بيته والكثير
من عمران بن عمرو بن الخطاب كان بالباوية فقدم قانده ابو عبد الله بسبب المقدس قالوا له ما اسمك
قال قال به العليد قالوا فما اسم صاحبك قال عمر بن الخطاب قالوا الغيبيات فتعده قالوا انما الله
تفهموا ولكن عمر قال الحمد في الكتاب ان في بارية نفع قيل بيت المقدس فاذ هو فافترقا ثم قالوا ابعاكم
واخرج الطبراني وابويعم في الطب من صحبة الازد اعوان عمر بن الخطاب قال كتب الي اخبار كيف
تجد نبي في التوراة قال طرفة من حد يد ايرسند ولا جاف في التوراة لا يم تم يكون موكب
عليه تعلمت طالبون له ثم رفع البلاء عليه واخرج من مراكب الا فرج مؤذن ثم ان عمر قال
فقال بل تجد ما في شيء من كتبكم قال تجد في كتبنا منكم واهلكم تلاجد اسلامك قال كيف تجد في كتاب
قران من حد يد قال بل في من حد يد قال امره شدة قلا عمر انه اكره ان ياتي من يدي حال رجل صالح
بجوز اقرباه قال عمر يرحم الله ابن قال فانذي من حد يد قال من حد يد قال عمر وادقراه
قال مهلا يا امير المؤمنين فان رجل صالح وكنه يكون فاقته في نزلته من الدنيا والسيوف ملول
واخرج ابن مسك عن ابن سيرين قال قال كعب بن اشرف لما امر امير المؤمنين علي بن ابي طالب في منامك شيئا قال
فقال اما اجدر بلاءي امر الله في منامه واخرج ابن راهوية في مسنده سنة خمس من اهل مولى آل
ابويوسف الاضاري قال كان عبد الله بن سلام هلك ان ما في اهل مصر يدخل شار وشر في نزلته فيقول
لا تقبلوا يد ابراهيم بن عثمان فيقولون والله ما يريد قتلنا فخرج وهو يهوى وان يهوى ثم قال
لهم لا تقبلوه فوالله لم يمتش الي ابراهيم يوما ابوا فخرج عليهم بعد ايام فانهم لا تقبلوه فوالله لم يمتش
الي خمسة ليلة واخرج ابن سعد ابن عكرمة طاه في حال سنة ابد الله بن سلام حين
عمان كيف يجتذبون صفته عثمان في كتبك قال بنده يوم الغيرة امرا على العاقلة والمادة واخرج ابن

عساكر مرسلين محمد بن يوسف بن محمد بن عبد الله بن سلام انه دخل على عثمان بن عفان ما نرى في الغنم والار
قال اكلت بالبحر الحوي وانا لهد في كرب الله اكلت الغنم البرية على اهلها والار ما نرى في الغنم والار
محمد بن عبد الله بن سلام قال لعمري اني لافعلوا عثمان فانه لا يسكن في الجبل حتى ياتي ما لا يفرج
الملك عن ابي الاسود الربيعي عن علي بن ابي حمزة قال ما تاني عبد الله بن سلام في قدر صنعت رجلي في اخير
والار ما نرى في الغنم والار فقال لا تاني العواق وانك لانه آتيت اصابك في غنم السبع فاعلموا انهم لا يدر
الهدى كما يدر السهل صلى الله عليه وسلم فبكت قال ابو الاسود فقلت في نفسي يا الله ما راك يوم
ربنا حارب بحت الناس بسببنا وارجع ابو العاصم السبيعي عن سعيد بن عبد العزيز قال لما توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم قيل الذي قبلت الحبري وكان من اعلم بيوتنا في اخير ما نرى في الغنم والار
الباكر قيل من بيوتهم قال من من يدعي عن عمر بن الخطاب قال لا ادرى عن عثمان بن عفان في يوم
قال الوضاح السفياني عن ابي بصير بن ابي رباح بن ابي بصير عن عبد الله بن فضال قال قال ابي
سلام لما قيل على ابي رباح بن ابي بصير بن ابي رباح بن ابي بصير عن عبد الله بن فضال قال قال ابي
الباكر في يومنا هذا اني لافعلوا عثمان فانه لا يسكن في الجبل حتى ياتي ما لا يفرج
فاخير معاوية ذلك فقال ابا بصير اني لافعلوا عثمان فانه لا يسكن في الجبل حتى ياتي ما لا يفرج
لا يدرك سنة السبعين سنة ببركة جود امرئ عظيم في عالم حيث يهدى شود حدوده
اعلى متورة انهم منتم كره ولا اسافل ان امرئ تعلق ما يندجون نوبت ايجار سيد كتمان كتمان
خود ان امرئ ليشانند اول اذنان صافيه برويا بلكه وبعين اجسام وجمادات نيز موهبه
انوار ختم منتم كره ان من باب نيز فكل چند برسكاهم هم از صفائين من قول السبط بعد ذكر
ابن مكي بن عبد الله بن علي بن ابي حمزة قال امره الصديق اذا قضى صدق في رد الحقوق لا حرق حلقه
ثم امره الصديق بمحاربت فدا صلات الضيف فاحكم الخفيف ثم على امره دايع كاره
محب ففتح اجمع عصب فقنقوره نقتة عليم وعصب فيوقد كسج فينك ابا فيقوم له رجل
عظام ثم على امره الناصر على الراي ما يراكم بطير في الارض العساكر والار من الناصر

بشاهنامه به الی عثمان و آخره ابن عساکر عن ابی الطیب عبدالمؤمن بن علی بن المقری قال لما
مفنت عیسوی بن زید و اهل کتبیته من کتبا یسها کتوب بالذهب من الخلف خلفت لیستم السلف و احد
من السلف من خلف من خلفت من خلفت اکرامه ان فتخار اذا سخی علیک الکلم الخیار
و ذی قول فی کتابه انزل علیه السلام فی النور و بها فی العار یا عمر ما کنت و الی ابل کنت جلد
عنان فلوک مقهور اعلم بمرودک مقهور اذ انت با علی امام الامیر از و لکننا شیخهم و بعد
رسول الله صلی الله علیه و سلم الکفار بعد اصحاب العار و هذا هو الامیر و هذا فیها من اهلها
و ذی امام الامیر ان خط من منتصم لحد الخیار خلقت لاصحاب قد سقطت فاجابه علی علیه من
الکبر منکم ذی علی باب کتبت کتوبا کان من کلان بعت بکم بالقیام بل علی ابن عساکر فی تاریخ
و مستحق من کتب قال کان اسلام الی بکر الصدیق سبب دعوی من السنه و ذلك لان کتبا بالامام
قرای رفعا فنهض علی علیه از ابن عثمان من ابرانت قال من کتبا قال من ایهما کان من قرین
قال فالبرانت قال بل بالبر قال صدق لعدد و باک فالی بعت شی من فوک تکون و زیره
فی عیانه و خلیفه بعد موته فاسد نا ابو بکر حق بعت النبی صلی الله علیه و سلم فجاره حال لیسر ما کتول
علی ما تدعی قال الرویا النی رایت بالاسام فخالفة و فیها یابین معنیه و قال الشهد انک رسول الله
عنه آخره ابن عساکر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسر لی رایت علی الوجوه
کتبت بالامام الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر العار و ق عثمان و النورین و آخره ابو
یعلی و الطریقی فی الا و سط و ابن عساکر و الحسن بن عرفة فی خزینة السمیعین عن ابی بريرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسر لی الی السماء ما مررت بسما را الا و عدت سمی فیها کتوبا
محمد رسول الله و ابو بکر الصدیق خلفی و جازع الدار قلنی فی الا فراد و الطیب و ابن عساکر
عن ابی الدر دار عن النبی صلی الله علیه و سلم قال رایت لیلته امری بی و اخر من خزینة خلفه از بنیا
کتوب نور لیسر لاله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر العار و ق جازع ابن عساکر
و ابن النجاشی فی تاریخه عن ابی الحریص بن عبد الله الهاشمی الرقی قال دخلت بلاد الهند فریت

فی بعض فرایم آنچه در دوا سود نفعی عنه در دة کبیرة طبیة الراجحة سودا علیها کتب مجله
 ایضا تا آنکه امام محمد رسول الله ابو بکر الصديق عمر الفاروق مشکک فی فکلت و فکلت ان
 قول خدمت التي حبت لم تنفع ففختها فرابت صمد کما طابت فی ما سیر العود و فی البلاده تنقی
 کثیر حال البوقا فی سورة الابداء یا ایها الذین آمنوا من یرزقکم منه و یرزقکم من غیره
 یوم یوم یوم و یجود لکن علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یا یدون فی سبیل الله و یا یخوفون
 لوزن لایم و کتف غفل الله یونیه مومینا و الله و الله علیهم حتی ای مومنان هر که بجز در دوا از مزه
 سبب از دین خود پس خواهد آورد و خدا ناکر و بی راکه دوست میدارد و الهی را دوست
 میدارد و امر متواضع اند برای مسلمانان در شطیح اند بر کافران جهاد میکند در راه خدا بی
 رستند از ظلمت است لکن این یک لبسند است میدهند پس هر که خواهد بود خدا را دوست
 آید و ایکم الله و رسول الله الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون یخوفون
 نیت که کار سازد و ماری دیند و نماز است در سواد و آن مومنان که بپسندند نماز را
 و میدهند زکوة و ایمان حق که کما کند یا با ناطر بسیار خوانند کما کند و من یعمل الله و رسول
 و الذین آمنوا ایمان علیهم العالیون و هر که دوستی میکند یا خدا را سواد و نماز و نماز
 پس هر آینه که در خدا بیوریت غائب خود حق با ایها الذین آمنوا عزیزان این کلام
 اجبار است یا آن فادیه که در مرض موت انحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار که بعد از شکل از صفا
 الله علیه و سلم مسکال بند و اعلام تدبیری که خدای تعالی در عین الخیب مقرر فرموده پس ما
 حبه الله عاونه و ویدد علی صبره بالسنن انک و یا صبر اب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و چون آن تدبیر می نماید در انجام آن کوشند در حال سزای در انجام آن سزا حقه خود دهند
 شرح انجام در آنکه در احوال فرایم انحضرت صلی الله علیه و سلم فرود از عرب فرزند شدند
 در در نزد شخصی بد عوی نبوت بر قامت و قوم دی تقدیرین او کردند و خسته عظیم بودند
 ذو الحارثه که در کاهنه و شعله و سستی تمام در کت در میان و بد عوی نبوت خود آن

حضرت علی علیه السلام با کسی که از بنی امیه میخواست که همراه او بگذرد تا سه نوبت باز آنرا
قتل داد اما در ششمین نوبت علی از آنجا رفت مفیدی قتل او شد و بجای نبوی صلی الله علیه و سلم میبود
این ماجرا را بر روی علی ششصد و بیست و یک مرتبه در نجف و مدینه و در سایر بلاد اسلامی در این حدیث
که بر روی علی ششصد و یک مرتبه میخوانند و بعد از آن هر کس که در این حدیث در سجده و سبیه
کتاب در سبیه میخواند در دنیا و آخرت همه بر او حسنه است و بجای آن کسی که نبوی صلی الله علیه
در سلم نامه نوشت من سبیه رسول الله لکن رسول الله اما بعد فان الارض لمنها لانی و نسبتها
و این نامه را بدست خود میخوانند و فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندک و کسافر مودند
آن شهدان سبیه رسول الله که از نام آنها ای صلی الله علیه و سلم لولا ان الریح لم یثقل لغزبت
اینها گفته اند از آن سبیه و ادب نوشته من محمد رسول الله لکن سبیه آنکه از آن بعد فان الارض
منها لانی و اینها سبیه است و از عاقبتی است که بعد از این ماجرا نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند
و در سبیه او نماز نموده بر رقی اعلی بوسند صدیق اگر در ریح آنکه غافلین و بعد از آن حضرت که
بطرف سبیه روان فرمود و کار او را از روی خود و حسرت آنکه این سبیه است و فرمود او متوجه
گشتند و مضافی از این نام سبیه و ظلمه امیه و میان بنی امیه بنی نبوی بوده است در میان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از آنکه او صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق رضی الله عنه و عابد
بن و بعد از اینها فرستاد عابد این را به زمین داد و طبع کرد آنحضرت و بعد از آن که همان سبیه در
افروه و ادب سبیه در دهان آن لعل آفرده بعد از آن فتنه برده بجای طبع شد اگر سبیه فرمود
و فرمود جوانی راه ارتداد پیش گرفتند و فرزند زکوة نمودند در میان عباد و نسبتها
صحابایم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند فقال یا ایها النبیان ما بیننا و بینکم حضرت عمر
خاروق رضی الله عنه گفت که گفت فقال انما سر وجه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
ان اقاتل ان من صبی یقولوا لا اله الا الله من قالها فهم منی لعنة و ما لا لعنة و ما لا
على الله فقال ابو بکر را الله لا و ما لا من فرق بین الصلوة و الزکوة و ان الزکوة حق

والله مستوفي لنا فدكانوا يوردوننا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لعناكم على منغبا
قال عمر بن الخطاب ان الحق اعزب السبجان وغيره ما دسرت يد بيري كغداي شكا براي اسما
سوز فرمود انك كد اعبه فقال در فاطر صدق الكبر باهام تمام فرمديت و ان سرقول
ان حضرت ابو صلى الله عليه وسلم درين فتنه العصه فيها سيف روزه خديجه الكرميها درين
امر متوقف بود با آنكه فاروق اعظم از صدق الكبر طلبت فرمود و حضرت عدي بن فرود
اجبار في الخلافة بعد في الاسلام و با حضرت منفي بنرمانندارين جوارب سوال در ميان آنكه قبا
النس بن مالك كره الصحابة فقال ياخي الزكوة و قالوا اهل القبلة فقوله ابو بكر سبيد و فرغ
دعوه فلم يعبها بدامن الرعي فقال ابن مسعود كرا ذلك في الايام ثم هداه عليه في الانتماء
افرحها السوي وغيره و دعويك در قلب حضرت صدق بنرمانندارين جوارب بود هر كه مخاذي
ي اخذاد بوزار بنرمانندارين جوارب بود هر كه مخاذي
فانتر سكار مردند قال ابو بكر بن عباس سمعت ابا حسين يقول يا ولد بعد النبي محمد و فصل
من ابى بكر عام مقام بيخ الا نبيا في قال اهل الودة اعزب النبي و اهل امارت بخل
داعبه اليه كدر نفس او رضى اروه مرسم شد و از انجا انهم با هر جهاد در فاطر
مسلمانان مرسم كست اعزب ابو بكر بن عباس سمعت ابا حسين يقول يا ولد بعد النبي محمد و فصل
الله صلى الله عليه وسلم فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجنال لها فيها الشرايت النفاق بالدينه
وارتد العرب فنادوا انفسوا في نطقه الا طار الي لطنها و غدا ينها في الاسلام كما
نقول مع بنا و من راي عمر بن الخطاب عرف ان خلق فدا الاسلام كان و الله جودا
سبب و عهد فقاها للاموه افراستها فوله كما شوفت ابي السديقوم اين آورده باين و حديث
كه از عدم بوجود در و از كفر با السلام بلكه از زمره سلب جميعي را بسبب داعبه كدر قلب صديق
الكبر عقده منعوت كروند بسوي جهاد و در ميان اين كه ري زند با هم بصورة اجماع
افرده حو "سند يعني ان سبب اجماعيه بتدبير الهى و باها او و باهاي دار در طلب

باینکه میفرمودند در آنکه بگویم و بگویند اذن علی المؤمنین اغزوه علی الکافرین بجا بود و فی سبیل
باید که ای کون الله الهم ایها المسلمین صفت کجاست و در بیان خدا و عباد او و دو دریا
بدریا و در آنکه از اینها هم بگویم و بگویند نسبت به او مطهر و پاک است و میگویند و هم که کافر است
و درین او مطهر و پاک است و وقت و نمودن از خواب ای میگویند در فعل انکاف و ایاک
و در وصف در آنکه کتبی خود جهاد و فی معاد الله بالبر و النعمان و النعمان من الله و کتبی
و در آنکه کتبی مردم با سبب نجات جانند آنکه ای میگویند و کتبی فعل الله و کتبی
من لیس و در آنکه ای میگویند که ایست علم القدر در سخن و ثبت این خصال در بیان منزلت آنها
عند الله و در آنکه ای میگویند که در آنکه ای میگویند که غزوه بدر و عده بیست بود و نمونه از آن زمان
عظمت القدر خود را ایما و لیس الله و رسول انما در کلام عربی برای بیان سادگی و تحقیق و ثبت
ارواحی ای میگویند که ای مسلمانان از اینها و عرب و جمع محمدرسانان و از اینها عربین است که کار
ساز و ما و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که میفرموده الهام خبر و میاید نظر بر مور
در قبول اگر در سینه تزئین جهاد و در عالم آورده اوست و برای است خود بدعا
و استکبار است و در نظام معنوی ابلایان که با فایده صلوات است و ایها الزکوة بوصف
خشوع و نهایت محبت اند و کلام اعیان الهی کند و خدا بسیار دوست ایشان کلام ایستیک
عالم سرانجام و زیاده و سبب نزول و اصدق این آیه صدق که برت لفظ عام است سوال هم
محققین و در حال سبب قطعی و بجهت ازین مضمون جابر بن عبد الله که کتبی نزلت فی عهد انبیا
سلام لا یجوز فومنه من اليهود اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انما و انکم اسرو علی
و الذین آمنوا الذین تعقیبوا انما نزلت فی علی فعال بوم المؤمنین بجا که استیکر کان
اند و قصد موصوعه روایت میکنند و در آنکه ای میگویند در حال از اول آن الزکوة کتبی گیرند و هم
بر ما فتنه اکثره کتبی بجا میفرماید در حال کتبی و دردی آید و سبب آن در سابق آیه را بر هم
زنند و در آنکه ای میگویند که ای مسلمانان را سازد همانکه این آیات است بعضی از این

در این هم می آید و از اینها معلوم می آید بر همین اصول و مقبول است که در اسلام
در کار ساری این رضو خدا در دنیا می آید و عظام بسیار است و مقصد اینها است که در این
نه غیر این مان خود بخا و من بخا و الله اعلم بالصواب و در این مقوله رسول و فلیحیه رسول و غیره
بدر آن و بیان آنکه فطرت اسلام موقوف است بر آن و سعادت محسوب است در آن و چون اینها بیان نموده
شده باشد است که در حدیث آمده است در اینها از این و در زمان حیات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم واقع شد زیرا که حوی محققه برای قتال این ارتداد در آن زمان نه بر آید و بعد ازین
در میزد و مظلومانه نیز قتال مرتدین بحسب رجال و فضیلت آنها بود و بوضع نیامده اما حال مصداق
و عدله خود محمد صلی الله علیه و آله است صبی الله و نه که گفته می آید مرتدین بر آیدند و چون اللهی در
اسرع وجه در این وجه سزا عظیم ان امر عظیم و آیدند و جمیع رجال و فضیلت قتال با فرق مرتدین
یکی از اولاد خداست پس نیز که اینها نیست و در فایده این در جهاد و اعتد
اصد و اولاد کل الله بود و چون در آن عقاب و بی درین اوقات مودع باشند و نما و در نما یا
مبتعد شود و جهاد مرتدین از اولاد عظیم الفروع است و در اینها است که اینها است که اینها را در این
النهار و نیز باید دانست که در این مقوله رسول و غیره است و فلیحیه رسول و صدق کبر
مورد حضرت و آن قطعی الاصل است و اینها است که بوجوب بیعت و عقاب علیقدر است و در آن
سخن در این حدیث حضرت صدیق و نیز باید دانست که این بیعت با کید کواهی بدهد بر آنکه
انها خود در وقت قیام بقتال مرتدین مجبورین و مجبورین و کذا و کذا باشند و اینها صفات کامل
بسیار که حضرت صدیق در خلافت خود بر حق می بود پس می که با او جهاد کرد و با او بیعت نمودند
و با استخلاف او یعنی مرتد مجبورین و مجبورین و مضطربین با دعوات کامل باشد و الله اعلم بالصواب
بسیار در حدیث آمده است که اینها گفته شد منوف باقی الله تعالی در ظاهر صورت
اجتماعی آوردن مسلمانان از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این همان است که فرموده است
از ریت که در حدیث اینان بود که در کذا فی الطبیقة فعلی است و این اتفاق حضرت صدیق

کلام

کما قالوا آید در آنکه کدام منزله بالاتر از بر منزلت شما بود بعد منزله الانبیا صلوات الله
و آله علیهم و کلام کاملی که با آنند او باشد و گفت فضل الله بجهت قربت او است و انفس العظیم
و نیز باید دانست که ایا او یکم است یا چند و غایت ما است اما مورد نظر صدیق اکبر است و در قول مورخ
در راه خلقی است پس صدیق اکبر را مسلمانان و کلمه از این است و بیست و هفت معنی خلاصه است
و صدیق اکبر صفت با قامه صلوة و ایتا بر کوفه است با وصف شریف با با وصف که از اول خلق
و این معنی می آید و از هم صفت خاص است نیز باید دانست که هر چه او و قال بشود آید در وقت
سایح بگذر آید باید که این صفت است تا بر نودی در دل دیگران گذارد پس هر چه است
در صدیق اکبر صفت است علی اکمل الوجهه صفتی شد و این معنی از لوازم خلاصه است بگویی فایده
بود که این صفت است که صفت صدیق است که بطریق تفریق او کرده شد که در این معنی قابل
دلائل اولوا الفضل است الا انی مراد از این صفت صدیق است یعنی از همه آنها با بلفظ
مع بیان نموده آمد چنانکه در تفریق است و از خطای صفت است که در صورتی قابل بر تفریق
لایحی که مسلمان باشد پس باید که در تمام کافران را اعتبار نیست پس ذکر و کلامی خواند لایحی آنها
برای صدیق اکبر است چون در مثال انفس را که در صحیح با سکا در پیشینند و لایحی است پس گفته بودند
و نیز دیکر حضرت صدیق کفر در تفریق آن فریق صفت بود با بظهور و طاعت انجامه و النعمان
نعمه بود و از جهت ایشان صفتی بر دل مبارک آمده یافت و لازم آمدی برای مؤمنان خواند
فذلک فوزنا لا یخافون فی المملکت لایحی فقال استخانی فی سورة الفتح قل للمخلفین من الاعراب
یستندون الی قوم اولی باس یندیو تعالونهم اولی لکم فان تطیبوا فیکم السلام انما اذن
تقولوا انما یؤتیتم عن قبل ینذکم فذالیا ایما یگوید پس کنز الشکایه الا یا دیر شعیان که در حق
خوانده چرا بعد از شهری جنگ صفتی خداوند کارزار سخت که تنگ کنیدی ایشان ما انکار کردیم
مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کردید بعد از ای کاشمار از دستگیر و کردی کرد و نیز
چنانکه در کلام نبویه و دید پس از آن دعوت حق است کند ما را عقوبت در دوزخ است

ترویل این بر دفع اجزاء مغزیه و دلاست سابق و سابق آیات و بر طبع مغزیه امارت مجرم
 الف که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حدیبیه ادا کرده بودند که عمره بجا آرند پس دعوی فرمودند
 از اسب ابله بودی را ما درین سفر کار باغیاب صلی الله علیه و سلم سعاده اندوز بستند زیرا که
 اسبها شقی بود که فرزندش از قول کاه مانع آیند و بسبب کینهای که از جهت فکلی بدروا در اثر آن
 در قلوب آن مملکت بود مغزیه گرفتند و در بن سبکام بحسب نیت بر غولها باستان استعصم بنی
 کثیر تا از سفر استعصمی حاصل نمود بسیاری از اعراب بخوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوش کرده
 ازین سخن مختلف سخنند و بعضی اشغال ضروری در ابله مال استخوان کرده و محلمسین مسلمین که سر
 را از این بیستت ایمان مملکت بعد مرافقت و موافقت با سعاده دانستند اضیاء رحمت نمودند چون
 نزد کعبه رسیدند سیر درین قدر نسبت با اهل بیت متبلا گشته میستوفقان و عدال مندند بعد اللیثا
 و الخی مصلح مطلوبان و احوال انانی افتاد بیرون که دم احصار ادا کردند و باز گشته چون در
 سفر خلاصه از سعاده خبری گشت و بر خواطر ایشان که در غم تنگ شده بود بسبب فوت عمره
 و از جهت مصلح مطلوبان حکایتی قاصدا فرمود که غیر غولها باستان ناید معانج خبر که غریب
 بدست ایشان افتند همان غولها نام را قاصدا بجا فران حدیبیه کردند و نیز ایشان با اذن حضور بنا
 و عدد آن معانج شریک نگردانند حال آنکه سیخول المحافون اذا انطلقتم الی معانج لما فذوه در زمان
 منتقم بیرون این بیدلوا کلام الله فلول متبعونا کذکم قال الله الایه و باخبار رساله جوی بود
 از آن جماعه که در حدیبیه حجت نمودند قال الله لعل الله منی الیومین اذین ابویک
 تحت الشجرة الایه و بچکار از قاضین حدیبیه از بن حجت تخلف نکرد و الا حدیبین و تیسر منافی متنا
 و اخرج البصی و غیره من جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یدخل الذی را من یالفت
 الشجرة و این مشهیدی از مسافرین است که صحابه کرام جدا آن شهید به مقامات عالی جایگزینند
 و معانی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند فغان حنین و بجهنم افری که گامی و سب
 جبران قادر نشده بودند و انعام فادس و دوم است که بسبب توجه شریک است و در سفر بود

به جهت فریب خوردن ایشان را با دعوت برای فرسایش کوشش و چون بیت افسانه را در ده
 ظاهره را که انحراف علی علیه السلام در سوختن صورت فرمودند بر مریضه بیوهی بدم و به جهت بر
 اسبابی بود که گریه و زاری کنند و آنگاه غالی واقع نشدند چنانکه انقدر دانستند تا آنجا
 که این واقعیت مسافرت بر طهای نشد و در آن زمان نیز که بحال ممالک و حاکمان و املاک و ارباب
 مدبر و اعیان علی علیه السلام با طهای گشت یا انحراف بر نفعی یا بیانی امیر باینی عباس از آنکه
 که بعد دولت عرب بر سر بر آوردند لایقان او هرگز در آن انحراف علی علیه السلام و به جهت
 واقع نشد زیرا که نزد آنست در خصوص بیست و نه فرسوات انحراف علی علیه السلام و به جهت
 هر دو در مدینه سه مرتبه یک دعوت گذاشتند که آنست که بجز غزوه و غیره واقع نشد و به جهت
 از اعراب و آن غزوه دعوت فرمودند بلکه هرگاه فرزندان و بیبیت گوی بودند از حضور و آنکه
 مشدک کمال تمام استخوانی که کمال است در قبل و بعد از آن غزوه الفتح پس آمدن در ابله و واقع نشد
 اما نیز برای مثال هم اولی با سینه زیر که این را بهار بود که دعوت علی علیه السلام برای این بود
 و نظم کلام و لایق بر کما بر این دو قسم مینماید و غزوه چنین نیز فرمودند که هرگاه به این اقل و اول
 بودند از آنکه به نسبت ده تا بیست هزار مرد جنگی که در کتاب تاریخ حضرت نبوی صلی الله علیه
 و سلم از مهاجرین و انصار و اعراب مسلم الفتح منقسم کرده بودند این را را علی علیه السلام
 گفته بود بر چند تنگانی در مقابل اجتماع که هر یک علی علیه السلام را آن کرده به دعوت و چون
 نیز از اینست زیرا که تقابل بود او بسوی در آنجا سخنان و حرفها و اخبار بیست بود و چون
 مسلم و دم چون بر فل منبش کرد و فوجی فرستاد و باز مراجعت فرمودند و در آنجا بود و چون
 دشمن بعد از آن که با اعراب مجاز و زمین را بقتال خوانده اند که بهر معلوم میان این اعراب
 دعوت معاهده در بنید ستاول از غیر طهای آنکه متحقق نگردد قال الواقعی با فیض رسول الله
 صلی الله علیه و سلم استخلف ابو بکر رضی الله عنه فضل فی خلافة مسیون الکذا است بر منبش از نبی
 ادعی النبوة فاعلم بلی ضیغه و قتل ایضاً سحیح و الا سود العینس و بهر بیلو الی الزمام وضع الی

مصاصف کوشش و اقامت طایم کرده و در این محل حضرت موسی و استوار نقل فاروق اعظم نیز می
 آمدند پس با همین سلوکت هاتورا و در سیه دعوت کوراب و خود کتابی به نام الاوار و کوراب
 مخرجه ایضا هستی چون خبر رسید که تمیز کرد که در زمانه با او می باشد آنچه امور خود بسیار از
 امیرالمؤمنین عزیمت کرد از حال طاهرانوشت به منضم که باید در دهه تا چه هر یک از آن که
 و صلاح دارد در انشاالله کجایه و نتواند و معانی بوسه حاصل نموده به تحمل تمام اجابت در نزد
 بارو و نجیب و عفو امیرالمؤمنین معان بر او نگفت که از این ایامی چون در آخر عقیقه پاک
 ایضا صفات در پیشتر که مشهورست چون ماست شد که این عفوای داعی بودند دعوه موصوف
 فی انفسان مایست که عفوای را اندین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ماست و بر قبلی
 منقول است که بسم قبول شود معنی است کنند و قال ایضا فاسمها الخ محمد رسول الله
 و الغین صمد الله علی الکفار حار بنیم ترسم د کما بعدا بنمونه فضائل نور و صفات اتمام
 فی عویم من شائر السمیه و کتسلم فی التوریه و منکم فی الانجیل کریم اعرش شطاره
 نافعه کاشوی می موقر تحت الاربع لعیظیم الکفار و عدله الذریما نوا و علم الاضامن
 سنم مغفوره و احرط عظیم یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر فاست دانگر ابراهیم و حجت
 اده بر کافران میربان اذ در میان خود می برنای بنیده ایشان با ساری کشته و دیده
 ما نینه سلطان بنش از غذا و ششوی را طاعت معلو الیکان در بدو تمام این است
 اشترحه آنچه مذکور می شود و سخنان این است در توره و دهستان اینان در این زمانه
 مانند ذراعی هستند که بر آورد است کبابه منیر نور الجیسی وقت داد از این پس که
 بسیار استایر بر ما نمای خود میگفتی که در راهت گشته که کاخر اغماشت طایم
 است که کجشم از و عاداتا بسبب ان کاخر ادمع داده است مذانی اکثر که ایمان آورده
 اند و کارهای نایسته کردند از بهانهت امر زین نیز که بعضی طایم برای شریف کلمه
 که در سفر مدینه همراه آنقرت صلی الله علیه و سلم بودند و تبارک خلیل اینان بر جمع

ع

ام خداوند را که در کتب خود در بیان این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
و در کتب خود در بیان این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
سنت که در ضمن این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
نظاره آنکه در هر عصری از اوقات این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
انچه در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
بافت از این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
تفاوتی در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
صفت خصیصه مغزی و تقوی است و در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
اند که هر دو در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
بر این اوقات و در آن اوقات این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
شکل است مشغول اند که این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
این که از این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
صفت است که در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
نظری در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
آنها بود که از این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
شکله و در آن اوقات این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
مغز است که در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
امر و آخره است که در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این
مرا و آنجا است که در این علم افراد و اقسام نموده اند و فکر امامان در این

۴ سلام تا آنکه انتقالات کلیه چهار عددی با هم داخل آنکه انقضوت صلی اولی و سلم زدند
 صورت شود و اگر که بر سر یک بودند بر غایت آگاهی خود مطمئن گشته با سحر و جادو
 بر ما مستند انجا اسلام نوبت اند بر اطمینان که فاد نبودند نعم اگر از دست سر کین نهاد
 شده بدین بخت کردند و بجا دادند و الله مستغنی شد از قبالی فرستید قضا و اجفال عباد
 تنها تا آنکه هیچ که نمودند تمام مجاز در اطاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله است که انجا صورت
 با نسیبی تا حدی از نواجی زمین بود شده جدا انتهای انجا انحضرت صلی الله علیه و آله از دار دنیا
 بر فوج اعلی انفعال فرمودند و حرکت سیمم ان بود که بخواند یا در باد سناه و در حرکت که بر تمام عالم
 قرار بودند که به غیر قصد جها نمودند تا آنکه هر دو در وقت با چنان شوکت اهل اسلام گشت
 در روز آسمانی و کانی مانند حرکت چهارم در کارها که شوکت نواجی ماکه در اصل با چاره
 کسری و غیر بودند در حدی که در وقت و شوکتی در سیمم سانه بودند بر انرا فضا شکوه و طبع
 السلام در انجا که در ابتدا بود و در سیمم سانه چنانا شسته و فضا که مخصوص کردند و
 حدیث در مختار آن که سکون کردند چون فخر را با هم بودند انتقالات کلیه ملائکت با فتح معلوم شد
 که هیچ اسانه قرار که بعد انتقالات بوده است و نه انچه در خارج شده باید در این که علما
 از جمله و انچه در حدیث با قطع استند علی الکفار و اهل بیتم و صفایان با نسیب این
 یکی از لوازم خلافت کاهن است و طبع اسانه و استغناء طرفه سیمم سانه بود است در مرتبه
 بعد در فاضلی با سحر و جادو که در کارها است که در زمان حضرت عثمان بن عفان از دشمنان خود
 فرقه مسلمین و در وجود اهل کربلا این تقصیر علیه وقت یا بجز قصد و مجرور بود بر اهل بیت
 که در وقت انجا معلوم شد فضا تیان طحای در شرف ختم التیان در تانید اسلام و آنکه در
 این ان جادو اعداء الله و اعدای کل الله بود و هیچ مانع نشد که غیر از خدا بی بوسه باشد و
 نیای تحمل کرد و قوت تمام محب الذراع انشان بکمال صفاست زیرا که در حدیث مسلمین
 حضرت ابوبکر است و در اعداء الذین آمنوا و علیوا الصالحات منهم حدیث مسلم است

با کینه ازین جهت است که در این کتاب است یعنی اسلام مخالف خواهد بود و چون کینه
 اسلام از طرف خود اندیشیده کرده است بعد از این که از پیغمبر ایمان آوردند و عمل
 کردند امر به نیک و نهی بجهت فلان است و آنرا در سوره بقره بدانند که کاتب حق بطور
 الخیرین بودیم تا فرود و بعد از آن که کفریم ما را خدایم را با ایمان خود و با امانت غضب
 الله علیه و الا سزاواریم بیرون بسطند از خدا با خودیم و با ایمانی که ایمانیم و کفر
 ایمانیم و چون بمانند از رسول الله با هدایت و درین حق بسطند که ذکر کرده است که در آن کتاب
 فی سوره العنکب بعد از آنکه از پیغمبر علی السلام فرود بیرون ان بسطند از خدا با خودیم
 و استیم نکره و ذکر کرده است که از پیغمبر علی السلام با هدایت و درین حق بسطند
 علی الدین کل ذکر کرده است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است
 خدا را بدانند و قبول میکنند خدا را که نام کرده اند نوزده و در آن کتاب است که در آن کتاب است
 از آن کافران است اگر فرستادیم ما را پیغمبر خود را سید است و درین کتاب است که در آن کتاب است
 از آن کافران است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است
 حضور ما در جمیع اهل ایمان مشهوره عموما اعتقاد سوی در حساب است که در آن کتاب است
 و درین کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است
 بی متعلق شد بکلیت و بریم زود این فرق و معونه کتب و بریم زود
 این کتاب در باب العین چنین مفرستند که از سال رسول ما بدایت و درین کتاب است که در آن کتاب است
 شود بوجهی که مفضی گردد با طهارت درین کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است
 با فوایدیم بدو و مفرستند کما اگر نوزده را هر انبی با انفس قلبی که انموده اند که غضب
 و درین کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است
 با این ابرو میماند جام را بر کسی که غضب مفضل است مستقیم میزند بخلاف آن که درین کتاب است
 با این فعل نقصانی بنیز در حاشیای سکه این مراد است که با او را نتوان با فخر یافت بطیبه

۱۱۹۱

علی الدین کلین طهره وین من برین ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم صورت گرفت
زیرا که خود تقصیر می نمود و مجوس با طهارت خود قایم بودند عامه محضین و غیر این ابرو و زانیه
قال الصالح که گفت خدایتان را منسوخ کرد علی السلام و قال الحسن بن الفضل لم یظهره علی الدین کل ما یحتمل
ایام منافعی سخن ازین عیب استوارتر است و قال الطبرانی در سوره علی الا دیان ایان صلح من مع الذین
و ما یاتون من الا دیان باطل و قد اظهره بان جماع الشریک و بیان اهل الکتاب و ذین الامم
فخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم الامم من صح و انوا بالاسلام و اعطی بعض اهل الکتاب الجزیه
ما قرین و جری علیهم حکم فهذا ظهوره علی الدین که غیر میگوید غیبه بود معنی آیتی است
بگو رسد و در هر صورت سخن آنکه نظم کلام اندر با معنی که تقریر میکنند در میزان مراد عقل که
ما و سبب آن باشد پسجم اگر مرد و باجم موافق شوند فیها و الا آنمغنی را شرک مانیم دیگر
آنکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم استوارتر است زیرا که وی صلی الله علیه و سلم فرستاد
فلیتخبر علی الله علیه و سلم برضای بخوان و مجوس بجز و بهبود و غیره و اخذ جزیه و طوارق اهل
در یک یک شیم و در این طهره علی الدین که در یک دیگر گذاریم باجم موافق شوند علی بر طائفه فلیتخبر
ما بود در طهره ان باشد علیه عام است که بعضی آن دین مستجاب کرد و عامیانش هم بر خود
تا آنکه بچکشی داعی آن دین ماند و عشر و شرف آن دین مطلقا ایل کرده اما حدیث البی
صلی الله علیه و سلم فخذوا من مسلم عن عیاض بن حارث الجاسمی ان رسول الله صلی
و انت یوم فی خطبه الا ان سلی امرنی ان اعلمکم ما تجلیم ما علی یومی هذا سل ما ل علیه عبدا
عمال و انی طقت عبادی فمعا کلهم و انهم انتم السیطان فاجتانبتم عنه و انهم و حرت
علیهم ما اعطیت لهم و امرتهم ان یشیر کوا بی مالم انزل سلطانا و ان الله طر الی اهل الارض
فوقفتم غیرهم و عظم الایمان ابا الکتاب و قال اما بعثتک لاتبلیک و اتبلیک فانت
ما یک کتابا لا یغنی لک لارقره باینا و یعطانا و ان الله امرنی ان افرق قریب غلت
رب اذا تیلغوا راسی فیدعه فبینه فقال استخرجهم کما اخرجتک اغزیم فخرجت الغنی

نسخه

فستغنى ملكك والعبث حيثما جئت من هذه مكة لبيت واخرج مسلم عن ثوبان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انه يروي في الارض فرايت سارقها ومخارباها وان امتحى سبيلك لها
ما روي منها واعطيت اكثر الاورد والايعين الحديث واخرج مسلم عنه اني مررت قال رسول
صلى الله عليه وسلم ملكك كسرى ثم لا يكون كسرى بعده وبقية يملك ثم لا يكون فقير بعده وبقية
كفوزها في سبيل الله واخرج مسلم عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول يستغنى مصابة من المسلمين الا من لم يبق كسرا كسرى الذي في الايعين واخرج الترمذي
في حديث طيار عن عدي بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اواف عليكم الا ما
كان الله ما حكمه ومعهكم حتى تسير الطعنة فيما بين يديكم الحجة اكثر مما جاورت عامها
المسوق قال فجلت اقول في نفسي فان لصوص طي واخرج احمد عن المقداد انه سمع رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول يا بني ظلم الارض بيت در ولا وبرا الا اوقظ الله مكة الاسلام
بغير عزيز وذل ذليل ما يجزم الله فجعلهم اهلها او بذلهم عندهم لهما طقت فيكون
الدين كله اذا تجرعتنا في اين احاديث صحاحك انك كتمام لظهور ديني وما اخفرت
صلى الله عليه وسلم فوايد بود اكر فايد بطمعه يهدى ودين حق راجع كذا
كراي حال رسول يهدى ودين حق مفضي فوايد بود بطهور ان يهدى ودين حق كجميع
او يان ايجي لازم بيت كه مخلصه اخفرت باسند ارسال مفضي بطهور بوده بيت كو بعض
ظهور بدست ثواب كتاب بوقع ايكه صلى الله عليه وسلم واكر فايد راجع بر رسول باسند
ووريت ظهور دين كه بدست ثواب اخفرت واقع شود ظهور اخفرت صلى الله عليه
وسلم باسند اكرمي نواني بشنون كانه ملكيت خود خداتجا چون بخامبر برابر اي
اصلاح عالم و تقويت الدين مخبر و بخداين ان از شر مسمومت كرد اند و در عين العيب
ان اصلاح را صورتی معين فرايدانها صورت ظاهريه خود لا حرم الضوابط در بيت
بجاء بعضه فوايد بود باز چون حكمت الهى اقتضا فرمايد انتقال بجا مبر از عالم بجا

برین اعلیٰ سبب تکبیر القدرت الحار ان بجا بر جهت تمام آن نماز که حضور و طهارت
عفت و استغفار است جز در بار خود سازد و او را ترسیت کند تا دل او را سید طویل
در عیب الهیه کرد و باز در عیب نماید و را بان و تخطی فرماید بران و عفا کند برای تمام آن جنان
تخصی استطاعت نبلی نه است با سکه که قصین نماید و استطاعت مالی دارد و واجب شود بر وی
لذو عیو و ج ما علی غیر و در زمانه اعمال او این چه مثبت کرد و سبب سبب مطیع شود و هم
او در باره تواریج تکفیل نماید و هم استخلاف در هر طریقی و از سده حضرت موسی علیه السلام حضرت
نوح را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام چهارمین را خلیفه کردند و در انجیل مکتوب است
که حضرت عیسی علیه السلام تالی بدست خود گرفتند و گفتند این کائنات و پست عیسی است با آن
در میان سوارین قسمت فرمودند چون البت آن مان را خودند حضرت عیسی میاجاه فرمود
چنانکه البت آن مان را خودند و در میدان السنان فرود رفت همچنان میسر نزدین البت
در آن زمانه اولاً نظر جمیع که بمن واری در کمال آن کن مانند کان تراوی تو خوانند و موافق
همین فاعله چون عالم اعتقاد سوره منتهی شد در جناب بر بوبینه و بعینه از ما یعنی ما خیر
از هر بار و هم خوف از عواقب آن که محال است بدست جمیع انبیا علیهم السلام غضب الهی
بجویند و در اعیان تمام در ملکوت بیدارند بعد از آن اهلک و انظار البت را با جلی باز
کن حال شکل امتیاجل فاذا جا اعلیم لایسا عرض را عتده و ما سینه کون چون انوقت در
رسید افضل افراد بشر را بصورت کرد ایند که ذات مقدس حضرت باشد علی او علیه السلام
خود بروی صلی الله علیه سلم نازل فرموده و انجلیت بعضی الهیه بجا است این مدی و درین
دعوت نمود مستعد آن سعاده اند و رگتند و استحقاق طوعان بدی شدند و در عین این عبت
معنی انتقام از آنجا عانت که سه اعتقاد در جناب الوهیه در استن طوف شد و انجلیت
صلی الله علیه سلم و اصحاب این حدین انتقام عجزت عا بره بودند مانند عیون علی در صبح نمود لهذا
بر روی که علم انحضرت صلی الله علیه سلم واقع شد مطهر نزول برکات عظیم بر حاضرین

و اخلاص کت کینا عت محمد و در آن مسامحه نیز کار بر یافت صد ملا می کند در تهدیب باطن لهذا
در شریعت ما توابه یاد بالا ازین تواب ما نیز فریادست و فضل اهل بدنامی و حدیثیه سخن
و عقوبت بصورت اصلی علم و کفر حق انتقام از خدا را از نزد یک خدا بوضع خاص همان شد
نیز صنف ایشان نیز بین یا نزل مطر حجاره یا اجاکت صحر و در کت کت که لای علیها الا سود آن
وضع خاص نیز درین ایستادست بر او یان به آن در ضمن کت کامیان او میان و در اعیان استقبل
و سب و نوبت اغراض و جزیه در از آن دولت و سکونت این و با مال و با مقدار ساختن
ایستاد و ایر و سب نام در اصل بخت الحزین صلی الله علیه و سلم لغو نیست و بخت آنجا
منقض تصویر کت فذکب فخره فجا بهو الذی ارسل رسولا بالهدی و من الیه لیطهره علی النوا
کله و لیکرم المسلمون و فور صلی الله علیه و سلم انما بعثتک لایسئیک و ایسئیک و در خارج
عم و روم با بر این معلوم نبود که ایشان یقین داشتند بر آنکه غنیمت است این بر خود و
دولت عرب ممکن کرد و بخوان این را از کت و لایل سلطنت در افلاک و مطر عدالت
اینها در میان خود و قوت کت عرب الی غیر ذلک دانستند و گاه تا به کجا بر خود و سایر
ناس بر دنیا و جوانی دانند آن شمشاد و اما این گفته بر آنجا محقق مانده و در تمام
از فوق سبع سموات نازل شد و ملا اعلی و ملا اسافل به بان رنگین گشته این صلی علیه
و علی است برای انتقام از جفاقت منکر حقیقی اگر این داعیه نازد از غیب العیب می شناخت
حق را از باطل جدا میداند با کلمه در آنوقت هیچ از حق گفت حکم و با دانه ذی سکت محقق
بود کسری و ضعیف در میان هم دو باد راه بر او یان دیگر غالب جمع دو دین با باحت میر دارند
و عقیده ایجا بر هر دو غالب است کسری و ضعیف میان این دو دین بودند در اعیان بسوی آن
فوا و فظا و لست اکران عبادین لکموم روم و در سر و در کت الا آن در فرقیه در تمام و در
و بعضی بلاد مغرب و عرب در دین غیر انبیاء بودند که بافتت شیخ و خراسان و قران و سایر
و با خسر و غیر آن محوس بودند عبادت کسری و سایر ادیان ملایم بود به دین مسلمان

و درین بنود و مواظبتین با همان شکست ناپذیر و بادشاه شده بودند و سبقت گشت و دستهای آنها
بر هم توفیق حاصل گردید و چون در عهد انعام از کفره فخره بر هم زدند دولت گسری
و تغییر را استیلا نمودند که از این تا چون این برود دولت بر هم خود اعظم است و این بود که
آنها بر هم خورده شد و چون سلطه اسلام بجای سلطه این دولت رسیدند برادران خود
نمودند با بیان شکست اسلام شوند مانند با بیان بودند آنها با این دولت همه استقامت نمودند و نظر
بجای که نه در وقت گسری بودند در تصرف خیر بود از آن قابل بودند و غلبه بر طوایف
در غیر این خط منصوص بود چون خداوند برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ما شایسته کفر بود
حق اعلی می رسانید اعتبار فرمودند که بگویند اکلان ظهور درین حق و انعام کسب اعداد است
آن خدایست ز یادها آنقدر در جریده اعلان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت نمود و انعام
انعام در محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده حاضر از بندگان باشد
نمودند در جلد استیلا و محافاتی بر بسین بادشاه نمود و فتح بعضی بلاد که بادشاه بآن قدغن
بلای نمودند که یکی از آنها ای دولت خود باز گذارد و فریضه کردن آن ملک را این بنده حاضر بر پایه
عمرها با مخصوص کرد چون این خبر گفته شد باید دانست که در همین صبح درین استیلا است
که غیر ظهور آن که درین حق را حاصل نموده بود که سلطه علی الدین که مندر است و اعظم الامم است که
بر هم زدند دولت گسری و حضرت با اولی و اخلا و دوست و حال او ای این مرتبه علما بودند شفا
الدین عظیم مساجی این بزرگواران مقتضای ارسال آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و مندر در آن
و استیلا بمنزله جاریه پذیرفتند بودند در ظهور آن و همین است حق خلافت حاضر بار منجی
الذی ارسل رسوله بالهدی و در الحق سلطه علی الدین کل ان که می و درین حق که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با آنرا سلطه بودند ظاهر و غالب شد و جلی و مشهوره شفی و سنور این است حکم
سب و در میان استیلا و اولی و در آنجا می و درین حق را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ازل فرمود و وی صلی الله علیه و آله و سلم ان را بجا آورده است نمود و صاحب آنحضرت کرد او حضرت بنابر

صلی الله علیه و سلم فرمودند و جناب ابی بن کعبه را میفرمودند و تم زیرا که اطراف الهی نه محض تعلیم
انگیزت بود صلی الله علیه و سلم در جمیع آنجا که عبودیتین کرده سامعان عقیدتین بیکه مراد ظهور
دین حق است و فرمودند که ای کس که گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دین حق را بصیبر رسانید
لیکن این سخن که مراد بود غیبی است و نمیداند از حق معانی حاصل شد این دان و بر آنکه آن
دینی جمیع است پس نیز که بشود که بگویند انکم سترون بکم الوصیة حقان علم یعنی بوجه صحیح
از صفت عرض هم حقانیت کرده و بشود که بگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف حضرت
مرفعیان نظر فرموده بود صحیح از حقانیت خود که آن کرده اند و صحیح با امر و رسانیدند
اندا انجام را دین پیوسته مراد او را جل و علا بر هم بنیوان زد و سبک بنا همیشه
عظیم قال الله تعالی فی سورة ان عمران کنتم قبیلة اعرصت الناس باقرون بالهدی و یقولون
عن الذین و انهم من اولادنا و انما انزلنا کتابنا علیهم لیسئلوا الله عنهم و انهم لیسئلوا
بسیبنا و انهم لیسئلوا الله عنهم و انهم لیسئلوا الله عنهم و انهم لیسئلوا الله عنهم
لیسند بره و منیما بینان ما پسندیده و ایمان می آید بخدا و اگر ایمان می آید و در اول کتاب
بسیب بودی ایشان را طایفه از آنها موفقان اند که بر آنها از حد بیرون روند و خود که
چیز است بد و وجه حضرت سستی بر ما با این صفت یا بود بد و در علم الهی با این صفت قوا
لناس ایز بر آوردن چنانست که از عدم باز مصیبت بر آورده باشد بلکه معین است
که باطن مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بداعی اصلاح ناس متعلق ساختند متعلق و از آن
دل وی صلی الله علیه و سلم بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند آن نور متورگ شدند و همان
از باطن ایشان سر بر آورد از میان ایزاد بر این طایفه با این دولت سرفراز شدند و آن
نفسه مخصوص گشتند پس بجای بر آوردن کمان حق اند از میان مردمان و لباس اعاده
سیف نماید که این بدبیر الهی است برای اصلاح عباد عالمی بواسطه این کرده شعور و شاد
کرد و آن جناب بغوی و غیره عن ابی سعید الخدری عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم الا و ان نه و

تو فی سبعین است بی خبری و اگر معا علی الله عزوجل و اخرج البغوی عنه نیز بن حکیم عن ابراهیم
بنه و انما سمی انبی صلی الله علیه و سلم بقره فی قوله تعالی و بارک لکم فیما امرت لکم انما
انکم تمون سبعین امه انتم خیرا و اگر معا علی الله و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن
مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد بعد خلقهم صلی الله علیه و سلم فوجد قلوب الاصحاح
صیر قلوب الصالحین و جعلهم ذریه انبیاء فالتکون عندهم و اخرج ابو عمر عن ابی هریره فی قوله تعالی
کنتم شیئا قال خیر الناس للناس یحبون بهم فی السلسل یرفلونهم فی الاطعام قوله ما حرون
یا لمودون استیفاست بجزای بیان وجه خیریت قال مجاهد و طابوا جزای الله علی الشرط الذی ذکر
انها تامة و بالمره و الآیة باز ایجا دو وصف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم و بین الی
و اخرج ابو جعفر عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
و جید شعبه است قد رواه عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
انک انما کتاب و فتح از اوقات امه اخربت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد
انها اکلک انما تخفنا مؤذ اخرج ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
و اخرج ابو جعفر عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
ان یکنون انک لامة فلیود شرطه و فتح فیما هم و قول باهم نزل من الله ان یراکم
مفهوم است عام است برای هر که روح داعیه اصلاح عالم در قلب او تلج کند او امامت باشد
یا آنرا ان لیکن صدق ان حد جان اول است غلط زیرا که روح خود رسم جهاد و امر
و نبی مکر مند رس شد چون اینهمه مبین کردید باید دانست که حضرت خلفا از آن امت
بودند که اخربت للناس صفت بالیسان است از جهت آنچه از حالات ایشان توارخ است
گشته زیاده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمانان نبوت است این نیز که ان موجب
شدند در عالم و سید رافع عمید دند و طوایف ناس بیع ایشان در رقیه نظام در آن
سپس این خیر است باینکه و هو المراد قال الله تعالی فی سورة الحديد یا استوی کلکم من

انفوخ من قبل الفتح وقال ابو بكر اللهم ذم من الذم بالفتح من بعد وفاتوا وهو وعد الله
وانه بانفوخ من غير ارضنا كسبحه عرفه لان هو بسبب الفتح وكارزاره كذا كسبي كسبين
كجودا بخلافه فترك ترانده وفتوحه وارضنا كسبحه عرفه لان هو بسبب الفتح وكارزاره كذا كسبي
ذم كسبي ربه عدوه وادوم من فداه في كل جوده نكسبها من سبب وخصلي بانفوخ ما كسبه وانما سبب
اين ان افاده منه بانفوخه في محابه وكرهه في سبب جميع اذ جميع الفعل واكرهه بانفوخه في محابه
في ارضنا وقال ابو الفتح الخادم من بيت ابي سعيد الخدري عن ابي بصير صلي الله عليه وسلم قال لا تسبوا
اصحابي والذم الذي يفتخرون به لو ان احكم انفوخ من ارضنا ايا اذ كسب ما دموا ولا يفتخرون
الفتح من غير سبب يمد ويغير في فخره وهو قول الاكبر ويكره ما يمد عليه وهو ما قد جاء في بعض النسخ
المدحيه وارجح اختلافه في سبب من غير سبب اياها فاحتمل ان سببها كسبها كسبين دو ووجهه في سببها
واين ان سبب من سبب افاده يعرفها في فضيلها او كسبها في الفتح وفتوحها لان الفتح
اذ برهانها كسبها في الفتح وقال مؤداه ان سبب من سببها في سببها كسبين ان سببها كسبين
وقال او مقدم من الفعل من وفتوحها كسبها كسبين دو وفتوحها كسبين ان سببها كسبين
سببها كسبين وارجح من وفتوحها كسبين ان سببها كسبين ان سببها كسبين ان سببها كسبين
كسبها كسبين في ابي بكر الصديق قال السجوي حروي محمد بن فضيل عن الكلبي انه سئل
في ابي بكر الصديق رضي الله عنه ما ذم اول من اسلامه واول من انفخ في سببها سئل قال عبد الله
مسعود رضي الله عنه اول من اطهر اسلامه سيفه ابو بكر رضي الله عنه والبي صلي الله عليه وسلم
عن ابن عمر رضي الله عنهما انكسبت عند النبي صلي الله عليه وسلم وعنه ابو بكر الصديق رضي الله
عنه وعليه عبارة قد علمها في صدره بخلاف فضل جبريل عليه السلام فقال مالي ابي بكر
عليه عبارة قد علمها في صدره بخلاف فقال انفخ فاعلم على فضل الفتح قال فان الله يقول اقرأ
عليه السلام وقال له ارضنا من سببها في فخرها في ام ساطع فقال رسول الله صلي الله عليه
وسلم يا ما كسبه الله عز وجل غير اهلك السلام ويقول كسب ارضنا من سببها في فخرها في ام

سأل عن آل أبي بكر رضي الله عنهم على بنو النعمان في راض الماهي راضي راض ابن الحكم وادع
 بنو مريم بن عروة عن ابي قال اسم ابو بكر ولد له بنون النعمان انما النعمان كلها على رسول الله صلى
 الله عليه وسلم في سبيل الله في الرضا عن الطرفة عن عائشة رضي الله عنها قالت لا يخرج احد من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا نسبه ولبنيهم رطلان ابو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في الطرفة وقالوا لابي انا طيب فلم يزل يبي على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى طهر رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ونوفق السلسل في نواحي السجده قام ابو بكر في الرضا فطبا ورسول الله صلى الله عليه وسلم
 ما لم يكن كان احد من طيب في نواحي الرضا ما نزل والى رسول الله صلى الله عليه وسلم وما لم يكن
 على اب بكر على السلسل فخر يوم في نواحي السجده فخره في رطلان ابو بكر وفضرب عن رطلان
 في رطلان ما سقى عنته في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان
 حتى ما يورثه من رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان
 في نوب على اولاده في بيته ولا يكون في موته ورجع نوبهم فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان
 ليدل على ابو بكر فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان
 فتعلم آخر جهاد ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ففعله بالسنتيم وصدعهم فاصواتها
 لا الاير بنت محم الطري ان طهي شيئا او شقها يابه فلا قلت به علفه على فخره في رطلان فخره في رطلان
 الله صلى الله عليه وسلم قالت والله ما في عالم الصاوتك فعلى ان هب اليهم جميل بنت الخطاب ابنتها
 عنها فخرت حتى جارت ام جميل فقالت ان اب بكر لياك على محمد بن عبد الله قالت ما اعرض
 اب بكر ولا محمد بن عبد الله وان كنتي ان امصحتي منك الى انك فقلت قالت اخ ففقت معها
 وهدت اب بكر فخرها فخرت منه ام جميل واعلنت بالصيا وقالت ان فوما مالوا منك فلما
 لابل فنتي والي لارجلان يتفق الله قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت فبه اكل
 يتسمع قال فلا عين عليك منها فالت سلم صحح قال عابره في رطلان فخره في رطلان فخره في رطلان
 الله على السية ان لا اذوق طعاما او شرابا اذواني رسول الله صلى الله عليه وسلم فامهلنا

حتى اذا جئت الرجل وسكن الناس من غير فبارتني على ما صحى ادخلناه على النبي صلى الله عليه وآله
فاكتب عليه فخذوا كتاب علي بن ابي طالب ورسول الله صلى الله عليه وسلم رقة سادة فقال ابو بكر
يا بني انت والي رسول الله انما انا العاقب من وجهي فبه ابي هرة بوالد ابيها وانت مبارك فادعها
انما انت النبي وادع الله عز وجل ايمان يستغفركما كتبت انما فداها رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاسلمت فاقامها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهر اذ هم تسوت وكنون رجلا وكان اسمهم حمزة
يوزع حرس ابو بكر واخرج البخاري عن عروة بن الزبير قال مات عبد الله بن عمر وعنه اشدر الخ
المسركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال ماتت هبة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فوضع رداه في عنقه فشفقه فلما سار بدا فنادى ابو بكر حتى دخلت في فقال اغتسلوا رجلا فاقبل
رني انه قد فداكم بالبيات من بكم واخرج الحاكم عن ابن قال لعنه من اوار رسول الله صلى الله
عليه وسلم حتى غشيته عليه فقام ابو بكر ففعل يادي ويقول فيكم اغتسلوا رجلا ان يقول انما سادها
من هذا قالوا ما ابن ابي قحافة النخون وقال ابراهيم بن عبد النبي ما عن ابن عمر قال قال النبي
عمر قال اي خبرت ابي فخذ الحديث قال ليرميل بر من الخمر قال فخذ عليه قال عبد الله بن عمر وعنه
اخرج اسره وانظر ما يفعل وانما اعلام الفعل طار ايت حتى جاره فقال اعلت ابراهيم الي ايت
ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فواسد ما ارجوه حتى قام بحمد رداه وانما بعور وحيث
البي حتى اذا قام على باب المسجد باعلى صوت يا معاشر فرئيس بهم في اسم حول الكعبة انما
ابن الخطاب يصبها قال يقول عمر بن الخطاب كذب من كذب فقد اسلمت ويهدت ان لا ارانا
انه وان محمد عبده ورسوله وباروه اليه واهل بيته واهل بيته فامت الشمس على
روسهم قال بنو تغلق فاقوا على راسه وهو يقول انما انا بداركم فاحلف لي بسد كونك اية
رجل لغدر كما انكم او شرهوا لان قال فينا به عداة كذلك اقول شيخي من قبيلتي عليه حرق
وتمضي شيخي وفضلت عليه فقال انتم قالوا صاعر قال في رجل اخر رقت امر انا فاشهد
اشرون شي عدي بن كعب يقولونكم سدا جسم كذا انا وادع الرجل قال فواسد انما كانوا

كشفا عنه قال فعلت لابي بصارن الاجر الى المدينة يا اسب من الرجل الذي زجر القوم فبك بكه يوم
الاحياء ثم قال لو كنت قال ذلك اي نبي العالمين وابل السبعي حوينا ابيد بران مفهوم يسكيوم بين
او حياكية تخمين بر حواكوك بوجوه منلان سندا بالنطوف ثابت بر حواكوك مستفرا بالمفهوم فاست
الزمان خلافت راسده باشدركي انه وازم خلافة عاصه افضلية ظلمت استسية بواكوكين
الفضل كلي ولسنت تواضلت ان كمستعد ظرفة ابدوا خفرت على الله عليه وسلم بالانسان من انظر
الله ما ربح محي ذر صوة افضل فري محند به كم دركم فضل كلي بائنه حصاد را موردي كم مناسب بائنه
وطلافة يشد ولسداها وآيا جوتي في سمة اللان انما نحن نزلنا الان اننا انظرنا فظنون مر آيننا
فردد اور كم قرآن را و مر آيننا ناسخا يدارنده اور كم وقال في سورة العيانه لا تحرك به
لساكت الفجل به ان عليا جمع وقرآنه فاذا قرأناه فاتح قرآنه ثم ان عليا بيان بعني مجتبان
زبان محذرا انما استاكي بي حفظ ان مر آيننا وعدة ست بر باهم اورده وحوالته ان ليس حوينا
بجناح قرآن را بعني نازل كر دائم ان را سبعين في روقرة اورا بعني استماع الكون بازم بر آينه
بر ما و قد ست واضح ساقتن اورا اخبر بمسلم في حديث عياض بن حمار عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ربه تبارك وتعالى وانزلت عليك قرآنا لا يجذالاه و آين كتابه ست از انك كر مساعي بي آدم
فست و در مؤقران قادر نسوند بر ان علي بن قتيبة حفظ قرآن ست بازر آينه و بكر سموت حفظ
بيان فرمود القوم النجاري عن ابن عباس في قوله عز وجل لا تحرك به لسانك الا به قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يبالغ منه التزمل سورة وكان ما يركب تحتها فانزل الله عز وجل لا تحرك به لسانك
السمعي به ان عليا جمع وقرآنه قال جمع في صدره وقرآه فاذا قرأناه فاتح قرآنه قال فاتح
له والفتبت ثم ان عليا بيان ان عليا ان لقرآه فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يركب
اذا اتاه جبرئيل استمع فاذا انطلق جبرئيل قرأه النبي صلى الله عليه وسلم كما قرأه و مر حوينا
حديث فضة انكفرت ست صلى الله عليه وسلم حفظا و تحفيه جمع اي جمع في صدره كتحفيه اي بيا
ست تحفيه مكر بعني عند درين تحفيه نظر ست زير كم ست كل را اي معاني مستطاب به حمل

کردن بعد از آن آری در تفسیر سوره که فلا تفسیروا این را تفسیر کردن که گمانش می رود باز فرود آید
همین این علیها جمله بر سوره که بشیر تراخی معنی و واقع شده پس بعد از این دارد و در تفسیر آن
بیمایه که معنی آن علیها عود است که لازم است در همه جمع کون قرآن بر دور مصاحف و قرآن
یعنی توفیق در همه قرآن است آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم و عوام این را بر تلاوة است
توان از هم گسسته نشود و در اینها میفرماید که در نظر آن مسلمانان که قرآن از دل نودل میسوزد
ندای علی میفرماید که در نظر آن مسلمانان که قرآن از دل نودل میسوزد و شفقت دیگر از آن
مگر سیکه از عرق عوزید است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسعوت تکرار که همیوسلین در حفظ قرآن
میکنند بکنند و بجز در تبلیغ و تبلیغ بجز در تبلیغ مبارک ممکن نیست به تمامی این فکر که بها خود لازم
کرد انبوه ایم آنچه بر است از تبلیغ تو ما فرست و آن جمع قرآن است در مصاحف و خواندن
است اگر چه هر دو هم عوام سبب طر خود را مستعمل شفقت حفظ آن کرد و از دیگر چون ما بر
ندانیم چه بر تبلیغ تلاوة کنیم در پی اسما آن ما نیز بر ما است توضیح قرآن در هر عصری همی با موفقی شریح
بزیب قرآن در بیان سبب نزول آفرایم ما با صدق حکم آن بیان کند و اینهمه بر است ممانعت
از حفظ تو تبلیغ توان از آنچه آیت قرآن است که به اندر بعضی آن مصدق بعضی است و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود وقت است با سبب درت ظاهر شد که
آن در مصاحف کشند و مسلمانان توفیق تلاوة آن بفرموده و عزایلیا و بنهارا با سبب در
مخفی لا یغیب الا با زحمه و قرآن بجا ایراد فرمودن و در بعد بیان کلمه که برای تراخی است
در نمودن می همانند که در دست جمع قرآن در مصاحف استعمال تلاوة آن مانع شد و تفسیر
آن من بعد بظهور آمد و در خارج همچون متخوشند اول شرح حفظ آن از جانب ابی بن کعب
و بعد از آن بود دست در زمان حضرت مرضی الله عنه و اول اشغال به تفسیر از آنجا که
واقع شد بعد از قضای ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن سخنان
قرآن عظیم ما در مصاحف مسبب حفظ آن شد که خدای تعالی بفرموده لازم ساخته بود و عده آن

قد نموده در حق تعالی اینست که هر چه است که در حق تعالی ظهور یافته
از او است که از او است که در حق تعالی اینست که هر چه است که در حق تعالی ظهور یافته
کلیت نیست که بر علیه نفسانیست و بدینسان که از او است که هر چه است که در حق تعالی ظهور یافته
که بسیار کرده اند پس جزیره جبهه مندرج شود و با قاضی مناسبتی نفسی که چون عالم نامی
باشد که حکمت نامی معضی آن شود که فضای قوا از فوق به سموات اراده و نامی از اسباب عالم
و اوقات نوع ایشان بالقای و اید در قلب آنکی نمی آید و اسب و اعدای ایشان تا معلوم و آنها
که صلاح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و در ایشان الزام کند آنرا اگر کردند و غیرا و اگر
نکنند تا امر نماید یا بجا بدهد امر صلاح است و استوار گردید و عالمی بود به ایت مشهور شود
و از فضای عالم این کیفیت خاص را چنانست که اجتماع شعری و کبری مقتضای افاضه شیخ گردد
بر نفس نفسانی استخفاف با معتنق کرد و انقلاب با آنرا بهو احوال عالم این را اقتضا کند و آنها
الهی نازل شود از فوق به سموات بلا را اعلی و بلا اعلی می آید آن را کتب نموده و در اسباب
عالم اعلی بر نفس قدیمتر و در بلا اعلی برای این نفس بصورتی است که معلوم شود و علوم
و احسانیه و نیزه درین نفس نازلند و در بر نفس قدسیه تر بر مجرور که از فوق به سموات
نازل شده در سدره المنتهی یا حجاب ماکیه کشیده در بلا اعلی متابع شده در زمین
که است مطلع شود و بوی متلو یا نیزه متلو که از عالم مجرد و مبتدای این اراده نزول فرمود
لباس مناسب عالم اعلی پوشیده و بار و کبریا من العاطف و معرفت شهادتی در بر کرده
قتل این پنجاه نزول فرماید در بوقت در زمان شرح گفته شود بعثت الله فلا بنا جیا و
و امر به تبلیغ الاحکام و اوحی الیه پس نوحه امر است حادث سبب خلق اراده است
ایده بجا میجست اصطلح عالم نام جلی و نه مکتب بر یافت آری این دولت نمی دهند که
کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جلیه مسدود از بلا اعلی و نفی کلک که در
مندرج است در غایت ظهور و علیه و صفاء و صلاح و سعادت و در این بین او و در

اعمال

اعراض الالبان فی طبیعت فویبه و ارز فی الغائیة اما استغفار قلب و قلب در سدة ماست و کسب
 اما استغفار عقل و عقل در کمال جوده و استقامت اما استغفار بلاه اعلی و تسلیم از انرا برسان
 و آئینه برای الالبان قوه عاقله و نسبیة ایضا که طلال علی است و انرا انواع حرم بود و آئینه
 عاقله او در فاسد صلاح و لهذا اعصمت عنوت او میرساند و این امر با نام اتم بنویسند که
 یان فارسی شده که نوبت عنایت لغویانند که کسی را که چنین آفریده باشند و بسیار در اصعب
 لغویان فکریه که چون ایضا در عنایت با باکر آن متعصمت باشند و بنویسند اینها را بنامند
 چرا که سلسله مشهور است که هر کس که در دو در نه ام که دو دو گوید گرفت قال الله تعالی انکم
 صیبت بحبل من الله و صیبت بنوبت کتبه علی بیت بجهنم حاد فیه خاصه پیغام بر نیز کسب و صیبت
 نیست از اول الهی از فزون بر صیبت بازل میشود برای بنسبیه هدایت پیغامبر در میان دم
 و اتمام نورا و اظهار دین او و انجاز موعود برای او پس از اتمام اعدا است میخورد
 طلب طلیفه هر چند حواریان پیغامبر که داعیه بغت دین پیغامبر از قبل او وقت طلیفه در
 ایشان ممکن شده مزاران باشند این طلیفه بنزد دل است و انجا که بنزد حواریان اول مکرر
 داعیه البیة دل طلیفه است و از انجا بنزد نور جبران که در آئینه های منسوبه دوار باشد
 بنود بیکر آن فرزند می آید و اینها بر سر تریب الماندر اک کرده میشود که با او است
 بنویسند یکی دیگر محرم کاس بر کل البیة من امر تبلیغ شریعه الله ظمیری غار و وطنی ظمیر او
 شریعت است مردم و بطن او داعیه البیة فویبه که از میان خود او جو شد پخت و همچنین
 کلمه الخلیفه من مینشی شریعه البیة فی الناس و بطن غلامه موعود الله لنبیة ظمیری دارد و وطنی
 ظمیر من صورت تشبیه و البیة شریعه البیة فویبه که بطن پیغامبر در دل او ممکن شده
 بلکه از غدر دل او جو شده و اگر این داعیه از دل کسی بخزند او را خلیفه خاص میشود
 اگر فاجرت صدق آید بنیة الدین بالرجل العاقل کرد و اگر فاجرت مثل سنگ بود
 او را تو یک کند و تجرکت که مطلوب با تمام مانند فارسی بنویسند فی حدیث
 و در حدیث

الآنکه که کمتر در این سینه با منزه محزون و در خلقه عام ابرار و داعیه میکنند هر چند استعمال عبادت
میباشد که تنهایی در آخر ایام حیات بجای مسلمان شود و این داعیه از دل او بگریزد اما این حال بجز
در اوقات است که در چنین روز است و نه گذشتن از تنهایی این داعیه جز با زور از فوق
سینه که دولت کند سیم ملا را در در کسب بخیر نبرد که اگر چه در نفس او سینه بجا نیست
اجتناب از همه باشد در قوه حافظ او هنوز در می و در وقت نماز باشد و آن که در وقت است
و در وقت نماز او نموده از عصر گذشته و آن صدق است و غیر سلطان از نظر او است
استعداد نفس او قابل بوده است تا بیچاره ای که آن گشته مبارک شود و قابلیت نفس او است
چیزی در نفس بیچاره عمل نباید و این کمال است محکم که سنی آن سطح دارد و عمری باید که
باید بکنار این دولت سر به کس نزنند سالها باید که در سایه بیچاره زندگانی
کرده باشد و بار بار نفس قدسیه بیچاره نماند او از هر روز بر ساخته و بار سوزان است
بسیار علیه و سلم محبت عظمی بهم رسانیده باشد که لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه قال رسول
والا الزلال لعطشان و در اعانه بیچاره نفس حال خود کوی مسافت بود و نظیر
بیچاره در کمال عبادت و جهاد در حق او بر تبه تحقیق رسیده در سداید و مسکانه سربک بیچاره
کشته و آن حوادث را کویا با لامانه بر خود بر بسته و در سینه نفس از درجه
اصحاب نبیند که در سینه بر صد رسد سابقین فکر فتنه نفس قدسیه بیچاره را و در وقت
اعمال بخیر در وجه نفس این عزیز بخیریه فرموده و اجتناب نفس او از اوان اهل سینه
و اخلاق نامزید است و کرات در مراتب باره حیات و فوز بر رعایت داده با خود
سینه و مقامات عالی او از فرموده و سرفتن و عظمت وی در یافت او بجهت تقاضا
و فعلا از آنحضرت صلوات علیه و سلم تراوی نمود و مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است
داعیه نازد از فوق هیچ سموات کتسب با اوان لا اعلم و چه نفس خود عمل کند و آن در
نفسیه درین بیچاره و اجازت خود دارد فرماید که فضل الله یوتی من یشاء این خلافتی است

لله يورثه وما تدرى ان افشاها كذا يعني رسول السائر اعلیٰ به سبب ان قلت فان الله عز وجل
 انزلها افشاها انزلها اباؤهم و فضیلت ما من من النبي صلى الله عليه وسلم من ربنا تبارک و تعالیٰ
 علیٰ اهل بيته بعد اطلاق و اني قلت عبادهي فقالوا علموا منهم و انتم ائمة السائرين تاثيراً عن النبي
 و عرفت براتبه ما جعلت لهم و علم منهم ان العز كوا الی العالم بنزل به سلطاناً ان الله نزل فی اهل البیت
 من قبله و محمد لا يعاها الی الكتاب و قال انما جعلت لکم بنیة کما جعلت لکم من قبله حرمه حراماً
 انما هذا الی اوله انما اعلیٰ فردی ابداً انما هو ان حدیث الهادي حقیقته انما كانت
 اجمرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا احبب الله العبد قال لیس فیها علیة لیس بم لا یعززل
 قد اجبت طمانناحیه فحقیقه جبریل بن عبدی جبریل فی اهل البیت ان الله قد احب طمانناحیه
 فحقیقه الی الستار ثم یضغ ذلك القول فی الارض اما انما انبیا علیهم السلام رد افعال جلیلیه خود
 فحقیقه و در اندر غیر خویشی این نیز از کتب بیانات و کتب دیگر این نیز خود خلقی که
 بجزوفه می دانند انما انما خلق جبریل یابین و تو و کما در اینجا ظاهر شد بدون انقیاد و فن
 قلب را و قلب عقل را بدین سبب انما انما هو ان حدیث الهادي حقیقته انما كانت
 و سلم اصحاب الناس و اسج الناس احوال الناس احوال السیخا و احوال الهادي من محمد بن
 یونس من ائمه بنما بسبب رسول الله صلى الله عليه وسلم و صدق الناس من عقل من عنین
 فخلقت الی اعراب علیا لوز حتى اعطوه لاسمعة فخلفت رذارة فوقف الی صفا
 علیه و سلم فقال فطوبی ردای لو کان فی عدد بذه العصاة نوا عنتم بی یکرم لا تجدوا
 بنجیاً و لا کذا و لا حیاً و احوال الهادي عن الزمیری قال ان جبریل قال ما فی الارض الی
 عسرة انبیاء ان فلیتم ما وجدت احد السد اتفاقاً الهادي الا ان رسول الله صلى الله
 علیه و سلم و اما انما غیر انبیا هم کما هی در اصل جوهر نفس شیبه سائید بحوم نفس انبیا
 علیه السلام یکساں بدان حال رسول الله علی الله علیه و سلم و ایا المؤمن حرمه سنه و اوله
 جزا من النبوة احرمه الهادي و قال است اهل الحزم من سنه و عشرین جزا من النبوة

غیر بصیرة در فن فرج می بسته بر تحقیق و تزیین مسایل این فن تعین نموده باشد سواک فلما
 بهمان علم کرد اعمیه می بود این فعال متعارف در دو دستاورد چگونه ظاهر می شد و اگر واحد
 دریا بود برابر سانس غیب شرفان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مع این بار جاری است اما اینجا که
 یکم تواریخ رسید و اگر داعیه فاعله از قوی نفس بود و رای آنکه از فوق نازل شود این نیز بهمان
 ظهور می نمود که پیش نیاورد از کوشش هر دو می گاه می آید و اما اگر گفتیم که مجرد مطلق بود
 بخلاف سالی که فضیلتی حاصل می شود از آنجا که در دست قدرت است آنچه از ارض می آید
 المتعارف می قال قلت یا رسول الله کیف قلت انک می بین استنوت فعال با اید فاما فی کمال
 و اما بعضی بطحا می که فرج اعداها الارض و کان اکثر بیها - فی الارض خان اعداها
 ای هو قال ثم قال فترت بر جل فوزت به فوزت ثم قال فترت لعمرة فوزت بهم فرجهتم
 ثم قال زنت بانه فوزت بهم فرجهتم ثم قال ثم زنت بافت فوزت بهم فرجهتم کانه انظر بهم
 بنزوه من جوف المیزان قال فعال اعداها الصابیه فوزت باعداها جباله و اخرج الارضین
 حدیث عتید بن عبد السلامی قدس طوبی فیها شوق مسدود صلی الله علیه و سلم عند طیره علیه قال اعداها
 نصاریه اجل فی کفه و اعداها الفارس من امتی فی کفه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فادانا انظر
 الی الالعب فخرجی الشفق ان بحر علی صغیر فعال لوان المیزان فوزت به لان بهم ثم اطلقوا
 و اخرج ابره و دوسه من ابن عمر بن علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم فادنا فعداها بعد طلوع
 قال رايت قبل الجور کانی اعطيت العوارض و المقلوبه فاما المعاریه فبھی السحارج و اما الارض
 فبینه بوزن بها فوضعت فی کفه و وضعت امتی فی کفه فوزت بهم فرجهتم ثم جلدوا بالیک
 فوزن بهم فرج ثم جباله فوزن بهم فرج ثم جباله فوزن بهم فرج ثم جباله فوزن بهم فرج
 یعنی الله علیه و سلم از وزن با امت - همان محمد زین بن نبوت خود را نشان نمود و این
 وزن در همان دلاله کرد بر فضیلت این کمال معجزه خدا را پس لازم نبوت است و همین
 روایات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سایر صلوات و دیدند پس اینها و انصاف که فضیلت

فقط از جهت قصد خداوند در مجازات ایشان در این دنیا و آخرت لازم خلاف عام است چنانکه
صفت اخلاص است که در تحقق اراده الهیه است و امور دیگر بحسب طایفه لازم او خواهد بود
میباید که در این باب از تفصیل بجز آنجا که ثابت است در این خصوص و هر چه از این
که در سایر مواضع اسلامیه با هم میسر میسر است و در این باب با شکر علی است و در اسلام
تخصیص الحلال و الحرام بقدر عقل العاقل است و در این باب با شکر علی است و در اسلام
از جهت غنا و فقر این نوع چیزهاست که لازم خلاف عام است و سبب آنکه شریعت در مقصود
کلیه باید از آنست که ظاهر این است که ثابت است علی اینصورت است که در هر یک از اینها
شده و هرگز کثیر التفسیر است چنانکه در کلام الهی است که در هر مسأله از صحابه مخرج
سازد و در هر مخرج هر چنانچه موقوف است بر آنکه ظاهر است که معلوم خواص دعوت کرده که آنچه
مشهور است که ثبوت خلاف ایشان با جمیع دو صفت خلیفه منقسم بوده است کلام حق
است لیکن معنی اجماع آن است که هر یک بگویی که مستند بشر باشد بلکه مستند باشد به جمیع
دید وقت رای زده باشند بلکه معنی اجماع آن است که هر یک بدلیل شرعی که مستند است به آنست
است معنی اجماع علیه و مسلم خلاف این است تا لا محذور از هر یک از آنست که تا در اولی
الاجتباب علی اهل بیته و سلم از هر یک از جمیع این دلیل مکلف است به قبول خلافت
اینست و چون جهت آن امر اول اتفاق کردند بر آنست اجماع تحقق گشت و من بعد از
نحو این خلافت عامه و تاویجات آنست علی علیه و سلم خلافت این را اجماع است با شکر علی لازم
خلافت عامه با لوازم خلافت عامه این را مسلماً مای که گفتند زکوة را بعد من باو بگفتند
و اما ابیات بعضی لوازم خلافت عامه نموده که صفا عبید الله را و اذکر زکوة مسلمین است و با
که گفتند او بگفتند یعنی الصدقة صدق است و عمر سبید با گفتند در عبادت ایشان در ربه است
در عبادت خواهد بود و با این شرط بود که در اینست دادند با سبب آنست به ترتیب خلافت با
با گفتند بهترین است این است و علی بن ابی طالب ابیات لوازم خلافت عامه فرمودند و آنچه

تبعی است بخلاف ما آمده ایشان را اگر کما هو حق نزد وی میگذرد که دلالت ندارد مساوی بر هر دو
مردم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجه نزد مسلم نمیداریم دانند او همانند اندام اعم و طریقه
عادت است در غیر ما ظاهر بعضی این صفت یافته شود و گویم ترخیص از بیست است از ایشان و تقیم آن
حاصل میشود از هیچ یک بر حقیقت است عبد الرحمن بن احمد طبرستان استغابی زبان عربی الخطاب فقال
احمد بن محمد و بعد ما انی نزلت و لا اعمی بر اینست فاستسما فی ذلك عربین الخطاب فقال قائلنا
اباه و اره فقال قرین فذکانه لایه و امید من غیرها سترید از بکنده نظیره عربین الخطاب
الطبرستانی پس ترخیص علی حق است و تحقیق در ترخیص آنست که دلالت میکند بعضی لفظ
لیکن میکند مساعده قراین مکتبیت که قراین را دلالی است اما قطعی و اما ظنی مثل دلالت
در بیان بر دو چهار و دلالت ابر و هم در طبع با بیان در تحقیق لفظ را نیز دلالت است بر سخن
منطوق خود پس ترخیص بر دو نوع میشود اینها بعضی را بعضی دیگر میگویند میگرداند در تحقیق
تحقیق نیز دیکر غیر در اباب است و قاضی در قرآن میگوید که دلالت لفظ قطعی نیست بلکه لغات
المقراین دان خراب کما بی خفیه می باشد و کما بی جلیه میزان در استنباط صحیح از مثل این دلایل
نیم اهل لسان است در مثل اجکت لهذا مفهم و صفتش ذکیر الام شامع که سانس در سینه مستطاب
موقوف آمد بر شروط چند که آنها محقق قراین معانی مقصود باشند و چون حال برین موانع
دلالت وجود لازم اعم بر وجود طرف اخص مستبعد است که ستر نیست چون آنچه در مسند خود
در مقصود نامیم مستدلی بیکر الصدیق یعنی ادعیه آخر الدار می باشد حیه بنت الی حیه علی کما
الصدیق فی قصه فارسی فذکرک غزونا ضحا و طرزة بعضنا بعضا فی اللیل بلید و ما جال الله
من ان لفظ و اطمان علینا طیب و شکرک بر عون اصحاب و و صطلن معاذ و شکرک بر عون
یا عبد الله حتی متی امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال ما را است
السید کون فی الحوزة فتبوءت و الطبیعة قال تمام و او یک و اوج الدار می چون قیس بن
الی عامر قال دنک لوی کبر علی امرأة من احسن نقاب لیلان سب قال فآه لا تسلم فعلا ما

الذي لم يكن له من قبل من محمد فقال تكلم فان اذ اكل قوام من على الجارية قال فقلت فقلت
من انت قال يا ام ولد اليها من هو حال ابني اليها من حال من قرين قال من اي قرين
قال انك سؤلانا ابو بكر قال يا ام ولد اليها من هو حال ابني اليها من حال من قرين قال من اي قرين
عليه ما استقامت لكم ايكم قالت هذا لا ياتي قال كان لوكيت ويرا والارفت يا مريم
في بيوتهم قالت بل قال نعم على الناس قون استقامت اين استقامت ما كنت علم وقد
وكاتب وشجاعت وخدمته ارجح الجاهلي في حديث عمر الطويل ان ابا بكر كان لا يفارق نادياكم
من غير قائم لابل فلو يوفوا الامم اللبدي التي من قرينهم او سلة العرب شيئا ودارا اخرج
ابو بكر بن اليبس في يوم بلان فقال ابو بكر على سلم فخر الله واتي عليه قال يا محسن الافكار
والله ما نكر فضلك على بلادكم في الاسلام ولا على الواجب علينا ولكن قد عرفتم ان هذا الحي
من قرينهم من اليبس بما فيهم وان العرب لا يخرج الا على رجل منهم فخرج الامراء وانتم
الوزراء فانفوا الله ولا تصدوا الاسلام ولا تكونوا اول من اهدت في الاسلام اشتراط لب
قرينهم وعليه في اهل سنت اخرج البخاري ومسلم والداري وغيرهم عن ابي هاشم كان
بمكة بعدت ان رجا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني اري اللبدي طردت منها
السمن والعسل فاري الناس كيفون لا ايم فاستكبر واستقل وراي سببا واجلا سما
التي الاربى فاما كسبها لاولاد اذنت به فطوت ثم اذنت به رجل آخر فطلبتم اذنت به رجل آخر
فطلبتم اذنت به رجل آخر فطلبتم وطلبه فطلبه فقال ابو بكر يا بني انت وامي لست في حاجة
فقال اعيضا فقال ما اطلبه من الاسلام واما ما نطقت من السمن والعسل فهو القرآن ليد
والله واما السمن والسمن فهو السمن من القرآن والسمن هو ما اصاب الابل اصل
السمن في الارض فهو الخ الذي انت عليه يا فذبه في عليك ادم ثم يا فذبه بوجك من ابي
ثم يا فذبه بوجك من ابي فذبه بوجك من ابي فذبه بوجك من ابي فذبه بوجك من ابي
اصبت ادم فطقت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت لهما فطقت لهما فطقت لهما فطقت لهما

يا رسول الله شيخ ما الذي اخطت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا افسح لكم من تحت مطون مني ولا
عزيت محمد بن عبد الله انتم كذا فقلت هذا الحق فقال صلى الله عليه وسلم لست افسح لكم من تحت مطون مني
رأسه وابتان بر مني يا جابر فوا اني بود و بر مني يا جابر فوا اني بود كذبت باقى ما نذا انك
موا في تعبير حضرت صدوق وعلما في وقوعه انه بسن خلاصه ما بسنت فقير ميگويده سكوت
از تسخير ان اشخاص با وجود قدرت بر تسخير ان اشخاص بر مني من اساطير مني بخلافه و سايد انك
عبد الله بن ابي نضر با هم مجتهدان انما هي حديث كذا در حقا بصيرت كورست اني ابره ابره ابره
عبد الله بن ابي نضر با هم مجتهدان انما هي حديث كذا در حقا بصيرت كورست اني ابره ابره ابره
ففضها على غير الارب فقال من ايرانت قال من مكة قال ايرها قال من دريشت قال خاليس
انت قال باجر قال صدوق البدر وياك فانه بعيت بن خنك فكونه و زبیره في حيازة وظيفه
به موت ناسرا ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاهه فقال يا محمد الدليل على ما تدعي قال ان
التي رابت بالاسم فخالفة و قبل ما بين عينه فقال ان شهدا نك رسول الله و اخرج ابن عباس و ابن
مسعود قال قال ابو بكر السديني حضرت الي اليمين قبل ان بعث النبي صلى الله عليه وسلم فبنت
على شيخ من الازد فذقوا الكلب و انت عليه ايرها رشتت الا عشر استير فقال لياك
عروا طلت نعم فان را حيك فرسيه قلت نعم قال و اريك نبيها طلت نعم قال بعيت
منك واحدة قلت ابي قال كلف لي عن طبعك قلت انا ذلك طال امد في العلم الصانع
ان نبي بعث في الازد يجاود على امره فني و كهلن و اما الفتي فوا من حرات و دري حقا
و اما الكهلن فابيعن يخيف على الطير سانه و على فخذة البيري طرته و اهل طبعك ان تشرني فقه
تخافه تا فيك الصفت الا ما صني علي قال ابو بكر خلفك له من بطني فزاي سانه سودا و فوق
سز في فقال انت ب و در الكعبه و اخرج ابن مسعود عن النبي قال قال ابو بكر يا رسول الله انك
ار التي في عذرات الناس قال انك ترونه من الناس بسبيل حال فدريت في صدره في نازقين
قال فنتين و اگر کسی میگوید که صدوق یعنی ادره که میدانست که میگوید خلافت او است و

وقت بیعت مهاجران و انصار در ابوجریده مسجد کوفه با آنجا آمدند بن کوفه باری
 مستغنی که بیعت کرد البکر علی بن ابی طالب و آنجا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم فرمودند که حضرت
 عالی مرتبتی در میان آنها بود و آنجا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند و فرمودند
 بکنند از من عهد است و اول آنرا که در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کاتبی بود که در پیش او می‌نویسید
 و توفیق بود و آنرا که در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کاتبی بود که در پیش او می‌نویسید
 آنرا که در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کاتبی بود که در پیش او می‌نویسید
 ما ندانیم اما آنجا که حضرت صدیق در آن وقت خود را بعد از آنکه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرد
 مسجد الفدوی قال قال ابو بکر است ای الناس یا ایها الناس ادعوا من اسم الله صاحب کتب است
 صاحب کتب است ایها الاستدلال صدیق بر منخ توفیق از بیعت بعد از آنکه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیعت
 المسلمین فقد اخرج الحاكم عن ابی سعید فی قصة طویله قال قال ابو بکر علی المنبر طار فی وجهه النور
 فلم یعلیا من ان الله فقام ما من الا انصار فانهم قال ابو بکر این عم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و فتنه ارضت تشوق بها المسلمین فقال لا تشربوا بلیغیة رسول الله صلی الله علیه و سلم فانها یومئذ
 بر الزبیر بن العوام من ان الله فقام ما من الا انصار فانهم قال ابو بکر این عم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ایدت ان تشوق المسلمین فقال لا تشربوا بلیغیة رسول الله صلی الله علیه و سلم فانها یومئذ
 اما انما حضرت صدیق رضی الله عنه خلافت حضرت فاروق را با فضیلت او فقد اخرج الترمذی
 عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا عیض الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ابو بکر
 اما انک ان قلت ذاک فقلت رسول الله صلی الله علیه و سلم یومئذ اطلعت الشمس علی اهل البیت
 من عمر و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن زید بن الحارث ان ابا بکر بن عمر بن الخطاب قال قال
 عمر بن الخطاب قال انما استخلف علیا طفا علینا و لو قد ولینا کان انظ و انا لفا فانقول
 لربک اداعیت و قد استخلف علیا عمر قال البکر لابی بکر یومئذ فی حق ففینی اقول اللهم استخلف علیکم
 غیر خلقک الحدیث و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن محمد بن رجل من بنی زین فی قصة طویله

سنة

قال ابو بكر لو ان ابي بنى فقال عمر انت افضل مني فانظر منصف درين انار مضطربى شود
انك اين او صاف را در خط است در اينهاست خلافت خاصه که در طبقه اول بود والا دکوان
کلمات در مبحث اينهاست خلافت عاين از قانونه محاطا بهر چه من مستدر من الخطاب
رضي الله عنه اما شرط خلافت فقد اجتمع ابو يوسف من الراجح الهندي قال خطيب عمر بن الخطاب
رضي الله عنه قال ايها الرعا ان لنا عليكم حق الضميمة بالعبث الموت على الخيرة ايها الرعا
انيس من علم احب الله ولا اعم فخاص من علم امام ورفعة وليس من جهل انهم اليه المزمع
من جهل امام وعزوة وان من ياخذ بالواجب فيما بين ظهريه يخطي العافية من فوقه واخر ابو
يوسف عن عثمان بن عطاء السكاهي عن ابيه قال خطيب عمر الناس فخر الله وانشى عليهم قال ابا عبد
فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبي ويهلك من سواه الذي يباعه شيخ اوليائه ومبجبه
بغير اعداره فان ليس له ايك بل مخررة في نفسه من ان يسيها بهي ولا في تركت من سبها
فصلته وان احق ما تاخذ الراعي من رعيته تاهم بالذي يهد عليهم في وطائفت دينهم الذي
يهاجم الله واقام عليها ان تامرهم بما امر الله من طاعة وان تنهاهم عما تنهى الله من عبثه
وان تغيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا تلبس عليهم من الخلق الا وان الله فرغ الصلوة
وجعل لها شرطها فمن شرطها الوضوء والخطبة والاركان والاسجود واعلموا ايها الناس ان
الطبع فخر وان الباطن غنى وفي العزلة راحة من حطاد السوء واعلموا انه من لم يرض عن
الله من قضاياه لم يرض اليه فما يجب كنه شكره واعلموا ان صدقا عبادا يمتنون بالباطل بوجه
ويكونون الحق بذكره فمؤاودوا من ارضوا ان فخرنا فلم يامنوا فاجروا من اليقين بالم جانبا
فخلصوا بالهم من اللوا الغلصم الخوف فجزوا ما ينقطع عنهم الجموة عليهم فقهة واللوت لهم كرامات
ابو يوسف عن الزميري قال جابر بن عبد الله بن الخطاب رضي الله عنه فقال يا امير المؤمنين لا
الي في الله لونه تايم لم اقبل على ائمتنا فقال الامير قولى من امر المسلمين شيئا فلا يجزي في
الله يومئذ تايم ومن كان حلو من ذلك فليقبل على ائمتنا ولنفسه توالي امره واخر ابو يوسف

في

من سجدته اليه وقد كان كتب من الخطاب الى النبي صلى الله عليه وسلم في ان يردوا عنه ما كان من عباده
من سجدته وان لا يفتخروا به في الدنيا ولا في الآخرة وان لا يفتخروا به في الدنيا ولا في الآخرة
ملك فمما سجد من النبي نظرة الى غيره من الابرار فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها
في سمنها والسم ما خرج اليه من سمن من رجل من فرقالا يعقيم امره لئلا يزل لا
صارع ولا يصل ولا يفتح الطامح ولا يعجز الامراء ولا يعجز عن غيره ولا يطعم في الحق
على غيره وكان ابو يوسف يروي محمد بن اسحق قال حدثني من سجدت في سجدته النبي صلى الله عليه وسلم
خطبا عن النبي صلى الله عليه وسلم في السنة فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها
الصدوق فاستغفر له ثم قال ايها الناس انتم تخرجون في حق ان يطوع في محبة الله والى
الامير في هذا المال محلة الا من لا يظن ان يوفى بالحق ويحطى بالحق ويمنع من الابطال والاعمال
لكم كقول النبي صلى الله عليه وسلم ان استغفرت فاستغفرت وان استغفرت فاستغفرت اكلت بالسرور فكلت اروع
اعد العلم اعدا ولا يعتدي عليه من ارض هذه الارض وارض قد يملك هذا العلم من يرض
فالحق ذلك على ايها الناس فقال اذكروا لكم فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها
ولا مالها اس عليكم الامور وكم على الله في بيوت الابرار من الا في حق وكم على
ان يبدى خطاياكم وارزاقكم له تارة بعد تارة واسدكم فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها
السياسة ولا اجركم في حقكم وقد اقرتكم من زمان طلال الامم اكبر الامم فليس العقبار
كسر الا على من في اقوم للاخرة بطيرون مديرا من مديري ما كل دينه مناصبه كالتا كمال السار
الا من ادرى ذلك منكم فليس السرب والسيبر يا ايها الناس ان الله علم حقه فوق
من خلقه فقال فيما عظم حق ولا يا ايها الناس ان الله تعلموا اللامية والبنين ادبا بالاجرام كمن
عباد انتم مسلمون الا والى لم اجتم امرار لا جبارين ولكن معكم انية الهدى يشهد
بكم فادبر على المسلمين موقوفهم ولا تقربهم فقلوبهم ولا تجربهم فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها
الا يورث ودينهم فباكل قلوبهم معيقهم ولا تساروا عليهم فمما سجدت فيها تين في تلك السن وفي غيرها

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سبني في الكعبة فقال لعن الله سبها
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سبني في الكعبة فقال لعن الله سبها
الشيء مما وجد من حديث رجل من بني سدي في قصة الاطفاق على ابى بكر بن ابي سفيان قال
عنه فما هو الا بكر فقال عمر انتم اقمى منى فقال عمر انتم فصلت منى فقالوا ما لنا منة فلما كانت
الليلة قالوا لعن الله من سبني فقالوا لعن الله ابى بكر ومن سب ابى بكر بن عبد الله بن
الاشعثي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فقلت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان طلعت الشمس على رجل
حينئذ من عمر من علقه به شمس ومن سب ابى بكر من علقه به من علقه به من علقه به من علقه به
في قصتنا لعن الله من سبني من عمر قال فقلت له لا بشرة عرفت ابى بكر قد سبني الله
فيشره ولا والله ما سبقت ابى بكر قط اسبغني الله وفي الشكوة منه عمر وزعمه ابو بكر فيك
وقال وودت ان على كل مسلم طردوا واحد من ايامه وليلة واحدة من لياليه ما ليلة فلما
سار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى العارضا انبىا اليه قال والله لا تدخل حتى ادخل ذلك
فاسكان فيه شيئا مما سبني وذلك فدخل فلكم ووجدني جالسا تعبنا فشق اراسه وسد نابه حتى
منها اثنان فالتفتها رجل عليه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم ووضع راسه في حجره ونام فدخل ابو بكر في عليه من الخيل ولم يتحرك مما فانه ان ينبت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فتقطعت دموعه على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لك
بابا بكر قال لو كنت فذلك ابى وامى ففعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قد سبنا يا محمد ان
عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتدت العرب قالوا
لا تؤدى زكاة فقال ابو مسعود بنى محالا يا بدتم عليه فقلت يا خليفة رسول الله انت العار
وارزقهم فقال لى اجبار في الجابية وغوار في الاسلام انه قد انقطع الوحى وتم الدين
ان ينقص والاحق رواه زرير واما استدلالا اوسر فقلت صدق بنى تقولوا ما به مملوق

بأنه قد خرج الكرم والبر من ميام من ذمهم من عند الله قال فما تبصرون رسول الله صلى الله عليه وسلم
تلك الأضفار من البر والكرم قال فإنا لم نعد من عند الله قال يا مؤثر الأضفار السم تعلقوا
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قهار أبا بكر يعتم الناس عليكم فليتبعضوا ان يتعدوا أبا بكر فقال
الأضفار لم يزدنا ان تقدم أبا بكر وأخرجنا من رايه الطاهر رفيع اليك في غزوة السد
بان ورايت عاقيل من بعثهم فقال هو كذبة ما تكلت به الأضفار وما كل به عمر بن الخطاب بها
وكانت لهم من ما فتح الوجود يا مؤثر رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايعوني لذلك قبلته
فكلفت ان تكون فتنة تكون جواردة وأنا استدلل او مر خلافت محمد بن سوا بن اسامة
الرسول فخرج أبو بكر بن عبد الله بن عمر في غزوة الأضفار على أبي بكر ثم تعلق يا مؤثر الأضفار
المسلمين ان اهل الناس يا مؤثر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ما في اثنين اذ جاني الوار أبو بكر
السياق السبعين ثم اذنت بيده وبادت في رجل من الأضفار فخرس على يده فقال ان اخرج علي
وتباعد الناس ما فهميدون او خلافت عامه فلما اراد خروجه خافت الرمان در ايام ظهور اسلام
ووفوة اذ خرج ابو يعلى عن علقمة بن عبد الله المزني فرجع قال كنت بالدمية في مجلس من
عزيم الخطاب فقال لي من جارية كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصفك لا سلام فقال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اعلم باحدنا ثم ثبات ثم ربا عيا ثم سدي ثم بارزا
فقال عمر فابو البرزول الا انقصاني واني ما اخرجت بمضون آية اخرج شطاه فآذنه اثنته
وأنا فهميدون او خلافت عامه فلما اراد خروج قرون تكلت فقد اخرج التزني عن عمر ابن عمر قال
ظننا عمر جارية فقال ليايها الناس اني كنت فيكم كما قام رسول الله صلى الله عليه وسلم ضياقا
او هيكم يا صاحبي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم نفسي الكذب حتى كلف الرجل ولا يستعمله وشبهه
السعد واليستهنا ما فهميدون او خلافت عامه فاذر الزا كذا ما اوتيت هنته عامه فخرج
فقد اخرج البخاري عن سفيان قال سمعت عذبة بن عبد الله بن عمر عن عذبة بن عمر عن ابي
ابو كخط قول النبي صلى الله عليه وسلم في العنته قال قلت فنتية الرجل في الود او ولاة

دعائه كبريا الصلوة والصدقة علام بالمعروف والنهي عن المنكر قال النبي صلى الله عليه وسلم
ولكن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس فيك منها باس يا امير المؤمنين ان تميتك منها يا امير المؤمنين
اكيلا بالاسم نوحه قال لا بل كبره قال عز اذا لا يخلق ابداهت اجل فلما طرفة كان عزير
الباب قال نعم كما علم ان دون عند النبوة وذلك اني عدته عدونا ليس بالاعايط فبنا
لنا من الباب فام تاسر دعا فاسار فقال من الباب طالع انا استلال او بر طرفة نوحه
وهو افقه وهي اخرج مسلم عن ابن عمر قال عرفنا فت بعلي في مكة في مقام ابراهيم وفي الحجاز في
اسراي بدو واخرج مسلم عن سماك بن زهير في قصة الايلاء فلما حكمت في احواله بسلام النبي
ان يكون ابي سعيد في قول اقول الحديث اما بيان افضلية خود دندان ملافت خود اخرج
محمود في اللطائف من امام بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لعلي بن ابي طالب ان اعدا اقرى علي هذا
مبنى الحان ان اقدم في غير عنقي ايهون علي من ولي هذا امر بعدي فليعلم ان بيته وعنه الوتر
والبعد ولام اعدان كذبة اقاتل الناس عن نفسي واما بيان ملافة من بعد وثورى ما
ادرا ميان شمس س اجمع النجاشي في قصة مقتل عمر وانه تقان على عثمان من حديث عمر بن
معيون بن عرفانوا اوصى بالامير المؤمنين اختلف قال ابو ابي سعيد الامر من بولا الفراء
الرسول الذي توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعثه باصق فسنى عليا وثمان وازير
وطلحة وسعد وعباد الرحمن الحديث ومن سنده عثمان بن عفان رضي الله عنه اما استدلال
ببر خلافت فاد مساج لكنه بانكر ارسا بجان بعده ان فخر ابي التريزي عن ابي عبد الرحمن عليه
قال لا عمر عثمان اسرف عليهم فموق داره ثم قال اذ كنتم بالسد على فقلون ان عمر ارجين انقض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبتت حرا فليس عليك ابني او صديق او شهيد فالوا نعم
واخرج التريزي عن ثمان بن عزن القشيري في قصة طه بلي قال عثمان انكتم الله ولام
ان تقالون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ايمان على سيرة وهو الوكبر وعو فانما فخر المليل
حتى انما فخر حارة با طه فيض قال فخر حارة قال امكن شيرة فانما عليك وصدق

قد اجمع احمد بن حنبل في صحيحه قال في حديثه عن ابي عبد الرحمن بن عوف بن عفتة قال الوليد بن عفتة قال في رواية
 في حيزوت ابي عبد الرحمن بن عفتة قال في حديثه عن ابي عبد الرحمن بن عوف بن عفتة قال في رواية قال قال عامر بن ميمون
 ولم يخلف يوم يومه ولم يتركه من غير ما نقل في خبر ذلك مكان فقال ابو حمزة الخليلي في يومه يومه يومه
 فليس يعبر في ذنب فذبح في ذنبه فقال ان الذين نزلوا منكم يوم النخلة المجمع انما استخرجتم
 الشيطان فانتم عما اوتيتهم ولما فعلوا من خلف يومه فاني كنت امر من فية بنت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في حيزوت في ذنبه صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 اذ صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 ذلك انا انما اخذوا بالصلح بعد ان تبين ان اهل بيته ففعلوا من ابي عبد الرحمن بن عفتة ابي عبد
 شبيب بن عثمان يوم حيزوت في ذنبه صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 من حيزوت التي في مقام جبل علي السلام فقال ابيها الناس ايمانهم طول فسكتوا ثم قال ابيها الذين
 ايمانهم طول فسكتوا ثم قال ابيها الناس ايمانهم طول فسكتوا ثم قال ابيها الناس ايمانهم طول فسكتوا ثم
 بن عبد الله فقال لما لا اراك من اهل بيته اري انك تكون في بيته قوم تنسح ابي بكر
 حيزوت ثم لا يتخبري انك ابي بكر صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 في مدينته كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 وسلم بالملوك انهم من بني الاوس من اهل بيته صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 في مدينته في الجبنة قال اللهم نعم ثم الفرف واما ابي بكر صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 فوايد الله ففعلوا من بني عبد الله بن ابي طالب عن عيسى بن ابي سبرة بن ابي عبد الله
 قال قال عثمان بن عفان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 الحكم والشرعي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 فان ارادوا شغلوه ففعلوه لهم وفتح من ابي موسى الاشعري قوله صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 بالبيعة على بلوى تصيبه وانما لا يقطع ما بينكم في حيزوت ففعلوا من بني عبد الله بن ابي طالب

بيده كسواء

مرة إن كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا الفظة، فخرج بها في رجل من بني قيس في نوب فقال يا أبا
عليه السلام فخرجت إليه فإذا هو عثمان بن عفان فالتفت عليه ووجدت بها قال نعم وأجرتك
من ابن عمك فذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم ففتت فقال تعقل يا أبا عبد الله ما مطلقا لو كان
الحاكم عن أبي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إنما السكوة حشنة وانطقت
أول خلافك وفتت قال فلما يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فإنا نرا قال عليك بالأسير
والسماوي وأما إلى عثمان وأخرى أخرى كثير من العترة أخرج عثمان في الحديث فقل فيه كما ستفيد
فقالوا لا إن يقول إن من عثمان الغتة لم نعلم قال قلنا الصلوات من هذا فلا نقول بأقول
إنا نرا فقال للذات رسول الله صلى الله عليه وسلم في معنى هذا فقال أنك ما هو معنى الحجة وأخرج
أحمد بن بابويه عن الخرافة امرأة عثمان بن عفان قالت فليس من المؤمنين عثمان ما أخرج في
فقال سمعتني القوم قلت كلا إن ما أدم يبلغ ذلك إن رويك استحييتك قال قال الرازي
رسول الله صلى الله عليه وسلم في سمي وطا بكير وعمر فقال نظر في اليد ومن مسند علي بن أبي
طالب عن أبي عبد الله في شرط خلافة فقدا خرج أحمد بن عبد الله بن عثمان بن ربيعة بن
علي بن أبي طالب قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت
صلواتهم مع صلواتهم وسترهم مع لئهم وأخرج أبو جعفر عن علي بن عبد الله صلى الله عليه وسلم
خطب الناس ذات يوم فقال إنا إن الأمر من غيرنا إنا إن الأمر من غيرنا إنا إن الأمر
من غيرنا إنا إنا ما ملكنا ما حكموا عهدوا عما عهدوا فما عهدوا وما استروا فما عهدوا من عهد
ذلك منهم فغلبت له العدا والملك والرجال جميعا إنا إنا فغلبت بغيرنا بغيرنا بغيرنا بغيرنا
مرنونا وموقونا ما عهدنا إنا من عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا
علي بن فضال ما عهدنا ما عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا
ومن طريق الشعبي عن الحارث بن علي أخرج الزندي وابن ماجه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر
وعمر سيد الكون إنا إنا من عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا إنا من عهدنا بغيرنا

عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله في رواية السنن في الحديث من زيارته من قال جود شئني الي عن ابي
عن علي بن ابي حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من زيارني في حال ياعلمني بزمان سيد اهل البيت
المنزه وانشاء الله العبد في الف ليلة من طريق ابي الحسين بن علي بن ابي حمزة الترمذي عن الزبير بن عدي
بن حسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا اولاد علي بن ابي طالب من اولاد علي بن ابي طالب من اولاد علي بن ابي طالب
يا علي بن ابي طالب وقد طلق علي بن ابي طالب من الصواب فقد اخرج الترمذي عن النبي قال يا
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابي بكر وعمر هذا سيدكم اهل الجنة من اولاد علي بن ابي طالب
مخبرنا با علي بن ابي حمزة عن ابي جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابي بكر وعمر سيدنا
كبروا اهل الجنة من اولاد علي بن ابي طالب من اولاد علي بن ابي طالب من اولاد علي بن ابي طالب
ثم عمر و ابن ابي حمزة في رواية كبروا اهل الجنة من اولاد علي بن ابي طالب من اولاد علي بن ابي طالب
داود بن علي بن ابي حمزة عن ابي جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابي بكر وعمر سيدنا
قال قلت لابي جعفر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني اترك خلفي ثم من قال ثم
عمر فثبت ان يكون فقال قلت ثم انت فقد انا الا رجل من المسلمين ومن رواية عبد
المنذر بن ابي حمزة عن ابي جعفر عن ابي عبد الله بن ابي حمزة قال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر فقال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار
الخير اجمع ومن رواية عبد المنذر بن ابي حمزة عن ابي جعفر قال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار
بن ابي حمزة قال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار اجمعين فقال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار
بن ابي حمزة قال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار اجمعين فقال سمعت علي بن ابي طالب يقول خير الابرار
الكعبة والاهل بيته وروى عن ابي جعفر عن ابي حمزة عن ابي جعفر عن ابي جعفر عن ابي جعفر عن ابي جعفر
الاهل بيته وروى عن ابي جعفر عن ابي حمزة عن ابي جعفر عن ابي جعفر عن ابي جعفر عن ابي جعفر

عن النسب بمحمد بن عيسى بن ابي بصير قال قال عامر بن عثمان بن زيد بن ابي عمير بن ابي بكر وعمر
واما بعضنا انما هو ابي اسحاق بن عبد بن علي بن زيد بن ابي عمير بن ابي بكر وعمر
وعمر ومن رواته ابي حنيفة عنه وفي طريقها الصدوق مام بن ابي الجوزي عن زر بن يحيى بن حسين
عن ابي حنيفة قال سمعت عليا يقول الا ابراهيم خير منه الامة بعد نبينا ابو بكر ثم قال الا ابراهيم خير منه
الامة بعد ابي بكر وعن الشعبي قال سمعت ابي حنيفة الذي كان على بسيرة النبي قال علي يا حنيفة
الا ابراهيم افضل منه الامة بعد نبينا ابو بكر وبعد ابي بكر وبعد اقرانك والاسم وعنه علي
اسحاق عن ابي حنيفة قال قال علي بن ابي طالب الامة بعد نبينا ابو بكر وبعد ابي بكر وبعد اقرانك
بالناس ومن عمن روى ابي حنيفة قال كان ابي بصير على عثمان تحت المنبر فحدثني ابي ان
صعد المنبر فبعض عليا قوله وانني مله وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير منه الامة بعد نبينا
ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل ما في حياضك من سبحان النبي من الامم ومن قسطنطين
عن علي ان قال يوم اخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم لم بعد النبي بعد انا خير منه في الامة
وكذلك حتى وانما من قبل الفساق استخلف ابو بكر رضي الله عنه على ابي بكر فاقام وسفاهم ثم
استخلف عمر رضي الله عنه على عمر فاقام وفي تمام من عمن روى ابي حنيفة قال قال علي بن ابي طالب
احد من رواه مسود بن كدام عن ابي الملك بن مسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال خير
من الامة بعد نبينا ابو بكر وعمر ابو بكر في الاستيعاب من موقوف ابي الحسن رسول الله
صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر ذلك من اعز الحكم عن النبي قال سمعت عليا يقول
يقول النبي رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر ذلك من عظم خصاله من بعد الله
عنه لسانه وعن الشعبي عن ابي داود قال قال علي بن ابي طالب الاستخلف عليا قال استخلف
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخلف في كل ان بردوا لسانا من غير ان يسموا عليا في يوم
ومن موقوفه السائل على المرفوع ما اخذ البخاري في حقه عن ابن ابي عمير ان قال سمعت
ابن قول وضع محمد بن علي بن ابي طالب في كل سنة الياسر فيكون واحفظه في كل ان يرفق

فما فيه فلم يرد عليه من ذلك شيئا فانما هي عناء من فترم على غير ذلك ما علفت اعداء
التي ان الذي يرد عليك وام الله كنت لا تعلم انك جئت من مما جئت به كنت كبرا
اسم النبي صلى الله عليه وسلم قول زبنت انا واليكر ومرد علت انا واليكر ومرد عقت
انا واليكر ومرد احمى وان قول ابن عمر بن الخطاب بن النبي والعبر فجا على بنا
التي انك محقق بين بني العنوت حال هو ذلك من مرات ثم قال زبنت انا عليك يا من علي
اذا احب الي من الله العاه بصيفة من صيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا السبي عليه ثوبه واخرج
احمد من عود به الي محمد بن ابيه قال كنت عندهم وهو سبي ثوبه قد نفي عنه فجا فني مكثت بالثوب
من وجبه ثم قال زبنت انا عليك يا احفص واذا ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اعداء
التي انك الفوق بصيفة منك واخرج الحكم بن سخان بن عينة عن حفص بن محمد بن ابي عبد الله جابر
بن محمد بن انا ان عليا دخل على عمرو بن موسى فقال صلى الله عليك ثم قال يا من انا من اعداء علي
التي انك باقية بصيفة من هذا السبي واخرج محمد بن ابي اسحق عن محمد بن علي بن اسحاق عن
ذلك ان ابا بلال الكوفي راى افضل بن عبد الرحمن بن ابي اسحق بن ابي اسحق
الاستيعاب عن الحكم بن مجمل قال قال علي لا يفضلني احد على الي بكر وعالا بلدره حد الفسقة قال
ابو العاصم الطوسي في كتاب السنة تامة اليكر بن حروية قال حدثنا سليمان بن احدثنا الحسن
بن منصور الرازي ثا داود معاذنا ابوسلمة العتيبي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن ابي
عروية عن منصور بن العنبر عن ابراهيم بن علق قال بلغ عليا ان اقواما يفضلون علي الي بكر وعمر
فضعد المشرك محمد بن اثنى عليه ثم قال يا ايها الناس ان بلغني ان قوما يفضلوني علي الي بكر وعمر
ولو كنت قد مت في لواء قبتي فيمن سموت بعد هذا اليوم يقول يا ابا هو مقري عليه صلوات
ثم قال يا خير في هذه الامة بعد نبيا الي بكر وعمر ثم ادا علم بالخبر بعد قال وفي المجلس الحسن
بن علي فقال والله لو ساءت لي لسي عماره واخرج ابو العاصم عن محمد بن صاحب لواء علي
ان عليا قال الا اخرجكم ما قبل من يفر احنة من هذه الامة بعد نبيا فقال يا ابا اسيرين

قال ابو بكر ثم عرفني بعد ذلك باليد المرفوعة فقال يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم
انها فلانة والى ليع ما وبتة موقوت في الحراب وما يدل على بركاتها بالجنة من عبد النبي
النبوي من حديث الحسن بن محمد بن علي بن ابي اسحق بن عبد الله بن ابي رافع لا يشك على من علم ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال في قصة ما طلب به النبي بلغة انه قد شهد بدارا وما يدرك من العلم
على اهل بدر فقال علوا ما نسئتم فقد غفرت لكم وما يدل على كونها من الراس بقية المعزبين من حدة
تبع الشريعة من علي بن ابي طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه صلى النبي سبعة نجار ورجل
اربية ورجل من م قال اما اباي وصهر وعزة وابو بكر وعمر وصعق بن عمر وعال وسلمان
وعمار وعبد الله بن مسعود والوزر والقناد اما استدلال برحمة النبي في حق من تعامله من غير
من سببه اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن اسحق عن علي قال قيل يا رسول الله من نورك بعدك
قال ان نورك وا ابا بكر فجدده ما ديا امينا ز ادا في الدنيا را غزالي الاخرة وان نورك من نورك
نورا امينا لا يفت في السدوم لا يم وان نورك واعلما ولا لكم فاعلمين بجدده ما ديا مديا
يا تغذيكم الطريق السقيم فلما استدلال برحمة النبي في حق من سببه اخرج ابو اسحق
من حديث ابي جابر اليمعي عن ابي اسحق بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ابا بكر و
ابنته وعلني الي دار الهجرة وادعيت طالع من ادم بنون الحق والخطا من اكر الحق ودار
سدين رحم الله عمان تسمية الملايكة رحم الله عليا ادر الحق موصيت دار واما استدلال برحمة
صديق ارحمة فهو لئلا مة صلوة باذ فآخج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن بن علي بن
عباد قال قال ابو علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم من اباي وابائنا يا حي يا
فيقول وا ابا بكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة على
الاسلام فتوام الدين فرضا لانا من معنى رسول الله صلى الله عليه وسلم لينا فاجونا ابا بكر
واما شاره على الصديق صلوة ذكر ابو عمر في ترجمه اسيد بن صديق انه ادر كرسول الله صلى
عليه وسلم وروى عن علي بن ابي طالب في ثمانية علي بن ابي بكر يوم مات ردا واهلها ابراهيم

من عبد الله صلى الله عليه وسلم برضاؤه وكان يدركه النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تنفخ في الويل
 من انك تسمع من تحت المنيذة فيجاء وقد قيل انهم كرم حتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال صلى الله عليه وسلم في ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب فقال صلى الله عليه وسلم
 القدرت على ان ارحم وهديت به الهدى في الرضا من النفرة وانه العظم من احب من معوان وكان قد
 يدرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تضيق الويل بسبي علي ولا تكفب الدينة بالسجاء عليه كبري من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم في ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب فقال صلى الله عليه وسلم
 على باب البيت الذي فيه ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب فقال صلى الله عليه وسلم ان
 عليه وسلم انك وسرجه وهدية وموضع سره ورسا وردت ادا العظم اسلاما وانضمم ما
 لا اندم بيقينا واوجهم ليدوا عظيم فانا في دين الله واو عظم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 واخدم على الاسلام وايمينهم على اصحابنا حننهم محبة واكرمهم من وقت افضلهم سوا الويل
 درجته واكرمهم وسيدوا واهلهم رسول الله صلى الله عليه وسلم يا وصي ورحمة وفضل
 اسرفهم منزلة واكرمهم عليه واحسنهم عنده فجزاك الله عن الامم خيرا وعنه رسولنا كرامته
 بمنزلة السبع والبر صدقة سخطا الله فيكم عيون كلاب الناس منساك اسد عز وجل في منزلة
 صدقها قال الذي يا بالصدق وصدق به الذي ما بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
 به ابو بكر واسميه عين عليا وكنيته عدنانا من منة فهدوا وصحبت في السنة اكرم
 بالصحابة ثاني اثنين وصحابين في المنزل عليه الكنية والوقار ودينه في الهجرة وخليفة
 في دين الله امة حسنة الملائكة حين ارعنا من وقت الامم ما لم يعلم بخلق بني فنهضت بين
 وبين الصحابة وبنود عين استجابوا او قويت عين ضحوا ولزمت منهاج رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذ بها كتبت عافية محالم تنازع ولم تصنع نزع المناهين وكتب الصحابيين فكره
 الخاضعين وخطب الباقين وقت بالامر عين فكلوا وبتت الا تصحوا ووضعت خبر الله اذ
 ونفوا ما يتوكل فهدوا دما عظيم صونا واهلام فوفا واهلهم سلاما واصوبهم نطقا بالعلم

صلى الله عليه وسلم قال في حديثه انما امرت بالاسوة حسنة فمما امرت به ان لا تكون من عباده
تفرقة الناس واخراجهم من اهل بيوتهم ابا رباح بن ابي رباح عن ابي رباح عن ابي رباح عن ابي رباح
ورعبت ما اهلوا وحفظت ما اصابوا وادخلت ما جهلوا وشمرت اذ خضعت ووجرت اذ حوجوا
فما حكمت اذ نارنا طلبوا ورجحوا رخصهم برائيتك فظفروا وما لو ايك نام احسبوا كنت اهل الحجاب
عانا ما واهبا والموثوقين رقة وانما وضعت ايدى عبا بها ففوتت بما يبراه وديت
بعضا يلها وادركت سواها فلم تفلح فحجك ولم تضف صيرتك ولم تخين نفسك ولم ترعك
دم تحركت كليل الذي لا تحرك القواصف ولم تزل الووصف وكنت كالرسول الذي لا يظلم
وسلم ان الناس علينا في محبك وذات يدك وكنت كالقاصص في يدك قويا في امر الله وشرفا
في نفسك عظيما عند الله عبيدا في ايمان الناس كبريا في انفسهم لم يكرهوا فيك متقولا ولا عارا فيك
مهنز ولا اذ قبيح طمع ولا الخوف عندك بوادة الضعيف لا لئلا يدرك قويا من زعمى راحة
بجته والعتوي عندك ضعف قليل منى ناخذ من ملق القريب والبعيد عندك في ذلك حار اوترب
الناس اليك اطعمهم الله وانعام الله عليك الحق والصدق والرفق فوكلكم وهم وانك علم
وكرم ورايك علم وعزم فاقطعت وفتح السجين جهل تسمية الخلف الزمان واعتول
كبا الدين وقوى كبا الايمان وبنيت الاسلام والمسلمة وظهر امر الله لوكرو الحاد في نصفت
وانت بها عبيدا والغيب من بعك العا بانسب اذ وفيت بلان في حيا عبيدا فجلت من البهاوت
زرتك في السما وهدت مصيبك اللهم فان الله وانما سيرة بعون رضى عن الله قضاء كما
اليه امره فوالله ان هذا السلطان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعك اهل بيتك اللذين هموا وعمرنا
وكهبا والموثوقين فينته وحما وعيا وعلى الناس خيرة غلظ وعظيما فالتك ايدى بنيتك صلى الله
عليه وسلم ولا حرمنا الحركة الا اصلنا بعك فانما الله وانما الله راجون كالمسكن الى امرى
انفضت كلامه ثم بكوا على عنت اصواتهم وقالوا صدقت يا عتق رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا تبترت على نفسه من قبل فمان والسبادة على فضله فقد اجنى والام من طرفتي من حديث

عن النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث وأما ربه فبغته التي بكره حتى البعد عنه ففخرج الحاكم
 عن موسى بن محبوب عن حسين بن إبراهيم قال حدثني إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن
 بن عوف كان من عرب الحلب فخرج اليه وكان محمد بن مسلمة كرسيف المزيريم قام اليه فخطب
 اليه فاعتذر اليهم وقال والله ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط كانت جنبها غيا
 ولا الهة الله عز وجل في سر وعلمه في ذلك وكنت استغفرت من الغفلة والي في الامارة من راحة
 ولكن اظن امر اعطيا مالي بهن طاعة ولدا وان الاثنية الله عز وجل وليوت ان اتقى ان سر عليه
 اليوم نفسي الهام ورون من انا الطوبى حان اريه في غفلة عثمان فخر امر بن الخطاب في غفلة مقول عمر
 وان ففاق على عثمان فلا يخرج من ودفنه اجمع بولا كالمعطل فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى الله مسلم
 قال الزبير فوجدت امرى الي علي فقال لولا فوجدت امرى الي عثمان وقال سعد فوجدت امرى الي
 عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تترامح الامم فخذ اليه واسطية والاسلام لينظر ان افضلهم في
 نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن اقبلوه لي واسد علي ان لا اكون افضلكم قالوا نعم فاخذ
 بيده احداهما فقال لك قرابته من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت والله
 عليك ان امرتك لتواين ولين امرت عثمان يستسوي وتطير ثم فله بالاعرفه ان لم يرد ذلك فخذ
 المهاجر مالي ارضك بذلك يا عثمان فها بغيره علي ووج اهل الطار بنا بوجه ومن مسند الزبير
 وصحني الدعوت اما رجوعه الى القوم فكانه الي بكره حتى الدعوت بعد توقف ما وانفعل فبصد
 استحقاقه للخلافة ففخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فقيل
 المهاجر ومن منه ما قال وما اعتذرت به قال علي رضي الله عنه والزبير يا غضبنا الا قد اذنا من
 المساورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب
 العار وكان في اثنين وانا انسخ منه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة
 بالناس وروجي ومن مسند طلحة بن عبد الله رضي الله عنه واما تارة علي فذكر المحب الطي
 عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر بن الخطاب قال في الزحف الى قتال يكون فارس التي اجتمع فيها

ومن مسند الزبير

ومن مسند طلحة بن عبد الله

الحام لله بن عبد الله وكان من طلب الصواب في شهادته قال الامير ابو المودين فخذ اعلمك الله
و محبتك الجليله و اعلمك الله الجارحيات و ما كنت انت و ابيك الكلب يا اميرنا انما
تدعي و اعلمك الله فخذنا فخذنا في هذه الامور قد لخصت و اخبرت و ورت فاعلمك
من سبي من عاقب فضا، اعز و عمل الامور فيما يتم على و الامور في فضل عثمان اعز الملك من زيد
بن اسلم قره ابيه قال شهدت عثمان يوم حزمي موضع الخنازير قال انك كذا سيالون انك روي انك
عاشت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا هكذا و اذيسه من صحابيه غيري و غيرك قال
كنا بالظلمه انك كذا في الاصله رضيت مرارته في الجنة فقال ظلمه بالهم ثم و اخرج ابو جلي عن ظلمه
بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفوف و رفوف عثمان و من سجد سعدي بن ابي
وقاص الاعدت بالعبك الشيطان لا فخذ اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد
بن عبد الرحمن بن زيد ان سعدي بن ابي وقاص انبزه ان ابا و سعدي قال استاذن من رسول الله صلى
الله عليه وسلم و عذره ان من فرسك سكره فاليه صوتهم فلما استاذن عمر رضي الله عنه
بمن بعد من الجارحيات قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و رسول الله صلى الله عليه وسلم
عمر رضي الله عنه الصالح هو متكلم رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم محبت من هو لا
الذي كرهتني فلا سمع صوكتك بنون الجارحيات قال عمر رضي الله عنه فانت اتق يا رسول الله ان سبعين
تم قال عمر رضي الله عنه اي عدوات الغنم تسمى بالاسيرين و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم
اخط و اعلم من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي فنت
بالعبك الشيطان قطنا سماحنا في الاملك فما غير فحك و اخرج ابو بكر بن ابي شيبه من حديث
ابي سله قال قال سعدا و اعدا ما كان باقدما اسلاما و لا اقدما بحره و لكن قد عرفت
باي شي على فصلنا ما كان ان يدي في الدنيا يعني عمر بن الخطاب يا منعه من الخوف على عثمان فخذ
اخرج ابو جلي عن سبرين سعديان سعد ابي ابي وقاص قال عند فنته عثمان استهد سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انما سكون فنته القاعد منها غير من القام و القام غير من الا



والاشي غير من الساجي فان ارابت ان دخل على بيتي وسطه يده ليقطفه فان كان كما به اورد
و امين ابو جلي من حديث عامر بن محمد بن ابي وقاص ان اياه حين اتي اخذت اصحاب رسول
الصلوات عليه وسلم وتفرق ثم استمرى راسية ثم خرج فاعترض منها باليد على ما فلما كان حذو
من احد الناس بعد اذ اوى استلام سياره قول قال من مؤخره سيقا فاحول يسي سيقا كما الطير
فان يري راكبا على عودك على ايدك فليلع من سعد على حق او يفتنه ثم طلق الهم الما يجره كونه سوا ما
به عليه عمر قال لا يبرار عيبه ان تمنع اذ اب هذه الاستب و به هذه اللجان والما كمن يتناغره
في امر الامه فقال حمير بن ابي وقاص سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما استمكن سعدى
فتن او قال مؤخره الناس منها العنى القنى التقي فان استطعت يار حيان يكون كذلك كمن تهاجر
له امر لا يدك غير هذا فقال رسولا يا بني فوشب على كسب لم يكن قط حبرة فقال سعد امر من حنة
يقعدك قال اما عتبه في بعدكم قال سعد فقل لك فسقك قال اما عتبه في من كسب ثم كسب كما
مكانه و اما ما يسا من من حديث علي بن الحلافه لقرئيس فذا اوج ابو جلي عن محمد بن يحيى بن ابي
وقاص عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يرد هوان فرب سبل الامة الله عز وجل ارجح
مسند سعيد بن زيد عن ابي العيص في سبارة العشرة بالجنة فذا ارجح ابو جلي عن عبد
الرحمن بن ابي الحسن قال طلبنا المغيرة بن شعبه فقال من على فقام سعيد بن زيد فقال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول النبي في الجنة راوي بكر في الجنة وعمر في الجنة وعائشة في الجنة
وعلي في الجنة وطلحة في الجنة زبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة ومعه في
الجنة ولو سئل ان اسمي العائشة سميت واعجز التريدي عن عبد الرحمن بن محمد بن ابي ان
سعيد بن زيد حديثه في نيران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مسرة في الجنة ابو بكر في الجنة
وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة والزبير وطلحة وعبد الرحمن وابو عبدة وسعد بن
ابي وقاص قال محمد بن ابي القاسم وسكت عن العائشة فقال انقوم شريك الله بابا ابو جرد من
العائشة قال في متوفى باب ابو العور في الجنة واما بيان ان ابا بكر حديثه وناسه هم شهاد

تحدث

سعيد بن زيد

فتمت اجرة ابو بعل من عام من زرع من سويد بن زيد قال اختبا ناس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في الحجاز فقالوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم ما كنتم نم قال انكرتم الحرام قالوا ليس
 عليكم الا ان تدينوا او تنهوا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي
 وعطية والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدثه بالخير وارضى التجارى بن جابر
 قال سمعت سويد بن زيد يقول والله لقد اتيتني اهل انهم لو اتوا على اسلام قبل ان يسلموا ان
 انزل الله الذي صنعتم لعلنا نجان من مساندا لكثير من صحاب النبي صلى الله عليه وسلم اوها
 سويد بن زيد بن مسعود اما بشارة الشيخ بن الجني فقد اخبرني عن النبي صلى الله عليه وسلم
 بعدة السلفي وعبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال صل على علي بن ابي طالب
 فهو خير ثم قال صل على علي بن ابي طالب واما امره صلى الله عليه وسلم استبا لقتل ابي
 جعفر ابي التزني والكل من حديث سويد بن زيد عن ابي الزعفران عبد الله بن مسعود قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا ابا الذين من عدي من اصحابي الي بكر وعمر وانهدوا بني عدي
 ونسكوا بعدي بن مسعود واما جعفر بن الطيالفة اذا غضبوا وامضوا في ترتيب الادوية بعد هذا
 النبي صلى الله عليه وسلم وقيل الغياض هذا خرج الدراري عن سفيان بن عيينة عن حماد بن عمار
 عن عروة بن طبر عن عبد الله بن مسعود قال اتى علي بن ابي طالب في راحة فسلم عليه فقال
 اسد قد قد من الامران بلغنا ما نرون فمن عرض رقتنا في هذا اليوم فليقتل من ياتي كتاب
 الله فان جاءه ما ليس في كتاب الله فليقتل ما قبيح من الله صلى الله عليه وسلم فان
 جاءه ما ليس في كتاب الله فليقتل ما قبيح من الله صلى الله عليه وسلم فليقتل ما قبيح من الله صلى الله عليه وسلم
 ولا يعرف اني اخاف والي اري فان الهلال بين الحرام بين وعين ذلك امور مستقبعة
 ما يربك اليه الا يربك وارضى الدراري هذا الحديث من حديث شعبة بن ياريس واللاكون
 وقتية اذا سلم من شي فانظر في كتاب الله فان لم تجده في كتاب الله فليقتل من سنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فان علم تجده في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان ارجع عليه المسلمون

كتاب التزني
 في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

فان لم يكن جلالتهم على السلطان جديداً بكم ولا تقبلوا ما حدث اخيراً من كبريت وأخرج الدخان
من صلبه الى حمارته وجره بلبها من الأستخر كذا ذلك وأخرج الدارمي عن طريق الأعمش عن النبي
قال قال عبدالله كان هذا الملك ظاهراً في غيره نادى سبلاناً كان في نجد واليهين للزنجي
بوالهم فركب الهم على وجه الدارمي من هذا الطريق أيضا قال عبدالله كان عمر كان إذا مسك
طريقاً او تخاف فيه ودعاه سبلاناً فخص في امرأة واليهين على راتبة فاطمة المرأة التي في
سبلان لا في ذلك سبلان اما قدرا فخصني الجليلي عفا الله عنهما فخرج أبو جعفر في الاستيعاب
ابن مسعود الطاهري المالك الفصاحم قال سمعنا الرسول صلى الله عليه وسلم حين بابا بكر الجهم فامانا به على
خزءه مؤلفه فخرج أبو جعفر في ذلك انه اطلب مع عمر بن الخطاب من عهد من عهد سنة وأخرج
المالك بن طريق جلال بن السبيعي عن مسروق بن ميمون قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ ابر
الاسلام يخرج من الخطاب وابي جبير بن سالم مخول ابدا دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج عليه
يملك في السلام وهم به الا انه كان وأخرج المالك عن طريق مسعود بن الطاهري بن عبد الله بن
عن شاذل قال واما ما استطاع ان يصلح من الكوفة فامر به في ذلك وأخرج المالك عن طريق جعفر
عن يحيى بن ابي جهم بن قيس بن ابي جهم عن ابن مسعود قال ما رأيت اقرن منذ اسلم عمر وأخرج
المالك عن الجاهلي عن ابي بصير قال قال عبدالله انه اقر من الناس ثلثة الزبير بن عوف بن قيس في حب
فكانت المرأة اكرمي مؤواه وائر ان رات موسى عليه السلام فحالت له فيها بالبيت بها جوب
في الكوفة من أسخط في ذلك وأخرج المالك عن طريق ابن زبير بن العباد عن ابي جعفر عن عبد
الله مسعود قال انما هو عرفت لها صعبة بعد ما جعل الاسلام فيه ولكن منة فلا اصابه السلام الحسن
قال الاسلام يخرج منه ولا يدخل فيه اذا ذكر بالصالحون فحبها موبداً في الحكمة فخرج في هذا
بجانب المامة الصدوق رضي الله عنه فخرج الحاكم عن حاتم عن زر عن عبدالله قال ما اقص
بوجوه ارضي الله عليه وسلم فحالت الاضارة من غيره ومنكم امير يقال فانا به عن فعال في
الاضارة التي تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم ابابكر بن يوم الناس فابان.

نفسه ان تقدم ابابكر فقالت الامصار فتواد بالمد ان تقدم ابابكر وادى استدلال على خلافه
انصد به بالاجماع فخرج الحاكم من حديث هاشم بن زهير عن عبد الله قال ما رأى السليمان
فمنه فخره من وما روى استياضه فنادى سي وقرى على ما روى جيبا وانما يختلف ابابكر واما
استدلاله بكتبه النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بحسن لئلا يتناقض الصحابي ما روى عن
علي خلافة في كل هذه الطرق الحمد ابو عمر في الاستيعاب فتدريج من علم من ابى الامم من كانت
عند الذين سجدوا بحدوث علي النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو كنت محمد اهل البيت لكانت ابى بكر خلفا
وكانت ابي وصاحبي وقد اتفقوا على ما حكم عليا واما ما يستدل به على خلافة عليا فانه لم يرد
دقة التي خرجها النبي صلى الله عليه وسلم في دوران رضى الاسلام وروى في خلافة علي في تلك المدة
الخرج الحاكم من طريق من يفسر من النبي بن عباس عن البراء بن ماصية قال عهد الله فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان رضى الاسلام سنة اول بعد خمس وعشرين او ست وثلاثين واخبر وكنه
بعضه قال سيبويه في تفسيره من قد يكتم قول النبي لم دينهم نعم سبعين قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه يا رسول
الله ما معنى ابى علي قال ابى علي هو ابى عبد الله وهو الحاكم بالاسلام من غير طريق متوردة ان عثمان
رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وعشرين وكان في خلافة علي سنة واما ما يستدل به
على خلافة علي من حديث العزوة المكية فتدريج ابي ورايهم عن عبيدة عن عبيدة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذي يلونهم
فهم تسبق سبها وتسم ابائهم واما نسب سبها تسبها في ابى اسد لان بر بن اسد بن هاشم بن عبد مناف
سماه الله في اول الزمان هجرت صلى الله عليه وسلم فادان وقات علي رضي الله عليه وسلم
وفرن باقي را ان ابتداء خلافة حضرت سعيد بن امان وقات حضرت فاروق رضي الله عنهما
وفرن ثالث قرن حضرت عثمان رضي الله عنه وبعرفني قريبا ووزده سال بعد ست قرن
ورفت قوم متقارنين في السن بعد ان قومي كدر باره وولات حضرت علي بن ابي طالب
شد چون علي بن ابي طالب ووزراء صنف ديكر و امرا اصغار ديكر و رواسا جويش ديكر و امرا

ذكر وميريدان ويكرهه زمان ويكرهه فهد في يوم سرده اما فهد في خلافه عمان فقد اخرج الواح
من حديث الامام محمد بن عبد الله بن ابي نعيم قال لما استأذنتهم في حال عبادة النواحي اعلم ان
تروق والما تروى من الرق في قول عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابي سعيد مولى ابي مسعود
قال قال عباد واسد بن قيس قالوا لعثمان لا يهيبوا امرنا فلما دنا من مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب
عنه اما ان الخلافة في غير ابي بكر فهد اخرج ابو اسود البجلي وغيره من طريق شقيق بن ابي
انس بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزال الامم في غير ابي بكر ما بقي في الدنيا
الامم وانما ان المهاجرين الاولين الذين جاءوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم والاولين
في اول الاسلام اعلى بالثقة فهد اخرج الهادي بن طريق معمر بن الزهري عن معمر بن ابي
حداد بن عمار بن ابي اسود بن قيس قال لما كان يوم يردان بيك طيطل لدا فتره فهد اخرج
ابن جرير عن ابي خالد بن عيسى بن سلمة عن ابي اسود قال قلت لابي اسود فهد اخرج ان
اخرج بهذا الامر منك من فقلت واياك على الاسلام فهد اخرج ان اقول كلمة تفرق بين
الطيب والمنكح الدم ويحل على غير ذلك فهد اخرج ما اعد الله في الجان قال عبد بن جندب
وحصرت اما افضل في اللغة على ترتيب الخلافة فهد اخرج من ابن عمر بن داود بن جندب
والتق فهد اخرج البخاري بن طريق يحيى بن محمد بن تايغ عن ابن عمر قال كما تخبر بن ابن عمر
في زمانه رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا انبأ ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان يعني انه عظم اخرج
البخاري وداود بن عبد رزق بن ابي سلمة الا عظمون من عهد ابي بكر بن تايغ عن ابن عمر
قال كما في زمن رسول الله لا تقول يا ابي بكر اعد ام عمر ثم عثمان ثم تنكرك لهما رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تقضل بينهم واخرج ابو داود من حديث يونس بن ابن اسود
قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كما تقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل
ايمه النبي بعده صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الفرزدي من طريق عمارت
بن عبيد بن عبد الله بن عمر بن تايغ عن ابن عمر قال كما تقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم

والتق فهد اخرج

عن ابوبكر وعمران وفي بعض طرق احمد والي ابو بكر على معنى انه من فاجع ابو يعلى من عمر
 السيد عمر بن عمر قال كما انقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر ثم عمر وقد اطلق
 علي بن ابي طالب فقال لان يكون في وادعة من اجاب النبي من حرا ثم خرج فاطمة وحده
 به وفتح الابواب غير باره وفتح المراتب التي يوم خيرا ما روي القالب التي هي حجة طاهرة في ثمة
 النبي فقد اخرج البخاري من حديث عبد الله بن بكر بن سالم عن عبد الله بن عمران النبي صلى الله
 عليه وسلم قال رايت في المنام اني اخرج بدوي بكره على قايب فجا ابو بكر فخرج فخرج ابو بكر
 نزفا صغيفا والله يغفر له ثم جاء عمر بن الخطاب فاستأذنت فخرجما ثم ارعقها بغيره فخرج
 روي الدبر وعزوا بطلنا الترخيم الطاهر على خلافهم من حيث ذكرنا فخطبهم على الترتيب
 فقد اخرج ابو يعلى عن طريق محمد بن عبد الرحمن بن ابي بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ارايت النبي يا بني ابو بكر واسمهم في الاسلام واعدتهم صارا مملوكين يربحان وانما هم علي بن ابي
 طالب وافرهم زهد بن ابي عاظم بالخلل للامام معاوية بن عبد واقرام الي بن كعب
 وكما انما ائمن واين باه الامه ابو جندب بن الجراح اما ان رة الشيخين باه الجراح
 النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق فاضل بن عمر الترمذي عن محمد بن ابي
 عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من دعيت لثمة الاء من ثم ابو بكر ثم عمر
 اني انا الذي يبعثهم من معي ثم انظر الى مكة حتى انا بها ائمن واخرج ابن ماجه والحاكم
 من طريق اسماعيل بن ابي عمير عن ابي عمير قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم
 ابو بكر وعمر فقال بكذا بعثت واما ما نسب الصدوق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن طريق
 موسى بن عقيب بن سالم عن ابي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جرت به خيلاء
 لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد سقى قبلي يسقى الا ان انا
 ذلك منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك ست تهنع ذلك خيلاء واخرج الترمذي
 من حديث جريح بن عمر بن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يكره ان تمشي

عاطفون

فأشبهان الله فغزوه وأما غيره من زيد فاحد كما أنه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكانت مرضية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن كل جرد من سبي بدر أو غيره مما
يؤتيه من بيت الرضوخ فلو كان بطنك أفر من مكان يكون من بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم مكانه وكانت بنت الرضوخ بعد ما ذهب مكان الذي ذكره فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بإيه المنيخ فيه يدعيان مغرب بهما يطردوه فقال زيد لعثمان فقال ابن عمر أودع بيتك
مكك وأما رواية في عثمان أنه يقتل مطلقا فقد أخرج الشيخان عن أبي بصير عن
ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم نفسه فقال فترى فيها مطلقا لعثمان وأخرج الإمام
عن الأب عن نافع عن ابن عمر أن عثمان لم يفرقت قال زهير بن يحيى صلى الله عليه وسلم قال اللهم
باللهية تعال يا عثمان أظفر عذابي فأبغ عثمان هبابا فضل من يومه رضى الله عنه وأما قوله
من المغنفة وأخرج الأبي جلي من حديث غيره كذا إن أباة هذاه من حديث غيره عن قال كان
في حج الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين أظهره لا ينوي ما حجة الوداع فحده رسول
وهذه والشيخ طهيم ذكر المسج الدعوات فاطيب في ذكره ثم قال العتبت الله من أله وأخذت
لقد أنذره نوح ما ينون من بعده وإن يخرج شك ما خلق عليكم من منات فلا تخفى عليكم إن
عن النبي كأنها جنبه طافية ثم قال إن الله حرم عليكم فطامكم والأحوالكم كرهت يومك إذ أتى
بكم إذ في سهركم إلا بالقد بلغت فالوازم قال الله أشهدكم قال فيكم نظر واللا
تبرجون بعدى كما أفر بعبكم فاب بعبهم وأبغ البغيض من ابن فضيل من أريد من
عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن المغنفة كمن من بيتك وإما غيره
كحو المشرق حيث يطلع قرن الشيطان وإنما يهرب بعبكم فاب بعبهم مما فضل من أله
قتل من آل فرعون خطا قال أسد بن فضال فنبينا كمن الغم ففتاك يوما ومن سجد
عبد الله بن عباس رضى الله عنه أما ما يستل على خلافة الصدوق رضى الله عنه من خطبة
أخي صاحب السيف وسلم قبل وفاته فخدا جرح النجاشي من حديث الجيب من فكرت عن ابن

وغيره من
الذين

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان كنت تقدر ان تصلي خلفها لا تحذرك اليك كما في وصايجي واذ
ابن من حديث ابي بصير بن حكيم عن ابي عبد الله قال من صلى خلفها قال صلى الله عليه وسلم
في عمره الذي مات فيها صابيا ما ستفترقه فقد على النبي محمد صلى الله عليه وسلم قال ان تيسر صدق
علي في غيره ولا يموت الي بكرين اليه في ذلك الوقت ثم من الناس من خلفها لا تحذرك اليها كما في
نكاح الاسلام سواد علي كل فرقة في هذا المسمى في فرقة الي بكر واما ما يستدل به على انه في نصيب
رسولي الا فانه من حديث الامام ثقة اخرج احمد من حديث ابي اسحاق عن ارقم بن سفيان عن ابن
عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم في الجبل بؤنة بالصنعة فقال من هذا اليك يصلي بالناس اليك
قال اما من ان عبد بن الخطاب في الروضة فداخري ابن مائة من ثوبين هو ام بن موصي عن مجاهد
عن ابن عباس قال لما اسلم عمر بن الخطاب فقال يا محمد لقد استبشرت ان السماء باسلام نبي في الملأ
عما ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام ببر واذخره من في
من حديث النضر بن ابي عمير عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام الي
جبل يوشام او يعرف قال في هذا فداخري رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في هذا
مرو حديث ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
وكانت بجزيرة امير المؤمنين والاكل في ذلك فقد صحت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصنت محبة
تم فارقته وهو فيك انتم من محبة اليها كما اصنت محبة تم فارقته وهو فيك انتم من محبة
محمدتم فاصنت محبةم ولينهم فارقتم لتما رقتهم وهم فيك انتم فقال انا ما ذكرت من محبة
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه فان ذلك من من الدنيا من رسول الله صلى الله عليه وسلم
صحة الي بكر ورضاه فان ذلك من من الدنيا من رسول الله صلى الله عليه وسلم
اجل امحالك في النبوة ان في طلاء الارض ذبيل لا قد صبت به من هذا الجسد عز وجل قبل ان اراه
واما قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقبل الحديث
فقد اخرج الازدي عن عبد الله بن ابي يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن شيء من شيطان في

انظر انك انما سميت محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم انما سميت محمد بن عبد الله
 كبره فانه لم يكن قال برأيه وانما الاستقلال على مفاضة المصالح من حديث روى الطحاوي في
 الحديث وغيره من حديث سعيد بن جبير عن الزهري عن جده عن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال النبي رأيت كأن طلة تطفح عسلا ومما ذكره كان ابن عباس قد روى في الحديث
 في حديثه مستورا وبين ذلك مكانة سببا منسلة الى السبا فثبت فان ذلك من طهوت فلك انتم جا
 رجاء ربكم فاقرب فخلا فخلاه الله ثم جاء رجل من بني كنانة فاقرب فخلاه الله ثم جاء رجل من بني كنانة
 فاقرب فخلاه الله ثم جاء رجل من بني كنانة فاقرب فخلاه الله ثم جاء رجل من بني كنانة فاقرب فخلاه الله
 الطلة فالسلام واما السنن العمل فلاة القرآن حين مستكروا بين مستقلين وبين متكلمين اما السب
 فانما سبوا فخلاه الله ثم يكون من بعدك على منهاك فخلوه ويخلوه الله ثم يكون من بعدك
 رجل فباخذ باقدا فخلوه فخلوه الله ثم يكون من بعدكم رجل فخلوه فخلوه الله ثم يكون من بعدكم
 اجبت يا رسول الله قال اجبت واخطات قال اجبت يا رسول الله فاجبت يا رسول الله فاجبت يا رسول الله
 ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرض بالجزاء في علي فاجت ولا النبي فاجت يا رسول الله فاجت يا رسول الله
 ابن المبارك عن يونس بن الزهري عن جده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا جهم فقال اصبحت
 باريا فقال العباس الا ترى اني لاروي رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوفى من وجهه والي لا يمت
 في وجهه بن عبد المطلب الموت فاطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلتسكنوا في مكة
 فيها بيته واسكان في غيرنا كلها فاقصى بنا فقال علي ان قال الامر في غيرنا لم يطعنا ولا امرنا
 ابد اولي واولي لا اكل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غير ابيها او اما ان ابا بكر الصديق وسليم
 سبيد فخر اجز ابو يعلى باسناد غريب عن حكيم بن اعين عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه
 وسلم على جمل فخر زراذيل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجبت فاعلمك ابني اوصد بين
 ابو سبيد عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر وعمر وعلي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الله

من قوله في يوم الدين في غير ذلك من غير ان يفتي في الغزاة في عمان ففانحج اليه
في الاستطاب من غير ان يفتي في كل ما اوجع الناس على خلق زمانه من الجاهلية كما يرى في قوم لوط
ومن سئل في تسمى الاستطاب من غير ان يفتي في الغزاة في عمان ففانحج اليه
ان علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم قال ان الله امرني في قرين ما اداوا من
زعموا انما اكلوا اعداء ما اذ انفسهم لا قسطوا من اهل بيتك فليعتنه الله والله يكره ان
ايهين لا يعجل من عرفه ولا يهزل دارا بارادة الله سبحانه والجنة والنيران الطاهر على فانهم وان زاد
عكازة بالبرق فما اخرج الشيطان وبعيرها من ابلت فيها العدد والتقى من فكك فالمرحوم الحاج
من حديث عبد الله بن مسعود عن ابي بكر الصديق انه قال لما سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال اذ
ابن علي بن ابي طالب لما كونه في بيته في قال فما النبي صلى الله عليه وسلم فقال اذ
وجبه بها فخرجت على امره اسال عنه من دخل بيته ليس قبلت عند الباب بايديها من غير حتى ففتي
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب فتوعدا فتفت اليه فاذا قال بس على ابي بكر بن رسول الله
عن سائره فقالها في اليه ففت عليه ثم اعرفت قبلت هذا الباب ففتت لا يكون لها بابا لي
الله عليه وسلم اليوم في ابي بكر حتى ادوت فزعم الباب ففتت من هذا فقال ابي بكر ففتت على ذلك
ثم ففتت ففتت يا رسول الله في ابي بكر سيما من فقال انك لا بد من راديهه بالجنة ففتت
فتت اليه في اذ ففت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ابي بكر ففتت من رسول
صلى الله عليه وسلم فتفت في الفت فتفت في اليه كرايم صلى الله عليه وسلم وكفتت من رافيه
ثم كفتت ففتت وقد تركت احيي توعدا ففتت ان برد ان ففتت من برد اياه
بابت عرفه اذا ان يحرك الباب ففتت من هذا فقال ابن الخطاب ففتت على ذلك ففتت
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ففتت عليه ففتت هذا عمر بن الخطاب سيما من فقال انك لا بد
يسره والجنة ففتت ففتت اذ ففتت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة ففتت من رسول الله
صلى الله عليه وسلم في الفت من سائر ودد لي عليه في اليه ففتت ففتت ان بردا

رسول الله صلى الله عليه وسلم

خذوا غير ابائكم فقال ان منكم العار فقلت من ذاق ان فلان فلان بن فلان فقلت على مسلكك
 الى رسول الله صلى الله عليه وآله فانه شر فقال ان ذنوبه لا يبره بل يجر على ابوي فقلت لا دخل ولا
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجن على ابوي نصيبك فقلت فذبحوا انفتحت فذ على محاسن من
 الشوق الفزع فالتزم بك قال سعيد بن المسيب فالتزمها فموتوا وارجعوا الى بيوتهم الى عمان ابيهم
 من ابيهم حتى اشدت فان كنت من ابني صلى الله عليه وآله وسلم في ثابوا من جيلان الذين جازوا سبعين عاماً
 فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخذتموه وشره بالجنة فلو اذبحوا ابواكم عن ابويهم فشرته بما قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم فخذ اسمك جازك من كان مستغنياً فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتم خير من ابائكم فقلت
 بر فاذبحوا حتى اشدت فاجابوا قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فخذ اسمك استغنياً على فقالوا في ذبحهم وشره
 بالجنة حتى ابوي نصيبه فاذا ايمان يعني اشدت فانه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخذ اسمك
 اربابكم واما ما يستدل به على خلافة الصديق يعني الحسن بن علي بن ابي طالب فانه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من هذا الملك بعد غيري من البرية عن ابي موسى فان من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاستغنياً
 فقالوا واما ابا بكر يصلي باناس فقلت فالتزموا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ابا بكر
 في حين مني نعم ما كنت استطيع ان يصلي بالناس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ابا بكر
 يوسف فاما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع فقال صلى الله عليه وآله وسلم وانا فوجدت
 الفتنة فخذوني عن شرهايات حينها العدو اعتقد منها بالخرج الشريف عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 جيل عن ابي موسى بن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال في الفتنة كسر وابتها فسيكروا فقلوا
 ادناكم وازنوا فيها اوجبه بؤسكم وكونوا كابر ادم فلعن اجدون في بيوتهم
 ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان بين يدي الساعة فشا قطع اليل الظلم ايح فيها
 مؤمنه ويح كافر ويمس مؤمنه ويح كافر اعمد فيها غير من القام والعام فيها غير من القام
 والاشقي غير من القام في قفر وانسيكم وقلوا ادناكم واخرها بسببكم الحارة فاذا دخل
 على ادمكم بيته فليكن كغير ابني ادم فاذبحوا احد من حديث طحان بن عبد الله عن ابي موسى بن النبي

رسالة ابو بكر

الى امة فقال لعنه افنادي وقد ما علي ذلك فقلت يا ابا بكر انك ما ابرأ مني يا ابا بكر
بيننا ما ابرأ من ان نعزل انفسنا وقد ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها
قال فحيه في منجها على حبيبه ثم كسر يده ثم قال يا ابا بكر انك ما ابرأ مني يا ابا بكر
الله والرسول ابي ابو بكر الصديق رضي الله عنه فقال من عرفه بما ابرأنا من ابيها
معه وعن ارسا على المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ابرأنا من ابيها
سواء ابرأنا من ابيها او من ابيها فوضع يده على صدره فقلت يا ابا بكر انك ما ابرأ مني
فوهة فقال اقولون بما ان يقول لي اعد وقد جازم يا ابا بكر انك ما ابرأ من ابيها
رضي الله عنه اما ان الملائكة في رتبته فداخ احد قلوبهم وفيهم من ابرأنا من ابيها
صلى الله عليه وسلم الناس في رتبته في هذا الشأن مسلم مسلم وكذا فيهم كما فيهم واخرجوا من
طريق ابي ذر بن عبيد القاري عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ابرأنا
حقا ما حكمنا فعدوا ولا غنونا ولا اعدوا ولا ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها
الظلمة فداخ احد قلوبهم وفيهم من ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها
عن عبد الله بن عبد السلام بن عباس قال كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال لبي ابي اللبنة طلة بظلمت منها الشمس والغسل فادى الناس بظلمتهم
يا ابيهم في المشككة والسفلى وادى سببا واصلا من ابيها الى الارض فانك ابرأنا من ابيها
اخذت بظلمتهم ثم اخذ به رجل آخر فداخ احد قلوبهم وفيهم من ابرأنا من ابيها
ثم وصل فداخ احد قلوبهم وفيهم من ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها
ظلمة الاسلام فلما ما بظلمت من الشمس والغسل فهو القرآن في قوله فداخ احد قلوبهم
في المشككة من القرآن واهل من ابيها انما ابرأنا من ابيها الى الارض فانك ابرأنا من ابيها
ابن علي ما قد به فيليك انك ما ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها
يا ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها انما ابرأنا من ابيها

التي عليه واطلقت بغيره قال قدمت بارسول الله محمد بن النبي صلى الله عليه وسلم
الاشم فلما استبان لي حديث القليل من الحديث الذي انا فيه شهاب قد اجتره بعيد ان ابا
بهريرة عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلما انا انما سمعنا رايتني على قلبه عليه السلام واخبرني بها
ما استاذم اذن اني في فمها وخرج منها وادوا بدين في نزع ضعفه والذين يترحمون
عربا فاقده عرب الغالب فلم يعثر احدهم الا من شنيه نزع ابن الخطاب حتى فرغ له من بعضه واخرج
من بيت محمد بن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جينا انا ما سمعنا رايت ابي
جوزع استي الانس في هذا وقد نزلت من يدك ليس في نزع في نزع ضعفه والذين
له فاق به الخطا فاذا من علم من نزع حتى قول الناس والذين يترحمون انا ما استاذم في نزع من لولا
التي من ربه النبي صلى الله عليه وسلم الخالة العامة من انما في الدنيا فقد اخرج الحكم من حديث ابي
عمر بن العوام بن موشب عن سلمان بن ابي سليمان عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال الخالة العامة بالدينة والكاتب باسم واما ما استاذم في نزع من ابي هريرة عن ابي هريرة بن
فقد اخرج احمد وغيره من طريق من ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خير مني القرن الذي بعثت فيه من الذين طوبى لهم الذين يؤمنون واما علم اقا
الاناس ثم انهم يحيون قوم يجهلون السموات بشيخوذة قبل ان يستشهدوا واما ما استاذم في نزع من
الصديق رضي الله عنه من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته اخرج الزهري من
طريقه وادوا بن يزيد الاودي عن ابي هريرة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
لا احد عندنا يدال او قد ساء فيها ما خلا الى بكر فان احدنا يدال يكافئه الله بها يوم القيمة
وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال الي بكر ولو كنت منقذ اهلها لاختفت ابا بكر خيلنا الا وان
سما بكر خيل الله واخرج احمد من طريق الامس عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول
صلى الله عليه وسلم ما نفعني مال قط ما نفعني مال الي بكر فكلوا بكر وقال لانا وانا الى الكاتب يا
رسول الله وانا ما عبد الله الا لله على ابي الخطا فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطريق حميدة

مستجابا عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم عطيت مطايا العلم فغزت بالربوبية بينا انا وانايم البارحة اذا ثبت بمطايي نزارين
 الارض حتى صنعت في بيدي قال ابو هريرة ذكبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سمع تنقلونها حتى
 بالثبات معبر بالطرق متعددة منها يا ارحم الراحمين الزمير من سعيد عن ابي هريرة عن النبي
 صلى الله عليه وسلم اذا ملك كسرى نكس كسرى احده واذا ملك قبيص فاقبص لبعده والذئبي لنفسه محمد
 بن سفيان كوزها في سبيل الله وانما سادات الجاهل الصديقين رضي الله عنهم ففدا جرح اليوم عن
 الزمير من سعيد بن جابر عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله
 ذو جرح شجره الشيا في سبيل الله في من ابواب الجنة يا عبد الله من احضر من كان من
 الال صلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصفة
 دعي من باب الصفة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الصيام باب الريان فقال ابو بكر رضي
 الله عنه ما في هذا الذي يدعي من تلك الابواب من ضرورة وقال بل يدعي منها كلها احديا رسول الله
 قال ثم وارجوا ان تكون منهم يا ابا بكر واخرج ابو داود من طريق عبد السلام بن جابر عن ابي جابر
 الال ان في من اليك من اهل الجنة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا في حرس
 فاخذ بيدي فاراني باب الجنة الذي يدخل منه امي فقال ابو بكر يا رسول الله ودوت الي كنت منك
 حتى النظرية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امي واما
 من انت عن من الخطاب رضي الله عنه ففدا جرح البخاري عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا
 هريرة قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال بينا انا وانايم رايتم في الجنة فانا
 امرأة تنوصنا الي جانب فقلت لمن هذا القهر قالوا نعم فذكرت غيرته ذكبت مدبر الفلك
 عمر وقال عليك غار يا رسول الله واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن
 ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ما سمعوا من
 كذب في امي احد فانه عمر وفي رواية لقد كان فيما قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون مع غير

انه يكون هذا التعليل فان كان في امرى منهم احد ففروا فخرج البخاري وما من ثمانية من سعيد بن ابي
الاسود بن العاص بن مهران قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الذي في غيرنا الا انك يا محمد
ميتنا سفة فكلنا حتى استشفة فاشفت الربا لا ينجى قال من لم ياتهم البيع ليس بها ما يبيع في
قال الناس بطل انه قال النبي صلى الله عليه وسلم قال في حق من يراي الكبر وعراة الكبر وعراة الكبر
في رواية اخرى وبيها رجل يسوق بقره فجعل عليها فالنخس الربا كطير فحالت التي لا تبيض
مازدا حتى خلف الخرش فقال الناس كان انه قال النبي صلى الله عليه وسلم اني اراون في كل ابيك
فخرج فلما قرب عثمان رضي الله عنه فخرج ابراهيم بن عبد الرحمن بن ابي الرضا عن
ابن الاصح عن ابي بصير قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في كل ابي ربيع في الجنة ورفقة
منها وكان بن عثمان وخرج ابن ماجة بهذا الاستدلال النبي صلى الله عليه وسلم في قوله هذا
الاستدلال فقال بن عثمان انه لا يبرئ ان الله قد نزل عليكم كتابه بقره ان نزلت على كل
مصحف ولما كان بقره مطلقا وانه على النبي صلى الله عليه وسلم في كل ابيك من طريق موسى بن جعفر
بن محمد بن قاسم بن ابي بصير قال ابو بصير قال ابو بصير قال ابو بصير قال ابو بصير
ابو بصير قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما استكون قنينة وانما استكون ادا استكون
وقنينة قال قلنا يا رسول الله فانما نزلنا قال عليكم بقره واصحابه وارضاء الله تعالى عثمان وخرج
بالحاكم من حديث ابي ذر عن ابي بصير قال استشرى عثمان بن عفان الجنة من النبي صلى الله عليه وسلم بن
سنة فخر به روية جبر حبش العسرة واما ان ابا بكر الصديق وسائرهم شهدوا فقد اخرج في الحديث
من حديث عبد العزيز بن محمد بن سبيل عن ابي بصير عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
على امرائهم وواكبرهم وعلموا على بن ابي طالب وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم هذا ما عليكم بنى اوصديق او شهيد واما بقره اهل بدر بالجنة فقد اخرج ابو
داود عن قاسم بن ابي صالح عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع الله عز وجل
اهل بدر فقال اهل بدر ما شئتم فقد غفرت لكم واما قنينة من القنينة فقد اخرج في الحديث من حديث

قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم عالما مستخفا ففعلوا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى
 عليه وسلم فاذم جنسية نتر فيه والعباد فقال يا ابا عبد الله فافا طرقت فحربت وضعت
 لي على راسي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلت النظر اليها ما بين المسك والبر فقالوا ان
 الاستغفار قال لا الاطراف من فوق هذه اذ عرفت قالت فافضنا الناس منها قالت فقال عبد
 الله صلى الله عليه وسلم في النظر الى بنات علي بن ابي طالب قد ذروا من امر قالت فوضعت يدي
 على راسي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عطاء وسيلان ابني سليمان والابن علي بن عبد الرحمن
 قالوا قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بيتها كأنها من فدية او ما في
 فاستاذن ابو بكر فاذن له فدخل قال فخرجت ثم استاذن عمر فاذن له فدخل فخرجت
 ثم استاذن عثمان فاجلس فلما صلى الله عليه وسلم وسوى ثيابه فدخل فخرجت فلما خرجت قالت
 فدخل ابو بكر فلم ينهه عن ذلك ثم دخل عمر فلم ينهه عن ذلك ثم دخل عثمان فلم ينهه عن ذلك
 فقال الا اسبحي من علي سبي حتى لا يكونوا في غير النور من النيران بنات من علي بن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا رآه في
 لهم ومن مشد النور بن مالك فوافد عند الامان الملائكة في قرينين فقالوا انهم من ابني
 الطير يري قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم ما احد منكم ياتي بالامر الذي لا يرضى
 وسلم قام على باب البيت وكان فيه فقال لا يذم من قرئ ان لم يملكه من ذلك فان
 رصوا وان فادوا وفوا وان فكلوا عدوا ومن لم يفعل ذلك منهم فغلبه لغيره من الامانة
 والناس اجمعين فخرجوا من النبي صلى الله عليه وسلم ان افشاره صلى الله عليه وسلم
 فقالوا الصحن فخطبوا فافوا من المهاجرين فقال انتم سلفون من بني نضير فافوا من
 واما الدليل على خلافهم من جهة فخره في الصدقات اليهم من بعده فافوا من المهاجرين على
 مبر من النبي صلى الله عليه وسلم قال جئني بخو المصطفى الي رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فافوا من المهاجرين فافوا من النبي صلى الله عليه وسلم الي من نفع صدقاتنا بعد ذلك فانها

نسخة
 من
 كتاب
 التاريخ
 لابن
 كثير

فقال فقال الى الجليلي ما يتهم ما فيهم فابوا الرج اليه فاساله فان حدثت بنا لي بكر حدثت بنا
مرة فاجت ما خبرته فقال الى من فاعاد الرج اليه فاساله فان حدثت بمحدث فاني مع فانيته فانيته
فقال الى من فانيته ما خبرته فابوا الرج فساله فان حدثت بمحدث فانيته فانيته فانيته فانيته
فقال ان حدثت بمحدث فانيته ما خبرته فانيته فانيته فانيته فانيته فانيته فانيته فانيته
صدية وما يبرم شهيداً فقد اخرج البخاري عن يحيى بن سعيد عن قتادة ان الشرايين ما كتمت
ان النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان اذابوا بكر وعمره فكان فرغت بهم فقال ان ثبت احدنا عليك
بني عبد بن وسبيلان واما الفضيلة الشيخين فقد اخرج الترمذي في حديثه محمد بن كبر عن ابي
بكر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يبايعكم الا الذين بايعوا علياً واما سبيلان فابوا النبي
من الادلين والاعزب والالميين والمرسلين لا يخبرنا باعلي واما سبيلان فابوا النبي
اخرج احمد بن حنبل في مسنده عن قتادة عن الشرايين ما كتمت فان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ادعاه النبي باصفي الجبكي والتمذي في امره وادعاهم حيا فكانت بهنجان واعلم باطلان
الطرايم ما ذكر في جليل افرغتم من زيد بن ثابت واقراهم النبي كعب وصل الله عليهم وادعاهم هذه
اللغة ابو عبيدة بن الجراح قال الترمذي وقد رواه ابو قتادة عن النبي صلى الله عليه
وسلم نحوه واما حديثه في الامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج من رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال حدثني بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم
في صلوة الفجر يوم الاثنين ما يوكبر يصلي بهم لم يخافهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد
ستر حجة حالته فظنوا اليوم وهم صفوف في الصلوة ثم تسم يتحرك فكلموا بكرط عجبية لفضل
الصنف فظنوا انهم قد اذوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يريدون يخرجون الى الصلوة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لان نفيتموا في صلواتهم فظنوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسار اليهم بيده رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان اتعاه صلواتكم ثم دخل الحجره وادنى السترة واما من ذكر الشيخين فعنده صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن الحكم بن عطية عن ثابت بن النسيان رسول الله صلى الله عليه

وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم جلوس في بيوتهم ابو بكر وعمر فلما فرغوا من الصلاة
 بعثوا ابو بكر وعمر فانها كما سطر الله اليه ونظر اليها وتبسطن اليه وتبسطن اليها وانما
 ابو بكر الصديق فقد اجزى ابن ماجه من طريق معمر بن سليمان عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله
 ايها الناس اوبى اليك قال عاتبة بن قيس قال من الرجال قال ابو بكر واخرج احمد بن محمد بن حنبل بن
 ابي حنيفة من ناس من النسخ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان طرفة عين كما كان النبي ترضى
 ان يترجمه فقال ابو بكر يا رسول الله ان يراه الطير يات به الطير يات قال اكلتها انتم منها على ان لا ترجوا
 كما من ياكل منها يا ابا بكر واما ما نسب عمر بن الخطاب فخرج الترمذي من حديث اسمعيل بن
 جعفر بن محمد عن النسخ ان النبي صلى الله عليه وسلم قال دخلت الجنة فاذا انا محزون فزيت فظلت
 لمن هذا القوم قالوا يا رسول الله فترسيت فظنت اني انا فظلت من هو فقالوا عمر بن الخطاب
 واما تقرب النبي صلى الله عليه وسلم اليه فخرج البخاري في حديث حماد بن عمار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 قال النبي صلى الله عليه وسلم اجمع الساعة فقال واتي الساعة قال ما اذلا احدثت لها قال لا حتى لا
 اني احب اليك رسول الله قال انت من احب قال النسخ فخرجنا حتى فرغنا من قول النبي صلى الله
 عليه وسلم انت من احب قال النسخ فانا احب النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وادعوا
 اكون معهم كحي اياهم وان لم اعمل بمثل اعمالهم ومن سئل النبي صلى الله عليه وسلم انما اخطت
 النبي خطبا يا النبي صلى الله عليه وسلم في مناقب النبي بكر رضي الله عنه قبل موته فخرج البخاري
 عن سريه محمد بن ابي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس وقال ان الله
 تبارك وتعالى خير عبد ابي الدنيا بين ما عنده فاختر ذلك العبد ما عنده قال فيك ابو بكر
 رضي الله عنه فخبنا بكما ان يحضر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد جبير بن عثمان بن عمرو
 صلى الله عليه وسلم هو الخبير وكان ابو بكر رضي الله عنه اقلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان من امن بالله واليوم الآخر في حجة واداء ابا بكر ولو كنت متخذا خليفا لا اخذت ابا بكر ولو كنت اخوة
 الاسلام ومودة لا يبغضن في المنسوبة باب الله الاباب الي بكر واخرج الترمذي عن عبد جبير بن

في مناقب النبي صلى الله عليه وسلم

ابن عبد الله بن علي واما ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لولا بعضه لم يكن من خلافة نبي الامم النبوي
بشيء صلى الله عليه وسلم واما ما بينكم من بالجملة فهذا من احمد بن حنبل بن علي بن
عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نطلع عليكم من تحت هذا الصور على من اهل الجنة قالوا
ابو بكر رضي الله عنه فبما ناه يا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يست نسيتم ان اهل الجنة نطلع عليكم
من تحت هذا الصور على من اهل الجنة قال ظلع عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال فبما ناه يا قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال نطلع عليكم من تحت هذا الصور على من اهل الجنة قال نطلع عثمان بن عفان رضي
الله عنه قال فبما ناه يا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال نطلع عليكم من تحت هذا الصور
على من اهل الجنة اللهم ارضت جنة عليا كنت مرارا قال نطلع على رضى الله عنه واما ما بين
الي بكر الصديق رضي الله عنه فبما ناه يا قال من محمد بن المنكدر عن جابر قال كما عرفت النبي صلى الله عليه
وسلم اذا جاره في تقدير القيس في كل بعض كلام احاديث الكلام فالتفت النبي صلى الله عليه
وسلم الي الي بكر وقال يا بكر سمعت ما قالوا اهل انهم يقولون وفضحت قال فاجابهم
يا بكر جوارب احاديثهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بكر احطاك الله الاموان
الاكبر فقال بعض القوم واما الرضوان الكبر والرسول الله صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه وسلم في الاقوال
عامة وتجي الي بكر فاحسنه والما قبل من الخطاب النبي صلى الله عليه وسلم فبما ناه يا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبد العزيز بن الاقوال عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ارضت نزلت
الجنة فاذا انا بار ميتا امرأة الي طلحة ففعلت من هذا فقال هذا لان ربي
فرضت فباريت فعلت من هذا فقال عمر فاروق اذ دخل في انظاره فطهرت غيرك فقال
رضي الله عنه باني وامي يا رسول الله اعليك افار واما ما قبل عثمان فبما ناه يا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بن عبد الله قال بينما نحن في بيت في نوزة للمهاجرين منهم ابو بكر وعمر وعثمان بن عفان ورجل من اهل
والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابى وقاص فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لست منكم اهل الجنة فبينهم النبي صلى الله عليه وسلم الي عثمان فاعتقه وقال ان النبي

في الدنيا والآخرة صلوات الله على من اتبع الهدى فقد أخرج أبو داود من حديث النبي عن أبي
السريين عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال إن الله يحب المؤمن
المنيع من حديثه من عجز في جابر قال كآ من المذنبين في العاطف رجاء فقال لآ رسول الله صلى
الله عليه وسلم إن الله عز وجل يحب المؤمن الغليظ المصطفى من رسول الله صلى الله عليه وسلم أبوها
من النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وسلم من أحب الله فقد أحب الله وقد
أخرج أبو يعلى عن طريق حارث بن أبي سليمان عن إبراهيم بن علقمة عن حارس بن أبا بكر أن قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم إنا نأذي من أحبنا فقال صلى الله عليه وسلم ما أحب الله من الغليظ
فقال يا محمد لو كنتك فضيلا غير مكال في يوم الفسحة آلا حسرتا ما أقتت
فضيلا بغيره ولو كنتك من سادات البكر ولو أنا مع أبي بكر الصديق رضي الله عنه فقد أخرج
التخاري من هلم قال سمعت عمارة يقول صلى الله عليه وسلم إن الله يحب المؤمن الغليظ والمؤمن
وأم أمان أبو بكر ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم أنا ما يدل على خلافتهم من حامد بن مسعود وأما
فقد أخرج الحافظ من حديث عبد الملك بن عبد الرحمن بن عيسى بن عمار بن عذينة عن أبيه قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لو لم يكن في السماوات والارض إلا الله والقرآن
كأن عبد عيسى بن مريم الخوازمي قيل يا عمار أنت من البكر وعمر قال لا أفطن في هذا ما السجاس الذي
كأنسج والبر والمان فالحسين والديك لا فقهنا فيها فقد أخرج الحاكم من حديث الحسين بن كدام
عن عبد الملك بن عيسى بن يحيى بن عمار بن عذينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أفقه وأبهر
من بعد النبي البكر وعمر وآية وأبهدي عمار وإذ يقولكم ابن أم عبد فضاقه وفي رواية الترمذ
من حديث مسجون عن عبد الملك بن عيسى بن يحيى بن عمار بن عذينة قال كنت جليبا
عنده شيخا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لآ لآدي ما قد بآتي فقيم فأمهذوا بالذين من بعدى وأسأل إلى
البكر وعمر وأتهدوا ببهدي عمار وأحكمكم ابن مسعود فضاقوه وآرا اللوات علي خلافة عمر
أنه علق الفتنة فقد أخرج البخاري من حديث الأعمش قال حدثنا شيخنا قال سمعت فضة

عن مسعود بن أبي الريح

يقول بنما خرج جلوس عند عراذ قال ايم عظيم قولا اي معناه... واليه وسلم في الفتنة قال
 قلت فتنة الرجل في البر كماله وولده وعلمه كبقرة الصلوة والصدقة والاه
 بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تمنع كسج الجور قال ليس
 عليك منها يا ابن امير المؤمنين ان عليك منها يا با معلقا قال عمر اكبر الباب ام يفتح
 قال لا يا اكبر قال عمر اذا لا يفتح ابدا قلت اجل فلما طغيت الامم من غيرهم تنبأ انهم
 كما اعلم دون هذا الليلك وذلك في عداثة جدنا ليس بالاقابيط فبنا ان سائر
 من الباب فامرنا سر وافر من الباب عمر واخرج الحكم من حديث معاذ بن مسعود
 عن ربيع بن خزيمة قال كان الاسلام في زمان عمر كما رجل المغبل لا يزيد اذ اذ لا قتل
 عمر كان كما رجل الدر لا يزيد اذ الا بعد ما ما الدلالة على علمه ودينه ان رضى الله عنه وانما
 فقال الاستقيم امره للاقفة انما فقد اخرج الشريفي عن عبد الله بن عبد الرحمن الاضماري انه
 عن هذيفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذبي نفسي بيده لا تقوم الساعة
 حتى تغسلوا اناكم فخلدوا بالسياكلم ويرث دينكم شراركم اما قوله في الماربعين على
 عثمان فقد اخرج المالك عن ربيع بن حراش قال انطلقت الي هذيفة بالديانة لابي سائرنا
 الي عمان فقال يا بني ما فعل قوكك قلت عن ابي عالم نزل قال من يرحم منهم الي هذا اهل
 حسيب رجا لا من خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الامة
 واستدل الامة لقي الله ولا تحمله عنده واما الدلائل على ان عليا جرح باللائمة ولكن
 الامة لا يجرح عليه فذلكم يستخلف النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحكم من طريق ترك
 به عبد الله عن عمارة بن عمير عن شقيق بن مسعود عن هذيفة قال قالوا يا رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لو استخلف عليا قال ان استخلف عليكم خليفته فيقصوه ينزل العذاب قالوا استخلف
 عليا عليا قال انكم لا تفعلون وان فعلوا تجزوه فادبا مهديا يسلككم الطريق استقيم
 واما ما ينزل على فلا فتم من الترتيب النبي بين النبي صلى الله عليه وسلم له طرفة فقد اخرج

في الحديث ان عليا بن ابي طالب
 كان من اهل البيت
 في الحديث ان عليا بن ابي طالب
 كان من اهل البيت

احمد في سنده النعمان بن بسير بن حبيب بن مسلم عن النعمان بن بسير بن حبيب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم
على منبر النبوة ما سلكوا الا ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم
ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم
ثم تكلموا على منبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم تكلموا على منبر النبي صلى الله عليه وسلم
الذي تكلموا عليه في يومئذ من سنده النعمان بن حبيب بن مسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما نزلني الله من شيء الا ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم خير ما خلق الله ان يكونتم
لا اقول بكون ابي ابا خزيمة لا اقول بكون ابي ابي خزيمة لا اقول بكون ابي ابي خزيمة
عليه وسلم كنت اتيه على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نزلني من شيء الا ان يكونتم
كذلك اذ كنت اتيه على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نزلني من شيء الا ان يكونتم
اذ جاء اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقل اني اذ جاء اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم
رسوله ثم جاء من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقل اني اذ جاء اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم
وعلى من بين عمره قال يا عمار ابا بكر قال يا عمار ابا بكر قال يا عمار ابا بكر قال يا عمار
سبع صحبات اذ نزلت صحبات فوضعت في كفة فسوي حتى سمعت لهن حين كننهن في الخليل ثم وضعت
فخرن فمنا و لهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعت في كفة فسوي حتى سمعت لهن حين كننهن
الخليل ثم وضعت فخرن فمنا و لهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعت في كفة فسوي حتى سمعت
لهن حين كننهن في الخليل ثم وضعت فخرن فمنا و لهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعت في كفة
فسوي حتى سمعت لهن حين كننهن في الخليل ثم وضعت فخرن فمنا و لهن النبي صلى الله عليه وسلم
وسن هذا اخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان في محرابي سوي عنه لكونه ضعيف
من الحارث عن ابي در قال فرقي على عمار فقال عمر بن الخطاب قال فمنا ابو ذر فقال يا فتى
استغفرني فقال يا ابا ذر استغفر لك انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم

وروى في الحديث

قال لا اذخر في فقال انك صديقت علي عمر فقال نعم الحق والى سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ان الله جعل النج على لسان عمر بن الخطاب ومن سبته فقتل من الامم وانا اموا عبد الله
الطاهرة على ابي الخطاب. هذا اخرج ابو بصير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن قال سمعت للعدا اهل الاسود يقول
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يبقى على ظهر الدفن بيت طرفة ولا وبر الا اذ خلا الله كل اناس
اجز عن غير اذ اذ في نيل ما نعزم الله عز وجل فيعلم من الجاهل او يذبح فيدونه ما من مستحق
من ائمة الامم وعباد الطاهرة على ابي الخطاب هذا اخرج ابو بصير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
نيسابور بن باب بن ابي ابي قال شكوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متوسد في بريدة فنهض
ظن الكعبة فعلم ان تستنصر لنا فجلس محمد اذ جبه فقال قد كان من قبلكم لو قد ارجل فخير في
الارض ثم بجاء بن ربه فاجعل فوق ربه ما يعرف عن دينه ان تستنصر ما مساطر الحديدا
لمع من عظم وعصيان يعرف دينه ولينس الامم حيا سير الراكب من صفاء الى حضرت موت
لا يخشى الا الله عز وجل لا يدين على فنه ولكن تعجلون ومن سب بريدة الاسلمى اما ان ابا بكر
صديق وما شهيدان فقد اخرج ابو بصير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بريدة عن ابي سلمة بن
صلى الله عليه وسلم كان جالس على راسه ابو بكر وعمر وعثمان فمكس الخيل فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم انت هرا فانما عليك نبي او صديق او شهيدان واما حديث القرون فقد اخرج احمد
عن عبد الله بن حنبل قال كنت اسير مع بريدة الاسلمى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
عشرة الاة القرن التي بعثت ما فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكون
قوم نسبق شهداءهم ايمانهم ولا يمانهم شهداءهم واما حديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الله
بن عمر بن ابي بريدة عن ابي سلمة بن عبد الرحمن قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هذا ابا بكر
فقالت عانت يا رسول الله ان ابي رجل رقيق فقال هذا ابا بكر صلى الله عليه وسلم ان كان هو صاحب
لويست فام ابو بكر الناس واما ما قيل عن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابو بصير عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن بريدة قال سمعت ابي يقول سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا انا فقال

سنة ١٠٠

١٠٠

سنة ١٠٠

ابن ابي عمير

اي جان من يستحق الجحيم او هل ثبت قط الا سميت شخصي كما امرني بالبرية البرية
منسوبة شخصي كطقت كل فترة بسب مرفق خلف من يد القصر كانوا الذين من
العرب قال النعماني لعمدة القضاة ابو اسحاق بن علي بن ابي عمير قال قلت لعمدة
القضاة قالوا لا يجوز الطلاق في حال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو افترقت القصر فقال يا
رسول الله انك كنت لا تملك فقال ايديهم يستحقون الى الجنة فقالوا احدثت اهل القصر ما تملك
كقولهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج المدعي من حياضه من غيره من اهل
المنه ودار انتم رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج من بعض محاربه قاتل ان كنه تدرت
ان تتركه منه صالحا ان افترقت بغيرك بالدم قال النكاح في حياضه وان كنت لم تقط
قاله فاعلى تقرب ودخل اليك في تقرب ووسط خبز في تقرب في تقرب في تقرب في تقرب
في معنى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الشيطان يفرق بينكم يا اهل البيت ما ينسبها فاعلى
هو كما قلنا ان دخلت فاعلى من سنة عقبة بن عامر ان ابن عمه حدثني يقول بانه
فقد امرني الزبير بن مسلم بن عامر بن عتبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كل ما يبيعه يدعي بالجارح الطيب قال لسوا اولى الظاهرة على ابي الخطاب فقال ما يخرج عن ابي الماغرين
في حياضه عام الجوز ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما ففتى على اهل ام سلمة على البيت
ثم خرج الى ابي فقال اني فرطكم وانا شهيد عليكم والى ابي القاسم الجوهري المالك على حياضه
معانيهم في الايام والى ابي القاسم قال ان قسرا في حياضه في حياضه ان
تاريخها حياضها واخرج احمد من حديث عمر بن الخطاب عن ابي طلحة عتبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استمعوا لي يا ايها الذين آمنوا في كتابكم الله عز وجل خلاصكم
اعلموا بلبنوا بغيره ومن سخطه حياضه اما ان يدل على خلافه الامار كونه من مذهب الامة التي
عليهم في ارض الزبير من حديث محمد بن يونس قال حدثني عن ابي الماغرين قال قال رسول الله صلى
عليه وسلم الخلفاء في اممهم من ملك بعدوكم ثم قال في حقن امك فلا واليك

في حياضه عام

في حياضه عام

ثم قال وعلامة عرفه في ذلك ان لم يكن قال لمرك وعلامة على ذلك ان لم يكن سنة قال سقطت
في سنة امته بنزول ان الله قد بينهم قال مذبحا بنوا الزق قال بل لم يكونا من شر الكور وانا
ما انا الا من كان من الله والذين في قلوبهم غشاوة هم الذين كفروا من قبلهم فلما اتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
سئلوا قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على المهاجرين فقال اياكم اراي فما
فقالوا بل ايا رسول الله كان ميزانا نرى ان الله قد بينهم قال نعم ووقفة ابو بكر في ذلك
انني فرحت بالي بكر فرغت وشرك ابو بكر فكانت في جوارحه اصابه في ذلك في الكفة الله
فرح ابو بكر ثم فرح ابو بكر ووقع عثمان فرح عمر ثم فرح عمر ووقع البيهقي قال فرحوا جميعا
صلى الله عليه وسلم ثم قال فلهذا البوة للثمن عاما ثم يكون ملك قال سعيد بن جهمان فقال في
امسك حتى ابي بكر وعمر فرحوا في ذلك عثمان وسماط بن زيد بن مسعود وعمر بن مارية اما
ابن عباس والفضل الرازي قد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن عوف بن مسعود بن
سليمان بن حمزة بن جندب بن عبد الرحمن بن عمرو السلمي ان سباع العوام بن مارية يقول وعلما رسول
الله صلى الله عليه وسلم صولة ونفت منها الجود وجعلت منها العلو فطما يا رسول
السلام هذه لوعظة موقع فاذا العهد اليها قال قد تترككم على السبيل اهلها كسائر الاخر
سبها بنو بني انا لك من عيشكم فسنبري اخلا فاكثرا فاعلمك باعرفة من سبني ومن سبني
الرازي المحدثين عفا اهلها بالواجب وعليكم بالاطاعة وان عبد ابا شيبا فاما المؤمن
كما طرب الاصف جيتا قيدا فانا معا عبد الله الطاهر على يد الخلفاء فقد اخرج ابن
طريق السامعيل بن عياش بن خلف بن عيسى بن جندب قال قال العوام بن مارية كان النبي صلى
الله عليه وسلم يخرج اليا وعلما الموكب فيقولون تعلمون ان ذلك ما نخرتم على ارضي حكم
و يفتقنكم فارس والروم ومن سنة عبد الرحمن بن عثم الا شري انا لك سباني
السحنين وان رايتها حجة والا سارة الى علفتها فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن
عن شبر بن حبيب بن عبد الرحمن بن عثم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لي بكر وكونوا حجة

سنة

عن عبد الله بن
عمر

في شؤنه ما كان له انما ان الخلفه من المهاجرين و اولادهم دون الطلقاء فخذ اخرج ابو
عمر في الاستجاب عبد الرحمن بن عوف بن غنم فاجاب بن عمر و اولادهم و كعب بن اشرف فخرج من عند
علي بن ابي طالب و كان فاطمها في حياها فكانت حياها فليكنها حياها بن عمر بن علي
الي ان يجعلها شري و قد علمنا انه قد لا يراه المهاجرين و اولادهم و اولادهم و اولادهم
من رخصه من كبره من نبيه غير من لم يهاجروا و دخلوا في الشري و يوم الطلقاء
الذين لا يجوز لهم المزامنه و يوم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم
الي ارضي الدوس اما ما يدل على فله فمها و ان مواهبه لبنيه يطعم على ايديها فخذ اخرج الحاكم
من طريق سيبويه بن ابي صالح و محمد بن ابراهيم بن ابي سلمه بن عبد الرحمن بن ابي ارضي الدوس كما كنت
بالساعه ابنه صلى الله عليه وسلم فاطمها و بكره و عمر و يحيى و غيرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
المطعمه انني ابي بها و من مسند ابي امامه الباقى اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال
سعت كعبا يقول و سار رجل عن قول الله عز وجل فان الله عز وجل و صلح المؤمنين
قال و حتى الجاهليه انه قال الله عز وجل و صلح المؤمنين و صلح المؤمنين و صلح المؤمنين
الا شجعي حديثه في امامته الي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابن ماجه من حديث سبط بن سبط بن سالم
بن عبيد قال اخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرثيه فقال احضرت الصلوة قالوا نعم قال
مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم
الصلوة قالوا نعم قال مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم و مر و اولادهم
ان النبي رجل سيعتد و انما قام معاكي لكي لا يستطعن طوارت غيرهم ثم اغشى عليه فانق
فقال مر و اولادهم فليؤمن و مر و اولادهم فليؤمن فليؤمن فليؤمن فليؤمن فليؤمن فليؤمن فليؤمن
فاذن و امر ابو بكر فصلى بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و مر و اولادهم فليؤمن
الي من يغشى عليه فجات بريرة و رجل آخر فاشكها عليها على راسه ابو بكر فهدى شكها فانما
اليه ان ابنت معاكيك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حتى جلس الي جنبه فمات

و من سئل ان كان...

و من سئل ان كان...

ابو بكر صلاة ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فقد عرق في الاثني انا حديث الون
 فقد ارجع ابو بكر من غلبته من فاكه من عرق الاحكام قال صلى الله عليه وسلم الفهم
 جالس فقال في رواية البخاري الليث واذن ابو بكر فوزه ثم اذن عن فوزه ثم واذن عثمان فخطبوه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب عن حارة الجاشعي حديثه في ان الله نظر الى اهل الارض فقسّم عريم عجم
 فدا جزع سلم عير من عمار الجاشعي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذات اربع في ظلمة ان الله
 في النبي ان اعلم ما جعل ما جعلني يوحى هذا كل مال كتبت عبد الله ان في حافة عبادي متفقا
 عليهم وانتم انتهم السبابون فاجابهم عن دينهم وحرمت عليهم ما احللت لهم وامنتم ان لا يكونوا
 لي مالم تنزل سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض فقسّم عريم وعجم الا بعدا من اهل الكفر
 وقال اما بعنك لا يتكلمت ابي بك وانزلت عليك كتابا لا يغرد الا انقراه فانما يدعيه اعدان
 وان الله امرني ان اكون قريش فقلت لا انا وانا ابي بكر في قوله قال لا تخزيم كما لا يخزيم
 ولا تخزيم فترك الفتى فسد حتى ملكك ابو بكر في غزوة بدر وقال عمر بن الخطاب ما كان من عمارك
 الحديث ومن سدد بوعب بن كعب الاسلمي حديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي
 صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمران الجوني عن ربيعة الاسلمي فذكر حديثا
 طويلا اخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني عهدا كذا رضاء واعطاني ابا بكر ارضا
 وحيات الدنيا فاشاها في غزوة خندة فقلت اما بي في غزوة وقال ابو بكر بي في غزوة فكان
 سعي وبيع الى بكر كلام فقال لي ابو بكر كل من كرهها وندم فقال لي يا ربيعة قد اعطيتك ما اتيتك حتى تكون
 قال قلت لا اخجل فقال لي ابو بكر لا تقولوا ولا استعدين عليكم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
 ما انا وعاقل قال ورضن الارض والطلاق ابو بكر رضي الله عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم ولم تظلمت
 اكلوه في ايام من لم يفلحوا هم الله ابا بكر في ابي سبي يستعدي عليكم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وهو قال ذلك قال قال قلت ان تدرون من هذا ابو بكر الصديق فاما في اثنين فهذا اذ
 نسبة المسلمين اياكم لا يلتفت فيكم تفردوني عليه في نصيب في رسول الله صلى الله عليه وسلم

من سدد

من سدد

تفسير

فقتضت عليه فقتضت اليه فدخلت بيوتهم فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
رضي الله عنه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقتضت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
الحديث كما كان فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
كلوا كرهها فقالوا فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
فقتضت عليه فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
عنه وهو بكى فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
قال فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
الامر امر فرئيس الامر من قرنين كرم عليهم من دلم عليهم حتى ما فعلوا لئلا ما حكموا هذا لو اد
استرحموا فرحموا وما بدوا فقتضت اليه فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
ومن سنة عشرين بعثت هديته في تقدم ابو بكر الصديق رضي الله عنه في الاسلام اخرج ابو هريرة
سليم بن عمرو عن عمر بن الخطاب قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بعثت فقلت
سبقت على هذا الامر فخرجت فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
واخرج ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اتيت النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
السنة اخرج الحاكم من طريق عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال دخل سلمان
الغازي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على عصاه فاجابته فقال سلمان يا رسول الله
وبس قال فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
فاجابته فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
ومن سنة عشرين بعثت هديته في تقدم ابو بكر الصديق رضي الله عنه في الاسلام اخرج ابو هريرة
سليم بن عمرو عن عمر بن الخطاب قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بعثت فقلت
سبقت على هذا الامر فخرجت فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
واخرج ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اتيت النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها
فقلت يا رسول الله فبسطت يدها فبسطت يدها فبسطت يدها

ومن سنة

ومن سنة

ومن سنة

ومن سنة

قال ابو جهم ومن سئل عن مالك الاشجعي حديثه في حقه الملائكة الراسدة اخرج مسلم
 عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عباد الله انتم خير اولاد الله خلقكم من طين
 افضل طينهم بعد خلقكم وبعدهم عليكم وبقدر انتم الذين تبغضونكم وتبغضونكم ولعنوا من
 وبلغونكم قال فلما بارسل الله انما فلا تنابونم عند ذلك قال لا ما انا ما انا فيكم الصلوة
 ما انا ما فيكم الصلوة الامم هلي علي قال فراه باق ستمام موعيت الله تعالى عليكم ما
 باق من حصة الله تعالى ولا ينزع من بلاد من طاعة واخرج يوم الجمعة للكعبه غير قال يحيى
 ابو جهم واخرج عن عوف بن مالك الاشجعي انه راى في المنام كأن الناس تبعوا فاذا فيه رجل
 من عجم فوقف ثلاث اضعف قال قلت من هذا قال عمر بن الخطاب لم ياور ان فيه قلت فقال لا
 لا يجازي في الدوله لايم داره خليفه سئل وشهدت شهد قال فاني ابا بكر فقصها عليه
 قال رسل الي عمر فذاه بسره قال فبا عمر فقال الي ابو بكر اقصص رواك قال فلا بلغت خليفه
 سئل فبني عمر وعمر بن وقال سكت تقول هذا ابو بكر جي قال فلا كان بعد وولي عمر
 باتم وهو على البز قال فذواني وقال اقصص رواك فقصتها فلما مات له لا يجازي
 الدوله لايم قال النبي لارجوان يحلني الله منهم قال فلا قلت خليفه سئل قال قد سئل
 الدوله ان يحيى بن علي ما وانا في فلان ذكرت شهيد شهيد قال انما بالعباده انا
 اظنهم كتمون ولا الخروم قال بلي ياتي الله بهلان سار الله ومن سئل عن عبد الله بن مفضل الزني
 حديثه في ذب الصحابه اخرج احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مفضل الزني قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحذونم عرفت العبدى فتر ابي يحيى اصبح ومن ابغضتم فبغضت
 ابغضتم ومن اذام فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله اذى الله ومن اذى الله
 ومن سئل عن حقه روه النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل عثمان اخرج احمد بن محمد بن
 ابي جهم بن ابي خالد عن عبد الله بن ابي سعيد الزني قال حدثني حفصه ابنة عمر بن الخطاب
 قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبا بين يديه فبا ابو بكر فان اذ

ورقة مسند

ابو جهم

قال

٦٩٥

قال في من لم يزل عليه من جملة ما علمه فانزل الله تعالى في قوله تعالى فانزلنا من السماء ماء فاصحابها
 الذين لم يهاجروا فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم
 الذي ذكره عمر وطلحة بن جهمان في كتابه الذي كان عليه من قتلهم فاما من قاتلهم
 في سنة خمس للهجرة وهدية بنتها فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم
 فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم فاما من قاتلهم
 الذي علمه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا يدخل النار الا من ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات
 اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ادى اية الجهاد الى حيا او مات

ما يشتهر

من سنة

و سنة

من سنة

والمستحب من الى الدردار ان كنت جالساً عند النبي صلى الله عليه وسلم اذا نزل ابو بكر اخذ البركة
ثانية فاجابوا عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما من ايهكم اخذ ناموساً وقال اني كان بيني
وبين ان الخطبة بنسبي فاصروني اليهم فارت مسالمة ان لم يقرني فاني علي ما قبلت اليك
فقال بغيره انك يا ابا بكر لما تم ان هم ندم طاني منزل الي بكر فاني انتم ابو بكر قالوا فاني النبي صلى
الله عليه وسلم ففعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم بموتني استغنى ابو بكر فنجي علي ركبته فقال يا رسول الله
والله انك انت اعلم مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله اصبحني ابيكم فعلمت كدسب فقال
ابو بكر صدق ووارسني بموتك فاني انتم تاركو الوصايي مني فارودي بعداً ومن سئد
اسيد بن خضير حديث في منزله الي بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن ابي عبد
الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عاتبة في قصة نزول آية التيمم فقال سيدنا الخليلي باول كبيركم
قال اني بكر وقران انما نزلت الاية الا ابو بكر اخرج ابو يعلى من طريق محمود بن سعيد بن ابراهيم
وكان طبيباً عن اسيد بن خبير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكم استلقوا لثة ثوبكم
فلا كما حرر من الخطاب ثم ملاه به الناس فمعت الي منها محبة من استصغرت بها فاعطيتها ثوبين
فبعيا اما اصلي اذ مر لي ثياب من قرين علي فله من ذلك الخليل نحو ما ذكرت حول رسول الله صلى
الله عليه وسلم انكم استلقوا لثة ثوبكم فعلت عند الله ورسول فالطلق رجل الي عمر فخره فجا
وا اما اصلي فقال صل يا اسيد فلما خفي صلوني قال كيف قلت فاجبت فقال لك ولو خبت
بها الي فلان و هو يدعي اخي عتيق فانه في الفصح فاقا عماره طلبها فطنت ان
ذلك يكون في زمانك قلت و اسد يا امير المؤمنين طنت ان ذلك لا يكون في زمانك
ومن سئد زيد بن ثابت فول ان المهاجرين اهل بالذمة من غيرهم اخرج الحاكم من عتبة
و بسبب عن داود بن ابي نضر عن ابي نضر عن ابي نضر عن ابي سعيد الخدري قال لا توفي زيد زائد
صلى الله عليه وسلم فاقام خطبا الا فضل جعل الرجل منهم يقول يا مائة المهاجرين اذ رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجل منكم فربما رجعوا فترى ان علي الامير جلا

منه

اعد بها منكم والافرن قال قالوا لعنه الله انما نرى عليك نعما زيدا بن ثابت فقال ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كل من الجاهل من ان الامام يكون من الجاهل من دخل الفساره كما كان اخطا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نعما ابو بكر وعنه فقال عمر انك انما جئت حنة الاضمار وبت
 قائلكم ثم قال لا والله فليس في ذلك الاصل انكم ثم اخذ بيده باب عبد الله بن بكر فقال هذا ما جعلتموه
 ثم اظلموا فلما قد ابرك على النبي نظر في وجوه العوام فلم ير عليها مناراً فنعما ما من مرة الاضمار
 فاقوا به فقال ابو بكر اي نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم حنة اردت ان تسق بها المسلمين
 فقال لا تسق بها بل تسق رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ابر الزبير بن العوام فقال عنده حتى جاوا به فقال
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابره اردت ان تسق بها المسلمين فقال لا تسق بها بل تسق
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعاه هذا حديث صحيح الحديث لم يخرجاه ومنه سند زين خارجة سئل
 بعد موته فضائل النكته اخرج ابو عمر بن طريق سلطان بن بدران غره يحيى بن سعيد بن سعيد بن السبب
 ان زيدا بن خارجة الاضماري ثم من بني المارث بن المارث بن في زمن عثمان بن عفان بن
 تغيب ثم انهم سموا طحلة في صدره ثم حكم فقال اهد احد في الكتاب الاول صدق ابو بكر الصديق
 الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب
 الاين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منها جهم مضت له واثبت سلمان
 اثبت الخلفه اكل النبي الضعيف وكانت الساعه وسيايتكم خير بل الرب ونازل ريس قال
 يحيى بن سعيد قال سعيد بن السبب ثم لكنت على يحيى خطبة يحيى ثوب سموا طحلة في صدره ثم حكم قال
 ابن ابي عمير المارث بن المارث بن صدق صدق قال ابو عمر وكانت وفاته في منافه عثمان وقد
 عرض مثل هذه لابي ربي بن عمارش ومنه سند رفاعه بن الراجح الزرقعي عوده في فضل اهل بيته
 اخرج البخاري عن رفاعه بن رافع قال جاء جبريل الي النبي صلى الله عليه وسلم قال ما قدون اهل
 بدر في قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من اللائكة ومنه سند
 رافع بن ابي خديجه عده في فضائل اهل بدر اخرج ابن ماجه عن حديث معمر بن عوفان عن يحيى بن سعيد

دكتة

مسنود

بسم الله

عن عبد الله بن مسعود عن جده النخعي قال جاءه رجل فقال يا ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم
 يا محمد ان من يشهدوا فيكم قال نعم ان قالوا انكم تكلمتم عندنا يا ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم
 المعنى قد يتدبر في شئ ياله يخطبها النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموضع الذي روي عنه انه
 الترددي من عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال
 ان رجلا صالحا اخبره ربه ان يبعث في الدنيا نارا ان يبيس بها كل الدنيا ما راها انسان
 الاكل و بين القاربه فاقرب القاربه قال نعم ابو بكر بن ابي بصير النبي صلى الله عليه وسلم انه رجلا
 صالحا اخبره ربه بين الدنيا وبين القاربه فاقرب القاربه قال نعم ابو بكر بن ابي بصير النبي صلى الله عليه وسلم
 انه صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر يا اخي انك باا نارا و اموات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
 الناس احد امن اليا في صحبه و فوات به من امن اليا في قاربه و لو كنت منخذاطيها لا اتخذت ابن
 اليا في قاربه فليد و لكن قد و انا انما من مرتين اولها ان صاحبك قليل اليا و مع مسند
 بن عازب حديثه في فتوح ان صاحبك اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله سمع عن البراء قال امر رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كعب بن الاشرف قال عرض لنا صخرة لا يانفخ فيها النفاول شكوا ذلك الي النبي
 صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المولى قال و احسبه قال و احسبه فكل و وضع ثوبه فخره فخره
 و قال بسم الله فكسر تلك الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت محتاج اليا في مقصود
 الحجر من مكاني هذا ثم قال بسم الله و ضرب اخرى فكسرت ليها و قال الله اكبر اعطيت محتاج نارا
 و السدالي لا نظر الي الدارين و مقصود اليا برف من مكاني هذا ثم قال بسم الله و ضرب اخرى
 و كسر بقية الحجر و قال الله اكبر اعطيت محتاج اليا و السدالي لا نظر الي محتاج منها من مكاني
 هذا و من مسند ام حرام الاضاربه حديثها في اليا و بخره اليا في نزلها
 روي الدعوه اخرج البخاري عنه قال بن حمد ان ابن عمير بن الاسود العنبي حدثه انه لى عبادة
 بن الصامت روي الدعوه و هو كان في ساعه و هو في نزلها و هو ام حرام و اروي في نزلها
 ام حرام روي الدعوه انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان من جرب من امي بخره و هو

بسم الله

فداؤوا

فقد وجدوا مات احرار فقلت يا رسول الله وانا منهم قال انت منهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه
وسلم اول من يلقى الله من بعد يومئذ من عباده في الجنة من عباده قال يا رسول الله قال لا ومن مسند
سهيل بن سعد الساعدي حديثه في انبات الصدقة التي يكره الشبهة اخرج ابو يعلى عن عبد
الرزاق عن محمد بن ابي حازم عن سهل بن سعد ان رجلا من عبدة رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءه
وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت احد فاعلمك الابي اد صدق او سيدان
وقد روي في نسخة اخرى عن النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن
سهيل بن سعد قال كان فقال لعلي بن ابي طالب قال نعم قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه فقال له ان حضرت صلوات الله عليكم فانا ابيك فليصل باناس فلما حضرت صلوة
العصر اذ لم يزل واقام فقال يا بكر تقدم فندم ابو بكر في ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شق
فلما روي رسول الله صلى الله عليه وسلم صحوا يعني التصفيق قال كان ابو بكر فاذ دخل في صلوة لم
فلما روي التصفيق لا يركع عن التفت فزاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فادما اليه النبي صلى
الله عليه وسلم ان امض قلب ابو بكر به كما انه على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم امض ثم
مسي ابو بكر القهقري يعني علي بن ابي طالب فلما روي ذلك النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فضلي بالقوم
فلما مضى صلوة قال يا بكر ما منك اذا ادات الركعة لا تكون مضيت قال الى بكر لم يكن لابن ابي
في ان يوم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا ماكم في صلواتكم سبي فليج الرجال و
ليصنع الشكر ومن بعد فان بن بسير حديثه في الغزاة السنة اخرج احمد من حديث عامر بن ابي
عن خزيمة والسجود من النخاع بن بسير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير اناس قرني ثم الذين
يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي قوم بسبب ايمانهم شهواتهم وشهواتهم ايمانهم ومن يستفهم
بن ساعدة حديثه في النبي من سب الصحابة وبيان فضيلتهم اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن
بن حاتم بن عبد الرحمن بن ابي حازم بن ساعدة عن ابي حازم بن ساعدة ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اخذنا في ما اخذنا في احوالنا فاجعلنا في منهم

مسند

در

در

من سماها اجلا حنة

ووزر كذا واداهما را من سبهم فخلعناهم في الالام والامراض جميعا لا بعد ذلك يوم القدر عرف
 ولا علم ومن سبهم سبوا من ادس مدينة في فتوح الامصار حتى اجد عبد الرزاق من مؤمن
 العرب عن ابي بصير عن ابي اسام الرزقي عن ثور بن ادس عن ابي بصير عن ابي بصير قال قال
 الله عز وجل في الاقران من رايتم من سبها ومعارها واداه الملك الحق سبوا من ادس في سبها
 والى اعطيت الكنز من الابيض والامر والى ثلاث بل غزوها به ملك ابو بصير حامة واد
 لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم فينكلمون وان لا يسبهم شيئا ولا يذبح بعضهم بان بعض قال يا عدو ابي
 اذا قنبت نفسا فانه لا يرد والى فدا عطيت لا تنك ان لا اكلهم بسنة حامة ولا اسلط عليهم
 عدوا من سواهم فينكلمون بيارته حتى يكون بهلك بعضهم بعضا بعقل بعضهم بعضا ويسب بعضهم بعضا
 قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم النبي لا انا ولا اهل بيته الا الاثمة المضلين فاذا فرغ من سبهم
 في احدى لم يرفع عنهم اليوم القدر ومن سبهم حسان بن ثابت سوره في السماء على ابي بكر بن
 السدنة اخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الرحمن ابي بصير عن جيب بن جيب قال سبهم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئا فلعن حتى ارسل قال
 قلت وانا في اثنين في العار الخفيف وقد طاف العدو بباد فها هو الجبار وكان جيب
 رسول الله قد علوا من الخلائق لم يعدل به بولاد فبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج
 الحاكم من حديث محال بن سعيد قال سئل النبي عن اول من سب فقال اما سمعت قول حسان اذا
 تكلمت شيئا من اخي فقه فاذا ذكر اباك يا بكر ما فعلت غير البرية اتعانا واعدلها بعد النبي
 واواما يا اخانا الثاني السلي المحمود شهده واول الناس منهم صدق الرضا واخرج ابو بصير
 من حديث ابي بكر بن ابي شيبة قال حدثنا شيخنا قال قال عدنا محال بن سعيد قال سمعت
 عباس اذا سئل عن الناس كان اول اسلاما قال اما سمعت قول حسان بن ثابت اذا تكلمت
 شيئا من اخي فقه فاذا ذكر اباك يا بكر ما فعلت غير البرية اتعانا واعدلها بعد النبي
 يا اخانا و الثاني السلي المحمود شهده واول الناس منهم صدق الرضا قال ابو بصير

ومن سبهم

ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليمان بن قيس قال قلت في أبي بكر شيئا قال نعم والله لا يسا
و من حيث رايه وكان في اثنين في الحار الشريف وقد طافت العرب اذ لم يجدوا من يفسر اليه
صلى الله عليه وسلم بذلك قال احببت ليمان وقد روي فيها بيتان من دكان حب
رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يزل به رجلا ومعه ستمائة دينار من البيهقي قال ابو بكر وما
يقول في أبي بكر قول أبي السوم بن البيهقي قال لما روي في الحار الشريف قال ليمان بن قيس
والمر من مدني او لاك خبار ابي بكر بن مالك والفضل في هذا الذي كان عليه في يوم من يومه
بن حجر بن عدي في ان كان على الحق اخرج احد من حديث طر الوارق عن ابن سيرين عن كعب بن عجرة
قال اذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فترسبا وعظيما قال ثم مر رجل متعجب في طعن فقال هذا
يؤثر في علي الحق فانطلق مسرعا وادخلها فاخذت بعنقه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا
يو عثمان بن عفان مسانيد رايه العاصية رمنوان انه عليهم جميعا او ايا مسند طاهر بن سمرق
اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمرق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين
قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قرين واخرج احمد عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال
كنت في الجاهلية من سمرقند على اخي في شئ سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب الي
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الميعة عيسى ربح الامم على قول لا يزال الدين قائما
حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قرين قال وسمعت يقول غصبة المسلمين يستحقون البيت
الاثنين سميت كسرى اذ آل كسرى واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرق
يريد قال اذا ملك كسرى فلا كسرى بعده واذا ملك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده
يستفحق كوزيها في سبيل الله ومن سمرقند بن حاتم حديثه في فتوح الامصار اخرج البخاري
من حديث يحيى بن خليفة عن عدي بن حاتم قال بيا انا عبد النبي صلى الله عليه وسلم اذ اراه
رجل في علي بن العاص ثم اياه اخرج في كل الية قطع السبيل فقال يا عدي بن ابي راسيت الحرة طقت
لم انه ما وقد ائنت ومنها قال فان طالت بك حبة لشر من الطنونة تر خال من الحيرة حتى يكون

وروي

وروي

سانيد الصحابة

بالكعبة التي كانت احد اركان الدنيا قلنا فلما بين يدي النبي صلى الله عليه واله
ولم يكن ملك يركب حية لنفوق كنوز كسرى قتل كسرى بن هرم بن فرات كسرى بن هرم وملك ملك
شيرة بن هرم بن ابي يحيى ملكه من ذرية فصفه يطلب منه يتقوت فتركها بعد ابدانه وملكها بعد
اسلمك يوم يبعث الله رسوله فيسئل عن نبوته من كان من قبلك فيقول انما ابعث الله الانبياء
فيقول انما ابعث الله الانبياء فيقول انما ابعث الله الانبياء فيقول انما ابعث الله الانبياء
قال ابي نزار بن ابي شريك قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول انما ابعث الله الانبياء
قال ابي نزار بن ابي شريك قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول انما ابعث الله الانبياء
قال ابي نزار بن ابي شريك قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول انما ابعث الله الانبياء
قال ابي نزار بن ابي شريك قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول انما ابعث الله الانبياء

الملك

الملك

الملك

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يطير المسلم على جزيرة العرب ويطير المسلمون
 على فارس ويطيرهم من على الروم ويطير المسلم على الامم والرجال ومن سندان بن عتبة
 بن ابي وقاص بن عدي في الفتح اخبرني الحاكم من حديث عبد الملك بن عيسى عن جابر بن
 سمرة عن يافع بن عتبة قال قدم ما من من العرب على رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه ويطير
 الصغوف فحبت فقلت لا حول بين هؤلاء وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلت في نفسي
 ايوني اليوم ثم اربحت نفسي الا ان اقول الله قال صنعتة تقول تزور جزيرة العرب فيفتحها الله
 ثم يزور فارس فيفتحها الله ثم تزور الروم فيفتحها الله ومن سندان بن عبد الله بن سنان
 بن زهرة القرظي عن يافع بن عتبة في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني حمزة قال حدثني
 ابو عبيد بن عمير بن معاذ بن معاذ عن عبد الله بن سنان قال كتاب النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ
 بيده عمر بن الخطاب وبعثه لم يطول البخاري وخرج الحاكم من حديث سعيد بن سعد بن
 الهميرة عن زهرة بن معاذ عن عبد الله بن سنان قال كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهو اخذ بيده عمر بن الخطاب فقال عمر وادي رسول الله انك لا تسب الي من كنت الا فتى
 فقال النبي صلى الله عليه وسلم الا ان باعروا من سندان بن عتبة ان يبين حصين الخزامي حديث في
 العزوة السكتة من طرف كريمة منها ما اخرج الحاكم من حديث الحسن بن علي بن سنان
 قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ميز الناس فرقي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم
 اقوم يعطون الشهادة قبل ان يسألوا ومن سندان بن الحسن بن ابي بكر حديث في
 الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة عن عبد الرحمن بن ابي بكر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابني يدوات وكنت اكتبكم كتابا انظروا
 بعده اياهم ولا تافاهم ثم اجعل علينا فقال ياتي الله والمؤمنون الا ابا بكر ومن سندان
 بن ارقم المخزومي حديث في سوان عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن ارقم ان كان

بسم الله

درود

وغيره

وغيره

يقول انا ابن سبط الاسلام اسلم الي صاحب سبعة وكانت ران على الصفا ربي الدار التي كان
 ابنه صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعوا الى الاسلام فاسلم فيها قوم
 كثيرة وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام بالحجاب لم يلبسك
 عمر بن الخطاب وعمر بن هشام فجا عمر بن الخطاب بعد الفكرة في الاسلام فاسلم في دار الازم
 وعرضوا منها ذكر ما دعا فوا بالبيت ثابرين ودعت دار الازم دار الاسلام ومن سمع
 تاسود بن مريه هديته في فضل عمر رضي الله عنه اخذ الحكم من عند سيبا بن ابراهيم بن سعد بن الزهري
 عن عبد الرحمن بن ابي بكر عن تاسود بن مريه القمي قال قدمت على بني ابي سلمى صلى الله عليه وسلم
 فقلت يا بني ابي اقد قلت شيئا واثبتت فيه على الله تبارك وتعالى ودعوتك فقال اما ان
 على الله تعالى فانه وما دعيت به فده فحبلت الله فدخل بكل طول اذني فقال امكنت ففخرج
 قال كانت فقلت من هذا يا بنتا الله الذي اذا دخلت امك ولا اخرج قلت تات
 فان هذا امر من الخطاب سب من الناظر في شيئا ومن سبنا بل محيفة السواحي حديثه في ثلاثة
 وريس اجي الحكام عن عون بن ابي محيفة عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال
 ينزل امر النبي صا لما صلى النبي اتي عشر ثلثة ثم قال كلمة وعرض بها صوت فقلت لي ولها
 امي يا ابا عمي قال يا بني كلم من قرئيس وحديثه في فضل النبي اخرج ابن ابي عمير من حديث
 مالك بن مغول عن عون بن ابي محيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر
 سيد الكون الى الجنة من الاولين والاخرين والابن واللمسلمين ومن سبنا عبد الله بن
 زمعة بن تاسود حديثه في امامته الى بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والكم
 من حديث ابن اسحاق عن الزمري عن عبد الملك بن ابان عن عبد الرحمن بن ابي عمير عن عبد الله
 بن زمعة بن تاسود قال لا استغفر رسول الله صلى الله عليه وسلم طما عند في نفس للمسلمين
 دعاه بل الى الصلوة فقال من اعلم ما يصلي بالناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في الصلاة
 وكان ابو بكر غايبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فقدم فكبر فاسمع رسول الله صلى الله

وهو سبعة

وهو سبعة

وهو سبعة

فلذلك

فما كنت أرى من ضعف قلبه إلا أن البكر إذا قام ذلك العام بكونه حالاً رفقا له والباكر
بصالحه من فضله أو بكونه من بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فخر فلما رآه أبو بكر إذا
اليربوعه أي محالها فلما طلع إلى جنب فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى أبو بكر
و من سنده أبي الطحان صدريه في ربه ما النبي صلى الله عليه وسلم في أبي بكر وعمر أخرج أبو يعلى من حديث
جاء علي بن زيد عن أبي الطحان عن النبي صلى الله عليه وسلم حين حضرته الوفاة قال رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم قال بينما أنا أتخرج الليلة إذا وجدت علي فم سود وعظم عجزاً أبا بكر عرض
ذوياً أو ذنوباً فيها ضعف أو ضعفه ثم جاء عمر فاستحلت ذنباً فلما ألقى من و أروى الوار
ثم أخرجها من الناس من زفانته فأولت أن الغم السوداء في الغم من سنده بن
كعب صدريه قال عثمان علي بن أبي الفتنه أخرج الترمذي عن أبي طالبية عن أبي الأسود بن مسعود
أن ظمناً كانت بالنام و فتمت بها ما مضى صلى الله عليه وسلم فقال أخرجهم رجل يقال له مرة بن
كعب فقال أولادك يحسدون رسول الله صلى الله عليه وسلم ما فتمت وذكر العنق فخرها فزاد ما فخرج
في نوب فقال هذا يومئذ على الهدى فتمت إليه فاذا أبو عثمان بن عثمان فأنزلت عليه يومئذ فقلت
هذا قال فم و أخرج أخرج من حديث جبير بن نفير قال كان معك مني من محبته بعد ما كان في رواية
عنه فقام كعب بن مرة الأدمرية كعب قال أولادك يحسدون رسول الله صلى الله عليه وسلم ما فتمت
فما سمع يذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم أخرج عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
صلى الله عليه وسلم فخرج فتمت من تحت قدي أومن بن علي بن أبي حمزة من أتبعه على الهدى قال
فقام ابن حبان الأزدي من عند النبي قال أبا العاصم بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
ولو علمت أن لي في أبي الطحان عهد فآتت أول من تكلم به ممن سنده إلى رمنة حديثه في مشرك
الشعيب عن النبي صلى الله عليه وسلم أخرج الحاكم من حديث ابن زريق بن قيس قال صلى الله عليه وسلم
لنا كفى إبا رمنة قال صليت هذه الصلوة أو مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال وكان أبو بكر وعمر رضي الله عنهما يقولان في الصف المقدم عن حينه وكان رجل فرسند الكوفة

و من سنده

و من سنده

و من سنده

العتق على ما صلوة فاعلى في الدار على السلام ثم سلم من ربه وعن يمينه ربه حتى راينا ما يعني هذه
 ثم افضل كما نقلت الي ربه حتى اقتبف فقام الرجل الذي اذرت عن العكبة الاقلى من الصلوة ثم فتح
 ثم انصرف فاختار منكبه فخرتم والماني واصلوا فاستلم به كتف الراكب ان لم يكن بين صلوة من حصل
 من في الايام على ربه وسلم على ربه فلما اصابته بكيتا يا ايها الطالب وتبرمتين رافع بن عبد الله
 طابت في اسبحة النبي كره وعروهما ان باهر من مثل من بيت بسج العن احرار من طريق من بيت عروهما
 به صفت قال سعت ابا طلحة بكيت هذا الاغنى رافع بن عبد المارث ان من حول اسما الله
 وادوية من رجل فاظلم من جوار الله الذي في مثل فاصبح البر في ارمو كيرستان في حال القصة و
 من ربه ما يستم كما في ربه فان ربه وشهره بالهية ثم جاء عثمان يستأني فقال اخذ ربه وشهره بالهية
 وسينحى هذا واخر ايضا من ربه بن باسمة عن محمد بن عمرو عن ابي اسفة قال قال رافع بن عبد
 المارث فكلمته عن ربه سمعته جبير بن مطعم حديثه في الدليل والاختلاف الي كير عن ربه عن احمق
 المياري عن ابي بكر بن محمد بن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال است امرت من النبي صلوة
 عليه في الاحاد التي في حاله قالت ارايت ان جنت لم اعدك كما انها تفعل الموت قال لا اعدك
 جنتي ابو بكر ومن سنة عبد الله بن الزبير حديثه في فضل النبي كير احدث من ربه عن احمق المياري
 من طريق حماد بن زيد عن ابو بكر بن عبد الله بن ابي ليلى قال كتب اهل الكوفة الي ابي الزبير في
 الخبر فقال يا ابا الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت متخفا من هذه الامة فقلنا لا نخذرت ان
 انا يعني ابا بكر عن ربه وقديسه في فضل عمر بن عبد العزيز احدث المياري من حديث رافع بن عبد
 عن ابن ابي ليلى قال كان كاد الطير ان يهلكا ابو بكر وعمر رفا اصواتها عند النبي صل الله عليه وسلم
 حين قدم على ربه كسبي ثم يم فاستارها بالاضواء من جالس بن بي كابت و استار الاخرة من اجل خوف
 قال رافع لا اخطا منه فقال ابو بكر لوما اردت الا غلظي قال ما اردت خلا فك ما رفعت
 اصواتهم في ذلك فانزل الله ما ينزل الذين امنوا الا تشرخوا اصواتكم الاية قال ابي الزبير
 فما كان من ربه في ربه صلى الله عليه وسلم بعد هذه الامة حتى يستفهم ولم يذكر ذلك على ربه

من ربه

و من ربه

يعني ابا بكر وآل بيته الجارحين من طريق ابن جريح وبن ابي شيبة ان عبد الله بن ابي سفيان اخبرهم انه سمع
بكتبة النبي صلى الله عليه وسلم فذكرها من طريق المتقدم ومن سمع عبد الله بن ابي سفيان
الصلبي يروي في فضل عثمان اخبرهم عن حديث الوليد بن ابي سفيان عن فرقد بن علي قال
الرحمن بعنا النبي صلى الله عليه وسلم في مكة فمضى في العشرة فقال عثمان بين
عوان علي ثمانية عشر باعلا سبها واقتنا بها قدرم فضل عثمان ان علي ثمانية عشر باعلا سبها في ايام
قال ثم شردم فاة من النبي صلى الله عليه وسلم فقال عثمان علي ثمانية عشر باعلا سبها واقتنا بها في ايام
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بده هكذا ذكرها واخرج عبد الصمد بن صالح في تاريخه ما على عثمان قال
بعد ذلك ومن سمع عبد الرحمن بن سمرة القرظي يروي في فضل عثمان اخبرهم عن طريق ابن جريح
عن عبد الله بن القاسم بن كثر مولى عبد الرحمن بن سمرة عن عبد الرحمن بن سمرة قال جاءني ابن جريح
عنه الي النبي صلى الله عليه وسلم باعنا ثمانية عشر باعنا العشرة فخرنا بها عثمان فقال النبي صلى
الله عليه وسلم فان جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثمانية عشر باعنا ثمانية عشر باعنا ثمانية عشر باعنا
قال لعامر اراء ومن سمع معاوية بن ابي سفيان حديثه في خلافة قرظ بن ابي سفيان عن النبي صلى الله عليه وسلم
شعيب بن عثمان الرضوي قال كان محمد بن جبير بن مطعم بحيث ان بلغ معاوية يوم حذرة في يوم من ايام
انه عبد الله بن عمر بحيث انه يكون ملكه من قطان فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت
بعد فانه بلغني ان رجالا مسلمة يكونوا احاديث بيت في كل رايه ولا توتر عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم واولئك حياكم فاباكم واولا ما في النبي صلى الله عليه وسلم فاني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ان بل الامر في قرظ بن ابي سفيان اعد الاكبة اسفل وجهه يا ابا سفيان
وتعدت في فضل عثمان حاجته في شكر اخبرهم عن عبد الرحمن بن سمرة عن عثمان
بن علي بن ابي سفيان بن زيد عن عبد الله بن عامر الجهني قال سمعت معاوية بن جندب يقول
اباكم واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الا عبد بن ابي سفيان كان على عهد عمر ان عمر رضي الله
عنه اذ كان في اسد فخر وجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب الله

سنة

وسنة

سنة

نيزا يفتحه في ايدى من يفتحه يقولان كما انا قاسم طامنا يطحن السعير ويجعل من الطينة عطاء
 يطيب نفس من لا يبارك الله على ما عطيت به كبريته فخر من كان في الجحيم ولا يفتح ولا يفتح
 يقولون ان الرات من امرى ظلم من على الى لا يفر من من عاقبهم حتى ما في امر الله ومع طامير ومن على
 التامر ومن سدد عرو من الامن حديث في فضل النبي كبر وعمر ما الله فيها اخرج البخاري من حديث
 الى عثمان قال ما عرفت من العا من امرى صلى الله عليه وسلم بعنه على جرسات السلاسل واقبته
 فقلت اني انس احب اليك قال ما عرفت من امرى صلى الله عليه وسلم من كان ثم من الجحيم
 فندرجه لا من سنه من الصلوات اخرج ابو يعلى من حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان جلا
 بالهذه شهيد زعمان منى الدعوت فقل شهيد انا فقه الزنا فبذره من عهده الى علي رضي الله عنه
 و قالوا ولا ان منها ما لا يبين ان لا تقتل اهل العسكران منكم نعم ولا يسيده ان عثمان قبل
 شهيد فقال الرجل علي وانت شهيد انك في البيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت علي
 وانت اب بكر فانه ما خطاني وانت عرو فمات ما عطاني وانت عثمان فمات ما عطاني
 فان ما انت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما يخط الله اربعه الله ان يبارك في نواحي
 صلى الله عليه وسلم كيف لا يبارك لك في اعطاك كبحي ومدين وشهيدان واولاك في مدين
 وشهيدان واولاك كبحي ومدين وشهيدان ومن سدد رجل من الصحابة حديثه في زنا
 الوزان اخرج من بلال حديثه يومين بلال عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب
 لا يوت حمان حتى استخلف فلما من ابن نعم ذلك قال لعنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
 يا انت المولى في الامام كانه من صحابه وزنوفه من ابو بكر ثم وزنوفه من علي
 فنقص ما جها وهو صالح ومن سدد عند الله بن جعفر حديثه في التا على البر بكون الصديق
 رضى الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم عن محمد بن محمد بن ابي عبد الله بن جعفر بن
 احمد عن ابي طالب قال لا يبارك في خلقه من غير طيبه ائمة وارضاه با وارضاه عليا ومن سدد
 من عبد الله الجلي حديثه في سجد الي بكر وعمر الى الخيرة اخرج احمد من حديث شعبة عن جابر بن

اخرج ابن ابي شيبة
 ابا بكر بن محمد

٢٠

٢١

الى حجة من المذنبين جبرير بن عبيد قال كما قد روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد البهارة قال غاد
فم حقا عزة جبريل الى الكار او العيا مستقدي السبوت فاستم من غير ان يكلم من غير شقة وروى
الله صلى الله عليه وسلم لا راى بهم من العاقبة قال غطيت ثم خرج ثامرا لانا فان واقام فضلى
خطيب فقال ايها الناس اتوا بكم الذي خلقكم من نفس واحدة الالائية وقران النبي في الكفر وانظر
انفسكم فدمت بعد نصف رجل ان دياره من درهم من فخره من صراع به من صياحه حتى قال
ولو بين قمره قال جبرير بن عبيد ان الاضار بجمرة كذات كذا في غير عثماني بل قد خرجت ثم سألني
حتى رايت كغيره من طعام ونياب حتى رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتكلم بهم حتى كان في
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من من في الاسلام سنة حسنة فلا يريد ان يجمعها بعد
غير ان ينقص من اجورهم بها ومن من في الاسلام سنة سيئة كان عليه ولا يجرؤ من طارها
بده من غير ان ينقص منها فزارهم حتى واخرجهم في ذود النصف من طريق عبد الرزاق عن موعود في
عن محمد بن خالد عن جبرير بن عبد الله ان رجلا من الاضار بارا الى النبي صلى الله عليه وسلم بعبارة من باب
تلا ما بين اصحابه فقال نعم في سبعين ابرم قام ابو بكر فاعطى ثم قام عمر فاعطى ثم قام المها
فما عطوا فاشرف وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رايت السراوق في وجنتهم قال من سنة
سأله في الاسلام الحديث وقد عن ذي غير وانهم لا ير الا بغير ارجح ان كانت الحافزة بالاجماع
السيف اخرج احد من طريق اسمعيل بن ابي عمير عن جبرير بن عبيد عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم اليه الى البحر وكذا القصة حتى قال ثم اعيت ذاعر فقال لي يا جبرير انك
تزر الواجرا اذا لم يامرهم في اكره اذا كانت بسيف عنتهم غضب اليك ورضيتهم
رضي اليك وحسب ان اطلقا من قرئت بسيف الكفا للمهاجر في الدين واخرج احمد
طريق حاصم عن ابو اليمان عن جبرير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرون والانصار
اوليا بعضهم بعض الطلقاء من قرئت الصفا من ثقيف بعضهم اوليا بعض اليوم العمرة
ومن سئد مندوب بن عبد الله حديته في خطبة النبي صلى الله عليه وسلم بما قبلها جبرير

الاصحاح

الاصحاح

الاصحاح

اخرج مسلم عن عذبة بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سميت بغير
 يقول النبي ابراهيم الى الله ان يكون في حكم خليله وان الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليله
 ولو كنت متخذا امة لكانت امة ابي بكر خليله الا ان الله قد اراد من كان قبلكم كانوا يتخذون قبائلهم
 وديارهم ساكنة واولادهم يتخذون والصلوة من الله الى من اراد ان يرحم من الله ومن اراد ان يرحم
 في الزمان على عباده من الصالحين منهم الملائكة اخرج ابو عمر عن عذبة بن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن ابي
 الطيب عن ابي سعيد بن ابي ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان من امتي بايعني ابو بكر وارضعها في امر امره وارضعها في امر امره وارضعها في امر امره
 ابي واقرها الى من رزقها زيد وارضعها الى من اراد ان يرحم من الله ومن اراد ان يرحم من الله
 امة ابو حمزة بن ابي بكر وقال ابو عمر في ترجمته ابي بكر الصديق وقال فيه ابو محمد النخعي وسميت
 منديها وكل من اراد ان يرحم من الله وارضعها في امر امره وارضعها في امر امره وارضعها في امر امره
 الشهم وبالغفار وسميت بالغار صاهيا وكنيت بفتح الهمزة وسميت بفتح الهمزة وسميت بفتح الهمزة
 بنحو النخعي والديلمون ذراره حديثه في رواية تدل على ان عثمان بن ابي بكر النخعي قال ابو بكر بن علي
 ابنه من ابي عبد الله بن ابي بكر في قوله النخعي فقال يا رسول الله الذي رايت في ظروفي رفاة ابي النبي قال
 ابي قال رايت اباها فلحقها في ابي ولدت عبد الله بن ابي بكر وارضعها في امر امره وارضعها في امر امره
 في امة بن ابي بكر في قوله النخعي فقال يا رسول الله الذي رايت في ظروفي رفاة ابي النبي قال
 في امة بن ابي بكر في قوله النخعي فقال يا رسول الله الذي رايت في ظروفي رفاة ابي النبي قال
 قال اذن ابي بكر بن ابي بكر في قوله النخعي فقال يا رسول الله الذي رايت في ظروفي رفاة ابي النبي قال
 يكون بهي قال وما الغنم يا رسول الله قال نعم اناس منهم وسرعون اشجار الطباقي
 وخالفت بين اصحابهم ومن المؤمنين هذا المؤمن اهل من الاربعين السجادة فمن ان منت او كنت
 انك ولله مات انك امة لك قال قاعد السلان لا تدركني فاعاد ومن منته سعيد بن
 مرسله حديثه في فضيلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ربيعة بن ابي عبد الرحمن

در سنه

در سنه

در سنه

والتحفة

عن محمد بن الحسين قال وكان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مسكان الوزير فكان يراعه في
 جميع الامور وكان تائبه في الامام وكان تائبه في الخار وكان تائبه في الخراسان يوم بدد وكان تائبه
 في القدر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احد الا قال ابو بكر لعلي قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من لم يمش معي في شدة برد او في شدة حره لم يمش بيدي الي بكره شمس بيدي من يمش معك في شدة
 عبد الله بن خطيب مرسله في فضيلة النبي صلى الله عليه وسلم عنها اخرج الترمذي والحاكم من حديث
 عبد العزيز بن الخطيب عن ابيه عن عمه عبد الله بن خطيب انه النبي صلى الله عليه وسلم رأى ابابكر وعمر
 فقالا بلان السبع والبعوثان محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريقين كل واحد منهما يزيد عن الجواب عن محمد
 بن سيرين قال ما اذن ربنا فيقتصر ابابكر وعمر عيسى النبي صلى الله عليه وسلم ذرئتي من اهل بيتي
 الا شراف قول الحسن بن علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى من طريقين الا يزيد عن
 الجارود قال كنت بالكوند فقام الحسن بن علي خطيبا فقال ايها الناس يا ربنا يا ربنا في حرم
 عجايبات الرب تعالى فوفق وشرفه رسول الله صلى الله عليه وسلم من قولهم من قولهم
 العرش في ابابكر فوضع يده على منكبيه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
 منكبه الي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده ربه فقال بيده عثمان بن عفان قال فانما تعب
 من السماء ههنا ابان من دم في الارض قال فحينئذ على الاثر ما يكدت بالطن قال يكدت بكذا
 واخرج ابو يعلى من طريق آخر عن الحسن بن علي قال لا اقاتل بعدد رفا بل بتهار ابي النبي صلى
 الله عليه وسلم واضعا يده على العرش حد ابي ابابكر واصفا يده على عمر ورايت دارود وهم
 هلك ما نزه الوار فليل دار عثمان لطلب ابي بكر وذكر الموطأ عن ابن السمان انه
 اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا اعلم عليا خالفه غير ولا غير شيئا مما صنع بين قدم الكوفة
 وذكر ايضا عنه في كتاب المواضع انه اخرج من ابي جعفر قال بينا عمر عيسى في طريق من طريق الدير
 اذ لعنه علي ومعه الحسن والحسين ثم عليه واقتديده فاكتفها الحسن والحسين عن يمينها وشمالها
 قال فخره من السجاء ما كان يورثه فقال له علي يا ايها النبي يا امير المؤمنين قال عمر وراحت

منى بالجماع بالبرية على قدر ذلقت امره انه اذ استراحم فيها ولا اذ في ام مسى انام محسن فقال
عليه السلام انك تعلم في كذا وتعلم في كذا قال فانما ذلك من الجمادات ثم سئل عن الحسن بن علي بن فضال
من ولادته وعليه السلام من غير ذلك ثم سئل عن الحسن بن علي بن فضال فقال عليه السلام انما سئل عن
فقال الشهدان بكف بلاخي احيي حشكتنا فخر الله الي ابيها فقال علي الشهدانا سحكتا شهدت فحل
اولاد من بن علي رضي الله عنهما اخرج محمد بن احمد في زوائد السنن عن الحسن بن زيد بن جابر
قال حدثني ابي عن ابي بصير عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل اليك فقلت يا علي
ان سيدا يقول ان الله وسماها بعد النبي والمرسلين وذكر الحبيب الطيبي عن عبد الله بن
الشرية بن محمد بن علي بن ابيان وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال فضلها استغفر لهما فقبل رسول الله
فقبضت في فمك ملاقيه قال لا انا النبي معناه محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اول مخلوق ما في نفسي
وعند وقد سئل عنها فقال صلى الله عليه وسلم ولا يصح علي من لم يصح عليها وروي عن الحسن بن
احمد بن عبد الله الزكواني قال الرجل من يظلمنيم اكلهم اجعنا باسدان اهلنا اسدنا صعدنا
عصيا الله ما اجعونا فقال له رجل انكم ذو قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم وابل بيته فقال
ويعلم انكم اهلها فما افرقت رسول الله صلى الله عليه وسلم بغير عن الجماعة ليعتق بذلك من هو اهل
اليه من اياه واهل ابي ابي ان افاض ان عصيا الله المعاصي منها العذارى ينعقون والاسد
ان لا رجوعا ياتي المرصا افرقتهم قال لقد اصابنا اكلنا واهمنا ان كان ما نقولون من
دين الله لم يجر وانا لم نطلعونا عليه ولم ير غنونا به ونحن كما افرقت منهم قرابة منهم وادب
عليهم واحض ان يرضونا فيهم ولو كان الامر كما نقولون ان اسد جلد علا ورسوله صلى الله
عليه وسلم افرقتا عليا بعد الامير وللقيام على الناس بعده فان عليا اسم الناس طمته وجر اذا
سرك امير رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره وعجز الي الناس فقال له الرضا
الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم علي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله لو بع رسول الله
صلى الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لافضح به كما افضح بالصلوة والركوة

والعظيم والجليل بها ان كان له الولي العبدي فاستحوذوا طيبوا ومن اخذوا اولادهم
 رضي الله عنهم المأمور فافضاهم السنوي من الرزي من علي بن الحسين من علي بن ابي طالب فان كنت
 اسد علي عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وهو فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا سيد الكون
 الخيرة من الاولين والآخرين والاسنين والاسلمين باعلي لا يخرجها عما موقوفنا هذا اخذ اخذ
 مسند ذي الدين من المازن قال عايد بن علي بن الحسين فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي
 صلى الله عليه وسلم فقال منزلة السراة وافرح الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال
 سفيان بن عيينة عن محمد بن ابي عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل عليه وهو يسبح فقال
 صلى الله عليه وسلم ما من الناس احد احب الي ان النبي اذ عايد بن محمد بن ابي الحسين في اخرج
 محمد بن حسن عن ابي بصير قال صدق ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى الحسين
 حين طعن فقال كنت فوالله ما في الدين احد من احد كنت النبي اذ عايد بن محمد بن ابي الحسين في اخرج
 من ابيه الى حضرت قال مات محمد بن علي وصغير محمد بن علي باهله ابي بكر الصديق
 جدي لا تزال تتعاهد عدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاها وابتدع من عدي وعنه ابي جعفر
 انه قال من جعل فضل ابي بكر جعل السنة وقيل ما تروى في ابي بكر وعمر فقال ابي اتولاها ما عايد بن
 لها فاه انما احد من اهل بيتي الا وهو اتولاها وسئل عن قوم يسبون ابا بكر وعمر فقال ابو
 المراق وعنه قال ان شك فيها كمن شك في السنة ونهضن ابي بكر وعمر فخان ونهضن الانصار
 نفاق ان كان بين بني ناسم وبين بني عدي وبني قيس سمي في الحاربية فلما اسلموا ابا جعفر
 انه ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر استنجا فامرته فكان علي يستنجد به بالان ويصدقها فاق
 ابي بكر ونزلت بينهم هذه الآية فسرهما ما في صدورهم من غل اخوانا علي بن ابي طالب في ذلك
 الفصل والحقون ستم برهنه مقدرة شرعية محمدي على صاحبها العترة والسلام
 ووقته ست فسمي كمن كبره انه زوي حقيقه في انك ستم برهنه احسنه في ذلك
 ناس با ان متحققه كمن كبره ستمه ضعيفه من كمن كبره في ان كابل ستمه وذكوره

الفصل

دعوا

٦٦٥

و بعد از آنکه حاصل از این محققان شدی الحقیقت علیهم السلام است و این حکام نهاد و استوار است
بجمله مدعا که منوط به حکم من است نه بر آن مدارق و این با خود است از هر کس کتاب
یا هر کس است شریعت با اعلیٰ طبق اولیٰ یا قیام علیٰ بر کلمات است چون حکمی یا نبوی است
شود بحال خلاف باشد همانست معذور نه است مثل انکار ذکوة بعد از آنکه حضرت صلی الله علیه
و سلم مجابید نموانند علمیم در آن ماست گفته کردند اگر آنرا قبول حضرت صلی الله علیه
و سلم بودیم چه با هم فرمالی که پیش گرفتند قدری و عمر چه ریاض در واضح در بین
تزلزل اند و در اول است میجویم و نشین این هر چهار مذکور است قسم دیگر است که برده از
در سگاری از آن است و تکلیف با هر چه بان متحقق گشت بکلی اختلاف اولیٰ با علم شروع
الحدود در آن مسئله مجاب چه مضمون آمد باید لیل صریح در آن باید یافته اند استنباطات
افزیه در آنست مدور در رفتند و این قسم مجتهد فیست جمعی گویند کل مجتهد معصیت ظاهر
المعصیت واحد الاخر معذور گویند و تحقیق نزدیک بنده منیعت معنی تفصیل است اگر فرد
معاذی بکنی سید و دیگری نرسید اول معصیت و آخر معذور و اگر است در اختلاف بعد
از هر دو معصیت بین اولیٰ و ثانی است با قیاس ضعیف بود معصیت اند نه بر اگر او را معصیت بود وقت است
و کرده نه از آن حکم او هر یکی است و اخفت را با اقد و مذایب نه نای اول شدت با هم بین
قسم در هر دو حالت افزوده اند و هر مقبول اند غرض در معصیت بلکه درین نصوص بیان است
که نبوت فرستید و سوا این است و این است جنبه و این است غلط در استین با از قسم اول است
از هر دو معصیت است که با هم است و استنباط است بلکه این است از معصیت نه نای است با
و مشکوک است که با جمیع است و در از هر دو معصیت است اما در از استباط هر دو معصیت و هم انصاف
هم میماند معصیت معذور و معذور است و معذور است کفره عند البعض و خفت است الغنی عند الغنی
باز بیشتر از هر دو است و سایر تفصیل بعد مذکور در تفاوت فاصد باکات و احاطه است معصیت و اگر
صحابه را است است باز تفاوت فلما در است است است صحابه و تابعین در نباتات

مسألت منقوده سئوکت بختونه اند و بر مسکلی در لایق دارد و اما قطعیه و الا تخنیه چون هم با اجوبه
 تا دل کنیم متواتر بالمعنی کرده و دعوات آیات و اشارات و قراین آن چون بآن باشد خود با فاعله
 قطع فرمایند چون آنچه در محمده شد میگویم اما بآوردن علیهای از قرئین و بعضی استین از سائین
 در اسلام و بوجهی که از مهاجرین اولین و شیوه ایشان در بدو حدیثیه و سایر کلمات در خبر
 مفسطوح بیت مخالف با مجال اخبارت در آن کلام در آن سیدیه بنویسند و بنویسند و بنویسند از آن
 در ماثر ایشان مایه و جوه مذکور خواهد شد عزیز آنکه در ذی القدرین در صحنی از وقت در بدو و وسیله از صفا
 در منقحی که آمد چه در بیک با غیر بود سیک حکم حاضرین و استند هر جا که بیاید اما آنکه در سیدیه
 سز و عذابت انبیا ریبست دلیل کلام فی الملائکه القدریه بسبب با خای سبب با سبب
 اذ انما حدیث حدیث کبر روضی اندر من فوقها الامم من قرئین و موقوف است بر جودت جلاله
 الا انما الی من قرئینم او بر طالع العرب ارا دعوت ذی القدرین و حدیث ابی و خاص مرفوعه
 از حدیث ابی من قرئین ما ناه احد حدیث مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 ما حکموا عدلوا و ما فایده او مرفوعه است مرفوعه حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم
 فی قرئین باقی فی الناس انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 احکم عوانه احرم القدر ذی حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 فرجوا الی حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 و انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 الجب و الامانه فی الازد و حدیث عابره مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما
 النس مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم
 و ان فایده او مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم
 اجوبه دعوت الی برهه الاسلامی مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم
 انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم من قرئین ما ناه انما حدیث ابی من مرفوعه الامم الامم

معاوية بن ابي سفيان مرفوعا انه في الامم في قرسيه لا يعاديه الا امة الله عليه وجهه بالاعمال
وقد ثبت جابر بن سمرة الذي جيفه مرفوعا لا يزال الاسلام عزيزا الى ابي سفيان وخطبه كليم مرفوعا
وقد ثبت عن ابي جعفر مرفوعا في ربيعة ولاة الناس في الزمان والسر في يوم الجمعة اخذوا السرايا
واخرجوا السرايا على من ابي فديك عن ابي ذؤيب عن ابي سفيان اخذت منها عن ابن سفيان
انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قد ما قرأت ولا تفوموا وعلوا من قرسيه ولا
تعالوا وعلوا سلك بين ابي فديك ومنها عن حكيم بن ابي حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز وابن
سفيان يقولان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذ ان ضربت امة الله وسبوا من الناس
بن عبد الرحمن ان قال بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان سبط قرسي لا فخرنا بآبائنا
لها عذرنا وعز وجل ومنها عن ابي بكر بن ابي عمير عن ابي سفيان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ان قرسيه اتم على الناس بعد الامم ما كنت في الحق الا ان صدقوا عنه فكلوا كما كان في هذه الطيرة
يشير الى عبيد بن ربيعة واخرج السرايا على من ابي فديك عن ابي سفيان ان عبد الله بن عثمان بن خثيم مرفوعا
عبيد بن ربيعة ان انصاري عن ابي سفيان عن ابي ذؤيب ان النبي صلى الله عليه وسلم نادى ارباب
الناس ان ضربت اهل امانته من بناة العواكب كبرية انه يخزيه حتى اجابوا بالي اخرج السرايا
عبد العزيز بن محمد بن يزيد بن الهادي بن محمد بن ابراهيم حدث ان قيادة بن السنان وقع
بقرسيه فخاضه بان منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قيادة لانتم قرئت
فانك خلفت سرى فيها رجالا او بان منهم رجال تخلفوا مع اهلهم وعلقتهم اوارا ايتهم اولا
ان طلعت قرسيه لا فخرنا بالذي اهلها عذرنا واخرج السرايا عن سفيان بن عيينة عن ابي جعفر
حكيم بن ابي ذؤيب قال انك في قوله قال لعان من ارجل فيقال من ارجل فيقال من ارجل
فيقال من قرسيه وذكر السرايا عن ابي سفيان عن ابي سفيان عن ابي سفيان عن ابي سفيان عن ابي سفيان
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قرسيه مثل فرة الرطلين من غيرهم فقليل للمزبور وكان
من يترك الراي وذكر هذه الاحاديث كلها السبعة في اواخر السنة العشرى بالتحليل معنى كبريتها

وتمامی در این حدیث روایت کرده اند با الفاظ مختلفه و طرق متغایره بعضی از آن صحیح است و بعضی
غریب و بعضی را راهت بآن و بعضی غریب است که زمین را بآن تزدیک میگرداند بعد از آن نزدیک است
ان حضرت علی علیه السلام گفتند من امر و سنگ امر و مباحرزه و مباحرزه و مباحرزه و مباحرزه و مباحرزه
بازند استند بر همین معنی ارجاع میفهمند و مخالف بر آن است که در این حدیث با طرف بسیار است
در نفس اتفاقاً عادت حضرت همین بیان خواهم کرد تا بجزایر بعد از آن که از طرف ارجاع میفهمند
بجایست بر این اتفاق که است اما اگر از مهاجرین اولین بودند که در طرفت فامده است پس قبول
عبارت صحیح است که من انفق لم یقل الفی و قال اولک اعظم در حدیث من الذین انفقوا من بعد الایة
و یقولون ویقولون الذین انکم کما هم فی الدین فاموا الصلوة الایة و قول حضرت زید
در خطبه آخره چون فایت را منوی یافت در بعضی نسخ کس وانی قد علم ان اوقا سیطون
فی هذا الامر انما نرتبهم بیدی مده علی السلام فان فعلوا فاد لکم عداد الله لکم انما الصلوات و قول
ابو هریرة من بعد الامر من فاکتک فان ترا یک علی السلام و قوله یوم ناست روز انفاق است
حضرت صدیق ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان من المهاجرین فان الامام یوم من المهاجرین
انصاره کان رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول رفاعه بن رافع زیدی فی خطبه عز و جل
را از بر سر علی و لوقع الخنزیر علی فی الاستیجاب فقال رفاعه بن رافع الزیدی ان الله لا یفص
رسول صلی الله علیه و سلم فظننا اننا احب الناس بعد الامم لفسرنا الرسول و مکاتبتنا الذین
فهمت یمن المهاجرین الاولون و اولیاء رسول الله صلی الله علیه و سلم الا فزون انما ذکر کم الله
ان لا تاتوا عواما من فی الناس فقلنا کم الامم فانتم اعلم و ما کان بیکم خیرا الا انما را ما را ما را
به و الکتاب تجاد السنه فانه رضینا و لم یکن لنا الا ذلك فلما را ما الائمة انکرا الی
آخر ما قال و قول عبد الرحمن بن غنم الاسوی لایه بریره و الی الدرداء و الی صفی المعادیة
فی الشو و هو من الطلقاء الذین تجاوز لهم الخلفه و هو دابوه رؤس الاخراب فذا علی
میسره و ابابعدیدیه و ازینجا معلوم است که ابو درودا و ابوبهریره آخر اقول عبد الرحمن بن غنم

جمع کردند و حدیث هر یک جدا از هم خوانده شد و در آنجا را ولایت انجمن سخن و الطاهرین
قرائین و اعتقاد من نسیف بعضی از ولایت بعضی از ولایت و آنرا در ولایت این دعا نقل حضرت
مرضی است که چندین مرتبه بطرف ابراهیم نوح که امر خلاف سخن فرمود است و بعضی دیگر
در عمل و اعتقاد «خلفه چون» آنرا بجهت کردند و دیگر آنرا از اجازت خلاف مانند در قرآن این را در
حدیث آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و این با امانت صلوة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
سائلا فی السنة سواء فاقدم بحرمة و آیت کبریة انه انطلق لک لئلا تکلم فی ان قال انانی یا محمد
وام ثانی سبب تخریب آنرا در وقت نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم محروم ماند و از قرآن این است
که حضرت عمار بن ابیوفه عیسی بن علی علیه السلام و مقدم بی تا تم بودن در امر خطی خلافت
و نقل خود با و اعتقاد وی و بعضی ولد او با توفیق اساره کرده است آخر الحاکم علی بن اسحق قال است
تم بن العباس کیف ورت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و حکم قال لا تسکروا و لا تباغضوا و لا تنافسوا
لرؤفا و بالظلمة این دعا را از چهارمین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مظلوم است
در خلافت مانند بسیار است در مجلس اعتقاد اجماع بر خلافت بعد بن کبیر مذکور شده است
ترشیت در حجة اولیایم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر و نظیر او داده اجماع بودند
لهذا امرت انصارهم و وصفه و ان سدد و در ظاهر حضرت مرضی و معاویه بن ابی سفیان حضرت
بحرمة دار فزق است و در آنجا کجاست شریف ارض الحارثی بن قاسم بن عثمان الهندی عن مجاشع بن
مسعود قال انطلقت بابی محمد بن ابی بنی علی علیه و سلم لیسألوه الی البصرة فقال مضت البصرة
لا طمنا ابابعد علی الاسلام و البها و طقیقت الی البصرة فاسته فقال صدق مجاشع و اخرج البخاری
عن ابن عمر البصرة الیوم اوجده رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخرج عن مجاشع کان ابن عمر یقول البصرة
بعد افتح و اخرج مجاشع قال البصرة الیوم کان المؤمنون یفرحون بیدیه الی الله و الی رسول الله
ان یفتمن علیه فاما الیوم فقد اظلم الله الاسلام فالیوم من بعد ربیست را و لکن یوم و رفته
و اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی یزید کجی بن عبد الله بن محمد بن عبد الجبار بن و ابن حجر

الخوف في الكوفة قال مدعي محمد بن محمد بن محمد الخبار قال من سعى عبد الجبار بن اسير الجبار
 بن اسير ام يحيى واولادهم بخروجهم من طبرستان فغضبوا وعوده على النبي صلى الله عليه وسلم ثم جرد الى مد
 ام الكوفة التي امرت في فخرته وقراره ثم عاد على معاوية فقال له سادته فما سمعت من خبرك فقال في ذلك
 صغان فقلت انك نالته من اهل الحجاز من مكة قال فكيف يكونان في حجاز منى وانا امر
 في حجاز في النسب فكنت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان انا بن علي بن عثمان فطلبوا من اهل الامم دست
 اهل الشيا عري وانا واولادهم جرين قلت ان اسرا قد اخذوا من اهل حجاز وجماعة اخرى حضرت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فخرجوا من مكة فخرجوا جميعا الى المدينة فبالوا انهم اهل حجاز فقالوا انهم قطع
 النسيب المظلم فتدبروا في ذلك وبنوا غلات بين بين اهل الامم من رسول الله والافغان فبالوا في اهل حجاز
 السب وادى في الكلام ما يغضب اهل حجاز فقالوا سمعنا شعبا فقلت لا ولكن سمعنا اصحاب المسلمين فقالوا ما
 دولو سمعت في اهل حجاز يا فتى ما سمعت ذلك قالوا سمعنا من اهل حجاز منى من خلف عثمان النبي
 الى الصحرة فخرجت حتى الكوفة فقال له انك تقوم بكفون علينا قلت فكيف نفعل يقول رسول الله
 عليه وسلم من استب لانفسه فصح ومن الغفلة الانفسا فبعضوا وارجع ابو يعلى وخواصته بن ابي
 سليمان فلا سمعت في حجاز رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا ينقطع الحجرة حتى ينقطع التوبة فانها كانت
 مرات. وانا اخطيت التوبة حتى اخطت الشمس من موعظتها وادعوا لطيبين درسان اهل حجاز وحدثت خلفك
 كحجرة. وانا انما سمعت ان يظن بالله الموت ففوزوا الكلال حجة مسلمان من در وقت عزيت
 الامم فقلت انما كان حجتك حجت علي بن عيسى سلم ببريت الكلال فبرفت ملازمة اختلفت صلى الله
 وسلم من بيت خود ودر اعلاي كلاءه من حجت وارت اختلفت صلى الله عليه وسلم امرا في حجة سكار
 برددوا في ذلك انك في حجة اقامت انكارا اسلامه فقامي يا وارث اهل حجاز حقيقه سرسته
 انما حجتك حجة تفرق فوسط فبرفت في حجة سكار كالبكرة في حجة تفرق فبرفت في حجة سكار كالبكرة
 صلى الله عليه وسلم في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار
 وقراره انك في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار في حجة سكار

بیم ترا میفرود و درین سلسله است پس آنکه در حدیثی که در این باب است مفسرین است
این خبر است اغفال است بکار که حضرت علی علیه السلام را این تفسیر بود که او را در این باب و طریقه
و السلام و بنیای هر ای چنانچه در حدیثی که در این باب است مفسرین است
الان و الا استرا و ضلال و دیگر در حدیثی که در این باب است مفسرین است
کوی چون نفع معنی آن کنیم رایج شود تا آنکه غلطی که در حدیثی که در این باب است مفسرین است
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با این معنی است که در حدیثی که در این باب است مفسرین است
اغفالی کرد و که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با این معنی است که در حدیثی که در این باب است مفسرین است
سلف بر این حدیثی است و معنی است که در حدیثی که در این باب است مفسرین است
این خبر است فیم این قسم اول حدیثی است که در این باب است مفسرین است
حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که در این باب است مفسرین است
صلی الله علیه و آله و سلم بطریق دیگر از قبیل ترمیم اغفال جناب نبوی علیه الصلوٰة و السلام را جایز موعود و
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل بر هم زدن ملائکه کسری و غیره و فتح بلاد و نشر علم و مانند آن
بجایان معانی لغوی است که در حدیثی که در این باب است مفسرین است
که فیم ساخت و قال عز وجل ثم اوردنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمهم ظالم لنفسه و
منهم سابق بالخيرات و قال تعالى و انما جالکنا ما صاحب الهینة ما صاحب الهینة و اصحاب
السلامة ما اصحاب السلامة و السابقون السابقون اولئك المقربون و قال تعالى و ما ادرک
ما علیکون کتاب مرقوم یسمیة المقربون اصحابنا یخیا ابوظاهر محمد بن ابراهیم الکندی الذی یزید
بطایح الذمیه المشرقة سنة ١١٠٠ اقراة علیه و انا اسمع قال امرت فی الی السج الا براسم الکندی قال
امر فی السج لحوال غسانی قال اباننا السرس علی اعانة من الزین و کریم بن الفواز بن
عمر بن من المرافی عن الفزین العری من فضل الله بن سعد النوفلی عن علی بن ابراهیم
مسعود البوقی قال فی تفسیره لما ابوعبید بن ابراهیم الشریکی انا ابوالحسن الامام محمد بن ابراهیم

عن سبابة السبابة مدين. زحل في غلبته واخر ضوا عليه وجاء من عن الصدقة لسوا في ايام
خلافة باهرج ما يكون عليه اراد الاتبات خلافة وتزج خلف على غيره وروي عن النبي صلى الله عليه
وسلم خلافة الله على اهل بيته فقال ان الله اوتى في يوم كذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم
طقت وروي ابن عمر ما يدرك الله على اهل بيته فقال النبي صلى الله عليه وسلم
على اهل بيته فقال ان الله اوتى في يوم كذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم
بدر اذ اطلق بيته وروي جابر لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروي انه قال ان النبي صلى
عليه وسلم اتى اليوم خير اهل الارض وروي رفاقة بن رافع جابر بن عبد الله بن النبي صلى الله عليه وسلم
فقال ما تقول اهل بيته فقال من افضل المسلمين او كل من كان فيهم فقال كذا كذا من شهد بدر ان
اللائكة وروي بلقيس بن عاصم قال ذلك وقال محمد بن الحسين بن النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم كان الوزير يشوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في ايمان
وكان ثانيا في العرش يوم بدر وكان ثانيا في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم عليه
ابدا واخرج ابو عمر عليهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه حتى
بين يدي ابي بكر مشى بين يدي من هو خير منك قال الحارث بن اسلم وروي في باب الناس
عاشم بن عمار روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا في صفته صنفا فجاءه
قوم من بدر بين فلم يجدها موضعا يجلسون فيه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن من
اهل بدر فجلسوا مكانهم فانت ذلك عليهم فانزل الله تعالى واذا قيل انتم ما اتيتم باذر
حفرت عمر رضي الله عنه اهل بدر بعد ان اهل بدر يبيدوا منهم ساحت برما برما جبه
باعتار انبات قد دفن غزاة وجه باعبار اعطاء عطيات وجه باعبار تقدم در محافل
ووجار وجه در امور استحقاق خلافة وجه در طلب جاه از اين و تبرك بايتان بعد از ان
انت مرحوم در تعظيم وتوقير ايمان كذبت الى اليوم واخرج الواقدي عن ابي بكر الصديق
رضي الله عنه في وصية عمر بن الخطاب ان الله في سر امرك وعلايته فانه يراك ويرى

عبد الله بن محمد بن علي بن ابي طالب النعمان بن عبد الله بن محمد بن علي بن ابي طالب
عنه اهل البيت في اورد و در بيان خبر نوح بن ابي طالب حديث علي كذا في الحديث في غير هذا الباب
از سا بقين حضرتين پس استنبط با حديث بسيار از اهل البيت كذا في الحديث في غير هذا الباب
عليه وسلم اثبت فانما عليك نبي او صدوق و شهيد من طرق كثيرة جدا من سيد عثمان و سعيد
بن زيد و ابلي مبرزة و ابن عباس و النسفي مبرزة و سهل بن سعد و حديث له الشيخين في الخبر
من حديث علي و حديث ابيه و حديث ابي طالب و حديث ابي عبد الله و حديث ابي محمد
جبرئيل بن محمد بن علي بن ابي طالب و حديث ربه و حديث ابي طالب و حديث ابي طالب
و حديث شمس بن الحسين بن علي بن ابي طالب و حديث ابي طالب و حديث ابي طالب
من حديث علي و حديث ابي طالب و حديث ابي طالب و حديث ابي طالب و حديث ابي طالب
كان قبلكم ما سمعتمون من غير ان يكونوا ابنا فان يكن في امتي احد فانه و حديث في الخبر
من طريق عم و حديث في الخبر في ابي طالب و اما انما اخبرت صلى الله عليه وسلم باصلها انما اخبر
الامارة التي كردن پس را بست بطرق بسيار حديث سهل بن سعد كذا في الحديث في غير هذا الباب
براي صلح بعينها بخم روز عوف رفته و حديث ابي بكر را البته صلوة نوح بن ابي طالب و در
وقت مرض موت امامت صلوة با كيد فرمودند و اين قصه موازن العفوت و حديث انا و
بح ان مساجير است و در حديث ابو دردا فرمودند قبل انتم تاكون لي صاحبي فاودعني
بعده و در حديث ابو سعيد خدری فرمودند و در اوزم گفته شد و قال علي لعمر بن نوفل ان كنت
لا رجوانه يجلك الله معها الا كنت لاصح رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جئت انا و ابوبكر
و عمر و دخلت انا و ابوبكر و عمر و سلم على بن الحسين من منزلة ابي بكر و عمر من النبي صا الله عليه
و سلم فقال كثرتها اليوم و بها صحبها و در حديث حضرت صدق را از وفات
و عمر فاروق را اندم في امر الله و ذي النورين را الصدوق حيا و مر نفي را الاضمام
گفته شد و هر كج از بن خصال اشاره عليه است با كذا في الحديث في غير هذا الباب

ودر حدیث معتبره در طرق ابراهیم بدان تو فرموده از ابابکر الحدیث و در حدیث معتبره در این مورد
 آمده در این حدیث من بعدی الی بکر و در حدیث معتبره مع ابی و داود الحدیث الذی ابدا بها
 در حدیث معتبره نیز ذکر حکم لافقی بین آنها است اما من لدین کلام من الحدیث و در حدیث معتبره
 الراس بن غنم استوی لوان جمعها فی مسوره اما لوانکما و در حدیث السنکان رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم افراصل السجد لم یفرغ احد من راسه غیر الی بکر و عرفانها کانا تبسمان الیه و تبسم
 ابیها و اما اگر موعودند اینها برای این است که هر دو بر دست فلان طام بر دست بسمتین است طلبت
 مطلب اول آنکه انجمنی کنی از جوانان خلافت فاضله است و آن از اجلی معلوم است زیرا که خلافت
 معنی و انجمنی است و آن در ظرف است بدین است تصدی اقامت امور که بخواهد صلوات الله علیه و سلم
 برای اقامت آن مسجوت بود و خلافت فاضله و قبیحی مستحق شود که با خلافت معنی اول را با 5
 من جهت سیره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل کرد و در آن حدیث نیز انحال آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بلکه عدده آنها فتح نماید که فرموده است مکتب یا فی انکما آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 فرموده است من است مفسر که بلا درام عقاب فتح خواهند کرد و انجمنی است با آنکه
 متواتر المعنی از حدیث ابراهیم و عقبه بن عامر و حدیث بن عاصم و در باب غیر من لایحه
 مددیم مطلب سوم آنکه این موعود بر دست فلان طام شد و نقل متواتر جامع سلیل بن عقیبا
 و محمد بن زینب در اسباب بن طلبت کفی کافیت مع بد حدیث الحدیث الذی ابدا بها
 و حدیث استنار الی سموت با سلام و غیر آن بر همین دلالت میکند اما اگر هر یک از حدیث
 چون آنرا معنی کنند و آن قول ممکن شود در مسلمین و آن بالاتر از فهمیدن و این فصلت
 است درین بزرگواران بسیار است بطریق بسیار قال الله تعالی و لیکن لیم وینیم
 الذی انقضی لیم و قال عزوجل الذین انکما فی الارض او اموا الصلوة و انوا القوة
 امر طاب المودت و هو اعنة الکفر و دعا فیه الامور و فی حدیث عمر بن الخطاب
 ما یکون لیس فی السنة الخلفاء من بعدی و فی حدیث ابن مسعود و مضافه اقتدا بالذین من بعد

بالحق كرسى من عرشه الرحمن من غنم الا شوي لو اجتماعها في مشورة ما انما احكامها وان زاد من اولها
انما انبأ بتواتره بالمعنى ومعنى الحكمة تطلع على امان عن طريقه على والي خبره وامن عرويه ثم حكاها
موت مشورته بالمعنى ودروا فحاشا عرفان روق باهوي الي وازداد دلایل انجني مشورته انصرف صل
الحكامه بسلم در مصداق جهاد و او مصلحه نيزه باشين وقبول مسأله التنازل و حدس بتواتره بكنه
عليكم بالسواد الاعظم ما كبره طريقه في كونكم امام ما في انزاد انبات باجماع و راست كرده و علما
در هذه ايام ادايت مختلفه اند جمعي بر وجوب طاعت خليفه اذالم يكن في محبة جعل نموده اند و طائف
بر وجوب فتوا باجماع و فقير ميكويد في مسأله و مراد الشك كه قول خليفه حجت چون مكن شود و مسلمين
سپس معنوي طاعت خليفه و قول باجماع هر دو مجموع است تفصيل اين حال اگر خدا بخواهد ان نفوس اين طريق
مكذبه نماند و بعد از آن بنايد از ترديدك خويش داده است كه سابق در فهم حكم واحكام بهمهال
سياست كذا قال باصابت كند و همچنان زر حق اين است فتملي خواست كه همچي نشود بزرگ فضل و نايدي
درين باب نازل كرده پس چون هر دو فضيلت جمع شود ان راى محبت سپيد در دين نوز على خود
بهدي الله نوره مرسلها انزع الاحكام حديث عمر في خطبه بالجابية من طرفها طريق عبد الله بن دينار
عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابية فقال الذي وقت قتيتم كنهام رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما قال
او صيكم باه خالي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم بغسوا الكذب حتى علف الرجل ولا يستخلف
ولا يسجد الرجل ولا يستشهد من اراد مسك ينجح الجنة فيلزم الجماعة فان الشيطان ينجح الواحد وهو
من الاثنين العبد الا لا يكون رجل بعزاة الا كان كالتبها الشيطان قالوا انك و عليكم بالجماعة
فان الشيطان مع الواحد و هو من الاثنين العبد الا و من سرته حسنة امراته حسنة فهو ممنون بها
طريق عاصم بن سعد بن ابى وقاص عن ابى بيه قال وقت عمر بن الخطاب بالجابية فقال سم الله عز وجل
سمع معاليق خوفاء الزايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت فيما كنهام قتيتم ثم قال علف
في اصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم كبر للرجل و يفر الكذب و يسجد الرجل ولا يشهد
و علف ولا يستخلف من اراد مسك يكون الجنة فعلى بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو

من الذين اقبلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بدر من بني النضير
وخرج بسيفي من طريق الشامي عن ابن جنيبة عن عبد الله بن ابي سبيبة بن ابي رباح عن ابي عبد الله
قال ما باليه في ما سألني فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فشا كعبا فيكم فشا كعبا فيكم فقالوا انما
الذين طعنتم فيهم الذين طعنتم فيهم ثم بطير الكذب حتى ان الرجل يخلف ولا يخلف ولا يستشهد الا من سؤ
بعضه اليه فيلزم الجماعة فانما السبطان ما ساءوا من سيرة حسنة وسارة حسنة فهو من قال انما
انما كلفه فلم يكن يزدحم ما همم معنى الاما عليه مما همم من تحليل التورم والطاعة فيها من قال ما يقول
ما من المسلمين المسلمين فقد نزل ما همم واما تكون العفة في العفة فاما الجماعة فلا يكون فيها كافة ففقدت
من معنى كتاب السواد سنة ولا قبائل انما السواد سنة ولا قبائل انما السواد سنة ولا قبائل انما السواد سنة
هذه اعد بن ديار بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجتمع الامة على الضلالة
ابدا قال بر الله على اعد بن ديار بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجتمع الامة على الضلالة
صغير بن سليمان في تسمية الرجل الوق بينه وبين عبد الله بن ديار بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحاكم عن السرخس النجدي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسال به ان لا يجتمعوا على ضلالة قال
ذلك واخرج الحاكم عن الجوهري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حارب الجماعة قيد شربة
فخل رقبته الا السلام من عنة واخرج الحاكم من حديث ابي جعفر بن محمد بن عمار بن محمد بن ابي
الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شربة فخل رقبته الا السلام من عنة حتى يراجه وقال من مات
وسير عليه ايام جماعة فان موته ميتة جارية واخرج الحاكم من حديث الثوري حديثا
طويلا في آفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم تجلسون على امر في الجماعة والسمع
والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله من خرج من الجماعة قيد شربة فخل رقبته الا سلام
من راسه ان يخرج واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فارق الجماعة سيرا على النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من فارق الجماعة او عاد او ابرأ بعد جرتة فلا يجز له واخرج الحاكم من حديث عدي بن ربيعي

بن عباس قال اقيمت ضد بفتح بن اليمان لربالي سار النصارى عثمان فقال سمعت رسول الله
عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة لعني الله والجمعة واخرج الحاكم من فضائل ابن عميرة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قال لربالي فقال فارق الجماعة ونسوا ما رواتها
الامة وعبدوا من عبده فانت وامرأة فابعدنا زوجهما وقد كفانا مؤمنه الدنيا فتمت
بعبده فلا ينسوا نعم واخرج الحاكم عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة الكريمة
الى الصلوة المكتوبة التي جردت كفاة لا يسيها وافهت الى الجملة ومهر رمضان الي شهر رمضان كفاة
لا يسيها ثم قال بعد ذلك ان من كنت الامسك بامه ذلك الصفقة وترك السنة قال
يا رسول الله انما اشرك بامه فخره فراه فانتك الصفقة وترك السنة قال ما كنت الصفقة
ان اخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انك لا تسفك ولا تترك السنة فاخرج من الجماعة واخرج الحاكم
في حديثه ضد بفتح الطواحين ذكر جونا بعدون بعضهم به ورواه يرحون الى التواب حين قلت فما
قام في ان اوردت ذلك قال بلغ جماعة المسلمين وانعمت فانت قال لم يكن يوم الامم ولا جماعة
فانزلت تلك الفروع كلها واخرج الشيخان من حديث عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه
واخرج الحاكم من حديث ابي زبير الشقيف قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انك
ان تعرف اهل الجنة من اهل النار او قال جياكم من سركم فيل يا رسول الله فاذا قال بالثبات
الطريق والاشارة السج انتم شهداء بعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث ثوبان في المغيرة وبار
به حمزة وجابر بن عبد الله ومجاهد بن ابي سفيان وانما ظنم متفارسه فاشترى بالثقة من النبي
فانتم يا حمزة لا يضرهم من تقدمهم او فاعلم حتى ياتي امر الله وهم ظالمون على الناس محمد بن
كهديت لا يجل من على الفضائل بر موافقت بين حديث محمد بن ابي اسد بن ابي طه بن جابر بن ابي اسد
سنة وقام بواجباته بلت من معنى حجة اجماع كل المعنى الاصل هو المشهور الذي حل عليه
الفقهاء وانه اعلم دارين طريق كثيرة حاووم يكون كما اعاديت سيجي از معارفه وادوار
سواد اعظم حيون وانها فان نال كتم بر وعلقت انيمان انكها من تراود حبره واصل

اندازد است انصاف بودی شود یکی اقامت خلافت که منتهی چندین خواهد است و در کبر حفظ است این است
 این است پس بنا بر بعد از آنست که مرجع حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی در نایب سد است و در
 اهل علم کل این است اما جمهور ایشان در حکم مکرر شود در مسلمان اما اتفاقا قیاس جمهور عقلا چون صحت
 عقلا نه با آن یار باشد و همچنین در حکم خلیفه چون مدعیان معتقدند فضا کند واجب الاتباع است پس
 باین اصل مضمون از جهت مسأله که در اسطر صیغی العذر در این فضا جهان میماند که امام است چون
 آنکه در ظاهر منزه فی الارض طلب علیکم صلوات ان تقفوا امن الصلوة ان فقم ان یفتمکم انون
 تا آنکه است که منطوق آیه ابان فخرت در صورت اجماع معروضت برود و سنت در این
 است پس کرده است با او فخر فی السفر غیر خوف و سرورین سزا است که سینه و خوفت
 هر یکی از آنها مناسب تحقیق است و در احکام طهای را تدبیرین اصل است رای ایشان باین دو
 مصلحت جمع شد و این است که گفته قایم الوکالاة در این اصابته عبدالعزیز بن مسعود در سنه ثمانه
 و الهی این کعبه قرآنه و علی مرتضی در قضا و سنت و زینبین ثابت در قرآین با علما حکما
 اندازد جهت نمای جمیل این که بر زبان غیب تر جان الحکمت صلی علیه وسلم گفته و با اختیار
 دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقا قیاس فقهای امصاری حکم خلیفه با اعتبار مصلحت که امام است
 باین اشارت کرده است قال اما الفخلة فی الفرقة فاما الهای فلا یکن بینا کافه فخذ عن معنی
 کتاب بلا سنت و لا فلو سطلت اصابته است قال عمر بن الخطاب قد نه فاقن با قضی به الصالحون
 و این نیز مفهوم با قطع است که اگر در فضل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی از آنها خود
 و در حکم خلافت مضبوط کردند و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود بلا فطمین مراب
 انام سانی گفته و ادراجهما الی التقلید فقول الایة الی کبر و عمر و عثمان قال فی القديم و علی اب
 اینها و توقف در قول مرتضی باین جهت بود این است عدم تکلیف است و عدم اجماع امت بر قول او
 که یکی از او عارف بود و است اما آنکه هر یکی از علما در وقت خلافت خویش افضل امت
 بوده است از در بیان عمر که خلیفه فی زمان رسول الله صلی علیه وسلم منقول ابو بکر ضربه

الامة ثم عمر ثم عثمان وصدیق رضی الله عنهما اهل الجنة وحدث وزین وظهر حجاب العیون
بروایه البی بکره ثقی و عمر و غیر ازین مع فاروقی افضلیه ابو بکر صدیق را بیان کرده است
و این متواتر است از دو صدیق کهنه اقول اللهم استخففت علیهم من قبلک و صدیق الرحمن غوث
در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته و الله علیه ان لا یالوا عن انفسهم فی غنم و در تعنی
بر سر نیز گفته در موده منیر بنده الامه ابو بکر ثم عمر سفیان ثوری بلا حطه بعد از جمعی است گفته است
من دعو ان علیا کان احب الی الله منه فخطا ابابکر و عمر و المهاجرون و الا انصار و ما راه
یرتفع مع هذا علی السواء و بر ما گفته انظر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر
فلم یجدوا غت اذ هم السما غیر من ابی بکر فو نوه رقابهم و یزیدین صحابه و تابعین گفته اند که صدیق
اکبر در زمان مرتدین بجز پیام مذکور را بنیاد اما اثبات خلافت علی پس طرق بسیار دارد
از آن جمله اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را بعد از عبد الله بن مسعود اختیار نمودند و است
عبد السلام ای المسلمون مسا فمؤخذ من مزاروه سبنا فهو عهد النبوی و قدرای الصحابه
جمیعان فتخلفوا ابابکر و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود
اذ ان الناس سئله ابو بکر استخلف عمر الطریق و اتفاق ما من خلافت عمر فاروق بعد صحیح که حکم را در
ان استکالی مانند اظهرت از آنکه امیر بیان کرده باشد پس اجماع انجام موقوف شد لیکن
بعد از استخلاف و تامل و بجزین قصد اتفاق بر ذی النورین معلوم مشهور است و معارضین
اساعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر بیان مسلک اتفاق کرده و از آن جمله خود همین است
صلوة بصدیق اکبر در ایام حرض و رعین وقت استخلاف برین دلیل ایضا نمودند و چهارم
مهاجرین و انصار از آن ان کردند اصل عقد امامه صدیق از متواترات است و استدلال
با بابت بر خلاف استسقیق از اکابر فقیهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی طابین مسعود رضی
الله عنهم و قصه ذکر امام در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و از آن مخالفان و باز مانند
انصار بسبب همین حدیث صحیح آمده است از حدیث ابو بکر صدیق و عمر و فاروق و عبد الله بن

مشهور و وجه استدلال اما احتمال پس از آنکه که اگر بر صحابه بان است لکن فرمودند و جمیع است
آن استدلال را تعلق بقول نموده و سبب آن مخالفت با نذول آمد پس اجماع بر صحت است لکن
مسئله گفت اما افضلیا پس باید دانست که آنست شخص شخص آخر را بر تمام خود کما می بقول است
و کاری جعل می باید که عقل هم باشد و اقبام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می باشد حضرت
تیسرین و چهارم در کار عقل است در هر در عطف در س و با در س که آن هم بر وقت بجان نده خواهد
سلام اشهر طاعات صلوة الکو و هیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت بهر مومنان تقوی می آید
صلوة و تقوی که در اهل علی را اختلاف است اما در آنجا حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
من الصحابة منهم ابن مسعود و ابو سعید و ثوبان بن عبد الله و ابو هريرة و غیره ابو جعفر است
استصحاب این طریق اخرا رفته است و بر آن اقامه کرده و از آنکه روایاتی بسیار که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده اند با صحابه بر حضور آنحضرت عرض کرده اند و غیره علم آنها
مختلف است لکن در حدیث و آنهمه تفسیر است اختلاف است و باید گفت که در حدیثی است که در حدیثی است
تفسیر در آن ابو هريرة و ابن عمر دیگر روایات در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر نموده اند بکلمات و غیره و جماعه روایت کرده اند که آن
حضرت صلی الله علیه و سلم خود در دوره دوریت که در دو صورت و ارق شده باشد تسبیح حدیث
لعمري بعضهم بسبب من حدیث جابر چهارم و در اول من حدیث سمره بن جندب بنجر روایاتی و جلیل
که از آنکار فرود آمد من حدیث ابو هريرة و ابن عباس ششم مرسل من یروی دار النجاشی تفسیر
حجی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلافت صلواتی است که بخواند اموری که تعلق به بیت المال دارد
در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و آنست که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
به ابو هريرة و ابن عباس ششم مرسل من یروی دار النجاشی تفسیر

بلکه تو بجز این که در کتابت من است و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 بر زبان صاحب کتابت می آید و حدیث صحیح است که در ایام خلفاء و کتب علی الترتیب و حدیث صحیح است که
 در کتب حدیث علی و ائمه در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 از این موطن است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 اختلافی است که با بعضی از صاحب کتابت و حدیث صحیح است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 و فرقی که عادت است برای این است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 از این موطن است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 خلاصه اینست که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 عادت است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 تم خلاصه است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 خلاصه است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 مبنای اینست که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 و از آنکه در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 تم نیست از آنکه در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 و عمران و مدینه و غیره هم در اول زمان آنحضرت بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 و در آن زمان که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 ظاهر کردید تفصیل این اجال اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 بطوریه است در احادیث معتبره مسکونه الطرق بیان فرمودند که چنانکه در حدیث صحیح مذکور
 میگرد و ما قبل آنرا بوجود آمده از صفات صحیح مخصوصی که در آنند و ما بعد از آنرا
 باطن بسیار از صفات دم نموده اند چون ملاحظه این طرق میبایم مختلف اند و تفریق و تمیز
 اند در اصل مقصود حدیث است که در آن فرمودند که تفصیل بیان نموده است تقسیم

حدیث صحیح است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 مسکونه است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 و زمان زمان است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این
 زمان از حدیث صحیح است که در ایام امیر علی و بعد از آنکه در بعضی موارد خلاف عادت در جواب این

بقرون ساله و حق آن قرون نیست از بابی که گمان شد بر آن آن قرون است با صیقل و در آنجا
 و با احوال شیوع و ظهور و دست ظاهر و بجزایر بود و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 جمله احوال و در آنجا که اسلام را نشود مایه خواهد بود و اما بی عبادت آن متناقص بود
 که در مسأله حدیث معلوم کرد و حدیث بگویند بیایم تا با عیاشیم حدیث تمام یا از الی غیر و کتب
 همچنین مشاهده افکار و عبارات که ما زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود و بعد از آنکه مشاهده
 شد که خلافت این خلافت را نمانده بستر به است و از آنجا که حدیث این مسعود بود در حق اسلام است
 در تمامین نمودند آن بطور شد عظیم اند از نمودند که فان بیکلو انبسی این حدیث است در حدیث
 الاسلام و آنست میکند بر سه قسمت امر و غلبه : . . . نمایرادیان که در حدیث شیخ و آنست خلافت را نمانده
 است پس خلافت این منزه از خلافت را نمانده آمد و از آنجا که حدیث است بر سه قسمت خلافت را نمانده
 الکتاب است از آنجا که است که خلافت را نمانده خواهد بود و در حدیث غیر ضحاک و کتب در حدیث
 اقامت نمودند و از آنجا که بود در آنجا که حدیث است در حدیث و کتب است از حدیث
 بعد حدیث حدیث و آن است این باب است و حدیث حدیث است در حدیث و در حدیث
 همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر بن کعبه بر خاست و در حدیث است خلافت را نمانده در حدیث
 و خطاب و آنجا که احوال است و آنجا که حضرت عثمان در وقت شد بر حق باشد و محافل آن
 باطل و در طرق این احادیث است از حدیث این عمر و حدیث این عوازه که بگویند کتب
 بن عجمه و ابو هریره و عذیبه و عمار بن زینر و حضرت عثمان بن عفان نیز در حدیث بود و محافل
 او شیخ خلافت او میخواستند پس خلافت او عزالدین و عذر رسول است بود و از آنجا که حدیث
 و آنجا که بر لوازم خلافت فاضله با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلالات مابین لوازم و حدیث
 دارد یکی اگر معنی خلافت جامع منعم کنیم و مسلکی که خلافت جامع با آن خلافت جامع میبود
 خلافت جامع به متمیز نبود پس سایر با هر یک را از آن مسلمانان باید در حدیث مشاهده
 ماییم و اینصورت باطل دلالت میکند بر مقصود صورت دیگر اگر بر بعضی لوازم آن جامع و آنرا

باید از مصلحت است که در ملازمی را دلیل علی الله تفریح نماید و اکثر صحابه و تابعین باین
نوع سکوت کرده اند و حقیقت خلاف ظواهری این سنگ شایسته و اینها را تحمل و در حقیقت
یکی آنکه همین ماه که کردند و بعضی آنرا از دست خودند اما خدا اولی و معلوم مردم است که در بعض
اوقات از مفسدی الظاهر یکی را در گذراند و دیگری سکوت کردند و در حقیقت اصل استدلال عام
باشد و در تفریحی بسیار برده باشند و بعد دیگر آنکه در اول این استدلال باشد بیک نام فقط
چون هر یکی مناسب است باصل فرض و مظنه مطلوب و حقیقت دلیل ظنی باشد یا خطایی پس جمیع اوصاف
پس این اسلامیه فقط استدلال کردند و جمیع سبب را باطنه فقط و جمیع با آنکه با حضرت صوفی
و تازیدی محال منظر الایمانه میسر نمودند و ازین قبیل است استدلال افعال حضرت فایک ابوالکلام
رسول الله صلی الله علیه و سلم سخنان او مختلف بود یک عمر جمیع با آنکه علماء را در شرح و وصف
سابقین مقربین ائمهات نموده اند و ازین قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی نیز ملاحظت
باینکه فایک اعظم با تفسیر خود حقیقت نبوة وحی و عصمت و حقیقت خلافت نبوة
وجود نبوة از هر یکی در حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فرمودند که فایک در وقت حدیث است
بر زبان او نظمی ناید و فرمودند که شیطان از ظن فایک و فایک نیز از ائمهات کردند خلافت
نبوة ادرا و جمعی با فضیلتی هر یکی ما خود از حدیث حدیث است و از حدیث که آنچه درین سنگ
کسری است که در احادیث نیاید و منقطع لیب می تواند از کلام ما غرق بسیار است کرد
فلا لعل الکلام در تفریحی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که بعد
انقضا ایام خلافت فایک ظهور رسد و آن مستعمل است بر دو مقصد یکی بیان یافت که منقل
با انقضا خلافت عامه پس آمد دوم بیان فتنه دیگر که تا تمام قیامت بهلا شود مقصد اول
باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث متواتره بالعزای فایک فرمودند که حضرت
عسان معقول خواهد شد و نزدیک قبل او فتنه عظیمه خواهد برخواست که تغییر و مسلک در رسوم
مردم کنند و بطایر از مستظلم باشد زمانی که پس از آن فتنه است از ابا و صفات مدح تشویق

و طایفه ای که با حضرت پیغمبر نگویند و استغفار نمودند در بیان آن فرموده است که اگر مطایفه مؤمنان
 بر زمین بودی که در پی نبی گانند و با جمیع بیان طایفه ما خند که نظام مملکت ما بر ما
 فرستادند و اینها را در پیغیر برکات ایلان خود روی با خفا از اید آورد و اینها را با ما
 کردند که برده از روی کایر فراموش و حجتی از بیعت آن قائم شده آن غیر در حال تحقیق است
 با آن و در که حضرت هفتی با او می نمودند در میان اسلامیه و خود و صراحت ملائمه حاصل
 افتاد بجهت برای او و در جهت ایجاد رعیت فی حکم از بر نسبت او ممکن است در مقام خود
 اقطار از مرکز حکم او تا فکرت و نام از مسلمین است حکم او سر فرود می آید و در زمان
 وی رضی الله عنه با صلح منقطع شد و افتراق کل مسلمین بطهیر بیعت در این باره است که حضرت
 پیغمبر کشید مردم بر گردن عزیز با او پیش آید و دست او را از تصرف ملک گناه بر ما خفت
 در هر روز دایره سلطنت او را بسیار بزرگتر نکردند گرفت تا آنکه در میان خود کوفه و حوا
 حوال آن بر اینها با آن صافی نماید و هر چند از آن صلحها در صراحت با طرفین در این صلح
 نتوانستند لیکن معاصد خلافت علی و جهبا مستحق است و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن
 ابی سفیان مکن شد و اتفاق نام بر وی که بیعت و فرقه جماعه مسلمین از میان بر قامت
 وی سوا این اسلامیه ندانست و در نزد خلافت معاویه در وی تحقیق نمود بعد از آن با او سالان
 دیگر از مرکز حق دور تر افتادند که لا ینحی پس خبر آن حضرت صلی الله علیه و سلم با غفلت و غلامت
 معاویه منقطع یافته از بیعت مستحق است اما آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم اخبار فرمودند
 بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس بیعت با طرفین بسیار حق این عمر
 ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فعال عقیل بنا جنبا مطلقا از عهد الترمذی و حق
 عالیه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یا عثمان لعل الله یحبک فتبصک متبصیا فان لرا دوک علی
 علیه فلا یخلع لیم از عهد الترمذی و حق مرتبه بن کعب و عبد الله بن عماره و کعب بن عجره و القاسم
 متعاریت ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فقیرها فرزند معنی است فعال رسول است

فتبينت ان الذي قال في النسخة ان رسول الله كان يقول السلام عليكم وسنة من استعملها
استار به عاقبت يوم صدق الموعود في الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او
انكسرت ايمانه انكسرت ركبته وقال الله في سورة الاحقاف ان الذين كفروا
فتبينوا انهم كانوا من الصادقين من استعملها في الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او
او اولئك الذين كفروا بعد ما اذعنوا بالادب فماتت الايمان من قبل الظلم والظلم
الظلم من قبل الظلم من ان يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
كرويه من قبل الظلم من ان يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
يد اي من قبل الظلم من ان يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
والظلم من قبل الظلم من ان يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
الظلم من قبل الظلم من ان يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
تكم بها تلك التي لا تتركها من الايمان له دست او انكسرت ركبته
و انكسرت ركبته من الايمان له دست او انكسرت ركبته
رفع النسخة ان رسول الله كان يقول السلام عليكم وسنة من استعملها
جذب انكسرت ركبته من الايمان له دست او انكسرت ركبته
في مقام ما هو في الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
ثم جاء على ما هو في الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
الذي على الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
فاني الا على الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
ارج فاسال ان التي على الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
فانكسرت ركبته من الايمان له دست او انكسرت ركبته
الذي على الدنيا على من لا يركب من الايمان له دست او انكسرت ركبته
انكسرت ركبته من الايمان له دست او انكسرت ركبته

والعاقبة خير من المأثم والاشقي خير من المأثم قال قلت لوليت ان دخلت في الدنيا
لما كنت في الدنيا قال كان آدم وادم وادم في الجنة كرهنا فيها فميكروا
فيها اوتاهم والزموا فيها ما هم فيهم وكونوا طاب ادم ومن حديث ام مالك
البنيرة ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فمشت فمضيت فمضيت فمضيت فمضيت فمضيت
فيها قال رجل في ما نسيت يوتيها ويغيره ورجل فمضيت فمضيت فمضيت فمضيت
ومن حديث ابيان بن صفيان وعاه على الخراج معه ان طاب من طاب فكذلك اذا
اختلفت الامم ان اتخذت فيها فمضت ومن حديث جناب بن ابي ابي روي عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم انه ذكر فمشت العاقبة فيها خير العاقم والعاقم فيها خير من الماشي والاشقي فيها
خير من الساعي فان ادركت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت
عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فمضت المفضلة فيها خير من العاقدة
العاقدة فيها خير من العاقم والعاقم فيها خير من الماشي والاشقي فيها خير من الماشي
المجزي قلت يا رسول الله متى ذلك قال ذلك يوم الريح حين لا يامر الرجل عليه طقت فم
تأمرني ان ادركت ذلك الزمان قال اقفت لفسك ويدك وادخل دارك الحديث
ومن حديث ابي هريرة قال ابراهيم السلام فمضت كانهما قطع السبل المظلم فيها ان سبها
عنا وشيا راكبا من راس فخمة ورجل من راس الارب فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت
حديث البكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انها ستكون فمضت الام تكون فمضت
العاقدة فيها خير من العاقم والعاقم فيها خير من الماشي والاشقي فيها خير من الساعي فمضت
الامر كان لابل فمضت بابل ومن كان له فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت فمضت
له رجل يا رسول الله ارايت ان لم يكن له ابل ولا فمضت ولا امره قال فمضت فمضت فمضت
سيفتم ليس ان استطاع البهيتم قال بل بلغت ملك ومن حديث محمد بن سنان قلت يا رسول
الله كيف اصنع اذا اختلف المصلون قال يخرج سيفك الى المرأة فمضت بها ثم تدخل بيتك

بناگردد تا نسیب او را نماند و سخن حدیث در این باب در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
در حدیثی است که در شرح حدیث کبری است و در این حدیث که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
السلامت بود و در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
انسان است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
نفس و نفس در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
بناگردد تا نسیب او را نماند و سخن حدیث در این باب در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
در حدیثی است که در شرح حدیث کبری است و در این حدیث که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
السلامت بود و در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
انسان است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است
نفس و نفس در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است که در حدیث کبری است

ببرية كان سلفه من علي بن ابي طالب سلم فابى العبد ما امكنك يا ابا برة فخرجوا منه عند فرعون
ابو قال فيها الماني السراذيم اناس من العرب فالتوا بالاجور والعدوان في كل حال فانهم
صحبوا بقرهم فقام ثم قرأوا مسدق جليلي ثم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
وان اول علم كان عندك يا اهلهم في نبيهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
الذبح الذي هو على السور على اهلهم يوم تنسوا من التوراة فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
كذلك يقولون في يوم روي ان علي بن ابي طالب وسلم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
ما اجد سلطانا على اهلهم في كل قطر من اهلهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
من غضب اهلهم من غضب رسول ربنا يا اهلهم ويا اهلهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
بمسجد علي بن ابي طالب والذبح فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
من سواد السبل وكونوا جوارك توفى لا تنفي ما نزل في الجاهلية من عهد ابي طالب فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
من السبل كيف تشبهوا اهل الكتاب حتى وكنت اكرم الذي اكرم الله على منكم من اهلهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
الاحداث الامتار انتم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
والتوا بايديهم كتبت فانهم يرضون عن اهلهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
من ما سألتم فلكم الله ما اراد الله به من سخطكم عن الذي انزل عليكم لئلا تنزعوا عنه وآيات
بينية تقر بها الاعداء فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
والمعروف وواعظهم من فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
قال سمعت النبي يقول من اذبح ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاذا
جمع شئنا من اهل السجود فانا ابو موسى الاشعري فقال اهلهم ابو عبد الرحمن بعد قلنا
لا تخلصوا حتى يخرج ظاهري فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
انما امر اكثر من اولهم الا جزاء قال فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم
فما نزلوا فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم فاشموا انما ابوا ان يذبحوا ما في ايمانهم

در وقت مشاوری و جاه صالحین در ضریح مقدس ماند آخر ابو داود و حضرت ابن ماکر
 الا نصحی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغفر الله امری ادا موراد مختار و این حدیث در
 این مورد منکره قال قال عمر بن الخطاب لا یغفر الله امری ادا موراد مختار و این حدیث در
 خلق فارغ و این حدیث در این مورد منکره قال قال عمر بن الخطاب لا یغفر الله امری ادا موراد مختار و این حدیث در
 من رسول الله صلی الله علیه و سلم امری ادا موراد مختار و این حدیث در
 است که بازمانده حضرت عثمان اختلاف مسایل فقهیه واقع نمید و در محل اختلاف تالیف
 حکم کند و مطلقه بعد رسیده امری اختیار نکرد و همان امری علی حدیث رسول و حدیث
 بر من فقد فتوی میداد و در این زمان اختلاف واقع شد و این شهرستانی در کتاب المل و نقل
 گفته که مجرب و گفته حضرت صلی الله علیه و سلم اختلاف ببند که مطابقت اختلاف آنست
 بیکدیگر از برای مشاهده اقوال مخالفه و گویند باخر امری منع شود و هر با مشاهده اجماع کند اختلاف
 نیست که هر دو مشرفند و هر یکی بجانب خود و بهم وضع مخالفت نماید و باطل بین
 نیست یعنی تغییر در بهترین امت که علماء معتقدند از جهت و مفسره عظیمه که بر آن منسوب
 است آنکه در طبقات متأخر این تغییر را همیشه و صفیها است قیال کردند این بجهت که اصل
 او مانع از دست بعد و لایم قائم نمودند بر تا که گفته یا معتقد در آن آنچه جاری من
 ابراهیم عن علقه عن عبد الله قال کیف انتم اذ البسکم فیسیم بیدیا البکر و یسیر بیننا
 اصغیر اذا ترک منبأ شی قبل ترک است قالوا و منی ذلك قال اخذوا منبأ عیالکم
 یوکنتم جهالکم و کثرت قرانکم و قلت ففما فکم و کثرت امر اکم و قلت امر اکم و کثرت
 المر یا یحل الاخرة و تقفیه لغیر الدین و وارزوم وضعی قال در میان مسلمین آنچه این ماجه
 من حدیث اسید بن التمسیر قال سئلت ابا عبد الله رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینبأ
 لیساعه لهر جا حال قلت یا رسول الله ما الهمج قال القول فکل من یقول المسلمین یا رسول الله
 انما نقول الآن فی العالم الواحد من المسلمین کذا و کذا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس

ليس في الخبرين ولكن في بعضكم بعضا من قول الرجل جابره ابن عمر وذاتراسته فقال
بعض الغوم بالرسول الله وصحنا عقولا ذلك اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبرج
مقول الرجل بذلك الزمان وكلفت به بما امر الناس لا يقول لهم ثم قال الاسوي دأبم الله اني
لا اظن ان يدركني ذلكم ولا اظن ان يدركني ذلكم منها حتى ان اوركتها فيما عهد انيما نبيا صلى الله عليه
وسلم لا تتبرج فيها كما فعلنا فيها واخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن شداد بن الهمداني
عن ابي جابر قال قال صلى الله عليه وسلم ايها الصلوة قال اني فعلنا فلما انصرفنا اذ قالوا يا رسول
الله اطلب الغوم الصلوة قال اني اطلب الصلوة عنده ودرهية سالت ان يدعوه وطلب لا تفرج عنك
التي من ورد على واحدة سالت ان لا يسلم عليكم ورواه ميرم فاعلمنا بينها ورواه ان لا يسلم عليكم فاما
فما فعلنا فيها ورواه ان لا يسلم عليكم فاما ورواه ان لا يسلم عليكم فاما ورواه ان لا يسلم عليكم فاما
عن علي اسما الرضوي عن ثوبان بن محمد بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
رويت في الاصل من روايت من رواها ورواه في الاصل من رواها ورواه في الاصل من رواها
بعض الذهب والفضة وقيل ان ملك اتى منبت زعمى كلف في سالت العز وجل كذا ان لا يسلم
علي مني جوا فيهم كلفم به طاعة وان لا يسلم عليكم جوا فيهم كلفم به طاعة وان لا يسلم عليكم جوا
فصوت قفنا فلا مرد وان لا يسلم عليكم جوا فيهم كلفم به طاعة وان لا يسلم عليكم جوا فيهم كلفم به طاعة
انما روي في بعضهم بعضا واذا وضع اليك فليس يرفق منهم الى يوم القيمة وانما روي في بعضهم
على امي ائمة مصلين وسجدوا ليل من امي الاوتان وتسلمي في ايل من امي بالمشة كلفم
وان بين يدي السان ورجالهم كذا بين فر يمانه فامين كلفم به طاعة وان لا يسلم عليكم جوا
من امي على المنصورين بالضم من عالمهم حتى ياتي لهم العز وجل ودفعه فقال وسادة
بعد عقول في النور في الفيزيت ان اكد به بيان محيا بائد تسيرهم شوق سب سلف سالك
في التزدي في فواد علامات الفيزيت وان لسب آخر يذو لامة اولها واخرها ابن ماجه
من حديث محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعوا آخر يذو لامة

اولها منكم حديثنا فقد كنتم بالانزال اليه و جعل وظائفهم است كما بعد فضل حضرت ثمانية رضى
عنه الى امام بخارى ثم بعد بسبب حضرت مرفعي و قد مستندك ككوت كدر كك حضرت مرفعي
سبب من فانهم و حضرت مرفعي يندون كسنا يمين كناه اذ كك افراي كوز كك كك
حضرت عثمان السوني عام ببا كوز چهار دم افتراق سلبين اخراج ابن مازن من حديث ابى
ابن ابي رة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرقت اليهود على امة و سببوا
الفرق امي على ملك و سببوا فرقة و اخراج ابن مازن من حديث الامام محمد بن فرقة
مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افترقت اليهود على امة و سببوا فرقة فواحدة
في الجنة و سببوا ابن را و افترقت الصاري على اثنين و سببوا فرقة فاحدى و سببوا
في النار و واحدة في الجنة فالذي نفس محمد بن فرقة من امي على ملك و سببوا
في الجنة و عثمان و سببوا في النار قيل كاه رسول الله من فرقة كك الجاهل و اخراج ابن مازن
من حديث قتادة بن السنين مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في امم
الي يهودى و سببوا فرقة و ان امي يمسكون على اثنين و سببوا فرقة كك في النار و واحدة
في الجنة و ابن مازن و سببوا في النار و ذكر الامام في الحديث فاحدى يمسكون
و بعد احديهما منواتر بالمعنى اخراج ابن مازن من حديث زيد بن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج في آخر الزمان قوم اعداء اللسان سعيان و الامام بخارى
من قول جابر بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج في آخر
الزمن قوم يفتنون الناس بقرآن لا يقران الا قلوبهم يقران من الاسلام ككهم ككهم
فمن يخبرهم فليقتلهم فان قبلهم اخر هذه الامم قلتم ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم
قلت ابى سعيد الخدرى ان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في الحديث ككهم ككهم
سبعة يكرهوا ما يجدون بحرف احدكم صلواته مع صلواتهم و سببوا من سببوا من الذين
يكلمهم في السبب من الزمة اقد منهم في قتلهم ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم
في قده فلم يمسكوا في القدر فماتى بل يرى سببوا ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم ككهم

بشيء ولا يوجب الوكيل الا ان كان له في ذلك سلطة على غيره ولو لم يكن له سلطة فانما
هو موطنه الذي هو ملك طاق في الاجتهاد او كبره في الامر كما في حديث ابي ذر و غيره في حديثه
صحة ابيه و غيره في الحديث في المروءة في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
فقد في حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
محمود بن ابي نزيه في حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه
او في حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
الفرق والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر
فيقول ابي اليمان في حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه
اسماية من حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
في حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
عنه ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
العنف في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
واي كان السارق في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
كان شرعا في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه
من حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
للسلام فان قلنا يا رسول الله انما جاء علي بن ابي طالب في قوله لا يزوج ما يملكه
لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
ربا من جميعها كما في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج
حديثه في قوله لا يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه من غير ان يزوج ما يملكه

تم کاین مکتوبات من کاین عتوا و بیهوشی و فساد انی الامت استحقاق الجزاء و الجزاء العزیز
و العزیز فی الامت استحقاق الجزاء و الجزاء العزیز و الجزاء العزیز و الجزاء العزیز
حدیث نبوی و حسب من قدر الامر من قدر البکرة قال انتم هیئت الی الله انتم هیئت الی الله
و هو باس فی ظلم الکعبه و ان من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
سفر الی انزل من لاف امر غیر جازمه و ما من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
الصلاة جامع فاجتنب تمام رسول الله صلی الله علیه و سلم تطیبا فقال انکم کین یمنون علیکم
حقا و لکن یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
و انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
میهلککم و یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
النار و یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
یحیب الی انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
قاله جاء الخبر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاعطت الی الله فلیس منکم
اشت محبت و انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
و دعاه علی سنی ام ارجح البعوی من حدیث شمس من الی ما روى عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
صلی الله علیه و سلم فی باب الصالحون الاول قال اول و یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
صلی الله علیه و سلم بیان فرموده و انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
میگردان یافته کنون در بخا بر بین قدر انما کنتم الغزوة فلیس منکم من یمنون علیکم
الینفیر الیکبر بانة انکم یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
و لکن یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم
فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم فلیس منکم من یمنون علیکم

ادعوا وادفعوا المصلح لا فمحا فادفعوا قوم عوج وكره يهود يزرعون عذرا من عذرا يادعوا كراة
كفر عوج اذوه حار كردد وان مضيقه فوا انزل بالبعث من عوج عذرت من ان الذي عذرا
تلمه و سلم قال اذ قد اسبح والذ ولو بعد ميتة كان رب رحيم ومحدث ام تصدق بها صحت
الذي على السطحة ولم يظفر عني من الازواج وهو يقول ولو اسفل عليكم بعد عذرا وكم يكن سار
اسموا له والظهور ومن حديث عبد الله بن عمر رضي الله عنهما الذي صلى الله عليه وسلم قال السمع والطاعة
لنبي الله صلى الله عليه وسلم هما الصواب في كل امر عصى الله فيه فاسمعوا واطاعة الله ومن حديث علي
ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم قال لا طاعة في معصية الله اما الطاعة في المعروف ومن حديث
انموال بن سفيان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة للحلوق في معصية الله ان
دس عديت عمارة بن ابي صامت قال دعانا النبي صلى الله عليه وسلم فبايعنا فقال يا ايها
الذين امنوا ان ما بعنا على الموعود الطاعة في منسطينا وكرهنا ووعودنا وديارنا وادارة علينا
وان لا تنازع الامر لاهلها ان يردوا كقوله انا انا عذرا من الله من عذرت ام
سنة فارت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امر الارقون وتكونون من اكثر
تقديري ومن كره فقد سلم ولكن من رضى وياي قالوا اهلنا تعلم قال لا ما صلوا انا صلوا
ومن حديث المارث الاسعدي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله اخ امر محبي بن
ذكر يا محسن كلامه ان يميل بين وان يامر بني اسرائيل ان يملوا بين كفا ويطلق فقال
عيسى اكل فدا من كبر كلامه ان فعل بين وان يامر بني اسرائيل ان يملوا بين فاما ان تلغيم
بما ان ابنه بنهم فقال يا ابي افضلي ان سبقتني ان اعذب ابي عذرت في عذرا من انا في بيت
المقدس حتى استلم المسيرة وفقدوا على السوف فخر الله والسن عليه فاذ ان الله امر في محسن
كلامه ان يملوا بين وان يامر ان يملوا بين ولا تتركوا بين ان ما ذلك كمثل سهل تنقوا
عبد من حار بعد ان اذ به قال يوم داره وبن اعلى وعلو داره الى على العيون وكونه
عقله الى غير سيرة وانكم سيرة ان يكون عذره كذا كذا وان الله عز وجل خلقكم في ارضكم فاعلموا

البحوي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو تكلمت بكون جنات السموات
يتبع بها مئنت الجبال ومواتية لا تحفظ نفس مني الا فتن مني الفتن من اخرجني عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لسكون فتن القواعد بيننا خير من العاقب واعلم فيها من
اناسي والاشي منها خير من الساعي مني من استلمت ايها الشرسه فمن وجهي او معافا فليفسد
تتبعكم كسبي اكرهه بغيره من حركته اكرهه يا محمد فخره ودينه انما جابيه يا محمد اخرج النبي صلى
به الاكوبه انه دخل على النبي فقال يا ابي الاكوبه اني قد دوت على عبيتك وقد اكلت معانك وادب
نار لا ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم ادرك في البر وسبهم امر معروف وبنو الاشركه
واجبات سلام به ودر زمانه فتنها قطعت اجنح الشتر في دابره فبه من ابي بكر رضي الله
عنه قال ايها الناس انكم تقرون بنا اننا خير ما ايرها الذين امنوا عليكم الحكم لا خيركم
من نمل اذا اتدتم فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا الحكم
سكروا فلم يغيروه ولو تكلم بهمهم الله سبحانه وارضع الشتر في دابره فبه من ابي بكر رضي
فاني خورق عليكم اعلم لا خيركم من نمل اذا اتدتم فقال الا وانه اقدمت على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال لما قرءوا عليه ووفدنا هو ائمة الكفر حتى اذارت راسه فقام عاظا
و هو صافيا وديننا موبرة واغجاب كل ذي ابي برابه ورايت امر الابدك في عبيتك
و روع امر العوام فان وراكم اجام الفرفان جبهه بينه كان من فوض على امره فاعلم فيهم
مخسرين يملوا بعلومه من اهل الجاهل واولاد رسول الله ابراهيم من منم قال ابراهيم بن محمد
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كوف بك اذا بعثت وخطبت
من الناس من حبستهم فخذهم وانا معهم واختلفوا فكانوا كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
فامرني فان عليك ما تقول و روع ما نكر و عليك ما صحت ففكرت انك من عوامهم و قد روت
الزم بيتك فاما عليك ليلتك فخذ ما خرف و روع ما نكر و عليك ابراهيم فافكرت
و روع امر العامة ثم چون قرئيس بر كات فاحضت كذا صرا في بابك كذا و كذا و كذا و كذا

فقال لها عاتكة قالت رأيت ابن مسعود يومى الرجل والرجل ايقور ومن ادركت منكم من امرة
 اورجل فاستب الياور والسنن الاور كما على الفطرة وخطوبكم كوفاء غير ان الله من خطوب
 وراى انهم لم يثبت حضرت عثمان رضي الله عنه ووقع من ذواتهم عند ذلك اولى الذي فرموا به
 سئل عن ابى اناس من يدعى او مسلم بن زيد قال ما بين ان حضرت عبيد بن عوف عليه السلام
 منيو ثم ذاب في ان وادرك في كل يوم من خطوبه ما يرويه فيم يفرق بين ذراكا دعوى خليفة سبب
 وروى في تال امر كرو ووجوه خلف ذلك و ابن ابي سفيان بن عوف وروى انما تفرقت بين يوم
 نصا ففصلها بعد انما كرو في زمان منسكت في سبب اخرج الترمذي عن بلال بن الحارث قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعني من شمر سني قد امتيت بعتي فان من الاخر مثل احو من
 عمل ما امر به من غير ان يعق من حرم شرا ومن سب بدونه ففعله الا من خلفه الله وروى ان كان عليه
 منه الاثم مثل الامم من كل يها في سبب من اوزارهم سببا و اخرج الترمذي و ابن ماجه عن
 ابى يعقوب المشيخي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فان وراكم اليوم العبر فمن حذر من كان كمن
 فبعض على الخبر المماثل فيه امر حنينين رجلا يعلون مثل قوله قال يا رسول الله ارجو حنينين
 امر حنينين سبب ففتر و اخرج الترمذي عن معاذ بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما
 في البرج كبحرة التي جبار يوم حركت من ان الامم سببا فبدا ان ذنوبكم في يوم ابي ريرق قال حال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان امر انكم ضياكم و اعيانكم اسماكم و امر انكم ثوري فبين
 فظنهم الا رجح حنينكم من ظنهم و اذا كان امر انكم سركم و اغيانكم جلاكم و اموركم التي سركم
 فظنهم الا رجح حنينكم من ظنهم فابا نترجم انظما ركلي من ذرك سلفان عابرا ففعل جهاد باسند
 و اخرج الترمذي عن ابى امامة ان رجلا قال يا رسول الله اني الجهاد افضل رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في البرة الاولى فاعرض عنكم قال من البرة الوسطى فاعرض عنكم قال من البرة
 الصغرى و وضع رجل في الغز قال ابى السائل قال ان يا رسول الله قال افضل الجهاد
 قال كلمة تحق عند سلطان جابر باز و قاله عجيب و اذ قد سكر بلان حال دلالت كره في امر الجهاد

ازين تاريخ بركات ايام نوحه مخفي في الكسوفه وعلما في سيرة فان اشد النوحى صلوات الله عليه
بجرات فقلت لور واندفع الله فبين يلكم كنه من ثم دعا غيبها بالبركة قال قد بينت ما بين
في مرهك كالأرسته فانك رسيها فادخل في غيبه برك فغده ولا تنسره منزهة فقد علمت من
البركه انك انما من غيبه في سبل ان كلما ما كل من ونظم وكان له بعد ان حق صغوى حتى كان يوم فسر
عنان فانه الطبع اخرج البخاري عن ابا عن ابيه قال اخذت رسول الله صلى الله عليه وسلم حاتما من
عرق كنان في يده ثم كان بعد في يد النبي الكريم كان في يد عمر ثم كان في يد عثمان حتى وقع تحت
ير لير يسه ثم رسول الله صلى الله عليه وسلم البخاري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان قائم النبي صلى الله عليه
وسلم في يده وثاني يد النبي الكريم في يده عمر بن الخطاب في يده قال فلما كان عثمان على سبيل ريس فاعين
انتم جعلت في منقطه قال ناسلفا لله الامم مع عثمان فسر لير فلم يجده واخره اوعر
قال قام فاسره ربيته فصلح بين النبي وبين النبي الناس في الطوع على عثمان فصفى من الله ثم نام
فاما في المنام فغلبت ثم ما سئل ان اوجده من الغنم التي اعاد منها صلوات الله عليه فقام
صلى الله عليه وسلم استكني فخرج بعد ان تجازته واخرج ابو يعلى عن ابي اسيد الخدري قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
على الله عز وجل ان قام فليبا نخل ان بها الناس راس الباردة في ايامي مجازات الرب نخل فون فخر
بنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عز قاتين من قوام العرش فجا ابو بكر فوضع يده على منك
بين رسول الله صلى الله عليه وسلم فجا عمر فوضع يده على منك النبي الكريم جاء عثمان ففك يده به فقال
وهذا كنه علمه في فابعد من السرا من ابان من دم في الاذن قال ففيل بعد الاضرب ما كره
الحسن قال فحدثت بما رأى من اهل البيت سعيد بن المسيب انه زيد بن عاصم فوفى زمر عثمان بن
عثمان فسر ابي بكر منهم سموا اهل البيت في عددهم ثم سلك قال احمد بن حنبل في الكتاب الاول في
بين ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه اعقوى في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر
في الخطاب الذي ان يده في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على من ابي بكر منعت
التي وعفت سنن ان است الفهم وكل الشبه الضعيف وخاصة الرافة وبها يكتم الخبر الراس

و زمان سه و کوه ای بود از آنکه در هر وقت خلافت علی حسینی الهی منقطع شود و کلمه حق
 بدید آید و متعنی نسبت تصور دلالت میکند بر عروبت و مخالفت و جهل و کفر و کجی و غیبت
 کجی ما در کجی در ملک و انهد و در عادت بسیار علیا بلکه در آن کجی که در دنیا اگر من و کج
 بهر س که هر که در کجی در عادت من الراتب متفق اند و غیرت بسیار در آن که در کجی در کجی در آن
 و در کجی در کجی که استوار انقطاع خلافت است پس در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 خلافت همان در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 و در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 خلافت همان در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 شکست و در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 و در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 بدید کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 نزول ربی از اسلام تا فی محسن که است که ما بلیغ و غیر برین در کجی در کجی در کجی در کجی
 همان به کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 تا فی ابو سلیمان و کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 ان استقر الملك بی اسبه الی ان ظهرت الدعاة بجز انما و وضعف امر کجی امیه و دخل الی امیه
 من ان سبک برینند و در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 و کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 و در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی
 به نفعی کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی در کجی

پس در طاعت اول این کلمه متفوق و متفقد و مصفا و جماع کلمه مسکون و عدم انتظام کلمه مستحکم
در بعضی بعضات کار ملائمت ظاهر است و اینها در بعضی بعضات است و بعضی بعضات
بسیار وقت مسکون به بردار کنند و بعضی بعضات در ظاهر از بعضی بعضات نیست و بعضی بعضات
بسیار مدتی با قدری شبیه می باشد و طلب علم را امر کند که از جواب است و او کند یک چیز
عبارت آنست که بعضی بعضات را با بعضی بعضات می بندد و بعضی بعضات را جدا و استفاده از بعضی
صورت گرفت و در بعضی بعضات هر دو ظاهر می باشد می توان گفت در بعضی بعضات است اما در
بروی بعضی بعضات و بعضی بعضات می توان گفت که در بعضی بعضات است و بعضی بعضات
فراختر از بعضی بعضات است و بعضی بعضات را در بعضی بعضات و بعضی بعضات
تا بسیار در بعضی بعضات و در بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات
متصرف خود بدست علی و بعضی بعضات است و در بعضی بعضات است و بعضی بعضات
خاص بود و بعضی بعضات است و در بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات
مخبره پیدا کنند و بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات
سلطه یا خدمت و بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات است و بعضی بعضات
چندین احادیث تشریح آن در مورد بوده بر منفی ظهور آن است که کسی که عمل را
از انصاف با او دارد و سلیقه تطبیق بعضی بعضات است و در بعضی بعضات است و بعضی بعضات
باشد مقطوع است و اگر سلیقه تطبیق است با اجسام از احادیث متفوقه نباشد باید
باید که حقه را از دخول در محارک استباط نمود و در بعضی بعضات است و بعضی بعضات
می باید دید و رانادیده و شنیده راناشنیده سبب آنست که معرفت الاقوال بالرجال
ولا معرفت الرجال بالاقوال است و ما با معرفت و طاعت است و ما با معرفت این بحث
عام شد تغییراتی پذیریم و مقصد ما اینست که تمام تنبیه اول سبب حقیقی در بعضی بعضات
علم را خلاصت زمان را بی دلائل از او حضرت مبدع است که هر طریقی را از بعضی بعضات

مشاهده است و در هر روز با یکی حکم جاری می شود که کل عویم جوئی نماید و در آن روز که اول سلسله است
 را در هر روز در این سلسله مشاهده شود و در هر موضوعی در ضلع خاص و در صورتی که زمین بنیاد و اندوخته
 است تغییر و تبدیلی تواند بود و بعد از انقضای دنیا ارا نظام بعیب و تقصیر و قیامت از آنست که
 نظام در آنرا در این سلسله است و در آن سلسله که نظام عالم بر هر روز و اعمال سلسله و در آن روزها
 اول است که قاضی کرد و چون که اگر میسر که نیست انفعالی انفعال که منتهی به سوره الامارات است و در
 سوره حدیث می نماید تا آنکه قدرت الهی می شود و در هر سوره است و الا در هر روز در هر روز
 از در فریاد و در قلبی که می شنود و در آن است و در هر اثر و اثر از در و در سوره سوره
 سوره که موجب جلال الهی است و در هر یک از اینها است که اینها است که بر حکم الهی
 سوره که صلاح عام خوانند و در هر یک با الهی خلق را نشانی از امر اموال میگردانند تا آن
 حد را ندانند که در این عیب و در هر یک که در هر یک است که خوانند و در هر یک که در هر یک
 عقوبت کنند و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 سوره بر شایسته خوانند و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 سوره از آن بی آدم نظر کنند و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 فایده بودی فریاد که از منتهی است که در هر یک که در هر یک است که در هر یک
 خلقی را از سوره و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 زمان و موعود است بر قرون و در هر یک که در هر یک است که در هر یک
 از آن چون زمان است که در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 نصب خطبه را در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 کرد و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 مصلی انداخته است در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک
 موعود و در هر یک که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک است که در هر یک

رسول الله صلى الله عليه وسلم في طلب العلم فقال لا والله ما أتيتكم بالعلم الا ما كره ان يخرج اليكم
بغيره الا ما فعلت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا والله ما أتيتكم بالعلم الا ما كره ان يخرج اليكم
فان كان كذلك قال فقلت لاني انا النبي المستر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب المتكلمين
يؤمنون ويؤمنون من كل باب ما لبثت اربعين يوما اذ علم ان الله خلق كل جن من الجن اذا اراد ان
تأمرنا انما يستجيب له من خلقه من اجبت الطاعة فاعلمت فمن ياتنا لا يملك
بشيء من ياتنا الا ما نعلمه انما كسر الذي ياكله ولا يشبع ولا يفرح بالخير ما يشبع من عند الله عز
وجل العاصم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قال اذا فحقت منكم فزالن فان مني والارواح انما قدوم
انتم قال عبد الرحمن بن عوف بن غنوي كما امرنا الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب
المتكلمين ثم خامسوه ثم خذابون ثم يتما فضون او يكون ذلك ثم سئلون في من كسر الذي ياكله
من جنهم على سبيل بعضه فاذ من جنهم ما يات من عروق بين الزبيران اللسويين مخزومة اخبرني
عن عروة بن روف قال كان شهيد عدل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم بعثت ابا عبدة بن العراب الي البحرين الي ثعلبة بن كنانة بن جهم بن عبد الله بن
البحرين وامر عليهم فقال الخضرى فقدم ابو عبدة بمائة الف دينار فتمت الامور فقدم الي عبدة
فواذوا منه ابو عبدة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم العرف من
لقد قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم بين ربيهم فبان الحكم اليكم سمعتم ان ابا عبدة قدم اليه
بمائة الف دينار قالوا اجعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذوا له مائة الف دينار فاسمى عليكم ولكني
انتم عليكم ان تبسط الاربعة ان تبسطت مائة من كان فيكم فاسموا فتملككم كما ابلكم وفي المسئلة
ارسلتني الي النبي فاقدمت عليهم فبهم ذلك لابي اكنما فاردت ان تبسطت لي مائة الف دينار
ولا مفضل ان ذلك نبيه دوم كان مركزا در زمان سرور بكونه سرير بربوده اندوه واهل بيته اي
الهي در بيته مخصوص بجا رفا و ملكه ايضا امرار عميت فيسجد على ركبتيهم فيبين
فيهم كوفي فبهم كركت كان از سرور غايي چند در زمان طاعة و امير طاعة و ركعت نما

با اعمال خیر بر سبیل خدا در باطن شد بر کسی و با کسب بصورت احوال مناسبت در تقوی و در بیان
محبی و مطلق با جمیع صورت احوال مانند هر که برین اندوخته و این حالت معانی اول و مظهر بود
توکل و احوال و تبدیلی و غیره و هر که همین بنویسد هر نفس اماره او را با بر فریب نبرد و نبرد
اعمال این از اینست فواید بر تجارت در آنکه احوال غلبه نماید علیه و هر که با این صفت
موانع قبول احوال را توانست از ضعف رفع کردن بخلاف طبقه دیگرین که مسامحه در نسبت عقاید
و احوال قوی نمود و در یادها همان هم الهی و جمیع اهل التواضع و التواضع و در طبقه را با اولی
فاسد و بیانات کامه و فایده نرسد نوز احوال هر چه که در کسب و در تقوی و انقیاد با احوال
در سایر در صحبت علی و در نرسد نرسد که در در طبقه او می باشد کرد و غیر احوال در کسب
صحت با نام دستش بر دادیم اهل التواضع و التواضع و در طبقه فاسد و در برکت نظر
ای بر ملکوت انسانی فایده که با احوال نرسد و کار نکسب می کرد و در عین طبیعت عقل فواید
و قدرت باهی حکم می کند و هم اهل العفوات و احوال و همچنین در در طبقه و صفی که در نظر
ای همان میباشد علی حدیث و التواضع فی باب الطول و التواضع سببها علی تعبیه الطبیعات
المستزیدة بحسب می توان ساخت غیر از سبب عمر و عبد الله بن عباس و فایده سده
رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سبب بر سبب فقیهها و سبب سببها همان است
در کدام مرتبه نسبتی سبب باید دانست که معانی بین او سفیان صفی الله عنده ان اصحاب
انفقرت علی الله علیه وسلم و صاحب فقیهه مایل در نرسد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
ز هزار در حق او سوگند کنی و در وسط سبب و سببها نام کتب تمام نشوی اجز او
و او و عن ابی سعید قال قال رسول الله علیه و سلم لا تسبوا اصحابی فوالله انی فیهم
بیضاء او انفق احدکم منکم اذ سبها یا لی مقدم ولا تضیفه و اخرج ابو داود و ابی یوسف
قال قال رسول الله علیه وسلم لمن سب علی ان اری یذا سبیدت لی ارجوا ان یصلح
الله به من فقیه من صحیحی و فی رواة اول السوان یصلح به بین فقیهین من المسلمین علی سبب

وأخرج الشيخان من حديث عبد الرحمن بن شماسة وكان ممن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 النبي صلى الله عليه وسلم أن قال لما ودته الميم أجلة ذبا ومهديا واحديه وأخرج ابن سعد وابن فارس
 في حديث ابن بكير قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لما ودته الميم على الكف فكأن رآه البلاد
 وشم الغاريت وأخرج الشيخان من حديث عبد بن حميد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اجده
 وعظمه في قبره إنك لا تألمت بكفده وبركاز طرق كثيرة معلوم أنه قد انفجرت على الله عليه وسلم وهو موقوف
 كروي في ذنوب من لا ودته طيفه هو أنه قد انفجرت على الله عليه وسلم حين سقطت وأخره
 ثم مشددا قال الله تعالى حريقه عليكم الروميين روفت ريم ليس رافته كما أنه انفجرت عليه الصلوة
 والسلام بالسنة امت اقتضت مؤمنة كطبيعة البنان رادعا جهادية وان هذا ما أورد
 الحديث عليه من علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تدبب
 واللباني حتى تكلم معاوية وأخرج الأجرني في كتابه الشريعة عن عبد الله بن عمر قال قال معاوية
 رضي الله عنه ما رأيت في خلق من الملوك منتهى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا معاوية ان
 كنت فاسق قد خرج من حدس سلام حرام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اول ميسير من امتي
 يقولون لم يوقدوا وجوا وكان اول من غزا في الحج كان معاوية في زمان عثمان بن عفان و
 كانت امه حرام في حبيبه لما بنت بعد ما عرفت من الجوه وقد استفاض ان النبي صلى الله عليه
 وسلم استغفنه ويؤانسك ابدا امينا وقد روي الأجرني من طرق متعددة ان
 ذلك كان باشارة من جبرئيل ومعاوية بن ابي سفيان وكيف استخلفه ولكن اول ملك
 ان السلام يستخرجون الملوك الجدي واز شعوات شريعة انظر صلح الله عليه وسلم حترى
 باجود است وقت وفات وصيت محمود كترأ در ما خرا او بكيد ازند وبعضهم قد
 غلظت فاصه مبدت ليك انصافي ان نوانت اخرج احمد بن عبد الله بن قاهر الجعفي
 قال سمعت معاوية يقولت وهو يقول ياكم واحباب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان حدس كان علي عبد عمر وان عمر رضي الله عنه ان شيعه الصفوحيل تشبهه حيا

نیز او ملوک یا مملکت دیگر بود قسمت و هر قسمی را یکی است علی وجهی از آنکه قبیل است که
این را بر بردارد آن را هم نیت میز خط و نشان و کثرت است در آن مکتب است این را نصیب
الف و نظیر اینها معتدل اللفظ و ذوقی اللمح التیوار نه مدبرین ابن عمر قاله سواد الله
نیز و ملوک الناس كما لا بد الا ان لا يخلو فيهما راحة و حكم فغشم التكت كما تخلف
و ابرست و مواضعه منوط باخبار لغزات خود است لیکن در بعضی قسمت تصور استخوانی نام
از وصول کار مطلوب است که در میان اینها در بعضی از آن قبیل است که با خبری را یکی
واقع برین دانسته باقی تمام چه منقسم است یکی اگر ان کتاب کنند منین من را ملوک بر خود
و کثرت زنا با نرکت یا نرکت در صورت را ملوک صلوة و نرکت است که لا حول و افاة است که
اگر انترام کنند مستحق یا نمانند انترام استن مکره یا صودی هفتی عامر اذا مورود
لازم ببرد و انترام انجا بود معنی نماید در این قسم را بدو دسته گوید مثل اختراع او را و او را
در تقسیم نرکت اولی تحقق شود و اعتقاد نماید آن ماکل بعد از کتاب ما قدرت که مورد
از شرح شده و ان نیت و صورتی مباح است متعلق مع مضمون شود و دلیل که سخن معاصد
بر آن التزام متبرک شد و در قرن ثانی انهر راست است استکاند نظریه در نیت جلالی
اما این شخص تصور آن معاصد دارد و خطا نون نسبت سیموم اگر لازم کردیم و این مباحی
را که متعارف است بر ما قسبت و بهترین مردم زمانه رسمی فاش شود و صنی را که کرد و ان شهر
باقی بر ابا جده خود است لعمرون و بر آن فایده نیست الا با اوضاع که نصیب در میان آنکه شرح
و صنی بر وضع دیگر تحقق کرد با قرن ثانی اینرا است دارند و در وسط غربت باشند
با نیت استیجابی هر چه کای بنی کتاب است یا احادیث مشهوره یا فاس جلی با اجماع آن
بر خود مخصوصا ایام خلافت خاصه که بیایم نکات بویست و هنگام من الا سیرة
درین اقسام صادق است در بعضی منها شخص کجیل آنکه اصول معتد و نیت و استلال
نیت جلیه یا انحراف عالمی در خلاف آن غیر سماع و عند الله ان مخالف را معارضه نماید

وَمَا نَقَضْنَا إِيْدِيْنَا مِنَ السَّرَابِ وَأَنَا لِيَوْمِ رَدِّ صَحِي أَكْرَمُ فَلَوْ نَا وَرَجِيْعُ الْوَادِي فِي غَنَةِ كَيْلَانِ
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا انصرت لكم مصيبة فليذكر مصيبتني فانهما مع عظم
المصائب فغيرنا في ذلك موت حضرت فاروق اعظم است در امامت بسیار وارد شده که
در خلق بسیار خشن است از آنکه حدیث حدیثه لیس علیک منها یا بنی امیه المؤمنین کریم
کردیم و سیره استخیر معارف بود در میان معین متوافق و موافق است و در زمان
و عزیزی که در ایام ایمان واقع شد در ماه نخست اول صدیق اکبر است و انعام آن بر
دست فاروق اعظم بحصول ایجاب تمام مسلمین در زمان ایمان با هم موافقت و با یکدیگر
مشترک و بر کفار شدید و بر جهاد متوافق تمام مخالفت در میان ایشان واقع شد بسیار
در عایا خلق را از جانب خود دوستانه و مصلحتی بر عایا در سپاه از پدر مشغول و مهربان
تر بود عیون و امراء اصحاب اهل نوابین از معاشره اولین انصار اجنبی القریه
فی کتاب التمهیل عن فضیله بن خروان فی حدیث طول آخره قال غنیه بن خروان ان قدر ایشی
والی لایا معترع رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لانا طعام الا حدیث التوحیح حضرت اشهد انما
برده فغضبنا بی دین سعد فاما من اذ لک السیف الادیو امیر مخرج من الامار دستور
الامر بعدنا هم و در تبرک و عهد شریف حضرت علی الله علیه وسلم در تبرک مشهور است
را در امور عظام و تدبیرات کلیدانند و در وقت پذیرای تمام و فاروق اعظم در خلافت
حضرت صدیق و تدبیر و مسیر و مصلحت و نظیر و معین چون نوبت خودشان رسید کارها
سرا تمام دادند و مانند دین بوجه بسیار از ایشان بر روی کار آمد که مقدور و مکرر
انحضرت علی الله علیه وسلم بجای اینها بسیار سیر و بسیار تحمل اعدا بسیار
بکلیه نظیر و بسیار آنچه برای ایشان در پیروه جنب مقدور بود از کورگی و ترویج دین
هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند قوه دین و مکرر قدیمه قال رسول
صلى الله عليه وسلم في قصة تكلم البقرة وفي حديث الذئب او من به انما لک و عظم

على كثير ما كنت اسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقول كنت انا ابو بكر وعمر فقلت انا ابو بكر
وعمر وعزبت انا ابو بكر وعمر والخلقت انا ابو بكر وعمر ودخلت انا ابو بكر وعمر قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان ابن الخينة يتبرأ من اهل عليين كما تبرأ الكوكب الذي في ارض السماء
وان ابو بكر وعمر مني والعاذ قال صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا كل مؤمن اهل البيت من الماء
والخزف الا ابنين والمرسلين وقال ايضا دري فاجاي فيلما فاندعها بانه من بعدي
في بكرته وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد برف احدكم فليسلم اليه
انا ناسبهم اليه وتبسم اليها وتبسم صلى الله عليه وسلم مرات يوم دخل المسجد وابو بكر وعمر
احدهما عن يميني والاخر عن شمالي وهو اخذ بايديهما وقال كذا ابغوت يوم القيمة وقال ايضا
الله عليه وسلم لو اجتمعوا في سورة ما افانكتموا وقال هذا ان السبع والبر وقال انا وديرة
من اهل السما فخر لي وميتا يلا والاشراي من اهل الارض فابو بكر وعمر وقال ابو بكر وعمر
ارادني بها تراي رسول الله صلى الله عليه وسلم في رؤيا انصبت سائها فوسمي رجلا منها في رؤيا
الرجحان في الوزن فخر النبي صلى الله عليه وسلم باللائحة واخبر ان مسات عمر كعد نجوم السما
ثم قال جمع مسات عمر كسنة واحدة من مسات ابو بكر وفي حديث الاسدي عن النبي صلى الله عليه
في منقبة مؤمن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الصدوق والفروق في حادثة واحدة وفي حديث
ابو موسى انه شرب مرة واحدة فخلصه عثمان ثم بما صحواه صلى الله عليه وسلم وقال علي بن الحسين
منزلتها في حمة كمنزلة منها فحدثت الي احواديت كثيرة على هذا الاسلوب لا يحرم من دور
كله قرن بوزنه وقرن كافي بانقر اضرب ودمقر منشد ايجامات عديدة يشهدونك بطلبها
اهم عطية ساءم راكطه مناصت داده بر تكايم اخراج الدار من حديث والد بن معلوم
قال فعل عبد الله بن ابي طالب عليه السلام في غزوة بدر انما منتهى بعثت امر الا وهو بين يديه بجنا
تقد الله واني عليه ثم قال اجد فان اول خلق الله في اعنة طاعتهم امر المعصية وان من لم يزل
في السار والاراي محتفون والورب شير كلك السار بل الطبر والابو بجبار وروم طيرت

الذي هو قوله سبحانه يا ايها الذين آمنوا جاهدوا المشركين ولا تكونوا كما ينادي قومك بعضهم في النار وهم الذين كفروا
بما بهي من الرغبت والارزاقية فقالوا ان الله اعلم ان يشر عليهم حتى يبعث اليهم رسولا
من انبياءهم عزير عليه السلام وحين علم ما يلو من ربه من رحمة الله عليه وسلم وعليه السلام
ورحمته الله وبركاته فلم ينجس من ذلك ان يرحل في حربه ولا يفر في حربه ولا يفر في حربه ولا يفر في حربه
لا يقدم الا بالذمة والايوز الا بالذمة على امر بالذمة وحمل على الجهاد البسط الامر الله له قال
الله جود واجابة كل واحد منهم وعونه وفارق الدنيا تقيا لقيام عام عبده ابو بكر رضي الله
عنه سنة واخذ بسبيله وارزقت امره في فعل ذلك منهم فالي ان يعقل منهم بعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلا الشرح السيوف من افادته واوقاد الزمان في فعلها
ثم كتب يابل الخ اهل الباطل عالم سير بخطه او صالحه ويسوق الارض دماهم حتى اذ منهم في
الذي عزير من وقرره بالذمة فذاعت وقد كان اصحابه كالاسد كبر برعوي عليه و
ارضعت ولداه وزاي ذلك عند سوتة طهنة في طهنة فاذي ذلك الى الخليفة من بعده
فارق الدنيا تقيا فعبا على منبهه صاحبهم عام عبده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمقررا
وخلط الشدة بالدين وحرمه ذراعية وشرف من مائة واعد له مورقها منها والحب الدنيا
فما اصحابه بين المغيرة بن شعبه امره بالسير الى الناس على بيتون فالكه فلما اهل قين المغيرة
بين شعبه استنبل بمكره ان لا يكون اصحابه ووجه في الخي فتج عليه باد انا اسحل امره باهل
من حقه وقد كان قد اصحابه كالاسد بضوة وما بين العا كره لها راجو وكره بها كراهة
ادلاوه فاداه الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا فعبا على منبهه صاحبهم امك
عمر بن الخطاب الذي ولد لك لوكها والتمك ثديها وبيت فيها لتقسما مطا منها فلما وليتها
اقتبها حيث العلاء السعيا جرتها وصورتها وقدرتها انما تزدت منها فالكه سدادة
جلا بك حوتها وكشف بك كرتيا فامض ولا تلقت فانه لا يفرق بين اللق شي ولا يزال على الظن
شي اخذ قوله بذوا استغفر الله والي المؤمنين والمؤمنات قال ابو العباس وكان عمر بن

عبد العزیز بن ابی السنی قال فی ابی الدائم اعرف دلائل لغت تغیرات استحضرت فی النور
 و آنچه بر آن منتهی شد و آن اعظم تغیر است آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن را مدعا علیها
 در میان زمان غیر مدعیان و موطن ایشان در بیان تغیر را مانند دروغها درین بسیار که بهم
 اجماعی متواتر باشد و ایجابی که ملاقات خاصه منظر منقطع شد که انصاری صلی الله علیه و سلم
 در کتاب فی الامت کثیره و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بسیاری از احادیث بر سبب
 اجماع فرموده اند چنانکه در مقصد اول نوشته ام و اگر کتبیم نامل در کلامی بر جا و کفر خلاف
 عامه منتظر با عقل مذکور شده در هر مسئله بزرگ بیایم و طلافه عامه با مدخل در
 اسو نظام کهنه آنحضرت و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر جا که مذکور است در شیخین یا غیر
 و ایجابی که مشهور بالجمیع منقطع شد و قرن ثالث دره از ذی النورین بود که در
 بد و از ده سال بود که سیره حضرت ذی النورین نسبت بسیره شیخین محالیرتی است
 زیرا که کما فی ان غریبت بر حضرت تنزل می نمود و امر آنحضرت ذی النورین نیز منقطع است
 شیخین بودند و اختیار در عیت مراد است مثل انقیاد عیت با حضرت صدیق و فاروق
 بود هر چند آن خسته تنها از فوه بجا نیاید و در اصل و زبان بدست و مسلح استعمال نکرده
 بود الا عند امام هذا القرن و هذا انما یتنازع فی الامساکه بدان اسعد است که در
 تاویل حدیثی است که در سوره بقره حدیث دیگر که تا مطمح نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
 حدیث پیش نوشته بود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل قرآن است لیسب بعضه بعضا
 قال استحق که با تدبیرها تالی فی آنحضرت صلی الله علیه و سلم عالی بر مضمون را بعباس
 مختلفه و اسانید متخذه بیان فرموده اند حدیث غیر از آن من قرنی ثم الذین یلوونهم ثم الذین
 یلوونهم ثم نبی اقوم نسبی ایا نهم شهادتیم و شهادتیم ایا نهم و فی لفظهم یفوی الکلب
 آنچه از غیرت قرون اولی و سرتی قرون اخره فهمیده و در کونه خاطر خاصه که بار بعد از
 حدیث نزول ربی الاسلام محسن و ملتین سنه فان یبطلوا بر مضمون در مفهوم است
 کد

کون و در کتاب دیگر در خطی که با سلام با عیسی که که در حدیث ایدان است مسیح و بطوریکه
که معنی آن در آن باشد بطوریکه اینها هم را و بطوریکه اکتفا به مسیح مضمون یکی با عین
مضمون دیگر خوانده می شود و نباید متوجه شود از این موارد در نظر هر کسی ظاهر نماید
لیکن چون یک خطی که در این معنی قرون گذشته است یا هر چه که باشد اما این بیان خود هم نزدیک
به همین اکثر اموری توان چند یکی در بعضی متون فرود هر چه که می تواند خواند بسیار با دل
ساعتی مانده از بنده که نزدیک دیگر خواند یافته و بالمدینه و الملک عطا السلام احفظ الحوائط
ملکه با ملک چشم یافته و این که از سر تا این معنی بلوغی می رسد از اول پس بسیار این حرفها
همه در هر یکی از این شیوه است در هر کجا که گفته اند همه حدیثی نوحه است و بعد آن در هر
کجا در مدینه سلطنت است که پس تبارک و تعالی در حدیث و کتبین در بین به بعد از خلافت در مدینه
مصدقی که در هر یکی است هر دو نشان یکی در حالت در هر دو مشهور یکدیگر می آید این را که اگر
و حدیث اینها دیده و معانی بسیار خواند آن نیز الامور با نوحه و رحمت تمام و خلافت در حدیث
هم که چون ملک عضو و با حدیث قرون گفته حدیث و در این معنی اسلام و حدیث الحوائط
بالمدينة و الملک عطا السلام جنگ از این که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم که در
در حدیث ماضی هم قریب از این را که در حدیث که در این علوف را بخوان که اسلام
سندی می تواند بود هم بودند اسرار و جنبا و در یک طاقار و در آخری تا کدام وقت گفته
و گفته اسرار و جنبا و در کدام زمان تحقق شده و این را با عیسی قرون در حقی اسلام
خلافت و رحمت مسیح باشد که به متوازی است باز اسرار و جنبا با حدیث مسیح
و بعضی از کتب در حدیث که در ملک عضو و مسیح یعنی داریم که همه بیک مسیح خوانده است
باز این را نیز کنار حدیث عذیبه بخوان لا نعوم الساقه صحی نقلا اما کم و نخند و اینها هم
و برت دریا کم شکر که و ما لیکن که اسرار که کدام واقعت و زمان اوقات که در آن نوحه
الی غیره که در اطراف با لحظه در هر روز را مصیبتی که از شوب که در اوقات در بعضی از کتب

در امام عین مطلق ما را مقصد کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و حق خود بود از آنکه
با جناب او را بر این کتاب بر زبان در آن کتاب کرام پیدا و از آن طمسیان خاصا کرده و دیگر
با وجود استعمال نظر آن کاری نگردد و معنی منقح است از منقح منقح است حضور ام و در یاد
داشت که صیون محبت همه از آن طریق چیزی بدست نخواهد آمد در سینه سینه از آنکه تر از آن
طریق سطره میسر خواهد بود و در باب عبودیت مذکوره هر دو اقامت سطح امر و عدم و جافه
الیا السطح با یکدیگر افتادند و درین فزون ما انداخته است و صفا است در میان خود
بیک حساب و دعوت و بیک حسابی مختلف و مستعد آید در حدیث زهی السلام
همه را بیکه بر خود اند و در حدیث الخلافه بالمدینه و الکتاب السلام همه را بیکه است
بنافه اند و در حدیث فتنه که از حدیث مذکور است همه را زمان استقامت گفته اند و در حدیث
که درین علقه همه در آنست زیاده و فوق که استینه اند چون غیر اعظم بطهور است سطره علم
بر کت و نه ای بونی بر نسبت ظاهر اول بطهور انجا برید و در امر اینه تکلیف رسیده و در حدیث
و ارفه شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن صحیح عاده فرموده اند ما را فرمود علی بن
السینوان عن صفیة قال کانه انما بر باله عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انما لکن استار
عن الشر محافیه ان یدر کنی قال قلت یا رسول الله انک انما فی جاهلیة و من فی انما انما یمنه الخیر
جعل بعد من الخیر من شر قال نعم قلت فبما یدرک الشر من غیر قال نعم و فی ذنوب قلت و ما ذنوب
قال سیئون بغير سننی و یدون بغير بدی عرف منهم و منکر قلت فبما یدرک الخیر من شر
قال نعم و دعا علی العواجم من ابا سیم البها قد فوه فیما قلت یا رسول الله صفیة انما قال
م من جلوترا و یسکون بالنسبا قلت فاما من فی ان ادکنی ذک قال لکن جماعه الباطل امام
قلت فان لم یکن لهم جماعه و لا امام قال فافترس الیک العرق علیها و اوان نقصنا جمل شجرة حتى
یهدک الموت و انت علی ذک و فی رواية قلت یا رسول الله انک انما فی جاهلیة و من
فی انما انما یمنه الخیر من شر قال نعم قلت و بلی هو ذک الشر من غیر قال نعم و فی حدیث

قال قلت

قال قلت وما وجهه قال هو من غير ما يعرف منهم وشيخنا قال فهل بعد ذلك الجرح
قال نعم دعاية على بعض من اتهم اليها قد فوه فيها قلت يا رسول الله صفهم لنا فانهم
معه جلدنا ويكلموننا بالاستحاطت فانما هو ان اذ كفى ذلك قال لم يرد عابته السكون والمهم
قلت وما لم يكن لهم حاجه واللام قال فاعلم ان كل من عرف كل ما دلو ان شخص باصل شجره حتى
يدرك الموت وانما على ذلك في بعض من قلت في العصور في رسول الله قال السيف قلت
فيما بعد السيف نقيه قال نعم يكون المارة على اقدار غيرته على من قال قلت ثم ماذا
ثم عرجي اذ كان بعد ذلك بعد ما ظهر من جوار من وضع في ناره وجعل يهره وخذ وزره ومن
وقع في نيره وجعل يهره ونظيره قال ابو بصير قلت في العصور قال السيف كان قومه
الصفى على ايام الردة كانت في زمن السدي بن رضى السدي وثور يهتد على جرحه من اهل
على ايام من السنين ذلك ان الدخان اشر من النار قال ابو عبيد اصل الوضوء ان يكون
في لون الدابة او السواب في ذلك كدونه الى السواد حتى يصبغ الروايات فاستدل
رسول الله الهدية على الاذن ما هي قال لا يبرح فلور سقم عنه الذي كانت عليه ويرى
جماعة على اقدار يكون ابيها غير على فادمنه اكلوا سيرة ما اقدار العيون فنته اولي
مستمر على حادته عطية مبداء اين فنته ملائت حنرت من نضحي انخرفت على امد عليه
وسلم تحت اذ صاف حنرت من نضحي فخر اوندك منظم نشود وازان من اكم سذني النضحي
اجرح الطيراني والونيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن الله
واشم مقتول وان يذره مخصوصه من يذره يعني فيه من ربه واجرح الحاكم عن علي بن ابي
ان ما عبد الى النبي صلى الله عليه وسلم ان الامه استقر في يده واجرح الحاكم عن علي بن ابي
قال النبي صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس استنصوني بعبدي جهدا قال في جهاد من ديني قال
في سلامة من دينك واجرح احمد بن ابي بن عمر بن ابي سلمة بن ابي سلمة بن ابي سلمة بن ابي سلمة
انه سيكون اخلاقت او امر فان استلقت ان يكون السلم فاصح جاءت اولي حرس جبل

و اعفرت صلی الله علیه و آله انما اراد خبر و ادعیه و سبب بیان فرود آمدن ائمه علیهم السلام و فرستادن
بن ابی طالب قائم دین عالمی نام اعماله الجواب تحت علی الصمد فقال ما
یذا قالوا انما ابی نام غالت رد و در روی سمعید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
تعدک یا ذابحت علیها کلاب الجوب و اخرج الی الکم من یهدیت یحیی بن سعید انه الذی یهدی و ابی
عن ابی ایوب عن الخمره قال ابن سعید و منی السعة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احذکم
سبع الذین یتکونون یومی فتنه یفعل من الله یبینه و فتنه یبکته و فتنه تعقل من الیر و فتنه
تفیل من الیام و فتنه تعقل من السرق و فتنه تعقل من المغرب و فتنه سوا طین الیتم
و ابی السیفانی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یرکب اولها و یمن ثبها الا انه یدرکها اثمها
قال الولید بن عباس مکانت فتنه الذین من فتنه الطی و الذین من فتنه الیتم من فتنه
ایمیه و فتنه السرق من فتنه الیتم و کما حدیث ما نیه حرب صفین و اعفرت صلی الله علیه و آله
ان ان جنود او ند در فتنه اخرج السیفان عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم لا تقوم الساعة حتی یقتل ثمان قطبان دعویها و ادوا یکتل امانه سب باکر
ابن عامر صحیف و یشتد که در میان ما و شما این ذرات و حضرت زین العابدین فرمود که این
فزان صامت است و من فریاد عالم و اخرج البخاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
لعماد قتلک الغیبه الباغیه و ان منشی یتد حکم و اعفرت صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث
را بطریق بیان فرمودند که مشور باشد بر آنکه مبداء معاندستی کرده و هر من زمان بخود
عادت که حرب نبرد و ان و اعفرت صلی الله علیه و آله و سلم انما فرموده بیان فرمودند
و در زمان فرمودند که در حین فرقه مسلمین بطینون خواهد بود و منوی قتل القوم اولیها بالیوم
و ان کما از سار است طلبها کما هو جواب بعد از این در حادته و افند حضرت مرتضی مطهری
اند و اعفرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و ان حضرت مرتضی
را با نسفی الاقرین گویند اخرج الحاکم فی حدیث طویل عن عمار بن ابی ریحان السدوسی قال

اعلم قال بقبرها ما قد قال نعمت كبريا ما قد اذا كان باهه عيته قبل نورا ما اذا حجاب الرزية
 كان فقلت الله قد سولا عالم قال قال في من ان من قال قلت في ان النبي صلى قال ما كنت العموم
 اذا قلت فكيف اصنع يا رسول الله فان ان نسبت اليهم كسبحان العريف قال في ما حوت
 فوكبت عني فبكيتي يا كذب الله لسوم استخول من سبب يزوج عبد الله بن الزبير واذ ان
 حرم واذ جهاتهم لاجل ابراهيم بن اسحق بن ابى فلان عبد الله بن زبير يتم تسليما بخار وركوبه
 واذ ان قال فبغير خبره اذ ان في كفيف كذاب وبيبا حرم التزني من ابن عمر قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم في سقيف كذاب وبيبا قال عبد الله بن جهمه قال الكذاب هو الخواري وبيبا
 وبعير هو الخواري بن يوسف وروى مسلم في الصحيح عن فضل الخواري عبد الله بن الزبير قالت اما ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فذنا ان في سقيف كذاب وبيبا التميمي قال مصعب بن عمير
 بهتم فقالن فحاسب بن قيس بن ابراهيم بن عثمان عبد الملك ما مصعب بن مظهر بن جهم وطلح او دود
 حضرت صلى الله عليه وسلم امر ان بيان فرمودند و ان حضرت صلى الله عليه وسلم انما تقاتلت خبر اذ ان
 به عاة على ابواب حريمه انما تقاتل عبد الله بن ابي العباس التي امر ملقت بر عبد الملك مستقر شد
 و عبد الله اسلام تحت حكم او هدمند و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 کردند و در حدیث شرح بیان نموده اند که در این حدیث آمده است ان الخواری من حدیث ابی هر چه
 کلمه است علی بن ابراهیم بن محمد بن قریب و اخرج الحاكم عن ابی ذر یصح انی صلى الله عليه وسلم يقول اذا بلغت
 بنو امية اربعين الفخذ و اعباد الله فوالله اني اذ كنت انا لولا اني لم اجد في الخواري ابو يعلى و ابا
 عبد الله بن مرارة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا ليت في النعم بي الحكم من دون علي بن ابي طالب كما تنزرو
 الفزوة قال في راي النبي صلى الله عليه وسلم انما كذا حتى توفي و توفي في راي النبي صلى الله عليه وسلم ان الربيب
 قال لى النبي صلى الله عليه وسلم انما كذا حتى توفي و توفي في راي النبي صلى الله عليه وسلم ان الربيب
 فخرت منه و آخره التزني و الحكم و البيهقي هما اخرين ان علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انما كذا حتى توفي و توفي في راي النبي صلى الله عليه وسلم ان الربيب

و فرست انا انزلناه في ليلة القدر وما ادر يك باليلة القدر ليل القدر خير من العتمة كلها
نوامية قال القاسم بن الغضل فسمنا ما كنت نجي امية فاذا بي العتمة لا يبرد ولا ينقص احره
ابوداد عن محمد بن عوف قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن عوف ان اذراست فقل
فانزلت الملائكة الموقرة فضدوا في الزلازل والبياب والامور العظام والساعة يومئذ
الى العالم من يدعي به طي راسكنا نجا كنه است ما يكسب كثر انيتر يا به فهميد كدر باب
علاقت تمام انا ديت كخانه اوده بعضه باطن بزم وبعضه باطن بيع مانند حديث ذكر ارسد
ابن عوف اخرج ابو داود عن ابن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامران
كثرتوا جود مجتهد بانتم و غيره بالعراق فقال ابن عوف سترني يا رسول الله ان دور
ذلك فقال تلك الامم فانها جيرة الامم ان غلبت شيئا اليها خبره من عباده فانما ان اميم
فعلكم بيمينكم دستخواسه فانكم كان ادعوه جل اوكل في بانام ويا به وقيه جل ابن عوف
كرايقوم ورحلات جوزين استحقان طرافت فداستند وطاقات من اليتيم استغفره دعوات
شريعة منو بهنست امر جهاد وفاقون بران كشت لهذا امر با دم است متوجه بدورات ان
جماعت است و هم بايع وقت است متوجه با مو ملكه وانند ان از میان اينها غرض من عبد العزيز
تخليف رهد بود بجليه و فضل وزيد ار كسته و از ذي آثار محموده در عالم ان مانند كلي كتاب
حديث و جمع ان ديكر كرسب اهل بيت و بروي صادق اكد مضمون حديث بوجت السلام
را ان كل مائة من بعد ولها و غيرها فتنه نازك انكه چون ابن بدنه نزد يك ما فخره ارسيد
دعاة بن عباس از طرف حراسان سر بر آوردند و جنگها واقعه و مظهرها بروي كار اكد
هر كرا از نفس بن اميه يا احوال الشاه بافتن كشتند و معاصره ناسودند و انجمنی در
سید اطراف لواتي فاش كويد و مدار ما صار جدا اينه سخاها امر بن عباس استوار است
و توير كالت قامند و خيزان طاب كشت اگر چه اين تعبير حوادث عظام در بطن داشت
و در زمان طويل پيري شد و مدني داشت چنانكه تعبيرات معتقد و مدني دانستند پس

اعتبار می توان گفت دو دولت سببیت اول در مدینه بود و ثانی در مکه قال النبي صلينا
الله عليه وسلم الحظوظ بالمدینه والكلت بالشام و ثانی آن سراسر ایلیات فی وصف النبي صلينا
الله عليه وسلم بها و طیبه و مکه بالشام اول لفظ جزیرت و خلافت و رحمت رسوله
سبعین مرتبه و ثانی بوضع سابق ایشانیم شهادت و لغویة الکلینت کتف خصوصاً و اول
شهادت مع صلوات کتبت او را مزاج بزوال حرجی الاسلام کتبت و کتبت بعد قیام امر سلطنت بعد
اولی مزاج سبعین سینه در اول زمان سببیت صلوات بود در ثانی سلطنت صلوات سبب
نیکو در ثانی اختلاف و اسیر و آرا سیم در اول نیم امور و بیانی السبب مزاج بود سبب
و طیبه خاص و اختلاف معتدبه در دین اینی موعود نه در زمان ثانی اختلافها و در سبب
پراکنده در اصولها که مرجیه و قدریه و حوائج در و افضل پیدا شدند در وقت
و احکام حرمی مذسب ایل مدینه دانند و طایفه مذسب ایل عراق لیکن بجز این اعتقادها
مذسبند و این نزاع محکم الاسلام کتبت نه این حاله یا حاله اولی غیر در و لغوی مختلف
الحقیقه تحت جمیع تصور باید کرد با اعتبار آن امر جامع انحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده
ان لا یزال الاسلام عزیز الی الی و غیره تا بنجین کلمه قریش و فی روایت لابن ابی اسامه
ما ضیاع ما لیسیم انما سبب قلیفه کلمه قریش احزبه الشیخان من حدیث جابر بن سمرة یخبرون
این امر جامع که مشرک است در میان دو دولت دولتی که در مدینه بود و دو ایلی که در مکه
استغفر از یافت تقضی میطلبه ظهور دین و حوائج دارد یکی خلافت و دیگر علم انحضرت
صلی الله علیه و سلم اما اتفاق هر دولت با اعتبار خلافت از آن جهت است که درین م
دولت خلیفه متفعل می بود مشورت در علم بعد از اجماع خارجیان و بدون آنها و یکی
هر امرای لشکر خلافت و دولت بی اعتبار اما اتفاق این هر دو با اعتبار عالم از آن جهت است
که تا این وقت تدوین مذسب نشده بود و بحکم تکلیف که سن باید فلان سهم از او
کتابت سنت است بر دینی مذسب اصحاب خوفناویل می نمود و هر یکی دعوی میکرد که آنکه سبب

صراح شرح محمد علي صاحب الصلوة والسلام حكم بين من بين اهل طائفة اهل
اصحاب فقه ابن زمانه مخلوطا بوجوه ما كان من اخبار واما بين سنة وموسم من امر اهل مكة
فانما راجع اليه سفير خلافت بني عباس ودر عراق واهل دولت قسريه بجهت اهل
باند اعترفت بمحمد عليه السلام ان خبره اذ نذا جنج الشريفي عن ابيه برهه كالي حال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج من ارضه ان رايت فلا بد ان شي مني تنصب باليه
ويثبت فتنه السنة وبعين من مفهومه ان يكون خبره من اهل اهل اود ودره من بيت فقه
من خبره فان كما تعودوا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر العنق فاكتر في ذكره حتى ذكر
فتنه الاغراس فقال فابل بار محل انه وافت الاغراس قال بي مرتب حسب ثم فتنه
السرا وبعينها من فت فتم اهل من اهل بني بزم انه مني ودره من اهل اهل اهل
م بصلطه ان سب على كل كورك على صلح ثم فتنه الديرها لانج احد انه فتنه الامنة ان طرته
طرته فاذا لم يكن الغضبت تمامت اهل الرجل منها لومنا ويسي كما في اهل اهل اهل
فصلطه ايمان الاغراس في فصلطه افاق لا ايمان فيه فاذا كان ذلكم فانظره الديرها
من لويرا او من فذل حال الطائفي فقلت الاغراس انما اغضبت الغنة الى الاغراس لوقا
وطلوبها حال الرجل اذا كان يلزم بيته لا يبرح به بصلته بيته وقد كان ان يكون سبته
بالاغراس لسواد لونها وطلبتها والورثه نائب المال والاهل بصلها فهو مرتب
اذا سلبت والاهل والافان يزيد ايمانهم كالغراس تحت قدميه فقول كورك على صلح
مك معناه الدير الذي لا شئت ولا يستقيم وذلك ان الضلع لا يقوم بالورك كمن لا يخل
انما افاق في نائب الامنة والامر فتنه افا وضوا بوجوه كفت في سائر وما يخل في افاق
وكذلك يريد ان هذا الرجل غير خليل للكله لا مستقل به والديرها تصغر الديرها مستغلا
فمنه بلامنة لها كمنه ومعنى انجده سبب من غير منجده انك فتنه الاغراس فتنه بني
امه سب در تمام وهر با مارة بكر بن عبد الله بن الزبير از زرينه بكر وهر با اهل

اذ كان معاينات من كسبه فيسند في زمان واقف من وقتة السرا فخطه بنو عباس من نعتة بعد
 ابراهيم بن عباس بن ابي اسلم وكتب اليه فواذنه بالشي وفتنة الدنيا فاشتركت في فان
 حينئذ خفت ثلث الخمار به باستفاد طوبعت اتراك طهبة بعد طهبة ووزن روم وغاز
 في ثمانية بسلة منها ميتا بخان وحدثت اية ما في اشارة بعضه من اجسام ابراهيم
 رافع من ذواته طهبة امه من كنه انذرت من حضرت او مودة اية وطرف ان
 قال عثمان بن عفان في حكاية الله اخرج ابن ابي عمير عن عبد الله بن مسعود قال قال
 علي بن عبد الله بن مسعود قال قال علي بن ابي طالب قال قال علي بن ابي طالب
 وسمي اقرؤ رقت فبما و غير لونه قال فعلت ما تران نزي في وجهك شرا كرسه
 فقال اما اهل بيت اعمار الله لهما الا عزة على الدنيا وان اهل بيتي سيلقون اعدى بلاد
 ولسر بدا انظر بدا حتى اتي قوم من قبيل المشرق معهم رايات سود فيسجدون الى ارض
 يعطون فيها ثلثون سيفور و ضبطون باسلوا فلا يقبلون حتى يدعوه الى رجل من اهل
 بيتي فلما فسطا كان لونه حورا فمن ادرك ذلك حكم فلياسم ولو هو على النج و اخرج
 ابن ابي عمير عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فكل عندكم فكلتة كلمة ابراهيم
 ثم لا ابراهيم و اعدتكم ثم نطق الارباب السوداء قبل المشرق فيقولونكم قتلام يقتلونكم
 ثم ذكر سبها ااحفظه فقال فاذا طاب يومه فبما يوجد ولو هو على النج فكلتة الله كرسه
 و اخرج ابن ابي عمير عن عبد الله بن الحارث بن عزة الزبيدي قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يخرج الناس من المشرق فيقولون للمهدي يعني سلطانه كتحقيق ارضه حيث بيت من فخر
 كبره اذ از مهدى في سنة بنو عباس من سنة امام هدي و اخرج ابن ابي عمير عن
 كقاص و طهبة الدنيا بعد دست بر حضرت او مفضل بحيث استت كه خرافت ابن زريق و
 برده نقد معم شدا كرا غير و تبديل بيت ليس و لا مهدى سم راه مودة شدا
 يسوي تدبيره كنه مفضي باسند باستفاد طهبات نه جود فاجبان و كبره كنه مده انا

شد و بجز این در هیچ جزیری ... او غلیظه است به معنی اگر خلافت او در قدم
معموم کنت و با او باید بود و در او نباید نمود زیرا که مطلوب هم در شریعت قطع نزاع است و
تخلیل برین در حق خلافت مستقره بهتر است اگر چه نسبت آن که در ک علی خلیل است از خلافت
متناسبه که ما صاحب آن افضل بود عمر فخری تخلیل معنده و تعیین رایجی که موافق تقدیر خود است
حاصل کرده در اول دولت و سبب امر حکیمه در اطراف عالم نامند بود و بعد محکم حکم است
حکیمه شد سلطنتی استعمل شدند تا آنکه سلطنت مسوزمانند غیر حقیقت و عبیدان محض
کردند و از سپاهوی آنها فتنه عظیمه برخاست نصاری بر سام تسلط یافتند آخرت هم عبیدان
برهم خوردند و هم نصاری از از عن سام بر آورده شدند بعد از آن انرا که جنگی بر سر خاست
غلبه کردند و آخر انرا حلیف عباسی برهم خورد در احوالت دولت عرب مقصود و عجمیان
در بر نامه بر ایست سر بر آورده در آن ابتدای تغیر فاسم بعد در ایام دولت بنی عباس
اصول و فروع حکم اساسی است حقی و مالکی و سافعی قضایست بر داشتند و در اصول معتزله
و شیعیه و جمعیه از هم مسازگشتند و در همین عصر علوم یونان را به بلوغ عرب نقل کرده شد
تا تاریخ آنرا فارسیان محرب یافتند و هر کی بنده نبوغ خود را مستند کردید تا انقضای دولت تمام
بجای حقد را صغی و سافعی میسخت بکنند و در این در فقی مذاهب صاحب عقاید و بل میگردند و در
دولت عراق هم کسی برای عقایدی معین خود مانع اصحاب خود نیاید ... که کتاب است
حکم کنند اختلافی که از مقتضای ما و دیگر کتاب است لازم می آید الحال حکم اساسی است در
دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر ماسی بنده است و تغیر آن به شرح
بر آن که نت فایجات بر نسبت حالتین اولین باشند و حسب تحت جنین عالی تصور باید کرد
و انحرکت صلی الله علیه و سلم با بر همان امر مشترک فرموده آنچه بود او در من حدیث سولنا
الی و قا معن ابنی صلی الله علیه و سلم قال اقی لار جوان لا یخرج امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف
یوم قبل سعد و کم ضعف یوم قال من ان استنه نفضیل یعنی اگر خلافت در دولت ...

و تمام دقایق جزا قریب بود و در ملک عرب با طرف مغایر احکام جاری بود و موجب
اصحاح و امت در حدیث مجعی نوم و قید است ازین تاریخ باز دولت فرسین مغوی فرسین
بلکه دولت عرب بهم خود روزگار می آید - کتابت هم برای آن در چون دولت عربت غنی بود
مزم در بلاد مختلفه آنرا در می گوی آنچه از ذممه است که گفته بود برابر اصل است و آنچه بود
سبب سابقا بود الحار است مستقره که علم ایشان خرج بر خرج و لغزین بر لغزین و دولت
ایشان مانند دولت محوس الا که نماز میگردارند و مکمل بکمال مشاهده می شدند مردم در
دلمان بین لغزین بدستیم مینمایم خدای تعالی بدو است چه عبادت است و بعد از آن فصل الرابع
خامس در شعومات قرآن و توحین است آنکه که دلالت میکنند بر صفات خلافت و امامت
در خلافت خلفا از فضایل و سوابق ایشان و آیاتی که موافقت خلفا اند و آیاتی که سبب
تزلزل آنها تلقا بوده اند علم حدیث طبعیت خود منقسم میشود به پنج فن اقوای سبب اعتبار
استاد فن است مثل موطا و جامع معنیان بعد از آن فن سیره مثل کتاب حلیه اسحاق
و کتاب موی بن عقیله و ابوالسبیل نیز داخل در است و فن تفسیر مانند تفسیر عبدالرزاق و تفسیر
بخاری مترجمی و ابن ماجه و ما کم و غیر ایشان و فن زهد و رقابین مانند کنز الدین ابان
المبارک در معتقدین و کتاب توحه القلوب شرحی بانه در میان و ابواب فن و شرایط
قیامت واجب است و در وضع نیز در رقابین داخل است و فن معرفت الصیبه مثل مسیحی
و مسافرت اعتبار نیز در آنکه مثل داخل است که گزاه است مناسب به و غیر بایسته فن دارد
ازین فنون در هر فن می توان تجزیه کرد و بعضی کتب مصنف اند برای یک فن تنها بعضی
برای دو فن یا سه فن فرضا اصلی از وضع این مضایقت که دلایل صفات خلافت تلقا
و دلایل خلافت خلفا در سوابق ایشان از احادیث و آثار مجعده در علم تفسیر بیان کرده
شود و آنچه از خلفا در تفسیر قرآن و در مواضع و وزیر آن مستفاد شده در ذیل ثبوت
قرآن و تفریبات آن ذکر کرده آید شرط استدلال بتجزین است که در این بسیار ملاحظه

و عالی تر می شود که میسر است در اندامان را بجزم با آنکه اینجا شخصیت کذا و کذا انسان سخن
تجارت است اگر سخن بحسب فم خود تمام باشد و فراین حال سخن واحد با این صواب جمع شود
استدلال از آن نتوان کرد و لیکن کلامی با اینهمه مذکور می کنیم بجهت آنکه صاحبان اثر از
صوابه یا از همین بعضی طرفها باینست و از آنرا دستک است در سنگ اجزاء کلام را بظن و
تجلیل طرفها حال ابو العالیته و الوسیه نفیست خود تقاضا ایدنا العراط السنیتم رسول الله صلی الله علیه و آله
نقیه بود و توحید استقامت است که غذای تو در میان عراط مستقیم میسر ناید عراط الذین نعمت
علیم باز از این نوع علم را جای دیگر بیان میکنند که من اینند و بعد یغین و السید
و اصحابین و من اولیک اینجا باز آنحضرت صلی الله علیه و آله در حدیث مستفیض بیان
فرمودند که ابو بکر صدیق است از رسیدن باز آنجا که صلی الله علیه و آله احدی فرزند را با
فرمود که از نزد ابوالدین من بعدی ای بکر و عمر از من آید بیوان استدلال کرد که غذا او را
علا خود را فایده میسر ناید که وقت مساجد از من طلب کند برایت بسوی و اطراف فایده چون
بعد از دنیا و اللع متع شد که عراط مستقیم طریقه شخصیت است لازم آید که شخصیت لطیف خاص
باشند زیرا که تخلفه حاصل است که عراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب خود در شخصیت
توجه بسوی او حال الله تقاضا حال هم خیریم نه از دفع کم طاوت بلکه قانون الی کیون
یا الیک علیا و من اخی بالک من ذل یوت سعده من الان قال ان الله اعطاه علیکم
در آن محیط فی العلم و الجسم و الله یوفی لکل مرتب و الدواعی علم نفی کویده غنی
غذای خود جل نقص بینین بیان نفرموده است الا برای الکره با تمهید برای بیانی
پس ازین آنچه مسلم است جز از مسایل خلافت حاضر مفهوم میشود و کی آنکه چون علیه کفار سلیمان
بهد آید و در صورت و حسب جهاد فوایا اصل موعود فتح در رسد در صورت و حسب
جهاد ابتدا و آنچه اینجا حاصل از رسیدن و مروس و عده و عده کوفایت میکند در امام
امر مقصود در رضای الهی لازم میشود و حکم بک شخصیت که در عین فایده تمام اولی است

و چون نسبت ما با آن برسد فرزند میگرد و استخوان او در او غلبه حاصل شد من عند الله و
 نصابه و حکم خداوند بنی اسرائیل چون مخلوق شدند در دست عیالی و اولاد ایشان و دنیا
 ایشان مشهور گشت و بالغی که در آنوقت از آنست که نسبت میگرد بر این نوع غذای تنها مستخلف
 ماست طاقت را و به تنی زمان فرمود که بعلامت کند او را بشمار به طاقت را
 جام او کند و دیگر آنکه بعد استقرار طاقت او بنظر ایشان سر باز زدن از قبول طاقت او
 و خلوک را همیشه پدید کردن در اسکان نفیسم او معصیت پیکار کنی اسرائیل چون گفتند
 انی کیون نه الاک علیما یعنی طاقت بر چند از نسبت بنی اسرائیل بود لیکن ما بقیه در ملک
 نداشت و باقی بود با سعای غذای تنها این سخن با از ان بیخ سپید و بان التفات
 فرمود سیوم اگر در باب استخوان مؤثر شدن قدرت در وقت که فتح بندیر او دنیا
 او واقع شود استخوانست غذا اینها مستخلف است و در این اصطفاست بر سعای
 که در این باشد شریف و کیم عالم مانند کثرت مال و ثباته حسب یکدیگر از این بر سعای
 به صحت استخوانست مع غذا بسته اند است که فضیلت هر یکی برای او معین فرمایند تا آنوقت
 فهم مطهرین شود چنانکه در استخوان طاقت بعد از مال التفات کردند و بقای او از دار
 نه نمودند که نه او در علم و سیم بر فضل و نیاز آوردند تا نفوس فوم بر نفیسم او مطهرین
 کرد و اندوخته علم مال الله تنها و از رفیع ابراهیم القواعد من البیت و سما عیلم
 ربنا فقبل من الکلمات السبع العالم سبها و اجعلنا مسلک من خدمت ما من مسلمة
 انت دارنا ساکنها و سبها انما الکلمات التواب الرحیم ربنا و اعیت فیهم رسولنا
 تنکو علیهم ایاک و یعلم الکتاب و الحکره و نیز کیم الکلمات العزیز الحکیم و هان تنها و کونک
 جهلنا که امته و سلطانکوننا سیدنا علی الناس و یقول رسول علیکم تسبیحا و مسکورا
 تنها انتم فرماتم انزعیت الناس الایة انزعج السجوی عنه الی سجد الذی ان رسول الله صلی
 علیه و سلم فاذا ان نده الایة توفی سجد امته بی ضربا و کرمها علی الله عزوجل و اخرج

الدراري عن كونه في السطر الاول محمد الرسول الله صلى الله عليه وآله
في الاسواق ولا يرى بالعبية السبية ولكن يعرف ويخبر بولده بكونه بغيره لطيفه وكله
وفي السطر الثاني محمد رسول الله صلى الله عليه وآله من كونه في السرا والخراب بكونه
كل شجرة وكبيره على كل شجرة من شجرة السلولة اذا جاءها دفعا ولو كان السطر
رأس كتابه وبانزله على اوساطهم ويوضون اطرافهم واصواتهم بالليل في السرا
بما صوت الخلق في السرا من اذنهم انما كعب الامم كيف تجد تحت حوله
انما يعلو عليه سلم في التوراة فان كعب محمد بن عبد الله بولده بكونه في السرا والخراب
تاتم وليس يخالس ولا يخاف في الاسواق ولا يخالس في السرا بكونه بغيره لطيفه وكله
بكونه في السرا والخراب وكبيره على كل شجرة ويوضون اطرافهم وبانزله في اوساطهم
يوضون في صلواتهم كما يوضون في قاسم وديتهم في مساجدهم كذوي الخلق من اوساطهم في مساجد
فقد نكحوا كذا شهدا قضاي نكحوا نكحوا كذا كذا كذا بكونه بغيره لطيفه وكله
والفصارا ذلك كذا بكونه بغيره لطيفه وكله
بما انزل اليهم ربه وللؤمنون اخرج البعوض عن الغار في سبيل ان رسول الله صلى الله عليه وآله
قال ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض ما يعني عام فاقترنا ان يكتبه في
سورة البقرة فلما قرآن في دارت ليل فبقربها سلطان واخرج البعوض عن عبد الله بن
مسعود قال لما انشأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم النبي صلى الله عليه وآله وسلم في
السرا وسته اليها ينهي ما يخرج من الارض فيقبض منها واليه ينهي ما يهبط من قوتها
فيقبض منها قال اذ بعثت السدة فالتفتي قال فرائس من ذهب قال فاعطى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ملكا الصلوة الخمسة اعطى خزائنه سورة البقرة وفقر لمن لا يسرك
بابه من امته سدا اسفا فبقرب عني عنه جون صوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم
والسليم ورازل الازال برأي سورة معين كذا بكونه بغيره لطيفه وكله

بزرگ بود که بوقلمون است اهوانی تا آنست باشد بوقلمون صورت بگردد
بزرگ و لیکن بیکی در زمین و جگانه و کار دارد و آنرا که در سینه و در میان کف دست
صغری است علی بن مسلم است او بصورت در اسطوخودوس نامند و هم السید علی بن مسلم است و نمودن
فانرا خطاط و قضای درین بطور رسید بمیل آنرا اگر که در صورت کجی بخورد عظیم و در این
از صلب این تصویر از هم فریادند و اولادند و اینها در کتب آیه های که ذکر آنست
آمده است فکر است از نیز آمده و این نیز در میان موهبه شریفه که آنرا کاتبان منقرت
باشد و نیز عیب سهل سعی بیان ما تکلف سازند و اینها در موهبه و ما و احاطت عمل
کشت غذای و زود طایفه در آینه را از زمین و وطن فرود آورد آنوقت علی بن مسلم هم ازین
سبب خبر دادند با طایفه این دازل اللذال مقصود بود به انصورت ظهور نمود و این طایفه
مقصود بود بلکه دخی شینیت کاتبان بخول و انان ذی عشره روزه ای بر کسی که آنها
نکند که مقصود است در خلافت شخصی بود و آن خلافت در آنجا بود که اگر کسی فن
در قضای آیه و اغراض ایجا حکم الهی دیگر باشد و واقع در جان دیگر جواب کجهم موهبه
که ما در تقریر این صورت نشین است که از محض رحمت استانی بر آمده و صورت در است
آنوقت است علی بن مسلم در قیام است موعود با قضای آیه فن و معاصی و قد است
مصرعی است آنکه ما اینها قال الله تعالی و من العار من یسری نفسا شیئا من صاۃ الله و الله
رود و بالعباد و قال تعالی ان الذین یؤمنوا الذین ما جروا و جادوا فی سبیل الله
اولئک یرجون راتة الله و الله غفور رحیم و قال سبحان الذین یخفون الاموالهم باللیل و النهار
سرا و علانیة فلم یجرم علیهم ولا عوف علیهم و لا یخزون فمقرب و بعضی عن قضای آیه
که مقرب است بسبب احوال قدس و در قسم است و شیئی است که جمع ملل در آن قرار می افق
اند و افراد نیز در جمیع اعصار تقرب الی الله بان نمایند و آن بر تحقیق است قال الله تعالی
لیس البر ان تولوا و وجهکم قبل المشرق و المغرب و کلن البر من امر یاسد و الیوم الآخر و الیوم

و الیوم

و کتاب‌ها و البینة الایة و شیخ ائمت که در بعضی ملل مدار فضل و رناط قرب میبود و بنا
بعضی از آنکه است عین و بها قرآن عظیم این نوع صفای را خصوصاً شرح و تفصیل
تمام داده و علوم استب در دنیا و آخرت بر آن دایره مضافه و این مدعا از بسیاری و آیه
مستفی است بلکه بکار اول اجماع داشته باشد لیکن چون علوم جنبیه در مسلمان داخلند
و وجه محقق گشت لازم آمدند که آن دایره فواید و مناسبتی بیشتر می باشد آنجا دو
مرفه منضاه را ذکر میفرمایند یکی را می‌سازند و دیگری را می‌گویند و وصف ستودگار
نیاید که بیدار میکند نفوس مؤمنان و طلبی صفا سبب است به پیوسته در میان کس می‌اندازند
فوز آن الذين آمنوا و الذين هادوا و انما هم في فضل من فضل من جاهدان و مهملان
فوز الذين يخفون الآية مفهومی که کثرت انعام در مصداق خیرة بولایتی
و کثرت عباد اولی است که خلفاء عنوان السعیدین بیدار نفوس حفا کردند و طلب مرصاة
السعدیق اکبر رضی الله عنه در کثرت دعوت اسلام نمودن آنکه او را زود و کوفتند و ایضا
بای رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انصار هجرت کردند حال آنکه کفار در طلب
این مردم فرستادند و دینی برای پانته ایمان مقرر نمودند و عرفان و روح ریحی الله
قبل از هجرت اظهار توفیه نمودن آنکه او را زود و کوفتند و در هجرت جابباری عظیم آید
ظاهر شد و علم ریحی الله عنه وقت هجرت پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم خواب گ
بوجهی که اگر کفار حمله میکردند بر وی می افتادند و ذی النورین رضی الله عنه از خود قوم
خود ایضا آکسید و عقدا مان او در آئینان گشت در د با هجرت نمودن هجرت حبسه و
هجرت مایه بعد از آن هم این عزیزان با قله احوال و کثرت اعداد در محارک و ملاجرت
راست آنحضرت صلی الله علیه و سلم داد و قتال دادند بعد از آن هم این بزرگان در مشایخ
خبر بذل اموال فرمودند پس این هم از اهل این آیه است بلکه سر دفتر اهل آنها و
المقصود و اگر متعصبی گوید که اینها کلمات عموم است بحال که مراد بعضی افراد دیگر باشد گویند

فقرام بر بعض افراد مدعی دارد و اما آنکه در انصاف و عدل و شرف و کرامت و ...
 در اول سماع کلام نظر مخاطبان بر آن افتد و از اینجا از بان عموم تحت غرض و
 میگویند آنرا مگر خبر طبع و عقیده آنرا مگر هیچ سخاوتی بسیار عظیم و اگر مستحب است که در
 ادل این همه فضایل است به بعد از آنکه تبادلت سبب بعضی بیات گویم این تدبیر است
 از اول از ابتدا شود و مای السلام ما قیام حکمت این آیات ما در صلوة و محافا و ...
 تفاوت میکند و خواهد کرد اگر قلم مباد او را در بنا شد و سبب عظیم در هر زمان در هر
 طبقه پدای شود و اما در همه و تکمل و کبر و در وی من این و اساس فی قوله تعالی انما انا
 امرن الناس قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی غیر میگویند این امر منصف است از جهت رزق و
 از جهت معنی در معنی اینها العراة المستقیم معضل بیان کردم و در کجا من کان عدو الجبریل
 الایة نه الایة من موافقات عمر بنی السدوی و کنگ عن الشیخی و عکرته و قنادة و عدی
 الرحمن بن ابی بلی و السدی و کنگ من الراعیل الصیوی استقامت طریقه عکرته قال کا
 عمر بنی تهجد فقا لوانه نسس اصحابک جدا کثر اربابا الیامک فافتر من صاحب
 صاحبک ان فی بایة باوی فعال جبرئیل فالواد کنگ عدوان الالبیة و لوان صاحب
 صاحبک لانساه فعال عمر من صاحب صاحبک فالوا میکانیل فلانها با لوالا اما جبرئیل
 فیزیل بالعباس و النقیه و اما میکانیل فیزیل بالعباس و الوردی و الوردی و الوردی و صاحب
 فعال و اما منسرها فالوا با منسرها لالبیة منسرها با منسرها و کلاما بدین و الوردی
 منسرها الوردی قال عمر بنی کا کا لالتویون ما با بعدین تم منسرها منسرها فی بایة صلے
 انه علیه سلم فداه فقره علیه من کاره عدو الجبرئیل الایة فعال عمر و الذی بعیک با خلق
 انه الذی فاصمتم به انما و اخرج انما عن الی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در برای منسرها الی اسماء جبرئیل و میکانیل و منسرها الی الدرمن ابو بکر و عمر و اخرج الطبرانی بسند
 صحیح منسرها ان الی صلی الله علیه و سلم ان فی اسماء کلین ما با یابا الیة و الوردی

بالعين على صيب و ذكر عبد بن عبد الله بن ابي و بيان احد ما يجر بالعين و الاقرب ايام بالشد و
كل صيب و ذكر ابراهيم و نوما و ابراهيم و احد ما يجر بالعين و انما صاب و كل صيب
و ذكر ابا بكر و عمر و اخرج البكر و الخليل بن ابي و دخل و السابق في الاسماء و الصفات عن
عبد الله بن عمر و قال جاء فرام من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله من
البيكر ان القسرات من الله و القسرات من العرب و قال عمر القسرات و القسرات من الله فقال
يا قوم و ما جذا انتم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقصين شيئا اجبتا ارا فيل بين
جبريل و سيمايل ان صيب بن قال يقول ابو بكر و قال عمر بن الخطاب فقال جبريل و سيمايل
انما نحن قسرات اهل السماء فقلت اهل الارض فقلت اكم الى ارا فيل و انما الله يفضي بيننا و خفي
انقدر و تبرزه و سيرة و جلوه و غيره كل منة انتم فاما يا بكر ان الله اراد ان لا يوصي لم يلق
البيكر فقال ابو بكر صدق الله و رسول الله فقالوا فما من مقام ابراهيم صلى الله عليه و آله
موانع ان عمر فحدث اخرج البخاري و الترمذي و غيره ما عن عمر قال و اذت بي في بيت
يا و اذت بي في بيتك قلت يا رسول الله لو اخذت من مقام ابراهيم صلى الله عليه و آله
ان من مقام ابراهيم صلى الله عليه و آله و من مقام عمر يحفظ شعاب الله و جعل اعانة المقام في مقام
بعض و عمر بن السهول من سخيان بن عينة بن حبيب بن ابي التمر ف قال كان سليل ابيهم
يقول ان جعل عمر الروم با على كذا فاحسن المقام عن مكانه فلم يرد ابن موسى لما قدم عمر
من علم موضع فقال عبد المطلب بن ابي و داعه انا يا ابا عبد المطلب فقلت قد رت و قد
عظام و تكونت عليه بذاتة الحو و الازك و الير و من وجه الكعبة فابره فوضه موضع هذا
و جعل على الروم عند ذلك قال سخيان فذلك الذي حدثت المقام من عروة عن ابي ان
للمقام كان على شيخ البيت فاما موضع الذي هو موضع ايمان و انما يقول الناس
ان كان هناك موضع فلا قلت المعاط بالكره جيل صوبه بخير العنق و الجمع بمقط عن عمر
في قوله على يكون من الما و قال اذا امرت ان الله الحزب سال الله الحزب و اذا امرت ان الله

تؤذي بالرمية النار وروي من طريق منقودة الله المبرهن لا يدخل على عثمان كان المصحف
بين يديه فرفعه بالسيف على يديه جري الدم على أنسكفكلم وروى السيرة العليم فقال عثمان
وإسداها لا يدخل يد خطت المفضل قيل فإت منهم زبلا سويلا كذوي امرؤ وليا داود بن
عزيب وبعثوا ذب جليل كان عمر السارحة السارحة ما لم فاقني النبي صلا عليه وسلم فذكر
ذلك ما نزل السد فإ جعل كرم نية الصيام الوقت إلى تراكم إلى فورد انما الصيام إلى
الليل وأخرج الطبراني في الأواسط عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ذكر السد فإ في رمضان ففورد وسأيل السد يجب وعن عمر بن الخطاب في
الجمعة معلوك قال يقول وذا الفضة وذا الحية وعن عمر بن الخطاب ابن حكيم وعمر بن
الخطاب في الشهر الحرام واهلوا المرأة في غير شهر الحج ثم تكلم وعمر بن الخطاب
العديين انه قال في خطبة العديين المنة والكرامة التقي والنواحي وعن عمر
كتب النبي ابنه عبد الله اما بعد فإني اوصيك بتقوى الله فانه من اتقاه فاقه ومن ترصده
حفظه ومن شكره زاده واهل التقوى نصيب عليك وعملك فلكم في عالمه لا عمل من
لا نية له ولا اجر لمن لا حسنة له لا مال لمن لا تقى له ولا اجر لمن لا تقى له واهل
في الدم من عرفة بن الزبير ان عمر بن الخطاب بين رفق من عرفة قال انك تقدر ان تقاها
وغيرها مما في دين النفاصي وبنها واهل البيعة ان ربه امر به من
الخطاب ورفقه ففعل عمر الحجت قال ثم فقال احببوا سيدنا قال ما الموت
قال عمر استقبلت ففعل الخطاب بن ابي رباح البختة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في حق
العمل يعني الجمال قال لا ولكني يلغني عن عثمان بن عفان عيل هذا الفخار يعني حاله يستعملون العمل
وعن ابيهم عن عمر بن الخطاب صلى الله عليه وسلم قال يقول استبناك وقلنا من سئل
عن ذكرى عن مسلق اعطيه افضل الرايين وعن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة
فقال حجت من النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصبر به مع عمر فلم يصبر به مع عثمان فلم يصبر به مع

(سورة الاحزاب) ولا تنهوا من صلب النساء اللواتي كن لآيات الله حراما رسول الله صلى
 عليه وسلم وصورة من صورهن كبريتا اب اعطيت ليه جنة فتقاربت وزواجها مما اهلها فالواجب حرم
 حتى انما هو لوط بن زوجه ابه فكانت الدار كمن يركبها وان فعل العوض وهو من ذلك نسبة
 لانه حال صحيح فترك حتى غلبت على ندي حتى احرقتها حتى اصبحت من عبيد حتى نفي الهم
 على رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي قاده ما لا يكون ما لا يكون من انما كان في حرمكم التي منعت
 ما كان في المنزلة في قومه من بني قيس بن الخطيم في قوله ونهى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فقال بين الرجلين الرجلين عن عبودية ان مخرج الخطاب كان اذا كان هذه الآية ومن انما من
 انما يكون قوله في قوله من العاصم بن عيسى في قوله فقال فقد ارجعوا من بين انما يكون قوله
 عمن علي بن ابي طالب في قوله في قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 ما يكون قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 مما كان في قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 مما كان في قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 في سبيل الله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 بسبيل الله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 الذي صلى الله عليه وسلم من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 لا ينبغي من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله
 من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله من قوله

حدثت يا ابن ابي اعرج انك قطعنا عن عمر بن الخطاب ما سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما ركوة في هذه الامم المظلمة والسيرة الذميمة التي وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم على احوال المشركين المتعاقبات والارواح التي لا يصدقون ما سئلوا
الجنون وقوله من بيت السوء واخذ من الخليل وهو من السبعان واخرج اليهود اعداء الرعية
عن عمر قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تصدق نواحي ذلك ما لا يصدق فقلت بعيم
ابن ابي بكر كيف يوافقني في حال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما البقيت
لا لك قلت منكر في ابي بكر على ان هذه حال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما البقيت لك
قال البقيت ليم الله رسول الله فقلت لا اسألك الا في ابي بكر وعن السبعي قال نزلت هذه
الكآبة ان يدوم الصدقات فتخرج الى احوال في ابي بكر وعمر جابرا نصبت ما ركوة
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ابي بكر جابرا نصبت ما ركوة
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ركوة لك فان عدوا الاعداء رسول الله صلى الله عليه وسلم
الى باب من غير ذلك استجدت اليه واخرج الله في ابي بكر قال ما حفظ الخطاب من يد ابي بكر
فخبرني بدين عاقبة فينجزها فما في هذا لوان افلا امرتنا فدا وكذا فقال ان يحيى صالح
عليه وسلم امرني ان لا اسأل الناس شيئا اخرج احد ابو يعلى بن ابي سعيد الخدري قال قال عمر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فانا ما يكون ذلك لغيرنا من عظمة الينا في ذلك قال
انا والله ان احكم ابي بكر من عذري تا بطرا نارا قال عمر يا رسول الله تعطينا ايام
قال فاحض يا بون الاستسليق ويالي ابي الجبل واخرج البخاري وسلم عن ابن عمر ان عمر قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني الصلوات فاقول اعطيتني بها اضعف اليرغ فقال فدا اذ
ما كنت من غير الامال شي وانك غير مرفون ولا سايل فدا فمروا ان تسكت كل واحد من
تصدق به وما لا فلا يتبعه نفسك قال سالم بن عبد الله فدا من ذلك كان عهد الله لا
امد الشيا ولا يرد شيئا اعطيت عن ابي اسحاق قال لا فيضرك ابو بكر استخلف عن عظم

الخبير فوالله والله صلى الله عليه وسلم قال ايها الناس ان بعض الظلمة في ان بعضنا ان يرمي
 غيره بالظلمة قالوا لا يكون ذلك الا يكون بالظلمة يكون واعلموا ان بعض الشج شعبة من العاقب فانها
 خير ان تعلمك ما بين اهل البيت والاتب الذين يفتنون اموالهم بالظلمة والعتاة سرا والعتاة ظلم ابراهيم
 من رسم ولا عرف عليهم ولا هم يحرفون في حقهم قال من اعز ما انزل الله اليك الربوا وان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يقبض الناس قبل ان يقبض الناس فعدوا الربوا والربوية وعن ابي بكر
 الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب اليه الله دعوته ويخرج كرسية في الدنيا
 والآخره فليزموه اربعين سنة ومن سواه ان يظلمه الله من حوزتهم يوم القيمة ويجذب في
 ظلمة فلا يكون من علي المؤمنين فليظلموا ليكن لهم رجاها ومن عمان بن عثمان سمعت النبي صلى الله
 عليه وسلم يقول اظلم الله قبا في ظلمة يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله المظلمة الا ان يترك الظلم
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واتقوا
 محيل اليه جميعا ولا تقربوا ما ذكرنا من الله عليكم اذ كنتم اعداء فالتفت بين فلو لم
 فاجتمعت بنت اخي انا وكنتم على سخافة من السخافة فالتفتكم منها كوكبا من الله اياه
 لعلمكم شهودون ولكنكم انتم يدعون الى الفرية ويامرؤن بالمعروف وينهون عن المنكر
 اذ ليكنتم الملعونين والاكوفوا كالذين نفرنا واختلفوا من بعد ما بعناهم البينات و
 اذ ليكنتم يوم تبطلهم يوم تبطلهم جوه وسود وجهه فاما الذين سودت وجوههم فليس
 بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين لم يبغضت وجوههم فبقي رحمت
 الله بهم فيها ما لا يولئك الايات الله لولا انك يا ايها النبي وما الله يريد ظل العالمين وسما
 في السموات وما في الارض والي الله ترجع الامور فقير كوني في عندي عز وجل ودين انا
 بيان فترموه من حقيقت خلافة حانه وحقيقت فتنة ركة عباد امام خلافة حانه
 بطنهم كبر ورساي حضرت محمد بان كبر جالت وسخط جناب محمد اذ انك جالت وكبر
 اذ يتقاد بمحمد اول الامر موزنا يدنفوي فرسوة قدم در ان عباد ان حكم بما بدأ جماع

در انضمام مجمل است و منی میکند از تفویض در آن بگذراند اما در است میفرماید که هر دو از اول
و دوم است یکی اگر در فهم شرع الهی از کتابیه مختلف نشوند یعنی یکی در سبب خود این را
کبر و دیگری جبر و دیگر اما بنحوی در آیه و اعتقاد مجمل است میگوید در این مجال مبین شده
یکدیگر و اما از این نظر قیاسی که از زمان است در علم است که در نزد اهل با
که با یکدیگر مساوی است و اختلاف را از میان خود طبر اندازند و در تفهیم اتفاق و اجتماع
در اهل شوند و عاقل است که اجتماع در رفع اختلاف واقع می شود الا بقصدی غلیظه است
فالم عمل الفضل ما بینم و دیگر اگر همه بر اهل علم استدی باید که هم خود را معنی سازند و اجتماع
در سبب که در نهایت میان ایشان بود بر افرامون گردانند در بعضی استقامت خود در لایه
داد که در انجمن است علیکم اذ قم اعدای بعد از آن از ان میفرماید که سبب اجتماع بحسب
هری سبب است که در علم است با جمیع علوم دین و قیام کجایا و اوقات مدود و امر
مردود است و سبب سبب ما بود و دیگران استسائل امر ایشان کنند و این یکی از اجزای با کلام است
امام است عقاید است که امر از امرت معلوم بدون تصدی شخصی است الفضل فیما بینم
برین است صورت بگیرد بعد از آن تمیز میفرماید و تفویض فی الذین تا مانند الکریم است
که بعد از معنی حق و نبوت حجت است و در این حکایت مختلف میزند و بعد از توضیح اختلاف
مجال ایشان بود و قیامت است که بنحیض وجه و نمود و وجه بعد از آن فواید است بخاطر که در میان
است محمدی قائم با جمیع دین باشند بر جماعتی که در ام سابقه باین امر خاتم است و در است
میفرماید و سبب مؤخر است حق میفرماید و تضاد ازین منزلت بیان میاید که کنیم خیر از نه
با جمل خلافت فاعله است که اجتماع مصلحت بهر دو معنی متحقق گردد اتفاق در زمان است
باشند و اعدادی که سبب تصدی نفس سبعی و سبعی است که هر دو ای ایشان را مشهور سازد
از میان خود دفع گردانند و آن قرن خیر العرون باشند فلان البنی صلی الله علیه و سلم
خیر العرون قرنی الحدیث و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پیدا کرد و جماعت

مسکن از جهت ایجاد نوع مختلفه شود و مفود مجزده گردند سر در برابرین نهادند و آنجا انحراف
 می آید و علیهم السلام از آن باب در اجزاء مشهوره از کتاب فرموده اند ما بین تقریر بحکم فرایض
 سلیم که در بیان آیت ثابت شد که باید عطیره از امی از حضرت صلوات الله علیه و سلم خیر از آن حضرت
 که اسب بود و شتر بود که آنجا در قصیدی آفات است پس صحیحی را در سینه فرساختند و در وقت
 و در وقت آن که در وقت آنکه در وقت آنکه در وقت آنکه در وقت آنکه در وقت آنکه در وقت آنکه در وقت آنکه
 با سب در سینه ریاست را در سینه کردند غیر است بر سینه و اگر صحیح غیر سینه ریاست را در سینه
 کردند و جمیع دیگر سکونت نمودند و آنجا مکرر برجا شدند هم در آن حضرت مغرول باشند سجاک
 بدانجهان عظیم قال السجانه الذین استجابوا لله و الرسل من بعدا اصحابهم العزیز الذین ا
 منهم و اتقوا اجر عظیم الذین قال لهم الامران ان الله قد جمعاکم فاحتموهم فزادهم ايماناً و قالوا
 حسبنا الله نعم الوکیل قال فقبلوا بقضیه الله و فضلهم میسهم سور و استجواب صواب الله و
 در فضل عظیم اما در کلمه الشيطان بخوف اولیاءه فلا تخافوهم و خافوا انکم مومنین فقیهید
 عقی عنده معشرین در تفسیر این آیت مختلف اند اکثری میبایند دارند که الذین استجابوا و الذین
 قال لهم الامران حد بدر صغری بازل شد باطله علما از عافران بدر صغری بودند فاحتموهم
 من الله و فضلهم میسهم سور و استجواب صواب الله در شان الی استجواب بود و اما یک
 من الشرفه الی الله تعالی ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آيات
 لعلی الالباب العزیزین بزرگوار استغیا ما در خود او علی خوسیم و بنگردون فی خلق السموات
 و الارض من ربنا ما خلقت هذا باطلا سجاک فضا عذاب الی المار ربنا انک من نوره الی ما فضا
 اخزیه و ما للظالمین من الضار ربنا انما سمعنا ما و یا یادی لایمان ان امنوا ربکم
 ما ما ربنا فاعفوا لنا ذنوبنا و کفر عاصياتنا و توفنا مع الابرار ربنا و انما ما ذنوبنا
 علی ربک و لا اخزنا یوم القیوم انک لا تخلق الیوم فاستجاب لهم ربهم الی الله فخلق علی
 ما لربکم من ذکر او اشیء یحبکم من بعض فالذین ما عروا و اخر حواصن و ما هم و اودوا

في سبيلها وكانوا يتخذون الكفران لغتهم بسيماهم ولا دخلتهم خيرات تجزي من تحتها الا سبها
يو ابا هذنه الله و احد هذه حسن الثواب فغير كونه عني فلهذا ابان في انفسها بل هو اجزا
اولين ما نزل منه ثم يندردوا ابان ابان محزون بها عرين ذكورت همت اما چون در آخر كره
نه الي لا اضح عمل عالم منكم فالذين ما جروا واخرجوا معلوم سدا اجزاء بها جرح اولها
كوه كوه و بار خود بر آورده شده و اين را نكده في الله انذا داده نذالين را و عمال
كردند و بعض البت من مخوفين شده و بعض ديگر در صدد مقتوليت آمده و بديل نفوس مؤمنند
نخط اليه اليه ان را الزان هيكلا محفوظ دانست كما قال فتمن من فضي كنهه ومنهم من ينظرو
بديعاني فاص با طراه نام تصف اند و كرا ن تجا و سيد صا و رنده باشد حكم عمل الطلح
نظا اهل عده فقال علما باسمه نخط فخرت كم مفضولت و ما ك حال ان و دخول حبيبت
وما اعظم من برة و عنة عمر بن الخطاب قال من قرأ البقرة و انزل و ان عمر ان كتب
فذا الله من الحكاء و اخرج الدراري عن سليمان بن يسار ان رجلا يعال صبيغ عدم اللومنة
فجعل يسال من قرأ القرآن فارسل ان يعمرة اقدار عرا من اجل فقال من است قال انا
عبد الله صيغ فقال و انا عبد الله صر فانذ عر عر و ما من تلك الاعرابين فخرت صيغ صحى صحى
فقال يا امير المؤمنين حيكه و نيب الله است اجد في ياسي و عن ابى عثمان الهندي ان عمر
كتب اليه اهل الصفرة ان لا تجي السوا صيغا قال فلو جابا و كنه ما نة لفر فانه من محمد بن سيرين قال
كتب عمر بن الخطاب اليه الي موسى الاسوي بان لا يجالس صيغ و ان يحرم عفاه و رزق
فان ان صيغ حكى في اهل الكلام حكم عمر في صيغ ان يهزوا با بريد و كملوا على الابل و يهات
يهم في العساير و العبايل و يباي عليهم هذا جزا من ترك الكتاب السننة و اقبل على الكلام
و اخرج الذاوي عن عمر بن الخطاب قال ان سيايتكم الناس كما داوكم بسبها من القرآن فقوم
باي حن فان اصحاب السنن علم بكتاب الله و عنه ايه برة قال كما عن عمر بن الخطاب
اذ جابه رجل يسال عن القرآن مخلوق هو او غير ذلك فقام ثم فاخذ بجامع توبة حتى فاده

علي بن ابي طالب فقال يا ابا الحسن يا ابا القاسم ما يقول هذا فقالوا يا ابا القاسم ما يقول
يا ابا القاسم ما يقول فقال يا ابا القاسم ما يقول يا ابا القاسم ما يقول
فصارت منه عن قيادة في هذه الآية كل النبي لم يميزه ذلك فكرنا ان عمر بن الخطاب كان
يقول اللهم زينت لنا الدنيا والبرياء وابنا ثمتنا ان ما بعد اخيه منها فاجعل خطانا في الذي هو
خير والحق وعنه وقال لو تكررت الناس الى افعالكم عليكم كما فعلكم على الصلوة والزكاة وحق
علمان انه قد و لكنكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالنعمة وتدينون عن الكفر والسيئة
عليها الصالحين اولئك هم المفلحون فذكر به معنى الحديث انك كحضرت عثمان استخرا ابا القاسم
سيدنا انت زيرا ان تواتر مددك ان استخرا ورحمات عثمانية بوجهه بله معنى ابن سحر كنت
كما استخرا الزهراي ارباب من معلوم بوجهه بان ذلك من غير ميكروا واسان العربة تقول و اسئل
القرية واذ جبر استخرا انت كمنصب خليفة رانه مذموم طاهر و سب بزبان فخطب بكلمت
استره وورد في بلاناي امة در پس جل بانه باليد فاصل الا ان سمات خلافت
را اشدت كدفع بلاناي امة بدعوى اوسعة وعنه عرفان لوسا اذ افعال تم فكلنا
كلنا ولكن كان كتم في حاشية اصحاب صلوات الله عليهم من ضم مثل صينهم كانوا ايامه
احزبت الناس وعنه عرف في قوله تعالى كتم خيرة قال يكون الاطمان ولا يكون الا كرا وحق
قيادة قال ان ان عمر بن الخطاب على هذه الآية كتم خيرة امة ثم قال ايها الناس من
سره ان يكون من الآية الحق احزبت للناس فليؤوئوه وسرطان فيها وعنه عياض الا
قال نهدت الرموك علينا خسة امرار ابو عبدة فتر يد به الى سفيان وابن حنينة
وبالدين الوليد وعياض وابس من ايجن فاقال فقال عمر اذا كان فقال فليكن كرا
كتمها اليه انه فدعاه الى الموت واستدعاه فكتب اليه انه قد جاني كما كتم خيرة
ولان اكم علمه هو اعترضا واحضرت هذا الدعوى جعل فالستفوه فان محمد اصلا الله
عليه وسلم قد نضر يوم بدر في اقل من علمكم فاذا جاءكم كتابي فذا فاعلموا ولا تخرجه

فقال

الحمد لله

حقاً تمام فبنامم ارجو فرایح از این ما بود و او در آن روزی من الی بکر الصدیق قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا اقرن من استخرفنا في هذا يوم سبعين مرة فمن مواعظت عمر فودعها وما
مخبر الا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال طيبنا عمر فكان أميراً على المسلمين قال عمر انتم تعلمون ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم احد فصورى للجهنم فسمعت به جوارياً يقول قل محمد فقلت لا اسمي هذا
يعقول قل محمد الا انزبت فتعظرت فاذا انضبه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان تراجونا
اليه فنزلت هذه الآية وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اخرج البخاري عن ابن سيرين
ابن عباس ان ابا بكر حين ذبح عمر على النسي قال جلس يا عمر وكان ابو بكر اماما بعد من كان بعينه
قال محمد فذات ومن كان بجهد الله فان اعدى قال الله وما محمد الا رسول اني قد انكرت
ذات الله انكم تكلمتم لم تعلموا ان الله انزل فيه الآية حتى تقاتوا ابو بكر فذات من الناس كليم قال
السميد شيخنا من الناس ان يلهو وروي عنه ابهريرة وعروة وغيرهما كذلك وقال ابن ابي عمير
قال ابو بكر لو سمعوني عمالا انظروا رسول الله صلى الله عليه وسلم لجاؤهم ثم فادوا محمد الا رسول
من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم وعن علي بن ابي طالب في قوله وسبوا
النكركين قال الربيع بن عبيد بن عمير ودينهم ابا بكر واصحابه فكان علي يقول ابو بكر امير المؤمنين روي
عن ابن عباس ورواهم في الامر ابو بكر وعمر وفي رواية عبيد بن عباس قال نزلت هذه الآية
في ابي بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعوا في سورة ما مالعتكم في موضع تسكنوا
بهم ميسرة نبركهم سوف الآيات برأي جماعتهم استكاد غزوه اعدائهم عن عبيد بن روي
دادوه ولا تكفرت صفا الله عليه وسلم مي بابك من اذ من تعبير لسان در كنوز و با انواع
الطاعات عبارات من از جمله حال ایشان را از این زمانه از انجا است متاخره در امور
حرب و از بیخون تعفیری در آن واقعه ظاهر نشده تا ما صدق این است فوالله جواب
الاست که ذکر کردن عبد الله بن عباس بن محمد را در موضع مذبحی دارد غیر مذاب شهبون
در تعفیر و آن است که عرب گویند انما ذكر النبي بالنبي و این نکته را ابا بكر که در بسیار

انموذج كافي على سبيل تفسير هذا الحديث وقصته قال ابو بكر الصديق الى عمرو
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ليكاد في الزمان فليكن بيني وبينك وبينك وبينك
بيننا وبيننا المرأة فودعنا لقد عني الله منهم اتبع البخاري من حديث ابن عمر ان اراه من اراه
ناشدوا ان الله قد عني الله وقول الحسن في صفة النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر
وعمر وعثمان وعلي وناس منهم اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسبحوا الحديث وقالوا ما نبت
في قصة حم ابيهم فانتب منهم سبعون رجلا بينهم ابو بكر والزبير ومن مواضع ابني بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اعلمون ان الله فقير
مستغفرة منها ما يدل على مواضع ومنها ما يدل على تصديق صحابة روي عنه عكرمة ان النبي
صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر الى فخاص اليهودي يسره وكنت اليه وقال لاني بكر لا تقفنت
علي النبي حتى تزج الى فخاله فخاص الكلب قال قد اجمع بك بك قال ابو بكر فمضت الى اقرب
بايتم ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تقفنت علي بسبي كنت لقد سمع الله قول
الذين قالوا ان الله فقير الآية وقوله ولستم سمعتم من الذين اتوا الكتاب من قبلك وما بين ذلك في بيوت
فنتفح وفي رواية فغضب ابو بكر فزرب وجهه فخاص من شدة غيرة وقال والذي نفسي بيده لو
العهد الذي بيننا وبينك ففرت ففعلت يا رسول الله فذهب فخاص الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا محمد انك ما ضح صاحبك بك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاني بكر محلك
على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولوا عظيم ما نرى ان الله فقير واسم عزة اخينا فلما قال ذلك
غضبت له ما قال ففرت وجهه فخاص فقال ما قلت ذلك فانتزل منها قال فخاص تصدعا
لاني بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير الآية ونزل فيما بعد في ذلك من الغضب
رستم من الذين اتوا الكتاب من قبلك ومن الذين اسروا اذ في كبر الالاية وعنه الحديث
في قول الله سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير فانهما فخاص اليهودي من بني منزلة ابو بكر
فكله فقال يا فخاص الفاضل وامر وصدق واقر من الله فخاص فقال فخاص يا بكر

نرم ان در بنا فخر استقرضا امواته و ما يستر من الا العفة من الغنى الخان ما تقول معافان
انه اذا غضبه ما نزل الله به افعال الوكيل لولا به ربه كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين
بني مرثد لعنة ومنه بما يدل على انك بوجوه اسمهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء
استقرضنا من هو فني وهم يهود اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول لو كنت سابقا في سبيل الله عزير من الفخوم فيما سواه من المزال ولعلنا انما
منزلنا في سبيل الله كانت كالتوبة صياحها وقامها فقير كوجوه من سابق بيان عظيم
فصالحا في كرمها انما بان سرديك ثوبه به ورد كما في قوله في وقسمت بكل امة مخلصا كرون
انها افراد بشر الازمنة طبيعت و نزلت في ما قلنا انها النياز المخطبة القدس بمنزلة نواب
طبيعت لا جرم وجمع اديان و دلائل اقسام امم فرموده ان عمل توكل و يقين و صبر و صلوة
و عوم و صدقة و ذكر با ربي جل مجد و قسم نافي انك ما نير انما و سا فراد يسير با صبار و
الهي محض برهان فاعلمت انما تجرت و جهار و حج و اجتمعت و بعض من موقر با ستر فراد
بشر المخطبة القدس و بعض من سائر شرعت ما ارادة الهية متعلق شد كبت ظل
فصالحه مثل مشركين و يهود و نصاري و مجوس و صورة كتب البيان المخطبة القدس با بر صفت
ممكن كست كه لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآيات و بحالته جلالة ان افراد لا يزد اعين
الهدية بوا سطر صحت يا عمر بن عبد الله عليه و السلام اني لشد ما نزلت من قبل في وقت صحته ثم و متصفا
نقحات الهية كست و در میان ایشان و در میان علماء اعلى مستاهل و مسالمتي واقع كست
و انما استفتح كرون در البان بالي عظيم را ان اقرب كه اكرهه سال ربا فته بدنية و غسانه ميكسبته
بعشر صير ان مناهيت فايز نيكسند و در ظل و كراين دا و يد و اراده متعلق كست و ام
بر اباين صوفى در میان بنا و در دست سحر كست و جهار و ظل ایشان از احوال مفرجه بود
در قرآن عظيم و سنت سني هر دو فصل را بين فرموده اند و فصل با كافي را بر يد اتمام عالم
شوده اند و مساطق با فصل مراتب كرون ائمه نام و بهر دو فصل منصف با شد اخدم بر

افراد بزرگ استخوانی را بسته عامه مسلمین میراث سنت خدای عزوجل در سوره مبارکه بقره
 برآید میفرماید و انحرست صلی الله علیه وسلم صحاب را امان برود و عیب آنها تا محبت باشد است
 و تکلیف بقدم ایشان بی برده ظاهر شود حق الله و منقطع الله و الرسول فاهلک به
 الذین اثم الذین اثم من البین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین حسن او نیک بیفایه که افضل
 من الله و کافی باشد علیها در اول فایده میفرماید که ایمان مستحکم بکلمه توحید درست نمی شود تا اگر
 وقت مرگات که خانه ظهور نفس بیست تسلیم تمام از ایشان ظاهر کرده بعد از آن میفرماید
 که این مطهران با چهارم و صدیقان و شهیدان نخواهند بود و حسن او نیک بیفایه
 آیه شریفه باینه ذکر که کتابم قوم شهیده المقربون در از اوجم التینی علیا میتریب
 المقربون کمال ایضا که با این چهار نفر محمور شوند در ذیل آیه سوره
 کردند در این چهار طبقه سرفرازان کمال اند و طبقه علیا از طبقه است بر وجود و ارتقا
 در مواضع دیگر معجزین و صابغین تعبیر رفته است و در آیه کریمه واضح گشت و حوقا
 الا یقی حوقا ما ذاکم فترت علیا و علیه وسلم در احادیث شریفه که تکلیف با آنها طبقه
 عملا و اعقار اشد و آنکه ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی شهید پس ریاست
 معنوی ایشان بر سایر طبقات مبرهن گشت در حدیث اسلامی فحای درین معنی فرماید قال
 تمام الایستوی القاعد و هم المؤمنین غیر اهل الضرر و المجاهدون فی سبیل الله با موالم
 و انفسهم فضل الله المجاهدین با موالم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلام و عد الله
 الحسنی و افضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعطینا درجات دینه و مغفرة درجه
 و کمال الله غفور رحیم خدای تعالی درین آیه فایده میفرماید که صحابه بر یک طبقه
 نیستند بلکه بعضی ایشان افضل اند از بعضی و مناط فضل چهار است فی سبیل الله
 نفسین یعنی بمبایته قال کما ربا موالم فلیس فی بانفاق فی سبیل الله ایزین آیه
 واضح گشت که مجاهدان با نفس خویش و با موالم خویش سرفراز امت اند و از طبقه

علوی است و ایشان افضل انوار غیر خودیاز در احکامات سجده که تکلیف بان قائم
ست و عیندی بعد از آنکه باقی می ماند تا آنکه شد که بعد از این جزیرگان و حبیب مراد غیر
در کتاب حالت انقضا علی اب علیه و سلم حاضر بودند اما آنکه فی بعضی از احکامات و از جمعی
سنانزه قتل بیست و نوقه آمد و از بعضی دیگر اتفاق زیاده مرعوبور بجا میسر و از بعضی هر دو
و هر گاه تحقیق نکند قال الله تعالی و من سوا حرقی بسبیل الله یکدر فی الارض مراغما کثیرا و ستمه
و من یخرج منه بینه مهاجرا الی الله در سوره ثم یدر که الموت فحق اجه علی الله و کان الله
غفور راحما عدای عمر و جعل در اول حجت عزیز میگرداند حجت را از زیاده کفر و بیان می
فرماید عیونیت با رکعت حجت و مستثنی میرا از ضعیفانرا که علیه حجت نمیدانند و از حاکمان
بر آمدن می توانند بعد از آنکه فضیلت حجت باینکه میکند و اجر آن در دنیا و آخرت
استانها نماید و کسی را که بعد حجت از فائده خود بر آید و بعضی را رسیده انعام میکند
مخواب جز بلی عدله میدید از این است فضیلت مهاجران باینکه شناخت و الله اعلم و نعم
عزیز الخطاب قال الی انزلت بغنی من مال الله فبما اوزر الی الیتم ان استغنیست استغنیست
و ان اصحت اخذت منه بالمعروف فاذا استقرت فبینت و عن ابن مسعود قال کان عمر
بن الخطاب اذا سلک بناطریفا فاجعاه رجلاه و از سل علی امرای و ربوبین فحالا
للراة اربعه و لادم ثلث ما یجی و ما یجی غلاب و عن ابن عباس ان فعل علی عماله فقال ان الایام
لا یردان الام من الثلث قال الله فان کان لراخوة و ان الاخوان لیسوا بلسان فو تک
راخوة فقال عثمان لا استطیع ان ارد ما کان قبلی و معنی فی الامصار و توارث به الناس
و اجابت بن زید بن ناسب بجواب فر قالوا یا ابا سعید ان الله یقول فاسکن لراخوة بنیت
تجهدها باخوین قال ان العربی سخی الاخوان اخوة تفسیر گوید این اختلاف بنیت بلکه حضرت
عثمان رضی الله عنه نمسک بخود بان اصل که حکم خلیفه راشد چون بیخ شود و بسبیل
السلیک که در جمعیست در دین و زید بن ناسب معنی را که صحابه در وقت مسأله

بسمه بعد فخره وعونه ابن شهر آشوب قال تخطى عمر بن الخطاب من ميراث الاخوان من اهل
الذکر مثل الاشج وطلحة وعمر بن الخطاب تخطى بذلك حتى علم من رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولهذه الامة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاخوان من الامة
ابن مسعود ورديد في ام ذريح واخوة للاب واما اخوة لام ان الاخوان من الامة
والام شركاء الاخوان من الامة في نكحهم وذكورهم فاولهم بنو ام كلثوم واولهم بنو ام سلمة
ثم بنو ام هانئ وبنو ام ميمون ثم بنو ام جندب ثم بنو ام ربيعة ثم بنو ام عبد الله
بالحرايف وعنه عمر قال تعلموا الفرائض والواجب السنة كما تعلمون القرآن وكان رسول الله
صلى الله عليه وسلم افرص على زيد بن ثابت فقبره بعد وفاته في عهد عمر بن الخطاب في بيت عاتكة
واقادة الصليبات از اصول مسانيل ما خلا من بن عباس وغيره وانما بنت رسول
عنه الزهراء قال لولا ان زيد بن ثابت كتب الفرائض لرايت انها لتذهب من الناس
وعنه عمر انه كان يقول عجبا للجنة تورث ولا تورث وعنه جندب بن زويب قال جابت
الجنة الى ابني بكر فحالت ان لي ثاب بن ابي او ابن ابي ثاب قال ما علمت لك في كتاب
الصحاح ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في شيئا وسألت فشهد المغيرة بن شعبه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطانا السدس قال من سمع ذلك فمؤتممه محمد بن
مسلمة فاعطانا ابو بكر السدس وعنه زيد بن ثابت ان عمر لا يستأتم في ميراث الامة
والاخوان قال زيد بن ثابت ان الاخوان اولى بالبريات وكان عيسى يومئذ ان الجلاء
من الاخوان كما وردت حضرت ابي بكر وعمر بن الخطاب من قبله يومئذ السبل ليزانية و
يعرفانه على نحو فخرت زيد فخرت بعد ان ان حضرت فاروق و حضرت عمر بن الخطاب
على كرهه شكك الزين راى رجع كردند و درين مسئلة حتى ثابت ترانده قول حضرت
صديق بيت اشركه ابا فرجه البخاري وعنه ابن عباس قال اول من اعطى الفرائض
عمر تدافعت عليه وركب بعضها بعضا قال ما رى كيف افترقكم و اسدنا ادرى اياكم تد

عن علي بن ابي طالب في هذا الاصل شيئا اخر من ان استمر عليكم بالخصم ثم قال ابن عباس
وايم الله لو قدم من قدمي في ذلك لفرقتهم فقلت فرقتهم فغيرت له ويا اقدم الله قال بكل
فرقتهم لم يهبطوا اليه من فرقتهم الا اني فرقتهم هذا ما فهم الله وكل فرقتهم اذا زالت عنه
فرقتهم لم يكونوا الا ما بقي فذلك الحق لا يفرق الا بعد ما فرقتهم في الامم والامم والامم والامم والامم
والامم فانما اجمع من قدم الله واخر بي من قدم فاطمي جده كما قال فان بقيتني كان
فيهم من لم يبق في هذا مني من وكرت فيهم السكت في الوصية فقال السكت وسط الأئمة
وهذا شرطه ومن الى عبد الرحمن السلمي قال قال من الخطباء على القوم في يوم النسيان فقلت
امرأة لي كنت ذلك يا عمران الله يقول ولا تقموا عليهم فخطبوا عن نبي قال وكذلك
في قوله لا تقموا عليهم فقال عمران امرأة عاصمت ثم قصته عن بكر بن عبد الله المزني قال قال
عمر فرقتهم وان اردوا اليها كم عندهم كرهه الصديق فودعت في آية من كتاب الله وأيقنت
اصحابهم فخطبوا وروى ابن بطيئة تزوج المرأة ولم يمش بها ثم رأتها معها فاعجبته فخطبها
ابن سعود فاحمده ان يعار فيها ثم تزوجها معها فخطبها اولادها ثم الى ابن سعود
المدني فخطبها ثم في الخطب وقال اصحاب النبي صلوا الله عليهم فقالوا لا يسجدوا لغيره
الي الكوفة قال لا تدبروا عنها عليك حرام فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها
بعض الامة فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها
بن ذؤيب قال سمعت ابن عباس بن عثمان بن الاقننين في ذلك اليوم يخطب فيهما فقال
لا يخطبها الا الله ما كنت لا صنع ذلك فخرج من عنده فلقى رجلا من اصحاب النبي
صلوا الله عليهم امره علي بن ابي طالب قال عن ذلك فقال لو كان في من الامم من سخطي ثم خطب
ابعد فخطب ذلك فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها فخطبها
الا عين الملك كين احلها آية وحرمتها آية ولا امر ولا اجنب ولا اهل ولا احرم ولا اهل
الاول ولا اهل بيتي ومن عمرته خطب فقال ما بال رجال يكون هذه السعة وقد نبى رسول الله

صلى الله عليه وسلم نبيا لا اوتي باحد كجهنم الا رحمة وسئل ابن عمر عن المشرك فقال حرام فخره
 ابن عباس رضي الله عنهما فقال فهذا شره بهما في زمان عمر وعنه وانهم بهجوات المشرك وقالوا
 عصفين فقام بين العصفين فقال يا ايها الناس اضعوا ادباركم لوان من ادبنا يا ايهاكم
 السرار فرائضه ومعهم كلامه فقال ان الله يهاكم بما اتمم فيه انتم مستهين قالوا سبحان
 الله قال فوالله نرى فيكم منكم على الله عليه وسلم وما ذلك بغيره من الله ان الله قال
 ان تقاتلوا المشركين الا الذين يهاكم فيكم يهاكم بوجه الكوفة ووجه داود بن الحصين قال قلت
 اشرا على ام سعد بنت الربيع وكانت بنته في حجر ابني بكر ففارت اليها والذين فافوت
 ايهاكم فهائت الاوكره الذين عقدت ايهاكم انها نزلت في ابني بكر وابنه ووجه عبد الرحمن
 بن عبيد الله ان اسم خلفت ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه ففقيهه ووجه عمر قال ما
 استغاد رجل بعد اياه يمان يا موم امرأة مسنة الخلق وودود وودود ما استغاد رجل بعد
 الخلق يا سدرا من امرأة سبية الخلق صديقه الساب ووجه عمر بن الخطاب قال انك املت
 امرأة عظيمة سلة بنته لينة وودود وودود نعين اهلها طاع الدم ولا نعين الدم على
 اهلها وقيل يا بخير يا امرأة لم نزل على ان تكل الولد وان الله على كل شيء قدير
 ليت اذا اراد ان ينزع عهده ووجه ابن عباس بن عبد الله انا وسعد بن حكيم ففينا
 ان نراهما ان يحسنا جمعنا وان رايما ان تفرقا ففهما والذي بعثنا عثمان بن ابي بكر
 الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة مني العلكة وقال عمر
 العبيدة بن الحر من الحسن ففهمنا وقال عثمان بن ابي بكر قال لعنه الله من اكل من السور والخطايا
 الشيطان قرني عند عمر بن الخطاب جلوسهم بدارهم جلوسا غيرنا فقال ما عندى تعسبا تبذل
 في راسه مائة مرة فقال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في رواية التي تسكن
 منها ذوق قال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا من فرغ من السائل الا ماشاء وآثر ما
 يبقى الصلوة ورب يصل لا غير فيه وعن عكرمة في قوله تعالى واوفى الاممكم قال ابو بكر

وهو الجملي والي الامر بالبعث ودر عين وعالي واين مسجودا وعن عكرات انه من امر
الاسود فقال ابن ابي عمير في رواية اخرى في الخبر قال بالقرآن قالوا ما من القرآن قال فاول ما
ابدا وايجوا الرسول اعلي الامر منكم وكان عمر بن الخطاب قال اعصفت وان كان مقظا
من قال يا سيدي ارفع وان امر عليك عبد مبيح انا فريقت اجهل ان حركة فاجر وان
اراد امره يتفضل عليك فقل دعي وديني يا ابي العلي عمار بن عبيد بن عمير قالم اني ترالي
الذين يرفعونهم امرا با انزل الكيما انزل من فيك الآيات فان نزلت في رجل من الذين
يقال له شرفاهم بهجدها فعلا بالسيد عمار الي النبي صلي الله عليه وسلم ورواه الباقون الي كعب بن
الاشرف ثم اتموا انما التوجه الي رسول الله صلي الله عليه وسلم فغضبي لليهودي فامر من المنافق وانما
عالي في حاكم الي عمر بن الخطاب فقال اليهودي تعني لانا رسول الله صلي الله عليه وسلم فامر من انفا
فقال المنافق كذالك لا يرفع فعلا من كذا حتى اخرج اليها فذخره عن النبي صلي الله عليه وسلم من
عن المنافق حتى يرد ثم قال كذا المضي لمن لم يرضه يقضاه الله ويؤخره في البيت
طرق متعددة فيمكنها عن ابن ابي عمير عن ابي الاسود وروى عنه بن حمزة عن ابيه
كقول غير ذلك وخرج مسلم في حديثين عمار بن عمار بن الخطاب قال لا انزل النبي صلي الله عليه
ويوم الساعة في ذلك المسجد فاديت بالعلى صوت لم يظنون انه ووزلت هذه الآية
في الذين جاء بهم لغير من الامن اذ اعور ولو رددوه الي الرسول والي اولي الامر
منهم لعل الذين يستنبطون منهم فقلت انا استنبطت وذلك الامر وعن علي بن امية قال
سال عن الخطاب قلت ليس عليكم حياء ان افقر وانما الصلوة ان فقم ان يغتم الذين
كفروا وقد امن الناس فقال لي عمر عبت ما عجب من ثنات رسول الله صلي الله عليه وسلم
عين ذلك قال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقة وروى عن رين دينار ان
يرجوه قاله لولا حكم بيننا بارك الله فيكم من اما به لبي النبي صلي الله عليه وسلم فاعة وعنه
ابن ابي عمير قال قال يا مالك انكم الذين حكم به بين الناس على وجهين فالذي حكم بانوار

والسنة الماضية فذلك العلم الواجب الذي يجب في العام الغنم جملات في
قولنا معا في قال وما حدثت السخنة " لا أعلم في السنة ذلك لا يوافق في ذي القعدة
من علي قال سمعت ابا بكر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا منة فاذت فقام فقام
يا منة وصوره ثم قام صلى الله عليه وسلم في هذه الايام كان صلى الله عليه وسلم يقول يا منة فقام
او ابلغت نفسه ثم استغفر الله بعد ان عجز احيانا عن ان يبين ان الله اعلم ان عجزه ان عجزه ان عجزه
العلم على اليك وهو يقول ما قال يا منة فقام رسول الله قال ان هذا الذي اردت في السور ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الربيعي عن الجدة الا يكون في الرجل على صفة من ما كمال كان
عمره عبد العزيز يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلاة الا من بعد سنة الاخذ بها
تصدق الكتاب واستكمال الطاعة ووفرة على دين الله سبحانه ولا يتبدلها ولا يطردها
فانها حجة الله في ما شهد من استغفرها ان تصور من كانها ان استغفر سبيل المؤمنين و
الله ان تولى في اصلاهم وبعثت فيهم من ربه من انهم في الطلقات كان يخرج من انفسهم
التي ابرم ويقول بل الهاء الا في ما ورد في من طلق مشددة على اليك الصديق انه قال
كيف الصلح يا رسول الله اجوده الالهة ليس يا بكم ولا الا في الهالكات مع كل سورة اخرج
به فكل سورة جز خايب فقال النبي صلى الله عليه وسلم فخر الله لك يا ابا بكر ان تصف لي ما
انت تصعبك الله او قال في قال فهو ما تجزون بي وحي رواية عنه اني بكر الصديق قال
كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الآية من علي بن ابي طالب ولا تجز منه دون الله
وليا ولا تغفل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر الصديق الا افر كذا مرة فنزلت علي
فقلت علي يا رسول الله فخر ايتها فلا اعلم الا ان وجدت انفسا في ظمري حتى غطت انفسها
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا بكر قلت باي انا مني يا رسول الله وراي ما
يجل النور المجرى من كل سورة قلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان انت واصلك
يا ابا بكر المؤمنين فخر من ذلك في الدنيا حتى نلت الله ليس لكم دنوب واما الاخر فخرج

فان حزب مدبر العالمون فقير كويده عن ابراهيم اول دليل است بر خلافه فانه اجير
 صديق و بر نفسايد و معاقبه و ابحاره او بوجهي كه تا به ان حد در بنه سد و مكران منقطع
 و نيت بائد و در اسلام تقصير اين احكام عذابي تا حدين آيات فرود كه حاو است
 بلكه اسام مرتبه فرودند و وعد فرمود كه حاو از مجيب و مجيبين و كذا و كذا را فرود
 بفرود و حتى آوردن است كه از ميان قبايل عرب كرده كرده بر آنه بعضي نوبت الهي
 بگفته شوند و در هر مرتبه داد قال شد و اين دهده انشبا و منور شده در راه صديق
 كبر و بوق شد و كرده كرده از قبايل عرب بر آنه در هر ايت حضرت صديق جمع شدند و با
 او مواكبه نمودند تا انكه مايره فتد و فرستد و عالم بشك اول بازگشت و بعد از ان حادثه
 الي يومنا هذا كه در مسقط در نه شده ببارين صفت فقال مرتدين واقع نشد پس صديق اگر تمام
 او باين صفات عظيمه كه در اسلام نحيث بالانرا لا كمنى باشد نصف بعد و همين است نوبت
 فاصد و هو التصديق و منج التجاري و سلم من طانق من شهاب قال قالت اليهود و نكر انهم
 انتم في كتابكم لو نزلت عليا مع اليهود لا نخذنا ذلك اليوم عيدا قال و احي ايت و اوا
 اليوم الكلت لكم دينكم و اتممت دينكم نحي قال عمر و الداني لعالم اليوم الذي نزلت علي و
 الصلوة و الصلوة و سلم فيه و الساعه التي نزلت على رسول الله عليه و سلم تحبب عرفه
 فاقوم الطيبه و عن بسيرة قال لانزلت اليوم الكلت لكم دينكم و ذلك يوم ابع الانبياء في فضله
 النبي صلى الله عليه و سلم ما يملكك قال السكاني انما كافي في زياده من ديننا فاما اذا كل فاشلم
 بكن نحي قطر انفسه قال صدقت و عن علقمة بن عبد الله المزني قال حدثني رجل فاني كنت في مجلس
 عمر بن الخطاب فقال عمر لروا في العلم كيت سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول قال ان
 انما سلام بدار جفانم قيام ثم ربا عيا ثم سلبا ثم باذ لا قال عمر بعد الهزول الا انقصنا
 و عن عمر بن الخطاب قال المسلم يتزق النضرانية و لا تتزوج المسلمة النضراني الا حتى مسلم من يوفيه
 قال كان النبي صلى الله عليه و سلم يوفينا عند كل صلوة فلما كان يوم الفتح نوصنا و وسع على

عند وصل الصلوات هو بمنزلة واحد فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله فانما
عمر اخذت يا عمر وعن علي انه قد وعد بكلمة قال قال الامام العباس وعنه ان رجلا سجد ان قد
يردكم دار عليكم بالنصب وعنه عروة انه كان يقول دار عليكم يقول ربح الامم الى العنق وعن علي
بن ابي حمزة الرضائي قال فرأى المشركين يرددون عليكم الى الكعبين مسح علي ذلك وكان يقصده بين
الفراس فقال دار عليكم بذواتهم المقوم والمومنين الصالحين وعنه الامام عيسى قال سمعته يقول دار عليكم
داركم بالفضل وكانوا يقولون نحن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله
اسم الله اسم في غير التوحيد وعن ابي بكر قال حضرت السنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم هو سليمان
يعمل القومين وعن النعمان قال مثل القرآن اسبح باسمه بالعمل قلت ما فهم ابن عباس فقال
يا سبحان كان عليه على العمل عن ابي حمزة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يعمل ولا اتي في كتاب الله الا اسبح
وعن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان من اسبح الله في كتابه في كل سنة سبعين
الاسم الذي ذكر الله في كتابه في كل سنة سبعين من كل المسلمين واسبح في كل سنة
قالت سقطت فلاة في بابي وكنى داخلوا الى بيته فاناب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ونزل فني رسول الله صلى الله عليه وسلم واقتادوا قبل ابو بكر فلما في ليلة شديدة وقال حضرت ابن
في فلاة فني الموت لكان رسول الله صلى الله عليه وسلم وان النبي صلى الله عليه وسلم سقط
في حفرة الفج فالتحق بالي فلم يجد فخرت به الآية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاعلموا وجوهكم فقال اسيد بن النخعي لقد بارك الله لنا فيكم بالذي يكره كل من
في حديث طويل ان رطلين من السليق قتل رطلين كان بين قومه وبين النبي صلى الله عليه وسلم
مواصلة فخدم قومه على النبي صلى الله عليه وسلم يطلبون قتلها فانطلق النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان وعطاء وسليمان والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على
بني النضير المستعينة ابر في عقابها فقالوا نعم فاجتمع بيوم لعقد النبي صلى الله عليه وسلم وها
فاحلوا لصنعة الطعام فاما هـ نزل بالذي اجتمع له منهم من اعذر وجرم سواها

قال المتن في كتابه ان من مركب من اجزاء فنانك مني فقال رجل الالهية فاذا كره
فعلوا به من على من يقول لم الذي اياه النبي صلى الله عليه وسلم حتى لا يظن انهم من شيعته
ذلك نزلت اذ لم يظن ان يسطوا اليكم ايديهم حتى والامر ان اطلبه على ما نيت منهم وعن
سروق قال قلت لعمر بن الخطاب ايت الشعة في الحكم من احسب في حال لا ولا كبر
انما الحسن ان يكون الرجل عند السلطان عابا ومنزلة يكون الاخر الى السلطان مما حجة فانه
ما حجة حتى يهدى اليه به يد من عمر قال يا ابا عبد الله الحسن ما يظن ان الناس الرضا في الحكم وهم
الراعية عن نيت قال نعم انما هو من الخطاب عثمان فاما ما حجة فاما ما حجة فاما
بعضهم منها فبذلك في ذلك فقال نعم ما لا يوجد لاحد بالمال احد صاحب فكرت افضل
بينهما ذلكم عادا فوجدت بعض ذلك فكرت ثم فاذا اذ ذهب ذلك ففصلت
بها من على ما حجة ان عمر ابا موسى الاخرى ان يرضى الله بما فعل وما اعطى في اجمع وهم
واحد من كاتبه في فرغ اليه ذلك من عمر وقال ان هذا الخطيب بل انت قاضي ان كانا
في البصرة ما من السلام فقال لا تسطيع ان يرضى الله بما فعل وما اعطى في اجمع وهم
قال فبذلك في محرم فهدى ثم قال حرجه ثم قرأ لا تتخذوا الالهة من دون الله نصارى اوليا
الآية ثم فمادة قال انزل الله هذه الآية وقد علم ان سيرة من يكون من الناس فلا
قبض الله بيده ارتد عاقبة العرب عن الاسلام الا لله من اجاب الله عليه واله من اول
الجوار من عبد الفيسر وقال الذين ارتدوا نصيبا الصلوة ولا تزكوا لله لا تقبض امولها
وعلم ابو بكر في ذلك سجا وزعمهم وبنوا ما انهم قد فعلوا اذ والركوة فقال والله لا
بين حتى صوابه ولو منوني فقال ما فر من الله ورسوله احكم عليه فبغت الله سبحانه
مع الي بكر فقالوا حتى قتلوا واقروا بالاعوان وهو الزكوة قال فمادة فكلما نزل
ان هذه الآية في الي بكر واصحابه منون ما في بحيم ويجوز ان آخر الآية وسنة الصحاب
في حجة فاقضت باراني الله يعوم بحيم ويجوز ان ابو بكر واصحابه ما ارتدوا

كثيرة بالعلم يا سيدي الوكيل يا سيدي رويتم الي الامام علي بن ابي طالب في قوله منوت
العدوم كجهم وكجونه قال هم الذين قاتلوا اهل البيت من الزبير بن العوف وسهل بن عبد الله عليه
وسهل بن بكر والظاهر بن العاص وغيره كجهمه فان اجبت عمر وسبيلهم كما سبوا منكم عن
دينة منوت باقى البدن كجهم وكجونه ثم عرض على مكبي وقال اهلقت ابني اسمك كجهم
اليس قلت انما ابيوسي يا سيدي قال تكلمت بهذا النبي صلى الله عليه وسلم منوت باقى اليعقوب
يعلم ويؤمن قال بولا اقوم من اهل البيت من كعدة ثم من اسكون ثم من حجت فخر اويان
امر واخرى وقال من تدبر باعد اذا بل من حقك كنت عند عمر من الخطاب قال اني اهلقت
لا اعطي اقوا انكم يدولي ان اعطيهم فاطم عشرة مساكين مما قام سيرة او صاها ما نتم اوت
صالح من تم بطنه بالية قامت كان اوبدا اهلقت لم يثبت حتى نزلت آية الكفارة وكان
بعد ذلك يقول لا اهلقت علي بين حار حار في ارضنا الا امنت الذي هو حر وقيلت حجت
امر و امرج التزوي عمر بن الخطاب قال اللهم ابع ما في الخزبان كلها فخرت التي في الخز
بها لو انك علم الخزبان فخرت منها الم كبر الانية فخرت عليه قال اللهم بين اني
الخزبان معا فخرت التي في النساء يا ايها الذين امنوا لا تغزوا الا الصلوة وانتم سكار
قد عي عرفتم عليه قال اللهم بين اني في الخزبان معا فخرت التي في الابدان او سبوا
ان يرفق بينكم العداوة والبغضاء في المزا والبس الى قدر فعل انتم منبتون فدعي عرفتم
عليه فقال انتم انتمها و اخرج المشايخ عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي
عنه يقول اجبتوا المزا فانها ام الحيات ان كان رجل من مولا فلكم تبعه علقه امر اغنية
فانزلت اليه جاريتها فالت له اماند موك للشهامة فانطلق مع جاريتها فطفت كالا رجل
بايا اعلقه وورث حتى ارضى الى امرة ورضت هذا غلام ويا طيبة فخرت التي و اسدا
و فوكك للشهامة وكونه فوكك لتقع علي او تشر المزا كانا او نقتل هذا الغلام قال
يا سيدي من يد المزا فسقة كانا ان زيد وفي فلم يزل حتى وقع عليها وقتل النفس فاجتنبوا

المؤمنين بها يؤخذ في مسائلها صعبا ورفيرا وها وعلما على النجباء عن البرية قالوا
تقولون الصيد وانتم حرمة تتصون الدين ان الله تعالى يقول في سورة الاحقاف ان الله
ان الله يعلم من امره ما تكتمون فما استخف بها حتى يؤذوا من الله انما خلقناكم ليعلموا ان الله
وقال اهل كرم صيد الجوارح ما قد نشد في قوله الشعر عن ابي بكر الصديق في الاكثية قال
ما صوت لي وطعنا ما لفظ لا يكف عن ابي بكره قال فذمت الجرح من اهل الجرح
عنا فذمت الجرح من اسكت فقلت لهم كلوا فلما بعثت ثمان من الخطاب عنه فذمت فقال
بم افيتهم قلت ما فيهم ان لا ياكلوا قالوا ففيتهم بغير ذلك اكلوا ذلك بالذرة ثم قال اهل
كرم صيد الجوارح صيد ما به ميت وطعامنا فذمت ونحن الملائكة من اهل قال في عثمان بن
عثمان قال في علم صيد ما به طلال قال من منى وكان ياكل على فكل عثمان والله اصدا
فذا امرنا ولا اشرفنا فقال عجم وعجم فبكم يد الرباد فم حرا ففكر كويد صيد كما في الجرح
كردن يهودا يهودا صيد صيد وكما في اهل ان رن يمشي معي في اهل كرم صيد كرم
في كرم وجهت يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا
في كرم وجهت يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا
ان الله يعلم من امره ما تكتمون فما استخف بها حتى يؤذوا من الله انما خلقناكم ليعلموا ان الله
وقال اهل كرم صيد الجوارح ما قد نشد في قوله الشعر عن ابي بكر الصديق في الاكثية قال
ما صوت لي وطعنا ما لفظ لا يكف عن ابي بكره قال فذمت الجرح من اهل الجرح
عنا فذمت الجرح من اسكت فقلت لهم كلوا فلما بعثت ثمان من الخطاب عنه فذمت فقال
بم افيتهم قلت ما فيهم ان لا ياكلوا قالوا ففيتهم بغير ذلك اكلوا ذلك بالذرة ثم قال اهل
كرم صيد الجوارح صيد ما به ميت وطعامنا فذمت ونحن الملائكة من اهل قال في عثمان بن
عثمان قال في علم صيد ما به طلال قال من منى وكان ياكل على فكل عثمان والله اصدا
فذا امرنا ولا اشرفنا فقال عجم وعجم فبكم يد الرباد فم حرا ففكر كويد صيد كما في الجرح
كردن يهودا يهودا صيد صيد وكما في اهل ان رن يمشي معي في اهل كرم صيد كرم
في كرم وجهت يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا
في كرم وجهت يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا
ان الله يعلم من امره ما تكتمون فما استخف بها حتى يؤذوا من الله انما خلقناكم ليعلموا ان الله
وقال اهل كرم صيد الجوارح ما قد نشد في قوله الشعر عن ابي بكر الصديق في الاكثية قال
ما صوت لي وطعنا ما لفظ لا يكف عن ابي بكره قال فذمت الجرح من اهل الجرح
عنا فذمت الجرح من اسكت فقلت لهم كلوا فلما بعثت ثمان من الخطاب عنه فذمت فقال
بم افيتهم قلت ما فيهم ان لا ياكلوا قالوا ففيتهم بغير ذلك اكلوا ذلك بالذرة ثم قال اهل
كرم صيد الجوارح صيد ما به ميت وطعامنا فذمت ونحن الملائكة من اهل قال في عثمان بن
عثمان قال في علم صيد ما به طلال قال من منى وكان ياكل على فكل عثمان والله اصدا
فذا امرنا ولا اشرفنا فقال عجم وعجم فبكم يد الرباد فم حرا ففكر كويد صيد كما في الجرح
كردن يهودا يهودا صيد صيد وكما في اهل ان رن يمشي معي في اهل كرم صيد كرم
في كرم وجهت يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا يهودا

موضعا والى سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذ اذوا لغيره ولم يفسدوا له
الدين نعم الله عليهم ان يعاقبهم الله بالدين قال قلت لعنه الله عليه وسلم اني اريد ان ارجع الى رسول الله
فانت الذي ياتي من الغزاة وسلك قران لو فعل هذا لعنتنا وبعثنا عليه قال دعوتك
ان فاذا اجبت قال اجبت بايدي لو اذنا لك غير ختم عليه لئلا تكون الصلوة قال اظن اليه
الاساس قال بل قال عمر بن الخطاب انك ان نعت اليك من بيوتهم انك لو فعلت العادة فدا
ان ارجع شرح ذلك الآية التي تلوها ان تعذبهم فانهم عبادك ثم ان تعذبهم فانك انت
العزير الحكم قال اسدنا ولا تظروا الذين يرفعون رءوسهم بالعبادة وحيث يريدون وجهه ما عليك
من حسابهم من شيء وما من من اسكن عليهم شيء فسطروهم فكلوا من الطالين وقال سبحانه
ان كان ميثا فاجيباه وجعل الخوراء في بيوتهم في الناس من من في الطالين ليس يخرج
منها كذلك زين للمكافرين ما كانوا يعملون وكذلك جعلنا في كل قرية اكاما محرمة لغيرهم
حيثما جازوا ليعرفوا ان الله باغضهم وما يشهدون واذ جاءتهم اية فالتوا ان يومروا حتى نوحى امرنا
رسول الله انه امر حيث جعله الله يصيب الذين اجرهموا ضحارا عند الله وعذاب شديد
يا كانوا يكفرون فمن يرد الله ان يهديه سبعا لله لا اله الا الله وحده لا شريك له
عندنا عزيا كما يصعد في السماء كذلك جعل الله الرحمن على الشقي لا يؤمنون وهذا امر
ربك مستقيما قد فصلنا الآيات ليعرفوا انهم لم يردوا السلام عند
بها كانوا يعاونون ذنبا عز وجل در سورة النعام سورة ليعتد بانزل فرمود فضيلة
فرقة از مهاجرين اولين فرقة اولي جماعة از اذكيا اجاب كه در اول سبوت انك
صلى الله عليه وسلم ايمان اخذند و بسببها در علوم احوال كه در عهد و اثنان موجود
بعد تصديق محمد و از انجا كه است عثمان بن عفان در دفتر اثنان صدوق كه است
عبادة اصنام و ايات تعجيب و اجتناب زنا و غيرت از خمر و ساير قباج و در حقه
او مفضل و غيره و خواهي باي بسياري كه دلالت بر اينست ان حضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند

لا یرحم مجرود دعوت اجماع ائمه و در غرض به نگرار دعوت با اظهارة معجزات با انواع معجزات
نشده ضایقاً تعرض کلان ایشان بکلی با این قدر از این میفریاد و میگوید میبندد در میان
ایشان و در میان جماعه از کجاست که در معرفت آنها با ایشان نموده اند مانند معانیله نیز با
ظلمت و در دنیا سب قائل اند که در معرفت ایشان بهیچ وجهی صدره الاسلام عرض
مانند عارف که عمری در کمال عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرزدند و زمان و روزی
در موت معنوی که عبارت از آنجا میباشند صلی الله علیه و سلم بعد بعثت او که فرما
بودند باز توضیح این و سبک کافران ایشان با اجابت معنوی عطا فرموده عده نفر مسلمانان
ساخت مثل حضرت بن علی الطلحه و عمر بن الخطاب مرد فرزند ایشان عمر بن الخطاب است خدای تعالی
ایشان تعرض میفرماید بلکه کمال بر حضرت ایشان و معانیله میبندد در میان ایشان و در میان عمری
که بر کفر خودند و دیگر کفر که نشنند مانند ابو جهل و انزلی و فرزند آنکه صفحای سلیمان از موی
قریش در میان ایشان که در مسافر تیس را از جهات ایشان استکف تمام بود در بار ایشان
نازل شد و لا تطروا الذین یرجون ایماناً یا یداناً که عقیقت نعره این تمام نمیشد تا آنکه قرین
سپیدی عالمی و عالمی بر شخصه او منطبق شود لا غیر در صورت از تمام با معلق فی بیان عالم
توان بود پس علی مرتضی الشریع که سعیده انعام و فخر نازل شده در کمال با جماعه که در قرآ
با هم حضرت عمر میفرماید و صد بن اکبر و بنی سعدند که سبیل از آن بدت در از مسلمان شده
بود پس لفظ او من کما من مبراً و من یرد الله ان یرید به شیخ صدره الاسلام تساوان نیست
مساکران مهاجرین را و نه انصار را و نه من اتعم با جماعه مسلمانان بجاه نسبت که در دنیا
نزد ال آیات مسلمان بودند مراد خوانند شد لا غیر و ما نیا انکاه من کان میاد دلالت میکند بر
زمانی در از از بعثت بجا میبرد که نشد و آنوقت مساکر الیه ایمان باورد و بعد از آن
بیان آورد و قدم در این زد در اسلام و وی تکلیفی و قوی داشته است تا او را در
عاقله اکابر محرمین توان بخشد و من یرد الله ان یرید به شیخ صدره اسلام در آن

شهدوا وانما يوحى به جلال القضاة منسوخة عن النبي ورواه ميت متواترة ظاهر شدك عذابا منه فوفقم
 او من حيث ان جعلكم بهما الخفر من العلم الله عليه وسلم مرتفع شد وندين بعضكم باس بعضنا با
 في رواه نظر الذين الآيات اخرج مسلم عن محمد بن ابي وقاص بن ابي كنانة مع النبي صلى الله عليه وسلم سنة
 فخر فقال الشكر لله النبي صلى الله عليه وسلم هو آلا لا يجترئون علينا قال وكنت انا وابن سعود
 رجل من بني نضيل وبلال ورجلان من اهل مكة فوقع في نفسي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا الله
 ان يقع فخرت نفسي فانزل الله عز وجل ولا تطروا الذين يبيعون ايمانهم بالبعثة والعتى يريدون
 وجهه عن النبي كبر العبدون ان يسئل عنه فله الآيات الذين امنوا لهم طيبوا ايمانهم بطم قال النبي
 قالوا لم يظلموا قال جميل الامر على الله ويطم الشكر سلم تسبح الى قول الامير الشكر كظم
 وعن عمر بن الخطاب لم يلبسوا ايمانهم بطم قال لا تزج عوام كلوم بنت
 علي اجمع لها صوابه من كونه ودعواته حال نزوه به الى الحاجة الى الله ولكن سمعت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يقول ان كل من سب شيئا من خلق الله سبني فاجبت ان يكون
 بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم سب عن ابي عباس في قوله او من كان ميثا فاجبا
 قال كان كاذرا ميثا لا فيه بياه وجعلنا له نورا هو القرآن من سب في الخطاب في الكفر وال
 عن زيد بن اسلم في قوله او من كان ميثا فاجبا وجعلنا له نورا في الناس كسب في
 الطلقات قال نزلت في عمر بن الخطاب وابي جهل بن سبم كانا ميثين في صننا تنبا فاصلا
 عمر بالاسلام واعزاه واقربا جهل في فضائل وموتة وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال اللهم اعز الا سلام يا ابي جهل بن سبم او عمر بن الخطاب وهو الحسن مكة عن الصبي كسب
 قوله او من كان ميثا فاجبياه قال عمر بن الخطاب كسب تنك في الطلقات قال ابو جهل بن سبم
 وعن ابي سنان او من كان ميثا فاجبياه قال نزلت في عمر بن الخطاب فقير كويد ابن ابي
 فخرت قال عمر بن الخطاب ابو جهل بن سبم كسب من عن ابن مسعود قال انما نزلت
 في قلب النبي فوجد قلب محمد بن الخطاب فاصطفاه لنفسه فانبعثه برالته ثم نظر في قلوب

من كان ميثا فاجبياه

سلم ان تلتوه انا مستبدا على محمد اميرهم واولادهم يعني ارمين فارس و انصار كرك
كربا هم تسمون الله و الله نور و الله النعمان بن شريك اللهم و اولادك بالحق قرسي
له رسول الله صلى الله عليه وسلم انار ملك ساهدا و مشرا و نذيرا و اذى الى الله
و سر اجاميرا الآيات ثم نهضت من الله صلى الله عليه وسلم فاجتبا على يد النبي بر عن ابن
ابن قال عطبا و فقتل ايها الناس يسكنون جمع منبهة الآية يكذبون بالجمع و يكذبون
بالفعل و يكذبون بطلوع الشمس من مغربها و يكذبون بعذاب الله و يكذبون بالشفاعة و يكذبون
بعدم جبرون من ان الله يوم الامتحان قال ان فوالا و كتب لنا في هذه الدنيا حسنة و في الآخرة
انا هذا اليك قال هذا الي اصبحت من انما و رمتي و سحت كلشي فسا كبريا للذين يتبعون
و يوتون الزكوة و الذين هم باياتنا يؤمنون الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي
يجدونه مكشورا عنهم في التوراة و الانجيل يا عيسى المرسلين و فيها هم عن الشكر و يحل لهم
الطيبات و يحرم عليهم الطيبات و ليس عليهم الحرام الا غلال التي كانت عليهم فاذبر اسموا
به و عزروه و افروه و اسعوا النور الذي انزل به اولياكم هم المفلحون مستحقون اين
آيات انكبه كهفت و صلى عليه السلام بدر كاه محبب الله و ات مناجات منه كه كتب لنا
في هذه الدنيا حسنة و في الآخرة انا هذا اليك فذا و ذ انوار يعني مغر كس و در كوت
فصا بر توبه حسنة نازل كردان و صوة مناليه بثبوت حسنة و در دنيا و اوجت براي آ
من مخلوق خرا از جناب رب الارباب فطالب هر سيدة كه بهر ايك حال نخواهد بود مثلا
يا صيب من انما و رمت و سحت كلشي انان جمعى باسند كه عقوبت و نيا بدان
رسيد كا قال عز من قائل و فضيا الي بني اسرائيل في الكفار نفس ذنبي الارض و رقت
و جمعى باسند كه رمت النبي آيات من رر كا قال عز من قائل و اذكر و انصت اليك اذ
جعل فيكم انبياء و جعلكم ليو كوا حرا تاكم عالم بؤت احد ائمة العالمين فسا كتبنا للذين يتبعون
الآيات خواهم نؤت حسنة دنيا و اوجت را و در زمان اسنيد بهر اي مجموعى كه صفت آيات

ارست که مشتاقان محمد و ادای زکوة میمانند و با آنکه ما ایامی کرد از خجاست
که روزمان استند ممتی بدو خواهد شد تصدق با این مسلمات و هذا الخ
عبادت از پنج وقت است در سماع از زاق و اگر ریاست عالم میان ایشان با
مهراب دو در فریاد گذرانان یا اسمی در جبهه در دست ایشان باشند و حسن حرکت که
از مصیبت است در عبادت در جبهه در جبهات بر دوالت در اجند باز فدای حق از راه
که است موعود ما جان بی ای اندام خود بر ایشان است اندرون حسنه و مبارک است
برای این نوشتیم یعنی در مکتوب قضای آن مصر منجم اما که بی روی بی ای میگذ
ایمان آید با او و تقویت در دنیا و داری نمودند و پیروی بوزی که همراه او
نایل شد یعنی پیروی قرآن که در ذلک اندر سنگار و سف بنی امتی است که می پند
لغت او را در تعزیت و با کلیل و در تعزیت خوانند و بعضی در اینجیل و بر سر
ام نیز محبت نامتند از جهت ظاهر محبت معنی و عس علیها السلام و توت نبوة
ایشان و شهرت آن کسیر چون در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکایت الهی بود
و اینها اما بسا صدق بان نیز از آن محبت بر کافران مستحق است اگر آنرا استغفر و شجند
عند آن حد در بر نشد و این نعمت است که میفرماید بکار بسندیده و نهی میکند از ناپسندیده
و عقاب میکند از برای آن چیزهای پاکیزه را و حرام میباشد بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را
و از سر ایشان فرود می آید بار کران ایشان را و طوح کرده اند که سابق بر ایشان
یعنی مترای ساق استخ میفرماید و بجز صفیه سهدی از راه میکند و نبوة او که با این صف
ایند کمال نعمت الهی است و تمام یافت او درین آیات عزای خجاست یا دران پیامبر را صلوات
ایشان فلاح میفرماید و مضمون حسنه دنیا و آخرت نامت میکند و مکتبیت که فلاح دایما
او در دنیا و تعزیت نبوة می در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم وجه نبوة و صفات
اولیسان این تفکر که با آنرا از آن فضلی مقصود است تصدق باشند و هم المقصود من عمر

خطاب قال اغضبت ناقية في حبيب الله فادوت اليه استرى من لسانها فسالت النبي
قال يا رسول الله فما كان يوماً فبقيته بي واودا فلما جميعا في منزلك بر الحسن فكلرا سبت
مان على النبي قال يا ايها الناس اتقوا الله الذي فيه السرية فاني سمعت رسولا الله صلى الله عليه وسلم
يقول في الذي تقسم محمد بنده ما على احد من خلق الله الا الله الله الله الله الله ان هذا لينة ان خيرا فخير وان سئرا
مسيما من في هذه الآية وما فيهم يقولون فليدوا ولما قيل للتعوي وكلف خير قال سميت الحرج من المن
يان وخلق على النبي عبد الله وادعاهم لم تقال به اللهم فان الشبهة قال وكلما نسب شيئا
الكلت حتى بالمراسم فان بالكلية لشيء من المصالح يقال انكم والبطنه في الطعام و
الشراب فانها معصية بطيئة ليست كذلك في الصلوة وعليكم بالقصد فيها فانه ابلغ
وواجب من البرية وانه الله يستحق الجبر السمود وانه من المصالح حتى يوم شهر رمضان
ابن السب قال لست افوز ساعة ولا يتقون فعلمت قد قال المذون المرحوم لا ينتقل
عمره الا في كتاب فان الله يوفى ما يراى ونيف في جوار جلاله فاسأله ساداته واستفاد
عن ابن ابي عمير قال لا طعن على كعب بن خلف بكمي بالباب يتبعون والهدون امير المؤمنين
فيقسم على الله ان يوفى له لا غيره فعلم ابن عباس عليه السلام ان ابا امير المؤمنين بك كعب يقول
كذرا وكذرا قال واذ انا لا اسأل عن محامد بن عبد الله وابان بن عثمان وزبير بن عوف
عثمان بن عفان اني سرتل قد صغر عظام من فرتل عثمان اصغر فالوا قد تزوج بامرأة ولم يد
بها بعد فقال على عثمان لودخل بها لعل عليها الرحم فاما اذا لم يدخل باهلها فاجلده احد فقال ابو ايوب
اشهد اني سمعت رسولا الله صلى الله عليه وسلم يقول الذي ذكر ابو الحسن مبر عثمان فجد ما تهن
الي بكر الصديق قال قال موسى عليه السلام يا رب المصطفى النبي قال اطله بطلي يوم لا ظل الا ظله
من جلال النبي قال قلت في كتاب الله النزال عثمان ياتي را خايبه الي الله يارسا تملني
عبادك المؤمنين عن مسلم بن سيار الجبتي ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك
من بني آدم فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها قال ان الله خلق آدم ثم حج

منه في الخبر وان كان...

وهو في الخبر...

فانه يبينه فاستخرج منه حكمة تعالمت فلعقت بولده الحية وبعولته بالهنة بعلون فقال
 بهجول الله فخطب اليها فقال ان الله اذا خلق الحيوان استعمله لعل اهل الجنة يفتحي سمومه حتى
 افعال اهل الجنة فيدفعه الجنة واذ اخلق العبد لدار استعمله لعل اهل النار يفتحي سمومته على
 افعال اهل النار فيدفعه النار وعنه عن الخطاب بن عتب بن الخطاب بن عتب بن الخطاب بن عتب بن الخطاب
 ربه الله الله ما عارفه من بطل الله فلهذا ربي له فقال ليرتس بين يديه كل ما قاله ربي فانه
 مستقيم لا يفتقر الى غيره ان الله لا يقبل احد افعال غير كذبت باعد الله به الله فلهذا ربي
 اهلكه و يود فلك النار ان الله تعالى ولولا ان جبرنا الله لم نربت فتمك ففرق انما
 ربا يفسلون في القور والخرج البخاري عن ابو عباس قال قدم عيسى بن جهم بن بدر فزل على ابن
 اخيه البر بن العيس وكان من النبوة للذرية بل بينهم عمر وكان القراء اهل الجبال عمر و مشاوره
 كبروا كانوا اوشبانا فقالوا لهما ضيقنا انما نحن اهل مكة و به عندنا من فستاد اني فاستاذنا
 لعنيت فاذن له عمر فدخل حان يابان افهاج اديا عطشا الون ولا تكلم بربنا بالون غضب
 عمر حتى ان يوق به فقال له الحرة امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لعنيت صبا الله عليه وسلم
 العفة و امر باهون و اعرض عن الجاهلين و ان يدا من الجاهلين و الله ما جاوزة عمر حين تلاها
 على من رفاقا عندكم باله عز وجل قال الله تعالى و انقوا فنتنه لا تعين الذين ظلموا منكم
 و اعصوا و اعلموا ان الله شديد العقاب و اذكر و اذا انتم قليل مستغضبون في الارض من
 ان يخطكم الناس فادبكم و ادبكم بغيره و رزقكم منه الطيبات لعلكم تشكرون فيقولون
 و ربي ايرفته انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم و انتم
 و دكر ان ارضي منكم توقف ما يند ليس هذا بهذا امر و اذكر و عاصيان بعصيان خوف
 شوند و ان كان ارضي منكم برك نبي منكم معذب كردند و قبحت زيرا كه حيند هر كسي ما خوف
 شد بطلب خود از فعل يا كفت معني صحيح است كه اين فتنه فتنه عافت است و بي الفتنه التي
 تنهيم كمنع البحر من مسلين جنود مجذبه شوند و هر كسي بر او طلاق با بنود خود بنه و انما ي

نفس و نسیب و جان و ملک و کار که هست در اختیار این فرصت بی مانند بطنواید و این فتنه
شما را بر کند که هر مسلمانی را در خدا اهل صراط و اهل بودی هم جاه و وجه مشهور چه معتز
و چه فقیر و خدا از غنیمت فتنه قبول و نهد و میفرماید و غضب آن را نماند میکند و اگر او از
آن غلبه مستضعفانه در راه حق استغفار بودید که سزاوار است و نایب بارک و نایب
از اوقات نایب و ضرورت و رزق حق فرموده و مگر این نعمت است که کاری کنید که روز
عقبه کار شود و سبب هم خوردن حساب از رزق شما کرد و قال الله تعالی ان الذين آمنوا
و الذين اؤمروا باجدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آؤو نطروا اولئک
بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا هم اولیاء بعضهم من شیء حتی یراجعوا الی الله
فی الذین علیکم انظر الاطلا قوم بیکم و بنیم میان و الله با عقلون بصیر و الذین کفره انهم
اولیاء بعضنا بعضنا مکرر فتنه فی الا جه جهته کبره و الذین آمنوا و ما جردوا جلودهم
سبیل الله و الذین آؤو نطروا اولئک هم المؤمنون حقانهم مغفرة و رزق کریم و الذین آمنوا
من بعد و جردوا و جاهدوا کم فاولئک هم و اوله الارحام بعضهم اعلی بعض فی کتاب الله
ان الله سبیل شیء علیکم فیه کوبه نه استیجا و درین آیات فضیله مهاجرین اولین میان می و نماید درین
و آخرت و مکتوبه که مهاجرین اولین و انفس ربهم اکفأ و الذین مکتوبه که چون که از این
استیجا که فخر آید بر دیگری لازم است بنام نفقه او و این معامله با مسلمین غیر مهاجرین لازم
نست الا چون میان ایشان و میان مهاجرین مایه و حرب مرتفع شود اگر چه بسبب آنکه دنیا
باشد اینجا لازم است نفقه ایشان زیرا که کفایا هم رفیق یکدیگر اند اگر مسلمین بغرت
اینها بنام نه نمایند علی کفر لازم آید و مردمان از اسلام کول کنند و ذلك قوله ان انقلوه
مکن فتنه فی الارض بعد از آن فضیلت مهاجرین اولین و انفس ربهم اکفأ و الذین مکتوبه
الآیه و کدام فضیلت بالاتر ازین فضیلت تواند بود بعد از آن مهاجرین مهاجرین است
را بیزیل این در می آید و مشتبه با ایشان می گرداند قوله و اولو الارحام و راجع الی جواب

نماز بنمايد بغير ابراهيم وادان بايات سابقه منافات ندارد و بزرگوارترين در بين ايات منوحى
يست و اربعه اوج توجهات است نزد يك فقير فخرى عنه فرعون الخطاب قال لو نزل بالانجيل
يكرايمان اول الارض لرجع ايمان الي بكره فقير كويد ويزيد و سواهاست عظيمه و فراسه و قوا
الشيخين و صفا الله بها كما كريد و ذكره كوي بر وجه قصه و در مفضلها ذكر من فرسها فان
اول الله صلى الله عليه وسلم قال ايسر و اعلمنا في امرنا و ميرنا فقال ابو بكر انا اعلم ان الله
بمسألة الارض اهدى من على ان العير كانت تعادى كذا و كذا فقالنا و اياهم فرسي بان
الي بيتم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايسر و اعلمنا فقال عمر بن الخطاب هذا قريب من عود
و الله اذ انت منذ غرت و ما انت منذ كوزت و الله لعا لك ذك فجاب بك لئلا يسه و الله
عده و ذكره في راسه الي بكره انصحن فقال لا طلع المشركون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الامم برة قرسين فطارات بخلاها و ذرنا كحارب و تكذب سوكت اللهم اني اسالك و عذت
و رسولا الله صلى الله عليه وسلم مسك بعضه الي بكره يقول اللهم اني اسالك و عذت فقال ابو بكر
ايسر فوالذي نفسي بيده ليخبرن الله و الله كاستغفر المسلمون و استغاثوه فاستجاب الله
لنبيه صلى الله عليه وسلم و مسلمين ثم ذكر اربع المسلمون الي الله يسألونه الفرحين را و قال
قد ايسر في رسول الله صلى الله عليه وسلم يدى الي الله يسألون الفرحين و يقول اللهم ان طهر و
على يده العفصية طهر الشركه باء و لم يتم لك من و ابو بكر يقول يا رسول الله و الذي نفسي
بيده ليخبرن الله و ليخبرن و تكلف انزل الله من اللايكاه هذا في الكافات العود فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل الوقره و نزلت اللايكاه النبى يا بكره فاني قد انا
صبر على معجزات الود من سابق اسماء و الارض فلما ربط الى الارض جلس عليها فنفخ على راسه
ثم ابريت على سفينة غلما و عن علي قال نزل جبريل في الف من اللايكاه عن ميمنه النبي
صلى الله عليه وسلم و جينا ابو بكر و نزل ميكائيل عن ميسرة النبي صلى الله عليه وسلم و ما في النبى
و عن عمر بن الخطاب في قوله تعالى و من يؤمن بوليم يؤمن بالله قال لا تغركم هذه الآية فاما ما

يوم بدر والمأفة لكل مسلم اخرج من اهل ابي طالب ووالدهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال حدثني
عمر بن الخطاب قال لما كان يوم بدر نظر النبي صلى الله عليه وسلم الى اصحابه وهم ثمانمائة وثمانون
رجلا ونظر الى المشركين فاداهم الف وذلها فاستقبل النبي الله الغيابة ثم ضرب وجعل يفتق
رسما ما يدبر مستقبل القبلة حتى سقط رداؤه فامامه ابو بكر فاخذ رداؤه فاعلاه على منكبيه
ثم التزمه مشورا قال يا بني الله اذكرك مما اذكرك ربك فانه سينجو لك وكذا
فانزل الله اذ تسفيون ربكم لا يستجاب لكم اني مومم بالحق مما اتاكم من امر ديني فلا كان يؤخذ
في انفسهم الله المشركون فقتل منهم سبعون رجلا واستار رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابا بكر وعمر وعليهما فقال ابو بكر يا رسول الله هؤلاء اهل اهل العسيرة والاشواق
اني ارى ان ما قد منهم اخذت فيكون ما اخذوا منهم فوه لنا على الكفار وعسى الله ان يجمع
ليكونوا لنا عسيرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني الخطاب قلت والدمار
ابوك وكنت ارى ان تكفي من فلان فزيب عمر فامضت عطفة فكلم عليا به فعمل شعرب
عطفة وتكلم حمزة من فلان اخيه ففزع عطفة حتى يعلم الله اني لست في غلوسا سودة للمشركين
يولاء رسا اديهم وامنهم فادبهم فموى رسول الله صلى الله عليه وسلم فان ابو بكر سلم بهم
يا قلت واخذ منهم الفداء فلما كان من الغداة امر فخذت الى النبي صلى الله عليه وسلم فاعاد
رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر ففدان بكبايا فقلت يا رسول الله اجبرني ما اذا
يملكك انت وعصا حيك فان وجدت بكبا بكيت وان لم اجد بكبا بكيت بكبا بكبا قال
ابني صلى الله عليه وسلم ابكي الذي عرض على اصحابك من اخذ الفداء ثم قال عمر من على عداهم
ادنى منه هذه الشجرة شجرة قريظة وانزل الله ما كان ليحي ان يكون له اسرى حتى يتبين
الارض الى قوله لولا كتاب من الله سبق لسقم فيما اخذتم من الفداء ثم اطل لهم الفداء ثم فلما
كان يوم احد من العام المقبل فوجوا ما صنعوا يوم بدر من اخذهم الفداء فقتل منهم سبعون
وفروا اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم وكثرت ربا عليه وكثرت

البيضة علي راسه و سالت انهم ط و جبهه فانزل الله و اما انما نبيكم مصيبة هذا صيغ مستلها
و منته النبي يد اقل هو من عند الحكم يا عظيم الفخار قال ابن سنان بنما جعل من السليوة اية في
اسر و بعد من المستر كمن باله اذ من غزيرة بالسرط فوكة و صوت العارض فوكة اذ من جزم
اذ انظر الي الامر بالمعروف المستلحقا فخطا ليه فاذا هو قد ظلم الفذ في وجهه فغزيرة ليه
منه فذلك الجمع في الالهة في فذت ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقت ذلك
من بعد السماء الدائمة ففعلوا بوليه سبعين و اسروا سبعين و وقع عن الطاب في سبع
فما يدعو اليهم انك محو بين المرء و قلبه محل نبي و بين الخطايا هذا عمل سويهما فقال
سكنا منه و دعاه بغيره مطروفت قال فلما لم يبر يا ابا عبد الله عليه السلام فليفتحق قتل ثم جزم
فقبلون بعده قال الزبير ما حزنا ما عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم و الي بكر و عمر و عثمان
و انقوا فتنة النقيين الذين ظلموا منكم فامة و لم تكن حيا انا الهوا حيا و عمت حيا حيا
و عمت و عن فتاة في الآية قال علم الله و هو الالباب من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
حين نزلت هذه الآية ان تسكون فاق و عن الحسن الآية نزلت في علي و عثمان و طلحة
و الزبير و آية السحاك نزلت في اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فامة و عن السدي ان النبي
اصحى الليل و غنه رعاة بن رافع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال عمر مني الله من اصحابي
نحيم فلما حضرا باب النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليه عمر فقال قد صنعت الان و هي فتنة
الاصحاب فانه اوا قد نزل في قرين النبي صلى الله عليه وسلم انما نزل فيهم فخرج النبي صلى الله
عليه وسلم فقام بينا اظهروا فقال بل فيكم من غيركم فاولوا من فينا خلفنا و ابن اختنا
و مولانا قال النبي صلى الله عليه وسلم خلفنا من اولنا و ابن اختنا من اولنا من اولنا
ان اولياي منكم الا المنفون فانما كنتم امة تكذبوا و الا فانظروا لابق ان اربابنا
يوم القيمة و انما انما بالانفال من غير منكم و عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال سالت عليا
يا امير المؤمنين اجز في كيف كان صنع الي بكر و عمر في الخمس فسلم فقال اما ابو بكر حره

خبر

فلم تكن في ولايته اجماس وانما علم نزل بيده النبي في كل منس حتى كان نسل الوص وفتوى
فكان دانا قدوة فينا ضيق بل الجب من الحسن وقد اعل بعض المسان وابتدعت طائفتهم
فصلت ثم فونب العباس بن عبد المطلب فقال الما فز من في الذي ان نقات الس ا ا هو من ارض
السليح وسفخ امير المؤمنين فعضية فوايد ما قصانا دانا قدرت عليه في ولاية عثمان
ثم ان انا بحت فقال ان الله وم الصدق على رسوله فومنه سها من الحسن فومنا ما مر
وهو على اله منة فامت دون امته فزيت لهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم سها فومنا
وما مر عليهم من عبيكم من عصابة الادي لانكم في الحسن الحسن فابغيتكم او يكفكم وعنه على فانا
ولا في رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحسن فومنه مواضع حارة رسول الله صلى الله عليه
و سلم داني بكر وعمر فمنا دة ان اليا كرا دعي بالرسول وقال ارضي بالرسول الحسن ثم
فلا د اعلموا انما فتم من شجافان الله من عيان بن واسع بن حبان عن ابي صالح من فومنه
الله رسول الله صلى الله عليه وسلم عدل صفوت اصحاب يوم بدر ورجع الي العرشين فذل ابو بكر
وقد فحق رسول الله صلى الله عليه وسلم حفته و هو في العرشين ثم انبى فقال ابشر يا ابا بكر
انما ك فمنا د ا جبريل انخذ فغان من رسوخه على ثاباه المشفق وسنه اسيرة قال
انزل الله على نبيه بكة سبهم الميع و يولون الدبر فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله اراي جمع
ذلك فهل يد فلما كان يوم بدر وانهم من فريس نظرت الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
في انهم مصليا بالسيف يقول سبهم الميع و يولون الدبر وعنه حرام بن معاوية قال كنت
البرع عمر بن الخطاب ان لا يجاوركم فزير ولا رفح فيكم صليب وانا كلوا على ما يد ليرب
عليها المرد و ا و الجيا و امسوا بين العرضين قال الله تعالى اجعلتم سحابة الخال و عارة
السجد للارم كمن آمن بالله واليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستون عند الله و الا يهد
القوم الظالمين الذين آمنوا و ا جروا و جاهدوا في سبيل الله بما موالهم و انفسهم اعظم و رجعت عند
الله و اولئك هم الغابرون يبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فيها فعيم مقيم

هذا الخبر ههنا ابدان الله عنده امر عظيم فغير كور فعنى في نسبة الامانة اليه كذا في قوله عز وجل
 وما من دين الا وضوها بالامر تفتى معافرت كذا كذا ما الا كما ميع اربعم سجدة خاتم ما وانما كذا
 سيرة ما عافنا الزا اليرما بسير النسر وما امر ان جواب كذا كذا انما ان كذا كذا وما كذا وما كذا
 عفا ما في وقت من عظيم بسير النسر كذا في قوله جل جلاله فصل الذين مس ما وما من الزا من وما
 كان المزمع كذا ان عفا ما عفا الله ما بين على العضم بالكله او كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 في انما كذا
 عفا كذا
 في عفا كذا
 كذا
 كذا
 كذا
 كذا
 كذا

مجلس انوار کفره السیخه کلمه السدی الاعلیا : السدی حکیم فقیر دینی عن غذای تقوی
میکنند سنانرا که اکثر نمازها را در سجده میگذرانند و کفره باشد که کفره
یعنی نمازها را در سجده میگذرانند و کفره باشد که کفره
حال که دوم دو کسر بود و فتحی که آن دو کسر در تقاریر بعد از
نحوه هر آینه غذای با نبات پسین و در آورد غذای بیچارگان
اوران آن کفره که نذیر است از این کفره را در غرضه بدو غیر آن نازل فرمودند
غذای تقوی کفره کافران است نذر سخن غذا بیچارگان است بلذت و غذا غالب با حکمت است
بخار متواتره و اتفاق است بر هر دو سخن اول و این سخن اول است بر آنکه آن یار دیگر
صدیق بود و این فضیله نظیر است اورا و نموده است بحال او و اسامه علیه است بسوی قبول
ان عمل از وجه آن علی اگر در اعلی مرتبه غرضه قبول نمی بود این تشریف دانیقدر تعظیم نمی
فرموده و هو المقصود قال السیخه وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجري من تحتها الأنهار
خالدين فيها وما كان ثيب في جنات عدن ورسوا من الله أكبر و ذلك هو الفوز العظيم
فقیر گوید یعنی غنای خداست در این آیات حال اولی استافان و مؤمنان بیان می نماید صفت
سافان امرت بکفر و چهار سعادت بکفر در حقوق مالی و اجیه و مال الباری که بموافقه
کفار نیست در بار باشند و باشد این است العنت و عذاب این است بعد از آن تشبیه میدهد اینرا
بکفار پسین و نذر بر جای همان پاداش که بجا آورده است و صفت مؤمنان نعمت یکدیگر
دادن در حق و امر سعادت و نذر اندک و مراد از متن فادون زکوة در زمان برادر
خدا و رسول او نال ایشان است که وعده داده است خداست با بهترینها میروند و زین را
جای دیدن آنها و جانهای پاکیزه در باطنهای جاوید و از بهترینها بزرگتر شستوی است
و تعالی است و آن است از آن است که علقه منصف بعد از این او صفات از جهت
اخبار متواتره که هیچ شبیه در آن نتوان نمود پس سادات خدیجه بر سر باشند و هو المقصود

قال استحق والراغبون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعواهم باحسان رضي الله عنهم
ورضوا عنهم واولادهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدون فيها ابدان ذلك الفوز العظيم فقير كوفي
عن خدای عز وجل بان من يغزاه من ارض استجار واكل اصحاب الحرب صلوات الله عليهم واولادهم
بشعيران فستيان از عها بران واهلها كه قبله بربا تبديل از بركت تن قبل از ميت انقون
بها كه كجيه ودر روز قیامت كبد بگردد بوده است وانا كنه كنه النيان كنه كنه نيكو كاري كه بركت
از رند و حضرت داد در اخي كه خداینا از ايتان خداینا از ايتان از ايتان از ايتان از ايتان
دنيا كرد خداینا براي ايتان بيشما ميرد در زير انا بويها جاويدان انجا همه بيه است
كلمه باي بزرگ در بين ايتان شريف عظيم است محابه با و اخيرا كه خداینا از ايتان در ايتان
كس و ايتان از ايتان بل زمانه را اخي كنه و نا بركت به من فضيلت قال الله تعالى انما الله
بينا النبي و النبا عرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيق قلوب
شريف منيهم ثم تاب عليهم انهم رموا رجيم فقير كوفي اين آيه در فخر و نه بركت ما از ايتان
كه خداینا بركت ما از ايتان يعني انطق بهر باي زايه از ايتان سابق بعد انعام فرمود
بجانب و مهاجران و انصار كه بركت او كردند در وقت جنگ استي بعد از ايتان از ايتان
بجرك استودان جابعد از ايتان از خيبت قال است قال بغي با وجهه انك ايتان ها ايتان
ايتان ضعن بهر دستند رحمت بخود بر هم النيان بر آينه خدای در حق ايتان بهر است
در بين ايتان فضيلت عظيمه است حاضران بركت را بجز و هم بركت ايتان را با بجا بركت
در يك سخن جمع فرمود بركت ايتان بركت بر جمع صف بركت بر ايتان بركت ايتان بصورت
ما بصورت ايتان جابعد هم ما بركت فضل ايتان و اولادهم بالاصواب قال الله تعالى ما كان اهل
المدینه ممن حاربهم الا اعداء لهم من قبل الله ورسوله و اولادهم من قبل الله ورسوله و اولادهم
ذلك بانهم لا يصيبهم ظار ولا نصب ولا مخنفة في سبيل الله و لا يطعون موطئا يغيظك
الكفار و لا ياتونك من عدو نيلا الا كتب اليهم به علم صالح ان الله يهدي من يشاء و لا

بشعيران

یفتنون نفقة صغيرة لا كبره ولا يعظون وادوا الا كتب لهم منهم احسن ما كانوا يعملون
 فذاري من واصل يوم يكفون متخلفا نرا از سفر بنوكه لاين بود ان ترا كه خلفت ما نيدان بسبب
 الت كبر سدا عازيان لكر ان حضرت صلى الله عليه وسلم استنكى ودر يحيى هند كرسكي در راه خدايي
 پسرند موصفي را كجسم جبار كفار را سپردن ان و دست يحيى از دكفان پيرج دست برديرا
 بعضه فنا كند كفار را با نهب مانند اموال التان را با عجز رسا نديج كفار را اسير كند بعضه
 الت سزا بر شمر كمي كند مكر نوشته بسوءه براي عازيان مومن ان عمل نيك بر استبه خداي تعالي
 نيكرد انده مزيكوا كاهن را و اتفاق نيكندج نفقه خود و يا بزرگ و قطع يحيى نماندج و ادوي را كمر
 نوشته بسوءه عمل جنير براي الت و كفر كار اگر عزا دند البنان را خداي تعالي بر سزا نديج
 اعد و در دين ايك فضائل جهاد و بركت خصوص صلوات مجاهدات عموما بعرج نيزه و جوي
 معلومند و با قطع معلومست كه خلفا و كرام از عاقران اين واقعه و ساير مسا پيشتر بود نه پس
 اين فرا التان را باشد و هو العصفوا عرج التريدي عرابن عاقر قال قلت ليعقوب بن عمار ما
 حكتم على ان عهدهم الي الانفال هي من التاني و الی برارة هي من التسين فتركها و لم يكتبوا
 سطر بسم الله الرحمن الرحيم و وضعوها في السبع الطوال ما حكلم على ذلك فقال عثمان كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ياتي عليه الزمان وهو ينزل عليه السور ووات اعد و نكحها
 اذا نزل عليه الشئ مما كان يكتب فيقول ضعوا به لآ الآيات في السور التي ينزل فيها
 كذا و كذا و كانت الانفال منه او ايل ما نزل بالوفية و كانت برارة من آخر القرآن و التاني
 و كانت نصيبها شيئا بغيرها فظننت انها منها ففتقر رسول الله صلى الله عليه وسلم علم بين
 لنا فمن اجل ذلك فرقت بينها و لم اكتب بينها سطره بسم الله الرحمن الرحيم و وضعتها
 في السبع الطوال و عنه عثمان بن عفان قال كانت الانفال و برارة بدعيان في زمن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم القرينتين فلذلك جعلتها في السبع الطوال و عن ابي عطية الهمداني قال كتب عمر بن
 الخطاب تعلموا سورة برارة و علموا انكم سورة النور عن النبي ان ابافد و الزبير بن

عدت عثمان بن عفان
 كبره سدا عازيان
 لكر ان حضرت صلى الله عليه وسلم
 استنكى ودر يحيى هند كرسكي
 در راه خدايي پسرند موصفي
 را كجسم جبار كفار را سپردن
 ان و دست يحيى از دكفان پيرج
 دست برديرا بعضه فنا كند
 كفار را با نهب مانند اموال التان
 را با عجز رسا نديج كفار را
 اسير كند بعضه الت سزا بر شمر
 كمي كند مكر نوشته بسوءه
 براي عازيان مومن ان عمل نيك
 بر استبه خداي تعالي نيكرد
 انده مزيكوا كاهن را و اتفاق
 نيكندج نفقه خود و يا بزرگ
 و قطع يحيى نماندج و ادوي
 را كمر نوشته بسوءه عمل جنير
 براي الت و كفر كار اگر عزا
 دند البنان را خداي تعالي بر
 سزا نديج اعد و در دين ايك
 فضائل جهاد و بركت خصوص
 صلوات مجاهدات عموما بعرج
 نيزه و جوي معلومند و با قطع
 معلومست كه خلفا و كرام از
 عاقران اين واقعه و ساير مسا
 پيشتر بود نه پس اين فرا التان
 را باشد و هو العصفوا عرج التريدي
 عرابن عاقر قال قلت ليعقوب بن
 عمار ما حكتم على ان عهدهم الي
 الانفال هي من التاني و الی برارة
 هي من التسين فتركها و لم يكتبوا
 سطر بسم الله الرحمن الرحيم و
 وضعوها في السبع الطوال ما حكلم
 على ذلك فقال عثمان كان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ما ياتي
 عليه الزمان وهو ينزل عليه السور
 ووات اعد و نكحها اذا نزل عليه
 الشئ مما كان يكتب فيقول ضعوا
 به لآ الآيات في السور التي ينزل
 فيها كذا و كذا و كانت الانفال
 منه او ايل ما نزل بالوفية و كانت
 برارة من آخر القرآن و التاني و
 كانت نصيبها شيئا بغيرها فظننت
 انها منها ففتقر رسول الله صلى
 الله عليه وسلم علم بين لنا فمن
 اجل ذلك فرقت بينها و لم اكتب
 بينها سطره بسم الله الرحمن
 الرحيم و وضعتها في السبع الطوال
 و عنه عثمان بن عفان قال كانت
 الانفال و برارة بدعيان في زمن
 رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عن ابي عطية الهمداني قال كتب
 عمر بن الخطاب تعلموا سورة
 برارة و علموا انكم سورة النور
 عن النبي ان ابافد و الزبير بن

العوام سمعوا من النبي صلى الله عليه وسلم ان قرأوا به يوم على المنبر يوم الجمعة فقال لعاصبه
 حتى انزلت هذه الآية فلا غنى صلواته قال لعمر بن الخطاب لا تنبؤك فاقى النبي صلى الله
 وسلم عند ذلك فقال صدقوا في حق ابن عباس رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا بكر
 الخاتم لم يزل عليا سيرة علي الشريفة حتى توفي النبي صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع ثوباني وثوبان
 ابو بكر فاستعمل علي بن ابي طالب ابو بكر عام قابل ثم مات ثم ولي عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن
 بن عوف على الخاتم كان حج بعد ذلك بموتى مات ثم ولي عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف
 على الخاتم ثم كان يروج حتى قتل ابي عبد الله الرازي والسنن في عهد جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر
 على الخاتم لم يزل عليا سيرة فقرأ على الناس في مواضع الحج حتى ختمها وعنه عروة قال بعث رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر امير على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث موسطابن
 ابي طالب باباكت من سيرة فامره ان يوزن بكتبة ويحفظ ويعرفه وبالسنن كلها ما بينت
 ذمته الله ودفنته رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد العام او طواف بالبيت عزيا نادا اجل من كان
 بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهدا بعبادة الشهر وسار على راعلة والسنن كما لم يقرأ
 عليهم القرآن براءة عن الله ورسوله وقرأ عليهم يا بني اكرم خذوا من بيتكم عند كل مسجد
 الآية وغيره يدرين قصة بعض رواية وانظروا في نسخة كهذا فيكون ابو بكر صديق رابا
 كره ان يداصل قصة التت كه ابو بكر صديق بلائرا امير الحج وسورة براءة اول بعث ابو بكر
 صديق دارا بودند بعد ان كان جبرئيل فرود آمد وافر كردن انرا بدست حضرت نضی با بیست
 آنچه از نزدی عن انس قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال
 يا نضی لا تعان ببلغ هذا الدرر من ابي فذاع عليا فاعطاه اياه وعنه سعد بن ابي وقاص
 انه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر براءة الي الهك ثم بعث عليا على اثره فاقفا
 منه وقال ابو بكر وجدني في غف غف النبي صلى الله عليه وسلم بايا بكر لا يودى عنى الا اما او صل
 اخرج البخاري وسلم عن ابي هريرة قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم في مواضع يوم يوم

يكون قوله بمعنى ان الراجح بعد هذا العام مشرك لا يطوف بالبيت عريان ثم اردت النبي صلى
 الله عليه وسلم طاب بن الخطاب فامر به ان يؤذن براءة فادون معا على فبا اهل من يوم الهجرة
 ان الراجح بعد هذا العام مشرك لا يطوف بالبيت عريان ثم اردت النبي صلى الله عليه وسلم طاب بن الخطاب
 الذي في السنة والحكم وهو عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن ابابكر
 ان ياتي بيولا الكلمات ثم اجتمع عليها وامر به ان ياتي بيولا الكلمات فانطلقا فاجتمعا
 علي في ايام التشريق فنادى ان الذي من المشركين ورسوله فسبحوا في الدار من اربعة اشهر
 ولا يحج بعد العام مشرك لا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل المدينة الا مومن فكان علي يادى
 نادى عتيق فام ابوبكر فنادى به فاعنه الطريق انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذلك عام حج فيه ابوبكر
 استخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم في بالنا سر واجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمى
 الحج الاكبر وادعى عيد اليهود والنصارى وعنه عن ابن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفه عن ابني
 عليك قام قدم اسرائيل في زمان عمر بن الخطاب فقال من يعرفني ما انزل الله على محمد فافتر رجل
 براءة فقال ان الذي من المشركين ورسوله بالمرحان الا عرابي لعديري الله من رسول النبي
 الذي من رسول فانا ابراهمة فخلق عمر معاندة الاعرابي فدعاها فقال يا اعرابي ابراهيم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المؤمنين اني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فمالت من
 بقرتي ففراني بهذه السورة براءة فقال ان الذي من المشركين ورسوله وقال الاعرابي
 وانا والله ابراهيم الذي من المشركين فامر عمر بن الخطاب ان لا يعرض الناس للاغنام باللغة وامر
 فوضع الحجر وقرن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بني مسية انكر من
 اسم ابني الله بيا في الجنة وعن عبد الله بن عباس قال كثر من النبي صلى الله عليه وسلم وهو
 اقد يدع من الخطاب فقال والله لانت يا رسول الله احب الي من كل شيء الا نبي فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم لا يفر منكم حتى يكون احب الي من نفسه وبعه جابر قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لئن بعيت لعاب من المشركين من جزيرة العرب فلما على عمر اخرجهم عن حرفة

وضع في قوله وعنه

عن ابيان عمر بن الخطاب ^{رضي الله عنه} ان سرفي الجوز فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول سنوا بهم سنة اهل الكتاب من عبد بن ابي سعيد ان رجلا باع دارا وله
عبد عمر فقال له اخذت شيئا اجرتك فزاس امر انك فقال يا امير المؤمنين او يسين يكنز
قال يكنز يا امير المؤمنين فزاس قال لا تزلت هذه الآية هذا الذي يكنزون الذهب الغضيب
كبره وكن على المسلمين وقالوا ما نضع احدنا لولده الا ما يقع عبده فقال عمر انما افزع علمك فانك
عمر و اجعه ثوبان قال النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا بني امر قد كبر على امحالك هذه الآية
فان كان اسلام يفرض الزكوة الا يطيب بها ابعي من اموالك وانما فر من الموارث من قال يبيع
بيدك فكم عزم قال النبي صلى الله عليه وسلم الا ابرك خيرا يكنز المرارة الصاولة التي اذا
ظرت اليها سرت واذا امرت اطاعت واذا قاتلتها حفظت وعن سيرة علي لانزلت
الذيرة يكنزون الذهب والفضة الآية قال امير المؤمنين صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكثرة
بانزل فقال ابو بكر يا رسول الله ماذا تكنز اليوم قال لسانا وكراد قلدا ساكرا ووزجبة صالحة
تتبعون احدكم على ايمان وافتح البخاري وسلم عنه البراء بن عازب قال استنرى ابو بكر من غائب رجلا
ثلاثة عشر يوما فقال لعازب من البراء ونجدة الى منزلي فقال لا يجيئني فكم كيف صنعت عين
خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانت معه فقال ابو بكر فرجها فاطلها فاجبنا يومنا وبلينا
حتى اظننا وقام قائم الطيرة ومرت بصري بل لاني ظلمتني اليه فاذلها فاجترة فاهوت
اليها فاذا بعثت عليها منونة رسول الله صلى الله عليه وسلم وفرت له فزودة وقلت صلح
يا رسول الله فا صلح ثم فرت النظر الى احدى من الطلب فاذا انما سراحي فتم فعلت
لمن انت يا غلام فقال رجل من قريش فمناه ففرت فعلت بل في عنك من لبيك قال نعم قلت
و بل انت طلب لي قال نعم قال فامرت فاصف ساة منها ثم امرت ففرضت ففرضت ففرضت
ثم صبت الال على الفصح حتى دراهم ثم انيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافيت ففرضت
فقلت اشرب يا رسول الله ففرضت حتى رصيت ثم قلت الم بارك في جيل قال فارقك

والقوم يطعموننا فلم يدرك منهم الا سراقه بينا وبينه قدره اورد محسن اوله قلت يا
رسول الله هذا الطلب فقلنا فقال لا تخزن ان الله موافق اذا انى تخزان بينا وبينه
فليس ر فقلت يا رسول الله هذا الطلب فقلنا وبكيت قال لم يكنى قال قلت اما والله
لا ابي على نفسي ولكن ابي عليك فمما عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال اللهم اكفنا ما
خسنا من ذنوبنا الى الطينها في ارض سلع ووثب عنها وقال يا محمد ان هذا ملك فادع لهم
بجنتي ما انا فيه فوايد لا عين على من وراي من الطلب وفيه كسنتي فخذ منها سهوا فالك
سمر بايلي وعنتي في موضع كذا وكذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
تاحتلي بها تطلق ورجع الى اصحابه ورضي رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا موه حتى قدم المدينة
فقلنا ان الناس يخرجون في الطريق وعلانا جامعهم وانشد الخدم والعبيان في الطريق انك
جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل لليلة على بني النجار احد ان عبد المطلب لاكرامهم لكن
قلنا اصح هذا علم وقرن منيته بن كعب قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير مني ابي بكر شيك
وقال والله لليلة عن ابي بكر ويوم خير من غيري عمر بكك ان احدك عن ليلة ويوم قال
فانت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلة طلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رايت اهل مكة
خرج ليلا فتبعه ابو بكر فقبل بيعة مرة امامه ومرة خلفه مرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا يا ابا بكر منه فحكك قال يا رسول الله اذكر اريد فاكون
االك واذكر اطلب فاكون خلفك مرة عن يمينك مرة عن يمينك لا اؤمن عليك قال
فمن رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة على اطراف اصحابه حتى حضرت رجلاه فلما
راها ابو بكر رمي الله عندها فحضيت على كاهه جعل يستدبه حتى انى به ثم الغار
فانزلهم قال له والذي بعثك بالحق لا تدخل حتى ادخله فاستعان فيه شي نزل لي قبلك فذل
فلم ير شيئا فخره فادخله وكان في الغار فرق فيه حيات واما على فخره ابو بكر ان يخرج منها
شيئا فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالفه فدم ففجل بغيره وتلك الحيات والانا في

و جعلت دموعه تتحد و رسوا و صلى الله عليه وسلم لعزله يا ابا بكر لا تخزن ان الله خلق ما مثل
 الله سبحانه الخ لا ينفثه الا في كبره فهداه ليله وانا يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وارتدت العرب فقال بعضهم لضفي ولا تنزكي وقال بعضهم لا تضف ولا تنزكي فاستبده ولا اله الا الله
 صلت يا عفيفه رسول الله ما لفت الارساء ارفق بهم فقال جبار في الجاهلية خذ في الامم
 فبراد انما اعلمهم من منصف اول وبعثت فيهم النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوجه فوجد
 ارضه في حاله انما كانوا يحيطون رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لهم عليه قال فقتلوا
 فكان و الله رسيد الامر فهدا يوجد وعن علي بن ابي طالب ان الله كرم ان سر كلامه
 ابا بكر فقال لا تنفده فقد نضه الله اذا عزه الذين كوفوا بالبي اثنين اذ هما في العار اذ
 بعول لصاحب لا تخزن ان الله صفا و هذا الجي بكر قال ما دخلني اسفاق من شبي ولا دخلني في
 الدين و شئت ليا اهد ليله العار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رأى اسفاق في
 عليه و على الدين قال يا هوون عليك فان الله قد قضى بهذا الامر بالنظر و التمام و عن النبي ما
 قال لا كان ليلة العار قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلما دخل فجلت فان كانت حية
 شئى كانت بي فجلت قال دخل فدخل ابو بكر فجلت ليس يدري فكلمها راى حرا قال بؤبة فشقتم
 الفخا اخرج حتى فجلت ذلك بؤبة اجمع و ربي حجر فوضع عليه عقبة و قال ادخل فلما ارجع قال ربي
 صلى الله عليه وسلم ما بين نوبك يا ابا بكر فاخبره بالذي صنع فزخ النبي صلى الله عليه وسلم يد
 و قال اللهم اجعل ابا بكر سعي في وصي يوم القيمة فادعى الله اليه ان الله استجاب لك و هو
 بن سفيان قال لا اطلق ابو بكر رسول الله صلى الله عليه وسلم الي العار قال ابو بكر لا اذ فلي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل ابو بكر العار فاصاب يده حتى فجلت مسج الدم عن اصبعه
 و هو يقول يا انت الا اص د ميت و في سبيل الله ما لفت عن عمر من الحارث عن ابيه ان
 ابا بكر الصديق قال انكم تقراء سورة التوبة قال جعل انا قال اقرر انما اذ يقول لصاحب
 لا تخزن كفي و قال و الله انما صاحب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر

اللهم صل على محمد و آل محمد
 و صل على ابي بكر
 و صل على جابر

اجي وصرح في الخبرين معا عن صفات ذلك له لو كانت تتخذ الخليل لا تختص ابا بكر عليا سدا وكل
منه في يوم الخميس غير موصوفه الي بكره عن عبد الله بن الزبير بن العوام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو اخذت
قلبي غير النبي لا اخذت ابا بكر عليا ولكن اخي وصاحبني في الخارج اخرج البخاري عن النبي قال
لو اخذت عليا اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم الي المدينة وهو في البكر وهو يومئذ يوم
والنبي صلى الله عليه وسلم لا يعرف بها فوالله لو انهم كانوا يابا بكر من بلادهم بين يديك فان ابا
سيد بن جابر قال فلما دنا من المدينة نزل في القرية وبعثت الي الانصار فجاؤا وقالوا
فسيحروا يوم دخل المدينة فارابت يوم كانت احسن ولا اصفوا من يوم دخل عليا فيه وشبهت
يوم ماتت فارابت يوم كان الفجر ولا اعلم من يوم ماتت فيه صلى الله عليه وسلم عن ابن عباس
في يوم فتح خيبر ان الله سكته عليه قال علي بن ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم انزل الكبرياء
ومن حبيب بن ابي ثابت فانه ان الله سكته عليه قال علي بن ابي بكر اما النبي صلى الله عليه وسلم
فقد كانت عليه سكتة ومن موافقات عمر بن الخطاب رضي الله عنه في يوم فتح مكة في يوم
اخرج البخاري في السنة التي عينه الي سعيد بن زيد قال سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول في يوم
جاءه ابن ذوالنوفارة في يوم فتح مكة فقال يا رسول الله فقال له ذلك من عند الله انما عدل فقال
عمر بن الخطاب يا رسول الله انك انما في القلوب من الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا والله ان الله
يخبركم صلواته مع صلواتهم وميامنهم مياميمهم فيقول من الذين لا يبرق السهم اليه
فيظفر في فؤده فلا يوجد فيه شيء ثم يظفر في عضده فلا يوجد فيه سهم الا في يومئذ فلام انهم على
اسود اهدى يديه او قال من يديه مثل ندى الزاه او مثل البضعة تدر في حجره على عينه فشره
من العاصم قال قرئت فيهم وهم من يركب في العداوات الآية قال ابو سعيد اشهد الي نعمت
بما فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم واسمه ان عليا حين قتلهم ولما سمعوا بالرجل طالع العنت
الذي نعمت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب في من اجل الكتاب مطروحة
على باب حال اركه وفي واخذوا مني الجزية حتى كفت لعبري قلبه بعد وجود علي بن ابي طالب

منها الصغرى اذا تم قال من الرزين قال انما الصدقات للفقراء والمساكين وهم امرؤ
في بحر طيب وعن عمر في قوله انما الصدقات للفقراء قال من زعم اني اكتب كتابا يسجد علي
بست اليوم يعني قوله في الحديث فلو لم يكن انما كان رجالا ياتونني على اسم علي وسلم على اهل
فدا ان كان ابو بكر فطبخ الرعي في الاسلام وعن عبدة السلماني قال قال علي بن ابي طالب
من ما سجد الي اني بكر فخالا باطلت من رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا امر عن سجد ليس
بيننا كلام ولا منقعة فاريت ان تعظموا لعلنا نخرسها ونرسلها وعلل الله ان يرفع بها
فا تعظموا ايها اكتب بها يدك كما يا دا سيد لهما في انطلقا الى عمر ليشهد ان علي ما
فما قرى على عمر في الكتاب تارة من ايديها ففعل فيه جهاد فخرموا واذوا له ففما
بست فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يات ليقول ان الاسلام يومئذ قليل
ان الله قد اعزنا الاسلام فاذيها فاجهدوا كما اذى الله عليكم ان سجدوا عنه يربون
ارون قال خطب ابو بكر الصديق فقال في خطبته يوتي بعبد قد اتوا عليه بسطة في رزقه
واصح بدنه وذكروه ربو فوقف بين يدي الله تعالى بها فاعلمت ليوك هذا
وما قدمت لنفسك فلا يجبه قدم غير فيكي حتى تنفذ الموعود ثم يعبر ويجزي ما وضع
من طاعة الله فينبغي حتى تسقط الصدقات عنه وعينه وكلوا احد منها فخرج في فرسخ ثم
يعبر ويجزي حتى يتصل ما يرب اجنحتي الى الارض حتى من معاني هذا ذلك قوله ان يجاد
الله رسولا جاء به ما رحيم الى نور العظم ومن مواضع عمر رضي الله عنه عن شرح
بين عبدة الله بل قال لابي الدرداء يا عبدة القرآن ما لكم اجمعين وما ايجل اذا سلمتم
واظلم لها اذا اظلمت فاعرض عن ابو الدرداء ولم يرد عليه شي فاجبرني ذلك عمر بن الخطاب
فا نطق عمر الى الرجل الذي قال ذلك فقال بؤس وضعف ووداده اي النبي صلى
الله عليه وسلم قال الرجل انما نخوضه وكعب فادجي الي نبية صلى الله عليه وسلم ولين رسالتهم
ليقول انما نخوضه وكعب ومن مواضع عمر استخفيم اولادنا تخفيم اناية اخرج

النجاشي بن عبد الله بن عثمان بن عفان سمعت عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول سمعوا علي بن ابي طالب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني اصابته كذا وكذا او قال
 كذا وكذا انا اعد ذابا به ورسول الله صلى الله عليه وسلم يتبرسم حتى اذا الكرت قال يا عمر افرغني الي
 خيزت فديني يا استغفر لهم او لا يستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلو علم الي ان زنت
 على السبعين زنت عليا ثم استغفر له صلى الله عليه وسلم وسمى موسى فام غلظته
 حتى اخرج منه حجت في ذواته على رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسوله علم فانه ما
 الا يسيرة حتى زنت امان الله وان لا تضل احد منهم مات ابد او انتم غلظته فانه ما
 برسول الله صلى الله عليه وسلم طرا من بعد حتى قبضت ارضه من اجل آفة النجاشي وسلم على ابن عمر كما
 لما توفي عبد الله بن ابي سؤل التي ارضه عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه ان يعطيه فيصعب
 فكيفه فانه اعطاه ثم سأل ان يعطيه عليه فقام عمر بن الخطاب فانه نوبه فقال يا رسول الله صلى
 عليه وسلم انك ابدان تصلي على المهاجرين قال ان ابلي خيزت وقانه استغفر لهم او لا تستغفر لهم
 ان تستغفر لهم سبعين مرة طرقتهم ارضهم ونازلت على سبعين وقال انما في صلواته طرقت
 ارضه ولا تضل احد منهم مات ابد او انتم غلظته فانه من حبيب النبي صلى الله عليه وسلم
 عن عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب قرأ في الرماحون الاولون من المهاجرين
 والمهاجرين الذين اتبعوه باحسان فزح الانصار ولم يلق الجاهلي الذين يقال لهم زيد بن
 خالد فقال عمر الذين قالوا زيد امير المؤمنين اعلم فقال ابو علي بن كعب فلما هضمت
 ذلك فقال ابي والذين نعم اذا فبايع ابي عن النبي محمد بن زيد قال قلت لمحمد بن كعب
 القرظي اخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ما ابدوا الفتن فقال له ان قد فرغنا
 اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم او جيلهم اليه في كتابه بحسنهم وسميت قلت له وفي اي شيء
 او جيلهم اليه في كتابه قال الانقر او الرماحون الاولون المكية او جيلهم اليه
 النبي صلى الله عليه وسلم والذين والرضوان وشرط على النكاحين شرط لم يشترط فيه مات

ان الله عز وجل قد علم

استشرط عليهم فان استرطا يتبعون باحسان يقولون يتخذوا بهم في الاعمال هم العبد ولم يتخذوا
بهم في غير ذلك قال ابو بصير فوالله لكان لي لم اقر ان اقبل ذلك وما عرفت تفسيره في حق قرآننا
على كل من كتب فبقية ابو بصير في قوله تعالى وكونوا مع الصادقين مع محمد واصحابه وقال بعض
جبريت الي بكر وعمر وقال ايضا انك لم واد ان تكونوا مع الي بكر وعمر واصحابيها وقال ابو بصير
مع علي بن ابي طالب قال ابو بصير مع علي بن ابي طالب عن سفيان قال سئلت تفسير القرآن فقال
انا سمعت كلام علي بن ابي طالب في هذا الحديث عن النبي بن عبد الرحمن بن عاصم قال انا دعوت الي الخطاب ان
يخبرني القرآن فقام في الناس فقال من كان نفعي في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم سئلت
القرآن فقلنا كتابه وكانوا يكتبوا ذلك في الصحف والاولاد والعرب كان لا يقبل من احد
سئلت حتى اشتهر به ساه ان عقله هو كقول ذلك اليه فقام عثمان بن عفان فقال من كان
عنده من كتاب الله فقلنا انما به وكان لا يقبل من ذلك حتى يستهد به ساه ان في اجزائه
بين ما كتب فقال اني رايتكم تكتبون فقالوا انما ما قال ما كتب من رسول الله صلى
الله عليه وسلم لقد علمكم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عثمان وانا استهد انما من
عندنا بعد ما نرى ان نعلمها قال انتم بها اكثر ما نزل القرآن فقلت فيما نراة قال الله تعالى
الا ان الله ارسلنا رسلنا بالبينات وادوات القلوب وكانوا ينهون لهم البشرى في
احياء الدنيا وفي الآخرة لا تبديل للحكومات الله ذلك هو الفوز العظيم فكتبوا حتى عنه كما بين
اكثره في رخصته اوليا الله اول بيان حال البان في ما يدركه لا خوف عليهم
ولهم اجر يوم در آخرت بر البان مني بانها من حج خوف ذكره وانذوكه من شوق
بكرج فاستد انما حقيقة ولان ما بعد في ان فذكر مما يدركه الذي لم ينموا وكانوا ينهون
ليس حقيقة خلاصه در انما مني شودر بوصف البيان حقيقة كسر ان در سورة فقال
فكوتت اما المؤمنون الذين اذروا ذكر الله وحببت طوبى لهم ولبو عن فتوى منصف
انذنا بعض لوازم خلاصه ارشاد في فزايد لم العبري الى وابر ان توت بجنبه بنا

فقد سئل عن موت الامام عليه السلام وان اعلم الالواح من ان مات ببرد ويا وقرانه صارت
تدور دون ارضه بوجه عموم اذ انية مطهره يندلج في ما يدركه اعمالي في كل وقت زمان
انخرت صلا الله عليه وسلم بان اولها في سنة تصف يوجد كما نذا ان في ما مله الكافر ما
ابعد في جبهه معنى مستعمل في كل اوله لانه يعنى في سنة في محبت بين شخص في وقت
و دوست در نيت شده با نده و كبر معني و لا هت كدر معاني كرهه في شخص في كل ما نذا
دكانه ساخته شده با نده ما نذا انما عاينكه بر مرد و شخص لعل في كرهه ميشود و انزل و معقول
و كبر معني اول مراد است در انجا ميشود در بين جمودين زنى الله عنه و اما جان او كبر كبر
و كبر معني ثاني مراد است معني توحيد و با نده و با نده ان حضرت معلى الله
عليه و سلم حمد اعدايت متواتره و كبر سمينه را در ان كبر نيا نسا و انجمه را بو صفت سدي
و شهيده شود و در بيان و تقوى اليه كواحي و او نذر است رات نظيره به بهت بلكه با
درجات بهت و او نذر هو المقصود من الامتف قال صليت خلف عمر الخدره قولا
يو نرس و بعد و غير ما و من قنانه قوله تمام جعلناكم خلافت في الارض من بعدنا
كيف يقولون قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب فرأه الآتية فقال صدق ربنا ما جعلنا خلافت
في الارض الا ليطغى اني اعلانا فار و السخيرة اعمالكم بالليل و النهار و السر و العلانية عن ابن
عمر ان عتمة الدري سأل عمر بن الخطاب عن ركوب الحجر فامر الله بنقص الصلوة قال يقول
الله تعالى هو الذي يسيركم في البر و البحر و عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صل الله
عليه و سلم ان من عباده انما يعظمهم الا بنيار و الشهداء قيل منهم يا رسول الله قال
قوم ما يوافق الله من غير اموال و لا انساب لا يعبرون اذ فرغ الناس و لا يخزنون اذا
خزنوا ثم تلا رسول الله صل الله عليه و سلم الا ان اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يخزنون
قال الدتية انما كان على بيته من ربه و يتلوها ما يمد منه و منه فذكر كتاب موسى اما ما حوت
او كبر يؤمنون و منه بقره من الاخراب قال ابو عده فلانك في مرتبة من ان الحق

منه بکتاب و کلام اکثر الناس تا بگویند بنیاد و بنیاد در اول کلام شهریه که در حدیث است
بی ما در هر مکان نیز الطیور الالهی و نیز بنیاد الالهی بعد از آن بیان میکند جامع از مجموع
بمقتضی تفاوت در بیان طایفه نورانیان در حق خود مانند فرق اول به نسبت نهاده است
در فرق به نسبت مغربین به نسبت مشرق در تمام فرائد عظیمه عالیها و اولیای معین و بیان
در مجموع در هر دو حق ایجاب سفر با بدو و الحاق جود الهی بعد از جود نوریته مومنین که حقین رسید
فرموده است که آن علی بنیته چه در هر مغربین در معنی اسمیکله انصاف است در اول کلام حق و
منع است و آنچه بعد از آن نظر اجمالی غیر آن نمی آید است که بعضی محققان اصول شرعی
را می بینند از جهت آن حضرت صلوات الله علیه و سلم بشهادت دلیلی خود تلقی نموده بودند و لهذا
عباده اصنام مکرره میدانستند و آنچه فرمودند از خود در اول خود می یافتند و بنوعین
میخاموشی که در آن زمان مسعودی بطریق روایا و فرستاده ادراک نموده و در تفسیر
الکتاب آن با شهر مطهرین است و عقلا این را همه را با و روش و این علم اجمالی منقول
در صد و بیست از جانب برود و بخار تبارک و تعالی بعد از آن فرائد مازال
شد و شهادت بر آن علم اجمالی داد و آن محل را مفصل در حق و آن مطنون را کلام را
نمود پس تا بدیکه از طرف حق علی و اولاد الطهارین برود و اکل نمود فرائد و بر سر آن
فرائد کتاب حضرت موسی بود معتقد ای اهل دین در معنی از جانب خدا است که مثل این
شهادت ادا می فرمود بمانند از عطا می خواهد باین وصف منصف بودند از آنجکه
صدیق اکبر معنی است و با بود و غیر الیه و حضرت صدیق اکبر است و اسبق
الیه و از جهت همین ماسسه باطنی توقف نکرد و ایمان آوردن و معجزه نظیبه
پس وی سر دفتر اهل این آیه است بلکه اغلب رای آنکه ترفیع است با و اساس است
بجایستاده و احد اعظم آفرین شریفی عن ابن عباس قال قال ابو بکر یا رسول الله قد ثبت
قال شیخی بود الواح و المرسلات و علم تبارک و اذ الشریع کورت و عن ابی

مسجد الجودي قال عمر بن الخطاب يا رسول الله اسرع اليك لتبني قال شئت حتى يهد ونهيتها
 الواحود ثم يتالون واذا الشمس كورت حشر عمر بن الخطاب قلدا لما استقرت السحابة
 على الجودي لميت ما سار السموم ان اذن له فحيط على الجبل فدعا الخوازم فقال ليئتني
 الارض فاحذر الخوازم على الارض وفيها الغزفي من نوع قوم قاطار عليه طعن ورواها
 فخرج على اختلاف فقال ابعث فلما نسي بحيرة الارض فلم يكتب الا فلما نسي ما ينبغي
 في سفره فقال ابعث فلما نسي الدرفون قال نوع ما يك السخيفك يعني بيت بوديك وحيك
 الى ان لم يزل ان يملك الناس على فلك الموت انه ان يجعل راسك من ذئب وعن
 محمد بن المنصور ويزيد بن نصيفة وصفوا بن سليمان بن خالد بن الوليد كتب الى ابي بكر
 انه قد وجد رجلا في بعض نواحي الواسط يكلم كاشح المرأة ودامت عليه بذلك البينة
 فما استشار ابي بكر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله ان هذا
 لم يصح الا به امة من الامم الا امة واحدة فصنع الله بها ما قد علمت اني ان تحرقه بالجمار
 اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على ان تحرقه بالجمار فكتب ابي بكر الى خالد ان تحرقه بالجمار
 حرقهم ابن الزبير في امارته ثم حرقهم بنام بن عبد الملك عن عمر بن الخطاب قال لما
 نزلت منهم شققي وسمعت قلت يا رسول الله فعل ما فعلتني حتى قد فرغ منه او على شققي
 لم يفرغ منه قال علي شققي قد فرغ منه وصبرت به الا كلام يا عمر ولكن كل حيرة فاطم عن ابي بكر
 الصديق قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فانه لم يعط احد
 افضل منه معافاة اجد اليقين والياك في الرينة فانه لم يوت احد اشد من ربهته بعد كفره
 ابي العيسر استنى امرأة تبتاع ثمر فقلت ان في البيت ثمر اطيب منه فذكت مع البيت
 بما هو بيت البرها فقلت يا نبيت اياك فذكرت ذلك قال استر على نفسك ثوبا
 تحبها اهل امة فاميت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك فقال اختلفت غايبا
 في سبيل الله في اهل بمبل ثم ابعثني انه لم يكن اسم الا ملك الساعه حتى طعن ان من الالدار

دعوى حورث بن ابي ابي

دعوى حورث بن ابي ابي

في الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم طوعاً ونهيّاً أو حياً بعد الصلاة في الصلوة طرفي النهار لا يؤخذ
 لهذا كبره في حال الصلاة لا يبرحها حتى تنقضي الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم والحمد لله
 على نعمته التي لا تحصى ما كان من سليمان النبي قال ضربت على كل امرأة تم أني اليك من حوضها
 حيا وكارة فذلك فقال كل منها لا دوري ثم التي ابي صلى الله عليه وسلم من صلاة فقال لا أدري
 حتى نزل السورة التي فيها عثمان قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صلاة
 ثم قال من نوى فقام قام فصلى صلاة الظهر غفلة ما كان يفتنه بين صلاة
 أصبح ثم صلى العصر غفلة ما كان يفتنه وبين صلاة الظهر ثم صلى المغرب غفلة ما كان يفتنه
 وبين صلاة العصر ثم صلى العشاء غفلة ما كان يفتنه وبين صلاة المغرب ثم لم يفتنه
 بغيره لئنه ثم ان قام فتوضأ وصلى العصر غفلة ما بينها وبين صلاة العشاء وبرئ لم يفتنه
 يفتنه بين العشاءات قالوا ايها الصالحات قالوا يا عثمان قال يا ابا عبد الله الا اني
 سبحان الله والذكر والاحول واللافوة الا بالبدن اخرج ما كنت منه عثمان بن عفان ان قال لا
 جد بالاولا ان في كتابه عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 من امر متوضئا فيجب عليه الوضوء ثم يصلي الصلوة الا غفلة ولا ما بينه وبين الصلوة الا
 حتى يصليها قال ما كنت اراه يريد هذه الآية اتم الصلوة طرفي النهار وذلك من
 الدنيا ان العشاءات يذبحها سيئات قال ابو ثعلبة وقال اللك ان شئت به استخلصه
 لنفسه فلا كلمة قال انك اليوم لدينا كمين امين قال احببني على فراين الارض التي غفلة
 عليه فبقوه عنى عنه كصفت يوسف على نبينا وعليه الصلوة والسلام طلبة في ذلك
 مع اارة بيت المال راو بيان منه سخفا في حقه ابا ان اارة ان حفيظ عليه السلام
 ان شئت معلوم ان شرطه في بيت المال حفظت ان ضايع ولا حرامته حاشين
 وعلمت بالانكاز كما بايد كنت وبكجا بايد صرت نمود چون نه ببيت بيت المال
 كما حفيظت لاسم انك خلافة حاصد حفيظ وفتح تحقيق كرد و ك حفيظ ما غفلة و عليه

يأيدونه وقد كانوا هم خلافتهم فاجتهدوا في ذلك ما استطاعوا فيه من غير أن يوردوا
قال كنت بالسراة ثم قال لي بر بن عوف بن عبد القيس فقال له عمر استدركه العبد في قال نعم
انما ذموا فقال الرجل ما يا امير المؤمنين قال ابلت بحاليس فقرا عليه بسم الله الرحمن الرحيم انما
ايات الكتاب المبين الي قول من الغافلين فقرا لا عليه ثرا فقرا لا عليه ثرا فقال الرجل ما لي يا
امير المؤمنين فقال انت الذي نسيت كتاب التبيان قال مرني بما ركعتك بعد قال لظن قال ما لي
والصوت لا تقراه ولا تقره اعدا من ان من ظن لظن فلك فزاة او فزاة اعدا
من الناس لا يذكرك عندهم قال اطلب قلبك بين يدي فقال اطلب انما فاستسقى كتابا
من اهل الكتاب ثم جلس به في ايام فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ماذا في يدك يا عمر
قلت يا رسول الله كتابا نسيت الزيادة علي اني ظننا فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى امرت وجناه ثم تودعي بالصلوة جماعة فقالت الاضمار اغضبت بكم الله السلام
فيا واهي اعد فواي من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس اني قد اوتيت من
اسم ذواته واختر لي اخفارا ولقد اتيتكم بها ايضا نعتية فلا تشبهوا ولا تغفروا له
كون فان عمر ففت دفت رصيت ابد ربا وبالاسلام دينا وديك سلام ثم نزل رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعنه ابراهيم النخعي قال كان بالكوفة رجل يطلب كتابا ابلت وذلك الغضب
فما فيه كتاب من عمر بن الخطاب ان يرفق اليه فلما قدم على عمر علاه بالدره ثم جعل يقر عليه
لك ايات الكتاب المبين حتى بلغ الغافلين قال فزنت يا امير فقلت يا امير عني فواي
ادع عندي شيئا من تلك الكتب المأخوذة قال فزنتك عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن
ابيه قال سمع عمر بن الخطاب يقول هذا الحرف بسجدة حتى صيرت فقال ر عمر من افراك هذا قال ابن مسعود
فقال عمر بسجدة حتى صيرت كعب بن كعب بن مالك عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن
فرا ما عربيا ميرا وانزل بعتة هذا التي من فرس فاذا انا كعب بن مالك هذا فاقري الناس بعتة
قريس ولا تقم بعتة بديل عن عمر انه استاذن عليه رجل فقال استاذنوا لابن ابي خازن فقال عمر

علم و آید تا القدر استخواب از بهر الحسی و الذهن لم یستجبوا الا ان لم یافی الارض حیا
و منکر مع لاند و اب او سکلم حد الحجاب فیما و اهرم جهنم و منکر الیه انفس یعلم انما انزل
الیک من ربک الخ کن یوا علی انما ینذکر لعلوا انما ابان الخ یون عبد الله و ما یغضون
الیراق و الذین یصلون با امر الله بان یومروا بحسب ربهم و یحذرون سوء الحجاب الذین یسروا
احتمال و یر ربهم و اما ما یصلوه و اعفوا ما رزقناهم سراً و علانیة و یررون بالسنة
ادیک لم یفی الارض الخ یغضون عبد الله من بعد ما یذ و یغضون با امر الله بان
یومروا یومروا فی الارض اولک لم یغضوا لکم سور الارض فیکفوا عنی عنی عنی
تجارتی از است سجد و استحقاق بیان می زیاده و با آنکه سنته مستوره است تا در جمیع آن
برای محلی که بخندد دعوت حق را سنی که کلیتاً بعد جمیع غیرات است ایات می نماید در
فرقه که بقلی نمودند دعوت با در آن خصوصاً عظم العباد میکنند که لوان لم یافی الارض صحیحاً الا بان
مترق دیگر بنظرین نظر بر میفرماید که آن ملک کرده اهل علم است بحقیق کتاب منزل
و دیگر اعمی باز است و میکنند که ایضا او از علم علمی است که مفروضه و اعلمی فقه عامه باشد در
الجنه که فکر معنی بدیر حق و با علم حق را بستانست و آن بدون صحت عمل بدست
از جمله نصیح عمل چند حصلت را اندک تخصیص میفرماید و با بعد از آن در سوال او عمل ارجام
و وصل جبران و غیر آن در علم استنبه و صلح میفرماید صلی الله علیه و سلم و ترسیون
از خدای خود جل و بازد استی حساب آخرت و بر بر مساق طاعت و عمل بر سر استی
مطلب بر صفا یر و در کما و تثا و قاتمه صلوة و نفاق مال فی سبیل الله و علم عمود
و بعد از مسیحی حسنی یا آوردن بازنه لکن حال این صحابیان میفرماید اولک لم
حققی الارض جنات عدن الایة بعد از آن در نام الفحان استغیا در نما میفرماید از آنکه
نقض عهدی که با نند استی بسته اند و قطع اعلم و عقون آبا و اجدات و اسرار استنبه
عقوق میفرماید صلی الله علیه و سلم که معصوم من عند الله است و منسوب بر ای بدایت

خلقه الله تعالى طاعت خذوا بطاقت او با تسببه و از آنجا که خداوندی از افراسیاب است باز که
 حال آنکه اینها تقریر بسیار یاد و گنگ هم اند که هم سوره الازهار به غیر میگوید که در خدا این
 صفات مخصوصها از میان صفات او تفریق است بحال جامع از سابق مهاجرین که انصاف
 ایشان با بن سوات شهوتی است مثل عبد بن ابرو و هر طاروق و افراسیابین که چون با ما
 آوردند با حضرت صلی الله علیه و سلم در میاق نرفت و قیام با علامه استند بر بیان بود
 و فرموده از آن که گویای من نموند و بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب علی با آوردند
 بودی که همان بنوه با این کل لفظ فرمود که امیر الناس علی فی صحت و مال او بکر و خسته
 تمام و جبر بر اید این قوم و اگر صلوة و انفاق بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غیره را می
 صحاب و علم در برابر جهل جاهلان علی اکمل الوجود از این بنوه خوده چرا که در فتنه و قتر از
 احوال آن بزرگواران تمام بر عدل است بر آن و چون المقصود من کما نشه العودی قال دخل
 عثمان بن عفان علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اجزلی من العدم مومر بک
 فقال ملک علی عینک علی عینک و یومیر علی الذی علی السماء اذ علمت حسنة کتبت و غیر الخ
 علمت حسنة قال الذی علی السماء الذی علی البین کتبت قال بعد منصرفه و بنوه فاذا
 قال بلذی قال ثم کتبه اما ان مننه فی القرب و اقل حرافیه سودا و اقل اسواقه من و
 یقول الله ما یلفظ من قول الاله رفیق عنید و لیجان من بین یدیک من خلقک یقول
 الله صفات من بین یدیه و من خلفه یخطو به امر الله و ملک فایض علی ناصیه فاذا
 نواضعت الله رفیق فی اذا تجربت علی الله و ملک لیجان علی سفینک لیسین یخفان علیک
 ان الصلوة علی البی صلی الله علیه و سلم و ملک فایض علیک لایس ان یدخل الجیه فی ملک و
 لیجان علی عینک فبولا عشرة اطاک علی کل بنی آدم من یزولون ملایکه اللیل علی ملایکه النهار
 لان ملایکه اعلی سونی ملایکه النهار فبولا عشرة و ملک علی کل آدمی و المبر علی النهار و
 یاللیل عن ابن حریج فی توارم صولوا الله سرکاک علیکوا خلفه قال خیر فی سبت بن البی

سلمان

سيدنا ابو بكر محمد بن عبد الله بن النعمان عن ابى بكر اما حضرتك من النبي صلى الله عليه وسلم
 مع ابى بكر ما حدث اياه ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الشرك فيكم اخفى منه ذنوب
 الخ قال ابو بكر يا رسول الله وهل الشرك الا ما عدهم من دون الله او ما عني مع الله قال نعم
 انك الشرك فيكم اخفى منه ذنوب الخ قال انك تقول انك تقول انك تقول انك تقول انك تقول انك تقول
 ذنوبه قال بل قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم انى اعوذ بك ان اشرك بك وانا
 اعلم واستغفر لك لانا اعلم والشرك انك تقول اعطاني الله وفضلان والندان تقول لولا فلان قلنا
 فلان وعينه مغلقة بما قال انطلقت مع ابى بكر الصديق الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا
 با بكر للشرك فيكم اخفى منه ذنوب الخ فقال ابو بكر وهل الشرك الا ما عدهم من دون الله الخ فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده للشرك فيكم اخفى منه ذنوب الخ الا ذلك على من اذنت
 ذنوبك قليلا وكثيره قال نعم انى اعوذ بك ان اشرك بك وانا اعلم واستغفر لك
 لانا اعلم عن مجاهد قال عرض على النبي صلى الله عليه وسلم عن فقال ايها الناس ان تدرون ما تعبدون
 فقد ربي الجنة عشرة الاف باب على كل باب حنطة وعشرون الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف
 النبي او صديق او شهيد وروى عن ذلك عن عبد الله بن عمر وروى عن ابى مسعود الحسن
 والضحاك وكعب الاحبار موقفا عليهم عابن سا بهما است بر الخية تعزير كرويم از توضيح
 وروى عن ابى عمر قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم طولى فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا با بكر انى اعوذ بك ان اشرك بك وانا اعلم قال طولى سحرة في الجنة لا يراها طولها الا الله
 فيسيرا انك تحت فحسن من اخضاها سبعين منزلا ورفها اطلال تقع عليها الطير كما ان
 قال ابو بكر ان ذلك الطير عام فقال نعم منة الله وانك منهم يا با بكر ان الله عن عمر بن
 الخطاب انه قال وهو يطوف بالبيت اللهم ان كنت كفت على تقوية او ذنبا فامحها من
 تجواتك وتثبت وعذام الكتاب فاحمد سعادة ومغفرة وعنة الارب بن طحان من اهل
 الام وكان قد ادرى كصحتها قال ما دخل عمر رضي الله عنه الام حمد الله واستغفر عليه وعظ

عقود

بسم الله الرحمن الرحيم

عن ابى بكر

و ذکر دام با معروف و نه از عنده لشکرتم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من خطبنا
 لغياي فيكم فامر بقتل الله صلته الرحم وصلاح ذات البين و قال عليكم بالجماعة فان
 بر الله على الجماعة و ان شيطان مع الواحد و هو مع الاثنين ابعد لا يكون رجل يامر امة فان
 الشيطان انا لهم و مع سائة حسنة و ستره حسنة فهو اماره المسلم المؤمن و اماره الكافر
 المشرك حسنة و لا شره حسنة ان كل من ظلم برب من الله في ذلك الدنيا و ان فكر الم حيف
 منه ان في ذلك شر عظيم و اهلوا في طلب الله فان الله قد تكفل بامرنا فقم و كل بسم الله
 الذي كان فاما استخبر الله على اعلاكم فانه محجوايا و يثبت و عنده ام الكتاب على
 الله على بنينا محمد ص و عليه السلام و روى الله السلام عليكم عن الزبيرى قال كان عمر بن الخطاب
 سيدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق يوما حتى ادبى من رسول الله صلى الله عليه
 و سلم و هو يصلى فسموه و هو يقرأ فواكثت فلو من قبله من كتاب حتى بلغ الظالمون و سمعه
 و هو يقول و يقول الذين كفروا استرسلوا الى فوه علم الكتاب فاستظهروا حتى سلم فاسرع
 في اسره و اسلم قال الله تعالى الم تر كيف ضربنا ابن مريم مثالا لكل طيبة كسيرة طيبة اصليها نابت
 و ضربها في السماء يوفى اكلها كل عين باذن ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلم يتذكروا
 و مثل كل خبيثة كسيرة خبيثة اجبت من فوق الارض ما لها من قرار يست الله الذين
 آمنوا بالاقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة و يجعل الله الطالين و يجعل الله
 ليما الم تر الى الذين بدلوا النكاح الكفرا و اهلوا قلوبهم و اربابهم يجمعون يجمعون
 و يجمعون القلوب فقير كويد معنى و هذا يتبعنا باين طلبة كفر و نوز ايمان با رايب موعود
 بيان ميغرايد ان الخلد ميگويدهفت كل حق و دين اسلام كه حكيم الهى از فوق سبع
 سموات مستهى الهامات و تقريبات ملكوت در ارض نازل شد و انجا يسوع
 تمام پرا منعه و اگر اقامت حاله مقدره را در گرفت مانند صفت درخت باك
 لاف ميوه دارست كه بخشش در زدين حكم است و صاحبان كجايت آسمان سر بالاشده

و منتهی کل نام پاک که عبارت از شرک، یهودیت، نصرانیت و مجوسیت محرفه میسر است
حکم الهی و دینی ربانی حکم الهی است و ملکوت در سایه آن کواکب از نور و نورانی است
سجدهات در این سوره از صد و بیست و یکم و سماعی است که عین سیرت صورت گرفته و
در آن ذکر نامی بحامیت الهی بر عت رسول و اساق و این است که هر چه خورد مانند درخت
تا پاک غیر باغ که بر کشته است از باغی زمین بغیر آنکه محال است که زمین شوند و از زیر
آن که بیخ را بر آنکه بعد از آن او همان بیان می نماید حال جاود دارند و ما مستغنی از این
است که بطلان آن گفته و در وقت آن که نیستند و در دست ایشان اساق آن واقع شود
حاکم که می از روم کفار که در آن کج کل باطل است می نمایند و فرقه ادنی را به تبیت
بسیار آن قولی است در آن کج استات می نماید در جات و بنا بنفرد نماید و علیه بر مایه
امم و در آن سوره حجة و زحف در جات و بر باقیه در در جات و در روم کفار می نمایند
از بی کسی بگزاران و سوق قوم خویش بدار بوار می گوید فقیر میگوید این کلمه است محله چون
مهاجرین و اولاد بسبب آن بجز است در دنیا و آخرت سر راه این حجة گشتند و ملت حساب
ایشان در جات کلی یافت و عاتبان فرشت در مقابل ایشان گرفتار نکند و در آن گشتند آن
محل مفصل گشت و آن صحنی صورت گشت و در غایت آن جمیع کاشی که راجع النهار بود
کردید و هو المقصود باقی مانند آنکه در حدیث صحیح تفسیر این آیه واقع شده که مراد
از آن تبیت توفیق الهی است که مؤمن را عطا می نماید تا منکر و کفر را از او ببرد
بگوید و آن با محبت با نبضاتی او ببرد بلکه بیان بعضی انواع تبیت است که اتم انواع
نواند بود مانند تفسیر و اهد و الهم ما استنظم من قوة بری حال آنکه دو اندون است که در آن
نیز و هر دو صورت و اول است و لیکن اینها از اکل با بجزیه اتمام تخصیص فرمودند من بعد
بن عام فان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قلب العباد و ظهره و بطنا و ظهره
عادة العرب قلب العرب ظهره و بطنا و ظهره و بطنا و ظهره و بطنا و ظهره و بطنا و ظهره

قال الله في كتابه من كل كلمة طيبة يعني القرآن كشجرة طيبة حتى يجمعها فترت أصلها كالتين والبلح
 كبر وقرعها في السماء يقول الشرف الذي اشرقت به الدنيا بالاسلام النبي به اهدى الله وعلمته
 اهل بيته ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت يا عمر اذا اشتهي بك لي الا ان
 تغفر لك ففنه اذ ذبح في ذراع وشمير ثم اراك مملوكا وكبير اسودان يكران اشجارهما كما
 اسودت اشجارها انما صفت وكران اعينها البرق الخاطف يحفرها على الارض ما يتابها فاجلت
 فزفا ففكرك اراك في ذراعك قال باه تولى الله وانا يؤمنه طاما انا عليه قال نعم قال اغفر لها يا
 الله يا رسول الله وروى بخوارزمي في حديث عبد الله بن عمرو بن ابي هريرة ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال لعمر الخويطر وعنه عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجبانة
 عند قبر وصاحب يدفن فقال استغفروا لنا فيكم واساؤا له التبت فانه الان يسأل عن عمر بن
 الخطاب فيقول نعم انما اشر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال ما الاخر ان من قرئت بموهبة
 ديوانية فاما بنو السفيرة فكذلك يوم يوم بردوا اما بنو امية فتعوا الى حين وعمر ابن عباس
 انه قال نعم يا امير المؤمنين هذه الامة الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هم الاخر ان من قرئت
 اغفر لي واما لك فاما انما اشر الى فاسما صلعم الله يوم بردوا اما اعلمت فاما صلعم الى حين ومن
 عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لي ظلمي وخطي قال قائل يا امير المؤمنين هذا الظلم قال ان
 الكفر قال ان الانسان لظلموم كهار قال الله تعالى انما نحن تزلزال الذر وانا له حافظون
 فقير كويذنا ايتحا وحدثه فرموده است كه قرآن را از تغير و تبديل و نسيان محفوظ در روز
 حفظ الهي است كه سببي پيدا فرمايد كه در قايح حفظ قرآن با آن سبب محفوظ كرد و در قايح
 اول سبب براي حفظ آن سعي مسكني كنهت هم كه در آن باب سماعي جميله بكار برده و تمام
 ايام خلافت خویش در همان اتمام حرف حفظه تا اين مجموع بين الاختين مضبوط شد و
 عالم بر آن متفق است چنانكه نقل نمواست بر ما بدست بر آن از نجا معلوم كرد بذكر و عدد حفظ
 بردست ايشان با بجا زرسيد و آن يكی از فضائل خلافته در آمده است عن الحسن البصري قال

قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي على سره وخلق
ومن كبره الله وقال قلت لابي جعفر انه قال ما عدني من علي بن الحسين انه هذه الآية ثم خرجت
الي بكرهه وروي عن علي بن ابي طالب في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
اي علم هو قال في الجاهلية ان يحيى بن يحيى وعبيد بن عمير كانا بينهما في الجاهلية فلما اسلم سواك
انعمت عليا بواقي ما كنت ابا بكر الماهرة فقلت لعل علي بن ابي بكر فقلت هذه الآية
وروي عن علي بن ابي طالب في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
انزلت في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
علي عليه السلام في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
ان اكون ان عثمان بن عفان وطلحة بن عبيد الله بن جعفر ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
في قوله وقد ابتغيت من الله ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
ومجاهد وعبد بن عباس في قوله ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
قال اسحق بن ابي بكر في قوله ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
الذين من قبلهم قال في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
ثم يوم القيمة يخرجهم ويقول ابن مسعود في حديثه ما في صدورهم من علم انما اوتي عليهم انزلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت وحين انزلت لا ينبغي قلت و
الذي اليوم والسوا على الكافرين الذين توفيتهم الملائكة طالحا انفسهم فاقبوا السلم ما كان عمل
من سوا علي ان الله عليهم ما كنتم تعلمون فادخلوا ابواب جهنم فالدن فيها تسبيح منسوي المكسرين
وقيل للذين انعموا اذا انزلت بهم قالوا جزاء الذين منوا في هذه الدنيا حسنة ودار الآخرة
خير ونعم دار المسقين جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاءون
كذلك تجري المسقين الذين في الآخرة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة كما كنتم

سورة التين

و تعلقون فقیر گوید یعنی غنای خدا بیجا نباشد مراتب کفر تا بیان میکند در حال و حال و حال
 آنرا یک فرقی را در این مرتبه می یابد که قرآن را اساطیر اولین گفته و نسبت به بعد با فرام
 اینها ما ضعیف علیهم السلام که سبب کفر با انواع عقوبات مناسبتند و فرقی از آن است
 می نماید اما خطایات و عیب که در وقت نضار و در آن ملاک شود و نه کفری در مابعد آن
 دیگر مایستاید که در صورت قرآن انزال اند ضعیف گفته و این را حسیه دنیا که عبارت است
 از فقر عالمی بر عالم است و تفاوت و تسلط بر هم و حسه آنست که عبارت از توب
 عظیم و جهات عدل است اینهاست می کند و معنی خطایات لطف که در وقت نضار است و اینها که
 شود و کفری در مابعد آن باز فقیر گوید یعنی غنای این سوره مکیه است در حال آن که مهاجرین اولین مکه
 شریفین و مهاجر با اینان و بنیاد و معا و در همه اینان مازند پس حکایت ایراقوال و اجوا ازین
 ظاهر است بجای آنکه که در آنوقت مجاز در کفار و مهاجران مشهور بودند و هو المقصود قال است
 نوح و الذین آمنوا فی اعدین بعد ما ظلموا لیتوبوا فی الذین آمنوا و لا جرمه اذ ذاک لکن کما نوا
 یعلمون الذین صبروا و علیهم یؤتو کفون فقیر گوید یعنی غنای خدا تا مکه هجرت کردند و در
 راه خدا طلب مرصاة او بعد از آنکه مظلوم شدند البته بای می خواهم داد ایشانرا بدینا در قاف
 حسنه که عبارت از طلب مرصاة است و بدست آوردن قنایم کینه و بودن بزواج خاطر
 جا که تواند هر آینه اجرا فرست بزرگتر است اگر میدهند بکنه کی پیش میگردند باز فقیر گوید
 این آیه لغز است در عهد مهاجرین عیسه و بنیاد اجرا فرست بعد از آن کویا بحسب دیدیم که جا بود
 از مهاجرین حسنه میا بهم آمد و بعین کریم که ایجا آمد در آنوقت از عظیم خوانند یافت و آنحضرت صلی
 الله علیه و آله در حدیث مستفیض نقل سارا ایجا نمودند و هو الصادق المصدوق فیما قال وهو
 الصبر علی سقام الملک الشحار عن عمر بن الخطاب رفته الی ابی صلی الله علیه و آله قال یقول الله من توکل
 فی کفها و استار بباطل کس الی الایمن و امانا من الایمن رفته بکنه و استار بباطل کس الی
 السماء در ضحایح السماء و غیره مراد از آنست که المیزان یا ایها الی من قولاً صواباً فی سمعت رسول الله

يقال ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه اتيه من قريش فيهم المظلم بن عدي وعمر بن الخطاب والوليد بن
المغيرة فقال بي صلحت البيوت للعرابي في المسجد وعلقت بالانفذة وابتعت فها من ذلك بيت المقدس
ففسر في ربه من الانبياء فيهم ابراهيم وموسى وعيسى فبصرت بهم وكلمتهم فقال عمر بن الخطاب كاستنبت في صفة
في فقال ما ليس مخوف في الرب ودون الطول في عرق الصدر فقام المظلم بعد المظلم فكلوه صبيته كان عروة
بن مسعود الشقي فقام موسى بن ميمون فكله فانه من جهنم شوقا كسرا لسرا فابن المصنفين من كسرت سنان
مفكمتهم من صفة من ابي الله فابن ابي ابراهيم فاسد اسبب الناس في طعنا وعلقت ففجروا وعظفوا
ذلك قال المظلم كل امرئ قبل اليوم كان اثمنا في ذلك اليوم اذا اشبهتكم كما ذبح في قبره كباد
الابل الى بيت المقدس مضمعا شهرا ومقدرا شهرا ثم انك انيت في البيوت واللات والوسى لا انك
فقال ابو بكر يا مظلم بس كل ابن ابيك حبيبه وكذبت ان اشبهت صديق فقالوا يا محي من
بيت المقدس قال فقلت ليل وعزبت منه ليل فانا ه جبريل تصور في جسد من يقول باب مكنا
في موضع كذا وباب من كذا في موضع كذا ابو بكر يقول صدقت صدقت فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يومئذ يا ابا بكر ان الله قد سماك الصديق قالوا يا محمد انما نحن من بيتنا فقال انيت
علي بن ابي طالب قال يا رسول الله قد اطلقوا في طلبها فانتبته الى انهم ليسوا من بيتهم
الله واذا وقع ما فسر من من انتبته الى غير بي فلان فقوت في الابل وتركت منها جل جبر
طير جوال في محطت جبال من لا ادري كسر العير لم لا تم انتبته الى غير بي فلان في التعميق لغيره اهل
ادق وما بي به نطلع عليكم من الشية فقال الوليد بن المغيرة ما منما نطلقوا في طرودا فوجدوا
كما قال فرزه بجر فقالوا صدق الوليد فانزل الله وعلقت الرويا التي اريها لافنته فلان
وفي رواية آخر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يطلع ان فني لا يصيد فوني قال يصيدك ابو بكر
وهو الصديق وقد عر قال لا اسرى برسوا الله صلى الله عليه وسلم راى ما صا حازن النار فاذا اهل
عابس يعرف الغيب كوجه وعن عبد الله بن ابي بكر ان عمر بن الخطاب كان بالجابية فذكر فتح بيت المقدس
فقال لكونا ابي بن نزي ان اصلي قال معلق العزة قال لا ولكن اصلي بيت صلى رسول الله صلى الله

عليه وسلم فتقدم الي النبي صلى الله عليه وسلم فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اشرى لي رأيا
فلم ادرى من مكنة ما نا انا الا ان محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النون
ثم اني انا ورواه في النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اشرى لي في النوم فرودة حفر اقبينا
يكتبون في حفرهم لا انا الا ان محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق وعق السرا قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا اخرج في راسيت على ساق العرش مكنة بالا اله الا ان محمد رسول الله ليلة اشرى لي
اشهره قال فاراح رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اشرى لي مكان بني قومي قال يا جبريل ان فخرني
لا بعد حرفي قال بعدتك ابو بكر الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لا اشرى لي النبي صلى
الله عليه وسلم الي المسجد الا فخرني اجمع بحيث الناس فذلك فاراد الناس من كافا اسموا به و
سعد قوه وسما به لك الي الي بكر فها نوا بل مكنة صاحبك نزع ان اشرى به اللبنة الي
بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال ليز قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدت ان فخرني
الليانة الي بيت المقدس بها قبل ان يبع قال ثم الي لا صدقة بما هو العدم ذلك اصدقه بخبر سما
في هذوة اورونه فلذلك سمي ابو بكر الصديق وعنه زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب
دار الي جنب مسجد المدينة فقال راع بعينها وارا وخران يريد ما في المسجد فالي العباس
ان يبعها اياه فقال عمر فبها في فالي فقال عمر فوسعها انت في النبي فالي فقال عمر لا يرك
من احد سهر فالي عليه فان قد ينجي وبنك ربهما فاخذ الي بن كعب فانتصم اليه فقال الي
لعمرا اني ان فخرني من داره حتى ترضيه فقال عمر اريت فهاك هذا في كتاب الله وحدث ام
سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر ما ذاك فقال الي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان سلما بن ابى داود لا يبي بيت المقدس جعل كالبني حانطا اجمع منه ما فادح الله
ان لا تنج في حق رجل حتى ترضيه فشره فوسعها العباس بعد ذلك في المسجد وروي كونه ذلك في
زيد بن المسيب بن عمار وسام الي الفخر وعنه كعب قال اذ حج الله الي داود ابن بي بيت المقدس
فقال منه بركانه فادح الله اليه يا داود امرتك ان تنج بيالي فخرني بهيا كذا كذا مسرك ان تنج

قاله ارب في بعض قال في حقه كفت فخرى سليمان اودى السداليه ان ابن بيت المقدس بناه فلما
دخلت من بابها اسكندرية قال بيت من دخل من فاصبت ما كره ادم من داود كما حوكت ان يستقر فافتر
له فادى السداليه الى قد مضت كان داود الهمار قال فخرج اربعة اناكث بقره وسبعه اناكث
ساعة وصنع طنبا وخرج بنى اسرا بنو الري وفي رواية رافع بن عمر بن افندي بننا السجود فلما
تم اسود خطها ففكر ذلك الى اعد ما فوى السداليه انك لا تصيد ان بنى في بيتنا قال ثم ارب
قال اربى على يدك من الله قال اربى لم يكن ذلك في بونك وحقك قال بلو ذلكم عفاي واما انك
مومن و... السداليه لا تخون ما في ما نسي بناءه على عني انك سليمان فطامنت داود
سليمان في بناءه فلم تم فربنت العرابه وخرج الابلح في يوم بنى اسرا بنى فادى السداليه حديري سر
بنيتان بنى فسلط اسكندرية قال انك لم تصال كلاهما ففلكم ذلك لا ينسب لانه من حق ومن
التي فاصبت لم ير اهلهم الا في غير من ذنوبه كيوم ولدته انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا الانبياء فخذ اعطيا وانما ان يكون هذا على الكائنات التي التي في غير من الخطاب
انه ليس بوجوب جديدا فقال الهول الذي كثر ما اذوي به حور بنى في حقيق لم يخل صحت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اسير نوبا جديدا فقال الهول الذي كسالى تا اذوي به حور
والجمل في حقيق ثم عد على السوب الذي خلق فنصدق به كان في كفت الله وفي خطه انه و
منزله صا وميا فالها تكم من عطا بن السابطان اجز في غير واحد ان فاضيا
كفاة السام ابي عمر فقال بالامير المؤمنين رايت رؤيا افطعن قال ورايت قال ربي
السمر والقرينتان والجمع معها نصفين قال في ايها كنت قال مع القرطبي السمر قال بود جعلنا
الليل والنهار ايقون فحوا آية العباد جعلنا آية النهار مبرقة فانطلق نوا سدا فلما في علاها
قال عطا فبلغني انه قتل مع معاوية يوم صفين من ابن عباس قال انه لا كان من هذا الرجل
بعض ثمان فلت على اقرن فلو كنت في حجر طلبت حتى تستخرج فخصاني وايم الله ليا من عليك معاوية
وهو كذا ان يكون ومن قتل مطلوبا فقد جعلنا اوليه سلطانا فلما سرت في العتق ان كان منصور اذ...

بحر قال لا تطهر وجهه الا بواقي كل ما يبيح وجهه وروى يونس بن مهران قال ان ابو بكر الصديق رضي الله عنه
 واخر الجاهلية فعمل في شياهم يجوز اعيد من صيد ولا حضرت من تركة الاما صنعت من التبريد
 كونه من الزهري قال ان ابو بكر الصديق لوزار الحديث عن ابن عباس قال انك انت من بيت يد ابا
 نيب جارة امرأة ابي لب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تجئت فمنا فاجزا لمرأة برة قال سبحان
 من ومنها علم ترة فكانت بابا بكر سبحان ما حرك قال والله ما نطق بالسود ولا يقود فكانت ا
 تصدق ما دفعت راجحة فقال ابو بكر يا رسول الله انك ان كان بيني وبينها ملك سير في
 جوار حتى شئت وروى محمد بن ابي اسحاق عن ابي بكر الصديق عن ابي بكر الصديق عن ابن عباس
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رأت ولد الحكم بن ابي العاص على المسارح ما منهم العرق وانزل
 في ذلك ما جعلنا الروا التي اريهاك لا فتنه للامم والشجرة الملعونة عن الحكم وولده محمد
 فرسب من ذلك من بهل بن سعد ويعلى بن مرة والذين يردونهم من الحسين بن علي بن ابي طالب
 عن النبي صلى الله عليه وسلم في حوازم الصلوة لعلك السر قال لعلك السر في قيادة في قوله رب
 ابد علي بن عبد الله في الآية قال اخرج ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي بصير قال علم في
 الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاعة لمخلوق الا ما طاعة الله والامر بالسلطان ما لم يضر الامر بالامر والامر
 ولا قامت له راية فان السلطان عزيزة من الله على اهل العلم عابره لولا ذلك لا عار لضعف العلم
 فكل من يخطبهم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله ما نزع الله السلطان اعظم ما يفرج بالقرآن
 عن محمد بن سيرين قال نسبت ان ابا بكر كان انما اخص وكان عمر اذا فرأهم فضيل ابا بكر
 لم يفتح في اقالما حتى يولي وفور عرف حاجتي وقيل لو لم يفتح هذا قال اظفر السليمان واذا قضا
 الوصية فلا تزلت ولا تجر بعلمك وانما كانت بها تحمل لابي بكر انزع سيا وقيل لمرافض شيئا
 بروى عنه من الربيع بن السن قال الله تعالى واخرجوا منكم من الذين يدعون منكم بالله وعدا ولا يحسن منه
 وجهه ولا تعد عيناك عنهم يزيد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفل قلبه عن ذكرنا واتع هواه ولا
 امره فرطاً وقيل الحق منكم من سا قلبون ومن سا قلبكفانا اعتدنا الاما ان بارا اعطاه

و اسرائیل و من یذریا و احبنا اذا نزل علیهم آیات الرحمن عز و جودا و کما خلقتم من بعدهم آت
اصحابها الصلوة و اتوا الشیخ فموت لم یجوز فی الامم ما یتکلم فی عملها فاعلموا انکم تطوفون
الجنة و انما یظنون سیاسات عدو الحق و عدو صوره و انما یذکره فاما ان سمعوا فیما یقولون
سلوا و انهم یذکرتم فیها کبره و یقولون انک الجنة الحق فموت من عباد الله من کان فیها فحیرة کوبه و ایتها ما یتک
الشیار صلوات الله علیهم بان شیوا یذکره انما یتکلم به او یکلم الذین العلم الله علیهم ان ان الذکره
کما عام کره صفای برات ان از جزو جاملان چون خوانده شد بر این باب است خدای تعالی در حق من و ایتها
تجلی کنایه که این خلقت من بجم بسطی در اندوه این باب اجاب الشیخ بکه مزاج منافی است بر این
حقون سلاه را ادا کردند و بر وی کردند و او استیجابی بر این بود که بر خود نذر ای ای که است
ان من یطلب لیکر کسی که نوبه کرد از حال نیت خود در لعل آورد که خدای تعالی بر این در آید به نیت
کم کرده نشود و از اجور است ان چیزی ان به نیت است با نیت ناندن ان با عباد که وعده
قد دوست نه ان پنج جودان خود را نادیده هر آنچه نیت شده او البته آمیخته نشوند اجاب خود نذر
لیکن نشوند سلام میر یکدیگر است ان رهت در فنی این بچاه و بیجا است ان به نیت که در است
ان میسایم از بندگان خود کسی را که باشد بریز کار فاضل کلام است که بعد از ان من اجابا جاتی
بعد استند که بر خلاف سیره ایسان گفتند و این اشاره است به یهود و نصاری که در دین خود نیت
و تکرار کردند و معنی تدبیر را از دست دادند و نذر با یهم یهودیه و ظلمتینه انکار کرده طبع طون
با بنی اسرائیل صلوات الله علیهم نمودند و جزای این نیت که به خود نذر و زجاست مجزای که ای خود بعد ان
ان استیجابی بر حمانا مانه مرحومه تعدیه ناد ایسان صاحبان عدو وعده میدید و در هر کلام ساره نذر
که در حق یهود و نصاری که ای بنی اسرائیل استیم باطل است ما بجان اجنبا ما فقیهین مؤمنین این است حصر
ما نقتضی میگوید که ظاهر حال ان بر آنست که جمیع در وقت نزول صوره مریم مابین صفات متصف بودند ما
مدار حق بر انما باشد نه فرعون و کنت که در وقت نزول سورۀ مریم سابق مؤمنین از غیر ان
او این موجود بود پس ایسان اند شرف باین تشریف متوق باین موافق جاب و ایتها

قال استحق واذا تم طهرها بالثابتات قال الذين كفوا للذين آمنوا انا اخوة لهم غير متزاوجين
او احسن ند يا اكرم ابلنك قبلهم من قرانهم احسن انما ورتبا كل من كان في العتقان فليعدوا الى من
يد احسن اذ اولوا ما يوعدون اما العتقان اما الساوي سبعون من موثرهم كما وان ضعف هذا
ويزيد الله الذين شهدوا الهدى وانا في ذات العصا طاعت غير عذبك انما وخرجه واخرجه
يكون عتقنا يتبع الشبهه ان شهادت كما قران ذكر صيغها يد وانرا ان اذ اذ جهاد و كحيفت ان شبيهه
بما هو جليلت ودر طبقت ودر برتبان يعني چون تفاوت كرهه ميسود بهر كافر ان آيات مارا
مدرج و كرهه ميكوند كافر ان در خطا ميكنند مسايا اكر اكرام يك كنون و در فروع بهترت با فاعل تربت
در نيكوترت با فاعل تجلس حاصل كلام است كه بر دست زياده جاه و كسرت اعوان و انصار را
در فصل و غير شبيهه ميكنند وجود اصح اخير شهادت مسخعي بهارات عظيمة و فوز بدرد با حرمه
هي استكارند خداي عز وجل را و اين شبيهه نمايد اول بذكر قصه قرون بعين ك احسن بعدد با جبار مبالغ
خانه و انصار و در اينجا اين شهادت را جزا كرد در زشت انسان هلك نفعه يا امينه ياد قل من
كان في العتقان يعني است ابي حين جاري شده كه اهل عتقان را در عتقان ميكنند از زندگان و در اينجا
در جمل فكر اي عتقاي افزايند تا انكه ميديند انچه هم كرهه ميكنند عفت و دينا با عذاب آفة استگاه
با نفاق مي ايند و بداند كسي را كرهه بد تربت و در تربت و انان تربت با فاعل كسرت و زياده هم
عذاي تھا ان شهادت كه راه حافظند راه بابي داد كار سايست كه با قيت و نامر اعمال انان بهترت
شزد و نيك عذاي تھا با فاعل ثواب و بهترت با فاعل مرجع كار حاصل كلام انكه منرد يك عذاي تھا
تفاضل في اتم با فاعل برافه و در نه نا اء جاه و با فاعل كسرت اعوان و انصار است بلكه با فاعل اهل
غيرت با فاعل كرهه ا سفاط افاضل محبت و در جنب و اعتبار ان از حيث سواق اسما به اصل عظيم
و در باب تفاضل محارب جهاينهم فتد بر من السبعي فالكسرت غير اء غير با طلب ان را سلب استنى من قس
فرع است عظيم شجرة است بجليف بسبي من الخير يخرج ملك اذ ان الحريم تسفح عن ملك اللؤلؤ الوابيعن هم نضر
ملك الاله ۱۰۰۰ هم نضر غير ملك اليا قوت الاحمر هم نضر و نضر فيكون كما طيب فالوجه انهم هم نضر فيكون

عمر و لوی علی که فلان اسم جناب غیر جزیم من البیت فقال بشر یا عمر فانی از جوانان مکتوبه رسوا ایضا
از علی و علم کسایتی المیسر التیم اغرا اسلام بحرم الخطاب از مهران بن مهران فرجی حتی انی رسول الله
علیه السلام فی ذلک من عباس بن علی بن عمر بن الخطاب امیر المؤمنین هم یذکر اول آدم منی فقال ان علی علیه
طیبة کلطیة العز فاذا لعنت العنایت ابن آدم ما کان یذکر فاذا اعلنت ذکر النبی قال الله تعالی
ولقد کنینا فی الزبور بعد الذکر ان الذکر من یرثها عبای الصالحون فیکر کوبه در منی ابن آتیه جمعی زید
بیت رام ادانسته اندر چه عبای سادهاة کواهی یافت که در قرآن یا سنه لفظ از من کوهی استند
و جنت قدر باراده کرده بلکه معنی صحیح است که از روزه از ما معنی معتدرا صلوات بر ایشیاه من الله
اراده کرده اند از من تمام آنها سبب انکه انبیا بی اسرائیل در تمام بودند و ذکر وقایع از من تمام است
ایش هم بود و این سخن بدان ماند که تا جز از لفظ بان بر ما به خود اسمی بود اجماعی و در این است
بوده اند و دیگر در حدیثین اما در این معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی فقهة کتب لغت قال در ایضا
فدا خطوت فامح قدسینها قال علی السجدة و الکهنه قال خبر فی عندها رایتها اند و اندر خبر فی انها
اولا فقلتکم قالوا ایها قال قدسینها قالوا ما قدسنا من هذا علم الا ان ترمل الی اهلها الا انبیا فازل
الی اهلها الا انبیا قال خبر فی حدیث روایا بر اینها قالوا و ایها کل نسیتها قالوا غیب و لا یعلم الغیب الا الله
قال و اندر خبر فی انها او نافرین او ناکم قالوا فدعوا حتی تقوموا و یصنوا و ندعو الی الله قال ما علوا
فاظنوا اما صغیر الوصوة و انوا صغیر الطیرا فدعوا الله فافتر و ایتها هم زعموا قالوا و انیت بها
راک من ذهب و صد که نه خار و وسطک نه کاس و در جلک من سعید قال هم قال انبیر فی بعبایها
اولا فقلتکم قالوا فدعوا ندعوا ربنا قال ذنبوا فدعوا ربهم فاستجاب لهم فرجعوا الیه قالوا ربیت
کان راک من ذهب بلکک من الذهب من ذر اس الخول من ذر اللیلة قال هم فدعوا لکم یقولون کوا
ملک صغیر علی الناس هم یقولون ملک غیبی علی ان من ذر من یقولون ملک لا یقلد غیبی اعما هو مثل الطیر یعنی
اهل اسلام در بصورت این بنامت بر شیخین ساق که که فرج تمام بتدبیر الین واقعتند در حدیث کوه
ایشان در کتب بسیار مصلحت البیان باشد و ایجاز و عد انبیا بر دست فلیع کبکی از صفا طبعه

سب نبی برهم قال ما نضع رسول الله صلى الله عليه وسلم كان زبورا في ناحية المدينة فبا، فذفر على رسول
صلى الله عليه وسلم في حجة فوضع يده على صدره رسول الله صلى الله عليه وسلم فخط بقلوبه وبكى ويقول يا
يا محبي طبت بما رطبتم سبنا فلما فرغ من سبهم قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
بوت حتى يفتل الله السما عقرب حتى تحرق الله السما اثنين قال وكانوا قد استنشدوا بموت النبي صلى الله
عليه وسلم فخرقوا رؤسهم فقال ايها الرجل اربع على نفسك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات، اللهم
الله يقول انك ميت وانهم ميتون وذلك وما جعل الله من قبلك الخلق الا قال مست فم اقال دون ثم
ان البر مضبوذ فذ الله حتى عليه ثم قال سبنا ان السخان محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم الذي عبدون قال محمد
قد مات والسكان بهم الذي في السماء فانهم لم يموتوا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
ايضا مات او قتل انكيت على افعالكم حتى تم الآية وقد استنشد المسلمون بذلك استنشد وعزم واغت
السما فقبل الكتابية فان عبد الله يوم فوالذي نفسي بيده تشا ما كانت على وجههم اخطية فكتبه على محمد
بن حاطب قال بيل على عبده الآية ان الذين بعثت لهم من الله النبي قال يوسف بن حاطب قال يا رسول الله
الله يرفع من الذين آمنوا ان اسلا وحب كل من يؤمن ان كوز اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله
عظيم لهم الذين امنوا من غير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا فتح الله علينا بعض
الهمم وتوجع وصلوات وما جدي ذكر فيها اسم الله كبره او ليقرن الله من يقدر ان الله لغوي عز وجل
ان كتابهم في الارض اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالعرف ونهوا عن المنكر ومدوا بينة
الامور حقيرة كوير وفي ذلك آية من آيات الذين يظنون انهم لا يفتنونهم الا ما يظنون
موا في الحائف وازمها من بعد بلانك سبنا فانه صلوة واتباء زكوة وامر معروف ونبه منكر
ازال ان الحق كنه وبعين من معنى خلافه فانه مد فضل سيوم ودر خيزر ان الله مطمخوم فراج قال
نجا فلما ابراهم الناس لما اناكم تدبر بينم فالتدين سموا اعلو الصلوات لهم مغفرة ورزق كريم والذين جوا
في اياتنا ما جازين اولئك اصحاب الجحيم فعند كوي معنى اي مردان جزاين نبت كرمين براي ساستر ما نده
استكاره ليس انك ايمان آوردند وعلماي ناسبت كردن ان نزلت امر زين ورزق كرامى وانا كرم

سخی کردند و آیات ما علی طالبان ایشان اند اول و نوزدهم مقابل کرده اند در میان دو فرقی که بود
 مختلف شدند و آیه مکه بسیم از فرقی مؤمنین همان سابق مؤمنین اند از مهاجرین اولین فتیله بر حال
 اولی علی الکعبه و میند که حکم بهم فرمود که استوار و غلو الصالحات فیما بین التعمیر و الذین کفر و اذکر
 بایاتنا ما و الکعبه فیما بینهم و الذین کفر و اذکر فیما بینهم و الذین کفر و اذکر فیما بینهم
 و ان الله یؤتی الرزق من یشاء و یشاء من یشاء و ان الله لمد بصره و ان الله لمد بصره و ان الله لمد بصره
 میان ایشان پس گویا آیات او کردند و کارهای ماست کردند در جهت نهایی تویم هستند و انما کما کنتم
 و دروغ نم زدند آیات ما را این تراست خدا بجهت شده و انما کما کنتم کردند راه خدا عبور از
 گشته شدند با محبت طبعی هر چند البته روزی خواهد داد خدا بکمال این ترا از نیک و بد آینه خداست
 بهترین روزی دهندگان البته در روز ایشان را بجای کسبند کنند از اویم آینه خدا و اوای بر او بار است
 است حال دم که باد است و بد بجای آنچه مسأله کرده شد با او باز فتدی کرده شود روی البته باری است
 در اندام اعضای تمام در گذشته آمر زنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایضا بسیار بچینند
 اگر سجا بگذر آن ایضا کفار را رسانند پس عدل است و اگر کفار را باز بچینند و انعام آن ایضا گشته قدرت
 الهی ساطع بر مهاجرین اولین خواهد بود و این آیه هم معنی همان آیه است که اذن للذین یعلمون بعد از آن
 خدا استیا تفریت میکند و عدل خدا بر بیان قدرت خویش در آفاق و انفس و تذکر معرفت خود با کعبه
 اراده خود فخر گوید این آیه تقریباً در بشارت مهاجرین به بخت در آخرت و بنور در دنیا و همه مخصوص
 عن عمر انما کان سجوداً سجدتین فی الحج و قال ان هذه السورة فصلت علی سائر القرآن سجودین عن الی بکر
 العسقری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا صلی الصبح مر بها بالهتاء المرید و الکعبه
 و الشیبه ان کتاب الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان
 کما وصفه و الکعبه انما انزل و اشهد ان الساعة لا یعیب فیها و ان الله یحب من فی الغیبه
 فرقی عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سب الحری فی الدنیا لم یبسته الآخرة و ما برع عمر بن
 الخطاب

سبحي انما تعلق الابرار بهيكله فان الناس كانوا يفترون منها حيت و بهوا حتى كانوا يفترون من اصحابهم
في الاذنين و في عمر بن الخطاب رجعوا قال له عند الردية يا ابي عبد الله المنين قطعني سحانا في و ليعقبي
فاخرجت منكم وقال يومئذ رسول الله صورا الكاف فيه العياض عمر بن الخطاب قال احسب اني لولا ان
الفاخر يظلم عن عبيد بن عمير قال في عمر بن الخطاب كما سير يدون البيت فقال من انتم فاجابوا بغيرهم
سبا فقال عباد الله المسلمين قال من ابره جنتهم قال من الفخ العيصي قال ابن سريون قال البيت
العيسوي فقال عمر بن الخطاب لولا انهم لم يولدوا لولا انهم لم يولدوا لولا انهم لم يولدوا لولا انهم لم يولدوا
لا يذبح سبنا الذي اجاب به حتى ابن سريون قال بيت عمر بن الخطاب قبل ان يخرج و سجد عليه ثم قال رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم على هذا من محمد بن سيرين قال انك قد نزلت عليهم من انهم فقال ابو جابر قال يا ابي
الله فانه بصحة بين صوفيان فصحا الكلام فقال اذن للذين يعاملون بانهم ظلموا وان الله على هم
العذر فقال له عثمان كذبت ليست لك فلا صحا لك و لكنني ابي ولا صحا في عن ابن عباس الذي راى في حوض
ديارهم اي من مكة الى المدينة فغير حتى يعنى محمد صلى الله عليه وسلم واصحابه و في حكاية بن عثمان
قال فيما نزلت هذه الآية الذي راى في حوضهم و يا هم فغير حتى الآية بعد ان اخرجنا من ديارنا فغير حتى
مكرا في الارض فاقمنا الصدوة و آتينا الزكوة و امرنا بالمسودة و سبنا عن المنكر فبني دنا صحا
و عن ناس في حوض الحفري قال حدثني سواد و غيره من اصحابنا على عهد النبي صلى الله عليه و آله و آله
بن جرد و عطية القرظي ان عليا قال اما انزلت هذه الآية في اصحاب محمد و لولا دفع الله الناس
الآية قال لولا دفع الله اصحاب محمد عن الناس بن ابي هريرة عن ابن ابي اوفى قال دخلت
على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فجل يقول بن فلان ابن فلان فلم يزل يفتقدهم و
الهم حتى اجتمعوا عنده فقال الي محمدكم حديث فاخطوه و عوه و حدوا به من بعدكم ان الله صطفى
من خلقه خلقا ثم تلا هذه الآية الله يصطفى من اللذات رسلا من الناس فلهما يد علم الخبيثه التي
مصطفى منكم من اصحاب مصطفى و موا في بيتكم كما اتى الله بين اللذات ثم يا ما كبر فقام فجي بين
بيده فقال ان كل عيني يرا ان الله يجزيك به ما فلو كنت متخذا عليا لآخذت كل طيبا كانت مشي

بنزهت مذهب من جسمی و حرکت مقتضیه تمهید تمهید قال ادن با عرفت ما فقال فقلت تنبیه اکتب
علیها با بعض من دعوت السیاح فیروز الدین مکراد و باقی جمل فعلی الله و کتاب فقلت ایها فی
قامت فی قیة الخیلة ما من ملک من نباه الامم تم تخی و لاحقاً بینة و بین ابی بکر تم دعا عثمان فقال
ادن یا عثمان فایم بخریل بر نومته معنی الصوق کتبه برکت به رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم نظر الیه ثم نظر
فی السماء فقال سبحان الله العظیم قلت ثم نظر الیه عثمان فاد الزارة مملوون فقرر رسول الله صلی
الله علیه و سلم بیده ثم قال ای علی عطفی رزاک علیک عطفک علی کل شیء ثم انی الی الله انزلت من بعد علی
یا اوس بنه شکیب یا فاقول کتب فخل هذا کتب ففدا بنان و فدان و دوک کلام جبرئیل و دوک فی هفت
سبا السما الی ان عثمان امیر علی کل واحد ثم دعا عبدالرحمن بن عوف ثم قال ادن یا ابراهیم و الی ابن
ابن السعید سلط الله علینا کما سلط علی امان که معنی دعوت به قد اخرتها کان فزایا الی یار رسول الله قال قلت
یا عبد الرحمن انما انت اکثر السد ما کتب جعل علیه ثم تخی و آتی بنیة و بین عثمان ثم دخل علی ذوالرستق
ادنوا فی ندواته فقال انما خوار فی خوار فی سب بریم تم آتی بینما تم دعا سعد بن ابی وقاص فقا
بین یاسر فقال یا غار ففک العنقه الی فینة تم آتی بینما تم دعا الی ابی رواد و سلمان الخ و عثمان یاسر
انت ما الی البیت و قد انک الله العلم الاول و العلم الاخر و الکتاب الاول و الکتاب الاخر ثم قال
ارسلک الی انذار قال یل یا رسول الله قال ان تغدیم تغدو کنت و ان تنکریم لا یریک کونک ان تهریب
منهم و لا کونک فاقر صم من ضلک یوم هتک فآخی بینما تم نظری فی وجهه اصحابه فقال الیه و اوردوا
فانتم اول من یرد علی المؤمن فانتم فی علی العرف ثم نظر الیه عبد الله بن عمر فقال اخبرنا الی یهدی من
الضلالة فقال یل یا رسول الله ذهب سحی و انقطع ظهیری من راجک فقلت ما خلف ما صحابک
بخریری فان کان من سخط علی کلک العقی و الکرانته فقال و انذی یعنی بالحق ما اخرتک الا لنفسی
فانت لندی بنزهت ما و در موی در از بنی قال یا رسول الله ما اارت مک قال ما اورت الیه انیا
فان ما اورت الیه انیا فقلت قال کتاب الله و سنته بلیم و انت سوی فی قصری فی الخیلة مع فایله
بنی و انت لخی تر فینی تم من رسول الله صلی الله علیه و سلم فبه الکرانته الخوالد و اسر فمسته بلیم الخ

في اليد ينظر بعضهم الى بعض من عبد الرحمن بن عوف قال لم يخرسنا كذا فخرنا انما انقر او جازوا في اليد
حقها وده في آخر الزمان كما جاء في قوله في اور قلت بل منقذنا يا امير المؤمنين قال افا كانت نوبته
الاعراب من العزيمة العوزة عن محمد بن زيد بن عبد الله بن عرفان فرعر من الخطاب فده الا ان
ما جعل عليكم في الدين من حرج ثم قال انا دعوا الي رجل من بني سبيح قال عمر ما لم يزل حيا قال العتيق قال اسد
نفا غذا قال المؤمنون الذين هم في صلواتهم فاشعور والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للركوة اعطوا
والذين هم لغزوهم حافظون انا على ارضهم انا ملكنا اياهم فانهم غير يولد من ارضي ورا ذلك
فانوا لكمم العادون والذين هم انا ما تروهم ما عاون والذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك
هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم انا خالدون وقال تعالى احييهم انا انهم من امان ومنين
سائرهم في المرات بالبايعون ان الذين هم من شيتة ربهم مستحقون والذين هم بايات ربهم يوقنون
والذين هم ربهم ياتركون والذين يوقنون ما اتوا وقاومهم وجاهلهم الي ربهم راجعون اولئك سائرهم
في المرات هم انا ما عاون في ذكره يذبح عنه سورة مومنين كذبت حيون وصف مومنين ابعاست
بكذا انوده انه كدر سابق مومنين ازمها حزين اولين بعد ملك اليت ان بايات صفات مشهور بعد ذلك
را وصف فكل وودعه بنت ومسارعة ودر اثبات كرده شد تعريض فاهم ابرو بره خيال جماعه
فانهم كضلعها در الجاهل اذ انا وهو المخصوص خيرة النبي عن عمر بن الخطاب قال كان انا نزل
على رسول الله صلى الله عليه وسلم اوحى يسوع عن وجهه كدوي النخل فانزل عليه يوما فقلنا ساهة فسر في
فانضبا العبدك فرف يدية فقال اللهم زدنا ولا تنقصنا واكرمنا ولا تهنا واغظنا ولا تحزنا وانا
ولا تور علينا وارض عنا وارضنا ثم قال انما نزلت على عيسى ايات من اقامه ودعنا الطيبة ثم قرأ
فد انا المومنون حتى ختم العيسى عن النبي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعودوا اياه
من شوق النفاق قالوا يا رسول الله وما شوق النفاق قال شوق البدن وشوق القلب عن مجاز
عن عمار بن الزبير اسما في يقوم في الصلوة كانه عود وكان ابو بكر يهتف في ذلك قال مجاهد بن
الطشون في الصلوة وعن اسما بنت ابي بكر عن ام رومان دلالة قالية قالت راكع ابو بكر

عقيل في صلواتي قررت ان زخرة كدت انفردت من صلواتي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اذا قام الحكم في العداوة فليكن الطرف لا يتميل بميل اليهود فان تكون الاطراف في العداوة
من قام الصلوة قرنته قال تسرت امرأة فلما لها قد كرت نور فنادى ما ملك علي ما اخذت
كنت اري انه يحكي ما يحكي لرجل من تلك النعمان فاستمر عمر عندهما الصحابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال
نادت كتاب الله علي من اذيل فقال عمر يا عمر و اسد لا تحك لرجله ابا كانه عابها بذلك كده
ان شئنا و عمر العبدان لا يفرسها من صلوات النبي الخليل قال لانزلت هذه الآية صل النبي صلى الله عليه وسلم
و سلم و بعد خلفا الانسان من سلالته من طين الى خضرة الزمان فلو ان قال عمر فبارك الله احسن
التي تعين بالذي الذي نفسي بيده انما خفت باذني شئت به يا عمر عن الطران حرير الخطاب
انني بفرقة كرى و عمر فرقة صنعت بين يديه و في القوم سرادق مالك فاخذ عمر سواريه فزج بها
الى سرادق بن مالك فاخذها في يديه فبلغا سكبى فقال الحمد لله الذي سوارى كسرى بن مهران في يدي
سرادق بن مالك بن حميم اعزالي من نخا طبع ثم قال اللهم اني قد علمت ان رسولك قد كان جريها
على ان يصيبك نطفة في سبيلك على ما يوك فرديت عنك ذلك اللهم اني اخوذك ان يكون بنا
مما امك بعزتم للاجسور ما عندهم من مال زهدنا به لهم في الخيرات بل لا يستورون
عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل سبب من سبب يوجب القتل الا سي
و نسبي من النبي كبر الصديق انه قال يا رسول الله طمى دعا انعم في صلواتي قال قل اللهم اني
طلب نفسي على كبري و انزل اني في الالباب فاغفر لي مخرقة من عندك و ارحمني انك
انت الغفور الرحيم قال الله تعالى في قصة امرأة عالين رضى الله عنها و لا يا بل او هو افضل منكم
و السعدان بو نوا و النبي العربي في السالكين جملها جوب في سبيل الله و لسجوا و ليصغر الاله
ان يغفر لكم و الله غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات العافلات المؤمنات لعونتهم
الدين و الاخرة و لهم عذاب عظيم يوم تشيد عليهم السهم و ادرهم حذر عليهم با كما انما يكونون يومئذ
يؤمنهم الله يوم الحق و صلوات ان الله هو الحق المبين الحيات للجنين و الجذبة للجنين و الطيبات

للطيبين

الطبيعية الطيبون الطيبات اذ انكبر وها يقولون لم نخفوا ويزق كرم فقير كويد عني فذكر وركن
او القصل والسعة توحيظا لم سب صدق كبر رضي الدعوة لبها في ايمان و سباق لسب نوال طلوع
النت ك ارضل فضل في الدين راو اهدتا كمر لازم بناء بك في الخوف من خاص راو محسنين ك
شخصي تخفي راو با نده باشد بعين واد بر را نزه خود بل مال خود كند انم باشد بانان پس را
ابجاسي باعبا زنته محسنين و در كل اولك بدون الخوف من الله عليه و ما و صدق كبر حضرت
عائشة و صفوان بن مطاير و اهل اند و حوزا عاليه و صفوان خود را رست اما ان حضرت صبا
عليه و سلم و ان كرا ان كسب كرا فد انكرد و تخفي و ان اكل بسوا لولم ازان بدامن با
ان حضرت صبا عليه و سلم بسيد محبت نسبت فرانس و نوالى بعد بن كبر عايد ميت بعينه نسبت و لادة
قال انه نجا و عدا الله الذين امنوا حكم و علا الصالحات مستخفون في الاديان كما استخفوا في
قبلهم و تكلموا لهم و بينهم الذي ارتضى لهم و لم يدع لهم من بعد و فهم اما بسيد و نوالى كونه في سب اوجه
كفر بسيد ذلك فاد بلكم العاصون فخر و يدان آية نصرت و الراتب غلظة فلما و ما ديات يعوي
ك اهل ابوا مهكذ ان رال و اذ و اذ في عصيان برخي اذ كرا في كرا و فضل بسوم مطمخفون من هار و نوال
معرض ان كسب الباعين في الخطاب ان نطوا سورة النساء و الا و ارب العود من عمر بن الخطاب عليه
و سلم الا الذين تابوا و اذ صلوا قال تو بتم اذ اتم انقسم فان كرا بوا انقسم قبلت سها و تم من
سعيد بن السبيح شهد من الخطاب حين جلد فذمة العنزة بن سبعة منهم ابوبكرة و لوف و سبل
ثم دعا ابوبكرة فقال ان يكذب فيك تخبر سها و ك فابي ان يكذب فيك لم يكن عمر عمر سها و نوال
لكما فذك نوال الا الذين تابوا و تو بتم اذ اسم انقسم و عن عمر بن الخطاب لما حجج المشرك
ابدا عن عائشة قالت انزل الله ذري و كات الامة بلك في سبي فلما سري عنه رسول الله
الله عليه و سلم و عن الملك قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لابي اذ سب لي اجنك فاجز ان الله
ثم انزل عذرا من السماء قالت و انا لابي و هو بعد و بكاد ان يورث فقال البصري ابنته باني و امي
فان الله قد انزل عذرك قلت محمد انه لا يجرك و لا يجها حيك الذي ارسلكم و ذر رسول الله

نظرة السعدية وسلم فنادى في غفلة بيده يلهو عما فدا بوبكر النعل السجلوني فسقط فضحك رسول
السعدية عليه وسلم فقال يا محمد لا تعقد وعن عائشة لا تنزل عذرا فقبل بوبكر رأسها فقلت
الا عذرتني قال اي سماء اظنني واي ارض تغلبي ان قلت لعلما اعلم عن قسادة في فود وانا
اولو الصغرى منكم الالة قاله تزيت بيده الالمانية في رجل من قريسة رجال لم يطع كان سبية ومن البكر
خراصة وكان تيمنا في بجره وكان فيمن اذاع في عائلته ما اذاع فلما انزل السديراتها وعذرت
البوكر نار زوده فمرا فانزل السديرة الالمانية فذكر لنا ان بني السديرة السعدية سلم حيا البكر فنادى
عليه فقال يا محمد ان الله اصابك في ما عصى عنه وكما وزع فقال ابو بكر انه السديرة السعدية
كسرت اوله في الالمانية وقدر في ذلك عن جاذبة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والسنن ومجيب
ببره وعفته عن ابو بكر الصديق قال اطلبوا السديرة امهم بم من السديرة يخرجكم ما وعلمكم من الغنى
قال السديرة ان بكونوا فقرا بغنيتم الله من فضله وعن قسادة قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب قال
ما رايته كرجل لم يمتس الغنى في البارة وقد وعدنا السديرة ما وعد فقال ان يكونوا فقرا بغنيتم
من فضله عن عمر بن الخطاب قال ابتغوا الغنى في البارة وفي لفظ اطلبوا الفضل في البارة
ان يكونوا فقرا بغنيتم الله من فضله عن السنن بن مالك قال ما لي سيرين المصاحبة فابسبته
عائشة في عمر بن الخطاب فاجاب علي بالورد وقال كاتبة وكما حكى جهم ان علمت جهم غير انكاتبته عن عمر
انه كاتبت عبد الله بن ابي امية وجماعة غيره من اجل قال بابا ابيته اذهب فاستعن بي في سكا
قال يا امير المؤمنين لو كنت سمعتي يكون من اعزهم قال اتخاف ان انا ادرك ذلك ثم قرءوا
من مال السديرة الذي اتاكم عن السديرة كان لعبد بن ابي جبارية تدعى من اذة فكان اذا سئل عنها
ارسلها اليه ليعاها اذة الواهية من الكرامة زرافة فقلت الى ابو بكر فقلت ذلك في ذكره
ابو بكر النبي صلى الله عليه وسلم فامره ببعضها فعلى عبد الله بن ابي من عذرتنا من محمد بن
علي ما ليكنا فزيت يعني ولا تكثروا ذنبا لكم على السديرة اجريه التريدي عن عمران بن موسى السديرة
السعدية وسلم قال اشدوا بالزيت وادبوا به فانه يخرج من شجرة مباركة من ركة في بلاد

قال قلت عمر بن الخطاب ليلة ما طعنني كذا من راسي بعير باردا واظمتا زيدا وقال لي الزبير انك
الذي قال الله لبيته من ابي العاصية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اصحابه بكيه كما امر الله بنبيسنة
يدعون الي الله وعبادته وعبادته وحده لا يشركك سواهم فانهم لا يؤمنون بالقرآن حتى امروا بالهجرة
الي المدينة فشقوا ما اذنتهم فامرهم الله بالقرآن وكانوا يهابون فانهم منسجون السلاح ويصحبون في
السلاح فغيروا بذلك ما شاء الله من ان رجلا من اصحابه قال يا رسول الله اياك يكرهون كما يكرهون
اما اياي فليس يوم يامرني فضع السلاح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني خير من اياهم اياي كلين
الرجل في الله اعظم محبته يستقيم عبيده فاقترن الله وعد الله الذين اذنتهم وعلوا الصلوات
ليست خلفهم في الارض الى ان اقر الله عليهم الله عليه على جزيرة للعرب فاموا ووصفوا السلاح ثم ان
عقبهم بنو كلبه ان ذلك آمنين في زمان ابي بكر وعمر وعثمان حتى دفعوا عنها فوا وكفر بالهجرة
فادخل الله عليهم الخوف الذي كان يرفع عنهم واخذوا الخوف والشرط وغيره فغير ما بهم قال
الله تعالى وعباد الرحمن الذين يؤمنون على الارض هودا واذا دعا عليهم للجألون قالوا اسلاما والذين
يتوبون ربهم هموا وقيام والذين يتوبون بها امرت بما عذرتهم ان عذابها كان غراما انها
ما استسقوا واما ما والذين اذا اتفقوا لم يستوفوا ولم يفتروا وكان بين ذلك قياما والذين
لا يدعون مع الله اله الاخر ولا يقولون الضحى حرم الله الاباحي ولا يفترون ومن غير ذلك
اما ايضا عصف الخراب لهم العزيمة ويكذبون بها ما الامنة ما من عمل صالحا ما كان
يبذل الله ما تم حرات وكان الله فخورا رجا ومن اب وعمل صالحا فانه يوجب الي الله ما
والذين لا يشهدون الزور واقاموا بالخير وكراما والذين اذا ذكروا بايات ربه لم
يخروا عليها صما وعميانا والذين يقولون ربنا ما بئس ما اوزعنا وما ذرياتنا فرة اخذنا
للمنفقين اما ان ذلك نجح في الغزوة بما رواه يقولون فيها خيبة درسلانا فالذين فيها مستغرا
وسماها بقر كوير معنى فنه سنته الله في قرآنه عظيم بيان حار من انه اهل عبادته را بالاهل صفان
بهم جا ورميزان اعباري سجد وادواتهم فترين را بيان ميکنند ان كلي را عذاب اليم العباد

میزند و آن دیگر را بنوعی هم دیده میدهند و در حد اعتدال فرقی بین بزم و احوال گفتاری نماند
 بلکه اوصاف موجوده در هر فرقی بلکه اوصافی که با یک در هر فرقی سهواً شده باشند ذکر فرقی
 اندک آنرا از بسیاری گفتار دیگر آنچه بر زبان ایشان گذشت در محال و محال با آن قطع نمی نمودند
 نمی نمودند و سخنان معتدله و احوالات بعیده متوجه نمیشوند و مانند آنکه در باب احکام سماع
 و طهارت و غیر آن بعضی محققان غیر از اخصی بردارند چون این اصل را قضیدی بدانند که خداوند
 عزوجل جهت کفایت و جملات بسیار نیز می نماید و با دین امری که قطع مادم امکانی باقی نماند
 بعد از آن سخنان و ادوات و غیر این ذکر می نماید و آنچه در سخنان مابین مشهوره و احوال موجوده
 گفتار میکنند با دانه نامرغوبه و غیر اینها در جای فرقی و احوال و از جمله آنکه در آن سخنان
 و علم نیست علی با آن و مواظبت بر نماز و سجده و شسته از غدا آب خفت و با بیدار از آن بر خیزد
 بارگشتن و اقتصاد در وقت احوال و توجیه نماز و سرگشتن و اجتماع بین زنا و از آنرا
 از همه محارفات و جبریت و بیائیس و وقت استماع آیات اله و دعا و جملات بسیار غیره احوال
 در اولاد و از اولی و این نیز از آنکه احوالی موصوفت در نسبت و عهد میدهد و حاضرین آنوقت
 نبودند اما سابق مؤمنین از بهاء عین اولی و با یک بر من فضیله از آنکه مالک المشیخای غیره
 بن الخطاب علی صوت بنام بر حکم بقدر سورة الفرقان فی حیاة رسول الله صلی الله علیه و سلم فاجت
 نفراد ما دام یقر علی حروف کبیره لم یقر اینها رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت اساوره
 فی الصلوة فقیرت حتی سلم فلبیت بر رویه فقلت مع افرک هذه السورة التي سمعتك تقر قال
 اقر اینها رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت کذبت فان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اقر اینها
 علی غیر ما قرأت و اطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت انی سمعت هذا یقر
 بجملة الفرقان علی روع لم یقر اینها حال سوا الله صلی الله علیه و سلم اقر با بهام فقر علیه
 الفرقان التي سمعت غیر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم كذلك انزلت ثم قال اقر با غیر فرقان
 للفرقان التي انزلت فی حال رسول الله صلی الله علیه و سلم كذلك انزلت ان هذا انزلت ان انزلت

احرف فافروا ما تيسرون فيه ايدين المغيرة قال سل عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما اراكم الا وقد شتمت
النبي فاما الصم فالا فتمنوا والصنابة عن الطر يابن عمر قال صلوا بالهجره عيلا صنعت اليوم شيئا لم تكن تصنع
فقال ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم روي شي فاجبت له وقال اغضبه فبانه الآيه وهو الذي جعل النبي والاهل
خلفه الآيه وعن غيره من الراي علماء ما يتجسد في مشيه حاله ان الخضره مستبته كرهه الوجودي بسيل الوجود
يدع اعداؤه فحال وعباد الرحمن الذين هم على الارض هو ما فاضل في منك يك بارك الله فيهم وانذر
غيره كك الشربير واطفقت من اجلك من المؤمنين وان خصوك فحال التي بري ما يتلون وهو على
العزير الرجب الذي هو ابراهيم بن نفوس ولفظك في الساجدين انه هو السميع المسموع خير كونه في غيبه فذا يتكلم
در سوره شعرا فغيبه جنت هو عليه السلام صلوة وندم بيان ميفر يابن عبد الزان ابناات نزول فراه جدول
مبارك الحفوت صلى الله عليه وسلم ان غائب من بواسطه جبريل ما يابن وديله حقيقت ان كرهه اركه على
ما في كتاب سبته كويجه ان در سوره او اين حقيقت ان سانس با نفايده نزول فراه جدول
بلسان ربه بر شخص عجب نريان عجم ارماد ميكنند و نوزله با ن ستم لجهن انشا و در قلوب الهمما
اناده ميفر يابن كك ملكه بعد از ان نفوست مبدد حقيقت فراه ابا كك فراه از باب الهادي شهاب
بنت بود و جكي انك سياتين او وصول بلا اعلی كه حمل انفعال احكام البسيه بر او مصداق
بني آدم محروم اند و دم اكا ستمه الهمما عاري شده كه الهادي سياتين مجي با ن ككر نفوس ديه تشبيه
زير كرم عاصبت در ميان ميفر مستغيبه لرب و نفوس مبارك الحفوت صلى الله عليه وسلم از نفوس عليه السلام
و دعائه طهاره اخلاق و اعمال ينزله ان باب شعرت كه كارش را فابا ان ارباب در نوع و جوي و شب
وامسال ان و با صلح اخلاق و اعمال و هديت خلق الهمما سني ندارند و ايجاد در مسله مراد اصلا اخلاق
و اعمال كاهن في در فعلين يعمر بر شعرت موعود با فلاح نوع يعنى بر توحيد عباده مستر با ن و فز و ديكر بن قبيله
خود را تحصيل نداشتن و با همي كه بر دي تو كرده اند تجواضع سبسي اي و اكر ان امت دعوت فراه
تو كجاي نيارند تو كجاي بر خدای خود جل و جبار نشوئيس از انكار ارشاد بايد كه بر خاطر تو نمسند با ن
فخر كوي نمدر حقا چا بر خود را صلح الهمما عليه السلام بحضرت جاب بر نسبت طائفه كه با با ن مرفر نشده

الاذنونا وادواتهم وبيت الغنم وحببت المرابان الى ابيهما محمد تاه و تولى موسى الى الظل فقال له
الي ما انزلت الي من غير قال فانه احدى ما تنسى على استحقاقه و انعمت لابيها على وجهها ليست يسلخ من
المن اخراجه فلا جفقت ان الي يدعوك لتجربك اجبر استغيت لنا فوام سبحانه موسى فقال ابراهيم
تعلقى و النقي في الطريق فاني اكره ان تصيب الي ثيابك نصف في جسدك فلما انتهت الي ابيها فصر
عليه فقال ابيها يا ابنت اسماجره ان فيمنه اسماجرت العوى الاديون فكل من ينسب عليك يا ابنت
و قوة قالت اما قوتك فخره العجز و لا يطيق الا عشرة رجال فلما اذنته فوال الله منى فعلقى و اعطى الي الطريق
فاني اكره ان تاتي الي ثيابك نصف في جسدك فتراده ذلك و غيبه فانه ان الي اريد ان تلجك
احدى ابنتي التي سمعتني ان سا ادمه الصالحين اتى في حسن الصميه و اوحا اجا قلت قال و ذلك
بيني و بينك اما الاجلين فغيبت فلاء و ان علي قال نعم قال ادم على ما تقول و لكن فزود و اقام معه
يكفيه و يجعل في رعايته فخره يحتاج اليه و زوج صغوره و اخنها سرقا و ما اللان كما تزدوان
و عن عمر من الخطاب فورا تسمى على استحقاقه قال جابت مستزقة بكم و رغبها لولا وجهها قال ادم يا اعمام
الذين استنوا ان ارضي و اسعة فاباى فاعبدن كل نوع في ارض الموت ثم الذين استنوا و الذين استنوا
و علموا الصالحات ليهوئهم من الجنة عرفا مجزى من تحتها الا انهار خالد بين بينها فوم اجرا الما بالدين
صبر و ادعاهم يوحون و كان من مذبذبة لا تحمل ذرفها الدر زرقا و اياكم و هو السبع العلم يعني اي يذ
منه ان اورد و ايد و يوس من فزج است ابراهيم من اجابات كمنه يعني اكر قوم سما الزنا ارض و عبادت
ما نغ يشون و جرت كيدا ما اطلاق عبادت مير ايد بر نفس حشده مركب با ناسوى اكر دائمه شون
و انا كما امان اورد و اند و رند كاراي مائسة البتة على و هم الي نرا الاز سبتت جهتها من فزج
مير و در بران جويها و ايدان انا نغو مزدكار يك نغده كان انا نكلهاى اسكار نيك نكله كل كبر كرهه معنى
بر سناق حريت و هو كل ميكنه بر سر و دكار ضايع فيها جا فو كبر ميكنه ارد و روى تو ذناض ارد و ني
ميد و اورد و ينر نما اوردت مؤادا انا فقير كويدان است امرت بجوه از د ايفر و عدت سبت
اما ان اكر نكبان و رز بند بر سناق حريت و جهار و ينر نما و بر نذا و نكل كرون و تسجرت مدينا

بر جنت و ترک سبب عایش که بر یکی در وطن خود مهربان و ثبت بنکر حال دعا یک ذخیره بنام در آن
 کردن و عمارت نمودن همان ایشان نیستند و بنامند ای قاضی که بر یکی را در روزی بر سبب از بار حقیر بود که بنقل
 ناست شد و بوی که ترک کرد آن عقل نیست که جواد از سابق مؤمنین جنت کرده و بر همان جنت جواد
 میرسد و در آنجا بسیار است که در آنکه میرد استند بطلب رسانای الهی که بنموده انوار اعمال بسیار است
 نظیر ایضا میرد استند بطلب رسانای الهی که بنموده انوار اعمال بسیار است و به المقصود
 السخیون فی عمارت الم ارب الناس لانه بکراهة قال انزلت فی اناس كانوا یکنه قد فرقا بالاسلام کلمت
 الذم الصحاب یول ان من الدن علیہ سلم من اللدینه لانه لیت آیه البیة لانه لا یقبل منک اقرار ولا اسلام
 حتی یناجردا قال فرجوا حامدین الی الدینیه فاجتبعهم الرسول فردوم فنزلت بینهم هذه الآیه فکتبوا لهم
 الذم انزل فیکم آیه کذا وکذا فکانوا یخبرون فان اتبعنا احد قائلنا فخرجوا فاجتبعهم الرسول کون فکانوا
 منهم من فعل و منهم من کما فانزل الله عنهم ثم ان ربک للذین ناجروا من بعد ما فتواکم جاهدا و اول
 ان ربک من بعد ما لظهورهم عن ابن سعید قال اول من اظہر اسلامه سبعة رسول الله و ابو بکر و عمر
 ام عمار و عمار و سعید بن ظرار و العباد فانما رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوا الله بجه ابیطالب و ابوبکر
 فتوا الله بجه و اما سایرهم فاقیم المشکون فالبعوم اذ ابراهیم الطیبه و صهردهم فی الشمس فاستبهم
 الا تدوا امام علی ما اردوا الا بلال فانه نزلت علیه فی المد و ان علی یوم فاقوده فاعطوه له
 فجعلوا الطیبه من فی ثواب کتبه و یقول احد احسن السن قال اول من اخرج من السبل الی الحبشه یوم
 بن عثمان فقال النبی صلی الله علیه و سلم صحبها اعدان عثمان اول من اخرج الی المد بالبلد بعد لوط عن اسراء
 جنت الی بکر فالت اخرج عثمان الی الحبشه فقال النبی صلی الله علیه و سلم انه لا اول من اخرج بعد ابراهیم لوط
 و عمر و زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما کان بن عثمان و بن رقیة و بن لوط
 من مهاجر عن ابراهیم قال اول من اخرج الی المد علی اسم علیه سلم عثمان بن عفان کما لوط الی
 ابراهیم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دخلت اما ابو بکر العار فاجتمع العیة
 فسجوت بالباب فلما فعلوا من شئ اثنی فقامت الحمرین المطاب بجل یقر اذک بافاستوا و سجدوا

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالتم فاستخري ادريا فنبيا ثم جاء ابراهيم في ربه في ظهره واطنه
ثم اتى ابراهيم صلى الله عليه وسلم فحمل فورا عليه جعل وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يلقون ضرب ربه
الانصار بيده الكتاب وقال كلوا اكل يا ابراهيم الطائر الذي يصيد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم
فقال صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم عند ذلك لما بعثت فاحاد عانا واخطبتم في حوائجهم
وذا اذ اذنا واذ تقرقوا الحديث انصارا فلابسلكم النبي يكون قال امدتكم علي ليردوم في اهل الارض
وهم من بعد عليهم سجيلون في نفع سين سد الامر من قبل ومن بعد يومين لا يخرج المؤمنون خبر الله ينكر
بسرار وهو العزيز الرحيم انا قرأنا مختلفا ان جميع غلبت بصحة معلوم وسميوا بصحة مجهول مما نزلت وجميع
غلبت بصحة مجهول و سجيلون بصحة معلوم فاذت كند در صفة اول مبارات نفع مسلمين روم را وآن
زمان انكسرت مملكتهم صلى الله عليه وسلم واقع شد بلكه در زمانه سجين صحبت گرفت و اجازت موايد الهی بر دست
خليفة بكي از خواص خلافت خاصه است اعرج الترمذي و الحاكم و محقق ابن عباس في قولهم غلبت
الروم قال غلبت و غلبت قال كان الشركون يحبون ان نظير فارس على الروم لانهم اصحاب دكان و كان
المسلمون يحبون ان نظير الروم على فارس لانهم اصحاب كتاب فذكره ابان بن قيس في كتابه ابو بكر رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا انتم سجيلون فذكره ابو بكر في قوله تعالى لو احمل
بني اسرائيل اعباء فان ظهرا سماه لما كذا وكذا و ان ظهرا سماه كان كذا وكذا و انما بيننا اهلنا مسلمون
بني اسرائيل فلم يظفروا فذكر ذلك ابو بكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان محبت اراه قال دون العزة
فظننت الروم بعد ذلك فذلك فذرا لم غلبت الروم غلبت ثم غلبت بعد يقول الله سبحانه
قبل ومن بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بقوله قال سبحانه محبت انهم ظفروا و اعلمهم يوم بدر و لقد كلفنا
ظفرا مودة يستضيفه من ابن مسعود و البراء بن عازب و جابر بن عبد الله و رواه ابان بن قيس
الترمذي و مفادة و مكره من ابن عباس قال يا اخرا انا لله فقد عرفناه فقد خير الملائكة بعضهم بعضا
و اما الله الله فقد عرفناه فقد عدت الالهة من دون الله و اما اجد اكبر فقد كبر المصعب و اما انا
الله فابو فقال رجل من القوم امد اعلم فقال عمر قد سقى عمران لم يكن يعلم ان الله اعلم فقال جابر بن

المؤمنين اسم مستوحش انما هو من الخلق واليه يرجع الخلق وانما هو فعال له فعال هو كذا انما هو
اسم هو السنين ما كذا انما هو من الخلق واليه يرجع الخلق وانما هو فعال له فعال هو كذا انما هو
عبارته فقال يا امين بن خلفت يا باجهي بن ختام يا عتبه بن ربيعة يا عتبه ما وعدهم كما فرغ
بسوره في فقال يا رسول الله انما اسمي عبدالله واهل بيوتك انما اسمك نبي الله فقال يا كذا
نفسه عليه ما انما يا سمع منهم وكنتم لا يطيقون ان يجيبوا وروى عن ابن عمر في قوله تعالى
سوره انما بن مران بن عمار وانشاء بيان ميفرنا يد ولا بدوم ووزن في در وقت نزول
لعنان موجود بودند درين سوره مكيه است جمع ما احسان كه صفت كاسف انا انا صلاه است
و انما الزكوة ودين كرون با عزت است ابناث ميفرنا يد وقرآن را هداية ورحمة براي اين
ميراز و خلق و وعد و نجات اين نزا بید و جمعي ديگر را استرا الهوا طوبى واصل است
بايات اسد است كه از قبول قرآن بر دامن مي بندد باز فخر كويد كه اين آيات تشریف
عظيم است براي سابق مؤمنين از مهاجرين اولي كه در وقت نزول سوره برفت سلام و مبارک
با كهار موصوفه در مشهور بودند و با هيكه به من فضيله قال اسد فقال واعدت ما صحى الكتاب ما
مكن في فرية من عايد وعلماه بدي ابي اسرائيل وعلماه منم ائمه يهدون با مرنا ناصر وادكانو باياتنا
بوقنون نهي كويد عن عند خدايتا ميفرنا يد و بر آئینه وادم موسى را كتاب سپر ماين در شهد از
بر خندان كتاب مراد از كتاب اول توريه است دلز كتاب ماني مراد كه عظيم و ايجا استند كه
خفت است از بر اين بكار بر دهانند و علماه بهي و ساخنم توريه را هدایت براي بني اسرائيل
و ساخنم از بني اسرائيل مي توانان كه راه نموند بوفيق ما چون خبر كردند و بايات ما بعين مي آوردند
باز فخر كويد در اشل كلام ذكر موندن كاطين فرمود اما يومتو باياتنا انون اذا ذكروا بعد
مزن در مسا و انجا و در مسا جاءه كه طرف عقاب از انون واقع شده اند از رسا و نموده ارض كان بعدا
كمن كان ماسقا لا يستورون بعد از ان تشبيه واد خانه انخرفت را مصداق عليه سلم جان بخر
موسی كه پس از ان بخرت موسى توريه وادم و انرا سبب از بني اسرائيل را كه در انيم سبب كرا از ان

وإساره غيبته بل كان يهود كانا دره شيت داره جميعي سعيه حدة كارة بطهوا جوابه أد اخرج النجا
وسلم عن ابن عباس ان عمرام قد اشد ما حتى عليه م قال ابن عباس لا تخدق من آية الهم فاسما است
في كتابه ودراما و ابن اذيت في زمان كبره و سبت مع محمد صلى الله عليه وسلم آية ذلك النبي صلى
عليه وسلم قد سمع ان ابا بكر قد يم و سبت بعد ما وانه سبجي فمهم بده الامة كوزن الهم فندوي
ذلك عبد الرحمن بن عوف و جود به المسبب زيد بن سلم عن كير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني
ايه عن جده فان نظر روى انه صلى الله عليه وسلم الخندق عام الاغراب ف سبت ناس من الخندق محزة عينا
مدورة ف كسرت عدينا و سفت عليا فشكوا الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ العوض سلمان
فخره السخرة مرتبة صدقها و برقت منها برقة هذا ما بين لابي الدية حتى كان مصابا في
جود الليل للهام كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم كبر المسلمون مع فرجها الائمة فصد عنها و برق منها
برقة امنا ما بين لاجينها ف كبر فكر المسلمون فيما اتاه فقال معاوية في الاثلي تصور الحيرة و دابن
كسري كانهما ايات الكلاب ف خبرني جبريل ان امي طاهرة عليها و اضاف لي في الائمة القصور
من ارضنا و كانهما ايات الكلاب ف خبرني جبريل ان امي طاهرة عليها ما سبوا بالقر فاب
المسلمون و قالوا الحمد لله و ما كان و عدينا المظفر المظفر فقلت العار في حال المسلمون ف انا
الصدور و صدق الصدور و ما ادم الا ايماننا ف انا فقال الما فقولوا لا تقبلون بكم
و بكم و هم فيكم الباطل انهم جبريل في تصور العبرة و دابن كسري و انا ففتح لكم و انتم تحف
و استغفروا ان سبوا و انزل القرآن اذ يقول الما فقولوا فكلوهم مرضا و عدا صدور
غرضه ارض البرابن ف انا سبوا من قتادة قال ثم عمر بن الخطاب بيني عن الحيرة من صلح
البعول فقال له رجل اليس خير اريد رسول الله صلى الله عليه وسلم باسمها قال عمر علي قال اريد اريد
الصدور ف كان في رسول الله اسوة حسنة و عن ابن عباس ان عمر اكب على الكرك فقال لي لا علم بك
مجر و تعلم الرجبي صلح الله في سبائك ف استلمك ف استلمك ف استلمك ف استلمك ف استلمك ف استلمك ف استلمك
اسوة حسنة و قول علي بن امية فان طقت مع عمر ف كانت عند الكرك الذي في الباب ف انا في ارض

عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاؤه رجلا منكم فزاد النبي صلى الله عليه وسلم
والظن وجهد اهل البيت فاما نفعي الرجل فاجتهدت فيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر هذا الرجل
يرفع له كل يوم كحل اهل الدار فقلت ولم اذكر قال في كلامه اصح صلى الله عليه وسلم مرات كحلوه وتلق
الجمع قلت وما ذكر قال يقول اللهم صل على محمد النبي محمد من صلى عليك وثقتك وصل على محمد النبي كما يسبحون
ان نصل عليه وصل على محمد النبي كما امرنا الله نصل عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم المحل الخطايا من النار والحمد والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من فتح القباب
وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من جميع الاغنياء وقال من حضر البيعة في سبيل الله وقرب
في الآخرة قال اياكم واذا في المؤمنين فان الله يحيطه ويغضب له وقد عمو ان عمر بن الخطاب قال
ذات يوم فافترق في كل سبي في سبيل الله كتب في قلبه فقال لا ابا المنذر ان ذوات آية من كتاب
الله فوفقت من كل موضع والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات والله لا يلقى لآفاتهم واحرسهم فقال
لا اكلت منهم انما انت مؤدب انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال اني لا بعض
ظلمة ما خفي لرجل اسما عن بعضك فلما كثر القوم في اللد عاب فقال يا عمر انفتحت في الاسلام
فتعا قال لا قال فجنيت جنابة قال لا قال اذ كنت جوارح قال لا قال اصحاح تحفة وقال سواد
يؤذون المؤمنين والمؤمنات غير ما كتبوا فقد فعلوا بهما لا واعا مبينا فقد اذنبني ظلمة
مفرد الله فكف ففما اشر صدق والله ما فتق فتقا ولا ولا فافترقا في علم من الله حتى غفر له عن ابي
عقابة قال كان عمر بن الخطاب يبيع في خلافة ابيه تشقق من فعله انما التعلق للكرامة ولا يؤذون وعن
السنن قال راى عمر جارية متفتحة ففرضها بدمته وقال الحق العجاج لا تشبهين للمحار قال الله تعالى
وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوا انما ارسلناكم فرادى وقالوا نحن اكثر امة والا اذ
وما نحن بمؤمنين قل ان ربي سبط الرزق لمن يشاء ويهدر لكل امة من الله يعلمون وما اموالكم ولا
ايها لكم بالحق تقركم عندها زلفى الامم من عمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في العزات المؤمنون والذين ليسجون في آيات ما جازين اولئك في العذاب محزونون غير كوابي

ضد آنها درین آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار که گمراه دنیا در هر طبعی که فکرها را گمراه
 یعنی نظر ما موافق اولاد و خود کردن و فضیلت را بوجود آن دانستن و کجاست آخرت با فضیلت و غنائی
 بر آن دایره رساندن و اولاد را بسیار رساند و خود را و قبل از بی بسط الرزق که هر آینه هر فرد کار من
 فراق میزند و در روز برای هر که خواهد و تنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان میدانند حقیقت حال
 را و زینت الهی میخوانند اولادها را با نجاست که نزدیکه دانند شمارا پس ما غنیزت فرستیم که هر که ایمان آورد
 و کافر را بستر کرد و آنجا در آید جزای دو چیز بود من آنکه عمل کرده و این در کوه سگهای بلند آید
 مجازات ایمن بسته و آنکه سومی میکند و آیات ما غلبه کمال جماعه در عذاب هر که در سگها تند باز
 فترت سگها و سقا طحال او را در وجه و در سب و نسبت فضایل سلوس میانه بهم و عبا و در وصف او عظیم
 و اعان عجب و در فضیلت سلمان اصلی عظیم است از اصول اسلام قرآن برای التی قال قال علی بن ابی طالب
 اجعلنی من العقیل فقال عمر بن الخطاب ان الذی ندعوه قال انی سمعته یقول و قیل من عبادی من کوز
 قال ان عباد الله یجعلنی من ذلک العقیل فقال عمر کل الذی من علم من غیره و عن مع قال سمع رجلا یقول
 اللهم اجعلنی من العقیل فقال یا عبد الله انما سمعت الله یقول انما آمن محمد الا قلیل و قیل من عباد
 الشکر و ذکر آیه احرى فقال عمر کما احدا فذمنه خرف قال الله تعالی ثم اورنا الکتب الذین اصطفینا
 من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم منقصد و منهم سابق باللیزات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر فکوی
 عن غنمه غذای تمام در اول کلام فضیله جمعی که لا اوقه کسایند میکنند و امانه مملو و الفان در سر
 و علامه بجای آنکه بیان میفرماید و اجر جزیل برای النبیان مقرر میاید بعد از این استادمی کند
 قرآن عظیم حق است بسوی تو و حق شایسته است از ما موافق کما سبها پیشین بعد از آن میفرماید ثم اورنا الکتب
 یعنی بعد از آنکه قرآن را بتو وحی نمودم و ازت قرآن را حتم امت برگزیدند از بعد کان خود پس از این
 کسبیت که ظلم کرده است بر نفس خود با انتخاب بعضی از باذن است میکنند و بعضی از ایشان میاید است
 و بعضی از ایشان سببی که برده است بجای بهترین یا حتی با مصلحتی توفیق غذای تمام است خداوند
 بعد از آن خواهد بود که در بیان حق فریاد جرات علان یا مظلومها و معنویت اغملا و ایشان که بر

طرف معا بل افاده انه الله ما دينا يدور الذين كثره والاخصى عليهم بانه فقير فيكون اياه ايت بالاسم
ذکر حضرت تقسیم اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی همه منافقین یعنی صدیقان و شهداء و صالحین از انجا
مقرین نیز گوید و قسم او سلفه یعنی اصحاب الهی و ابرار و ذر ذرین همه طایفه است یعنی کسب کمال
ایمان درست کرده است و در اعمال تقوی را روی واقع شده و نبذ است و باز کثرت عباد الهی در کسب
این مقام و سایر اربابان که در کمال غایت و فنی متحقق شود که عطف از اربعه مرتبه در این
مستوی از سابقین اربعین باشد و در طبقات مؤمنین با هم برابر و موازن است و در بعضی از اینها
قال نزلت هذه الآية اقرن فیمن له سور على فراه صاحب قال النبی صلی الله علیه و سلم اللهم اعز و تک
بجرحه الخطاب و ابی جلیل بن سہام جید و افضل اما جلیل صفیاً الترت من سعید بن السیرت فی
وین الخطاب للنا سانی و سکر کلیم کلها ما عانت من عجز الله فیکل ان تطیبه اسودیه و نسج امر
علی حسنه منی حیک من با حلیک و لا تظن بکلیه حریفه من سلم سزا و انت تجد بها ان الخیر محله و من
عز من فضیلتهم فلا یومر من اساد به الظن و من کم شرفه کانت الخیرة فی یدیه و علیک بانخوان هذا
حسن فی الکافهم فانهم ربینة فی الرجا و عده فی البلاد و علیک بالصدق و ان فکک و لا توفرنی
لا یغی و لا تسأل عما لم یکن فان فیما کان سخطاً عام یکن و لا تظلمن ما یستک فی من لا یجب بما هم
و لا تنالون بالظن الصداد و فی ذلک الحد و الاصحیح انما تعلم من جودهم و اعترافهم و کما عذر
حد فک الا الایین و ما الایین الام حنی الله و یخشع عند العتور و قول عند الطاعة و استعظم
المعصیة و استمر امرک الذی یخون الله فان شیء یقول بما یخشی الله من عباده العلماء عن عربین
الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول سابقا سابق و مقتصدنا ناج و طائفة مغفورة
و ذراعیهم فیم تام النفس الایة و قره عثمان بن عفان انه اقر فی هذه الایة ثم قال الا ان سابقا الایة
جها اما الا ان مقتصدنا اهل حضرا و طائفة اهل بدوا و من سبب سمعت رسول الله صلی
و سلم یقول فی المهاجرین هم السابقون السابقون الایة و الذی یفسر محمد بنه انهم
لیاتون یوم العینه و علیوا القیم السلاع فیقرعون باب الجنة یقول لهم الخیرة من ثم یتحولون

المصباح جرد فيقول لم الحزنة بل هو مستقيم محضون على كبرهم ورسولهم الى السما فيقولون اي السجدة
 كما سب قد حزننا وشركتنا بالباب والاولاد حياكل الهم اجنحة من ذبب محضت بالزجر والرياسة
 فيشبهون حتى يدفون الحزن فذلك نور وقالوا الطير الذي اذهب عما الفون الى قعره ولا يسيما فيها
 حبيب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فمما زلم في الجنة اعزت عمار لم في الدنيا قال الله عز
 وجل يا ابا صفي الوهنية رسول الله قال يا قوم اتبعوا الله رسلا اتبعوا منه لا تسلكوا احوالهم ومجدهم وغير
 كره فدايتهم من ابانت اسما وميكدة كجمي ارضي اهلها كل من راسها فده قلبه ومي سائر وقتها
 ايها الجيبي اعم ما بان كل كلمة افوه وطوت مما بنه ودر افرت ابرجويل كقولهم است بنها ياي فوان كفت
 في ابي نورا والي اضعفات غلاف فاعلمت فقاير عن الي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عروة بن مسعود في التوراة المعنى ثم صاحبها بخير الدنيا والآخره وكما بد عنه بالبعث الدنيا
 والآخره وعرف عنه انما ويل الاخرة وتدعى الدافوه والها صنية طرف عن صاحبها كل سود و
 لكل فاعية من فرائد عدلت شتر من حجة ومن تمجها عدلت لالفت وبار في سبيل الله ومن كتبها تم
 شربها اذ فانت عروفة الف دوار والفت فخذ والفت يقين والفت بركة والفت رمة ونز س
 عنه كل غل ولذا عن ابي بكر الصديق يعني السنة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ار
 فيسر الدنيا او ادهبها في كل جمعة ففرا عند ما ليس غفر الله له وكل حرف منها عجزه فدهقا
 فم عروة بن مسعود الصحيح على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم ثم اسما ذن ليرجح الى حور
 فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم قالوا لو وجدوني ما ياما اعطوني في سرهم
 فذ فاتم الى الاسلام فعضوه مسعود منه ان ذني فلما طلع الفجر قام على غرقة فاذن بالصلوة
 وشكبه فراه رجل من خبيث سبهم فخذ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بلوه فله مائة عروة
 من السنين وما فوزه الى الله فسلوه عن الحسن بن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 والنسب لله وما بها فقال ابو بكر يا رسول الله ما قال السائر في السبب للاسلام للكر ما بها فاذن
 كالاول فقال ابو بكر اشهد انك رسول الله ما عليك السور وما ينبغي لك من عبد الرحمن بن ابي رادان

صلی الله علیه وسلم قال للعابین من مر وارتاب فوالکلیح نهی و نهیب العبدین الا فرح و عینة
فقال ابو بکر بن ابی شیبة فذلک فی سوال الامانت انما هو و راویة و لا یسبح کل اما کان من عینة و انما
قال الله تعالی و قد سبق کلن العبادنا للرسول انهم لم یستصعدون و ان هذا لم یکن التابو پر آیتة در
آیتة مذکوره با برای بندگان در ساجده و آیتة ان انما یاری او چنانکه در هر آیتة
شکر یا حالت غالب فخر گوید صیغ در غیر این آیتة است که اول ذم سلیم درین آیتة آن بیامسانند
که کعبه یا محراب کعبه را مورد افتخار و تکبر است که محض برای الزام محبت این سزا خدای تعالی فرستاده پس
بدرستفواران در دنیا و آخرت و در اول شکر یا ایمان رسالت که در اعتراف است چنانکه در احادیث آمده در
سوره فلق و آیه ان من ینفع الله و من ینصرف فی وجهه یجوز ان ینفع الله و من ینصرف فی وجهه یجوز ان ینصرف
یعنی استغفار و غیره دست اند بر محبت الهییم با در فخر که کعبه و غیره چنانکه در آیه چون دیدیم که در تفسیر
طایفه از اصحاب کفرت صلی الله علیه وسلم و علیه السلام کلن الله منصرف شد و آیت ان بر دوست و دشمن
قال ابن کثیر و ما یلهی الله و ان الله یستکبر عن خلقه و یمنع من یشیر الیه
بن الخطاب شیخ قد استدر الذین للمی و اواز واجم قال ام سلمة الذین هم مسلمة حتی اصحاب الرای الحکما
الرای و اصحاب الشرایح اصحاب الفنا و اصحاب الخمر اصحاب الخمر ان یباع فی الجنة و اذواع فی النار
قال الله تعالی انما یجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کافعین فی الارض ان یجعل المستقین کافعین
الکفر ما الیک مما کنه لیدبر و الایة و لتستکبروا لو الا لانیاب الایة یکره لایم اما نکره ایمان آوردند
و کاری می نمایند که در دنیا مانند با بی کنندگان در زمین با میسازیم بر سر کاران را مانند بدکاران
فران کسی است با برکت که فرود آوردیم آنرا بسوی تو تا ما علی کند مردمان آیات او را تا بند
پذیرند خداوندان فرز فخر گوید ظاهر است که مراد جمعی هستند که در زمان نزول سوره ایمان آوردند
یا جمیع انجاء البتة داخل اند در عموم چنانکه گفتند سبب نزول او با بقطع سبب از عموما قرآن و حسن
تسریف عظیم است برای مهاجرین اولین عن السابین بن یزید قال سلبت خلف عمر الفخر فزنا بک
من مسجدینها فخلاصی الصلوة قال له رجل یا امیر المؤمنین و من عزائم السجود بینه فقال کان رسول

صلى الله عليه وسلم بسببها من النبي محمد قال لا تدموا آل أبي هريرة بعد فماتت فقرا سورة محمد نيا
انتهى الى السجدة محمد بن الخطاب سنة ثمان واربعمائة وكذا وسلمان بن عبد الله بن الخطاب في الملك فقال علي بن ابي طالب
ما تدري قال سلمان الخليفة الذي يدل في الرعية ويحتم بهم بالسوية ويشفق عليهم يخفف الرجل على علم
ويخفف بكرة يده فقال كعب ما كنت احب ان في المجلس احد ابوزيد الخليفة في الملك غيري وعن سلمان ان
عمر بن الخطاب لما تكلم عليه قال سلمان ان انت قلت من ارض المسلمين ذمبا او اقل او اكثر فموت
بغير ذم ما انت ملك غير خليفة فاستجبر عمر ومن سليمان بن ابي العوجا قال قال عمر بن الخطاب
الارقي ان ارم ملكك قال قائل لا امير له ودين ان يذمها فراقا قال ما هو قال الخليفة لا ياخذها
فما دنا بصوت الا في من وانت تجد اشد كذلك الملك ضعف ان من ضاقت منه ذم او يسلط به فمكت
عمر ومن نوبية اركان قول الخليفة على النبي لا ايها الناس ان الخلافة ليست بحل المال ولا خزينة
ولكن الخلافة التي ياتي والحكم بالعدل فاذا الناس بالعدل والعدل في الجاهل من غير ان يذمها غير
قال السدي على ما جاء في الخبر ان السدي قال انما هو الذي يحمي في هذه الدنيا حسنة وارض السدي
انما يوفي الصابرون اجرهم بغير حساب فلو كره في نوبية ابن ابي بكر ما كان في الجاهل يذمها
بعهد كره للذي يحمي في هذه الدنيا حسنة وارض السدي حسنة الخيرية بحسنة حسنة ان
وودعه استصحبها كرهت كرهت ودمر من ان صبره نوحه زياد من ان صبره نوحه باصانه سجد
في ما يملك من فضيلة ثمانية من الاولين عن ابن عمر انه تلا هذه الآية امر يوفى الله انما الذين
ساجدوا وما ياجدون الاخرة الآية قال ذلك عثمان بن عفان وفي قوله نزلت في عثمان بن عفان
وعن ابن عباس في قوله من يوفى الله انما الظليل ساجدوا وما قال نزلت في عثمان بن عباس في قوله
ابن مسعود وعمر بن ابي حفصه عن علي بن ابي طالب في قوله من يوفى الله انما الظليل ساجدوا
وما ياجدون الاخرة الآية نزلت في
انك سميت وانهم يستون ثم انكم يوم القيمة عندكم تخفون فقلت لم تخفوا الا نحن فلا نجد الا
حلاما دينيا فان السلام وانما كتابا فالقرآن لا غيره ابداء ولا حرف الاكل في ما قبلنا فالكعب

علا ما ارنا او حرمنا فواحد داما بنينا لم نكتب نختتم حتى نرى بعضنا به بعضنا بالسيوف فوفرت لنا
تزلزلت فيها على ابراهيم الخنزي قال تزلزلت هذه امة كذبت وانهم يقولون ثم انكم يوم القيمة عند ربكم
مختصرون فكلوا وما خصوتما ومن اخوانه فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا فكلوا
سعيد الذي قال لا تزلزلت ثم انكم يوم القيمة عند ربكم مختصرون كما تقول بنا واحد ودينا واحد وسيا
واحد فابره الحضوة فلما كان يوم سعين وثمنا بصرا على بعض ما سيرت فلما تم بوجهنا على
من اربابنا قال الذي با اباي محمد وصديق ابوك قال ابن مسعود كذا الرضاة للفقير وعن ابي هريرة
والذي جاء بالهدى فان محمد صلى الله عليه وسلم وصديق ابوك قال ابو بكر بن مسلم بن عامر بن عمر بن الخطاب
قال الحبيب روي الرجل ربي فيروا في اخطاه على الا يكون سواها كما لاخذ باليد يري الرجل
ارضا فلما يكون «وياه شيئا فقال اربابنا فلما اضرنا لك يا امير المؤمنين ان الله يقول الله
يوفي الا تقصير من موتها والتي لم تمت في منامها فصرك الحق فحق عليها الموت ويرسل الاخرى
الى اجل سعي فانه يوفي الا تقصير كل ما مات في يده في السماء انى الرضا الصاوية فلما اريت
اذا ارسلت الى اعبادك لتفيتها الساطعين في النهوى فكتبتنا واهربنا بالاباطيل فكتبتنا فيها
فحجب عن قول من عمر بن الخطاب فلما اشدت انا وعباس بن ابي ربيعة وبن ابي العاصم وبن ابي
ان هذا جز الى الدينة فربيت انا وعباس بن ابي ربيعة وبن ابي العاصم فقدم على عباس اخوه ابا عبد
الهارث بن ساه فقال ان انك قد قدرت ان لا يظهر اهل ولايسر اسما فقل حتى تترك عقلت
وادي ان يربداك الا ان بعضنا كرهه دينك فافرا بك به ففوه فافتن قال فزلزلت باعباد
الدين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال فكتبت بها الى ساه واهمى ابن مردويه
عن ابن عمر قال روي عليا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات عداة فقال في راسب في عدائي هذه
سما في ائتت بالعهد والموازين واما العالبيدي المتعاقب واما الموازين فوا انكم هذه التي يروون
بها وحيي بالموازين فوضعت فيما بين السماء والارض ثم وضعت في كفة وحيي بالمال فوضعت في
الكفة الاخرى فوضعت بهم ثم حيي بالي بكر فوضع في كفة والامته في كفة فوزنهم ثم حيي بوزنهم

كقوله والامة في كفة فوزنهم حتى يوازن فوضع في كفة ذواته في كفة فوزنهم ثم رخصت الايمان على ابن
عمران بن عثمان بن عفان جاب الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ايمن في حق مقاليد السموات والارض فقال
بعضهم انه والله عدو الا ان الله اهدى السالكين ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم الاول والاخر
الظاهر والباطن بيده الخير كجى ومجيت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا ارجع عشر ارباب واداء
اعطاء السدس فقال اما اولهم فخر من قالها في حق الله واما ابن مينا فخطب خطارا في الجنة واما
الثاني فخرج من القوم الذين نالوا الرتبة فيقولون ما لنا من الله من غير ان نؤمن به في حبه دائما
السادس فيحضره اما من لم يكن عند موت غيره وقد بال على غيره فوفى من قوله الى الوقت كان احب
شي من ان يهل يوم القيمة قالوا لا تخف انك من الاكف من كان يربى مسلما يسرا ثم يوفى به الى الجنة
يزفون ان الجنة من موهبة كبرى من جنة العوالم من جنة طهونة الجنة باذن الله والاشرف شدة التي سبعة
الاسميرة فان من كان يربى عن مقاليد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الهدى والحمد والارادة والهدى والارادة والارادة والارادة والارادة والارادة والارادة والارادة
وعن ابن عمر ان عثمان بن عفان قال صلى الله عليه وسلم في حق مقاليد السموات والارض فقال النبي صلى
عليه وسلم ما سألني عنها احد فغيرت الا الله والهدى والارادة والارادة والارادة والارادة والارادة
الا بالله الاول والاخر والظاهر والباطن بيده الخير كجى ومجيت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا ارجع
عشر ارباب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اتقى ربه وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله
الجنة والجنة ابوابها كان من ابواب الصلوة وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله
الارباب ومن كان من ابواب الصلوة وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اتقى ربه وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله
فرضه ياب قسمة مؤمن ان يكون من غير ان يكون من غير ان يكون من غير ان يكون من غير ان يكون
او يكتف وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله وعبده في سبيل الله
ومحمد كليل من جنة جنة وادانها جنة جنة وادانها جنة جنة وادانها جنة جنة وادانها جنة جنة وادانها جنة جنة

ما تسمى نون الى فرعون و اعيدت ابدال لبراي نزل و عذبة اطلاق كلمة الله و دل ميسر نزل و انما كنهه بغير
امر فحاشا له و انما كنهه في آيات ما تسمى كنهه في آيات من يكون العرش و من حوله و سبحون بغيرهم و يؤمنون
به و يستغفرون له الذين آمنوا و بنوا و سمع كل شيء رزقه و علم ما في بطونهم كنهه في آيات الله استغفروا
في الذين آمنوا بغيرهم جماعة شريفة من خلق الله باذنه كونه جميعا من السابقين المؤمنين از مهاجرين الاولين
با يعطي معلوم من انهم بغيرهم اسلوب اهل الجاهلية و نزل و نزلت فيهم و نزلت فيهم و نزلت فيهم
استشارات ايمان الله و صدق ايمان استشارات ايمان وهو المقصود من نزلت فيهم الا انهم انما
ذات ايمان و كان نزلت فيهم لانه كان من اهل السموات و انهم نزلت فيهم لانه كان من اهل السموات
فانما نزلت فيهم فقال كتب من عمر بن الخطاب الى فلان سلام عليكم فاني اعد انيك بعد الف ليلة لا اراكم
عافر الذنوب و قابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا اله الا هو اليه المصير ثم دعا و امر نزلت فيهم
له ان يعقل الله عليه يعقل ان يوب عليه فلما انت الصلوة الرجل جعل يقرأ و يقول عافر الذنوب
ذو حد في اعدان يخفر في مقابل التوب شديد العقاب ذو حد في اعدان ذي الطول ذي الطول الطير الكبر
اليه المصير فلم يزل يردد على نفسه حتى تكلم ثم نزلت فاصبر الصلوة فليعلم امره قال كبروا ما صنعوا اذ انتم
انما كنتم ذلة فسدوه و دفعوه و دعوا الله ان يوب عليه و لا تكونوا اعداء للذي اعد الله له ليطمان عليه
فنادة قال كان سباب بالارثية مما سب عبادة و كان من محاربا فانطلق الى مكة ففقد فوجد ابي من سر
فخدم عمار بن عبد الله في ارض السائب فقال لا نبي عنى قال لم قال انه ضد و خلق كسبت اليه عمر بن عمر
الى فلان ثم نزلت في الكتاب اعد العزير العليم عافر الذنوب و قابل التوب شديد العقاب ذي الطول
لا اله الا هو اليه المصير فجل غيرتها على ابي فاقبلت بحسن الباسح السبي قال جابر بن عبد الله
فقال يا امير المؤمنين اني قلت فبالي من توبته عمار عليه ثم نزلت في الكتاب اعد العزير العليم عافر الذنوب
و قابل التوب فقال اهل دلاباس عن فنادة في حوز و ادخلهم حبات حديد قال ان عمر بن الخطاب
قال يا كعب ما هو قال قصور من دبره في الجنة يكتبها الجنون و العبد يقون و ايمه العدل و اخرج
النجارى عن معرفة قال قلت لعبد الله بن عمر بن الخطاب اني بائس شي صنعته لستكون برسول الله

انه عليه وسلم قال يا رسول الله صل على ابيك واصحابك بعدنا الكعبة اذا اقبلت فحقت من ابي محيطة وانما تكلم
رسول الله صل على وسلم ولتوتى ثوبه في غنفة فحنقه ضففا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ منكبه ودفعه
عن ابي سلمة عليه وسلم ثم قال افسكون بعدنا ان يقول بلي الله وقد جاكم بالبيات منكم وعن عمر
بن الخطاب قال يا رسول الله صل على ابيك وسلم على من اتى بك ان طاف بالبيت حتى تقضى
حاجته فانه دعا بحجابه ردايه وقالوا انت الذي نهانا عما كان يجيد ابكوا قال ما اذكر من فقام
ابو بكر فانه من ردايه ثم قال افسكون رجلا ان يقول بلي الله وقد جاكم بالبيات منكم وراكب
كاذبا فخذ بكوبه وان يك صافا يصعبك بعض الذي يعلم ان اسد لا يهدى من يومئذ كتاب اخا صوية
بذلك وعيا بسجانه حتى ارسلوه وعن انس قال قال قد ضرب رسول الله صل على وسلم حتى
غشي عليه فقام ابو بكر فحفل بمادي ويلم افسكون رجلا ان يقول بلي الله فاقولوا هذا
ابن ابي حفصة واخرج القدم الترمذي واربين من اسما بنت ابي بكر كونه وعن علي انه قال قال
الناس اجزوني في بائني الناس قالوا لا اعلم من قال ابو بكر لقد رايت رسول الله صل على وسلم
داغد فرئيس فهذا عجيب وهذا يتكلم وهم يقولون انت الذي جعلت الالهة بها واحد قال
خوادم ادا ما احد الا ابو بكر بغير هذا وكفى هذا ويتكلم هذا ويقولون يتكلمون رجلا ان يقول
بلي الله ثم رفع علي برده فحانت عليه فكل حتى ارتكح لحيته ثم قال انتم كما ادا مؤمن ال ذرعون
خير ام ابو بكر فسكت الغم فقال لا تجيبون فواصد ساعة من ابي بكر حين من ملك ال ذرعون فاك
رجل كتم اجانه وبذ ارجل اعلن اياته عن ابو بكر الصديق قال حدثنا رسول الله صل على وسلم
انه قال يخرج من ارضه بالشرق رجال لها فراسان ينجوا فوام كان وجوبهم الحماة المطرفة قال
تلك ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتسلسل عليهم الملائكة ان تخافوا ولا تحزنوا واذا سئلوا بالهدى
الى كم توعدون قلن الا نياكم في الطوبة الدنيا وفي الآخرة ذلكم فيها ما تشبهنكم ولكم فيها ما تدعون
نزل اسم غفور رحيم ومن احسن فوا من قال الى الله وعمل صالحا وقال انبي من المسلمين فخير كويدهم هذه فتدبر
نوارت حتى كافر ابو بكر كره دنو بعد ان استقامت نحو ذنوبه ان بيان مغير ما يد بعد ان اياك ربي

فأما سببها وكونها من عمل من لم يدر به فوهه إلى الحق وعلل من امتصت لئلا يطأه وبالطريق انقاد
رب العرش من ابن كلياذك ما لم يعلمه من كذا ذكر شخصي را عذر مني باسناد از احوال وادوات
السخان من سببها بواحدة ثابت شده وفعال ان اسما درین کلیه بکلمه دفتر انجا و چون می تواند
در زمان امامت مستفیض و مشهوره در وقت همان انخان من ساهانه فم میگرد و در زمره
افسار کان علی بنیة من عهد و عهد ساهانه داخل میگردند عن عمر بن الخطاب شیخ قور و فاقوا قلوبنا
فی اکتة الآیة قال فیکت ورسین الی ابی صلی الله علیه و سلم فقال ما یبغکم من الاسلام فتورا
الارباب فقلوا انما نوحنا ما نغفقه ما تقول و لا نسو فان علی قلوبنا لعلنا انما نقدر الی جمل نوبنا من سبب
و بینه الی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد قلوبنا فی اکتة ما نوحنا الیه فی اذنا من غیر من بیننا
و بینک فجاب فقال الی صلی الله علیه و سلم او غمکم الی فضلتین ان لشهدان لا ال الا الله و
لا شریک له و انی رسول الله فلو سمعوا شهادة ان لا ال الا الله و لا اولاد علی بارئ یغورا و قالوا جمل
ان آله الیها واحد ان نذ السی عجایب و قال بعضهم لیجئنا مسوا و اجروا علی العنکم ان نذ السی اذ
ما سمعنا بهذانی الملة الاخرة ان نذرا الا اختلاف و انزل علیه الذکر من بیننا و ربط عبرة فی
یا محمد ان الله یفرک السلام الیسیر یوم هو الی ان علی فلو سمعوا اکتة یغفوه و فی اذنا من نذر اکتة سمعوا
فانک کف و اذ اذ کتت و کتت فی القرآن و حده طوا علی ایاهم فغورا الی کان کما نغورام
نیفوا و لکن کما ذنبون سمیعون و لا ینتفعون بک کما نذرا فلما کان من الغد اتیل من سبب
رجلا الی ابی صلی الله علیه و سلم فقالوا یا محمد اعرض علینا الاسلام فلما عرض علیهم السلام اسلموا من
اعرضهم فسلم الی صلی الله علیه و سلم قال الحمد لله الیسیر من سبب ان علی قلوبکم علما و قلوبکم فی
اکتة ما نذ علیکم الیه فی اذناکم و قرأ بهم الیسیر من سبب ان علی قلوبکم علما و قلوبکم فی
کان کذا لکنا الیهذینا ابداد لکن الله ما فی و العباد الکاتبون علیهم الیسیر و کتت الغفرا
الیه عن ابی بکر الصدیق فی قوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استغابوا قال الاستغابة الاله
یسرکوا باسببنا و عن ابی بکر الصدیق انه قال ما تقولون فی ما یقین الایمن ان الذین قالوا ربنا

تم استعفا مومنان الذين لم يلبسوا اياهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا اسمعوا انما هو استعفا
 على امره فلم يدريوا ولم يلبسوا اياهم بظلم يدعونوا قال لقد علمتوه على امر شديد الذين انما لم يلبسوا
 اياهم بظلم يقولون الذين قالوا ربنا اسمعوا مومنان رجوا الي عبادة الاوثان ومن عذب
 الخطاب في الذين قالوا ربنا اسمعوا مومنان لم يردوا في عبادتنا الا انهم قالوا ان هذا القرآن كلام الله
 منصوبه على مواضعه وانما استعفا فيه بواكم عن ابن عباس في قوله من يلق في النار رزق قال ان رزق
 من رزق الله من باقى ايامه يوم القيمة ابو بكر الصديق عن سير بن عبيد قال نزلت هذه الآية في ابي عبد
 وعمر بن الخطاب في ان رزق الله من باقى ايامه يوم القيمة وعنه عكرمة بن زهير عن ابن عباس في
 قوله اعلموا ان اسم الله الا اله بغيره وعنه ابراهيم الخفي قال ذكر ان اسما فرحت يوم بد
 فقبل اعلموا ان اسم الله قال الله تعالى فاذا نسيتم من شئ فاستعفا لله والذين ما هذا من الله والحق
 للذين آمنوا وعلى ربهم توكلون والذين يحبون كيا برائهم والوا حسن ولا ابا غضبوا ثم يغفرون للذين
 استجابوا لربهم واما موا الصلوة واهم ثم شوق بينهم ومارزقهم يغفرون والذين اذا اصابهم
 هم يغفرون وجزا سنة سنة مثلها ثم عفي واصلا فاجره على اسنانه لا يحيب الظالمين ومن نظر
 بعد ذلك فادرك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يطلبون النعم ويغفون في الذين يغفون اذ
 لهم عذاب لهم ولهم عذبان ذلك لمن عزم الامور فغفروا عن ذنوبهم ودين ايات توحيهم بها
 صحا به كرام حضورنا خلقا ذوي الاحترام وامن سلسل اذ فاقين فهم قرأت غنث بانهم
 راخا بطر استغفر مبدا بدماحت كه توحيهم بافراومعينة حاصل سجد بانك لفظ من علم بانهم
 اذ عاصت عامه وتخصي الزمان افراد ان مفهوم عام مشهور بان بدوصفي خندا انك اول انظر
 بان فردا خندا ان بان بدماحت كه وصف آمنوا وعلى ربهم توكلون ازا و عاصت سبوة
 مهابرين اولين زير كه وقت عزتة اسلام بان ازا لومات قوم خود كه استند در ان زمان
 خود بر بند محض كراي ايمان بعد از ان هجرت كرونه و ترك كتابي كه بر تلح براي خود ادا است

نمودند و در مهاجرت مسافرت در دادند مجبوراً عهد بر عهد الهی و به وقت تکلیف بر عهد بیعت
نبارک و بیعت و وصف الذین یحبون کبار الائم و العواصم و اذا ما غضبوا هم یغفرون و اذا
صالحون یهدین است از انصار و الذین استجوبوا بحمان زیرا که معنی تهنیت است که خود بهیچ
نمک عمل مظهر شود و معنی کند یغفرون کبار الائم و العواصم اساره با کت و وقت است
زمان عقل رام کرد و اذا ما غضبوا یغفرون زمرست بدان و کلمه الذین استجوبوا الیه
یعنی اگر زبیر که استیضات آن بود که و عود الهی را اول مرتبه شنید و بعزت صدیق
و کلام صدیق تلقی نمود و در اقامت صلوة پایه بلند پیدا کرد اما آنکه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم اول
از میان صحابه با اقامت صلوة برگزید و کلمه امر به سوی بیعت است بجا رفتن اعلام زبیر که از
او صاف ادوات بود که در زمان خلافت او جمیع امور بمسئولت او صاف و عطا محابه اقدسند و معظم
در مدت استقامت با اقامت صلوة و اتفاق بر آن نیز بر فارق اعظم و برای او و ان صد و کلمه جازفا
هم میگویند که کاتبیت کمال خدی نورین زبیر الا شهم او صاف و در اسلام کثرت اتفاق است و قبل
از او و همین اتفاق بر شارات عظیمه و انیز کثرت و بدو جات عالی مرتبه یافتند و کلمه والذین اذ هم اکام
البعنی هم بنیبر و من مطبق است بر علی معنی زبیر که در ایام خلافت او امر بیکه واقع شد و وی بان مشرف
بود فال عبادت و قور تقاضا از بنی سنیته الی و کلمه ما علیهم من سبیل حاصل معنی آن بخوبی فکام
و فضیل عفو و اصلاح و سفی که من معنی مخصوص است با آن در سان نبوت در استعمال آن وصف
از و با بیگانه نشن فرموده وادی نیا سید و سید علی الله بهین فتمین عظیمین من المسلمین
و رفع نزاع و لفظ اصحاب دالت میکنند بر وجود اتفاق مسلمین در ارتفاع نفوذ از میان ایشان
و این عبارت است بخلاف معاریت بن ابی سفیان اما السبیل علی الذین یظنون اساره است بخواب
یعنی امری که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در بار ایشان فرموده اند بلکه است معنی عابدی علیه من غیر
و لکن میر و عفر اساره است جمیع از علای جبار که او را کثرت زمان کردند و هر عاید حدت آن
حضرت صلوات الله علیه و سلم که از مل سبب بخایه وقت است یعنی فرموده و کلمات سرد و قوی زود

با وجود کرامت این اعجاز و اظهار و احد اعلم بد فاین کتابه عن آبهر سرف ان و جلا ستم اکبر و البی
 صلا الله علیه سلم غایب فمحل النی صلا الله علیه و سلم تعجب و تبسم فلما کثر رد علیه بعض قومه غضب علیه
 صلا الله علیه سلم و قام فخطبه ابو بکر فقال یا اهل طاهرا صلا الله علیه و سلم انتم جالسین فلما ردت علیه
 فمضت فمضت قال ان کان محکم ملک یرد علیک فلما ردت علیه بعض قومه و قال الشیطان قال
 انک لا تعلمت الشیطان ثم قال یا ابا بکر کنت من حق ما من عبد ظلم بمظلمه فنبضت فنبضت الا اعزها
 بها سفره و ما فی غیره باب طیبیه بریدها صله الازاده اندر بها کثرة و ما فی رجلان بی ستمه برید
 بها کثرة الازاده اندر بها فله عن غیلان بن السنو قال انما ابواب جاریه انجبت من رجل و ما
 اندر بها فمضت لمارا و ابو بکر ان بشارا فابت علیه و اجرت انما نزلت فمضت و کذا فی البی صلا
 علیه سلم انما صفت فخطب الله لهما ان احکم اذا سمع و کذا فی الشیطان علی الله فمضت و ما فی
 ما جیها الذی باعها قال الله فاما تدبیر کما فیهم منقوت ان منک الذی و عدنا هم فاما
 عظیم مقدر و ن فاستمسک بالذی انما یکون علی مرط استقیم و ان کذا فی و کذا فی
 و سبب استسوان یعنی اگر نقل کنیم از در دنیا برفق اعلی قبل از اجاز و عدده فتح چه یکس
 ما انقام کسند لیم از اصناف کفار و اگر بمان تراخیه و عدده میدیم دوریت پس بر آینه ما
 بران ان توانا ایم پس جنگ حکم کن بجزیه و می و نسایم سویتو بر آینه نوبره راه رستی و بر آینه
 ان و می و نستانه سرفوت ترا و قوم ترا و نزدیک است که از ان سوال کرده خواهد بود که بگویم
 معنی جنینات و بر آینه قرآن نیدست ترا و قوم ترا الی اخره باز فمضت کوبه بطاهر تر و دیده
 شد و اگر خدا بخواهد پیغام بر خدای پس از اجاز موعود از عالم دنیا برادر و خود متصدی ان مقام
 شود که مضمون و عدده است با بختیور او نماید آنچه و عدده میدید در دو صورت تصویر
 یا فراره نماید و او نبر که نوبره راه رستی آنچه سفیر مای راست است آنچه و عدده میدید آنچه
 در علم خدا است و دیدت پس از نوز است که بعضی موعود بختیور حضرت صلا الله
 و سلم با اجاز برسد و بعضی آن جدا حضرت صلا الله علیه و سلم بختیور آید و از اجاز است متواضع

أمر حيا برأ طافا فذا نوح و هذا النبي بر عهده ان كان معي الزوارم فلا فدا من رب ولا من عاقبة
تسقطت الا ذوق طعناي لك العلم اسد لهم الاحود ابرحيت مفضلا و فضلا يسوم حركت و ان اخط
مضربا يذو بعد حول امد و الذين سوا شدا على الكفار عما بينهم الا و ان عفاه مرفضة الزوارم فلا
تأديت و اذا كثر ما يذو كرس اوجع شطاهه الآتية حون حالات مندبر عايات مسلمة منطوق ما يتم
احدا الى ابروح خاطر شمس و قد رقت في كمال طاهر و هو يدست عن عمر من اللطاف فلكل كرام و رجل
سنة امد عليه سلم في غير زمانه من نبي ثلاث عرات فلم يرد علي فقلت بفضي شمسك لك يا ابراهيم
عرات رسول الله على اسدي و سلم ثلاث عرات فلم يرد عليك فقلت بعيري ثم تقدمت امامك
و خشيت ان ينزل في القرآن فانسبته ان سمعت مما رقا يصرح بي فزجبت و ان اطلق ان ينزل في
فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد انزلت على النبي سورة في اخشب الي من الدنيا و ما فيها انما فتح
فما جريا العفر لك اسد انقدم من ذنك و ما اخر عن ابراهيم بن محمد بن المنصور بن ابي عبد الله
كانت حجة النبي صلى الله عليه وسلم حين انزل عليه ان الذين يباليونك انما يابيون اسد الآتية ففما
بعده الي من اسد عليه سلم التي يابغ عليهم الناس السبعة اسد الطاق للحق فكانت حجة النبي
ما اطعت اسد فاذا عصية فلا طاعة لي فكانت حجة عمر بن الخطاب العبيدة اسد الطاعة للحق و كما
بعده عثمان السبعة اسد الطاعة للحق حوز اذ لي ما بن تديف قال الحسن بن فارس و الروم و عن حجة النبي
الآتية قال اعراب فارس و اكرادهم من ابن حرج في قوله قل لظلمة من اعراب اسد عيون الي قوم ق
عنه بن الخطاب و اعراب السعدية حبيبة و مرفضة الذين كان النبي صلى الله عليه وسلم دعاهم الي فرفوه
الي كره دعاهم عمر بن الخطاب الي فقال فارس قال فانظفوا اذا دعاهم عمر تكون نوبته لظلمة من اعراب
اسد عليه سلم و يومئذ اسد اجاسا وان تنولوا اذ انتم اكرم عمر كتم من قبل اذا دعاهم النبي صلى
اسد عليه سلم و يومئذ اسد ابا الياسع ابراهيم بن سعد حون الي قوم اذ لي ما بن تديف قال فارس و الروم
عن سلمة بن اكاكوع قال جياكن فابون اذ ما ذى رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم
السبعة ينزل روح القدس فترثاني رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو تحت شجرة فابراهيم فذالك

فارس و الروم و عجمية و اخرى لم تقدر و اهلها كالتبع فاربعين سبعا من حيف انه قال يوم صعد
اسهوا عنكم فلعقدت ايمان يوم الغد بيته يعني الصبح الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم و بل المشركين
و لوسري قال لا تعالين في امر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اسما عنى ان يودى على اهل
قاله بل السيف لانا في الجنة و قتلهم في النار قال بل قال فقيم نطق العنة في ذمنا و نزيح و لا حكم
اسد جينا و منهم فقال يا ابن الخطاب انى رسول الله و انى يصنع الله ان اخرج متخطيا فلم يصبر حتى
الباكر فقال يا ابا بكر اسما على الحق و هم على الباطل قال بل قال ليس قتلنا في الجنة و قتلنا في النار
قال بل قال فقيم نطق العنة في ذمنا قال يا ابن الخطاب انى رسول الله صلى الله عليه وسلم و انى يصنع الله
ان اخرجت سورة الفتح فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عمر فاقراه اياها قال يا رسول الله
افتح هو قال نعم عن النبي و ليس عن ابي بكر و لو كان يعرف او جعل الذين كفروا في قلوبهم الحية حية لانت
و لو عتيت كما جئوا عند المسجد الحرام فانهزل الله سكينه على رسول في ذلك عمر فاستب عليه فبعت الله قلب
عليه فذاعا ما سأل صحاب فيهم زيد بن ثابت فقال من يعرفه فيكم سورة الفتح ففزع زيد على قرأها اليوم
تخطو عمر فقال انكم قال فخطم فقال بعدت التي كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم و زيد و انى
الباب فان اجبت ان اقري الناس عما اقراني اقربيت و ان لم اقري حرفا ما بيت قال بل
اقري الناس ففتح عمر ان عثمان قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انى لا علم كلية لا يجولها عبد حو
من قلبه الا حرم عليه النار فقال عمر بن الخطاب انا اهدكم ما هي كلمة الا خلاص النبي الزعيم الاله محمد و حجات
و هي كلمة النقي الا من عليها حتى العنة ابا طار بعد الموت شهادة ان لا اله الا الله فاستب
قالت لانا ما سودن بهاذ حنزه رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر و عمر فوالذي نفس محمد بيده انى
لا عرفت بجاه النبي كبره بجاه عمر و انى في محرقى و كانا نواكنا قال رحا بينهم فيل فكيف كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لهن فكانت كانت عنته لانهن على احد و لكنه كان اذا شهد فاما هو انما عنته
عن ابن عباس ذلك مسلم في التوراة وصى لنتهم مكتوب في التوراة و الا بالخيل فهل ان خلق الله السموات
و الارض عن غير موسى بنى هاشم قال ما ت ابا هريرة عن ابي القاسم قال كلف منه باقر سورة الفتح

قد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله يختم قلبه ان يظلم عن امره فليس في ذلك عيب قال اصل الحديث
 المطلب الخبيث نظامه محمد صلى الله عليه وسلم فانه باق كبره في الخط وهو ما استوى لهما على سبيله في حفظ
 الكفار يعجزون عن ان يسموا الله والذين يهودوا بكم الله على الكفار عمر بن الخطاب بن عبد الله بن مسعود
 عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
 وصدق بن ابي ذر عن ابي سعيد بن ابراهيم ومسلم في الاصل كونه اخرج من مكة فاذروه بالي كبره
 وهو ما استوى على سبيل النجاشي بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
 جميع الصحابة محمد صلى الله عليه وسلم فاذنوا فيهم في سورة هود والذليل بالبره بر فضل عليا وكرهه في قوله
 ان الذين يفتنونهم عن رسول الله او يفتنونهم عن الله او يفتنونهم عن النبي او يفتنونهم عن الله او يفتنونهم
 سبب رده اية وصدق ان يكونه في نقل سننهم انما يكونه انما المؤمنون الذين آمنوا بالله
 في مقابلة اعراسه في انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 فقال ابو بكر الصديق بن عبد الله بن مسعود قال عمر بن الخطاب بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
 فاذنوا فيهم في قوله هود والذليل بالبره بر فضل عليا وكرهه في قوله ان الذين يفتنونهم عن رسول الله
 حتى انقضى الآيات عن ابن ابي ليلى قال ما دلتني ان يبعثها ابو بكر وعمر بن الخطاب بن عبد الله بن مسعود
 صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق بن عبد الله بن مسعود قال عمر بن الخطاب بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
 فقال ابو بكر الصديق بن عبد الله بن مسعود قال عمر بن الخطاب بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
 يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الا انه ينزل الوحي وانتم تسمعون
 صلى الله عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهم عن ابي بكر الصديق قال لا تزلت هذه الآية يا ايها
 الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي قلت يا رسول الله واذ لا تكلم الا كما نزل
 عن جبرئيل قال لا تزلت ان الذين يفتنونهم عن رسول الله قال ابو بكر الصديق بن عبد الله بن مسعود
 يا رسول الله لا تكلم الا كما نزل عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله هود والذليل بالبره بر فضل عليا
 ورجل من الاصحاح قلت عن ابي بكر الصديق بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود

على امره فقال لا ازل انوه ابنتك يا بن نبي بن ساس فسلمها عما بدك فقلت حرمي قلت سمعت ابي
يقول لما انزل الله على رسوله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين آمنوا لا ترموا الصوامع ترموا صوت ابي ذر بن
و اخلق عليه باب و طفق بكى فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس ما تب تعالوا يا رسول
الله ما تدري ما تمانه فترانه اخلق باب عتيه فهو كمن فيه فاصل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فصار انما تك
فان يا رسول الله انزل الله عليك هذه الآية وانا سمعته بالصوت فاما ان اكون قد ضبطت على مخالفت
منه بل بن نبي بن ساس فقلت نعم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل نخال فخر فافلق عليه
بابه و طفق بكى فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا ساس ما تب قالوا يا رسول الله و الله
ما تدري ما تمانه فترانه اخلق باب عتيه و طفق بكى فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس
فقال يا رسول الله انزل الله عليك ان الله لا يحب كل نخال فخر و الله اني لا احب الخيل و اعمى اب اسود
قوي قال است منم بل نبي بن ساس و تقدس سبيدا و يد فلك عبد الله سلام قالت فلما كان يوم اليمامة
خرج مع خالد بن الوليد الى سبيد الكذاب فلما التقى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشقوا فقال
يا بن نبي بن ساس ما تب فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس ما تب فقالوا يا رسول الله
حرة و حمل عليهم القوم فقتلوا حتى قتلوا و كان علي بن ابي طالب يومئذ مع ابي عبد الله فترانه و ربه المسائل فاشقده
فصار من المسلمين يا بن نبي بن ساس ما تب فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس ما تب فقالوا يا رسول الله
يا اهل قم فقتلوا الي لا قلت ابراهيم بن عبد الله بن المسلمين فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس ما تب فقالوا يا رسول الله
جماة فرس استن في طوره و قد كفى على الدرع برمه و جمان فترانه و جمان فترانه و جمان فترانه و جمان فترانه
سجت الي دعي فيا قدها و اذا قدمت على خليف رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ساس ما تب فقالوا يا رسول الله
و كذا و فلان من رفيع عتيق و دعان فلك ان تقول يا اهل قم فقتلوا فالي اهل فترانه و جمان فترانه و جمان فترانه
الي الدرع فظفر الي جبار في ارضي العسكر فاذا حزنه فرس استن في طوره فظفر في الجبار فاذا فرس استن
فترانه و فرس استن فاذا حزنه فرس استن فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه
فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه و فرس استن فترانه

عن مائة في سنة يوم سار عنه ما يبد قال كتب الي عمر بن الخطاب بالبر السوسين رجل لا يتبع الحسنة ولا يبذل بها الفحل
 ام رجل يتبع الحسنة ولا يبذل بها فكتب عمر ان الذين يشبهون ولا يبذلون بها اولئك الذين تتحلل اوتلوهم في
 يوم الحفرة وادبر بطم وقوم عمر بن الخطاب قال من ترض فلا يوم من سار به الطن وميت كتم سره وكان الخلد ارضوا
 انما ربه كان لي ارضه امر ارضك على الحسنة حتى باتت كمنه ما يغلبك لا تظن بحول منيت من كمنه
 سوء وادنت بقلها في الظلمة فكلوا الكرم في اكثر الاجران فانهم قبيح من الرما ودهر وهذا البلاغ
 الى حوان على قدر الفتوى ورسا وفي امرك الظن كما فون اندس عبد الرحمن بن عوف انه جرب مع عمر بن
 الخطاب عليه بالذمت فيسما عيشون به الم سار في بيت فاطموا الامومة اذا باب محبات على قوم نهم
 فيها وارض عنوه في غلط فقال له واخذ بيد عبد الرحمن بن عوف الذي بيت من هذا قال هذا بيت ربه
 بن امية بن خلفت نهم الاما ترض فانزى قال اري ان قد اتينا ما بنو السدنة خالد السد وكتبوا اخذ
 بحسن فانزوت عمر نهم وتركم وقوم السجدي عمر بن الخطاب فيقدر جلاله اصحابه فقال لابن عوف ان اظن اني ارضوا
 فلان فظن فاني انزل فوجه اباه مفتوحا وهو جالس امرانه تصب له في اما فتراد اياه فقال علاه
 سوت هذا الذي احلوه فقال ابن عوف لود لا يدريك بالاما فقال عمر احب ان يكون هذا تحبسه
 قال بل هو لا يتسب قال هذا التوبة منه هذا قال لا تظن بما اطلعت عليه بل امره وان اظن ان في نفسك التمسك
 الغفاد وعين الحسن قال اتى عمر بن الخطاب رجل فقال ان فلانا لا يجوز فظن فظن فقال ابني لا جديك شرب
 لا فلان انت بهذا فقال الرجل يا ابن الخطاب وانت بهذا الم يترك السدان تحبسه فوجه ما تظن ان
 وعين نور الكندي ان عمر بن الخطاب بجان عيس بالدينه منه اليا نسمع صوت رجل في بيت يتبعني فتوطيه
 فوجه عنده امرأة وعنده حمز فقال يا عدو الله اظننت ان الله يسترك طانت على حسنة فقال
 وانت لا امير المؤمنين لا تجل علي ان اكر عصيت الله وجهه فهد عصيت الله في ملك قال واه حتمها
 وقد تحسرت وفار الوال البيوت من ابوابها وقد تورق علي ودخلت علي بغير اذن وقال له
 تجل لا يدخلوا ابوا حتى تسما واصلوا على البها قال عرفنا عنكم من خيران عنوت عنكم قال نعم
 مضي عنه وعنج وركه وعين السدان كانت العرب تخدم بعضها بعضا في الاسفار وكان من ابوبكر

فخرجوا من مكة فماتوا في الطريق فقالوا ان هذا النبي ما قال ان هذا النبي ما يقوله فقال آتت رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت اني انا ابوك واهل بيته ما كنت اظن اني انا ابوك فقال ايها النبي ما قال ان
رسول الله باق حتى ايتى ما قال لم افعلوا والى نفسي التي لا يدخل بيني وبينها فقال ايها النبي ما قال
ان قال من هو فليس هو كذا وحيي بن ابي بكر بن ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم كان في سفر ووجه ابو بكر
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه عما قالوا ولسبق ظلمهم منهم استباها قالوا امر ابن فيهم
قال يا ابا عبد من ايام فقال من ايامها الذي كرم قالوا يا ابا عبد انما قلنا وادعاء ضعيف ما بنا
على شي وكنت فلا تقولوا اخرج اليم الرجل فاجرحه بلادي قال جده ابو بكر فقال يا بني ادر اهل على من
يستحقون فكلوا فقال يا بني ادر اهل على من اني ادر استحقوني فقال عن علي قال لا حضرت ابدا
او قال قلت لابي عبد بن ابي طالب في يوم من ايامه قال ابو بكر فابست سكرة التي اكلت
في ذلك المكان من سكرة هدم الحجر واخر لوت عن عبد الله بن النبي مولى الزبير بن العوام قال لما حضر
ابو بكر رضي الله عنه في عارسة بيته افاضل بالبعثي للحذر عن النبي اذا حضرت يوما وعشائه
الاحمر فقال ابو بكر اني كنت ابا عبد فيكون قلبي وقلبي سكرة الموت بالبحر ذلك ما كنت من عند
بن عثمان الذي خرجوا ان كل نفس منهم ما بين وبينه كان ما بين ميو قتل ان امر الله ربي شهيد
عليها ما علمت عن عمر بن الخطاب في قوله وادبار السجود قال يكون بعد المغرب وادبار النجوم قال
كان في يوم من ايام عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اول من تشق عنه الارض ثم ابو بكر
ثم عمر ثم ابي ابي البقيع فمشرقون ثم انما اكلت من ثلثه وانا ابن عمر يوم تشق الارض عنهم سراعا
الآية فمن سعيد بن السري قال جاء صبي التميمي الى عمر بن الخطاب فقال اجزني عن الذاريات وروا
قال هو الربيع ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما كنت قال فاجزني عن المالكا
تقره احوال في السجرات لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما كنت قال فاجزني عن
الطالوت لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما كنت قال فاجزني
عن العنقا لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما كنت ثم امره

فرض مائة وجعل في بيت فلما برأه ماؤه ففرض مائة اخرى وعلية على قنينة كتبت الي ابي موسى الاموي
الناصر من محاسنه فلم ير انو كذا كتبت الي ابي موسى فخلصت له بالاجاب الخطة ما يجدي في نفسه ما كان عليه
سيرا انك منة ذلك اني عرفت بما قاله الا قد صدق فخلي بينه وبينه محاسنه انما هو عنده طريق
ما اجمع التميمي عمر بن الخطاب على الداريات ذروا وروى الزمرات عرفنا وعن النما زعات عرفنا فوال
الكون راسك فاما ما صغير بان فوال داندو وهدتك ثنوة تعرفت عنك فكتبت الي ابي موسى
حتى ان لا يكسر ساء وديار من الحسن بن عمر بن الخطاب انما عذابك لوان ذراها ربه حيد لها
المنه من يما عن ما كان بين فوال قال قرع و الطور كما بسطو في ريش منو قال قسم الي فوال ان عذاب
سكن لوان فلي تم كني حتى عذبته وجهك من عمر بن الخطاب عذرا ذرا الراعي على اليرين ما كان ابا
من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيلا ان الدكان يربها ما هو ما سكت وطرفه من الطير
منه التي سترها من بسرة قال صاحبنا عمر بن الخطاب العرف فوال في الركعة الا على بسوة يوسف ثم فرقه
انما نيت الخيم بسوة ثم قام فقرأ الفاتحة فزلت ثم كره عن ابيه مرة فالتزل امد على بسية كبره
انيد بسية الخيم ويولون الذر قال عمر بن الخطاب فكتبت يا رسول الله صلح بهم فلما كان يوم
وا انهم سرتهم نظرت الي رسول الله صلى الله عليه وسلم في انكم هم مصلحا يا سيدي وروى يقول
ابن زهرم لم يبلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلحهم حتى اذا ما ختموا من صلحهم بالصلح
وانزل الله الاتر في الذين جلاوا تحت الكعبة الا في دراهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
الرمية وعلات بسينهم ذراواهم حتى ان الرجل يتبعك و هو يفتدي عينه واه فانزل الله و ما منيت او
رست فكتبا الدرعي وعن فكترت قال لما نزلت بسينهم الخيم ويولون الذر بان فحلبت اعطاني صلح
بهم فلما كان يوم بدر عات النبي صلى الله عليه وسلم بسينهم الخيم ويولون الذر
الذير فزنتها واولها يمينه عن ابي سوذ بن جرد فطرس جاف معام ربه فعبان قال بنزلت في ابان
كبر الصديق وعن علي ان ابا بكر الصديق فكتروا بسهم و فكر في الفيتو والموازين والجنه البار
وصحوف الذكيرة وطبي السموات و زنت الجبان و يكون السمر و انما راكوا الكف فوال ودوت الي

ك

با دعوی آنکه در الطیر است فقال انکمها انتم منہا وانی الذی اوجرتون من یاجکون وقرئ فذبحوا کل
فلان دعوی آنکه مصلی اند علیه السلام ادعی طیر انسان الخلیف قالوا لکی انهم لا یجوزون انهم قال انتم
منہا من یاجها فان من یاجکون انهم من الخلیف طیر فذبحوا کل فلان دعوی آنکه در کتب و علم
هم چون قال ترون دعوی در سوره حمده بعضی علماء که اند لا تخشوا فی سبیل الله وعلو صواتکم
و الاذن لا یستوی یکم من الله من انکم اهل العلم و صحت من الان انهم من بعد و قالوا
لا کما و بعد ان سب ذی اسما فاعلموا صحت ما را در انکه انکان علیک و در راه فضائی است
پس با نده انکایا زین بر ابرینت از طیر ما انکه انکان کرد و قرآن معلوم است فی ان
بزرگتر اند در بعضی از انکان انکان کردند و مثال حضرت عیساؤان و در کتب او عدله و او در دست هذا
عانت فیکم و فلان ای که کند آگاه است غایب از انچه فیه که است سبب تبه نصبت و در تحصیل کتب است
انچه انکان کردند و قال حضرت جبرئیل که انکان ای که کند و چون خلاف تمام
یا فخره کامل در بعضی با فضیله علیة از دیگران با عرض که اصراف و اوصاف عامه خوب بود پس
علیه فایده های که کرد چنانکه پس از نسیه ایمان آورده اند و انکان کردند و جمیع او در
گفت الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا انما فی یوم طار بالهاجرة فی بعض طریق کذبه او
لغی رجل فقال علیا ای انک تترجم و انک قد دخل علیک الیهم فی بیتک قلت هذا
انک کمال انما قد اسکت و نعت من معنا حتی فرغت الیها فقلت من هذا انک عمر فبانه و انک
مسیح فذکا لو ایزد و حیث فی ایدهم نکر کوا و انهم قد طلت حتی جعلت الیهم فقلت ای علی
فقلت با بده و نسیه با قالت انک استرنا لهما انک تترجم الیها و انکم و ان کتاب لایس الا
المطهر من قارنت بهما سبی ما و نسیه با ففختها و اذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم فلان فرات انک
ذخرت با نسیه الصبیحون یومین تم رجعت الی نعیه فاخذتها فاذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم سدا
فی السموات و الارض و العرش الیکم کما حررت ما یسم من اسماء الله عزت تم رجعت الی نعیه
حتی لیفت سوا با و یسود و انهم اذ بانکم سخطون فذخرت شهدان لا یزال الله و انحاء

او قبل بعضها على بعض اي ياتي الدثار اولا ياتي صنعا عن ابي عبد الله قال ان الله استبطن لكم منها عزرا
 على راس ملكه عشر سنة من سرور القرآن قال الم بان للذين آمنوا الكذبة من الاشراف لا تقوم اصحاب
 ان يوصلوا على سلم الائمة فاما ابا عبد الله الحسين الصاحب الوصي كان يبينه المية فكانهم فترابا وحين
 ما كانوا عليه فترابا فترت الم بان للذين آمنوا من ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرابهم من النار من ابي الدرداء العشرة على الفة ورواية كسب خذوه عندنا ما اذا ماتت قبقة
 شهيد او غداه العائة والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون والشهداء عند ربهم قال
 والقرآن ان يرحم من ارض الالهة يوم القيمة من عيسى بن مريم في سورة في الجنة ومن البراري عادات
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ومنوا من شهد امة التي صلى الله عليه وسلم والذين آمنوا
 برسالة اولكم الصدوقون والشهداء عند ربهم وعما بين سورة قال ان الرجل يموت على فراشه وهو
 ثم لا والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون والشهداء عند ربهم فممن ابيهم سورة قال اما
 الشهيد الذي لو مات على فراشه جعل المية حتى الذي يموت على فراشه فلا ذنب له فكل من
 صدق في سيرة ثم لا والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون والشهداء عند ربهم وعن عمر بن
 قال كل من صدق وشهد ثم فرر والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون والشهداء عند ربهم
 من بين مبان والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون قال في هذه المصنوعة والشهداء
 هم اجود منهم وعن الصغار في قوله والذين آمنوا بالامر منكم الصدوقون قال في هذه المصنوعة
 صدوقين ثم قال الشهداء عند ربهم لهم اجرهم وغيرهم عن الحسن العائلي قال ان بعض السبي في السماء
 كل يوم في زمان ثم يفرس بها الماعل يسها الي اعلمها فاذا دار المراد اخذ امره ويقدر ان يخلو في يوم
 من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا او يصبه في العجلاء والرزق او المصيبة في الخاصة والعامه حتى
 الربا ياخذ العضا يتعصب بها وقد كان لها كلمة ثم مفادها معنى ما يستطيع كبرها حتى ابي يزيد قال في
 امرأة عمر بن الخطاب يقولها غنة وهو يسير مع الناس كما تعرفه فوفقت لها ودفن معها وصفي
 البعارة ربه ووضعه على منكبها حتى فقت حاجتها ان تعرفت فقال رجل يا امير المؤمنين صل على

قرآن علی بود و مجوزی حال در یک تدریسی می بوده حال آنکه از امر اوست و سید سکونان من فوق سید سید محمد
خودت شکره دادند و تصوف حق الی اللہ یا الفرفر حق تقصیر حاجتبار حق زمرت حریر کانت بنا
عربی الطایر سیر علی جاره لغتیه امر او فعالت حق با عترت حق و اعظمت حق القول حق را بر لب یا امیر
الانوسین بار است کالیوم فقال ما یستغنی ان استمع البیاضی الی استمع بعد ان من حیثها ما انزل فی صحیح
المدون الی یحی و کنت زوجه حق معالی بن مزین قال انزلت فیه الایة یوم الجود و زینت علیها
السعدیة معلوم فی الصفه ذوالکلیان منین و کمان کبریا اول بصره البیاضی فی الاغوار فی انما صحیح
ابن بدوس المهرجری و قد بین انی الماس فیها مواجیل رسول سدید علی سلم فعالها الماس علیک
ابن ابی ذرعه الدریز کانت فی البیاضی السطیة و لم یم سلو بلا العوم و کنت نزه و اعلمه فحقا و ا
علی ادر علیهم علی ان یوم الیوم فی البیاضی علی الدفایر و یوم یا یحلم علی العوام فلم یفصح لهم فترج و کت علیهم
عقال بن جولد المهرجری و ان تصار من غیره الی غیره یا فلان و انزلت یا فلان فام نزل عنهم بعد العرق الذی
هم فقام شاملی بد فصح و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج
عبیده بن ابی بنی عبدی الی عبیده یوم بدر و جعل الی عبیده و عبیده فلما اکثر قصده الی عبیده فترج
لا یخبر فقاموا یومون باسدا الایة عمر ابن حریج قال حدثت ابا ابا فاقه سب البیاضی علی ادر علیهم فترج
عینک و حفظ فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج
فی حضرت حضرت فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج
و الاصول و ذی القری و الیامی و الماس کبر الی السبیل فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج
ان الی قری یعنی بنی ارجاف فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج
که عذا و رسول ذو قرابت رسول و یامی و ماس کبر الی سبیل یا بند بعد ان ان سبیل یا بد فترج
آن فی جزای فقر او مهابرت و برای انصار و برای با جالی لیسان با زمان که بوضعت انحضرت
خواری و دعای غیر برای بنیان منصف اند چون فی برای جامعه غیر محضه و مقصد ملک است
بنا سبب که بر کسی را ندهد و یامی او با بداد و تمسک فترج و کت علیهم فترج و کت علیهم فترج

بملائكة سنة انخرت صلى الله عليه وسلم به بائنا وعلية الصلوة والسلام ليس عليه منقوت وبي بها
ذات في تلك انخرت صلى الله عليه وسلم بنور يا سمحت ميراث در ان جاري باشد وبنبر انخرت صلى الله
وسلم بنحى على من بال اقرار بحدود بينه او نحو ان ذكر وهو المقصود من غير الخطاب فان كانت الامور
بني الغيرة والاحسان على سواد فام ورجف المسلمون عليه بمنزلة لا كتاب كانت رتبوا الله صلى الله عليه وسلم
فما عتد وكان يتقوى على اهل منها نقية سنة ثم يجعلوا في في السطوح والكرام عدة في سبيل ابرهه ما كان
او من من الحكام كان قرار عمر بن الخطاب لاجل الصدقات المنفردة والاشراكين حتى بلغ علم حكيم ثم قال
البرهان ثم قد اذاعه انما عنتم حتى فان منكم الامة ثم قال في هذا ليهوا ثم قرأنا انما اريد على
من اهل القرى حتى بلغ المنفردة المشاهير من اهل القرى الامة ثم قال في هذا المشاهير من اهل القرى ثم قال
والايمان من قبلهم الى امر الامة فقال لانه لا تضارتم فتراد الذين جاؤوا من عدم الى القرى الامة ثم
استوعبت هذه المسلمين الامة وليس عدالة في هذا الا ان من الاما تملكون من ربيكم ثم قال الذين عت
ليأتين الراعي وهو يسر ويفيد منهن الم يوق يفتبه في حرم اسم عزابيه قال سطر بالخطاب قول
اجتمعوا بهذا لان فاطمة والمرح تروى ثم قال في الامم ثم ان اجتمعوا بهذا لان فاطمة والمرح تروى واني ورت
آيات من كتاب الله فكفسي سمعت الله يقول يا ابا عبد الله صلى الله عليه وسلم ان اهل القرى طهه وللرسول الى قوله ووليك
م الصدقة فويل وانما هو لولا انهم وهم والذين تولى الم دار والامان الى قوله المظنون فاما ما هو اهل القرى
والذين جاؤوا من بعدهم فيكون بين انخرت الى قوله وجم واما ما عتد من المسلمين الامة في هذا الا ان عطني
او من من حق ما يعيون وعن عبيد بن المسيب قال ستم عذرات يجم فاستامن الاله فجلوا شئون طريفها
اجتمعت لو كان يا اعظمكم من درها من سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ترك ان يولد
زيدكم من اجم ثم يعلم انما يعرفون فيقولون مما لكم وما يكون يسع عذرا سيدي زيد قال سمعت
عربا الخطاب يقولون اني لاله الا بولكنا ما من امة اس اعد الا في هذا المال حق انظروا ههنا ما
اتى برضا الاله وملكوتها انما في الاكل عليهم ولكننا على ما نزل من كتابه وقسمنا من اجل
الله صلى الله عليه وسلم فالزيد وبلاد وبقوا الاسلام والرجل وفقدت في الاسلام والرجل وفقدت في

الاسلام والرواد حامية واعداء من عتبت اياهم الراعي بحبل صنعها طمعه من هذا الاثر وهو بمكانه وعن الحسن بن
كاتب عن ابي عبد الله ان اعطى الناس عظيمهم دارا قيم ثلث البيداء فخلوا ويغيبون كثر ثلث البيداء
بينهم النبي انا الله عليهم ليس يولدوا لال كما قسمه بينهم عن قتادة في قوله للفقراء البيداء الذين يخرجوا
من ديارهم الى اخر الآيات قال يولدوا لال ياجرون تركوا الديار والاموال والابليس العساير وترى
عباده ورسوله اجتراروا الاسلام على ما كانت من سنة صحاحه ذكر ان الرضا كان يصيب الجرح
الطبخ عليهم من صلوة الموعود كما يارطيل في الفقرة في السامه ومار غير ما وعز بناده في قوله والذين نبوا
الدار والاهل ان في اخر الآيات قال يولدوا لال ياجرون انما انما اسلموا في ديارهم وابتدوا المساء قبل يوم ابي بصير
الله عليه السلام يستقيم امره الله الثناء عليهم في ذلك ولان الطائفتان الاولان من بيده الاله اولنا
لنفسناهما واثبت الله خطبها في قوله النبي ثم ذكر الطائفة الثالثة فقال والذين جاؤا منه بعد يوم تبوءوا
ربنا الغفران والاهل ان الذين الآيات قال اما امروا الاستغفار والاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم
يؤمروا بالسجود قال فصل انما الغفران جبرين على الاضطرار فلم يجدوا في صدورهم حاربه قال الصدوق
انه قال اوصي الطائفة بعوى بالمهاجرين الاولين ان يوعت لهم فقيموا ويحفظوا لهم منتم وادوية بها
الذين نبوا والدار والاهل ان من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم ان يقول من تحسبه ويغفر عنه يسئم
عن سعد بن ابي وقاص قال الناس عطلت من ازل قد مضت من زمان وبعيت من زمان فاحسن ما انتم
كما يكونون عليه ان يكونوا اسبغوا المنزلة التي بعيت ثم قرأ الفقرة المهاجرين الذين خرجوا من ديارهم
والاهل ان قال قول المهاجرين وبعيت من زمان وقد مضت ثم قرأ الذين نبوا والدار والاهل ان من قبل ان يهاجر النبي
قال يولدوا لال ياجرون وقد مضت ثم قرأ الذين جاؤا منه بعد يوم تبوءوا ربنا الغفران والاهل ان
الذين يسبقوا بالاهل ان يقيموا مصعب ما كان المنزلة وبعيت هذه المنزلة فاحسن ما انتم كما يكونون عليه
تكونوا بهذه المنزلة عن الصحابة الذين جاؤا منه بعد الآيات قال امروا بالاستغفار لهم وقد علموا ما اسألوا
عنه الشئ قال الله وان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم نسئوم ثم قرأت قوله الآيات الذين
جاؤا منه بعد يوم تبوءوا ربنا الغفران والاهل ان الذين يسبقوا بالاهل ان من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم

بيننا وبين المهاجرين فخرنا علي بن ابي طالب من الائمة ثم قال بواله المهاجرين انتم انت ثم قال
ثم قرأ عليه السلام من بعد ذلك ثم قال من جملنا انت قال له فما لك بالاسم من قولك من جملنا
وسيدنا كرمي ابن خرازة لطفنا وجهنا مال من عيال فدعاه فاقهده بين يديه فخرنا علي بن ابي طالب
والائمة قال من جملنا انت قال لا ثم قرأ من سورة النور فانه ياتي بالائمة ثم قال من جملنا انت قال لا ثم
قرأ من الذين هم ائمة منهم الائمة قال من جملنا انت قال لا واما ما يكون
منه فانه كان في ذلك من علم علم من محمد الرضوي قال كان في خطبة النبي كبر الصديقين وعلما ائمة فخرنا
وشرهون في اهل قديس في علم علم فان استطعت ان ينقضني الاجرة اتم عاصدا فاعلموا ان استطعت
ذلك لا يابد دون او انا جعلوا ائمة من غيرهم فبما ان الله ان يكونوا ائمة فذلك لا يكونوا كائنا
سواء فالسليم اعظم واليكيم العاقون اين من كتم حرفون من احوالكم فذا انتبت علم اعمالهم وقرأ
على ما قد مر في الجبار دون الا ولون الذين يتوالد ابيه وصنوه بالجواد وقد صارا ائمة الصغار
بذلك انما لا يفتق عجائبه ولا يطبق لوره استغنى من يوم الظلمه وانما من كتم به وبنائه فان
الله قد اتى على قوم فقال كانوا مباهون في الخيرات ويدعوننا ربنا وربنا كما نوالها ما سألنا من
قول لا يتبع به وجهه ولا خيري في الا لا يتفق في سبيل الله ولا خيري من بعد نفسه طم لا خيري في جمل
في الحديث لا يم عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله والزبير المقداد فقال انطلقوا
فان ارضت مني فان بها طمعتي معها كان بخدمه منها فاقوني به فخرنا حتى ايتها الروضه
فاذا نحن بالطمعة تنقلا انفرج الكتاب قالت يا مويته كن لبغلي تخبر من الكتاب ان يفتقر اليها
فما عرسه من عكاه فاقنا اي علي بن ابي طالب فاذ خيره من قاطع بين ابنة الى انما من
بئس كبحيرم بعن امرئتي نسيلا الله عليه وسلم فقال اي من الله عليه وسلم فانه ايا ما طم قال لا تخجل
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني كنت امر اطمعة في قرنتي لم اكن من العتبات وكان من عك
من المهاجرين اتم قرابت يحون بها ائمة واموالهم بئس فاجبت او فاقني فبئس من السليم
ان اطمع عليهم يد اكون بها شريتي وما فعلت ذلك كغيره الا ان اردوا عن حرمي فقال النبي

صلى الله عليه وسلم صدق فقال عمر وعنه يا رسول الله قد ضربت عنقه فقال انتم شهداء وما يدركه
عمل الله اطلع على يد فقال اعلوا انتم فقد حضرتكم وانزلت فيه باليهما الذين آمنوا لا تخذوا
عدوي وعدوكم اوليا تلقون اليهم بالمودة فمن عمر بن الخطاب قال كتب حاطب بن ابي بلتعنة الى النبي
بكتاب فحجى به الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا حاطب اني ما صنعت قال يا رسول الله
ابلى فيهم فحسبت ان يصيروا عليهم فقلت كذا بالابن العزير الله ولا رسول فقلت احضرت فغضب رسول الله
فقد كفر فقال وما يدريك ان الخطاب ان يكون الله اطلع على اهل بيته العصابة من اهل بيته فقال
اعلوا انتم فقد حضرتكم عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استعملوا يا سعيان بن حرب على
بعض اليمن فلما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبل خلقه الخارمر من اهل مكة فكان اودنه
قال في الرعدة وجاءه من الذين قال ابن عباس ربه يوفين انزل الله فيه الله ان يجعل بينكم وبين
عائمتهم منهم مودة ومن اسييرة قال اهل بيته الرعدة على اقامة دين الله ابو سعيان بن حرب
ووفيه نزلت هذه الآية على سائر من جعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم مودة عن ابن عباس في قوله
الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم مودة قال نزلت في نزوح النبي صلى الله عليه وسلم ام حبيبة
عن ابن عباس قال اسلم عمر بن الخطاب واخرت امراته في المشركين فانزل الله ولا تمسكوا بالجمجمة
عن معاذ قال انزلت هذه الآية يوم الفتح قبل ان يرسول الله صلى الله عليه وسلم الراهل على سيف
وعمر بن الخطاب التاكتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اسمعيل بن عبد الرحمن بن عطية بن
عبد ام عطية قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة جمع له الالهة في بيته قال
الشيء عمر بن الخطاب فقام على الباب سلم فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اني اني اني
ان لا تشركوا بالله شيئا ولا تسرفوا ولا تسرفوا في الآيات قلنا نعم فزيد من خارج البيت وهدانا
ايدينا من داخل البيت قال اسمعيل فقلت عن بنتي عن فؤاد ولا يصح عليك في مودود بيت
بها يا عنة الينا عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر عمر بن الخطاب فقال قل لهم
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بما يجعل على ان لا تشركوا بالله شيئا وكانت نبيته منكم في الآيات

قال لوفل بن ولا ترفوه قالت بنو اسد اني لا احب ابني سفيان الهذلي فقال ولا ترفوه فقالت وهل
تتر في الهذلي فقال ولا تفعلوا ولا تفعلوا قالت بنو اسد فقلت لهم يوم بعد قال ولا ياتين بهستان غير من
من ابويهم وارجلهم ولا احببكم معروفة قال سفيان بن علي وكان اهل الجابية من قريش الربيع
كذلك في الوجوه ويقطعون الشعر ويديون بالويل والبعد فما ارجعوا من سورة صفحوا ما يد يا ايها
الذين آمنوا كونوا الصابرين كما كان الصابرين من المؤمنين من الصابرين الي اسد قال الحارث بن عوف
اسد فانت طائفة من بني اسد كرهت طائفة فايد ما الذي اوجعك على عدم ما صبحا طاهر من
سكينة من زمان راكبه شوي ياري وهد كان فذا صبحا انما صبحا صبحا عم جدا وكنت عيسى
ازم حوارين راكبت ياري دنهه ستره وبقدا اوده كفتند حواريان ما يم ياري ويدهو كان
فذا ليس امان اورد طائفة از بني اسد بنيل وكان كرت طائفة من تقوية وادوم سلما ما نزل
التيان من كسند قال في سورة رفعت باك خذ ايها فليد بر من بر جميع اديان حوسنة
سنة وارضعني تمام در زمانا تحفرت صلى الله عليه وسلم طاهر غواهد من ذلك بعد اجتناب صلى الله
وسلم فجاهدات تواجد اكد وفتح بسيا طهور غواهد من ذلك بعد اجتناب صلى الله عليه وسلم حواريا
فان دين حاله شند بر اعلاي تولى اسد اعلم من فمادة في نور قبا يا ايها الذين آمنوا
كواثر الصار اسد قال قد كان فلك تجد اسد جاره سجون رعبه فباوجوه عند العقبة فمرفوه
واوجه صبي الطهر اسد ديه ولم يسر جي منه السمار قط باسرم ولم يكن امم ذلك غيرهم وذكر ان
انجهم قال بل قدرون على اتبايعون هذا الرجل اكم تبايعوه على حارة العرب كلها وتسلموا وذكر
لان اسد قال يا بني اسد استرطركم ولغتك ما شئت قال استرطركم ان تعبدوه ولا تشركوا
بشيئا واسترطركم ان تخشوني يا منعم الفلكم داياكم فانهم ما فعلوا ذلك قال يا بني
اسد قال لكم السفر في الدنيا والجنة في الاخرة فاعلموا وفضل اسد قال والحارث بن عوف من قريش ابوبكر
وعمر وعلي وحزرة وحمزة والوعيدة بن الجراح وعثمان بن مطعون وعبد الرحمن بن عوف وعبد
اللي وياقوت وعثمان بن عفان وطلحة بن عبدا اسد والزمير بن العوام عن ابي عباس فايدما الذين

امته احمد اسلم الله عليه وسلم دامت على دعوم فاصبح اليوم طاهر من عن السابك يزيد قال كان
الذآر الذي ذكره في القرآن يوم الجمعة في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم والبوكر وعمر وعائشة
عنه ان يرادى السادي اذ جلس الامام على المنبر فلما ابتدئ للساجد كسر النمل حدث الذآر الاول فلما
بعث الناس ذلك عليه وقد اجاب عليه حين تم الصلوة بمن قال فكان في ذلك يوم عمر بن الخطاب فاذ خرج عمر بن
علي المنبر قطعوا الصلوة وقد تاملوا ما فعل عمر على بعض من ياتيه من اهل بيته ووراهم والمؤمن
لوذن فاذا سكنت المؤذن قام من مكانه ولم يتكلم حتى يخرج من خطبة من خمسة بيوت قال راي عمر بن
خطيب في كتابه انما اذ اذ في الصلوة يوم الجمعة فاصحوا الى ذكر الله تعالى من اهل بيته اليكم يا ابا
الخيرين كتب قال ان ابا اقرام السنوي اخرا فامضوا الى ذكر الله عن الحسن انه سئل عن قوله فاصحوا
الى ذكر الله قال راي بالسعي على ان اقدام والتقديرو ان ياتوا الصلوة اذ عليهم السكينة والوقار
كن بالقلوب والنية والشوق من جابر بن عبد الله قال فيما ابي صلى الله عليه وسلم يحط بعم الجمعة
اذ قدمت غير الومنية فامتدوا الصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام بين فبهم الا اني وعمر بن
انما فيهم والبوكر وعمر فانزل الله واذا اراد تجارة اولهوا انفسوا اليها الى اخر السورة وعمر بن
نبيما النبي صلى الله عليه وسلم يحط بعم الجمعة اذ قدمت غير الومنية فانفسوا اليها وتركوا النبي
الله عليه وسلم فلم يبق محالاً من منهم البوكر وعمر فتركت هذه الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
والذي نفسي بيده لو تباينتم حتى لا يبق مني احدكم لسالكم الوادي ما راي من طاعة الله في خطبة
رسول الله صلى الله عليه وسلم فانيما والبوكر وعمر وعثمان وان اول من خطب على المنبر معاوية بن ابي
سفيان عن السعي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صعد المنبر يوم الجمعة استقبل الناس
فقال السلام عليكم ويحيى الله ديني ويحيى امرؤة ثم جلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل وكان البوكر وعمر
يعلمان في قته زيد بن ارقم فيما انا امير وقد حضرت ابي من اهلهم اذا ما في رسول الله صلى الله عليه
وسلم فترك اذني وضعتني وجهي ثم ان البوكر لم يبق فقال ما قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
ما قال لي سفيان الا انه عرك اخني وضعتني وجهي فقال البوكر اصبحت فزار رسول الله صلى الله

عليه سلم اذا جاءك المرء فقولوا له السلامك رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
فاجاب عن قدامه قال كساح النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة خال حبان يرون انها غزاة بنى المصطلق
نكح جارية لها جارية رجلا من الاصحار قال انها جارية لها جارية قال لا تصارى يا ابا بصير
فسمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال ايل دعوى الطالبة بالاولى من غيرها حين كس رجلا من اهل
فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوى ما سنها منتهى سمع ذلك عبد الله بن ابي فقال اوفد فؤادك وادع
رهن الى الدمنة الخرج المخرج الذي ضلع النبي صلى الله عليه وسلم فقام في ذلك فقال يا رسول الله عنى
الاصحار عنى يا الماني فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوا لا تحدثن النارية لانه محمد يعقل اصحابه
انتم ذنبي فقال ابنه عبد الله انقلب حتى نزلت ابي بكر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
في حياض غدير اليمامى صلى الله عليه وسلم فانطلق عمر فذكر ذلك فقال له فليارجعوا ثم يسكب حتى
تظلم ثم يطلعوا ان بداله فانزل الله ذلك اليها النبي اذا طلقتوا السن فطلعتوا في قريظة
قال ابو الزبير كتب سمعت ابي بكر بن عمر بن الخطاب في رواية عن ابن عمر انه طلق امراته في حياض فذكر
عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس ارجعوا ثم يسكب حتى تحيض فنظف فان بداله ان يطلعوا
ظاهرا قبل ان يسبها فتلك العدة التي امر الله ان يطلع لها السن وقر النبي صلى الله عليه وسلم يا
ايها النبي اذا طلقتوا السن فطلعتوا في قريظة من غير حياء محمد بن اربعة عده قال اجمع
ابو بكر وعمر و ابو عبيدة بن الجراح رضي الله عنهم فماروا في النبي فقال لهم علي الطلقوا ايها الرسول
عليه السلام ففعلوا ففعلوا قالوا يا رسول الله جئنا ساكنين عن النبي فقال ان كنتم فاسألوا
وان كنتم تسبكم فاجبت له فقال لهم جئتم تسألوني عن الزوق منه ان باقى وكيف ياتي الي الله
ان يزوق عبده المؤمن الامن حيث اوجبت عنه غيره الطاهر قال فان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لو انتم تتوكلون على الله في كل يوم فكلما كان يزوق الطير تغذوا وحاصدا تروح بطاناد عن قرآنة
فان كان عمر يقولون ووضعت ذناظنا يوم موضوع على سريره من قبل ان يغرب فقلت من سجد
السيد قال نفسي عن في المرأة التي تظن ان زوجها نكحها من غير ان يغرب فقلت من سجد

بعضها

صفتها لا يدري ما الذي رغبوا فيها من غير غضبها ما بين تسعة أشهر فان استبان حمل في تلك الايام
امرته تسعة اشهر ولا حمل بها اعدت تلك الاشهر بعد ذلك ثم قلت وهو سعيد بن الحسين ثم استشار
علي بن طالب في نفيه من ابيت قال زيد رايته انما كانت سنيا قال علي فانكرا لا حملين قال عمر بن قيس
دا الطيبا وندجوا علي بن عروة لم يدخلوا في تلك الحماة فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت فقلت
عبدية فغير ان عبد العلي بن الحسين من السيار في اكل الاكل من الطعام فقلت اني ابعث فبندو قال الرسول انظر
بعض بها اذ هو اخذ في السنين لعين العين السيار في اكل العلي بن الطعام فبندو قال الرسول فاحضرو فقال ربه الله
بول في الاية فيقول في سنة من سنة ومنه في سنة رزق فليضي حاله الله عن ابوه عباس قال قلت
لعمر بن الخطاب عن المرأتان اللتان نظاما قال ما في ذلك من حكمة وكان ذلك الحديث في بيان ما رايته المزمع
الخطبة اصحابها النبي صلى الله عليه وسلم في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقلت يا بني الله لك
الي سنيا ما حبت ال اعدت ازواجك في بوي وفي دوري وعلوق في قال لا لا منين ان اومرنا فلا اترى
فالت علي محرما وقال لا تذكري ذلك ما فكرت له لينة فانزل الله اليها النبي لم يحرمها اصل الله لك لينا
كلها فليقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كثر في حبيبه احوار طرية من اربها شيرة فودا اذ اسرا اليها
الي بعض ازواجها حديثا قال دخلت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم فقال لها اني حبت في حالي حتى انك
حبت ان كان ذلك على الامم بعد ان بكر اذا انا من ذممت حفصة فاجرت حالت وهي حالي في
قوله واذا من النبي الي بعض ازواجها حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر فليضي من عودي وعنه في بيان ما اسر
فالا اذ اسرا ان المارة الي بكر عمر بن الخطاب واذا من النبي الي بعض ازواجها حديثا قال حفصة ابوك
وابو عاتبة ولما اسرا من عدي فاكرا ان يخرجهما من عندهم من بينهم ان في قوله واذا من النبي الي بعض
ازواجها حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر فليضي من عودي وعنه حبيب بن ابي بابت واذا من النبي الي بعض
ازواجها حديثا قال اسرا في ابيها الخليفة من عدي وان ابا حفصة الخليفة من بعد ابيها حنة رضي
في قوله واذا من النبي الي بعض ازواجها حديثا قال اسر الي حفصة بن عمر ان الخليفة من بعد ابوك ومن بعد
الي بكر عمر وعنه حبة في قوله عرفنا حفصة وامن من حفصة قال الذي عرفنا مارية وامن من قولنا ان

واما بالبيان التام بعدى محاشنة ان فيسوا اقرح مسلم عن عبد الله بن عباس قال حدثني محمد بن الخطاب قال ما اقبل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ساءه وذلك قبل ان يوجه اليه فقلت لا علمي بذلك اليوم فقلت على ما
 فعلت يا بنت ابى بكر فقلت من ثمانك ان نؤذى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما لي ولك يا بنت الخطاب
 فقلت على حصة فقلت لها ما حصة اذ لم يبعثنا نزل ان تؤذى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانه قد فعلت
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يملك ان يملكه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما لي ولك يا بنت الخطاب
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت في خزائنه في الرشيته فقلت فاذا انا برأى عظام رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فاعدا على اسكده المشربة يد ارحم عليه على غير مشربة وبعثه رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وبعثه فادبته باربع اسناد على عندك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فظفر راي الى العرفه ثم نظر
 الى عالم فقلت سياتقون فاني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابي جبهه اهل حصة والله اعلم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثه عنهما الا فرج عنهما فرغت صوفي فاذا ما ابي بديه ان ارقه فقلت على
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثه عنهما فاذ اظلمت نار الشمس عليه فاذ اظلمت قدره في حبه ونظرت
 في خزائنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا بعثه من غير حوله الصالح ومثلها من قرط في ثوبه العرفه واذا اذ
 معلون فابتدرت عنباي فخالها بملكها يا بنت الخطاب فقلت يا بنتي الله والى ابي وفيه الطير قد ارضت في بيتك وفيه
 خزائنه لاسيما فيها الاماني وهذا كسرى ومبصر في التارو الا تهلل فان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثه
 وطير خزائنه قال لا يزل الخطاب الا نرضي ان تكون لنا الآخرة وليم الدنيا فقلت لي ودعت على حصة
 واما ارضي في وجه الغنى فقلت يا رسول الله اني قد ملكت ثمانا ان كنت تملكته فان كنت
 وملكته وبعثه من ملكها على ابي بكر والابو بكر والابو بكر وما انا سخط في حوزة الله الحبيب ان يكون الله
 جدد في الذي قور ذمرت فيه الآتيه ان تظلم عليا ان الله بعثه جلاله وبعثه على المشركين
 والله اعلم بعد ذلك غير محسوس به ان طلعك ان يبدله اذ دعا خيرا منك فكانت عاينت ابى بكر حصة
 تظلم ان عليا ليسنا ابى معا الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اطلقته قال ما قلت يا رسول الله اني
 السجود السلوة يكون بالها ويقولون طعن رسول الله صلى الله عليه وسلم ساءه فاقول فاجزم انك

م تظلمت

قال ولا تقول كما بين قديما ما ذكره من نزل منه رب العالمين اياكم سورة فتح الاسلام في قولي
تقره ان قال جاسر الفهم قبل ان يحسبوا فانه ايسر من ان يكونوا انتم قبل ان تكونوا
شعروا الكبر يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية عن السوي قال قال عروة لو استقاموا
الطريق لا يسيروا ما قد انقضت فيهم قال ابن ابي عمير ما كان الا كان المال وصيما كان المال كانت
الغنية عبيد بن الخطاب قال يا من حال يا تنحى عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله صبيته ان ياتي
والا بين شعبي ربي الله من فضل اسمك هذه الآية واخره لعير عوي في المراض يتبعون في فضل
الله واخره لعياتون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب سمع رجلا يقول يا ابي عبد الله انما
منه الله لم يكن شيئا مذكورا فقال عمر لبيها تمت وقر عمر بن الخطاب ان تلا هذه الآية على ابي
الان عين من الدم لم يكن شيئا مذكورا قال اي دعوتك يا ربيعة جميعا يصبروا وها وها
قر كما قال الماصد النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا ساري من بعد الحق سيرة المهجر بن علي اسد
سرتي يد ستم ابو بكر وعمر علي وعبد الرحمن سعد الوعيدة بما لم يراع فقالت الاضواء ملكا من
السد في رسوله في قوم بالحق فانه لاسد فيهم سمعته في ابي الا ابراهيم بن محمد بن كاسر كان
من اجها كما عزا الي قوله فيها تسمى سلسلا من عكرته قال علي بن عمر بن الخطاب النبي صلى الله
عليه وسلم وجر اقد على يمينه جريد اسر في جنبه فيك عمر قال يا بليك قال ذكرت كسرى وملك وملك
ملكه ورجل بيته وملكه نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم على جريد جريد فقال لا تره فان
لهم الدنيا والى الآخرة ١٠١٠٠ ايت ثم رايت عمارا ملكا يبرهن ابراهيم النبي قال قرأ ابو بكر
وقاكنه واما فقال لا اسبغوا كذا وكذا فقال ابو بكر ان هذا هو الصلح في رواية عن
البيهقي قال سئل ابو بكر الصديق عن الاسبغ هو فقال اي سوا تطير واي لرمض تعلق اذ قلت
في كتابي ما لا اعلم وسمي السرا قال فرم عمر وقاكنه واما فقال بنو العكرية قد عرفنا ما قال
ثم قال من سبغوا الصلح من السرا من قرأها النبي فانها فيها حيا وهاها الوجوه
واما قال كلنا فدعناه قال اسم من عرفها كانت في يده فقال هذا هو الصلح

فانزل الله

فانزل الله

فأعطيكم إياه لا تدري بالباب نحو الأيمن كما من هذا الكتاب فأعلموا به وإن لم تعرفوه فخطوه لي برفق
عمر بن الخطاب في قوله وإذا المودة سلت قال يا فتى من فاحم التيسر إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فحال التي واددت ثمان نبات في الخاطبة فقال لا بد التي صلى الله عليه وسلم اعق عنه كإعادة رفقة
كان التي ما سئل بل قال فأبدن كإعادة بدنة من السحان من سيره عن عمر بن الخطاب في قوله وإذا الغنوس
نذبت قال هو الرجل يزوج نظيره من أهل النار يوم القيامة ثم قرأ الحشر والذين ظلموا وازواجهم ذواتهم
بن اسم من أبيه قال لما نزلت أنتم كذبت قال ثم لا يخفى على بعض ما حضرت قال في الأثر الحديث أن
أبي العباس قال من سمعنا الخبر فأباه رجل فقال يا أمير المؤمنين يا أبا عبد الله الكشي فظن عمر محطه منه
في عاتق الرجل فأنقاه عنده فقال عمر بن الخطاب في رواية أخرى عليه السلام في حديثه كماله
لا تخبت العقول منكم عن عمر بن الخطاب في حديثه في الآية يا أيها الذين آمنوا عرف برك الكرم فما
أخبره وأستجاب عنه البراءة من فأنزل من فقدم عليها من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم معصب
بن عمر وابن أم مكتوم فمخلفا بعد آيات القرآن ثم جاء عمار بن عبد الله وسعيد بن عمرو بن الخطاب في حديثهم ثم جاء
النبي صلى الله عليه وسلم فأرسلت إليه المدينة فرحوا بسببهم فمخلفا ربي الوادي والعباس بن
في رسول الله صلى الله عليه وسلم فمخلفا فاجا حتى قرأت سبع اسم ركب لا على في سورة مائة من أبي بكر
الجوني قال عمر بن الخطاب أبلغ فمخلفا في رواية الرازي فمخلفا في حديثه في الحديث فمخلفا في حديثه في حديثه
مخلفا في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه في حديثه
ذكرت قول الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا عرف برك الكرم فما
قال قرأت عند النبي صلى الله عليه وسلم يا أيها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك بعنية مرفية فقال أبو بكر
أن هذا هو فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إيمان الملك سمعوا لها كك عند الموت عن سليمان بن عامر
قال سمعت أبا بكر الصديق يقول قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في الآية يا أيها النفس
المطمئنة ارجعي إلى ربك بعنية مرفية فقلت ما الحسن هذا يا رسول الله فقال يا أيها إيمان الملك
سمعوا لها كك عند الموت عند الصديق عن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال في حديثه في حديثه

سنة ثمانين من الهجرة فاشترانا عثمان بن عفان قال النبي صلى الله عليه وسلم بل كانه كجملها سنة
لناس قال نعم فانزل الله في عثمان يا ايها الذين آمنوا ان الله يحب الصديقين
رضي الله عنه اشترى بلالا بمائة من فضة واني ما عتقته فاشترى الله
والعرب اذا بعيت الى قوم من اهل بيوتكم النبي صلى الله عليه وسلم قال لا املك
الا الله الى قوله شذيرة يعوري قال الزبير بن عروة ان ابا بكر الصديق اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم
البلالا فصار من هبة و الهديتة فاجتباها و زينة و دام عيشه و امت غي المولى و فيه نزلت سورة
الانبياء الى قوله سورة من فامر بن عبد الله بن الزبير بن ابي قال ابو جهمان النبي بكر انك تغني ربنا يا رسول
الله انك انزلت فقلت ما خلفت جابه فقلت يا رسول الله و انك فقال يا ابا عبد الله
فقلت هذه الاية فيه ما لم اعطني و اني الى قوله و ما لا عدوه من خيرة تجري الا باعاده و هو رب الاطفا
و سوف يغني عن محمد بن السائب قال نزلت و ما لا عدوه من خيرة تجري الا باعاده و هو رب الاطفا
جرا و لا تكفورا السنة اذ بعته منهم فقال و ما من من هبة عثمان بن عفان في قوله و سيجيبنا الا اني
قال ابو بكر الصديق عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر الاسلام لعمر بن الخطاب
و قد غفر الله اول النبل و سبي الغزاة باسم ركب الذي خلق حتى خلق الله خلقه ثم علم من الرحمن
سورة الغزاة باسم ركب الذي خلق فقال و الله ما هو بجز ولا سمه فذهب حتى اتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فوجد بالاعلى الباب ففتح الباب فقال بلال من هذا فقال عمر بن الخطاب فقال حتى اتى
لكت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بلال يا رسول الله عمر بالباب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان يرد الله عمر خيرا ادخله في الدين فقال بلال اشترى و اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بعضه فبقره
فقال يا نبي تريد و ما الذي صنعت له فقال له عمر ان عمر بن علي الذي دعوا اليه قال تشهد انه لا اله الا الله
و انه لا شريك له و التي محمد عبده و رسوله فاسلم عمر بكاه و قال اخبرني عن عكرمة عن ابن عباس قال قال
عمر بن الخطاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسالهم عن ليل القدر فاجتمعوا السبا في العشاء الا و اوحى
لهم يحيى الله عنه اني لا علم لنا ليل الا ليل اي ليلتي قال في ليلتي قال يحيى بن عمار و سألوه عن يوم

العشر الاواخر قال محمد بن يحيى الصدوق عن ابن علف قلت فلق الله سبع سموات وسبع ارضين في
ايام فان الدم يدور في سبع وخلق الانسان من سبع وبكل من سبع وسبع على سبعة اعضاء والطواف لسبعة
سبع والجامع اسما ذكره فقال عمر بن الخطاب انه قد نطق بالفضل انه كان قنطرة يريده ابن عباس
في قوله وياكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا الآية وعن علي بن ابي طالب
رضي الله عنه قال ما اذ احد عرضت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين
قال اطيرته ان في السماء السابعة نطيرة تعال لها عطية القدس فيها ملايكة يقال لهم الروح وفي نطفة
الارضون فانها ان يولد الله سما ذنوا ربهم في السر والعلني الدنيا فاذن لهم فقاموا من مسجد صلي
لله وباسم قبلة من في الطريق الا انهم اذ صاموا فيهم بركة فقال له بابا المرح فخر الماس على الصلاة
صلى تصليهم بركة فامر الماس بالقيام عن ابن عباس قال جعل الى عمر رضي الله عنه سيرة فعمل عمر سيرة الى آ
مرة والى رجله اخرى بل يرى عليه من العيون ثم قال له عمر كم مالك قال ارجوع من الابل قال ابن عباس
قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم وادان من ذب عن ابني امه لكانت له اذنان جوف ابراهيم
الا التراب يتورب على من ناس فقال عمر رضي الله عنه ما هذا فقلت كذا اقراني الي قال فترينا
الله فوالله الي ابي فقال يا يقول هذا قال ابي كذا اقرانيها رحل الله صلى الله عليه وسلم قال فانما
في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان اباي سزعم انك تركت الصلاة كذا كذا
آية لم يكتبها قال والله لا سارت اباي فان انكر لعقوبين فلما جعل صلوة الغداة عدا على ابي فاذع
وطرح ردا سافة وقال سزعم هذا انك سزعم ابي تركت آية من كتاب الله لم يكتبها فقال اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم وادان من ذب عن ابني امه لكانت له اذنان جوف ابراهيم
جوف ابن آدم الا التراب يتورب على من ناس قال فكتبها قال لا اهنك قال فكان ابيك
اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم اقراني منزل عن انس قال بنا ابو بكر الصديق باكل من النبي
صلى الله عليه وسلم اذا نزلت عليه من جبرئيل فقال خذ من خيلته من من جيل فقال ذرة من خيلته من جيل
رضي الله عنه يده وقال يا رسول الله اني ارا ما علمت من مقال ذرة من نثره فقال يا ابا بكر ما ترى في

الدنيا ما نكره فنبينا قهين ذنا السرد ديد فر كك مما نذير ذر الحيرة تقي بوقاه يوم العجوة وروي عن علي بن
 بن عمرو بن العاص قال انزلت اذا نزلت الارض زلزلاها وديكرا الصديق رضى الله عنه واعدت في
 لرسول الله صلى الله عليه وسلم ما ليك يا كبر قال تنكبي بي هذه السورة فقال لولا انكم تعلمون و
 فيتم لكم خلق الله اعدت عظمون ودينون فيعظلم وحين في النبي اللطيف قال بينما رسول الله صلى
 عليه وسلم في الويكرا بكلمات انزلت عليه في هذه السورة فنهج لسان فذرة ميزا به ومن جعل مقال
 ذره ستر ابره فاسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم يده عن الطعام ثم قال من عمل مسلم ميزا فحاربه في
 الاخرة ومن عمل مسلم ستر في الدنيا مصعبات و امر اعدت كل فيه ثقل ذره ستر ورض الله و
 اجر ليس الخ لاني محضه ذلك روى عن جعفر بن يرقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب باه مسكين وفي يده
 عفتو ومن عتب فاولد من عتبه ثم قال فيه ما قيل في ذكره عن عمر بن الخطاب صلى الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم من قرأ في ليلة القدر آية لقي الله وسوفا وكنت في وجهه قبل يا رسول الله
 ومنه تعوي على الفناء فخطر بسم الله الرحمن الرحيم البرك السكاثر الى اخرها ثم قال والذي نفسي
 بيده انها تتدل الله آية عن علي بن ابي طالب صلى الله عنه انه سل عنه قوله ثم لتان يومين
 النعم قال من اكل خبز البر وشربها الفرات بربا وكان له منزل بكنة فذا كنت النعم الذي يسأل عنه
 وعند النبي محمد بن عبد الله قال جازا رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فالحمام
 رطبا وسياهم ما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم امنوا النعم الذي تسألون عنه وعن ابي هريرة
 قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم فانت بهم فاذا هو بالي بكر وعمر رضي الله عنهما وقال ما اخرجك
 بوقتلك هذه الساعة قال ابو الجوز يا رسول الله والذي نفسي بيده لا اخرجني الذي اخرجكما فخرجوا
 فقاما معاني رجا منه الا انصارا فاذا هو يسير بيته فلما رات المرأة فان مر بها فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم ابن فلان قالت انطلق سيئت ليا الاء اذا جاء الانصاري فخطرت الي النبي
 صلى الله عليه وسلم وها حبيب فقال الحمد لله ما احد اليوم اكرم اضيا فامني فانظرا بها بصدق في
 بسروتم فقال كلوا من هذا واخذوا له منته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اياكم اللوب

فخرج لهم فاطمة من الرضا ومن ذلك العطف وشربوا على سبعاء وردوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إنما تريدون بها التبرير والتقوى
قال صلى الله عليه وسلم خرج يوماً أخذ الطيرة فوجدوا أبا بكر والسجود بالبا فقال ما عرفكم من الرضا
قالوا نعم الذي عرفناك يا رسول الله ثم إن عروة الخطاب على فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن
الخطاب إنك يا أيها السلف فقال فرجيت الذي عرفنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب
هل يكاتبه قوة فمطلقاً قال لا بل الخلق فتصيب من طعام وشرب فقل نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
و استغفر عن آثامه ثم إن أبا بكر الصديق رضي الله عنه
قال الخلفاء من أخرجني صلى الله عليه وسلم ومعه عروة الخطاب قالوا فماذا فعل النبي فقال النبي صلى
الله عليه وسلم أبك وذات الدرقا كلها شريرة ولو لم يشر بها فقال النبي صلى الله عليه وسلم بها
اللعن ثم إن أبا بكر رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شيء
سوى خلق بيت وطلعت الخبيزة ونواب جباري عورته وإن في فضل عنه هذا قلبين آدميين
حين من عكرت قال فرجيت الخطاب بك بل سخط الخرم اعلمكم أكم فعلم من بعد من ترون في هذا
نعم الدنيا قالوا إن قال بل لا سرور له بول فلا يعصم ولا يملئ حتى لا يبول سبها فزيد بن عروة
عن حمزة بن المنعم أن وقع بفرس فكانت آل منم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن حمزة
لأب بن فرس فإنه عاكف شري منهم رجال سروري عاكف مع العالم وحالك مع العالم وسطيهم
إذا رايتهم لو أن قطع فرس لا فرسهم بالذي لهم هذا الله وعن معاوية سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول الناس فرس فرس في هذا امر حيارم في الجليطية حيارم في الإسلام إذا افتوا
والله لو أن قطع فرس لا فرس بها بالها هذا الله وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول خير شجرة ركنين أولها فرس ركنها علي ركن في ذات يده إرشاه على ولده في السفر
و عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من ركب من الأضفار فجار رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف فاخذ بركب
العباب فقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم حق وكلم من ذلك ما أن أسكنوا عدواً وإن أسرتهموا

واذا غابوا ودفنوا لم يعقل ذلك عليه لعنة الله والملائكة والانس والجن لا يعقل منهم من عرفه
 مدبره غير من عظم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان القرشي من فخر الرجل من غير قرشي
 من غير قرشي من فخره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اهل مكة
 قرشيين ولا تعلموا برقتهم ولا نوزوا فان القرشي قوة الرجل من غير قرشي ومن اعجز
 رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتخروا قرشيا فتفتلوا ولا توفروا به فتفتلوا
 فبقرشيت حيار الناس من قرشيين من قرشيين والذى نفس محمد بيده لولا ان فبط قرشيت يا جبريتا
 ما اجاب عند الله وقرشيت يا جبريتا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يبعث في كل قرية
 نبيا يدينهم وقرشيت يا جبريتا من عبد الله يدينه وقرشيت يا جبريتا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قرشيت
 بل فيكم من غيركم قالوا الا ابن اخطا ومولا ما و فليفتننا فقال ابن اخطا منكم ومولاكم منكم ان
 قرشيت اهل سوق والمانعة من تعلم العواشر كعبه الله على وجهه وعنه ابي هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انما من قرشيين في الامم حيارهم من حيارهم ومن قرشيتهم من قرشيتهم وعنه ابي هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب منة قرشيت فقال ان هذا امر في قرشيت وعنه ابي هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قرشيت ان هذا امر حيك فانتم ولانية وعنه ابن عمر قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا يزل هذا الامر في قرشيت ما يقع منه انما امران وحرك صعيد وعنه ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قرشيت والقصاص في الاضمار والادان في الكسبة وعنه
 قال سعد بن ابى وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرشيتهم من قرشيتهم وعنه ابي هريرة قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قرشيت فقال اللهم كما اذقت اولهم عذابا فاذق اخرهم نوالا وعنه
 سعد بن ابى وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عمر السن ان يقال قال يا رسول الله ما الكوفة قال نهر في الجنة اعطانية بني اسرائيل يا رسول الله ما الكوفة
 واعطيتهم العدى وطور ما جبلت في النور لا يبرئ من اذى فظيل ولا يوفى له منه احد ففتحت
 احد الا يبرئ من اذى ففتحت ولا تفتل اهل بيتي عن ابي عبد الله قال كان عمر بن الخطاب
 في

در حال عبد الرحمن بر عهده لم تدفن في الفقه سموا وان بنا امك فقال انه من عند علم فقام
 يوم ودفن معهم ودار است دعاني يومئذ لا ليرسم في فقال ما تقولون في قوله اذا جاء الغزاة
 حتى تم السورة فقال بعضهم امرنا ان نعدوا استغفاره اذا جاء الغزاة وفتح علينا وقلنا
 انما هو من جنسهم يثوبون في حالها ما بين ما بين الكفاك في تلك تلاوة فانها قلت هو اهل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلم ان الله اراه بالقرآن والفقير في تلك تلاوة انما جعلت في
 الاستغفاره ان كان توابا فقال انما علم بها الا ما تعلم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 جاء الواسع عليه صلى الله عليه وسلم فقال انما علم بها الا ما تعلم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 بعد لم تروا في قوله صلى الله عليه وسلم انما علم بها الا ما تعلم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 الله عليه وسلم تراه في قوله صلى الله عليه وسلم انما علم بها الا ما تعلم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 ردوا طبعوا استغفاره وقلنا وادفندوا به ترمذها و قال ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 وازره على امره ولا فانه على سانه انما علم بها الا ما تعلم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء الغزاة
 عدل راينا ورفقاراي اهل الارض من عشرين الخطاب في قوله صلى الله عليه وسلم انما علم بها الا ما تعلم
 الصدور ورا كاسه دليل عقله خلافه بلقا وجون ووجه اشياء من سمويه وحققات انما علم بها
 عهذما استغفاره وبلقا نقل منوا به شهر با خبر واهم صحيح لا يد مراد از دليل عقله انما علم بها
 بلقا من مقتضات ان عقله باشد و ديگر منوا به شهر واهم معتقد كه عقله باشد و قسم وانا به
 اول عقله محض كه بغير استناد بشرح ثابت شود ليكن مي بايد كه شرح تصديق ان فرمايد ما اعاد را
 سايد قسم دوم عقله ما خود از استقراء دليل بر عهده با ما خود از انكه تفهيم او مستلزم محال شرعي باشد
 مثلا صد و در خبري از پیامبر صلى الله عليه وسلم كه عدد در ان عاين نيت و انچه بدان ما نرو و نه انما
 فصل او منقسم مي سازم بدو مقصد عنا و ان تفهيم خلافه فاصد است زير كه عقولها
 خامه حقيقه شرعي است و دعياي شرع ادا مختلفه دارند ممكن از شرط خلافه معني ادراك
 بنمايه و هذات لازمه خليفه نوعي قهر ميكنند و ملا فرفه خلافت بر ابره صلى الله عليه وسلم معي است

فصل پنجم

میکنند و در صفات نلیله با شوری و فالیه و مصیبت مانند آن اعیان میکنند و میگنند که چه حاقق است
ایرانی فلما لکن البان می تواند که و ما در حدیث خود م سلطنت و فرمانزادی مسلمین از حدیث امام
تفاوت خانه حیرت و سو این اسلامی غیر میدانی و چه عاقلی است یعنی ما برای آنرا در غیر حقیقی است
نموده کرد پس معنی که در میان فرزندان واقع است با آنکه عدم تعقیب می باشد و در حدیث است
این را تعقیب ساری است یعنی همانست با و با رعایت با تعقیب است که یکی جای دیگری جنبند و به
او کار کند و در حدیث مراد از وی با در بای است برای نفسان است دین خودی صلوات الله علیه
با این حضرت صلوات الله علیه پس گوید که در آنجا فرموده شد که هر چند در حق گویم که
فضل است پس در معصوم و غیرین الطاعة و با طمی و اگر کار با در راه با تعلیم کند بیف از شرح
را و کار را در حدیث فراموش با پسند با قامت دین مثل جهار و قامت حد و در حدیث
فضا با اصلا نیز از حلیفه خود می آید که منقلب در شان ما و پس از ما اینجا گفته با بد نبند که
گفتگوی امامیه درین بحث نیز از لفظی است بلکه شعب مختلف است از لفظی است نیز اگر گفته شد غیر
است خدا را می و مرد است خدا را اول السنه کی از خلاف معنی با کبری و صفات نطقه عمومی
صفا کی که نیز و کتب محمد آنها با و تا بی موجب نیاید با حکم اذنا قد شود و افضل است باشد با این سخن
میکند و دیگری از افضل است که در حکم است مفاد بیاید با و بر قام است درین است با در راه باشد
با باشد اگر میکند و اما است با معنی سخن است که به فرقه از فرق اسلامی با آن نظر کرده است و به
آن سر و سر است یعنی مفهوم شده از اولاد حضرت مصطفی در عصر از اخصار بران اتفاق کرده اند
و حکم حاده مستقیم است و در شرح و دلالت بر معنی با بند و کسی استرا اند و بگویم کسی سر بر همان
شخصی گوید امروز در بازار بسلی آید که چند نفر از کس را غرق ساخت و غیر از دیگر این را نمیداند
اغراق از باران هم دیده شود و با کس است اینها بیطن اگر با در کس این را سو نطای بیسم و اما
با است این العابدین محمد باقر صفی و رضوان الله علیهم قابل اند فالانک است با مفاد با و
بودند آری شدت را نیز است میدانند معنی آنکه چون امام موجود باشد شدت است حق است دیگر

مخبر بود که اقدام بر آن که ظاهر است که این سلسله از شروع فرزندت انعام دست مرد را پس از محمد
سلسله منصفان و پادشاهی را بر سلسله منصفان که در آنجا بدست می آید و صحیح باشد خود را نام باشد و آنرا منصف
خلیفه باشد آنکه حضرت محمود غزنوی را خلیفه بر تخت نهادند این سلسله در طاعت و ملک است
امیر است که می یازد و در آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید
سلسله خلافت را این خلافت را از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید
چون این نکته مذکور شد بر اهل علم هم خلافت را نگاه بوضوح کرده معنی را در این معنیست که بعد
که نامه بنام منصف علیه السلام در کارهای که بنام منصف علیه السلام در کارهای که بنام منصف علیه السلام
درین وجه اهدا الله و اهدا الله و اهدا الله در این علوم و بنیاد اقامت از کار اسلام و قیام خلد
و از آنجا که این بنام منصف علیه السلام در کارهای که بنام منصف علیه السلام در کارهای که بنام منصف علیه السلام
بجا برست که در بسیاری از احوال مخالف شرح عمل کرد و از عقیده واجب بر نیاید و معلوم کرد بسیاری
از آنچه می باید که تا آنکه خاص باشد در خلافت خود مسلک اقامت عدد و میکند و احوال علوم دین نمی نماید
بیا اقامت بوضوح میکند که شرح با هر حکم فرموده گهای به میسوزد و بجای آنما خود هم نماید و این چنین
مانده و از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید
و در آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید از آنجا که می آید
صفحات بدین معنی معلوم شود که حقوق مخصوصه خلافت بغیر آنها ممکن نیست و سلسله منصف و منصف و منصف
صفحات مزید کرده است و آن فرزند است تا سلسله واقع شود با فواید در پی اسرار است که اینها
مخبر بودند از این اسرار است که لایق باشند یا سپرد یا غیر آن همچنان شخصیت صلی علیه السلام
لازم کرد آنکه خلیفه از فرزند است از این نام یا غیر این نام و در استراط فرزند حکم است
که این موضوع تفصیل آن بر می یابد سؤال اگر صبی یا زنی با جایی غیر محراب می کافی را بعد از
پدر او خلیفه سازیم و علم را بر احوالی علوم دین و برای قصد اخلاص منسوب کرد اندیم و امیری
حاذق را بعد از کسی که در محراب است و دادن اعداد امیر غزوات کرد اندیم و سبکی را که طریق

ذکوة و مزاج سبزه و نصب مال بر سره می نمایند و تقسیم بیت المال در حد فقیران و زبیر انوز
 از جم امور سلطنت منظم شود غیر در جوایز معاصرت در خلیفه جوایز که نیم منقضی است اگر چه این
 در این زمانه از میان براید از جم و این علماء امر را دوز را با هم معنی می نمودند و با یکدیگر مخالفت نهاده
 و عیب و دو گونه در میان آنکه امور سلطنته بجز خلیفه منظم می نواند شد پس سبب بعد هر دو
 دنیا از جم شوس غیر جمعی که بولت خود بر رادم کرده اند و شکر کرده اند یا بر بولت نزدیک است
 است شوی که در میان این دو معنی خود را نمی آفست بر هم نزنند و اینها احکام گفته اند سبب یافت
 این وجود متعدد آن باشد تربیت رعایت و اتفاق در طبایع و اتفاق بر معاصرت که تقسیم
 عقل را در جمعی که یک معیاد و در جمعی استود یا بر بودار در بر آن جا کرده جنگها و کارهای عمده
 در درستی بنزد و این محبت است از اجلی می است حکمت بسته بدن چون مدار این امور بر اصوات
 عقلیه نیست بلکه در آنچه در عاده موجب معنیه با وجود مصلحت باشد باید دانست که این عزیز
 ناقص این زن هیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او خود نمیداند که در رعایت مصلحت
 است تا در ای صورت به شریعت و مصلحت است و مخالفت آن تمیز نماید یکی را ترجیح دیدن از دیگری
 یعنی فرماید افعال و در هر فن بر اهل انقض کردن و خود معقد محض بعد هرگز راست نمی آید و کار
 نیست یا اگر معاصرت در عالم از همین جهت ناشی شده و اگر تقسیم این شخص ضرر از فایده ضرورت است
 الخطوط باطل است که خلیفه چون نصف این صفات فاضله باشد یعنی از آن بیجا مبر
 پیدا کرده است هم در شکات و هم در افعال چون بر خلافت رانده و صفی دیگر نماند که کم و کوی کم
 خلافت رانده فاضله مرجع آن نسبت خلیفه به بیجا مبر نماید از آنچه در خلافت رانده سطر کردیم
 در تحصیل آن زبیری باید افتاد سطر نیست که آن خلیفه عین بیجا مبر نخواهد بود تا سطر و جمی و این
 خاوت صفت او باشد بلکه از صفات امتیاز صفی که اقرب است به صفات بیجا مبر از جهت بیجا مبر
 نمونه اوست و خطی است افتاد کرد باز نسبت به غیر اینها نشود در او صفاتی است که بیجا مبر را با او
 بیجا مبر باشد مثلاً اخفرت علی احد علیه سلم اجناس بعدند و بیجا مبر آن در جمالی تفاوت بودند

سوره ابراهیم و سوره انفجرت صلی الله علیه و سلم بافتخار چامبری بنامند و نامش می بودند و سایر اینها را نیز
بخیار اینها پس با شکیه یا عجا چامبری خواهد بود و قول ما با اعتبار چامبری نام است جهاد و مبارزه
که در میان سربانان خواهد بود و نیز که چنان است از جهت دینی و چامبری که حضرت صلی الله علیه و سلم
انفجرت را عجا دادند باز نسبت به کجای آن که در لوزنم چامبری است مطلق است با آنکه آن است که
بعد از او حاضرت علیه السلام که در مسکن او است با چامبری نسبت می دهد که ده سه کله چامبری
پنجگانه و ملاوت قرآن دانند آن باشد و اما حاصل است نسبتی است که استند در بعضی اوصاف
که در آن نسبتی می شود و در این ملاوت در شکی و اوست در آن آخر مقصود از خلافت فاضل
خلافت مطلق است با اعتبار چامبری آنچه از چامبری حاصل است از جهت چامبری یا از نسبت با چامبری
که تقصیر از این نمی تواند شد الا اگر استخفاف از طبقه علمای است باشد نه از طبقه سفا و وسیط و از
طبقه علمای چون بدو بر تواند بود یکی با اعتبار نسبت بغرض تحفه یا چامبری در عبادات و معامات سینه و اخلاقی
تمیز دیگر با اعتبار سواد علمی حاصل بمرتبه و بیاید و نمی تواند شد که اگر آن است که در دو وقت نسبت
خود از این وقت با عالمه و عالمه تیل و کسا با چامبری مناسب است با آنکه در آن مرد در اجتهاد
و مجتهدان از وی دیده شود و میخوانند که اگر داعیه علمیه برای نام مواجد الهی در کتاب در نزد
له اسطر طبقه سواد برکت صحبت او و آثار برکات داعیه علمیه در احوال و احوال او دیده شود
و نمی تواند شد که اگر داعیه علمیه در میان چامبری است او در احوال علوم معنی حقیقه خلافت
و حقیق و افضح کرد که حقیقت نسبت را او داد است شود بعد از آن حقیقه نبوه را از آنکه خلافت است
نمونه نبوه است و نسبت با اولیای بی بی باید که نکته چند نویسیم نکته اولی نسبت به نمره نقد است
معنی تقدیر اندازه کردن معنای تقی برای هر وزن اندازه نهاده است هر نوع را اطلاق است نسبت
و صورتی است خاص در احوال داخل است و البته با مات تبدیله که در میان صورت نوعیه و خاصیه طایفه
مستوله میشود و این تقدیر در ارت و آدمی افضل انواع حیرت و عقل و کما و امه با انواع غریبه
از تفاوت شخصی نوع اوست و در نفس آدمی قوه چهارم از قوه ملکیه و قوه بهیمنه اگر آدمی محض

نفوس ملکیه در دهر و صبر آن کند که سبب باوه فوة ملکیت در عهد ملائکه داخل شود که اینها در
 بکر محض را بخت سپید به در عهد او بهایم داخل کرد که با سپید از بهایم و عالی است بهایم
 نوعی از حیاتی که انحصار میکند آن امتیاز است در هر دو اده از حال بهایم که با ملائکه سفید
 با سپید و آن حال مگر این کند که سپید نیز هم بر نزد سپید در وقت می کند و اصل صورت
 و عمیق است و همان است که در امیر را تقاضای کند که در میان ما را باغ آن باشد فوة او را بهیچ
 آنها است و بهایم است و در این بنا اقدار ملکات است و احوال و احوال و اکثر احوال است
 و اکثر است و تقاضات است و گفتار است و تقاضات است و این قضیه بهایم می ماند صاحب است و در سار
 که سرای اینها اقدار که مسی می است اسباب است و تقاضیات است پس در یکدیگر و نمی می باید چون
 در احوال که از آن مادی می باشد تقاضیات بودی را اقدار می شود در دیگر آن بهیچ ملک است و این
 که نسبت اقدار الیه نفسانی که در شرح مسی می فخر است و ملکات و احوال از آن مجز و گویند و تقاضات
 او معین فریاد را اکثر است یعنی بی آدم گویند بعضی اشیا را واجب می آید و بعضی آنرا مندوب می آید
 کرده و در علم او بیشتر را نمی باشد مگر شبهه با بهایمات جمله و قابل تعلیم و اسطه می باشد
 اعدال را هم با بهایم قوی نفسانی در آن شرح و ادر است و غیر و تبدیل با این راه نیست مگر قابل است
 که بعضی خاص می کند مانند آنکه طبیعتی است که در سوسه خاص بود لا محطن و فصلی است و بین
 می باید از میان چندین محلات و این را شرف و سهولت گویند کل جلدی مکمل شرف و سهولت است
 تا سیه گان مگر از حال رسول فرستادن بهایم است از بالا به است یا از مشرق به غرب یا از
 بلندی به بلندی بلکه معنی ارسال رسول از جانب حق جل و علا است که اراده الهیه مطلق شود یا بلکه شرف
 را چه چو بی آدم بر آنند حاصل ایشان باشد از سهولت و اوج کرده و عقل و قوی این با علم
 حق مطلق شود تا سبب صورت اراده احوال میزد که از منبهاست که در درون بسیاری با در میان
 بی آدم انواع شرک و مظالم بر پا کرده و در شرک مظالم از میان ایشان بدون پیامبری می آید
 از جانب نفس برینا شد قوی از منبهاست را در وقت عقوبت داخل آن در در و مصلحت

۶
باز آسمان اندازند با جمیع اجزای خاک نماید بنگ مصلی را در میان سولی باند صاحب سکت
که در هر مرتبه مرتبه بر سبیل اسطه تقدیر آنجا و لغویت کرد و در این علم و این داعیه را بر افراد است
قابل نیستند بلکه قابل آن اندل امر و آنست که بخارا علی خوانند و بمسافات قابل ظهور نیست
لیس حکم الهیه بسبب از جمیع افراد معین میکنند در یک بار که سخن از ذراتی چون آن است در هر
و این فرد بوجود آید نفس قدسی آن فرد در این باره ای بود اصطلاح نماید که در این سخن گفتنی
در این باره و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
محصی را بر ما و در هر مرتبه که است در این باره و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
نمایند که در این باره و در هر مرتبه که در این باره و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
ساخته اند و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
است از هر جهت که در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
از این سخن و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
خطی رنگی است بر صفحه کاغذ و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
حال بر صورت نیستند و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
باز آید طب بداند و در میان مردم را ای بود که با این اسباب است این مرتبه مذکور و در هر مرتبه
علم و غیلم تحقیق است پس از این معنی از این معنی نزال است فخر بر این وجهی است و در هر مرتبه
یک روح است و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
صبر و علم و کما بی صورت زاهد مرتبه در هر صورت را اسباب است از جهت خط و جوی و در هر صورت
افعال است و اگر چه آنکه مانی بدو راه را بر بیست و نفس با خط روح مابره است و سبب این
نظم است و از هر مرتبه طاهر بنیان نبوت آنحضرت ز صلی الله علیه و سلم که با سبب است و در هر مرتبه
این فتح که اما فتح است که در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه و در هر مرتبه
و افضل الشیخ که بر افضل است نزال شد صورت او که بعد از چند مرتبه صورت خلافت

در صورت صریح و در صورت ندادن مرتبه گفته نماند خلاف ظاهری دارد و بطریق
 در هر نامی است برای اقامه دین و بطریق آتش است با چهار در و صفاتی که به چهار برقی دارد
 پس جهت آنست که در ادعای الهیه متعلق بصیغ عالم و کتب معتدین همان ترقی است و در صفات
 در آن چهار و تفاوت است که متعلق شود در آن الهیه تکلیف افرازا و سایر مضبوطه افعال است
 و از او در این دو در ضمن معانی است از امرت بخلاف چهارم در ادعای افعال دین چهارم در ظاهر
 است در نزد و الا امکانا ممکن بود بسیار است در آن هر چه از آن است در صورت طالع است یعنی در
 بالنسبه چهارم بر سر کتب است در فرستاده او موافق مرقی افند و انواع کرامات و مهالمت که با آن
 مال غنی او با اعتبار توفیق عالمه ساخته شود درین مرتبه موجه باشد لابد صورتی مفیدی باید که موافق
 باشد با صورت چهارم اگر چهارم در راه است خلیفه لامحار با درگاه خواهد بود و اگر در مرتبه و از این
 لابد طبقه همان صفت خواهد بود در چهارم صفت صورت از چهارم بی عاریت است در در طبقه خصوصیت
 و افعالی خلاف است که نسبت به صورت و معنی هر دو آتفاق نام خلیفه بد اگر در است چنانکه در صفاتی
 و در ضمن جزئی است در هر دو صفت و در چنانکه ظاهر از عوارض است از عوارض است و از صفات خلیفه
 دوران حکم بر ملا که گفته متصل است معنی حکم که مجموع معنی معنی دارد و خصوص آن علامت خلیفه
 سرعته است که مخصوص طمانت معنی دارد شکر زبانه که چهارم معنی الله علیه صلح چون در وقت
 در بخش قدسیه او در عین و وی تنها بود و برای او در عوان و انفسار مطلوب باشد تا چهارم در وقت
 او امانت کند و بعد از وفات او واسطه باشند در میان چهارم است او چون در اندک الا زان
 مرتبه قدر چهارم است او ممکن است جمعی کا واسطه بچند و در نام چهارم در امرت خود با اعتبار
 مناسب جلیله و افعال شماره از این چهارم که چهارم بوصف چهارم در آجا معنی است در آنجا
 خلافت عمل کنند یعنی در اندک الا زان بر این است نوشته اند در در این همان معنی بر روی کار آید
 و بعد انفعال همان مورد و صحفه نور الیکه نقش ماند و ما احسن ما قبل فی فی المعنی در وقت زان نام
 تا روز آید باید چون مگر گذرد که این دولت سر مدرا چون ملامت ظاهر و باطنه معنی شود از

خلیفه

گرفت تا اگر فتح که موقع آمد و خود غریب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه
 افتادها نظر در واقع در است الناس به طعون فی دین الله افواجا نزل یافت و در غرض از این
 سخن بر دایره بیخاک می آید که در کتب اصحاب اهل علی علیه السلام حاضر بودند و در عقیده و اصول و مذهب
 و غیره که در آن کتب مذکور است علی علیه السلام حاضر شدند و بمن و بنام و بکلمه و بعضی فروع مسلم و بعضی
 دی که در آن کتب مذکور است و در آن کتب مذکور است که آن زمان که آن کتب مذکور است و در آن کتب مذکور است
 آنستند تا آنکه آن کتب مذکور است و در آن کتب مذکور است که آن کتب مذکور است و در آن کتب مذکور است
 مشایخ و دیگران در هر طرفی خواستند که کامل بشود همچنان که کتب مذکور است و در آن کتب مذکور است
 است و در بعضی کتب یاد آنستند تا باقی مانده بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر زمین اعلیٰ انوار
 و آن همه در واقعین که هیچ با دستها از امطرح نمودارند و لولای ضحاک روی بر سر بر آنحضرت
 و این پایه را بر طرف با دستها در پیش بر ما نهادند و می گفتند و عذایک آنحضرت را صلوات الله علیه و آله
 ترقی بر سر بر آنستند تا مواضع و نواضع و صلوات الله علیه و آله بر سر بر آنستند تا مواضع و نواضع
 چون ندای آنها النفس المطمئنه ارجی الی ربک رسید و آنحضرت صلی الله علیه و آله بیگانه را می گفتند
 عذایک آنموضع را بردست فلما سجد کرد اندید که در دم را که تمام از من بیگانه را از آنستند
 بردست این موقوف ساختند و فرمایند این صبح و مسلمانان داد و آهند در بدست است
 صلی الله علیه و آله نهادند و گفتند که در ضمن این ترقیات معنی نبوة متوفی گشت و معنی نبوت
 اندی ارسل رسول بالهدی و درین الحی لبطیره علی الدین کل بطیره یومست و آنستند در باب العالمین اما
 عبرت آنستند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقتی پیدا شدند که عرب کلمه شمارست بر سر است
 راه و درسم اینها سابقین بالکلیه فراموش نمودند از معانی این را با خبری و در آنستند از میدان
 این و دیگری ظلم بر یکدیگر این را بعد عمل حرام نمیدانستند پس چون جهان و فحش آنحضرت را
 صلی الله علیه و آله معنی فرمود و نیز بکتب الهیه بر صلی الله علیه و آله مازال فرموده و با نواضع
 و حکم آنستند که ما نیز هم از الهی ان بوالادوی لویی و جامع را موقوف بر آنستند که در آنستند

بنا کرد صواب علی و سلم امین کتاب خدا خوانند و احکام را با ما گرفتند
تا هر یک با دیر نسیم از اجازت کشند باز در میان امت انحضرت صلی الله علیه و سلم حوط آن است
و در هر عصری جمعی را بغزوات قرآن توین بخشید و برتری را بغیر قرآن میسر است و با انچه با برآید
صفت ممتاز که دانند و قوی را بغنوی و فصاحت نامند و در زبانها حلقه از ذریع انچه از صفت
دارد که کسی در انجا داشته باشد بدانند که انما الشیوة از منج العباد بغیر است که در هر یک از
و انچه بعد از او در انهار پیدا شود مسلمین سرفا و غزبا از ان بعد اول و انهار سرفا نمانند بعد از ان در
روز حضرت مثل کوه غراده است و ان بعضی من اللبغ اعلی من الحسل و ان شیه و کوه و کوه انما است از جهت
انحضرت صلی الله علیه و سلم سب از ان قبیل موعود نماند و بعد نبوت از میان قلب بکرت می صید انچه
و سلم همیشه جویند و تمام آفاق رسید و من ان یوم تنم و حوط ان شریعت است که در عادت او
کاست بود و در حدیث ان انلی مثل کشته نزل فرموده شستند این را در انچه بخوان گفت از
ظهور بلکه راوی العین می باید شد و شرفی در صورت صبر است نیز است بار و انجا که که انحضرت صلی
الله علیه و سلم در که نشود داشته اند که علوم انبیه که روز و شب قلب مبارک از ان زمان صفت انما
میفرمود همه تو حیدر عباده بود در ان زمان سفا و متصل انما سلف سلوات است در علم و چون بعد
سیدند در ان طاعت است سر شد پس انحضرت صلی الله علیه و سلم انصمیم و کم مفضل تر نازل کردید و انجا
طریقه ادای صلوته در کوه و صوم و حج و واجبات و منیبات سحاح و مع و طریقه زیارت بدن
و آداب محبت علی کن الوجب بیان فرمودند بعد از این در مرتبه مرتبه سیوم که آخر مرتبه مرتبه است باقی
ماند و این مرتبه سیوم در قسم است سحاح که بحضور جا می توانست بوجود آن نوعی از غیر که نیست
انبیه انرا مؤمن داشت تا انما ما معنی خلافه در حج بیته تمام نمند و ان جمع فرائد از انچه در صلوته
رجال با آنکه بین انده فتنین مجموع در جهان منتهای جماعه در آفاق نسیم یافت و در روز از حفظ قرآن
بر کافه مسلمین محتوم کردید و قسمی است که بحضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم ممکن بود که بوجه آید
تا بعد از انچه صلی الله علیه و سلم متحقق نمند و ان نمانند ان احکام انحضرت صلی الله علیه و سلم که نبوده است

مردم ساج نکند به فلان آنرا نفیست نموده از صد در حال بر آورده و حکم بر آن فرموده است
 حکم این است تا من و نیز بعضی از صحابه در آن سستی به شکی نیستی هر دو مشکل است فلان شخص
 مرد کردن با استیجابی یعنی که فلان اجل با اجل در عقد بر آن منع کرده اند و در آن وقتها در آن
 نهادن استیجابی است نه معنی که در آن طریق در آن است و اما با آن که مؤمنند و این مرتبه
 تا در دست است تا من از آن سستی بود اسطر از پنجاه مبر ما در حدیث مسلم است و آن شخصان بخود بر آن
 نیز از این سستی است و حدیث مسلم است که گفته اند اگر سنت خواهد بود باینکه بسبب سبب بار هجرت
 است حدیث مسلم عقیقه می باید که چه نزد قرآن را در فیکو نماید و تعلیم نماید استیجابی است و افضل العاقبه
 بود که از سبب اجتناب از فلان است که سوره غنای صحابه حکم کردند و انکسار مذکور شد است
 و به امت آنرا قبول کردند و این سوره در میان چنانستند از آنکه مسوره آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که زاد و وفاد در آنه مسلمین باشد با انواع کثرت احسان از تکلیف و طاعت
 عالمان در این راه نموده بجهت سستی به تمهید خواندن احسان مثل طاعت صلوة و ذکر
 و بیان کردن حفظ احسان و اسرار معنی معنای احسان معنی استقامت و احوان و ایمان
 صحبت و بهین سستی اساره طاق شد در کلمه در یکیم در بعد از آن صلی الله علیه و سلم در عصری از اصحاب
 است بعد از وفات احسان و کمال اهل غنوی است معنای احسان و احوان دلالت نموده سایر
 را از آنکه احسان و استقامت آن جانوادا ملئم شد و این نیز سستی است از اسرار الی که در بعثت
 حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم منظوم بود اول ما قدم این سلسله فلان عهدند که عام را با بمعنی دلالت
 سوره عهدند تولا و فله و تعلیم ما با احسان فله و فله ما از سبب بار دارد مرتبه آخر نیز در دو قسم است
 مسلمی است که مردم بوا اسطر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم می خوانند که گفت بجای از غیر عاقبت
 الی فلان قائم مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای این تعلیم سادست تا بیست و دست است غیر
 این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین عهدند در کالات سستی که حضرت در حج و احسان و بعض
 امور از این صد و صد از جهت احسان و بعضی از جهت نبوت مستقیم آن آنحضرت صلی الله علیه

در حکمت ندانند که این فعل محمول بر نفس است از جهت نبوت صادر شده پس راه ارجح
در این مورد و نسبت وجهی غیر از آن نمی آید از جهت اینست که نفس سنی است از باب اقتضای باید کرد و
سعی در نفسی آن می باید نمود و در باب نسبت نیز در غیرت مانع کمال است باز میگردید و در این امر از جهت
از این جهت صلی الله علیه و سلم اقتضای نمودن هر دو مانع از تفکیک مسامحه آنرا امور کردند از جهت آنکه اینها با
احسانند بر نفس است از اقتضای آن باید کرده و مجزوه مخصوص نیست و در حدیثی است که
نموده بود مخصوص با اینست که گفت بر سر است و فراسات عام و فسی است که مردم را از جوار طرد از
حضرت صلی الله علیه و سلم نمی توانستند اخذ الا بطریق در هر دو سوره دون العز و الحان مانند محبت رسول
که با عقل آنرا اخذ می آید که باین نسبت اولی با غیبا و شراعی در مقام شریعت بودن و در
در علم اینها نیز در محبت رسول معنی دارد و نسبت اولی با اجامه صورت بند و اینها در محبت
بدون تو سطه ظاهر است نمی آید پس جمیع افراد است با غیبا تا با امور ممکن شدند بواسطه تا جمله سخن
کوناه نسبت با کفر صلی الله علیه و سلم در صورت نبوت نیز قیام علیه بیاد ساری عالم بسکون قیام
فوالقرین بیاد ساری بود و جانب نیز که فاسد در هم و ما حواله با بند مسرت و همچنین بر جمیع دنیا
و هر وقت بر لبه در اساقه آن و جمل این بر بلا و اله و بدون اجاویات در بر بابی از ابواب
عزیز سرت به همچنین بدون افاده جمله طراز مسایل مسان میرسرت گفته تبسّم در بیان آنکه
نسبت با اینها بر صلی الله علیه و سلم باعتبار استعداد است و شکایات که مصدر افعال و احوال است
صلی الله علیه و سلم بوده است و در صفت می باید که باشد و ایجاد و دقیقه است که فهم آن از ضرورت است
این محبت است بلکه از مهمات اکثر معانی کلامیه دقیقه اولی خلق استیسا بود از حضرت محبت
علی مانده بار داده اختیار شد و یک اهل حق پس عیار بر تولید غلط است توفیقی که بعضی شایع را بر بعضی
می شود و سبیل جری و عاده است علامه اند چنین جاری شده که عیب و عجز بعضی شایع مخلوق که او
که از خلق فرماید اینجا قدم تومی لغزیده است در هر استدلای که با سبب استیسات عامه گنایا
بسیب بر اسباب است و این شبهه بهم رساند که افاضه استیسا باراده فاعل بخداست تطبیق

ایجاب و تالیف پس اتمال با سببها و سببها با علل و با علل نیز با سببها و این سببها را در
مصلحت دنیا و آخرت هر موقوف بر سببهاست از اسباب بسیاری و با علل نیز در دنیا و آخرت
در آنها اجزا که میسرند استعمال و اجزا ممکنه و جمعا با عدا و اجزا معلوم می آید اکثرت علی الله
علیه و سبب در وجه امور و اسباب است که ملاحظه میفرمودند و بی سبب خاص می بودند
اینها را از علل بر خیزد و رخت بسیار افتد و نماید و سفید میماند و تخری مطلقا در امور
علیه و اسباب لیکن از این باب فصلی ندرت محکم آن شود بجا کف با اینها علم حق آنست که
توقف جمیع اسباب بر علل و علی بود با داده فاعل مختار نیز امر حق بر کف تعلیق
بر خود توان داد و عقل او کمال است آنست که جانت است او را که در هر کس که خلق را اندام و
مسکک حق را اندازد از تفصیل از ما ندانیم تا ندرت در مابقی رای دانسته میشود ادراک از اسباب
و مسببات مانند سبب قایلان مجزا در بر قطع را فایده ندرت چه حزن عاقله ممکن است همچنان
سبب قایلان با بیجا نیز اکثر آن فایده قطع ندرت هرگز در عالم کون و فضا یعنی با کف
همین اسباب است با ندرت و با کف وجود مانع و انتفاء شرط مستقیم علی کسرها و اشتراک
میسر نیست معینا فی نفس الامر اعتقاد جانم در بعضی او حاصل میشود بلکه در بعضی نه بعضی
نیز به هم میرسد و این سخن جهان می ماند که اغلاط حاصل می آید مع هذا در بعضی موافقین
میکرد و سلامت مواد و سود در اکثر انظار غیر متیقن به معینا بعضی در بعضی امور پیدا می شود
و احوال مجاز و اشتراک و تخصیص عام و مانندان در کلام مجزایان قایم معینا بعضی
خطای سبب حاصل می کرد و اشتراک اینها می گاه است در هر دو خطا است که حدیسی نیست
نقدی در بعضی با حاصل میشود و بعضی با آن محدود می شود و من حیث یدری اول
بسی چون این دو در ذیقت بدگویش بر اصل سخن رویم افعال منته متعارف از نفس ناطقه
پیدا نمی شود تا آنکه آن نفس بلکه را سزا باشد مناسب افعال احوال این جهان
مانند مسئله گفته اند که با علم بر وجه اتفاق دلالت میکند بر آنکه موجودان عالم در هر دو

آفت و حکمت و نادمت بس خلیفه پیغام ما صلوات علیه و سلم که مصدر این قسم افعال است
بصیرة پیغمبری از غلطی دارند لابد است از آنکه در نفس با لطف او کمال بر وقوت و دعوت نهادند
نوة فاعله نوة فاعله در اجتماع این دو قوه و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز بر اعمی و بسته باشد تا
تا بسته خلاف است تا کثرت صلی الله علیه و سلم شود از تفرات که از قوه فاعله در پیغامبری است و
نیز غیره در صغیرت و فرات صغیر که بسته است اصابت کند و بطلد آن غلطی یعنی بسته است
از قال در ایام موافق افتد با جمیع اهل در احوال بسیار از تفرات که از قوت فاعله در پیغام
عصمت است از معاصی و مستحبات و در عطف صلوات و صحت و صحت و صحت از معاصی با آنکه در
در قوت آنکه بی دوری از شیطان غیر مظهران و از تفرات بر او مبتدا از این در وقت
در پیغامبری است حد از دست غریبه و آنکه غایب است مثل معراج و در عطف است تا از این
غایب است در کلمات جاریه و تفرات و تفرات و تفرات او در مردم و چه از این که تفرات در
علیه یافته شود خلیفه است بوی از بسته با پیغام درست کند یکی آنکه سر نه در این باره بود و دیگر
آنکه در اویه الهیه افشانی بنویسند از سر تفرات در این داعیه مخفی شد بر کلمات عجب
کارهای او ظاهر شود و پیغام آنکه سر پیغام بر علی ما جنبها اصوله و التسلیمات چه در احکام چه
در تفرات نهادند که از نسبت او پیغام بر مانند نسبت مجریه باشد بخند و اینجا دقیقه می باید با گرفت
حد تفرات تفرات که بجز تفرات نبوت انبیاست و محبت الله بر طریق لایم می شود بجز تفرات
در سبب تفرات و تفرات از سال آنها قیامت بر او درست کرده بر آن آوردند که جمیع نادان
را از پی میگویند که مخالفان تفرات تفرات با همان نام مردم صدق مراد معلوم کنند بچنان معاد پیغام
عذای تفرات تفرات دیگر با انواع منافقان و پیغمبر آوند سخن با نام ماند تفرات در دنیا است
که صدق پیغام بر اصحابان میبندند الا از جهت آنکه غلط نظریه که متفقین نوع انسان است در وقت
این قائم است بسببها دل قبول میکنند و بان متفقین نوع محبت تمام می شود اگر چه تفرات کنند
اشکار وجود و ابراهیم استغنی عن النفس طلب دلموا و اما آنکه این کلام صانع از تعلیم عالم است

انچه منوره است و یا بخوبی از فکر در یافتن او عاقلی در حالت مؤذنه است یا عاقلی کرده است اما بوجهی است
در اعراضه نماند از خود در هیچ عادات که در مواضع تنه باشد و که کمترین با بنیادی با عقیدت معتدله سببه
باقی با وجود آن محتاجات خارجه در هر کس که تحت این علوم کرده چنانچه از هر طرف است چون خود تواند
با نظر در آنست که این برینست در احوال چنانچه آن با بنیاد آن چون این در حقیقت گفته است باصل سخن بر و هم غلبه
با انقسام کلمات که با یکدیگر مانع هر یک تا یکدیگر بدانند که غذای تمام از اهل خبر فرمود که این چنین
ملاحظه را نمی توانیم بر ما نصیب داشته آن این گفته است باقی آن با بویت نیز سبب است من بیک در بقیه ما است
از روی دیگر کارون اما آنست که تعلق بر ادسی ای دارد بر وجه آنهار و مهار شود که اگر از نفس ما گفته
ملاحظه کنند که این بجز صفت کما جرد در اینست که هیچ شخص در شان فن و حصار هر یک با در تفویض امور
فکر کنند در مدد عقل که برینست در حقیر از عقل که از جمله دیگر فراسنه المعنیه یعنی کمال اللسان که قد
رای فی حدیثه از هر کس که با است که امور خارجه همه می آید تا اگر مانی کند من در واقع شود در عقله
در این نظر باید تعلق عظیم بطنی بود اذ آنست دارای سخن در اعترافه فان صادر از رای ایان نزد او
گفتند دارای فکر دارند و فان فراموشی آن تعجب و محال از این استباه غیر فرشته المعنیه خبر غایت
و این تعجب بر کسی که صحبت ملک سیده با تکرار بیخ از آن را در دیده مخفی نخواهد بود دیگر بحث کار است
در بحث منگوس چون کاری پس یکی مانند فرد کایا با نذر دروسی در حق را در این در این آباد
بیک گشت شدن نود از زبان زبان لسان میگوید نیز بید بر بهلولی تیغ و نشت بیاید یکی
راه مبارک است که با نذر در فری ایرونی نماید ز کفار او جزئی و معرفت اینجی خود بر در غایت
بنت و خیر بفرموده و آنرا تعبیه تواند کرد و علت بنیان مجوس بر تسلیات کواکب در ایجاب ولادت
اعلامد میبندند و اینجه علوم و معجزات که تمام از آن نمی فرموده لهذا غیر از این از اسرار کائنات
آنرا بفرموده و در حدیث دیگر جماعت که توسط است در میان تهور و عین دانسته باشد و مردم که توسط
سند در جرات و محمود و حکمت که در وسط است در فرسوده و عقلت و عدالت که نسبت آن در هر یک
مراتب آن حالت بر نفس نابین شود و انکسار فی هذه العیانت بطول اما آنرا یکی که تعلق بجزیره دارد

بره و اتفاق صادر شود که خلیفه عالم بکبار و استیلا و تعلق این نعم خدا و انعمه باری علی
هر حکمی است نسبت او اخبار باند نسبت محبتین با محمد مستقل و آنست که احوال و رزیده و درین حکمت
از اول او جویشده و الله بعد این علوم ندارد دیگر از این افاک در نماید جنگ ابروی که بعد است
نهی نماید از وی صفت است بی وضع با الطفت او با نعم و ایام او در تعلیم علوم بود و شود و در
ابواب غریب منظور نظر از بعد و اینجا در شیف است از آن نیز باید فهمید در طایفه حدیث علی بن ابی طالب
الصلو و استقامت شخصی است که در آنجا مکان خونین نفر همه محمول دارد و چیزی که نفی در آن گفته
نموده در آنکه همانکه قصد در العو مطلوب شده است قصد و العالم نیز هم از مهمات آمده و باید که نظر
در مقصد بیان که هر از از بر تیره که معطر است در آنذاخت هر که در آنرا و در وقت
از چنین صفت او میجوید از آنجا که ما را شایسته تعلق در او بر در این اتفاق صادر شود که
الکله از موهبه که فطره الله التي فطر الناس علیها اخبار رسالت رساننده و هر که است
فایده و معانی عالیله داشته باشد در اینجا نیز دقیقه است سزا و فیه را بقدر قصد فی العو مطلوب است
در میان بهیمنه و ملکیت معلای باید کرد نه ملکیت را مطلق بیکار که استغن و نه از بهیمنه معلای
منج کتبی و آن حد وسط است مطلق اندام معلولت اندام معلولت یعنی غلط کنی و بفرقت
تمام موهبه کردی و در وجه و صوفی تنزلات شمس و خروج مسوی فلسفه در تعریف بیانات
استیلا بعد از حد وسط بر دست و کج بروی نیست حتی که در طریق ماران نهایت اندام
باید بی نشان چون این سخن گفته شد میباید دیگر نامضی تر از این جهت بشو تعذیب نفس که بجای اعزوی
باین موهبت بلکه سعادت در این آن مربوط و موهبت بود اندام یکی استعدادات نوتر که
آن گذشت دیگر برکات مانند از آنکه یک خدا تا یک و تا جا بار بر سوابق اسلامی بیشتر از
کسب بندگان و استعدادات ایشان آن را یکم فی ایام دهر کم نجات الا خصوصاً آنها در این
نوع در بر طایع طاعده میباشد در طایع ما جالب اعظم آن برکات اعانته بجای برکت صلی الله علیه و آله
در وقت عزت دین خدا تا چون آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم محض برکت خود مسوی عالم است

الحجاب علی صلوة والسلام من آنها بود که امانت او علی الله علیه السلام قرار است که چون بر کفایت
 گشت در هر که ما فرزند از فرزندانیت قرب ما فرزند نند او زینت ما است که هر که درین است
 زود مرآت قریب باینه مرتبه نزدیک در برابر ادا مقدم نزد صفت خداست و هم تر قال الله تعالی
 لا یستوی الذمیر من الذمیر الغنی و قال الذمیر العظیم در به من الذمیر الغنی از من به در عالم او
 تا که در نجات نبوی الهی درین عالم منور غیر اولی الضرر و العجا بدون فی سبیل الله با موافق
 و انفسهم غفر الله العاصین با موافق ما غفر الله علی العاصین درین دگر و غفر الله غفر الله
 الهی بر علی العاصین او غفر الله و غفر الله درین دگر و غفر الله بر علی العاصین
 که مراد تو است . . . ان اکلم الله جود موافقت ما او دوی بیجا در یک سلف و غیر از ما به صدق
 عجز از خود نند موافق اولین که قبل از حجت است که نور ایمان مخفی نند در عالم آنند با عجا
 نوارج انکاد مسجود در راه و هدیه عاقل خود کوی سلطنت زودند و چون با تمام آن حضرت
 علی الله علیه و سلم صورت عالم متشکل شد متشکل معنوی که عذر الله مخفی است اینجا بود و یا نیز نند
 عالم آنند با این عجا در واجب است که تکلیف حاصل آن حضرت صلی الله علیه و سلم از همه عجزین او این است
 و از حاضران بدو واحد و هدیه این سری است که ظاهر بنیان اینهم از غیر مسجود کنونی که کتاب
 و سنته بخوانند تا که از آنرا قبول میکنند چون آفتاب نیز که منشا یا میبارش بود به سیه یاد
 عالم شود و لطف نیز در کار تمام اختیار برست او در دست تمام همه حکمت مخفی است
 هر لطف جهان آفرین تمام کند بنده صلی الله علیه و سلم را بنوع و خلافت بنوع مخفی نهذیب بخوانند
 جلاله خاصیت بلکه برکت است علم برای تمام عالم که در ضمن نهذیب بخوانند بدید آمده از
 میان غفور الینان چه شنیده از باب گوید است نه من خلق بابت سرخ نیز بر سوی مسجود است
 که از هر من منخی عالم را از صلوات فرماید یا بارانی عظیم که قطره قطره در آنرا نماید که گشتیم
 در طریق انصاف مسعودان خلافت خاص از میان مردمان حیال که ششاد حق پیغام بر حق از
 میان مردمان نبوت نبوت غیر است و این بسیار شایسته الله علی همچنان معرفت خدا

و خلافت فانی بنوعه غیرت محض ازین جهت علمه در جزیره نواز بود چنانکه معرفت بخامبر نیز بود
و چه باشد که میساج از بنوعه این بنی و که حق جدار نبوت اما هر چه بر آن است که بخامبر را میساج
بوجود بخامبر میاخر مبارک دهند و با کسب در امت الشان میساج بود و بنوعه ازین قول باقی ماند
اسماء اولی که هم آید آن بعد از ابی اسرار بنی را این سر است عجب از اسرار گوین چون خواهد که بخامبر
صاف کند را در آن زمان محبت فرماید بر زبان بخامبر این میساج با آن صحیح خواهد شد و با
از آن ممانعت مردم و اندازات که است و مانند آن به ردیوت اخبار آن بخامبر آن را نماند اما
لا فنی است که شریعت بخامبر لاحق مصدق شریعت را بعد از آن در حجة با مروه است این یکم بطبر
سازند سر است اولی که میساج که اندک هلاک شود هر که هلاک شود الا فی...
در خلافت خلفا امیرة و ارض است و محققین حریت و دودیه مسافره کلی میساج آن چهار چار سر است
با بنوعه بسیار گفت بیان فرماید که هلاک است میساج دوم اعلام نماید که هلاک است محقق از مصدقین
و شهدا و صالحین است سیوم امارات استحقاق او خلافت را فخر و عطا ارکان کند چون سخن ما
ابجا رسید محبت اندک خلافت او چنانم کردید در زمان باطون او ممکن است خود بعد از آن در
وقت وفات بخامبر طایفه الملم که از آن خلافت را برای خلیفه منعقد نمایند بعد از آن
با بنوعه در غربت او عالم بسوخته آید لیس ملک منزهت من بنده و لیکن من حقی من بنده
و اما بعد لاحق آن است که معانی خلافت فاضله در خلیفه نمایان که از آیات و امارات خلافت او
سک طایفه اصح متواتر فاضله فرماید بجا میماند که شخصی گوید من طیب و مهربان او در طلب
مرتب حق باشد بعد از آن مرخصی بوی رجوع کنند و هر مرخصی را با سایر علامات تکم کند که نشان
مرغز دارد و احاطه نماید در آن بعد از آن برای هر مرخصی دو ای نصف کند و آن او در
موسرافت و علم عالم مجاله او از امر این جمله خلاص شوند و طایفه او بمنزله الشیخ را بجهت
الغبار واضح کرد و مالا بعد معانی خلافت که با بیان آن گوید نمایان آن کن و مقصد اول آن که
بر خود مالا با خلافت فاضله از بیان حضرت سابع اوراک نمای بعد از آن مقصد اولی که

آچار و زرد و کیمیا، اندر غیر دادن که کبر و اعوان ملکات دوم آنکه چون در او صفات ظاهره که در پیش
بنوع پنجاب با صلی الله علیه و آله و سلم که در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بود از سر نیزه و زرد
در پیش صلی الله علیه و آله و سلم پس علیه فرود آمد از آن سوی ایمن اولی است سیوم آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در بیماری از آن وقت که فایده ملکات سیما که در آن خدمت و مشقت اندامند تا میرود آب پنجاب
بر کله با وجود وجود مباحین و انظار و لا چون این جهت گفته اند که باید دانست که منتهی آنست
قائمه بر هیچی که بر آن کتب علمی است بر جهت غیر از این است که در ظاهر و در باطن است که در آن
سره لا یفوت و در کتب فضائل امیرالمؤمنین و علی بن ابی طالب که اکثر انسان را بیگردانند
بر علاقه خلوص که از خود بیرون است مستقر در اعوان و انظار صلی الله علیه و آله و سلم که در آنست از آن جهت
مسئله عند المسلمین آنجست که معنی آن معنای مستمراست محال است مطلقا در آنست که این لازم است
تا در در عصمت بیجا میرسد یا اجاع است هر جومنه بر گفتار که در او این جهت آن حضرت در دو وقت
مقدره است این اگر بدلائل عقلیه معین میکنیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا بد خلیفه برای است نمودن
فرموده است و انقیاد و التزم و در آنچه خلافت عقول در دو لازم نموده دوم آنکه بدلائل عقلیه
نمایم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای است نمودن خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر است که
تم الفاروق نام و در آن آخرین بعد الفاروق که بنام او ان الشروع فی القعدة الذی و سبیل از آن
در تقریر آن گفته است هر که سز مرتبه بالا با و تقریر سبب الامر بل بر معرفت او موقوف است و آن گفته
است که مراد ما از تعیین خلیفه که به موجب لزوم آن زبان میگویند آنست که آن حضرت صلی الله علیه
و سلم نزد یک یوفاة خود مسلمانان را جمع فرماید و به دعوت آن خلیفه امر نماید با جمعی از افعال هر یک
در جنات اجل را که در آنجا بر تخت نشاندن و غیر بر سر پستان مهمم استخلاف می باشد و اما آنجا
نشری است مثل سایر شرعیات همانکه بوضوح و غلظت و نماز و زکوة و سایر عبادات و مساکات و مساجد
و انقیاد و اجابت در عمر شریف خود امت را تهنیت ساخت به بعضی قرآن و اسرار آن ناره و همی
حدیث و اسرار آن اخروی و به نشرین اطلاع و قیاس صحیح جمیع آنست که همچنین واجب است که

تکلیف و جهالت باشد که آن شیخ استناطی است که از حکام قطعیه مسلمین با نذ وجود و تدبیر غیر
انظری که ختم صلواتی است چون این نکته هر یک بر اصل صحیح و بیانی اول استقرای احادیث که
در باب فتن روایت میکنند آلات ظاهریه دارند بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکثر و علی گفته
من و بیعت و مردان را بلطفی اذکره که رضای خداست یا سخنان از آن مضمون شود چون آنوقت
را شناسیم که در قیامی می نمایم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکیه اول و ثانی در حالت که آنرا تکلیف
دور از غفلت و نوم در آن سخنان از آن فتنه بر میخواست و کارهای عظیم متکلفی فاسد در رسم بر هم میخورد
التمه یعنی نرسود اندک اقل نمونند بخوبی که در کتاب جهالت را که از آن دور بران و در کجاست تمام نمایند
سخنانک از بیان عظیم در بر میست که اول آنکه از آن سر فتن آسمان نماید که کسی که شناسان او
کرده شود بدان اسوگند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قائم النبوت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نخچه او بود که حرکت المیه تعارض کرد که حکم در آنجی که بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا روز قیامت صحبت
بر زبان و بی صدا الله علیه و سلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضای حق جل و علا به نسبت حضرت
الوفای و سخنان او تمام نیست بعضی بیان فرمایند تا منت تمام شود و حجت قائم کرد و در آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر آنوفای منگفت که در راه سینه نسبتی از آنجا نمودار کردید و بی صدا الله علیه
و سلم به بیان در بعضی اوقات خبر از آنجا کسی که حکیم طاهر می چند باز بحسب تقریبات داده
و احده بیان فرمودند و حکمت مخفی است که همه آنوفای مبدین شده بالاستیعاب اجلا و تفصیلا
اگر امروز سخنانی در آن شده باشد سبب بیان رواد با سبب صورت تطبیق و ضعف یکی بر صورت
فاندر واقع شده است اما بیان احوال پس از حدیث حدیثه نام نیز رسول الله صلی الله علیه و سلم مقامات
شکر شبها بگویند و کمالی قیام انسانه الا در سینه حفظه من حفظه و نسیمه نسیمه هم احوالی بود
و اندر نیکنه سینه نسیمه فاراه فاو که در کافیکه الرجال و جبال الرجال ادا فاراه نسیمه اذراه روز
منتفی علیه و اما بیان آنوفای تفصیلا آنحضرت صلی الله علیه و سلم از منافقه حدیثی یعنی الله علیه و سلم
دادند و در حدیث بسیار از منکلمات و غیبهات من و کت قوله لامراه ان لم یجد فی ذی الکر

در روز عید و احتیاج و در آخر نماز و در وقت دعا بن یا سر را در باغی خوانند گشت و بعد است آنجا
انسان باطن نماز و مارت به یک یوازند ازین عمل مند و نفس از مرتبه برتری فرود آورد و در حق و آثار
فرمود است حق آن سر و معانی را فرمود آن ملک قاسم و فرموده که کیف ملک است و فیضا یعنی آنکه
والتام مبیته او ان الله مقصود فی الاصل و الاصل و لکن فیه نبات و نبات و نبات و نبات و نبات و نبات
باکله نبات است و مقصد باشد که به تسلط و مسجیت در سیره او و مافی سیره شیخین باشد و آن خلافت
بعد از پی بر امام وقت باشد و بعد از آنکه بار خفته نبات فرمودند و نیز با بعضی فرموده ان اولیت امر اقا
است و عادل دان استاره با امارت تمام و خلافت همه جمیع حق الطین بن علی قال سمعت علیاً یقول
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تنسب الایام الی الی حق ملک معاویه فوالله فی انفسنا من الیوم
فرمود ان بعد معاویه ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم
و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم و یحیی و ابراهیم
در باب عاشورا انک کویست و استیجاب علی قوم اکرم و بوقه قره تبر دادند و اگر کردند انرا بدینا
گفت از قتال قال کیف ملک انما ذر اذا کان بالمدینه فکما تنزل الماء الی البحر و بعد از آنکه بنی امیه
دانا در مسند حضرت فاروق و ذی النورین رضی الله عنهما بانه بیست و دو هزار مصلحی بود که در آن وقت
با ندرت بلکه جزو او سبب حکم ما در جنگ جرات مرم کرد و منتهی مصالح الله و لیسلساره باشد
بسخط دار مزین بنی مرثانه خبر دادند که راست فی النوم بنی حکم سیزده علی بنی کاشنه و العوده
و این تغییر سارده بسخط است و عن الحسن بنی قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای ملک بنی امیه
فراه و کف فانتزل الله فکما انما انزلناه فی لیل القدر و ما ادریک فالیله القدر لیل القدر فخره لیل
سهر جلکها بنوامیه قال بعضهم فحسبنا فی ملک بنی امیه فاذا یبکی الف شهر لا یزید و لا یخقص و در احزاب
آمدت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهر بر با برت خلافت دادند و در تاریخ مشهور است
که علی بن عبدالله بن عباس بن محبی بر لاسکفت و با در ماه بنی امیه اندا بار سبب اداد و اوست
کرد و فی حدیث ابن عباس عن امه ما ولد عبد الله قال ذبی بانی الطهار فاجتهدتک العاصم فاناه

تذكره فقال بوجاهة بنت عبد الوالد ما حتى تكوم، نعم من يصلي جميع عمره في الخلاء إلى يوم
توفيه وادار خروجه إلى مسلم عزاسماني قال يخرج زابات سود من حراسان لا يدركها شيء حتى تصيب
بأذيها وحق أيد عبا من النبي صلى الله عليه وسلم قال من السعاع والنخوص والمعدي وأخرج الربيع
بن سكاك، هم طعن ابني السبابة أو مني من ضربة أربط فقال في وصيته ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم أخسرتي بما يكون من أضيافه بعده وأمرني بقول الأماكين والرافقين والاسطوخودوس في
بنيته والاساني والجراني انه يملك معاوية وابنه يزيد ثم بعد ان مر وان توارثوها وان يذرك
مسار إلى بني امية ثم إلى بني دار في السنة التي يقتل بها الحسين ذكر ذلك في الفصيح والخصر
صلى الله عليه وسلم خذوا من اهل خزرج كبره ان سانا ان سلام عزبي كند قال عن فضة والداك
رسول الله صلى الله عليه وسلم فايد فبنته ان تقضي الدنيا يبلغ من موطنها ان نضاه ان قد
سماه لما باسما واسم ابيها اسم فبنته رداه ابو داود وعبداد نذ ان باسما هي تركان من ابن
مسعود قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكوا الشرك انكواكم قال اول من يربط بيتي وما قولهم انكوا
قطر اعراه في انضاد يهر إلى الطبراني وابو نعيم دار واقعه بالكوفا وكنت من منتم خرداد نذ عن ابي
كيرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارض تسمى البقرة او البقرة ينزلها نار من المسلمين
ان يقال انها فعل يكون لهم عليهم سبر وكثيرا لها فانها كان في آخر الزمان جاز في قطور او ارض الوجوه
منها الاربعين حتى تنزلوا ساطي النهار فتفترق النار عند ذلك ثلاث فرق فرق تلقى باصليها ككفر واقتر
يا نذ على انفسها ككفر واقتر فها لكم قنالا نذ في فتح المدخل بعقيم عزاه في انضاد يهر إلى
ابي نعيم والمراد بالبصرة بغداد لان نذ اذ انضاد انضاد اي حارة كران وبالفتح الطهر في
تلك النقلة فقط وعن برودة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان امي ابو قحافة عرض الوجوه
صارا العين كان وجوههم الجف ثلاث مرات حتى يلحقهم بحزيرة العرب الا ان علي بن ابي طالب
منهم وآما السانية فينبو بعضه ويهلك بعض وآما الارات فيصطلون به يعني منهم فالحويا رسول الله
منهم قال انكوا الذي فيه يديه ليرطن جنوهم ان يحاري مساجد المسلمين عزاه في انضاد يهر

تجدد و انقضای بیرون از شمار است هرگاه برای هر کسی که در آن ساخته است بر کبار اعیان رفیع حضرت
صیانت آنحضرت صلی الله علیه و آله که در زیر پریشاد بودند و بعد از آن با او علیه السلام عمل اعیان خلافت نمودند
چرا که نفسانی نغمه زوده با صفات الهی از دور از دور از بیرون نیست یا خبر است یا شکر از دست
این زمین و زمین است که من پس سینه حسنه فی الاسلام کان در ابرو او از من همان الیه خبر که اسرار
جمیع کبابین و زمین آنکه سببی است از بهشتی شده اند حاصل است و اگر شربت بهتر است یا دست نذر اگر در
محمد پیرایم زودند و امام معصوم است همانند سایر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه و آله علم امور جزئیة اصحاب بعد از
که بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله با این مصنفند و در بیان سخن ما پیرایم از عظیم ما انا لا الخیر و اما الی الشریة
نفر ما بد اگر صیبت لطف خدا است و در آن حضرت بیجا مینماید که بر آن جز عطف سازند تا مردم
آن خیر را خیر دانند و ما آن ایام نماید و اگر شربت لطف الهی در آن حضرت رسالت نبی است و الله
علیه السلام نفاضا میفرماید که بر شریعت آن مطلقا سازند تا مردم آن شربت بدانند و محبت است بر لب و شایم حد
و اگر نوع مانی می بود آن شیر بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلعت است که در آن در خلافت و خلافت حقین هستند
و بعضی غیر ایشان است با جمله استغفار بسیرة آنحضرت صلی الله علیه و آله در سنج بر احوال جاریه رسالت و طاهره
در آن که خلفا را بیان فرموده است و تعیین خلعتی از خود نمی کرده و این نکته است از شرف نفسی دریم باید دانست که
آنحضرت صلی الله علیه و آله سیم تر جان و عیب خود را که در مناقب هر یک از صحابه بیان فرمود که کسی را نفسی
نکرد و فنی بود ما قیامت است همان نصیحت بر روی کار آمد است تقاضای دلی بن کوی سید الفراعنه
و فرمود که خدا را فرموده است که سیدم علی را تعلیم کنم ابی که گفت او ستانای الهی است که فرزند
عرب الی بیچ میدانی که نکته در تخصیص الی محبت است که سلسله جماعت عظیم از قرابت مرعوبند و اول
او حیات رسالت رسیدن مقدر بود و عبد الله بن سعود را فرمود که ما نام کم این ام عبد الله و ما
افراکم فافراوه برای آنکه سلسله فخره تمام خیر از امت رسالت رسیده مقدر بود در حق تمام
چرا فرموده عین منبج است برای آنکه فریغ بسیار است او هم آمدنی بود در حق سید جعفر فرموده است
این منبج کسب تمام و بطریق اعرفون برای آنکه اعراق و حکومت آن بر دست او و مملکتی بود در حق

میبین کردان بر چیزی بیان کرده اسکان و شرط و ادب فصل سافته مثل این کلام در آن سخن
مهربان عفا بخون میکند که است خواند در عین مهلکه بسیار و چندین ظاهر این را بخوانید در غرض است
همو چون نام شود دامنه قوه غضبیه در میان کند و این را بخوبی نماید و نامر بطریق نوری که انکس
غیرت نسبت باین آورده دی اسکان دعوت نموده فامند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله

الانته کند در میان مانند سبیل که است بود غنی اندیز به عرب بر فاسد باشند در
دیگر بی روح کوا قاده باشند و سود آن مانند عصا غیر در دست مردم بهر کند باشد حکمت این حکیم در
در اوقات این مشفق مهربان مناسب قرار داد که تدریجاً معده عام با کرده و امت خود نیز نسبی خلق سپرده
از عالم بگذرد سه ال اگر دی به احکام در تدریج پدید شده است بلکه بسیاری از احکام به اس غیبی در
حوال که استند از حضرت علی علیه السلام از احکام غیر منبیه باس که جواب کیم چیزی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله
علیه السلام در آن بود و غیر آن با حضرت رسیده لاجرا علی ما آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده است
غیرت تقریر نموده و اگر سر شستن فرموده و الا تقریر معصیت لازم آید و آنکه می است و در مقام
عصمت و چیزی که فریب آنچه و فریب حصول بود آنرا جان فرموده ای آنچه بعد از وقوع آن است
با آن کرد و آن عین است الهامی که بقیاس میبندید عطا کرده اند تا تو جان بعد از خروج است
قریب العفو و عاقبت که تقریر آن کردم قریب العفو است با افراد و کیم بر فانی وقوع آنرا خدا
او بعد میداند انسان بین العیلتین باز بر عباس میبندید آنرا عواله کرد که عقل تحقیق آن مستعمل
باید نه آنچه بقدی سخن باشد و تبیین نماید در زمان آنکه تفسیر و تبدیل کند و می او معنی است
معصومه باشد امری که کل ستر جان لسان غیب که محل را مدخل شود بعد در بیان و اس علی مرتضی
ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نطقی فصکانان غرضه قابل بود الی اس که
با بیدی و درین الحق بسطه علی الدین کله و کوره الکافرون و ک روی من البنی صلی الله علیه و آله
بالبیة اترانه بستر بفتح فارس و الروم فی اول مجیه بکله و فی اول قدمه بالادنیة و عند و آت
فاکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعریف علی با آن فریضه نموده ننگند ادای ما و ب کرده باشند

حاشا که نگذرد که از آن قبایلیست که بدون نصیب طلبند
بجای طلبند ای حلیفه کان که بیت میکنند زیرا که برای امداد و تقویت نفسیه مساعدت استحقاق با غیر خود
است و دست و قدم اختیار برای کسی که در برای آن موفق باشد و آن امر بر وی نیز میسر گردد و از ظلم
و بی عدولت و معذرت الی این حدیث و غرض از آن معلوم آنحضرت بود که ای اهل علم و علم که پیدا
اینها ازین امتداد امر بر تمام غرضین و اولیای این فتنه در زمان سرفرازیه بود که در
سینه انداخته اند و دست سر بر او نهاده اند و با قطع عمل بهو که آن میان و مردمان اگر دست یا ازین
اسلام را بر هم زنند و مسلمانان را سزاوارند و در آن وقت سواهی نصیب طلبند مانند مکتب
و نه هر خانه که باشد که شخصی عزیز القدری که تدبیر فینت این ایام عظیم معین فرماید و دفع ضرر و
سوء و خفیه و هر چه علیکم بالموافقین رؤوف رحیم بغیر تقرب بخیر و معیاد از سر متحقق میشود و حال آنکه
برای این کار و این بیعت لایسک قائل فی سبیل الله اگر درین آیه فهم خود را بجای فرما سومی بداند
که همانا با کفار را بنده او و قبا و غیر نصیب طلبند اسکان نیست و هم حلیفه با آن قائم میشوند و بداند
بعد از او و غیر این و زهد از عقول عامه خارج است چنانچه باید که از نفع نصیب تعیین آن فرماید و
فتنه اختلاف نظام بنیان در تعیین خلافت در آن است و نصیب نفع کنندگان بجهت محاسب
عرضه و مطالب میباید زلال معارف و اعمالها نماید و اگر نافع ملکوت را بخوانی اللّٰه بوالای که در
مثل این حالات مضطر شده اند نصیب بجای عزیز الوجوه و در تعیین آن با دساره گاهی بدلیل نجوم
منتسک میشوند و گاهی در بر و یا در استیجاره و گاهی سینه و یکجایی که بر کمانه او اعتماد داشته باشند
و نیز بیات این همه از دماغ بر دست و اگر بیاوردی که هر چه رای زنده زلال دستان بوقوع آید
و گفته او نیز بدید هر سه لوی تاج و تخت بر آید یکی سراه فرزند بخت که با دست بر دوشه از روی
تا با در کفزار و جو زدی در دوا و کار بر زود طهارت انفاق نمهند و قصد مسعت سلطنت کاو
در دقت میری او و خرابی بدن گویند که با صلح سلطنت فارس بخلاف کجی خواهد بود و گویا
فرستادن برای آوردن خبر و از اقصی نوران این سینه کفایت میکند و ای حلیفه ایست که اگر هم

عادت آسان شود نسبت ان عاجزست بر آنکه چون که خلق بشدق درگاه خود سمرست
و اندر من الهامی با تفرسی منور شد تا جمله عالمه بان تدریر در فریضه صورت کبر و نبوت را از غیب
مجدوب بر سر بره و باید و عفته ری لب این شرح بر این اصل است سستی که نیست آنحضرت را این است
بسیار وقت های کفر و آقا و وفات را کرده است که با باقی اللولب الغیبی ان اید منیت عربیم و عجبیم لایعنا
من اول اللولب فی اللولب است ایضا بلکه یک بود و انیسلم یک اللولب بان سر چون آنحضرت را معطوفه مسلم
عام ادنی بی ا الهی استخوان فرموده بدین زبان درین دنیا که می آید است شده بسیار یک فلان زبان به برید
باید که برقع اشده می محمدک بر این طیفه هم طیفه مونا انکه مراد مع عام شد و موعود می حرکت و ملک
موقوفت عهدی که محل انجا موقوف بود از علوم سید فارین است و لهذا جامان گفته اند انزل ان القوا
عالمی از من آنحضرت بن عظیم عجمی معرفت شخصی اعمیا خلافت عمل نماید در ان مراد مع را بجهت ان
بعد از سیرت انهم نیز بر سیرت است که از سیرت کرده کار می کنند و لابد است که چاره باشد و همین چنین
از زمانه فرماید و اگر فرزند کم که بعضی از ان تعیین بگذاران گفتند انجا از ان است انجا در است
ایلی که با انند و المؤمنون الا ابا کبر طان بر میان خلافت را تصدیر شخصی بر این نوع خود اذنان
بروای فهم میکنند در ان منبعی می نمایند در بن تصدیر محمدی در نزد بابی اول انان هم در و
حقیقت ساسانه بر سیرت را انجا اصلاح علم و ایمان موعود می بیند و ان اختلاف را انجا از
علم عظمه میسازند حکمتی محض است اگر لطف جهان آفرین خاص اندیشه مصلحی عام را
انکه اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقصیر می چیده در موعود است ان خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعده
ثم عثمان بعد عمر و تبیین انکه توانسته معلوم شد که صدیق و فاروق و ذوالنورین با دستان زمین
بودند فرمان روای میکردند و مردمان بر ایشان ملاحظه رعیت با خلیفه بجای آوردند و بلطف
یا خلیفه رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا میکردند ان قدر خود موافق و محقق هم میدانند پس
بکابر و خلافت که فرمان روای است ایضا از امامت مند غیر این بر این پس از غیر این ستمین
اسم خلافت منتهی شد گفتگوی سستی و شیخ هدایه است که انیت و درین فرمان روایان مطیع بودند

یا حاجی جامع مکارم و عبادت و کبری با بر مضاف حکم غیره
 از نظر شایع بر همین عزیزان بود و این موافق آن نظر خلیفه شدند چنانچه اگر کسی را می بینی
 بود و این را بیند و در آن بلیغ شود و آن می شنند در تصدیق و عبادت و عبادت بسیار لازم می
 آید بسیار در کلام خود بفرستند چنانچه در کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات و التسلیمات و کذب
 و غیره است و در این مضافی مضاف و در جواب امر مع بر مضاف و در جواب امر از احکام شریعت
 عدم میوه و غیره حکایت بخبری از احکام میوه کمال است و به اعتدال هم عقل اول و ثانوی در مضاف
 مضاف اما در کلام بفرستند بر خبری که این حاجی جامع در مضاف شد تا بحکمیت لازم می
 آید که در درجه علم بسیار است و مع و ثنا و اخبار بر مضاف اول و دوم و سوم و اوین
 از شایع عرب و در مضاف است لغیر صنی اعد عن المؤمنین اذینا لعلو کت تحت الشجرة و علم ما فی ملکوم
 و نیز سکینه علیه و ایا هم فی فریاد و معانم کبره آخذ و منها و کان اشد عزیز اکلیما و یخین
 از آنکه از آن پس که این مضاف و خبری بودند تا عیسای علم باشد و در اینجا از آن پس که
 و غیره سخن از درون بیرون شنند با اعانت محض با سکوت و در بند اگر احانت کردند و علم
 و نامت باید نند زیرا که اعانت ظلم است قال استقامت اعشرو الذین ظلموا و ارجم و ارجم و ارجم و ارجم
 سکوت کردند و است با بر خوف بعد با بیخود و ف اگر بفرستند بعد بر مضاف شدند و اگر مضاف
 بعد از خوف در مضاف مضاف و در مضاف و اهل مضاف و اهل مضاف با اکثر است و بعد با فیلدی را از این
 اگر جمیع را بعد با اکثر را این مضاف است با بعد از آن که چون مضافین با اکثر است و بر مضاف
 فلاح است از مضاف مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است
 آن با خوف از مضاف شده بود اگر مضاف شدند با حافظه آن اهل پس بر مضاف است پس مضاف است
 و از آن جهت که اگر مضاف در مضاف مضاف مضاف مضاف مضاف مضاف مضاف مضاف مضاف
 به مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است
 بعد مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است و مضاف است

کبره یا بیدار بود که در هر دو یک نماز و قبل اذکار است نزد یک مرتبه از وقوع و هم تقدیر
تقدیر امری بجز همان جمله اذان کبریا است و اگر بنا بر قصد و قصدی از آنرا ذکر نماید و آنرا
نکنند و این باشد جزو آن که در آن جهت آنکه تقدیر او نزدیک است بکفایت نماز و این در صورتی
را که در آن تقدیر همین کارهای استند از وی بطنی آید که آنکس غایب است یا عظیم اما اطلاق لازم است بآن جهت
که همگی غیر از همین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده از این روایات
طریق بسیار دارد بجهتی که نزدیک به جمیع یقین با هم شریک است حاصل شود و چون در حق صدیق دارد و پس در
صدیق در آن قطعی باشد و در بعضی آیات بجز در آیات سبعه تر این بسیار یافته میشود که سبب اول آنست
صدیق بوده است اول آنست که تقدیر است از او چه از آنکه کفر و ایمانی است و از ایمانی اقرار و اذکار
لغوی و لاخر آن است که در حدیث و صحیحین و کتب اربعه و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
و است آن بود که اولی آنست که در مسکنین و المهاجرین و سبیل است و بیغوا و بیغوا الا کتبون ان الله ارحم
الرحمنین و صحیحین و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
الصحابی فی روایت محمد بن الفضل زمرت فی آنی که در آن علی بن ابی طالب در آن است و علی بن ابی طالب
و سلم و اول من فانی علی الاسلام و قال ابره سعود اول من اظهر اسلامه سبیغه النبی صلی الله علیه و آله و سلم
و قد شهد النبی صلی الله علیه و سلم اتفاق ماله قبل الفتح فی انا دیت کبره چهارم ان الله یومر بالعدل
و صالح المؤمنین قال الواحیدی قال خطابی ابره عباسی و ابا بکر عمر انان النبی صلی الله علیه و سلم من
خاداه و بغرانه و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قوله و صحیح المؤمنین قال صالح المؤمنین
و عن یحیی و صحیح الامتیه و بوالیه استماعه انه کرمه و وضعه کرمه و صحیح المؤمنین قال صالح المؤمنین
من الله و علی اربعین سنه قال عبد الله بن علی ان اسکر نوحک النبی صلی الله علیه و سلم و علی و ابی و ان اعلم
ترضیه و اصحابی فی ذی سبی انی بنت الیک و انی من المسلمین قال الواحیدی قال قتاد اعطاء الصغیری ابن
عباس به الایه نازک فی الصدیق رضی الله عنه و کان حمله و صحیح هذا القدر و يدل علی عمده قوله حتی اذا
من الله ای آخر الایه و قد علمنا ان کثیرا من الناس من یلیق فی الصلح لم یکن من هذا القول و هو ما ذکره

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزلت في الركن عيسى بن مريم وهو خير خلق الله تعالى
عشرة سنين بعد ذلك سنة محمد صلى الله عليه وسلم في سنة في جارة الى امره بظن الاشارة في السنة
وغيره في تاريخ اربون سنة ونبى رسول الله صلى الله عليه وسلم وفارس قال بنى وعنى الهوى ان اسرته
بالاخرية والامان حتى لم اترك بك على خالدى اللى في اذ عثمان بن عفان والحسين بن علي
والعلاء بن ابي طالب في الآخرة في اليك باسم ابواه جميعا ولم يكن لاحد من الصحابة المهاجرين بالواء غيرهم او ميا
وغيره من ذلك من غيره وان اعل صلوات الله عليه وسلم قال ابن عباس قال: استحقا من سنة الفومنين
يغفون في السلم برو سببا الى الخيرة الا ان سب سب سب سب في ذرية اذ قال واصحاب في ذرية
لم يولد له ولد والولد والولد الاموا باسده تسلم والذي با بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم
ابو جهم والجارم والموثون الذين صدقوا محمد استا الله عليه وسلم باجا بر من الكلام او ليك تم
بهم الذي يغفون ابوهم سرا وعلا شية في الكرام فيل نزلت في اليك الصديق رضى الله عنه حين صدق
باربعه الف سنة عشرة بالليل وعشرة بالنهار وعشرة في البر وعشرة في العلاء في دعواتها سيف ما يد
سببها راقى النبي بوجهه في نزل معزان متفق انذر انك مراد من التي صديق اكبر سب جود العيين
وغيره اسد عرف محمد وكمية سب باعقاف محسنين ودر كره غير صديق كسب الفان ابن مطلوب كره سب
ووجهه لسيار دلالة يمكنه انك حضرت من نفي موداية بنه زير اكبر نفي صغيره در كمال الكفرت
سب الله عليه وسلم دمال ثلاث نادان كانوا الكفر الله عليه وسلم سب نفي من شريعت دكست
بجلا من صديق اكبر الكفرت على الله عليه وسلم بروى نشت فعلم السلام دكست لافيدان نشت را فرجا
نيت كما قال الابن اعلم السلام واما اسالك عليه من اجود ان نكلا ووجوه مراد ان صديق سب
سب الله عليه وسلم دكست او محمديست لكونها دكست و معنى ذالتي و معنى من خدا سب في الخال والانتخاب
اكرم سبها اكرم سببها سب و سببها من اصحاب الخلفه سبها كرسه كويد كمراد ايها جنس
ان نشت كويم دجال مورد نفي و معصية آية قطعي سب بر تقدیر منزل مكيوم كمراد صديق را نشت سبها
ظاهره حاصل به بالاقتان كسب در انك كرا نشت حبه بعد باه سبها ذة قهها ي سبها سبها

متصف با این صفات بود پس بهمانت بر وی همان حق باشد و بد که او را که رحمت و دود او را که خلیفه است
و او را که بر بنده در دنیا است. از آن جهت که خداوند استخوان را بر او است و خداوند الذین انما و اولیاءها انما
و ائمه الذین ان کما هم فی الارض هر دو در یک است و هر دو از ائمه اند مطلقا یکی را دیگر نفی می نماید و آنچه
از دو جا حاصل شد اختلاف می آید و اولین است درین خلافت ایشان و بیان آنکه اگر تکلیف فی الارض را بر سبب
این بنا کرده تا چیزی دیگر که با آن خلافت باشد سبب آن می آید و هر دو در تعزیر این صواب است و لذا آنست
که خداوند میفرماید علی مفضلین به الاموال بعد عوایه الی قوم اولی با این تدرید تعاقب می آید و میگویند که این تدرید
یعنی که الله اجر من و ان تنزلوا ان تولیم من فکل منکم سدا یا الهما قال الواعدی اکثر المغرین علی ان حوالا
نویسنده ابداع مسیله قال راخه و فی ذلک ان نقره ذمه الایة و لا تعلم منهم حتی یحاکموا بکفر من اولی من الی و ان
بقی صیغه فعل انهم هم قال ابن عربی سنده که عمر الی قال فارس تعاقب می آید و میگویند و او میگویند انهم الامام فانما
تطبیقوا البکر و عمر بویکم الله اجر من و ان تنزلوا ان تولیم من فکل منکم سدا یا الهما قال الواعدی اکثر المغرین علی ان حوالا
محمد صلی الله علیه و سلم فی المسیر الی الله جمیعة یعدکم فی الاخرة عذابا لیه و الایة تدریس شده است یعنی همان
است و علی و عدلی علیها الخیرة و علی غایتها العذاب الایم است و عدله سر بویکه در روز محشر است و در آن
حوادث بعد از این بر سر جهنم کوار دعوت را در ای سبب خوب قبول دعوت تو را بود پس اگر قبول کنی تو را
باشد و اگر قبول کنی تو را این از هم بین است و حق است و دعوت که همه اشهر و اعلم صفات خیر است
و خالی نیست از آنکه این دعوی یا آنحضرت است صلی الله علیه و سلم یا آنحضرت است یا آنحضرت است یا آنحضرت است
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم التبعی بعد از آنکه اینها میفرماید این سخن را مع اید اولی تعاقب می آید
این است در تفهیم حدیثی که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از حدیثی که در مورد معلوم است
بغزوه خبیره بر آن بود کسی از اعراب را دعوت نمود و بنزد او فتح کرد و چندین در این حال بقوم از انجا باقی بود
زیرا که این کلمه دلالت میکند بر همان دعوت این قوم ما قوم اول که فرستید و حوالی ایشان باشد و ظاهر از ادبی
باین حدیث است که به نسبت فرستید شده با سبب است و این معنی در غیر از هم و حج با فرست و در هر معنی
سبب آنکه معانی است یعنی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود نه حکمت اسلام و تعاقب می آید و اولی است که

بزرگ اندوخت کفایت بحسب اسلام بخوانند و بنوعی اس دعوت کردند اعراضا مجازا بنحیث کفار گناه
 مصلحت الهیه قطعا در صورت صدق کبریه و قائل از تمام میزان بود در این حالت نیز عقاب عراق و
 تمام و معهود و دعوت ذی النورین نقال باه از امانه از فرقیه و مرتب و کاتبه مبوط فی السایح
 پس در است این و واجب الا تمثال بود در این صفت حلیه حق است و چون حقیقت این در دعوت کبریه ایم
 در هم نماندند جمیع احکام این و واجب الا تمثال از اینند زیرا که مشکلان کلام هم میمانند و در وقت جمعی است
 و در حقیقت این است که در اندوختن احکام و جماعه نفی و جوب العقاب این را میکنند در جمیع احکام فلما نظر
 الهیاتی حق است که در این حد است که عقاب است بنوعی در اینها الذی انما منیر بر تکلیف مندر ذی نفوس یا
 اندوختن کبریه نبیونه اذنه علی المؤمنین لعزیز علی الکفارین یکایم و شیخ سبیل الله و لا یخافون لولا انهم
 و لا یصل الله بوسه فیها و الله و اس علم و این آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه مجوسین کاملین بر منین
 با آنکه در با مردمین و این معنی در زمان شریف انکسرت صبا الله علیه علم ظاهر شد زیرا که اسود غنی در وقت
 کتبه و حقا که اسود سوی وی لشکر میفرموده و در ایام عزیمت تفریحی زیرا که نقال این را باجابه باخبر
 انکسرت ان فی زمانه و علماء و علماء و فی غمنا و فی امه نیز با یکی از مردمین بطریق فوج کسی قیام از کردند
 معلوم که فوجی آیه جمیع رجال و نصیب قال سب پرستند زیرا که آن موسوفین صدیق و فارغ و جویون
 اینان بودند و در عرف عام نقال منسوب می شود بخلیفه مرتضی خود حاضر واقعه نباشد و اگر صدق
 در وقت حلیه بر استند جمعی که با آیه جهاد کردند و با حجت نمودند و با سخنان ایشان را رضی
 محبین و محبوبین نمی بودند با این آیه دلالت میکند بر آنکه انجمنه محبین و محبوبین اند و بر مؤمنین
 روازند و بر کافرین است و می باید باشند و از کسی نیز رسد و اینهمه و عفاف کمال است باز فرمود
 و نیز فضل الله نبویه شریف و این دلالت میکند بر کمال فضل و تاهی در شمار این است بلکه در حق و ایم
 خلاف خود با جماعه ارباب این بعد موصفت بعدند بصفت کامله که در حقیقت بهتر از آن و صغی
 نیست و معنی و مستحق فضل الهی بعد و این معنی لازم استخفاف حق و در این بر فضلیه این است و کلام
 تدبیرش احکام افضل اجزا علیه الصلوة و السلام بر تقدیری که خلاف شخص را نشان داد و جور است از

آنحضرت که بساعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پشت برنای ای نبره کوران و در او است
بی شمار که در آن نبره اندازد و هر طبعی که کل طبعه در همه او است علی سینه و در سینه و شعب
است مانند دلالت میکند بر یک شی که بساعت است بر پشت پس بر سینه باطل تا بکشد و اگر این
یا ساق و جگر باشند این بساعت را نماند و بساعت در سینه و در سینه است ایمان میده و برده فصل
که آنحضرت را با آنکه است اما کذب متواترات بر او در صفاق مصدوقی از آنجست که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در احادیث بسیار علامت این نبره کوران ایست که فرموده خدا تا در آن نبره ای نبره
نیزه در بعضی نبره و بساعت است اگر بر یکی غیر حاد است اما چون نبره را ملاحظه کنیم غیر مصدوق
باشد معنی و سبب معنی و آن محبت است ایست در روی خلاف توبیخ بیان این جمله آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در بیاطیب که بر نبره کوران فرموده اند و بیاطیب حکیم فاشد و بالذکر من است
ای دیگر در عمر مراد آنست که با نبره کوران نبره کوری فی معانی نبره که بساعت مخصوص در معنی است و در وجود
ایشان غیر قیام بمقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص در معنی این هر دو معنی است و صد باید که طبع
موصوف را با این بساعت نماند پس است که ذکر بیاطیب و نبره کوران است سینه بعد از مراد
آنحضرت از آنکه در امور علامت است نبره کوران بساعت است ایست که در سینه علامت است با آنکه آنحضرت
بر سینه جلین مراد است اند و در همین حدیث حکیم فرموده و فرموده هر یک از اینها که کرده شد پس مراد
از آنکه غیر فتوی و تعلیم است و آن نیست الا آنکه در حدیث دال است بر اجاب انقیاد و قوم است
را از جنیه الخلافه و همین است معنی نبره کوران آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه بود که است
را با آن نوری کردند فرموده ند علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين من بعدی خصوصا علیها بالنوا اجتمع
از آنکه رو با این نبره کوران کردند که در آن باشد بر آنکه دلالت است بر جدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
طبعه خدا نبود پس کوبا فرموده ند علیکم بسنتی و سنته الا بکرم و عمر و عثمان پس استخوان اجاب
النبی و قوم است در آنچه بحلاف متعلق باشد با بیان در همان مقلوب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
احادیث مستفیضه نبره کوران که بعد وفات وی صلی الله علیه و سلم خلاف نبوة و خلافت تحت موارد

بعد از آن ملک مضمون داشت که حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد طرفت خلفای از جمله
بسیر خلفا است. این خلفا بجز عدولت نباشد و اگر سیره این خلفا و سیره قاضیانی که با آنها
ملاقات یافتند بعد از وفات نبوت در آنست که با وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح
اعلام فرمودند یا که در وقت آنسلی بر آنست و سینه فخریه کرد و آنرا اختلاف خلفای اربعه و جعل نیز
این دلالت میکند زیرا که مطلق ریاست نبوت بر آنست پس این خلفای تصفیه نمائند
بعد از آنکه غیر آنست مضمون باشد پس اختلاف مدود و سوره و اختلاف در تعجب و بعد از آنکه مدود نبوت
و در احادیث صحیحین دارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر یا قلیب بن ابی معاذ از صحابه
نیز با نظاره مختلف روایات دیدند از آنکه حدیث سبب تامل اند آسمان باز من در حدیث تولا بعض
این سخن در حدیث آمده است که سبب تامل با فتن عثمان و با تامل جمع شدن اسباب
رای او و در حدیث و در حدیث المیزان و در حدیث معتبر است که در این خبر در بعضی صحیح
و در حدیث و در حدیث یا ساریت و در حدیث از آنکه مکتوب کردند از اظهار تامل بلکه با آنکه میسر شدند
پس نیز با در آنسلی که خلافت نبین ظلم وجود نبوت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیحین
امام باقر را خندیدند و با امت دیگری را فخری شدند و به دلالت میکند بر اختلاف حدیث و عقلا
اما عقلا از آنکه است که عاقله قابلیت بلکه بر تخت نشاندن نزدیک موت و دلالت میکند بر اختلاف
و عقلا و اولاد می نماید بر ما میر و در آنست در علم دادن و دلیل معتبر و در آنست و در آنست
حکم عبارات دارند مثل ساریت برست و سرگای لا و لغم و آقامت در نماز منقب آنحضرت
بعد صلی الله علیه و سلم و بهترین امور دین و در آنست پس آنکه بعدین دلیل باشد بر آقامت او
مقام خلافت را و آنرا خلفا پس از آنکه است که جمعی در وقت عقد خلافت با آنست که در حدیث صحیحین
بر بعضی و ابو عبیده ثابت و در آنست تا سیر حاضرین روی و اسکار بی برین استند لا این ظاهر
چون کویا پس استوار است استلال شوند و اگر امر و در دلالت این فعلهای قابل کرده است
در عصر صحابه سنای خود و مثل این است که مختلف است دلالت او با خلافت و عاقله و حضور آن

حضرت صلی الله علیه و سلم سالیله را فرمودند ان لم یخبرنی فانی ابکر دارین نیز مریح است در آنکه خلافت
بعدها حضرت سید الشهدا علیه السلام صدیق طاری شود زیرا که تفریق است لای ادا و ای و عدالتی تا مریح کلان
فوا من علیک بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است یخبرنی فی السیرة یوفیة الا خوفه البی که او را پیش
دالالت بر خلاف محمد بن علی را درین دلالت و خوفه نقل میکند خیر لان الحلیف کما یلی الی الا کما انزل فی
السیرة ایضا علی بن ابی طالب زنده است که بی کسی هم و ما هم و مینها هم و بعضی هم و کما انزل فی السیرة
الانزل لا یقتولون الا فی السیرة و خیر انما نزلت الی سدر بنات السیرة الخ لانه و حضرت عایشه صدیقه
رضی الله عنهما ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است من موت فرموده اند تقدیم این ادعوی است
و اما آنکه الحلیف را بعد از نبی است و در آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم آن خلافت بعد از او بود و ذکر کرده
و استند که فرموده است ان عرفت کذبت لکن نزلت و ندک ما ت خلافت با ما و در آنکه بعین برای او نبی
تو هر بر دیده الهی در آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جوارش محطی فرمودند که صدقات را بعد از ما بگو
و در بعد از وی بود از وی بجهان و بعد از همان ماکت شدند و از آنکه ما است یکی از او است
خلافت است در ما با تا صدقات است با نقیه اینها در امور خلافت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خطبه خواندند بعد از آن امر فرمودند صدیق را در آنکه از آن خطبه تشریح است یعنی دلالت بر این است
بسر خلافت ایشان تشریح زیرا که خطبه که از آن خلافت است تشریح است آنجا مسجد تشریح است و در آن
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الفی دلالت میکند بر خلافت است این است مقصد است و مسلمین با موندند خطبه
ایشان از جهت خلافت و محبت است از کسی که بقوله علی الفقیر الی الی الله و فی سبیل الله استغنان
با نفع الی مالک است که ما در بقوله آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الحلیف استدلان که از برای حاجت الفی
ایشان در امور خلافت و کما یسجد انتم ابر اسلام است و صورت درین است و اما در نهان
ان که تشریح است از قیام با مردم و انصورت را خداست با طایفه ما فرموده تا بیجا ما در حقیقت با خطبه
شده چنانکه نشنیدن ما که مطلع شدند بر آنکه صلی الله علیه و سلم باید کرد در عالم در رکن خامه در قسم دوم از
از سواد ائمه مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند شتر بار خا باز داد و فرموده

از من ابو بکر و بعد از ابو بکر و بعد از عثمان ترا خواهند داد و نفس احراری که منبسطه بار بخت است
صیانت و تدبیر و زهدت در آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوی فرمودند اگر چه در آن زمان از نزد ابو بکر فریاد
دیدند و اگر ابو بکر را عادت افتد در بدو روز همین جناب سپردند که امری ازین اصحاب است که بکند
مقام او را بشود و ابو بکر با تمام مقام من باشد و در دست من است هر چه سخن بگوید و عثمان این است
و علی برادر من است در روز اول نبوت در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابو ذر گفت آن حضرت صلی
الله علیه و سلم چند سکر نزه در دست خود گرفتند آن سکر نیز تا شیخ گفتند بعد از آن که دست ابو بکر
بماند شیخ گفتند بعد از آن در دست عثمان بماند شیخ گفتند بعد از آن در دست عثمان بماند شیخ
گفتند در این محله که دست که سیدی از شهدای پیام بود و در آن سگم کرد و گفت محمد رسول الله
الصدیق عمر السید ^{عنه} الخویر ^{عنه} شیحین را نترسید یک خدا تران منزه عین باه از مرتب ما می آید
سین تا خلافت باشد اما مقدمه اولی است یا جا دست سینه عیب مرتضی و النسر و غیره با هم
سید انوار الادل ^{عنه} ایمنه از اولین ^{عنه} الامین ^{عنه} و البین ^{عنه} و المرسلین ^{عنه} عدوت بجای خاص محبت ابو بکر
و معاویه با فارق و دست منزه که بشنیم فوق اول در عایت علی باشد و اما مقدمه ثانیه پس از آن
حیث که از خبر در بیان همه است که مقصود از عبادان و طاعات و فعال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول
میزان نزهت که در دنیا و دنیا فاصل است بر نزهت خود و دنیا بهترین نشاند از غیر خود الا بحکم است
عقل و استخیران حسب بعد از رایب مواجبه نزهت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسبب من باطراف باشند
اما مقدمه اولی پس بگویند مستفیض از فائزیه قبل اهل ای اصحاب نجی صلی الله علیه و سلم کان الیه
فات ابو بکر ثم عمر و از عمر بن العاص قال قال رسول الله من ارعاه ابوامم عرطه از منس و مراد از حسب
ارعایه عافرت است در دست بر اهل خاندان و کان مستحلفا استخلف ابابکر ثم عمر مقدمه ثانیه
از آن جهت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نطق بهوا می کند حسب از خصوصاً حسبیت کان بهوا
پس حسبیته دلائل می کند بر افضلیت سبب و وزیران آن حضرت بعد از صلی الله علیه و سلم و
بسیر دیگر نزهت شریک داد و معلوم است که اهل حق با بر کس است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه

و درین علقه است پس بدانیم باطل است زیرا که خدایت را فرموده است که خیزانته از حبت لیل تا مژده
 بالسرور و تهنوت منزه التکرار قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یختم علی قلبی الا علی النبی و قال غیر العزیز
 قرنی الرب و انما یختمه که مستحکم بجای اسلام منقذ اند بر آنکه امام حق بود حضرت علی علیه السلام و صلوات
 بر او باد یعنی ایس چون حق جاریست ازین دو قول در مرضی شرک که در مارتنه با صدیق است یعنی آنکه
 حق صدیق است زیرا که شرک همانست علی از دو حال است یا اینست که با بر حق است یا با غیر حق است یعنی
 باطل است زیرا که حضرت یعنی بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم عاقر بنو بویجه که اسکان معاومت صدیق
 بنده است با سزا از جهت که شیخ بعد از اتفاق در بنو ناسم با او بودند و ابو سفیان رسیخ بنی عبدالمطلب
 با از موافق شده بود در سیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله عنها با علیها منصب و قرآن خود در
 او بود در این ادعای است قبول بیست او را و لغزش عوام مطمین اند ما آنکه عارفان در آثار
 علییه و ابائند و اگر بغیر حق است شرک سارعت نموده نصیای بجماعت در حق آمده کرده اند و
 قاصی نمایان این امامت بود و اگر شیعه گویند که نعمان هزار را ز عرب با صدیق معیت کرده بود پس
 از بیعت خود صریح کند باطل است زیرا که نعمان هزار را مرضی در ایام خلافت او معیت نمودند
 باز رضی کنند باز سزا هزار بیکر خود نموده در است اول بجز چند تن معیت نموده بودند پس باقی
 بیکر است قبل از است او را در این زمان مرد و اگر گویند مشغول بود با تمساح که چون ماهی
 زنده بزرگ معطله قاصد برای کاری که فایده آن مقرر است و از آن جهت که است منقول بر آنکه امام
 حق بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم یکی ازین دو کسی بود پس میگویم که مرضی امام نبود زیرا که معاشر شرک
 در ایام تنه از شیعه بیکر گفت خیر بوده الامه البویکه هم عمر در این قول ادعای از است امکان است قبال با
 زبان موافق بود درین قول در بولوی و بیست المطلوب یا میدانت خلاف است لیکن بغیر ضروری و
 نقیه با جمیع این سخن میگفت را جمیع خلاف این پس در میان در اموات بدلس و تکرار و
 الحرف است با سزا اگر نغمه بود و نقیه در ایام خلافت و همی ندارد و معینا اگر اگر بود
 میار است چه تدرار که است و مسکر دو چندین مبالغه می نمود و اگر نقیه با وجود خلاف و شوم است

و ثبوت در مقام بقران جمیع اهل ارض جائز باشد می توان گفت که با کسی که با شیعیان بی جهت در غنی باشد
بقیة انکار شیعیان می باشد پس کلام میزانه منزه است و ظاهر فقیه و می توان گفت که انظار اسلام و امام
پنجگانه را افزون و از افزون تر رسیدن بر بنام فقیه مسلمین بود و کسی که نفی قوم شریک اسلام را از
از نفی شریک انکار شیعیان پس این نیز اسلام ادعاست چه جای امامت و این بر وجهی است که یکدیگر
مسائل و خیالات را که از خود کرده است نسبت کند تفاوت حق صدیق خود و بعد از آن حق صادق همین
در دلیل بعین و در این جهت که خلاف ظاهر است از دو شخص صدیق در نفسی لیکن هر نفسی بعد از حضرت علی است
علیه السلام علیه بخواهد پس چون صدیق برای تفاوت در بین سزا که حضرت مرتضی بعد از حضرت علی است علیه
و امام فقیه نمود انست که از تفاوت اینها در میان می آید یا به جهت یا به نسبت از تفاوت اینها
بیر و در اینست و در هر یک از اینها در صدیق بود اما نسبت و نسبت خود را هر است و امام
است از آن جهت که اگر کسی در خلاف حضرت مرتضی بیجهت نزدیکی و یا نزدیکی کسی از چهارم در میان
که تفاوت از مرتضی صرف کردن و برای عزیز و محقق و ما افتخار است اظهار آن شخص میگردند و در شیخ
فدایت و در بخارا امام می خوانند و الا ظاهر می شود و در عاقد قاضی است بلکه صورت آن
از امام نقل کرده اند و در صورتی که در مقام مرتضی تفاوت و حق بعین است در مرتضی
در نفسی است مرتضی آن قدر ملازم است و اینکار پس میگرد و یکل حضرت مرتضی اینکار پس مرتضی
علاوه بر اینست و اما در نقل امر از اعلام سر علی از آن جهت که از تفاوت صدیق و امامت و حق
چنانکه در غنیست و بعد از آنکه گرفت با سزا در میان و صاحبان ایشان فانی در میان باشند و اگر
چنین است که در غنیست و در میان اینها در نظر و نظر که در آن هیچ کرده است شیخ مرتضی است از همان ایشان
در نسبتی که در شیعیان و همان ایشان محویت غیر السام وجود است که در نزد شیعیان
به سبب است با مرتضی و با مرتضی که غیر نفی بود از حق خلق الله بجهت و اگر با مرتضی سکوت کردند
به و این بر آن صحافت که بعد از آن نیز متمم به نفی اند و هر چه در آن مخالف است که در شیعیان
و در هر نفسی است و لیکن هم در هم از فی ارضی هم و بعد از هم از خود هم از امامان

درین نوع نسبت و دوستی است نگران نیست بفرموده حکم عقلی است که هر ماسی در کله است
است و نسبت است ازین جهت که ایضا است متفرج است بر آنکه تمام ادل کس که در وقت سخن میگوید که نگار
حکومت و این بر کوه ایران را نفس و کفر سلطه میباید که بر او در تحقیق است بر پای دین و دولت
و خلق و بعد در هر کوه است نیز اگر کتاب است و نسبت و نسبت فغان عالم بر آن دنی الوی است که
این است و خلافت را نیز بر کوه است و منصف و منصف عالم با فغان در سر آمده و بعد در فغان بر فغان است
کرده از فغان خلق استند در سر با این جهان بر او کان است ایس نظر در عدالت است قابل استقامت و ماند که
نوازش را او با کیم طلب با صاحب است نیز که بوی خلافت این عزیزان بخل نواز است تحقیق است و اگر خانی است که
بزرگ این مملکت است خلافت فغان استند نسوم از آن نام بر ما نظر فغان در استقامت است و در این خبر
و اند و اگر با خبر هر چه می باشد و منصف است بر نظر خواهد بود که بیکل از همه علم آنرا نمایند و با بقدر نوع اول
از نظر هم بزرگ و خدایت استند و نظر می باشد و در فغان است و در فغان است و نسبت است و نظر جز آن
از این است و قابل استقامت است و اگر در آنرا معتمد لازم است نیز این است و در این است و باید که است و در کوه است
الدولین و الفغان است و است که است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
منصف است پس کوه است و است با فغان در دست است و در این است و در این است و در این است و در این است
و است سلطه است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
با است پس کوه است و است که است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و است که است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
از این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
فایده که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
مگر که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

کتب که از خود و دیگران اند و در خود جادو است یا بعد از هر دو عمل می شود که برده شود و این
 نوع جادو با قوه انحراف علی السواء است و بدین معنی امری که امانت قوه غضبیه است که در جادو است
 و معنی نفوس که سبب آن را در یاد فرمولوم در بیان هر از سواد اعظم نجابت عدد در کتب از نظر
 فانی چند صاحب کتب است که از نظر فکرم خود موصوف است که در کتب است که بسیار علم و نصیحت
 افشال است معلوم کردم از مواضع آنجا که عقل فکرم میکند که اینها در کتب است که در کتب است
 شرح در ماتم این فرمودان که در اندرون معلوم است بر آنست که در کتب است که در کتب است
 شخصی است که شخصی است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 و اینها در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 می اندازند و در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 عقل صاحب کتب که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 میزند با آنکه بر عالمی است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 خندان کردند و در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 از آن است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 باشد و ما مسامحه کنیم در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 ابو لطیف بجاده و در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 که نطفه تعاقب میکند که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 باشد پس بیست و دو عدد فقهی است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 و نیز از کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 و بیست و دو عدد فقهی است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است
 کنند که امانت در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است

مطقت و کما بی وجه او با خدا و آن نیز از اصل ضعف خالی نیست ما میگویم کما بی خداست برسد
فوق حد و خارج میفاید و آن اکل الغرایط است و آن در ایام غلظت است و در وقت خوراک است
و کما بی وجه اول گفتاری باید بر آن که الطفت با آن محلی است و در مقدمه مالک نیز مساعده
میکنیم نه اولی از غیر است میگویم که الطفت بهیچ وجهی که حافظه را نبندد تا ما فراموشی را بدست آن اگر
میشود مگر در تمام وجود و آن نیز بهیچ وجهی که در عصر هیچ کس نیست و بهیچ وجهی که
که در اول کار با او است بعد از آن که خداست و نیز با او چه باطل است و هلاک آنرا
او خیر است و در وقت اولی که با او بود و با او بود و با او بود و با او بود و با او بود
ظاهر و منصوص بود زیرا که اگر محقق باشد تکلیف با اتباع شخصی مجهول که از او نباید دانستنی میفاید
آید و اگر محقق بود غیر است غیر تا بعد از آن تکلیف بلکه غیر است و اگر از او است و اگر از او است
او نیز اگر در صورت اولی که با او بود و با او بود و با او بود و با او بود و با او بود
بجهت مفاد میگویم که لابد امام حق بود و کما که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و حق است و اولی
و الخلف و آن امام صدیق است یعنی از آن بعد از آن که با او بود و با او بود و با او بود
و قطع و مسلح بوده اند و لازم و منصوص بود نه غیره یعنی سرور و اگر اولی است
لایم و منصوص بود و تحقیق این سلسله است و نیست بر بنده مگر بنده است و کما که است
اند که احکام است و معلول با او است و این سلسله است و این سلسله است و این سلسله است
که در این سلسله است و این سلسله است و این سلسله است و این سلسله است
که نیز صحت است و این سلسله است و این سلسله است و این سلسله است
که تکمیل ذات واجب کنونی نفس منقسطه و صلی که مراد از الطفت همان است و در هر دو طرف
یعنی سبب است با سبب و از جهت اصل است بهیچ وجهی که صحابه و تابعین و غیره بعد از آن است
علما احکام با عمارت است و این سلسله است و این سلسله است و این سلسله است
منه و در دست است و در دست است و در دست است و در دست است و در دست است

صفت و صورت و کیفیت و برای تهنیت نفس و عز و این است بهیچ همسایه او در صفای ملک
 از دست خود و همان سکه که بر ذوق معنوی نام غزالی در باب تعبیه قد فرج بان که در دست انگشتر
 که نشسته است هزار احکام و احوال خفانه در آن با قرم صوف حاصل مطلقه و سوزن مطرود و مظهر
 میگرداند و آنجا که در عین باغی از آن مطالبه نیز بر خود هم از بندگی که نشسته در آن در آن ملک است
 بسیار است از عیب و عار و عیب و عار در باب ملک و مال و ملک و مال و ملک و مال و ملک و مال و ملک و مال
 در باب توکل است الهی سوال خفیه ایانگ بر غیبی آن نذر و تخریب در وصیت قدسی آنکه در آن
 خلق بی نام حقا و ان السیطان ایما هم همان است در وقت عزیمت و محرم و انی بجهتک لایکلیک هم
 و تبلیغ بگو در وصیت دارد شده که مثل آنوقت عملی است علی مثل مندرج است و آنست که
 بوجهی شهرت یافته که سنی بر فاعله خود که التزام در اول و در وقت شهرت با تاملت آن صفا
 همیشه محقق در وقت نیستند و قول با تریبی هر چه یک نفر کار در وقت شهرت
 در جامع است و همان عملی باشد همان است و قابل بان سجا شهری است یا غیرت طبعی است
 خیر از آن که فاعله در سبب است که سوره نذر است بحالت را سبب است موقوف
 میگویند نیزم باطل در سبب جدید و عقیده است چون این نکته است با همان ظهورند باید داشت
 که سبب است حال سبب و آنرا که است و تکلیف با حاصم و طاعت الهی است یعنی رسیدن افراد بی
 آن که بحال لغوی خود بدون آنچیز تا میر می آید همان رحمت که باعث خلد بود است تا دیگر بر می
 نیز روحی خود کم و اما ضمه است یعنی که تکلیف افراد بسیار نماید و آن را با تکلیف و انچه بسیار
 بهمان میماند که با عیان بهمان می رسد و در تریب میکند در اول هر چند است تریب است
 است در زمین و در سبب کم و لو آب و هوای از اطراف و جو است و آنجا همان تریب است
 ظهور سنگ و برکت است و آنجا عین همان تریب موجب عین از بار و میگوید و نیز آن
 تریب است اول سبب بلکه از آن است و آنجا عین همان تریب باعث مانگی افراد
 در زمین و ظهور و طبع عجیب در احوال و از بار و میگوید و همچنان فدا ای که سوره است و آنجا

و تا سبب طایفه از طایفه را نماندست چنان فخر را تا بنا بر موجب طایفه و حال و بدیه اندک حرکات
و حکایت نامبروغ او کسب است بطریق شریک نقد نیست و تکلیف شریک نمی توانست چون این
نکتی می نامر نسبت با اصول عرض بر دلایم حق جل و علاه کتاب و علم مغربان و الوافی از سوره سوره با کسب
در میان الحی بطیقه علی الدیوه نظر و لیکره الشکر کون فان فی الحکمین بودیم الذی از تحصیل و استیلا
نه بعد از فهم اسرار و حق لا یزکی کون بی سبب با معانی می باشد علیه السلام فی قوله انما یستأنس بالحق و یؤی
و المغنا و در غیر حق صهار شهور او غیر از این است اما مرئی بر علی کلایت و در او و در غیر غیر از او
ذلیل العالیم شستی و المعنی طسیرت اعداد وین زمانت که مکر باشد و همانست که نام شده همانست که
سزایا در عینا در بخت و بر و در در آنکه و سنگ نبست که صمدیا کبر و فاروق اعظم و فی المورین سلط
نکند بر روی جازنی و در و فاروق را نایخ کردن نیز در قرآن اربع نموده تا آن قرآن که در نام عام سلط
مندی است و سبایل اجابولیان در هیچ آفاق شکر کشته و کثرت لیل اسلام تدریس است نموده است و اند
هم محمد بن و بر عقبا و قرار و غیر مغربین و بعد با در میان روی زمین و بر ملات ایل بیت کجای خنایت
منظم شد الا خلاف حضرت رضی فخر و معلوم است که حضرت رضی در امامت حضرت خود چه دیده و چه
کشیده و ایام خلاف حضرت رضی تدریس و ایام ابتلا و امامت حضرت بود است و بعد از حضرت
را مال وی یعنی اسد و غیره بعد از آنکه اتفاق در بود و در امور در آنجا و استیلا را ماردی که کشته شود و اند
و بود آن حضرت رضی حکما خلاف بر سیدی مستقر شد و فرقی میکردند و در آن جمع رجال رضی مال
کشته می شد و آن وقت الدین با هم قابل با چند بر همه مخدول و مطر و بوده است که با خود
فی کلار و حال آنکه مخالف باید داد و درین ممالک است با در شیوه و رسم هر قضا است با طریقه شیوه لطف
الهی که بدعت مجامیر علی الصلوة والسلام و امانت در بر او مطلوب بعد از این سنت نبویه داده
است مانند بیت تجود افاره فرموده صاحب نامی محقق فایست که اصلا بر عرض تدریس شود علی
الاستیلا که در نزد لطف الهی است با تسلط با در سایه که مانند شمشیر را و العیار ظنم فر
و درین معنی با با اعلان تقریر کند و شرق و غرب عالم را مستحق خود گرداند و در این استیلا

درین است در افعال الهی یا غیب که عام محقق نمرد و که نسبت با تیر سب عالم شیعیه اگر فرضیه مدار ارباب است
مواظبه رعایت اسلام باشد بجز مشفق آنکه لطف فائده بکلامه تدبیر می شود و از او نه سر بطول و غیب بی ایدم
اگر کجایی بود و در آنکه فرض کرده بود فاعلی تا نسبت مخالف در محافل آنکه و لیکن و دیگر تقریر کند لیکن
سینه گفته اند فاعلی را و اولی نام بعدیم ولی معین فی کس آری و حضرت یعنی از اولی نام
انگوشه ای که در سینه علم نه معین از بر فاعلی اما و یکم است در مورد و غیر از آنکه از انبیا و غیر
الصلویه الایه و از انبیا و غیر می باشد که از آنکه اساره بر غیب است و قال انبی علی السلام و ان العزیز
سکنت مولاه و علی سواد و قال میسار علیه السلام یخرج الی توکلت منی من غیره کارون من سوی الایه
له یعنی بعدی و قال صلوات الله علیه سلم الی ما کنت فکلم ما ان تمکنم من غیره یعنی الحدیث استبره و است
بر فرض است از غیبی نماید و زود فاعلی السلام من الزید صیرت الفس فی السبل ایان فاما او فهد و او با
جزر منها عتاب که بر فاعلی است نیز که مضمون فاعله اکثرت صلوات الله علیه سلم این عزیزان
مصدقی ام خلافت است و جمیع اصحاب حکام خلافت الی انرا قول نمود و اما جمیع بر فاعلی
ان نیز نگاهاره بر فاعلی است و فاعلی را به خلافت غیب که در اتفاق سواد اعظم التبرجی می باشد
و عدد از فاعلی است الایه یعنی هو الی جمیل و در عهد این برود و و او اعظم جاتی بعدیت و این
است که در فاعلی بر فاعلی است قرآن و فاعلی ان محمول سلوک قوم در عزا و تسلیم است و هم
در فاعلی فاعلی است نیز که فاعلی بر فاعلی یعنی با یکفر مع مره و سب مضمون صاف و اول
از آن در فاعلی است نیز که فاعلی است و دعوی نصرت برای حضرت یعنی و یکبارگی
انرا در فاعلی است و فاعلی در فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است
انرا است الله فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است
یعنی ثابت می باشد و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است
و فاعلی است که در اول نه خود بعد از آن سلبا فاعلی فاعلی است که بر فاعلی است
و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است و فاعلی است

طریق تفسیر این اشکالات که در کمال متوجه بودت فیصلی شوم و ...
افقی میهنی که باشد از همان کار فرایع خط سینه و ساق این سر کلام ...
انها معلوم خواهد شد که در اینجا درین باب که ...
علیا لامت و این امر نماید که ...
مویض و سبوت رفته و غیر آن ...
بها جزو کلمه و این ...
که کوه بر سبب عزت ایشان اگر این ...
و استبه ...
تواضع ...
بنی اصل ...
بین المهار ...
دلائل ...
را از ...
و لیکن ...
و سبب ...
ست که ...
فی سبب ...
کسین ...
نام ...
لذا ...
م الیوم

کلام

همی با سلازم آید که چون نامی میرسد ما او اولاد ما را در میان فرزندان مستی مانده نبر
 ما را و ما قایل به آنجا که است تا این حد علم در دست است که هر که در حق او اجابا بدو ارسا
 علیکم که خوارش در نوعی نیست موسی نماید ما را در سبط لادی بیعت نمود و حضرت یونس از
 سبط بیابان باز حضرت داد و در سلیمان از جمله سبط داد و کله او یکی سبط یک صفا که در تاریخ
 سلاطین بخاطر معلوم کرده است که با درگاه پادشاه بود **دو بر سلطنت و عظمت و اگر**
 دیگر با درگاه بیعت داشت ملک از او را از دست بیعت می نمودند و او در دنیا می یافتند
 که اگر که غالب بود و خیز دولت از ماندن با شاه او را می برد و حضرت و عظمت نبوه در اینها
 دارد که اگر نبوت ملی نمود و تواریت در آن جاری کرد و در دم آنکه به باد سابی را بود و محققا
 طبیعت بشر تواریت در آن جاری کند که به نبوت ملی سازندگی یا خلیفه باید از آنست که هر
 نبوت باشد و اگر از جهت باد سابی گیرند خود سر و طابع ایشان با قامت و است میل کند و بطریق
 که هر بر خلاف شمشیر در ملک عمل کرده و با نیستیم که در ادب اقامت کنند و اینها همه
 تا این که عبدالرحمن بن ابی بکر اساره فرمودست در قصه استخفاف معاویه بشیر و در احیای کاف
 کسری و غیره است تا این که در **و اگر از نیغام منزل نمایم که** که شرف آه سوره منور است
 بر آنکه اینجای تو نیز یافتند بر خلاف آه سوره با وجود عینت صبح در آن قولش اما او کم
 اسد در خود و الذی یبغون الصلوة السیاق ایضا که سوره تبارک و تعالی **یا ایها**
و اینجای در نقشه **بمغزین** **در حق صدیق اکبر است** **قاله فرموده** **و العجیب** **و الواسع** **و العری** **و هو**

در علم پیدا شد اول در بلبت بر آن از میان جوانان که با او دارد که کسی در بیند
 مع حال نصب قبال با مرتبه نموده باشد سوای صدیق اکبر و اطهاران و
 علی ساجده و خنیز و عینت نامی آید یعنی ای مسلمانان از ارشدان و
 جبرای شرسید غیر از بنیت که کار ساز سما در حقیقت خلافت الهام میا
 الهام میفایا به عدول او سرشته ترغیب بر صفا او در علم آورده است

است قوت و در ظاهر محققان الایمان که با ما است صلوة و اما الزکوة نوعی است از شیخ و نفس
 از خود البته عمل در این الزکوة در هر روزی تکلیف است اینان اتمام اصله و عام غیر باید مساوی بود
 نسبت به ده سیاق و سباق تا بداند در بار بار صحت آن و غیره چون باید در تمام اجزاء او هرگز صحت
 حقیر که مجموع جمیع کتب است اما در این کتاب که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 قال برین است و این نیز است و این نیز است و این نیز است و این نیز است و این نیز است و این نیز است
 در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 از این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 بلفظ این است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 و این نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 که تو را طاعت است و این نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 اینجا صحت نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 تو این اتفاق از این نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 غیره تا این می باید کرد در آن اگر چه باشد انچه مذکور است و اگر چه باشد انچه مذکور است و اگر چه باشد انچه مذکور است
 ضرورت نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 باید گرفت و این نیز است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 در بعضی روزم نظر بر این است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 ایضا عام بر معنی خود مابقی است معجزات قرآن مثال معجزات بر دخول فرد احد در عالم
 هم برای او بعد است چنانکه در فصل توفیقات بسط نمودیم لیکن این سخن سبب است
 سبب است مابقی برای غیب فردی از ما میگوید که این نیز است و این نیز است و این نیز است و این نیز است
 وقوع شهادت بولون الزکوة و آن قصه که در این کتاب است که این سیاق و سباق را در این کتاب است که این سیاق و سباق را
 علی آنکه هم را کوهن حال در آن زمان بعد از دو علم است و این نیز است و این نیز است و این نیز است و این نیز است

در مقام من حدیث حدیثی بی مصلحتی از علی علیه السلام بفرموده علی علیه السلام در بیان شأنی از آنکه در مقام رسول
 الله مختلفی است. این حدیث در فضیله رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ببین من یزید لارون من موسی
 الا ان لا یؤوه بیدی ما فعلت ان که حضرت موسی در وقت حیات خود از بنی اسرائیل بسوی طبر حضرت
 یارون را تخلیه ساخت پس حضرت یارون مع کرده مر آنکه حضرت از امر بنی حضرت معیه ای بود
 طایفه او بود بعد عیبت بنی یسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله یعنی را فلیقه است هرگز در آنجا بود
 مرتضی نسبت پیدا کرد حضرت یارون در دو حدیث اول خلافت در وقت حیات و بعد از آن نسبت
 نه در حدیثی که در آنجا است اینجمله با فلاحت کسری که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله در سلم است
 ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله در هرگز در وقت حیات با امیر و نه پیغمبر مسافرت کسری را است و فلان
 صومری در وقت حیات از دنیا دیگر در آنجا که در آنجا که مر تفسیر حقیقی است با آنکه خود بعد از وفات
 اینجمله با بنی سبب خلافت دارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله در سلم خلافت کسری می بود نسبت پیدا می نمود
 که طایفه حضرت موسی بعد وفات او بود که حضرت یارون زیرا که حضرت یارون در وقت حیات حضرت
 موسی یا بر طبع طایفه او بود نه بعد وفات او موت حضرت یارون قبل حضرت موسی است بچند سال تا حالا
 نسبت شیواییه و دیگر برای تفسیر این حدیث گفته اند بنی ایدل می آن پنج سال تا آنجا که بنی یارون در
 بنی سبب علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله در سلم الا لامح استثناء و من المازال بینه سارون من موسی است
 عقاب معاصره بعد وفات او است لانه لو نظر از کان منفره معک غیر جائز علی الایام و نیز گفته اند مراد
 من زایل در وقت موسی است که آن سر سبب خلافت در زمان او مراد است استخفا و الطاعه بعد وفات موسی بود و نسبت
 ان نسبت ذلك لعلی ان انما استخراة الشركة فی الرسالة فی حین ان مع مغر من الطاعة علی ال
 صحیح الامامة جوار میگویم بمنزله یارون من موسی نوعی از تشبیه است و معجزه است
 علی بن ابی طالب است نه او صفات دور در آنجا مانده که شخصی از زبیر بمنزله
 در شیوعه او را که نباید شهبوز خضای حضرت یارون همان خضای کسری است بی حاشا
 خلافت و فاته نمی تواند تغییریه تصور ما بنی علما و که از عدم استخفا و خلافت و
 در حدیثی

صفاتی تشریحی بود که در آن گفته که اگر کاروان بود موسی زنده می بود علی ^{علیه السلام} نبوت یافت اعطای حجی بر او
 عافیت صفا می فرمود بر او نه است نه چاه سر را و می توان گفت که اعطای کاری که بشر و فرشتگان
 نموده پسند از نبوت بلکه نامی اشکارت است مثل آنکه گوید ملان کار کرده با دو بی کرده آمدوی توان گفت
 سخنی از طاعت و از آن جهت نبوت بود از آنکه در آن زمان شیخی ساختند هر چه نبوت است با آنهم
 مستثنی بود از آنست که بر تبه که امام است ^{مردم فخر من الطاعة انما یکنند بلکه معهودم انما محض می}
 با شرف و احترام بر آن است و هر قدر از انصاف دور می شود علی ^{صلی الله علیه و سلم} بوی چند فرم می کند معاف علی
 مولانا از من فقه است که آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم} حضرت رضی را بجانب من دستاورد آنجا در میان حضرت مر
 است که با ادب و تقوی و امانت در عبادت بود و در آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم} و با صیانت از آن حضرت
 زنده شد با سبب آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم} که شایسته عرض نموند و آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم} چند روز تو
 فرمود از حضرت مر نفعی حقیقی حال استفسار بنمود چون امری قدر با طهر تربیت متوجه شد و گفت که بیان
 معلوم کردید در آن ایامی که از حج و ادب و طبعی خوانند در امر بر فایده عمل اهل بیت در آن امر خطبه
 بعضی روایات مرویست که زجر فرمود از مشهوره با مر نفعی و امر عن بدوستی او اخرج مسلم من طریق اسماعیل
 تا آنکه از آن ^{عن ابی صیوان بن یزید بر عثمان} حال انطلقت انا و حصین بن یزید و عمر بن مسلم الخ زید بن
 فلما جلسنا ابر قال له حصین لعلی لعلی یازید غیر اکثر ارا بیت رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم} و سمعت حدیثه
 حضرت محمد و صلیت لعلی لعلی یازید غیر اکثر ارا بیت رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم}
 و سمعنا قال یزید بن ابی و انما کبر یسینی و قدم محمدی و نسبت بعضی الذی کنت اخرج رسول الله
^{صلی الله علیه و سلم} فنادت تکلم فاجابوا و مالوا و ما سکت فنهتیم قال قام رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم}
 فی حجابین کذا و الله ینت حمدا سداتی علیه و وعظ و ذکرتم قال طایفه اهل البیت
 من ان یابی رسول بلی فاصیب و لانا نازک فتمیم تعلیق او و ابی است
 یقند و کتاب است و است که با حضرت علی ^{علیه السلام} و رغب فیما تمثال او و ابی است
 فقال له حصین و من اهل بیت یازید الیسیناره من اهل بیته قال لساها من اهل
 بیته

بیته

و مسلم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا فاعرض عنكم ثم قام الى اني فقال
 ذلك فاعرض عنكم ثم قام الى اني فقال كذا فاعرض عنكم ثم قام الى اني فقال كذا فاعرض عنكم ثم قام الى اني فقال
 عليا عن كذا وكذا فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والعصب في وجهه فقال ما تريدون من علي بن علي
 في ديارنا منه دانا وعلينا من دنا فخرج الحاكم بن عبد الله بن اسلم في ديارنا من اصحاب الجديبية قال فرينا
 مع علي بن عبد الله بن اسلم بن جهماني في سفره ذلك حين وجدت في نفسي فلما قدمت اظهرت شكاسية في
 السرة حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبلت المسجودا ورسول الله صلى الله عليه وسلم في
 ناس من اصحابه في بيوتهم في البيوت فاقبلت حتى اذ اقبلت قال باعروا وما اواد
 فقد اذنا في فقلت اعود باسدان او ذكرا يا رسول الله قال بل من اذني عليا فقد اذني واذ اذنا
 هذا يا سبي الذي شكلي ان من علي بن ابي طالب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فبينا خطيبا
 سمعت يقول ايها الناس لا تسكنوا عليا فوالله اني لا ضير في ذلك اسدا في سبيل الله واذ اذنا
 عن البراء قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم جيشين واقر على ابي طالب بن ابي طالب بن علي الاذني فابعد
 من الوليد وقال اذا كان الفتح علي قال ما فتح علي حصارا فاقدمته جارية فكتبت معي ما اذنا
 اني النبي بيته قال فخدمت علي النبي صلى الله عليه وسلم ففكر الكتاب فغيرت ثم قال ما ترى في رجل
 يحسب الله ورسوله وحب الله ورسوله قال قلت اعود باسد من غضب الله وغضب رسوله وان انا
 فكتبت واذ اذنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم لبري عالج ابن دراهمان مبالغا في سكاره ووتهد يد
 سدا يد من معه اذا اذنا فمؤذنا عليا فقد سبني اخوه الحاكم من حديث سلمة واذ اذنا خطبا
 ممنوعه حضرت رضي من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصي الله ومن اطاعك فقد اطاعني
 ومن عصاك فقد عصاني اذنا من حديث النبي فاذ اذنا فحسب علي اذنا الا بيان وحق
 علي اذنا الففاق اذنا النبي ري و فرمونه يا علي لعوذ لك من اذنا وصدق قيل وويلك اذنا
 فذكر بفتك واذ اذنا من اطاعني فقد اطاعني سدا واذ اذنا من عصاني فقد عصاني
 چون اذنا سبب واذ اذنا من اطاعني فقد اطاعني سدا واذ اذنا من عصاني فقد عصاني

صلى الله عليه وسلم فرموده است ان ابراهيم صلوات الله عليه وسلم من ذرية نوح
صلوات الله عليه وسلم ودر مورد مطلوب است بعد از آن حضرت چهار صلوات الله عليه وسلم باله في مطلوب است و معقول
المعنى است که حضرت صلى الله عليه وسلم فرماید در باره اولاد او در زواج طاهر است آنحضرت صلی الله
عليه وسلم در این امر داخل اند فرموده است ان العیاش من ذریة نوح علی بن ادم صلی الله علیه و آله و سلم
و ان اولاده هم انما انما یقال با رسول الله فالله وقرئ سببی اذا تلاه فوالینین یا قریب الجوارح منبره و اذا
تولوا نورا بغیر ذلك فصحت رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی امر وجهه ثم ان الذي في بيده لا يدرى
رجل الايمان حتى يحكم الله لرسوله ثم قال ايها الناس من اذنى عني فقد اكلني فان الله يلعن الصواغير
الشرقي و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال يقول لسانه ان من كان مما سجدت عليه
و ان يصير عليكم ان العباد من الصديقين قالت قالته لعني المصنفين ثم قالت اني لاني سجدت
عبد الرحمن سقى الله اياك من سبيل الجنة و كان ابيه عونت فذا صدق على اصحاب المؤمنين كذبت
باربعين الفا ارضه الشريف و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لا يدرى
الذي يحبو عليكم يعني هو الصفاق البار اللحم اسم عبد الرحمن بن عوف من سبيل الجنة واه
احمد و معني مع و كتاب حضرت انت تا و فني كرايان بكتاب الله واجب بعد اذ كانت ارضه
انحضرت صلى الله عليه وسلم نيز واجب است و سابق استكله قريب سابق الخديز است سر كان يوم
و اليوم الاخر فليكن صيفه و استغنى از لفظ مسلم و در حديث زيد بن ارم كراصح العاطا و است عام
ست لا خاله و اما فضيل اى من غني و اكد در بني ايدان او نيز معقول المعنى است چون حق من فضي
ظاهر شد و غنت بلكويان در حق او و انچه كرد بد از من حق بغير اين با كيد است هم اكد در خارج
عدل الهي بغير اين تسديد جبروز نمايد جوسيد و كيد است نظام او حضرت علامه في السنة و قولنا
حضرت صلى الله عليه وسلم و فني كه ملاي در میان صدق اكره و فاروق اعظم زنت بل انتم تا كرن
لي حاجي الحديث هو الزفة و صحت دوستي من فضي را باين كله معقول است اولي كرم من الغنم كرا و
كان فتنه كرمواه فحيا مواء اللهم و ان من و الاله و عالمنه عااه و معني انما يلعن الصواغير

حق میام مسلم است و اولیای علی است که جمیع معصیان معصیانه را تقوا یعنی بجزایب میام
 علیه وسلم بنید و این را با چهار چیز فی دستقانی بنا شد مانند طفل در دست دایه یا مانند
 در دست خایه فی اختیار بایه چون پس از آنکه با مرتبه داده داشته باشند و وجه شکایت او تغییر
 در غشش غفلت و امانت نماید و این حکم چهارم هستند و معنی موی دوست است یعنی اللهم و این
 و آله و عاقله ۱۱۱ و بجز این احادیث بسیار که ذکر کردیم در بعضی و لا تنکو حسب علی آیه الامان
 من حسب علی آنکه سنی الی و در کتب و این معنی و ارض شد باید و نیست که ایزدیت باشد ایجاب است
 مسامحتی در این معنی صلوات علیه است و مراد بر دست حضرت مرتضی و سنی از دست سنی است
 و این معنی در حق مرتضی و غیره آمده که در حق عباس و آله و در حق از اولیای طهارت نیز وارد
 آمده در خصوص سنی که بر سنی اولیای نام دارد که فی ابواب الطیبت تحت سوره اناس که چون در بیعت
 هم جای نام نداشتند گفتند موی سنی اولی است و از بی معرفت در حق امام است میگویم و اولی
 حضرت در حق جمیع امام است پس در حق امام باشد گوئیم موی یعنی محبوب است از جهت قرینه تمام
 مقدر و از جهت تمام آنجا که در سبب مجنون حدیث و نیز در یک زبان او وارد شده و از جهت
 قرینه اللهم و الهم و آله و عاقله باز میگویم موی یعنی موی محبوب است و معنی ناصر
 و آنکه قرینه آنکه معنی ولی او باشد معنی افضل یعنی فعلی خوانده ایم باز میگویم اگر موی یعنی
 اولی باشد در نقطه ذکر ولی آمده باشد نوزاد و کبریا است از آنجا که ولایت در تصرف امور ملک
 مراد است در تفضیل سنجیدن و تخیل مبین میخورد با اولی فکله و اولی فکله و لهذا این تفضیل
 بدو قسم منقسم ما قسم مقصد اول در اول فکله با بدو است که تفضیل سنجیدن بر سایر معانی است
 بدو که در کتب صحیح و کتب سنی و با جمالیات و عمل است اختلاف مشخص اختلاف قاصد افضل
 او را بر سایر معانی و لهذا مقصد اول را منقسم ما قسم چهار مسلک مسلک اول در اول است
 سایر تفضیلیت صدق بزرگ بر سایر است و این معنی هم معیار برادر در یک مرتبه نهاده است بلکه همین را هم
 بعضی فاعل و آله و عاقله است و در شرح مسلم گویند که این تفضیل بدو وجه در شرح حضرت یکی

فإذ في قوله لا يتوهم من النعم من قبل العنع وقائل قال كان قائلان أحدهما أفضل من الآخر وكما
 نقصان أحدهما أفضل من الآخر كانت النعمة والفضل قبل العنع فتحكم أفضل من النعمة والفضل
 بعد ذلك وعلو عدل الحسن قال الخبزيه ليعرب در انك جميع كفضل فتح كفضل في النعم والفضل
 في ان الله الذي ان يظنوا له سمير انداز انجا عدل بعد فتح كفضل والفضل قبل اوله وندوان
 انه بطريق مفهوم هو اوله لا نت ميكنه در انك و سايه جوي كفضل والفضل و فضل قبل النعم متفق اند
 ستر بيان مراتب اوله سبب بر خداه الله بهامير عليه الصلوة والسلام با وبار خصال والفضل ساقتر
 فضيلت زايه بر ان مفهوم موافق ساد بسياري دارد از كذا است سنت از انجا انه سوره
 افعال ان الذي آمنوا و اتوا امانا اللهم انفسهم في سبيل الله والذين آؤوا وقرؤا و انكلم النبوة
 تعاليم دعوات عند ربهم ومحنة و رزق كريم والذين آمنوا من بعد و اجروا و اجابوا معكم و ادبكم
 منكم اية كل في انك منكم و الله عز وجل و ادبكم و اجابوا معكم و ادبكم منكم اية كل في انك منكم
 از انجا حديث بخاري من ابوالرودا انك حضرت علي عليه السلام فاروق اعظم را كه از مهاجرين اولين بود
 از شما نموده انتم تا ركوب في صاحبى مملو ساقف تركه و ان بنفيم او و در تصديق شما بر و ان انك
 حديث السنن كان بهر خالد بن الوليد و بين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال لا عبد الرحمن بن عوف بن
 علي بابا بسم جفتمونا بها ففتح النبي صلى الله عليه وسلم فقال عوالي اصحابي و الذي يفتي بيده و انفقتم مثل
 احدكم مثل البان ذهابا ما بلغتم اعالم و ان انك حديث سنن في رواية ابو سعيد خدي و غيره و انك
 اصحابي و الذي يفتي بيده لو ان احكم الفخ مثل احد ذهابا ما ادرك على عدم و لا نصف و طامرت كذا
 براي چهار حاضرين است پس لعنهم اصحاب هذا اصحابه و اراده کرده اند لا محاله چون انمقدم
 بوضع بورت بايد دانستند انك حديث الكبر سبب از حجة فقال و انفاق في سبيل الله كرهت و فاروق
 اعظم سبب از حجت فقال في سبيل الله من كلف و انك حديث سنن في رواية ابو سعيد خدي و غيره و انك
 فقال و انفاق از بيان واقع شده پس سبب خيرا افضل بائنه از حضرت مرتضى و غيره و انك
 محو اي اية قال الواحدي لا يتوهم من قبل العنع و قائل يعني فتح كفضل قال لا يتوهم من قبل العنع

العنع

الفتح قالوا فان العود من قبل فتح مكة من انفق منه بعد وقال الكلبي في رواية محمد بن الفضل شربت في ابي
بكر بن عبد الله بن عثمان اول من انفق المال على رعا الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله وادامته فامل على الامام
قال ابن مسعود اول من انفق من اهل بيته من اهل بيته النبي صلى الله عليه وسلم و ابو بكر قد شهد به ابي سلمة بن عبد الله بن
ابن ابي عمير في ما انفق ما بعد النبي صلى الله عليه وسلم في ايامه من انفق من اهل بيته النبي صلى الله عليه وسلم
و عنده ابو بكر الصديق عليه الصلاة والسلام فاذنزل عليه جبرئيل فاقرأه من الله السلام
فقال يا محمد اني ارسل اليك بالخير فاعبده فاعلم ان الله قد جعلك خليفة في امة من قبل الانبياء قالوا
من الله السلام وقال ابو بكر انك بكبريائك انت خير مني ففكر في الامم ساطع فانفقت من اهل بيته النبي صلى الله عليه وسلم
الي ابي بكر فقال يا ابا بكر انما جبرئيل خير منك من الله لان الله يقول انك خير مني ففكر في الامم خط
قال جبرئيل ابو بكر انما جبرئيل خير منك من الله لان الله يقول انك خير مني ففكر في الامم خط
انفقوا منه بعد فاقطعوا عطاء اهل بيته ففاضل فالتدبير انفقوا منه جبرئيل انفق في انفسهم قال
الزجاج لان النصف من اهل بيته المستحق اكثر مما ان من بعدهم فكانت اهل بيته ايضا الفدية وكما وعد الله
الجنة اما فقال ابي بكر صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يثبت به الحق سبيل ابي بكر في ابي بكر في ابي بكر في ابي بكر
بن عمر بن العاصي خبرني ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم قال سئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سار رسول الله صلى الله عليه
وسلم ليصل بغداد الكعبة اذا قبل عقبة بن ابي معيط فاخذت منك رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوي ابي بكر
عنته خلفه خلفا سيدا فاقبل ابو بكر فاخذت منك رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال انفقوا من اهل بيته
ان يغيروا ابي بكر وقد جاءكم بالبينات وقرآن مبين فمن اعراضت عن انفقوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم
الذي كان يشهد ان طاعت بالبيت صحت فلتدبره بين منزع فاخذوا الحجام مردانية وقواوا انت الذي
تسبها ما كان عبد ابا داود قال ان اذ انفقوا ابو بكر فانتزعت منه وراية ثم قال انفقوا من اهل بيته ان
يقولوا ابي بكر وقد جاءكم بالبينات من ربكم فان تك اذبا فخذت منه وان تك صا فاحصم بعض الا
يعلم ان الله لا يهدي قوما غافلين فاحصم بعض الا فاحصم بعض الا فاحصم بعض الا فاحصم بعض الا
بن مالك قال قد فرغوا رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل بيته فاحصم بعض الا فاحصم بعض الا فاحصم بعض الا

تم که در محفل قرآن نیز که خبر دادند پس بعد از آنکه این برسد بقیه کبریا را انداختند که با ما در بیرون
گذاشته شد و ما را بر سطح مرتفعی نشاندند و اگر ایام را در بیرون می رسانند و با انواع و اقسام
بگوشه نشاندند و از آن روزی دیده شد که در خانه او تود مکره مکنزه و عبادت بر دروازه نشاندند
از آن روزها که در محفل و مسکن خانه او نشاندند و بیانات که شخصی میزد که در آن باره بود
این خبر را در نزد سید جعفر نرانی بر سر جعفر نرانی رسانیدند و بقیه اخبار و فضیلتها نیز در محفل بقا رسانیدند
و این قرآن در نوع تواند بود یکی در طایفه و طایفه که موافق باشند و اصل مقصد این جزو اول
علمی و عوامی کتاب است و سوره اول است که در آن است که ما را در محفل و عبادت رسانیدند و در آن
و یا جبرئیل الی نبی صلی الله علیه و سلم قال بعد من اهل بدر فکم قال نه انفضا للذبح من زمان و انده خیر
خبر را قال و کذا کلمه سید بدامن الکلیله و ما نده حدیث عابره که با یوم الطیبه العا و اربعه
نار رسول الله صلی الله علیه و سلم انتم الیوم خیر اما الارض و این هر دو حدیث عقلی است که جدا از حدیث
عاصی گردانیدند و توهمهاست که با سوره و سوره بفضیلت سخن بر حدیث بصلت بر سطح است اما
مفهوم شود بقیه در حدیث بصلت مواخذه می کند و عقلی است که جدا از حدیث و در حدیث که در آن
مرحوم قولا و فعلان است شده اند و در هر محل در موطان افضل است اما در بعضی طایفه الامه گفته اند
و این معاد را بوجهی سرد دانند که با پیش ازین متفق بوده است و تجدید نظر در آن مدخله و این
مورد طایفه دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا است که در آن مخالفت با حدیث است که تا به حدیث
که این اخبار است که در حدیث است و در حدیث ملازمه حدیث چهار حدیث را می یابیم که در حدیث
از این اخبار است که در حدیث است و سید بن عبادت است از آن دوم اما حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم
تاریخ اسلام در وقت عزایت او امتع الناس علی البکر و اسامی یار و خلفه و عزایت اسلام کرد
خدا این عزت است اما آن یوم انام کارهای بظهور این بوده است این هر دو عزت در میان حدیث است
صلی الله علیه و سلم و حدیث در حدیث است که سید بن عبادت است از آن چهارم حدیث در حدیث
الحدیث و حدیث سید اکوون الی حدیث و امامت در عزت عالی و اولیة عزت و علی و علی و علی و علی

و معاخره حق با مومنانی است که در آن دو فصل ذکر کرده اند که در این کتاب فیضا علیه السلام
شماره بسیار است که در آنجا بسیار از آنکه اسلام شسته او را بسیار کارها و نیت
که در آنجا صحبت بسیار از آنکه باشد بلکه آنچه بیان ما در حق است که در آنجا صحبت بسیار از آنکه
فصل است که با اعتبار تمام کارهای مظلومین و غنیان است او را با آنکه در حدیث و روایت
در آنجا صحبت بسیار از آنکه با آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
نهی الحان می نماید و در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
فصل است که در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه

در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه
در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه در آنجا صحبت بسیار از آنکه

فأما نزلت: الفم السود الوبيد وهو العجم دقم حديثه في الموازين مع الأنته
مردود في ابن...
فصل العجم في طبقات الغالية الموازين غاما المعاليه في المعاجز واما الموازين فهذه التي يكون بها
فوصفت...
بهم مزج ثم جي معان...
الاصلي...
فاما تتوسط...
بين جند...
سرا باصفي...
بورا...
نشده...
فقال في...
واذا...
اخر...
ايمر...
والمستوف...
عدك...
بل...
لقد...
بطون...

هذا الذي صلى الله عليه وسلم فاصح اليك ونحوه قال سواد

بن ابي عمير قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قد كنت

وغيره يعني ما عبت عيسى بن مريم الطواريق فينا رايون انك عن ابن كروان قال ان الاصحاح في منها السهام
والدين كالمسح والهرجاء روي انك انك من صدق برهوه وانك مستفيض استندت روي ابو عبد الله
والسيرة وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امر الدنيا في ما

الكبر وعنه ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذعنا ايلا وقد كاهنا ما اذنا ابى
قال له ما اذنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

هذا الذي صلى الله عليه وسلم
انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا انما اذعنا

در دم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخلوق بعد بوستان آن طهر رسید بعد غزوی و غیر آن
که در کتاب آمده موعود بعد با نام آن است این که بعد از آنکه احدی را خلق کرد احدی آن است - امور
بسی بسیار بر روی کارها در آن سوره یقرآن و همچنین تخمین معادله نفس و غیر آن اگر طهر
بر آن ثابت است بر این مضمون ظاهر شده و نیز بر آن رسیده که بعد از آنکه بر آن او در موعود آن
حضرت صلی الله علیه و سلم در میان مردم موالین بسیار و نزدیکی که سال از نبوه فاروق اعلام آنکه در
اسلام بسیار ظاهر کرده و از همه مردان و اشیاء بر افضلیه ایشان و تغیر از این است و الله
انیم با آنکه صدیق سیرت از فاروق در این وصف انجمنی مناسبت از نگاه کردن آنحضرت صلی الله
و سلم در قصه معاصره صدیق بر آن و بی آنکه آنرا بی محالی و آن نوزدهم است از احادیث این مسلک
از ابن الجاری عن ابی الدرداء قال كنت بالأسواق فبينا أنا عذابي صيا الله عليه وسلم اذا قبل ابو بكر اذ قال لوط
صلى الله عليه وسلم انما صاحبكم هذا ما فعلنا فقال ان كان في ديني ابدا لم يكن
شيء ما سرت اليكم ندمت فرائد ان يعقروني فاني على ما قبلت انك فعلت بغيرك انك ما كنت تعلم ان
نعم فاني منزل ابو بكر فقال انما ابو بكر قالوا لا قالوا لا في صيا الله عليه وسلم فاجابهم فقال
يخبرني عن عمر بن الخطاب انك كتبت فقال يا رسول الله ان كنت الظالمين فقال النبي صيا الله عليه وسلم
ان الله يعني انكم تعلم انك كتبت فقال ابو بكر صدق وواساني نفسي ومار فعلنا انما نراك واني صلي
فان اذ ذبي بعد انما انك فاروق سیرت از ذی النورین پس مفهوم است از قصه معاصره ذی النورین
با فاروق در قصه ابی جحس رضاع حرمت و آن سیرت است از احادیث این مسلک حدیث عدل
ذی طویله منها معاصره عمر بن ابی جحس و قال رسول الله صيا الله عليه وسلم رضاع حرمت اخرا لى
اما باعتبار كمال لغت و بعد از آنکه علماء است بسیار است با جایت بسیار کی از آنها که ابی ذؤاد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق اکبر ابدا بقیه و فاروق اعظم ذی النورین را شبیهت در سیرت
و یک است از او است این مسلک که حدیثی است بقراینه در آن و آنس و ابو هریره و غیر
ذی و پیغمبر که در حدیثی است به عن القسیری فی قصة طویله قال عثمان انك لم تباينه الا سلام

منهم لو تكلمنا ما تبرد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما ارى ذلك في قال ابن عمر ثم عدني فخطب الي
الحكم عنه البراء بن عبيد بن جراح قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ارى تحت ثوبه من عيسى
صاحبها فاعترضه فخطبهم بها شيئا من ثوبها فاعترضها يدونه فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه
يا رسول الله هذه يد من رآها بان ثوبا فانيك منها عجزا تحتها يكون في جنبها اثر الشيطان
غلبا يستهله يست وفيه فتنة لولا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يوافقوه لارادوا بافواه ما
بجاءهم وان توضع تحت ارجلهم لكانوا يمشون على رؤسهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جرت ثوبه في يوم
نظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر انما انا لولا بيتر في الا ان اتعاهد ذلك منه فقال رسول الله صلى
عليه وسلم انك لتفرض ذلك ثوبا يستهلم جمع كرون صدق في انواع برادر ان دالت بر برفعت
فوت خالد او باخوة قال ابن ابي ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اخرج منكم اليوم
صائما قال ابو بكر انما قال من نزع اليوم منكم بارة قال ابو بكر انما قال ابو بكر انما
منه ما منكم اليوم بهما قال ابو بكر انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اجتمعوا في امرنا دون البيوت
وهم في ذلك يوم طابك صدقوا ان انواع ثابته تحت از ابو هريرة ان رسول الله صلى الله
الفتح روي عن النبي في سبيل الله فودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير من كان من اهل الصلوة وعي من باب
الصلوة ومن كان من اهل الجهاد وعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام وعي من باب الصيام ومن كان من اهل
الصدقة وعي من باب الصدقة فقال ابو بكر بن ابي انت دامي يا رسول الله ما من دعوى من تلك الابواب
فقبل يوعى احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجه البخاري في يوم والترمذي وما كنت في
اليه على است وستم وضع اللحن على لسان عمرو بن فضيلة است ورفا ووكه كودجوت وداينا اوتوا
عدى في تفضيل است از حديث ابن عمر والي قدر من فضي وغيره عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال صل الله على لسان عمرو عليه اخرجه الترمذي تحت عنهم اثبات محدثه ككودجوت في فاروق
را وكان مسته في يوم ابي هريرة وعاليتة وعقبة برهما من ابي هريرة قال قال رسول الله
الصلوة يوم لفظان فيما كان فيكم من الام ما يهتدون فان يكون في ابي من ابي الله فانه اخرجه البخاري

تختیار مبین درین شهرت صدیق اگر لقب مصیح از روی تمسبی دعائیه رضی الله عنهما عن الزکریا بر روی
و ازین علیا رضی الله عنه طیب النفس و یومئذ یقول الله تعالی انما نزلناک قال کل الصحاب حاله صلوا علیه وسلم
اصحاحی فکلوا مما فی انبک فقالوا انکم امر ساه الله صلیا علی ساه جبریل و محمد صلیا علیه وسلم انزلنا
و من قال برضوان عنهما قالت لانا نری البیضا صلیا علیه وسلم الی المسجد الا فتیح ارجی فحدثت الزمان
بناک تا زمان ما که ما را آموخت و در خود و سواد بنگار می کردی گفتا و اما که شما حکم نبرد انما نزلنا
تعمیر فی بیت المقدس قال او قال انکم قالوا انکم قالوا انکم قالوا انکم قالوا و تعذر انما نزلنا
علیه الذی بیت المقدس و ما نزلنا به قال نعم انی اصدقه بما یولد من ذلک صدقه کبار سما فی عده او
روایت فلذک ای ابو بکر الصدیق بنماج اخبار کردن آن حضرت صلیا علیه وسلم صدیق کبیر امیر ای امانت حج
الخرج الخکم عن ابن عباس ان رسول الله صلیا علیه وسلم بعث ابابکر رضی الله عنه و امره ان ینای بی هو لا
تکلمت الخ و انما نزلنا به فی مکه معناه اذ فی حج یکما از او عظیمی است که آن حضرت صلیا
علیه وسلم از ابراهیم نبوه بجای آوردند مثل امامت صلوة بکرا دل است بر اختلاف از امامت عماره در کبر
اما - بسلوة فذکر بقره بجهت حج میکرد و اما در حج در تمام عام یکی هایدیسته و امامت صلوة تقدم است
فتم بجهت و اما در حج تقدم بر اقوام غیر محصورین و بحقیقت اما در حج صلوة باشد پس در حج تمام
فیر اول در کوسنگ تمام در دولت عامانین در میانان و غیرینان در امامت با استحقاق
یکن همایر استلال نموند امامت بجهت قرب بعدا و خلاف اماره حج اینست آنچه در حدیث بود اوق اذ در اول
احادیث افضلیه بر سر آمدن انموده حج است از احادیث بسیار عرض از ابراد این احادیث است
که حضرت از تمام مدار فضیلت است ساخته شده و سزا شده که هر یکی از چهار نام است به جامع است
مؤثره بالمعنی افضلیت بر استخوان متعدد از اهل فضل قبول ما آنها اینجا خطبه نبی باشد در خطبه
ان رجع بکانت بکرا بکرا و مسلک سیوم اجماع است به بر است ساخته شده که به بر قرب فطرت
دا جماع است را در دو غیر به است کسایت الفقه اجماع از زبان و درین احوال هم فقه از صحابه
نما معین تا آنکه از خطبه حضرت کفایت کند در وقت کجای نماید مستوفی با هم در اصل معنی الفقه است بر حدیث

محقق در آنست که صاحب سنده اجماع از دوم نیست بر غیره اهل نقل صحیح اجماع از حدیث بعد از عمر فاروق
نیز این ان تاریخ زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرابه با کیم خود عثمان بن عفان از حضرت انباری و غیره
لا بعد با بی یزید آنم عروم عثمان ثم شربک صاحب صل الله علیه و سلم لا تعامل بینهم انما یستفر
و احدث اصح شیخی : در باب محققان غیر از اینست که نزد یک جمیع آنها قطع حاصل از بکار در
نقل اجماع دلالت در روایه اطلاق فقیر بیان تمام کرده که وقت که در اختلاف فایده سخن رفت
نظر غیر الامت و افضل الامم و احوال اهل فقه و احوال اهل فقه اند و اکثر بوی برادره اند که کوی این
ازین در نظر این محقق نیست و اجماع است در آنکه در حدیث عثمان بن عفان و غیره فایده نقل اجماع دلالت
بر اینست که بر اجماع است و آن است که سکوت نبی از فقهین در امر اجماع است و اکثر ایدین بوی غیر کیم
سینه اول وقت اتفاقاً خلاف صدیق جمیع از صحابه صحابه صدیق را انقضای آن گفته اند و آن است
کردند بر اختلاف و دیگران تسلیم نمودند و موافقت کردند در اول حال با خود حضرت و سکوت
و تسلیم نمودند و همین مذاکره اجماع است که بوی فی کل از حدیث فاروق قال قلت لایم من اصحاب رسول
المسلمین و ان اول الناس با بر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعده ما فی الشیخون انما فی الایة النبویة
الحدیث از حدیث ابن ابی السبیب من حدیث ابن عباس حضرت سقیفة بنی ساعده و حدیث ابن ابی نبیه و غیره
از حدیث فاروق در حدیث عمار بن الزین ما کله انما سمع خطبة عمار الاخرة حیر علی خطبة النبی و تک
الخطبة یوم نه فی البیض صلی الله علیه و سلم تشبهوا بالیکر صامت لا یستعمل قال کنتم اهل ان یجری بس من
صلی الله علیه و سلم حتی یذکرنا بر بدیدک ان کنون اخریم فان یک محمد فقامت فان الله عزوجل فعل
بین انکم الله فذا یهندون با بادی الله محمد و ان ابیکر صاحب صل الله علیه و سلم انی اتین
و ان اولی المسلمین باور کم فقد موافقا بویه از حضرت انباری و غیره از حدیث فاروق بر دایه ابن مسعود
سئال ما فی بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الاصحار ما امرکم قال فانتم عم فافوا با معشر اهلها
الستة یملکون ان رسوا الله صلی الله علیه و سلم امر ابیکر ان یسئال اهلها قال فی کل یوم یطیب
فعلت ان یقیم ابیکر قالوا ان خود با الله ان تقدم ابیکر و از حدیث ابو عبیده بن الجراح سئال ما فی بنی رسول

كانت كسبة يعني ابا بكر اخراجه الى المدينة واعزج امره مما غير ان ذكر استخفاف الجريدة لا تخلف في
 عليه ولا في اهلها ولا في من رغب في رغبته حتى انه فيها من رغبوا الى البيعة ما غضبوا لان اجراء
 الشريعة وان شئ ابا بكر اخراجه الى المدينة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صاحب قمار في البيعة
 لتعظيم شرفه وبقائه رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة الياسر في يوم الجمعة في مكة فمضى
 انك تارة في سائر البيعة ما فصلية بعد يومين من غير ان يكون في ذلك سوى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حديث عبد الله بن قيس قال قال عمر كان واسطه ان لم تقدر على فخرى ذلك ثم اذهب الى ان لا تقدر
 منهم ابو بكر اللهم ان من ان يفتخر بالكون من اللاحقة الا ان اخره البخاري في غير ارضه في ابن عباس قال
 في يوم من ايام ما كانت محبة الي بكر فقلت وقلت الا وانهما قد كانت كذلك كل احد في سراً وليس
 بينهم في عظيم الا حفاق اليمثل الى بكر اخراجه البخاري والآن في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
 ما فخرنا في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
 عند حيوات قال حياك الزبير ما سائر المسلمين في اخوان لو قلت به اسي الى الدنيا كذا ومن اسعاهم
 اليربوع فالسنة في قال اهل كما تقول بالسيف كذا وادار الى فظن فقال ابا يحيى يقولك قال نعم
 اكره ان يخرج منه من لم يولد به غير فقال عكس المور الذي جعل في ريشي اذا انجست توحي نوع
 ليعوم صديرو در وقت اختلاف فاروق بيان افضلية فاروق بعد در دي واجار مسير نباد انة
 بيرون الحات ان ابا بكر من حفرة الموت ارسل الي عمر يستعمله فقال الناس استخلفت علياً فلما فظنا
 ولو قد وليا كان افواذ افظنا فاقول ركبنا لفتية وقد استخلف علياً قال ابو بكر ابرق كقول
 اقول اللهم استخلف عليهم غير طعك ثم ارسل الي عمر فقال اني موصيك بعصية الحديث افرصه ابن ابي
 شيبه وارضيت صديق عفا بيهن عبد الله قال قال ابو بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال ابو بكر امان قلت ذلك فلما سمعت رسلاً بعد ذلك في سائر عيون ما طلعت بر
 على جبل في غير اخره الزندي قام في المعنى انه يفرم في ايام خلافة علياً في ايام عمر بن عبد الرحمن بن
 عوف وروى ان في النورين في كبر عظيم ثم ذكر في كبره ثم في كبره ثم في كبره ثم في كبره ثم في كبره

در تعقیب رضی الله عنه در افضله فی النورین بر خصم منافق که در برین بر سر نسیس غمیخ و این قاطع شد
تجربین زیرا که موافق کردن احد الجبهین بر غفلت با مسأله غیر معقولات از برین سر بر مکتب فارسی بنویسد
الرحمن انی نه یکنه فی انوار من و الاضواء و لا یصل الی امر الاله و کما فی و انوار ملک العجب عمر فلما
اصبحوا السید عبدالرحمن ثم قال ما بعد علی ای قد طرقت فی انوار من ظلم ایدیم ایدیلون بمان فاقبل علی عینک
سببها فقال بانک علی سنته الله و رسول و انما یخرج من عبده فبان عبد الرحمن و باو ایسان و الرب جرد
و الاضواء و امر الاله و المسلمون امر الجاری و در حدیث ابی حنیف قال لا اضر و جعلها سور
بین یغی عینک و طلوعه و لان برید عبد الرحمن سعد فقال هم علی انک الله ما یقیم احد اعداء رسول الله صلی الله
و سلم علیه و علیه و آله و سلم و علیه و آله و سلم قال اللهم لا امرجه و ابعده و اخرجی فی قصه الانوار علی
تشریح حدیث عمر بن میمون فلما فرغ من ذمته اصبح یوآل الربط فقال عبد الرحمن اجعلوا اکره الی الله من قال کلام
قد جعلت عمری الی علی فقال طلوعه قد جعلت عمری الی عثمان و قال سعد قد جعلت عمری الی ابراهیم فقال عبدالرحمن
ایکایه شرا من بعدا من فجع الیه و الله علیه و السلام لیطرحه انفسهم فی اذنه فاکتلت الشیطان و عبد الله
اصحیح علیه الی رسول الله علی ان کوهنا انفسکم قال انهم فانه عبد الله و قال کلامه فی ان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فی الامام ما قد علمت فاسد علیک الثمن امرک لتعول و لیکن امرت من انفسهم
ثم علما بان غیر فقال له منک و کنگ فلما انشد المساق قال ارفع یدک علی عیان من یاریه و یاریه علی و ولید اهل
الهدیه ثاب العیوه یوم یوم من تعنی رضی الله عنه در ایام خلافت محمد بن عباس متعدد و افضله سینه برات
بنیان محمد و جمعی را که در حق سید طین فاسد و استند زجر فرمود و فقیر ای صحابه جعفر بن عبد و انرسی منی و کلام
طایفه است و اینها اگر بعد نواتر رسیده اند و یا که غیرتیکه میکنند و سبیل ناکند بر و استهانه آنرا محاسبه و تالیف
مشغول شوم بر یک نکته مطلع سازیم صحابی یا تابعی غیر از ابن از عدول و نواقب قبل از تخریب بنی عباس
سلف و قضیت مخصوص برای مذمت خود و قبل از تبع احادیث بلدان و تسلیم هر یک در تطبیق و تالیف
لکن اگر تعدی و در اینک وجهی ان غیرم نماید طامه است که بعد از ان قائل است بر آنکه با وجود سوره
نزدیک اندا که منطبق با ارا بر ساد مانتظر العدا که درود و قید قبله از یخبسته غیرم که در برین حوادث

ترک عمل بر بدعت است بلکه اگر عمل بدعت بود انکار آن واجب است مطلق و درین زمانه اعتبار مضموم است
 سابق و عاقل منتهی گشته اند و در این عمل خطاست لیکن نزد اهل حدیث در صورتی که آنرا در حدیثی است
 در تفسیر احادیث و تاویل آن عمل شده این ممکن است بلکه در اصل قسمت که نامی است از حدیث است
 کند و همچنین بازم باشد در مطلق آن عمل نمایند و آن سبب علی جهت ای باشد و عدالت لیکن در آن
 نظر و جلاست و زمان پس که آنرا در آنجا بنویسد و قید مطلق از جهت تفسیر که ممکن است که عمل حدیثی در آن
 کند و بهیچ وجه لازم باشد در حدیث صحیح و معتصفاً در ذوق المعتمد و استرا اصطلاحی بنده و چون
 آنرا در انفعال نماید فقط در آنکه با آن قابل باشد و در هر جمیع موارد که نفوس در این امر است مضموم است
 مختلف اند و در این بیوان آنجا هر یک گفته دارند و این سخن اینست که اصولی است که گفته اند که هر کس
 قوم از حدیثی اجماع است بر آن قول پس از بدین مذاکره بعد از آن که پس از حدیثی را که از حدیثی
 است کند مضموم است بجز کرده است آنرا در اعداد اجماع و اتفاق میباشند و چون این گفته ذکر کرده
 است از حدیثی مضموم است اما حکایت اول فقهای صحابه و تابعین در مسئله اختلافی است مضموم است
 در مضموم است از حدیثی که ما قول بدیع کبری معنی است و در فضیله خود اخرج از حدیثی در الجبل
 معنی است و قابل ابو بکر است اثنان من بهما است و از من اسم است صحابه است و اختلافی
 آنرا سال نه المیزان و در حدیثی در الماریت عن ابی ابی بکر الصدیق قال کم حق السورة التوبة
 تا به جلانا اذرا فلما بلغ اذ يقول لصاحبنا نحن بکلی وقال و اسدانا صاحب و اما اقول من حدیثی در
 فضیله فاروق اخرج از حدیثی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر بن الخطاب یبکر الصدیق یا خیر الناس بعد رسول
 الله اسد علیه السلام فقال ابو بکر انان قلت و انک قلت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول طلعت
 الشمس علی رجل فخرج عمر و اخرج ابو بکر بن ابی سببه عن زید بن الماریت ان ابی بکر بن عبد الله الموت
 ارسل الی عنی فقلت فقال الناس تختلف علینا خطا علینا ولو قد لسا کان اخطا و اخطا فانقول ابی بکر
 اذا عینة وقد اختلفت علینا و ابی بکر اسبرنی نحو فضیله او الله استختلف عینهم من فضل الموت
 و اخرج ابو بکر بن ابی سببه عن محمد بن جابر بن ابی زین فی قصة طوبی قال ابو بکر انان افوی فی

فقال عزانت افضل من اهل حال فادق وذا فضيلة عدي بن زياد از فضله رست درواز بسيد

سبت در بعض روايات غير الماس كفته انذ و بعض ائمه بالخطبة انما استهانت و در كذا

فمن حديث ابي جابر عن عائشة في قصة سفيان بن عيينه فقال عمر بن الخطاب ما كنت تمانع من زياد

من زياد و اما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابن الخطاب من كلام بن عروة بن ميمون قال سئل عن زياد قال ابو بكر

سيدنا و ضياد و اما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابن الخطاب من كلام بن عروة بن ميمون قال سئل عن زياد قال ابو بكر

ابو بكر و جوابه قال انما كان يحبني ابي بكر و في ذلك الخطبة الحمد لله انما قالوا انكم تقول الحمد لله

عمر يا سبت هذا فلا يفرق بين الاموال كما قلن سبت اني يا سبت و تحت الاموال انما كانت كذلك و كما ان

اني سرتا و سبتك منه يتضح الا انما انزل ابو بكر و في هذا الحديث ايضا كان و ان ان قدم غير سبتك في الخبر

و كذا في الحديث ان انما امر على قوم منهم ابو بكر و عمر بن الخطاب من اخراج البخاري عن الحسن بن سفيان عن ابي ذر

حينما قاله كذا في حديث محمد بن سفيان قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

انما انما بكرهت انما سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

بعض من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

عدي بن زياد اخراج البخاري من ابي ذر قال سئل عن رجل من اهل البيت فقال سئل عن رجل من اهل البيت فقال

موت في حديث طويل فيه غلبة التي بكروا في امر الحديث قال علي رضي الله عنه في الزبير ما مضى الا
انما من المساء ورواه البخاري والباكر اقول انما جعله رسول الله عليه وآله انما من المساء
الذين ورواه البخاري في ذكره وقد اورد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بان من يهجر من طاعة
فبعد ذلك الحظ الطير عن ابن مسعود رضي الله عنه انهم ساد الناس في الاجتهاد الفقار الكوكب في راية
المتفق منها وقد قام طويون عبد الله في خطبته الصلوات ثم قال انما جعلت في المنبر
الكلتكم الامور وخطبكم العباد وادخلتكم العارفاً وتوكلتكم وراكم في كل الامور فانظروا
وادي منسب احللكم وقد ما اخذناكم اليه الامور وقد اقرت وادفرت وجررت ثم

كلمة عن شي من عواقبها انما بين الامم في ايامهم من عبد الرحمن بن عوف بن مدي حيت لبراه
عنه بعد ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علة في الجنة ابو بكر في الجنة وعوف في الجنة الحارث واثم
عنه ابراهيم بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن كان ممن من الخطاب في انه عنده يعقوب بن يعقوب
علافة واليه رج امر السورى قال انما جعلت في الامم علي ان لا يؤمنه افضلكم فانما
سعد بن اليزيد قاص روى حديث والذي اغتصبه به ما عكس السيفان قطار ما جاءوا

بشر راجع اليه بنين اليه سببه حديث اليه سلمة قال سعد لما دنا ما كان باقرا
ولكن قد عرفت باي شي تغللا كان انما في الدنيا يعقوب بن الخطاب دفان عذسته
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما سكون فتنه العاقبة منها فتنه العايم والعايم حرمه الله الذي
حين من الساعي قال ارايت ان دخل علي بيتي وبسط يده ليقلني قال كن كما بودم ومنهم سعيد بن زيد
روى حديث بشارة العزة بالجنة ابو بكر في الجنة وعوف في الجنة وحديث ابراهيم بن عبد يعقوب بن عبد

اخيراً ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق المراد فلما استويما رجعت ما يخرج رسول الله صلى الله
كيفية قال اسكوا فانما سب على النبي او صديق او شهيد وعلة قال الله في سورة الاحزاب
وعمر وعثمان وعطية وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث الحديث وهو العايم
ان احد ارض الذي منهم عثمان وكان ومنهم ابو عبيدة بن الجراح وكثير من عوف في استخفاف اليه كبره

و العايد ما توفي و كبر مات تلك يعني ابا بكر و روي عنه النبي صلى الله عليه وسلم انه بدأ بانه من ربه
 بوقت ثم كابر ثم خشيته و كبرته ثم ما بين ملكا غصرو هذا الحديث و جعل قوله حلفا في حديثه على اربعة اشخين
 منهم عبد الله بن مسعود و روي عن ابن ابي عمير و حديث اخر هذا بالانجيل و حديث اخر في ربه
 في خروج الوجود فدان استوار بنه اذ مسوا و صلوا اليه ابا بكر افضلكم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابا بكر
 بهم اخرج الوجود منه ان قال لان اظهرت عمر ساعدت في عمر من عماله سنة و اخرج الحاكم عن ابن مسعود
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلموا ان اسلامي من اخرجت ابا بكر في جهل من بيتهم فعمل الله و حوته الله
 في الله عليه صلوات الله عليه و سلم في ملكه الاسلام و يوم الاقان و اخرج العاصمي عن ابراهيم قال عبد الله كان
 في ذلك ما بطرنا و جدا و سهل و لا يلبث انهم استخفوا عثمان بكل ما اكلوا عنه اعداء و اذ في حق
 في السنة و قال و الله لو فعلوا عثمان لا يصيبوا من خلفنا و منهم عمار بن ابي روي في حديثه انما
 ما في ابي بكر من حديثي بقضايل عن الخطاب السام قال يا محمد و حديثك بقضايل
 في حق في يوم اختلفت سنة الاضرب عانا ما نغذت بقضايل عمر و ان عمر فستت من حرات
 و ابن ابي بكر جزى الله جزاءه عن بلال و صحبه عينا و اعزى فاكبر و ابا بكر سنة
 في ابا بكر و ابا بكر المراد العقل بتوجيه ربه لانام في قوله استهدت باربعه
 ان يقينا في يقينوني فلم اكن لا اشكرنا برحمتك خيفة العقل في ابراهيم و العبد
 في سنة و حسي و عيسى يعني ثم لا عقل لمن ظل يهوى العبي من ان غالب على غيرهم من حلا عدل
 و منهم حديث بن الهيثم روي حديث انها من الديرة كالسمع البصر و قدرت اخذوا بالدين من
 عدي ابي بكر و عمر و هو القليل كان الاسلام في زمان عمر كالرجل القليل الذي واد الاقربا فلما فتن عمر
 الرجل الدبر للزود و الاثما و منهم ابو ذر روي حديث الحساب للسمع و اخرج الحاكم عن ابي ذر
 قال من فضي علي تر حال ثم اعني قال فنتبه ابو ذر فقال يا جني استغفرني فوال ابا ذر استغفرك
 و انت ما تترك سوا الله صلى الله عليه وسلم قال استغفرني قال لا و تخبرني فوال ابا بكر روت على عمر
 ثم العني و اني سالت رسولا صلى الله عليه وسلم يقول الله اني جعل الهم على لسان عمر و فقه و منهم
 في سنة

الاسمي روي حديث ائمتنا فاما مالك بن ابي اوسيدان او سبيدان وحدث روي في الحديث
وحدث في ابطاله يعرفون كتابه وسمي بغيره روي روي الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم
النبوة النبوة واما وسمي عبد الرحمن بن غنم الاشعري روي حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يبرء
في صورة ما خالفكم وسمي ابو موسى الاشعري روي حديث بكارة العنكبوت وسمي ابو روي الكوفي
روي حديث الذي الذي يبرأ منهم ابوامانة البياضي حشره قتلوا وصحاب المؤمنين واؤكبره
عريفه الاسمي روي حديث الوزر واما الانصار فسمي معاوية بن جبر روي حديث انه اذا اريد النبوة
فدعته ثم يكون مثله في روي ثم يكون هكذا فسمي وسمي اليه كما كتب روي حديث او ان من يبايعه
الغيره وسمي ابو الجوزي يذهب روي النبي صلى الله عليه وسلم في تفسير اليه روي في حديث النبي صلى الله عليه وسلم
عنه اؤكبر الملك وسمي ابو الدرداء روي حديث بل انتم تاركون في صلحي وسمي زيد بن ثابت وسمي
مولى الانصار في بيعة اليه وسمي اسيد بن جبير في بيعة ابي بكر وسمي رفاع بن
راخ وراف بن خديج روي حديث ان ابا بكر وسمي زيد بن جابر وسمي بفضائل السماء في حديثه
ابو سعيد بن المعلى روي حديث النبي صلى الله عليه وسلم قرأ ما سمع في فضائل ابي بكر وسمي سون
سعد روي ان ابا بكر وسمي رسول الله صلى الله عليه وسلم واؤكبره وروى في فضائله
وسلم ائمتنا اعدا فاعلمك النبي اوسيدان وسمي عويم بن ساعدة
عبد الرحمن بن سلم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة من ابيه عنه عويم بن ساعدة ابو رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اقرني وانشأ لي اصحابا فجعلني منهم وزيرا وانصارا منهم
فسمي بغيرهم فخلعني الله والملائكة والانس جميعا لا يعقل منهم يوم القيمة حرف ولا عقل وسمي مسان بن
نابت المنذر بن يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الشاعرة التي يكره ان يثمن في العار المنذر
ابو الهيثم بن اليعربان القائل قال ارجو ان يقوم بامرنا واما المستكبرون فسمي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فسمي عبد الله بن عمر الخليل كباخبره عويم بن ساعدة زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمي ابا بكر
ثم عثمان وروي حديث رفا العيلة ورويت اذ انتموا النبي اؤكبره وسمي في الامام عويم وسمي

بن أبي شيبه روي عن الحسن بن علي بن فضال عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
محمد بن ابي بكر روي حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
الا ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
الرازي حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
بيده حتى كونها في يدي فقلت له فقال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
يا عمر افرو الخباري ومنهم عثمان بن ارقم الرازي حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
او عمرو بن عثمان ومنهم الامام ابو بصير الرازي حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
رواه في حديث ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
ولفقت في ذلك ما ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
وافراد ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
نحذا ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
فدريست لو كنت في هذا ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
ما نية في العرش يوم يرد وكان ما نية في العرش لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه السلام في عرشه الخ
فاسم بين محمد بن يحيى بن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
والله ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي الا وعليه من فوقه فقال العاصم يا ابي لا تخلف قال لم قال لي
باللذرة قال السعدي قال ما في ابي عبد الله عليه السلام في الاستعجال فبينهم مشوق قال حسب ابي
عمره معرفة ضعفاء من است ابي عبد الله عليه السلام في الحديث روي عنه بن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
فيقول والله ما كان باؤنهم اجمالا ولا بافضلهم بفضله في سبيل الله وكانوا بالزور والارادة
له الله ولا خلاف لجمعة لايم افرجه ان ابي سبب ومنهم محمد بن سيرين قال ما اظن رجلا يتقضي ابا بكر

بعضی استخین قایل شده اند بگردان اول مغز زیم بان قایل بحد بعد از آن فقهای از هر طریقه و صورتی
از هر طریقه ای قایل اند باینست آنچه درین مسأله است و ما باید با آنکه که حکیم درین باب گفته است از آنچه
در کتب کلامیه و ادعیه اهل ایمان می یابید و اینست که این مسأله بحدی است که درین حکم نام گفته است و اینست که
بسیار است که در اول مجامع و در بعضی ممالک که در آن حضرت با وجه انصاف بنهادند درین مسأله
تکرار است تا کار شرابیم بدانیم که در هر مجامع و در آن مسأله است چنانکه درین بیان کرده اند و بعضی از
مجموعه نام آنرا بدین گفته اند برون آنچه در کتب کلامیه از هر طریقی در مسأله است پس درین بیان کرده اند و بعضی از
کتاب غیر از نظر مخصوصی از وجه انصاف در سوره کلمه خدا را بنام مؤلفه انگیزی از وجه چهارم که در آن
مر تعنی با حکم خلافت و ترویج در راه اسم کرده است چنانکه گفته است که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که
گفته است که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که گفتند که
اساره کرده است چنانکه گفته در نهامی ما درین مائنه اینها را بعد از این که ان القاسم فی صحیفه
من هذا السجی و سابق اسلامی بعدین روزی موت او درین شرحی بسیار بی بیان کرده است رعایت
صریقه حدیث و قاری در راه ترویج اسلام و صفت نخبه های که گفته ما را می نخطا الا طار را بی خطا
و غنا بیانی اسلام و این مسعود سابق اسلامی فاروقی تکرار کرده است چنانکه گفته ما را از اعز
زند اسم عمر و تزیینه ابن ابی انان من قیام حقوق خلافت بیان کرده است چنانکه گفته
زمان عمر کار عمل المعقل لایزال الا فریاضاً فاقه عمر کان کار عمل الدبر لایزداد الا بعدا فبعد مدین عمر
در عباده در زهد بیان نموده و چنانکه گفته ما را است لهذا بعد رسول الله علیه السلام احد واجد نه
حق استی در عبادت تقیاس کسر فقهای صحابه اساره یکی از آن فضل اربعه باد و با سزا از آن کرده است
در این سخن باطنی تا اهل از محالاة السان فهمیده می شود باقی ماند آنکه فقهای صحابه با دعوات دیگر نیز فضیله
کرده اند از آن جمله است آنچه البدل می غنه ان مسعود با ملک عمر صحابه و صحابه سبها و آفریح الدار
عنه فزیفه قال اما یعنی السان لکن رجل امام و رجل عالم تابع القرآن من السخی قالوا یا ابا ذر فی دینه
قال عمر بن الخطاب فی حق منکلف و آفریح الدار می غنه و بن می غنه ان قال و بن عمر بن الخطاب فی حق منکلف

فقال في سفر مسودته العلم دايمن عقلت در حدیث غیر اسامه واقع شده است قال رسول الله صلوات
علیه وسلم ان السجود لوجهي اسجد لوجهي كما ان السجود لوجهي اسجد لوجهي من كان يحبني فافعل
بما امرت به من غير ان يامرني به ثم امرت بغير من غير ان يامرني به من غير ان يامرني به
يخرج من اخاه في ثم اعطيت فضلي من الخصال قالوا فاذا اولت قال العلم لكيك در حدیث شریف این
فصل است در تحقیق و اگر چه معنی شریف این است که هر گاه اندوخته از آن علم درستی است که تحقیق
عاشق است و مراد فهم علم که است نسبت به دانستن طریق است با طراز آن و از آنجا اهلان قوی است که در
میان کسی نهاده اند در تحقیق که به نام و منفی حفاصق بر مان اخلاق فاشیری نمودن یکی در میان
است این که کلمات مخفی الزمان میکرد و در همین در تمام حقه: خلاف همیشه و در عین این که در کلمات
در معنی و قال رسول الله صلوات علیه وسلم لا یصل علی الاکرام عن معان العرب سلوی حیاء انما هی
خیابان فی الاسلام اذا فهموا و بعض در میان بی کس و در احوال از منج اخلاق است هر که اهل قوی اجوا
و حکم دین نام فراید شد و تحقیق در میان بالکسبت که در خلاف تمام اوصاف جز بست از کلمات
کسبیه که در شریعت مدار فضایل آنرا نهاده اند و آن اوصاف بختکار است که از لوازم خلاف است
مقدم و او اوصاف بختکار است که در خلاف است را اند و آنرا نهاده اند انما اند شری
تمام در کلمات و اوصاف بختکار است که در خلاف است را اند و آنرا نهاده اند انما اند شری
بر این باب در باغبان در وقت مسوره خلاف است در وقت شمای طلمهای ذکر آن اوصاف کرده اند
و به عن اکبر فاروق اعظم را اقوی مکیف در فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل مکیف پس افضل
عبادت است از زیاده فها بل شریعیه که صد یعنی و شهیدیه از آن قبیل است و مولی الاسلامیه است
بلکه اقوی عبارت است از زیاده اخلاق بختکار که معین بر حکم خلاف است و معین بر حکم است
نواند بود و اگر چه در این باب است ارجح ابو عمر فی الاله است این عبارت با این است که هر گویا
اذا تغشیا غشیا طنت اندر قبضت الصلوات فقلت سبحان الله ما اخرج منها مشکا لا میر النورین الام
علیم قال و یکی با این بر او در پی با ارضی با به محمد صلوات علیه وسلم قلت و لم قد است به است

ان الخ

دیگر کفایت و عزم و حسن سیاست است و سیرم جنابک شیوات و همان که در بدو عاقبت است از
و مانند آنکه مجلس نظم بود در میان کوه که بود که به نعلین در میان این خلاف معانی لقبه نفر
باید کرد در این احوال و حق و کسند و قیود و فراره عظیم شمر تا از فرموده اند قتا با عیبت یا سخا در دست
نسیه کفایت و عزم و کفایت که قبل با عیبت یا عظمای خانه یا عظمای سینه مد عظمای حقیقیه عیبت حقایق
شده اند پس این شسته نما شید را عیبت تا از این ساخته اند و عیبت امکانیه همچون اینچنین بلویم که در وقت
ند کوه در کتابت و تقدیر او است در این و بینان و دست زیرا که از عیبت مکان در وجه سبب و عیبت
است تا کمال عیبتی در این عیبت با سیرا تا عیبتی در احوال آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عیبت بلویم و عیبتی تا
بلویم از سوی اسلام است زیرا که صفت در سوره اولی عیبت است صلی الله علیه و سلم در سوره در عیبت
صفا و عیبت و علم در این کابری در بدو اسلام میباید و عیبتی در آفران بعد از آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
بر حق کمالی است صفت نماند در این و در عیبت را عیبت نماند عیبت که تمام بود در آنکه عیبت
صلی الله علیه و سلم زیرا که با عیبت نیز عیبت علم آن حضرت صلی الله علیه و سلم در عیبت بر این عیبت علم کتاب
و عیبت و عیبتان ایجاب است و عیبتا که کثرت فتوح و عیبتا که کثرت عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
میاست و با عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
فتوح در آن عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
سوال که کوی که در احوال عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
فضایل سزده اند در قرآن عظیم نفع عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
دی نورین ذکر کرده آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم دو بکر باره خود را بهی تفریح فرموده در فضیلت
مرضی ذکر کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم به فریغ قول زهر از این درین و همچنین بعضی فضیلت
جلیله میباشند و فضیلت آنکه عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
چگونه عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که
بان حاصل شود از عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که عیبتا که

نگردد و در آن وقت فضیله بر غیرت برتری میزند و عبادت در قوت بین و تجاوز اول در مضامین
 مانده و جانی در میان مردمان نهادن کار و وسایل را از فضایل حاصل شده متقی و ناسی بر دوایان منصف
 می خوانند و دیگر کاری و سبب فضیلت از فضایل سبزه در سرچ میگردد باین عبارتی خواند از فضایل که در کتاب
 انکار ترویج آن حضرت صلی الله علیه و سلم بفرموده خود را منضم میباشند آن حضرت صلی الله علیه و سلم بفرموده
 است این هادی سنده که هر چه بر زبان اشیاء معلولات است و سلامه علیه کرد اندک تر شخصی را که
 عبادت در صریح نمود باشد الطبیبات الطیبین التبیحیو الطیبات بسیار است تا بر غیر فضایل نماند و آن
 سبب است که بجهت این علم چون سبب عبادت آن حضرت صلی الله علیه و سلم به نسبت او واقف است به تعلیم و تعقیف
 بر دوایان محض و فضیلت کاری هرگز که در می شود در معرفت بهم و احاطه کل است در میان ابرار و فضایل
 سعادت نسبتی پیدا میکنند و چه ماناست باین بیست و نولانا جلال العین در بی نفس سره علم در پیوسته
 ما را آنچه بود که بر دل زنی باری بود پس با طمانیفات از وجه اعتبار با بی معنی است که در حد ذات
 خود فضیلت نسبت به نسبت و آثار ما عینی در ذیل ما قیاس معنی است که در ماده فاعل سبب که فضایل خود
 سنده پس نام آنچیز میگردند در میان فضایل مستوره میدارند و چون باین نسبت در میان از این دو قسم
 و قد جعل الله لكل شیء قدره ایست اگر ثابت شد وجود فضایل از قسم اول هم تانی زیاده رونق او خواهد
 افزود و در کوائف تحقیق آن نیز ابرار داد و اگر قسم اول ثابت شود یا دون مرتبه دیگر آن ثابت شود
 از فضایل در سر صحبت مرد را با آن خواهد نشانند مستلک باین در اثبات فضیلتی چنین از جهت ملائمت
 خلافت الفضیلت را در این سبب است و ضحی الا فذکر تحقیق این صحیح و غیرت است اینها اثبات محض
 اند و با سایر سبب متوجه بمان آن کرده اند و اصل درین سبب است که حقیقت خلافت فاعله
 قوسه تبارک و تعالی اصلاح عالم را بوجهی که آن نوا اصلاح عالم است بعبت انبیا چون عالم متوجه
 مکتوبه و ضعیف نظام بر حق جل مانده شخص را که بجهت غرضی است با شد ملامت هر چند بجز بر نرد و از
 بطنان عمرش اراده لایم که شخص در همه علم او در میان مردم پیدا شود و در حیل مانده آنکه دنیا
 نیده هر ادق است علیه و بر عالم در حق عالم بر انقیاد است و باز شیوع علم او در آفاق و تنجیب

فخوس بی آدم بار کجای میاید و بی کسی ~~پناهان~~ او بود از آن جهت بنام او اندک مگر سیم است
اسد است ناما و معونه بسوی او گردانند و چون سر مخالفان ناماند و در رفتار و طلب خبر برای
او کند تا با آنها ایمن بکند و چون هر چه میگویند و میفروشند ازین استند بخواه دوست کل سخن
و غلامان معترفند تا او را از خود بیگانند و قهرمانیست که بر آید از آنجا که از خود و زود او
نماند و حلیه با برافتند و حضرت و ماضی اقدام شوند تا که اگر در حق کمال تحقیق کردند است حقیقت بود
در عهد بی بدعالم پدائر حافظه را منبذ کردند در آنوقت که با بعضی کمال نامرسته امام حیاست
بیا بر اثر شد که کمال غرور ما با ما نزدیک بعضی ازای مقدم او خوشتر بود منبر الهی سخن را از باران او
و کمال از صفا طراوت جویم فخر او را از تنگین هم سوار کرده است چنانکه حال باشد از غرور و معوم و نظار
که با این است که این آن عزیز در عاقبت بیا بر حق است تقدیر رسانید باشد و در ضمن آن او استیاض الهی
که در سالها او گشته است و نفس بجای خدین با رفقا از تیره و تیره بود که نشسته باشند و صغیر با آرزو
و زبیر است با بنام آنکه بود جمله نفس و تیره بیا بر نفس او مستدام الهی کرد که حرکت دهد و تیره
است از آن است که تیره الهی در تمام موجود برای بیا بر نفس این شخص با بر خود سازد و فرج خوش است
الهی در نفس سید و غیر بر فردا نماند چنان در وسط خانه نگاه داشته باشند و همچنان معتقد باشند بر مصلحت
او چون کردند فخر بی آدم است تیره این عقیقه باشند و همه بها حرکت که خدا از او است حرکت شود
کباری اذوقان بند و کباری احسا علم مانند و کباری قولا و عمالا افاضه بر کلمات بر نفس طالبان که این است
که در خواب شبیه بگرانند و این بعضی تاوست عقیقه سوار است مانند دل به نسبت اخصای آدمی در آن
خلافت تا دست لغت او بر عالم دالاجا و بعضی نشود و اعمو خود بردست او ظاهر کرد و حال تمام
سبقت کلماتا المصلوبانیم لم المنصورون و ان عبادا لهم العالو و از لوازم خلافت است
ظهور موعود الهی بردست او بود از سر سود با لبیدی و درین ایلی لبطنه علماء الیه یکلون و یکره الیهون
و از لوازم خلافت است تا یض مسلمین میا بینیم و علم افتخارات ائمه ابات در میان فولیش و کتبت که
در روز و ملک همان بر الی که کمال استدا علی الكفاره ما مستحق کرد و تیره نمانده تمامه سوار کشته

درست و اصل به تسلط مخصوصه، زیرا چه در کتب معتبره کرده میشود باین باره

املا زمان این داعیه را قبول میکند، لکن در کتب معتبره که کاتبی معتبر کرده میشود با

و سلم شخصی را که خلاف عامه و کتب معتبره شخصی او را برام مطهر از غیر می آید که افضل است در وقت

تقریر کرده میشود یا غیر اتفاق محابیر شخصی نامشروع می آید و در اینها از آنجا که در اختیار کاتب

محابیر مکرر سلیم فایده می باشد از آنجا که وقتش نزدیک همان زمانها و اینها در وجه متواتر است و لازم

دیگر است و یکی بیشتر است. همانها را شخصی در حکمت بعد از آنکه ایضا انبساط و به اجول را از زمانه

مختصه شخصی تقریر کرده است. این در احوال با هم مناسبت میجویم و در وقت مافی را عهد امده بر سعید و کفر

این در احوال را قبول است. فواید و فواید غیر قطب الیوم مجتهدان در اینها با کتب معتبره و غیره است

البته که در این عهد اندر محاسن بسیار فرموده اند و در فروع و مشخصات افراد و در بیان رایت عبدالستار

تقریر کتب و عقاید خودی شرح و بیان آن کنند. از آنجا که در اسلامها فروعها است و قدری است

استخلاف الی بکریم قالی استخلاف هر نفر من الناس لکنه الی ان قال ابو بکر یمن استخلافه و قال معین

التوری من تصفا علیها الی الشیخین فقد خط آنها جوی و الا لغزای کاتبی تقریر کرده میشود و با کتب در کتاب

امر موجود و بنی مکرر التلیق کرده اند بکنه فی الارض و مجموع مکتوبه و در مقام حقیقت عارف

خاص است و جای دیگر میفرماید که من خیر من اوصفت لکن من یسیرت لازم است و در وقت بنی از مکرر

سابقه متداول موجود و بنی از مکرر اختلاف خاص است پس فضیلتها از خواص فضیله و امر با کتب و

تقریر کرده میشود با کتب تسلط علیها فی حکم الله و سر بعه و در وقت خود او. در آن امور که مشهور است

او است و بنی از فضیلت و اینها در فروع فضیلت لازم خلاف خاص است را علیه ان ساره فی قورین است

الی قوم از بی با من تدبر و کاتبی تقریر کرده است و ما و کیم الله و رسول الله بنی انما الایة که با ما

سابقه متداول است با کتب و در اینها از وقت الا قومی را که جمیع میگویند الی آخره از وقت

باستند چون اصل لازم است بوجود است تقریر کرده است حال آنکه سنت که محض است بر حکام تقریر و در اول کتاب

تکلیف استخلاف است. از آنجا که در کتب معتبره درین وجهی وقت باست تقریر می نماید علیه و سلم

بیوجای خود و از منی منکر و زین همه منکریم غلیظ ما ختن افضل است
انوار ایمان محفوظ او در آنکه اگر ایضا غلیظ کند لابد ممکن درین صورت
کلیتاً نسیجاً مذکور و در این نظام کرده و نزدیک را ده مکتوب دریم نفسی که مستحکم است در این نسیج
بالمعنی و التالیف و اختلاف در این نسیج و در این نسیج است و در این نسیج است غیر استیجاب و
استیجاب است و در این نسیج و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
سازادانه کرده است که در این نسیج و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
توجه است کرده است استقامت با استقامت است و در این نسیج است و در این نسیج است
یعنی با نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
مکرر کرده است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
حاضر دارد اما در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
سجود در در زمان ارفاده مایه منزه و در این نسیج است و در این نسیج است
است علیهم السلام هم که در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
بجز در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
و دایمی الهیه بر روی عیان هم در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
الدین الرجال الفاضل و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
عبد الله بن عباس فاروقی است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
بواسطه است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
مطلق که زمان اختیار بهیچ صورت است و در این نسیج است و در این نسیج است
همه خواهد بود و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
علیه خود را خشنود و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است
مخاطب در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است و در این نسیج است

بر ما عین او دین یافتند کوم وی یازید خود بخواست در راه پند و با خود بود همچون
منصور و از آن شده با بر وی بودی خاص آن سخن اما اختلاف مطلق با بر حال او معلوم
غیر افضل را سزاوارست کسب و استحقاق است آن حضرت صلی الله علیه و سلم صحابی احوال است که سزاوار
تقدیم است بر آنکه اختلاف نماید اما در حقیقت همان او بر سایر با حق درین مبارک حضرت منزه است و کما فی حدیث
صلی الله علیه و آله قال انما کان اعزهم الی الله فی السبیل و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کبر برای قدم الکریم و اختلاف
نوعه زیاده عام است در خود با ظاهری و باطنی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلویح استیانت فرمودند
در صلوة زیرا که صلوة بهترین عمل است و مقبضه الهی است یعنی صلوة که در معنی نیابت است از آن فرمودند
در حدیث در حدیث کمال و کل نعم بهترین است از حدیث صحیح که کلمین اند کلامی است که حضور در بار است طایر
و فقط اگر آنچه در حدیث نباشد فرقی پیدا نشود در علاقه شیعه و غیر آن و خلافت نوعی است بی بار موقد و بی
و کلماتی از حدیث مخصوص نکود و حکیم مشفق با حق خلیفه شکر دارند در حق خود که افضل جامع است از همه
خود و آن جامع باشد یا حکیم باشد پس خلیفه که اینند آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جامع ترین خلق و عالم
خلیق است با الله که قال الله تعالی انبی اولی بالمؤمنین من انفسهم معارفه یعنی حکیم باطنی است در حق صمیم و
رسول الله صلی الله علیه و سلم اما اهل حکم باید و احترام کم حدیث اگر در اول و در است بر آنکه اخبار افضل
مسئولین چه در نسبت ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر جمعی از صحابی خلافت بر وی الاقدام بودند یا
اسد و المسلمین معنی میدهد و اما با کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از امامت غیر می باید که به جاری
مع در بعضی اخبار در زمان باین ترتیب ظاهر شود آن تا با اخبار کثرت فروع است زیرا که
با عبارات کثرت فروع در باب دیگر حدیث آمده و فی نثری صنوف پس این ترتیبهاست اما از جهت افضل است
نزدیک فطرتی تقریر و در باب فقهی صحابه مثل عمر فاروق و علی رضی و ابن مسعود رضی الله عنهم
استنباط کردند از استخلاف خلیفه است که اما قال ابن عباس استنباط که ایام است اندر وجود استنباط
و فهم معانی صحابه استنباط کردند اما که ملازمه فخریه سخن می بود قال عمر که تطبیق استنباط مقدم علی البکر وقد
رویه من غیر و ما را علی و الزبیر با خطبا الاذاعه عن الصادق و اما نثری است اخبار من بر ائمه صلوات

علیه السلام از صاحبان الهامات ثانی اینان دانانعلم که کلمه کبیرة تقدیر و رسولان در صلب ایشان
 باصلوة الناس فی حیره و انه الملک و قال ابن مسعود اجمعوا انکم فیکم کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 چون آنرا غیر ما بجنت رواه ابو سعید الانصاری و استقر آنرا کرده شود در عین تقدیر حضرت و ذکر فضیلت
 بمبرای آنکه عرفان روح این جدا نام گفته و در سبب ذکر آنجا و فاروق گفتند اما استقر فی حق چون تکلف
 علیهم السلام و خلق و جواب امیری سوی عبد الرحمن چون ساج شد گفت و در سبب آن که لا ادری انما یتیم
 است همان جنبه استقامت و با حق انضالی بد آمده است قدر و جداد آن را سبب فی اللمهاجری
 الا و ینبذ الذین انکسوا ان فی اللیث انما العلو الایة بسبب شد که اگر کلین شخصی از چهار مرتبه
 اربعه است و با حقیقت خلافت که همان است از انضمام مکتوب با اقصای از بعد از کتوبه خود و بعد از آن
 مسند ابانکم غیرات از حوزت لسان ما در آن با معرفت و شهره و غیره که الایة و این آیه را دو ما دلیل است
 یعنی آنکه خطاب صغیر امی و سبب به جمیع است یعنی فضلی است تمام بهتر برای منی است یکبار آورده شد برای
 مردمان در این مادیل السبب باید دیگر و نکل منکم است بدعون الوالیه و یا در آن با معرفت و جنبه
 الشکر و اولیکم المنفرد القرآن نزلت بها منلی شیخ بعضی بعد اوم اگر که مهاجرین او دلیل است یعنی
 این است که از مهاجران او و اولیاد و سبب این انداز جمیع معنای که برای ما بر آورده شده اند و جنبه
 منسوب است و با حقیقت یعنی که آنجا که هم بر دوازده معروف و منی متکونان و الی الخیر منصف باشد
 انفس است از ما دون خود سبب تغییر لایم دهای نام یکدیگر و معروف و منی متکونان و انفس
 در حقیقت حاد و خاص جز او است از سبب فضیلت لازم است فان آنقدر و وجه سالیان است
 سست خون الی قبح اولیای سبب دلا آنجا معلوم شد که حکم حلیه خاص با قدرت بر قسم نذر او می ناید
 بخاطر سبب و حلیه خاصه با فی حکم از در حرمت تسلط بر حرمت خود و این نوع انضالی او را نام است
 بر رعیت اگر کسی حاد اخصاف است مانند هبیبی دانند که بی که از این سخن راد لایع میکند نذر
 بر نسبت قوم سبب از آن بچنین است که حاد و سبب خود حاد دلالت می دهد بر آنست که بر رعیت او و حلیه
 در داده انظار است که از وجه بلکه مردم از باب دل میداند که اراده اصلاح عام در شخصی دایر انفس است

الفرق من افضلیت او سبب حق ما در بیان فضیلت است که معنی تشبیه بر امر است نسبت چند و
وجوه دیگر از فضیلت و تقدیر وجهی است که مذاق در آیه یا لیس الذی انما افاضه بر تو مکمل است
نسبت با آنکه معنی فرشته است و انوار بود الا مجموع کتب و کتب اوله علی الیومین اغرة علی السخیرین
و عام دن فی سبیل الله و انما فرموده لایم صفت است و باطل است این عامی است که گفته است در اول
سوره صاف کرد و بعد از آن فرموده و انما الله و انما الله و انما الله یعنی بجهت ولایت مسلمانان است
است لیس فضیلت لازم است و اما علم مقدسه نه خدا می فرموده است و خداوند است
انما اولکم و عملوا الصالحات انی ان قال یطعن هم و ینهم الذی ارتقی لهم و مصداق این آیه مسلمانان است
این بر حسب تعریف دیگر است و سبحان تعریف بر تعریف از اهل بیت است که در این حدیث است
سبب الذین ان کما هم فی الارض الایة بعد از آن که در حدیث فرموده است لولا ذیة الله الیومین
بعضی در بیان آیه فرموده است و اما در این آیه و آیه است که از اختلاف این غیر از آن است که
او با حق اسلام مراد است و خداوند است و تعریف است در حدیث کتبی فی الزیور من بعد الذکر ان الارض من امرها
الصالحون از برای آنست که مراد حق در این آیه است و تعریف است صلی الله علیه و سلم این بود که این
سام بر دست صالحین فرموده و چون نماز این دیار بر دست همه واقع شد که عملها را بر این عملها فرموده است
نماز فرموده است یا ایها الذین امنوا منیر تدسک عن دینه من ذیة بان الله یومکم بهم و یجیبه الایة ازینجا
مفهوم است که سبب از وقتی گفته است در اول علم هم بود که قوم کذا و کذا این گفته را خواندند و خداوند است
فرموده است که چون الیوم اعلی باس تدبیر ان ان که منزه است که دعوت بهما فارس در دم شخصی که آیه
بها بر ما تدفیر و حکم او را در شریعت واجب الانقیاد کرد و خداوند فرموده و فلرب علی
بداخل صدق و اخروی بخیر صدق و احوال من لکن سلطانا فلیضمر این آیه علی اعدائنا و یلای لکن
بانه با هر که از عالم اعلی در آوردن یک بر آرم از عالم بر آوردن یا عبادت در دنیا و دنیا
من عبد حضرت داده شده است فلما یلای لکن فالسبب و ازین فرجه فرجه است نماید برای ایشان و باقی
ایشان فرود آمده این حق العین دیدیم که اجابت بهان دعوت کلام بر ما بن دعایا است و بخت این

انسان باطل و بدیر کلمات - احسان این آکات و واضح کرد که خود از خدا بی جهت و کبر ای بایت که صفت
در صفات باشد علما آن حضرت علی الهدی سلم خوانند چون صفت خلافت این عزیزان بخدا بنده و انحراف
باید که این عزیزان بخداست یعنی این عزیزان است که بطریق احوال بنویسد لیکن در بعضی کلمات این عزیزان مشغول
خود داشتند و بعد از موعظت مراتب اینها را مشاهده نمودیم که در بعضی مواضع و خاطر بر جای اند و وقت میگردید
عادت آن حضرت علی السطری را که با این عزیزان گفتند بر روی فکر و در زبان دروید و در غیر آن خوب
در چشم شده و آن چیزی که گفت بعد از آن که حضرت علی السطری قول دادیم که در بعضی کلمات بر سایر مردم بیان فرمودند
انفک ای بایت میگوید که اگر در این زمین نموده ای بی کرم و در بعضی کلمات از احادیث بر روی و هموار کردید
که در بعضی کلمات از احادیث در بعضی کلمات را بنویسید و یا بعضی کلماتی حاصل شد که لا مصلح ما در موعظت و ایان بعضی کلمات
یعنی در صفت عباد و نعمت بعد از آن در دروغ و غیر از سایر کلمات اینها را در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
در بعضی کلمات و در بعضی کلمات آن احادیث که در بعضی کلمات حاصل شد که اینها در بعضی کلمات در بعضی کلمات
مندی و در بعضی کلمات آن حضرت علی الهدی سلم بر بعضی کلمات آن حضرت علی الهدی سلم با بعضی کلمات که موضوع بود
قرآن این عزیزان اند لا غیر بعد از آن که صحابه موافق شدند با نوعی سخن و صحبت برای این همه چیز نوعی از آن
زیرا که فراموشند اما اجتماع آن که اول آن صورت ظن است و آخرین تخفیف یعنی خود مرگانه خدای تعالی و
شیر در بر برای عزیزان و در بعضی کلمات در بعضی کلمات اینها را در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
بر او کلمات نیز میگوید که در بعضی کلمات آن در کلمات بر اینها را در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
از در خروج بدانند و در بعضی کلمات حکم معین خود را حکمت ابتدا با تمام شدن قائل شدند و قضایا ای بی اثر نبلی
لغظدن فی الارض برین در بعضی کلمات آن عزیزان و بعضی کلمات بر اینها را در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
علی الهدی سلم که با این عزیزان گفتند بر روی فکر و در زبان دروید و در غیر آن خوب
عوارض که فتنه نمودند که که مختلف باشد در میان آنها بعد از ساختن و طرق اینها را در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
تا آنکه خود را بر رسیدیم اما از بعضی کلمات آن عزیزان در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت
نمیشدیم و در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت در بعضی کلمات از احادیث و کلمات آن حضرت

اشکله و در حکم شری که در این آن مطابقت لازم شد اما نه از او لیکن در این امر هیچ نسبتی که
بر داشت که برای آن سبب خصوص متوجه ساخته اند و اگر در آن بی نیاز بود و جمیع آن نیز در حق
و خلاف است مانند در زمان ای خود و در زمانه باریک تمام مراد حق و قوم ما و در زمانه است
اندک کل کند تا اگر ما مورد نزاع بودیم در این امر با آنکه در مطابقت آنکه از آن در این حق و در این
فایده و سبب که در زمانه حضرت یعنی کتاب ای که در این حق و در این سبب که در این سبب که در این
اندکی هم نداد و در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
بر این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
در این صورت نسبت در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
نه در آن سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
طالب شده است لیکن نسبت در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
گرفته اند نسبت در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
از سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
محقق به سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
زیرا که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
خلافه فاصله از این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
بین با هم با این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
و مانند در دست سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
در سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
بعد از این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این
سزا آن چون بر در لیکن ای کوی ز در زمانه چون کار در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این

حضرت بیدارند در بوی خود او صوابی که طایفه خود که خدا را از آن حضرت و اصحابی که علی علیه السلام را
بگردانیده بود که هر چند بدین فتوح باریه ترقی یافتگان که فخر بر ما استغفر الله الایة روشد
اگر کوی این سخن در مجمل و صغیر است زیرا که این حرکات عین مستند نیستند بلکه مایه
بافتادند که در وقت صحبت ایشان بر روی کار آمدند که در هر یک دو بار و فیض الو صحبت بر کار آمد
تغییرت صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت آنکه از کتبم نقل می کردیم ایجا غیبی است بر غیب نیست
در آنکه استیجاب اسلام استیجاب مسلمین میباشیم و کیت که از شکست ایشان و در هر روز متراشید خود در آنکه
از باطن مسلمین فریاد می رسد که سبب سبب از بعضی احکام عقیقه باقی شده است سر بر آید و با مسلمانان بر خیزد
بسته سعی در کتب آن با وجود فریاد مثل او از آنکه در بعضی امور و در دنیا از مرتبه طفلی بدین ترقی رسیده
مرتبه بجزوالت ترقی نماید و مسلمانانی مثل آنکه استیجاب برای فعلی چه نیست بر جوب نیز در اوقات و دنیا
بسته بر برای جهنم رسیده و بیانات و احوال بر روی که ترک عمل نجاری کند و با اصلاح پای خود متوجه
کرد و در نتیجه غلط کنی و آن نکته در قیصر را بر غیر محال آن مزد و بیاری غرض من آنست که حضرت
مر قتی عقیقه بنده با در حکم تشریح خلافت او مستحق گشته یا سعی او در هر دو یکی که پس از آن در فی الله نبود
اغوذ با بد مزجیع ماکره الله بلکه مقصود نیست که فضیلت تا بر بعضی الوی چون خلافت در دنیا
و الله عز و جل و اصلاح خلق نوع نوع ظهوری میخورد و این دقیقه که زبان فقها در آنکه این تشریح
کوه است ایما و نفع از آن گفتگو و از دو فقهای صحابه بر کتب صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این نکته را ساخته اند در احادیث صحیح بان نکته اشاره رفت در آنکه
از آنکه در مآب خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که نقل مستفیض است شده است و قد تشریح
در هر بابی بتواند رسیده و در صدر مقاله باید دانست که مقصود ما چه بود و مقصود این است
بجزایات مقصد و انفعال از آن کلمات فضالی که بان شب با انبیا علیهم السلام است مرتبه نبوت ظهور
رسد با او از خلافی که قضی سعادت که ما را از مسیر سعادت بان نوازده بان حاصل تحقیق کرد و ایما
شست فعلی در تقریب مقصد با اصل مقصد و فونت بر تقدیم است نکته اولی در بیان صفات که بنابر

پیوسته بجای می فاعله میوه با ید و است که اصل نوبه چهارم از اول الفرم اراده می باشد
 طاعت بر بندگانه خود و تقرب الیه بخیر و تمییز است از شر و غلطی و عام از این است
 بشما میری از چهار است و اعلا سطح او و اظهار او و بیان کردانند هم او کما قال سبحانه
 الذی جئت فی الایمین رسولاً منهم یوحی علیهم آیه و یرزقهم الایه و کما ورد فی الطریق القدسی ان
 الی الایه فی نفسهم و هم در عجم الاطهار من الایه و انما جئت الیک و انما جئت الیک و انما
 نوبه و نوبه از غیر این شخص است که چهارم از او هستند انداز سایر افراد بشر در هر دو قوه
 غیر طاعت از اعی قوه عاقله و قوه عامه و الیه الاماره فی قوتها است علم است بکل رساله است
 بجا چهارم را افضل و نوبت همگی سابقه علی در قوه عاقله زبانه عظمیه باید که بسبب دو از اینها
 عینه که می باشد طبع و جهت و زار و ملائکه را مسامحه نماید و در اوقات عجبی صورتی می بیند که
 این قوه انوار و اوقیه است در حدیث از دنیا الصلاه جرمه است و از این جرمه انبوه می بیند
 در قوه عاقله او دردی می بیند که سبب است صلح نصیب او می شود اجتناب از مواجی در غایت ادب
 طاعت و تمیز بر نماند و بیاید و چون می که از آن نوبت صورت می بیند بر روی کار آید و خلق شجاعت
 و عاقبت دکاهیه و عدالت و سخاوت و صلح و موفقی است استقامت قوه عاقله حاصل شود و کما قال فی قوه
 عاقله می کند و ایست بسوا این قوه اسما و اوقیه است در حدیث است الصلاه جرمه است و این
 جرمه از انبوه و چون هر دو قوه عاقله و الیه الایه منبسط می شود از جانب غیب برای هر یک
 در داید و بخاری شخص کما است بسیار بطبیعتی اند که احصای آن متعسر است الا که سهل است اول که جامع
 آن برکات باشد که بگویم اگر خواهی که بشناسی سعادت بی را فرقی کن چهار شخص را در یک نوبت جمع کرده اند
 و نام آن مجموع بگویند است اندازد ما یک با طبع الیه الایه با در ساه عالم شده باشند بر هم یعنی با و ما یکی
 طلق نوبت از طاعت او بر در مان می افتد و بسبب آن طلق الایه و انتظامی در میان افراد سعادت است
 هر یکی بر جای حقه قرار گرفته در میان این ترتیبی مناسب پدید می آید که بسبب آن ترتیب معدوم
 ای در میان و دست مدنی نام آن که کرد و از انوار اهل قلم و سایر بیان و در بیان جویند و سیاست

کندمان

کنند که من عمر ارکان و جبار و عظیم پس اگر اقبال در ستر منبسط میان این وزن مستحق بر
طل غنای طایفه و که بر ایشان افسان بود در ضمن افعال و افعال از سر نو درین تحقیق کرد و او که
بسیار خفیه بود و با سابق که در وی است نایب کرد و فقه کلاه معجزه با باد سواد با برستی ما
بخت و ملک و عدالت و جاده و کلمات و سخاوت و غیر است درین کتاب که در آن است و انوار الفی
قدوسم لو انفتحت ابواب الارض حبوا بالفت بین طوسیم و حکمی که در ذکر علمی فایده شده علم اطلاق و
تدبیر مازاد و سیرت و سبک شافیه و بر علم آینه که گمان نموند بلکه بر این معانی تحقیق و تفحص در وی
نمایان شده و آثار آن معانی همنا غیر از وی خراود و در میان مردم ساج بسوس که کل انوار شرح با صیه
قلان است و بیانی از کلمات و من بونی که گفته اند بی حیکر کثیر در قرآن عظیم هر جا ذکر ساج مری که آن
آبنا و لکن لغز و است و صوفی مرشدی که در زمره صوفیان شسته مصدر کرامات عجوبه خوار و در
گشته و بخت ازین صفة و نایب صحت صفا با بیان با کبیه صفا از راه بخت نموده بدین آن که ساجها است
لفظ خود لطافات و ریاضات کرده اند و این استیجاب استیجابی با نفع آینه سیرت و در حال طایفه و احاطه
کسب فرموده چنانکه در معانی مشایخ ما قدس اسرار هم خوانده است بی قابل استحقاق و نیز کسب و تعلیم الکتاب
و احکام و غیر یکی که جبار از جناب تدبیر الهی شده و واسطه از علوم خدا از منبع المعاد است و این سیرت
ما ام هم و یفعلون یا یومرون لغز حال دست از جذر جمله او را بی خطیة القدس است و این را در
مجموعه عملیه بر حقل و ملک و در در کینه و صفای عالم ملک و جهانی عالم ملکوت پس از شرح گشته باز مانده
کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون موجود شدند در ایام خود که امیر امت را تمام فرمودند و از آثار آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چه چیز در عالم باقی ماند در دنیا یکی از فرمایان من درین بابید کرد در جزئیات سجایات
و از مقامات بمقام انتقال باید نمود و باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زمانی موجود شدند که
در عبادت و سخاوت و سیرت و سبک تمام پیدا گشته بود اثبات معانی میکنند و عبادت را فراموش نمانده بودند
و در غیر اینها در دین حقیقی که در آن حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شده بود و مانند سراج با یکدیگر میخکبند
و مثل سبایم بر یکدیگر میخکبند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام الطمانت که فرمودند اثبات

مسئله است محقق در عرفات را بر آن افتند و سماع از خود قدسیا حضرت صلی الله علیه و آله هم در آنجا
انفراد آن مجامع دین بود با بیغم در دست نیوی نمود و بیعت کا کبریا انصرت داد و ما اگر را شنید
چند اسلام از کفر با انکت و چون در بر حق آن سرور که در انداخته است در سینه در شوق
بعضی یافتند در سینه این الا افتادند ان حضرت صلی الله علیه و آله نبوت خدا را در خود در مجامع
ان با استقامت فرمود و با ان خود را سپرد می یافتند از شرب عسق چه با دانه که بخوردند و در سینه
که کردند بعد از آن مامور شدند بجهت و جهل بنامه الیه در آن باب کافی که زیاده از آن محدوده است
نحو آن در دنیا با ان همه بکرت این سخن در بغیرت ان فایز ما آنکه فتنها در خود و بیعت با کفار
و با بلای انهم پائید و مظلم با بال شد و علی که با ان استا بنده در میان این نه میان کت و مصدی و صحتی
در میان خود داشتند تا جود همه بکیر و دکت بان بر کت متفق و بر اصناد ان منکر حال استماع و ادوار
حضرت استقامت انکت اعداد نالعت بلین حکوم ما صحت بنوع احوالها و روز و شب کار ان ترویج علم
بهد و علم ایمان یعنی از کمال جنه اسلام و علم احسان یعنی از صورت طاعت بی بار و ان به درون و علم اخلاق
ان اصلاح تدریس سازد و سیاست و در دادگان حاصل و هر یکی را با اوصاف معینه مفید ساختن و علم رفیق
و علم اخلاق صالحه و علم فصاحت و علم منافع که است و علم معاد و علم نیکو تا اگر با جامع را فنی رسید
فکلی و غنی که نایب است از لایه بی تعبیری که سفاقة از لایه او را از انب خیر موعود ساخته باشد
و شریعت از ادب و شرف و دایره در دنیا که کوششها بسیار بردند تا آنکه ابله و دو سگان صحرای
و معربان کشتند روی ادب و ذلیل از الهی الکتبه و احوان احسن الینا و حشرنا معهم و ادعنا الیه فی نصرانهم
و در سقا روسته فی نه بهم بفضله و کریم فی مقده صدق عند ملک مقفه نگه دوم در بیان آنکه تفسیر
نبی الی یکتونه حاصل شد و امانت به برانه کل اعیان نبوت و اقام این نصیب بی پرست از نفاست
الهی در سوره سوره بنده اما تشبه غیر نبی با نبی در خصای اهل که اراده بعینت با ان طریق تواند بود
که اراده الی مطلق کرد و آنکه امام کاری که نصیب بی پرست و بی باید در برده اعمال بیامیزد
بدر شخصی از امت او کند و اینجو را بیامیزد تا فرماید و ان مردمان کوش باطن جماع کند و بگویند

ظاهر گوید بان اراده دیگر بار در ظاهر این عزیز کل کرده است و انی بقدر وقت الهی در فرود آمدن
الارین استخوانم و در کمال استقامت و در کتب ازین نگاه فایده همه استخوان حضرت زین العابدین
تعالی علیها السلام و تمام سینه ایشان بر دست وی سینه استی و الا تعبه در عبادت نوحه علی خیر ما لونا بود
نوازند و چون کسی از امت محبت و علم فرماید تا بعضی بروق بنده خود را در طلب اندازد و اینست
عمودت پذیرد و کلی آنکه مجرب است و شیخ چهار بار با همکاران بنده خود کو با سوار می بنید ممالا که استی از
انتریز بر بود و در وقت حال بر باید نام ازین صفت بدقیقت و از لوازم او قصد و چهار مرتبه بی انتریز
در دو وقت مجرب و صحت و البته بعضی خواندند در ضا و اخبار مواهفت و در کتب مخالفت کرده در
با اهل طبعی باشد اعیان فانی که در وقت آنرا احسن خرد کونند و نیز از لوازم او بنیبره و مایست و مواهفت
چهار مرتبه قبل از آنکه چهار مرتبه کرده باشد در دم آنکه فرسوده صفا و نصیب کند و فعل او را در خطبه اولین
نایدی دهد اما آنکه عالیا اصابه کند در کفتری خود در آنچه نوبت حکم آن در دو ماه است طبعی چهار مرتبه است
فان قریب است که در آنجا بادند با در زیر خود نشود و می نماید و تمام وزیران در آنجا در دست
می بنید و بر عرض می اطلاع می باید قبل از آنکه وزیران آن عاید و نام این مقام کند نیست و از لوازم
او آنست که در وی بر حسب اعتقاد او بنیدین مرتبه مانا شود و میان با با می جنبش خود ممتز باشد با آنکه در فرما
کرفن ما بود موافق واقع افتد و در این مرتبه بر این مرتبه در نزد من است که عطف کند خود صبر را و در وقت حال
در بالاستیاد دست احکام را از آنجا است که کند و او را راسخ فی العلم کونید اما آنست که در زمانه نوحه علی
کونوا اند چونکه عزیزان اعمار کلانند در نفس شخص یا بر نفس مبارک است چهار مرتبه ان ناید و است که بر سقا
آن بی اختیار منقح میشود و نام این عزیز است سید و حریت یا ماننده و صدرا و صاحبان هر دو
بر تو اکلند که از با می جنبش عزیز طاهر نامستند و نام این عزیز این است باز نوبت بنده نوحه
عاطف و عالمه با یکدیگر محتج شده در این معتدل بود که در وصفی بهم رسانید با در راه با طبعی که در حکم الجلیله
در سه مکمل و این مرتبه است که گمان غیر نیاید یا محتج بنیت الا آنکه بجا مبر در بنا بر اصل است و غیره نام مبر
سازد و سید وی اما آنست که در عبرت مانت که در عهد بقیه و در شیشه و غیر آن گفته شد با این در وقت

و عدالت کا روزہ و اور اخلاق و تہذیب بر تامل و سیاست و مروت و خلق اسما
 از انہم جو بھی محالہ یکے کہ یہ سبب مجموعہ تہذیب ہوتی ہے جو کلمت لا کورہ کا نای میں
 نہ کہتے یہ مان سلیمین میں سبب انجام مبدوم و جہاں لو ایضاً نام برای جان کہ کلمت بستیوت
 کہ بہتر از ان تصور ہوتا ہے کہ ای ہند و درم کو شش ناکہ از شعی ا و فتح باب سیری یہ کجا نصف اعظم
 خزانہ لفق نسفوق فلکین العبر عرب بنون خستہ نڈہ فقہا لادست ہر شخصی را از ہم ہر انہم کہ کرد
 امر لای کی کہ یہ ایجابی ساسدہ انہم کی کاری کہ آہستہ سبکہ و علما و ملائمہ و بین و احاطہ کل
 باقیہ است ملاحظہ نظر حضرت کو با برای ہیں کار مخلوق شدہ رد قبول خلق را ہر طاق ہر اولای مانوں
 بہ متلائم خدا مانا است با اہل ابتدائی و طمانتہ السببہ توان گفت کہ نای و ادراة ارادہ الہی است
 اگر مجموعہ و سببی از ترکی نماید درم علی بقدر آن والہ سفیہ عال نزد بکار مگر ہر مانہ مانا کلمت
 سفیر باید و مو اعظ و غلط اور در زمیند تا نا بیان روزگار روحی ہی ہو کونکہ کیسای است محبت اور پیوستہ
 از غبارہ کی سال اللہ یہ او با ہر سبب و نقل اعتبار ختہ بدان وجہ تواند کہ در دلیل القدری کہ در مردمان
 روحی و عسوق دارد و در عقل حقہ خویش از ہی سبب بگریزند با حق مشیت اعلیٰ کلمت اسد نماید و حول
 از در اسلام عبادہ با او مسلمان ہونہ دست توفیق مستحقان از مسلمانین قبول او کورہ کرد و توفیق فلیک
 بز خاد کیہ کہ است رسوخ قدم اوز ہم با بند و چون کافران کہ با نای بیجا مہر بندند درم حالہ جان ضعیف
 سیر جان بسیار سازد ہر سنگی کہ طرفت چاہر آید برو ہی حق ہو مگر درم غلط و کورہ رفیق بیجا مہر است
 و سبب نہ کہ آن کلمت بحیرت و جہا رسید فیہ الی ہی عزیز و غرت زلیکہ از انضا کافر نام ہا ہر اول و
 وجہ رجا و نصف نکال شوری اور پذیرای تمام شہ و از وی مدخلہ نمایان در ہر باب ہر واقعہ شہ کی ہر
 یاد کار از اول بہ سبب قدم با بند با اتفاق اموال را و سبب احوال اعلیٰ کلمت اسد سازد و العسوق شہ
 ہونہ رادم ایہ طہر روایت ہونہ و ہر حالہ از ہر فقرہ قرآن و در اہم حدیث مما نماید و اگر ہر
 شہنامی واقع ہونہ از ہر صاحب سوال کہہ استیج انصر ما تبسبب لہ بعد و اگر اختلافی ردی ہر از
 مصلحتی اعتقاد و مفصلی ایجاب رسان از انہا کند طریق اجتہاد را و مد و کرد از ان طریق ترتیب را کہ

بسیار مکرر واسطه نمود در میان چهار دست او بضم او می توانی فهمید که از این سخن گفتن آنکه مکرر و تکرار
مکرر برین حد و انداز باشد بمنزله آینه است که اگر رنگی را کنی برین آینه و او صاف که درین صحنه خوشترند
مشابه کرد تا که بچشم در میان کیفیت توسط طعمای با اندین و صفا آن حضرت صلی الله علیه و آله و ام است او باید
و اینست کار الهی معلوم است که آنچه با یکدیگر از خود میماند و مانده و در کوه و در تلاوت قرآن و درود
و ادعیه و غیر آن از باب است و همچنین طریقی است در میان آن دو حالت حدود و دفعه در حدیث است
است از آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از آن معلوم است که این سخن از آن حضرت معلوم است با فطرت که ما این سخن
را بواسطه از آن حضرت صلی الله علیه و آله میماند آنچه کرده ایم و قرآن و حدیث بواسطه از آن حضرت صلی الله علیه و آله
بیان ما و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سایر آن سخن است معنی در آن میکند که این سخن را کدام مردم بودند
و نیز از آن حضرت معلوم است که در او اول علم بکفر و جاهلیت چون بعد از آنکه توحید را درین ملامت از آن حضرت معلوم است
و تا بعد از آنکه در وقت زنده عالمی که رسیده ایم از آنست مسلمانی در آفاق و عقبه با دستان اسلام در هر طرف
بر روی کار آمد اول بر مسلمانی و آنرا معلوم است سخن در آنست که در سابق معلوم است که در زمان آن حضرت
و حال آنست که امام عزیزان بعد از آنکه خاطر را در تقوی و بر مسایط با آن گشت و اول در مسایط و اکثر آنست
در توسط و انظم ایشان در وقت بابی سرفراز امر را مسایط تمام دارد و بدواری که هر مریضی فانی در شهر است
تجانی است و معتقد است بر روی آنکه تفحص با ما من سرچشمیان هر فرزند ما فرزند است از او
مستقدم در کردن او است که سبب حصول بیاد و آنرا گشته در فکر او این که شیخ خود را امید از او کنای میخواند
سر کرده و در اصل او بنیفته بنسبت صفیان و تاجی بنسبت مسافران میماند و همچنین سیده شده است
و خواص نقشبند بنسبت نقشبندان و خواص معین الدین بنسبت چینیان و مسلمانان بر کل منتهی شود
بچند افرادی و معاصران وی و همچنین قرائت سبوح در قرائت کتب و شیخ ابوالحسن اشعری در علم کلام و دعای و احادیث
و امثال این در تفسیر محمد صلی الله علیه و آله در علم سیر و عظام العیار از نظام الدینی بیست باید از او و سایر در آن
بیکدیگر که این جماعه بر جنبه علم در هم آوردن آنچه بر گذشته بود در خواب و کثیر از خود بود در تصفیه
اما بر چه آورده اند از خلف آورده اند آنچه با خود از خلف است بمنزله روح است و همچنین بنو و آن

از قبل لغزش خلق اتفاق استیجابی استیجابی لهم جامع در جمع انجیر اکنده به بنام لغزش بر لوح است لطیف اولی بار از
در باطن می باشد بر آن صورت است که بر کرد تمام است لغزش با او کرد باز توسط باطنی جا می باشد
بر روی کرد از آن لغزش صلی استیجابی علم و به بنام علماء در علم شهر بی مار وایت حدیث گفته ترغیب قلم بر آن
در بنام استیجابی که باقی که رفتن علم سهل کرد و سلفی بنای مدارس و معاهد عالی طلبه و توفیر انجاء و مانند آن در کوفی
از این دو حالت در لغزش علم و تسبیح استقام حد اخطار از این دو صلی است چون استیجابی محلر فاطمه است اولی حاصل
سر جای یکیم با معرفت در باطن علم انجیر صلی استیجابی انسان کرد و در آنکه گفته می شود سندی باشد بر این
مشافحه آنچه گفته بشود علم نیز آنکه از آن لغزش صلی استیجابی مسلم با بتم خود رسیده و آن علم است در آن تا
نیز در آن لغزش صلی استیجابی علم صحیح در مصاحف نه مثل آنکه امروز منشی مناسبت خود را با ساری تمام
در مقامی لغزش در ریاضها و سبعینها در دست جماع متفرقه که است از عالم رود و نیز در مصاحف اگر آنکه
نویسند نیز در آن متفرقه شود و همچنین این مناسبت در مصاحف نیز سرف تلف باشد اگر آنکس خدا را
تیب بر روی آن است در روی یکدیگر با حامل آن عبیر بنامند اسر و اسیر با او کرد و ساگری رسید از میان این
آن عزیز که گشت بر بند و آنکه را به ترغیبی ماسر جمعی کند و شجرهای بسیار سازد و قلعج کامل بکار برد و
و این نیز کرد و این پس مناسبت این ساگر در رسید بر کردن آنانکه از آن مناسبت در اسر مستفید شوند تا بجا
لیس که لغزش است منشی تا بجا است و از جو بطی که هر سا فنی است لغزشی در کردن و این نیز
در مصاحف همانست که انال حافظون بر روی مطلقند و آن علما معهود قرآن سلسله باوست اولی که در
در مصاحف که از آن لغزشی قاصد بگم سر حدیثی که در برابر آن مخصوص ساخته بودند و آن بعد از آن قاصد
علم معجزها بکار برد و در مواضع مشکله را بر کشف شبهت و کمال مردم را بر افغان بعد از آن حضرت
دی لغزشی فیما نویسیاننده در افاق در ستاد و غیر آنرا محو را ضت بعد از آن ابی بن کعب و بعد از این
و این نیز در لغزشی در افاق آن سلیح بکار برد و در میان شران مجبور در مصاحف متلو است که از آن
در مشرق در لغزشی سرف تره مسامی بسبب لغزش است باز قرآن در بعضی مواضع که اعمال دانست
بزرگ کردن است است نسبت تقریر است شیخی منصفی گفته آن اعمال کنند بعد از آن ابر و این نیز

عالمند خود را از جانب زوال خود دیگران قدم بر قدم وی درختند تا آنکه خود نسخها بهم رسید تعلیمی
عظیم را و این را بنام غایت غایت نصف که در شرح میدان که بهترین حدیث قرآن کدام است آنکه را او
عزیزان فرمود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم را با تعلق بر کرده باشند نام هر یک و وی دیگر فرمود که
حدیثی است که هر خطی در دنیا و آخرت بر سواد عالم بر بی را مردار که آما است و المؤمنون بخیر و در کتب
فی الدیاجی تلقوا و اولی سیر کنونی با ما الاغرض من فحیة کلام حق و بجز و در یوم العید از آنکه در
و در تحقیق اعلم شد که محله حرم گرفت الا یا لسان بیان شعاع را فرشته اجال بفضیل انجا میرود
بر انداخته شد و طبع آن علم اصل بدیدر مایه یقین علم حدیث است و نو خط کبری امت در میان حضرت
صلی الله علیه و سلم و امت او در علم حدیث بجز حدیث نو از حدیثی آنکه در حدیث است و باقیان فرستند
مضمون آنرا آنکه اگر سخن یا نماند آنرا از احادیث یعنی در سلسله باز از حدیثی که در حدیث است یا اگر کسی
نیت در میان سما که در حدیث است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم حدیثی با داشت اینست که این حدیث
حدیثی رساند که حاضران کوی سخن شوند معالمان را بشیر رسد با حاصل حدیثی شخص خود و اگر مسترد شده
است بر آنکه از سبب حدیثی مخلع نماید که در حدیث حدیثی که در حدیث حدیثی و فاروق اعظم در باب
غزوة بنی مکنه فرمودند که علمای صحابه را در کافق فرستند و این را امر نمایند در حدیث حدیثی
علم کنند بر اغراض ایشان چنانکه فایده اعظم حدیثی سعور را با جمعی کوفه فرمودند و معاصرین
عبد الله بن مسعود و عمر بن خطاب و ابی بکر و عثمان و علی و زید بن ثابت و ابی هریرة و ابی سعید
که این مقام بعد قرون پنج نوشت که از حدیث حدیثی بخا و در حدیث حدیثی که در حدیث حدیثی
با حدیث حدیثی باب فرزندیم آنکه علم کند بر حدیثی علانند تا آن حدیث حدیثی که در حدیث حدیثی
آن حدیثی باشد در بسیاری از احادیث خوانده باقی حدیثی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر
آنکه حدیثی که در حدیث حدیثی بر کسان حدیث حدیثی ایماں بالفقر و حدیث حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
مسافر اراده با آن حدیث حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
چند آنرا در کتب حدیثی یابند این روایت است که حدیث حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی

فروغیات درین سده است بنام آنکه مضمون اجابت در نظر حضرت است و فرایند تا اصل حدیث تا آنجا محفوظ
در طایفه ذمه باشد یا در آنجا که بخوبی میسرند و در آنجا که در سخن علی بن ابی طالب از حضرت صدیق است که در سخن صدیق
فرمودی در حق اعظم یعنی در سید کفرین بنفاهت است این را می بیند و می داند که در سده فاروقی تمام
حدیث را از آن استنبوت داده و اعلان نموده بیداران عظیم و سنت نظم علوم را در آنجا که در اجاب
در حدیث و اعظم توسط آنکه می است در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سایر اسامی او در حدیث است
که طرف اجتهاد را تعلیم فرماید مگر میان آنکه در ترتیب از بعد از ترتیب سنت بر کتاب تفسیر علم کتاب
نخاست سنت و در آنجا که کتاب تفسیر سنت چنانکه صدیق اکبر و عمر فاروق با تمام وجه در بیان او در دنیا از نظم
توسط است که مسائل بجزند یعنی در سایر اجاب همانند ما اقتضای است از امت برانداخته شود و می است را با
ساز است تا می کرد و باز اعظم توسط است که در مسائل عبارات در مکانات و مباحث است و بیضا با صیر
در مسائل با از اجتهاد فرماید و جواب ندوی در آنجا که ششویحه و امانی و ادانی بآن بیاری او را که است
تجدید اعظم علوم علم امت است یعنی آنچه امروز با علم سلوک است سیم پیوسته و قوت القلوب است
در آن صنف شده است و اعظم توسط برای است در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سایر اسامی است
که در بیان در زبان حال مرد و آن علوم و ایمانات و احوال را بر زبان فرماید و ترتیب کند
با زبان را سه و زبان و در وی العلوم در آنجا که شهرت کرد و انا صی و ادانی از آن استنبوت کند
تسا که درین کتابهای صحیح کثیر از حدیث است بنام علوم کرده است و بعد از این مراتب علم حکمت است و بیان
تعداد و انشاء و اصدا آن و تدبیر مسائل و مایه تدن و قواعد کلیه این فنون بمقتضا تجرید و عقاید
این تفصیل را تا شامی بگویند فکر را در آن مؤلفان را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان گار
مستفیع شده بعد از او در آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته است که کتاب است و در حدیث است
فراست و نامی اسلام را که در مانت و بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن کرده است و در آنجا
که در بیان آن تدبیر کرد و وضع فارس و مردم را که بنیام نهادن جدا از آن توکل و وضع فارس
و در آنجا که در وجه گرفت و امام آن در عهد که او کرده است و در حدیث است تمام زمین منزه است بعد که در

عراق و دو جهان فایس در دم دو بابیست نهد و فرنگ با نهد و سر کسان چنانکه هر از این جهت کافی
بیان مخرج که قوت و دو با نهد از آنکه سنگت همین دو پای از دست اعرف ایمان باقی مانده تعبیر
ماحال کوفته اند و سر تواری است نه و مذاکره واسطه اول لویج او که کم سخن بود است از دست کس ترا
برست تواری و آن نیز آن که نظر کنی و محبتی از یک سخن روانه ندارد و از دست حقه با نهد علم از وی گویا
اند اگر آن علم در میان آن که استیغای بی بدنگه در اسطه اول مردی دیگر است مثل آنکه اول تمام و این علم از دست
مرضی روایت ندارد باز در مدت و علم در میان آن بافته میشود بوجوه پس تحقیق سالی چنان
است از حضرت تعریفی بکری بوده است و تا آنکه چون این سنگت میبرد نمونست آن رسید که در مناقصه طعانی
شده که کم گویند با نهد با بدیجه دارد ضمن سزای نقد که دام خصله است از اساره تمام آن که تبدیل میکند
یعنی از دست سبیل آنجکه بر آن است و صاحب سبیل که قوت امامی است با نهد که در دست سبیل
به کفانی است و آنکه از اسراف فرستید بود صاحب و صاحب میان این نیز بر این بکار که دست آن
شده من فرستید تعلیم شرف ابا بلید بفرستد اسلام در کان الیام الدیات و انوم و الیوم
خانه فی الجالبیه و چهارین از و مرا فرستید و الیوم کان استقامت فی الجالبیه و معنی استقامت است که
چون خلق جاف میدانند و فتنه در میان قبیله فانی و مغنون میجاست ابو بکر صدیق که خلیل است و میر و آن که
دافر و شبانه و اگر دیگر که خلیل است اعتقاد نمیکند و در فتنه لشکر می یافت محمد سید است که گفته در کان
ابو بکر رجلا ما نفا لغومه محیا سبلا و کان ان فرستید لغومه و امام فرستید سها و ما کان دنیا هم غیر
و کان رجلا ما براد خلق و معروف در کان رجال قید با تون و یا لغومه لغومه
و در صحابه الطوبی تا آنجا که آنست در قصه حیرت و ابو بکر صدیق بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله
تا با یوسف از صفا بخاری طاز آنجکه آن که فقه فایده و عالم او سیر از امام محمد از سیر از آن
ریان کاری و خویش کرده و نه از لغومه دوست مردم است این است
دوی آنرا از مصعب بن زناد که در دست دوی بواسطه از بهرین معلوم دوی از دست
صفا و علی و سلم در قصه صان بن مات و جوی بی بی فرستید آن فقیر این علم برای حضرت بی

فرموده قاضی عسکری در صلبه اندوید برایش که گفت نهجوم و انانتم و گفت نهجوم با سرفا از عیان می خواند
 در سال مستطفت منجم کا فضل السوره منه العین قال است ابی کبر فانه اعلم بالناس العتوم مرکز سخنان میخ
 ان الی بکر حفظ علی السابهم عوربت از جمیع ابو حنیفه و ابی سعید و ابی سعید و ابی سعید و ابی سعید و ابی سعید
 ان کرد که فانی الاستی رب در در عنایت یا به بلند قال ابو ذریب علی بن عبد بن فانی قصه سقیفه و با ماده
 حکایت انصاف با طاوله الطیار و کردو السوسیه سلم ابو کبر فانه دره من رجلا بطیل الصلاه علم
 مواضع فضل الطیارات بعد از تمام کلام لا سمحہ اننا قال دره مال الی تم سلم عمر عبید بدو کلام
 در مدینه فانه از حدیث خود که فانی الاستی رب در در عنایت بر خود مرام کرد و به کد فانی الاستی رب در
 در کلامی بعد از خود عن الزهری فانه قال من فضل الی بکر انتم یکن فی السه و فظ مذکور فی الصلوٰتی و ابن
 السنی در معانی سزشت فرسین گفت ان ابی بکر ابرو یمن منک و الخیر الخیرین بعد الی ابی جدهم و یصل الی
 ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید و ابو سعید
 سید جبار بن عمار بن قریس در م اسکار نوات دره و انانتم است که سزشت لیس از اسلام با حضرت
 علیه السلام طریق محبت در فحاشی در زید و در فقه تو سید انحضرت علی الدوله در سالیست م همراه خود بود
 ان سزشت انحضرت بود کبر است که در سزشت و عرفت معاً بکر بلان در و ده الاربع الکعبه التی
 دره انانته فی و سها و افالم صحیح یعنی باران که بعین سخن میزند بلا فله عنون صدیق کبر در وقت
 انکه استراری بلان جزا و سینه که در اسلام بهجت در در در افاده اند فخر میگویند که ابی است قصه علی
 در سزشت که سزشت اند در ارام عنون سزشت اند و انانتم که در الوقت بلان ملک
 حضرت صدیق خود با سزشت که بلان از طریق امان به عاریت همراه گرفته شد بلکه این اعمان در سزشت
 سزشت در انکه بلان ملک و سزشت خود و سزشت همایان حضرت صدیق بعد از ابی سزشت و همایان
 صدیق با حضرت علی الدوله در سالیست از حضرت زید بهجت نگردد شده علی از انانتم
 سزشت در در کرم و عندهم میوزن قال اختلف ابو کبر فانه و بین فخر صحیح انکرا ابی
 رکوف فی الصدوق فرموده ابی حشیم در آنکه است که در اول جویت سمان شود سبقت کرد بر سزشت

اسلام و اهلای خود را و کسب البکر او علی او فیکما اختلفت بعد منازعه جانبی ایام قائم کرده اند و
انفاق جنس حاصل سهواً میگذرد از اهل بیت کسی بر حضرت صدیق نبوت که در نزد ایشان کسی اظهار فریاد
در فرشته نمینماید و تیرا میگذرد و او انبیا است که او استیلا میجویند آن که ما شکر عود و شکر است که حاصل
بر اسرار و معجزات و جانب سلطنت در اسبوی اسلام و حکم الهی علی الملک کفایه از سبب آنکه عود از سبب کفر
از کرد و جریده اولا و می نویسد و در این معنی کجای مرابح مستهویق آن من مطلق در میان ایشان که انانیت
خود کند و کجای نامزدان بر فرعون آن اردو بر سبب آنکه عود حضرت صدیق است که در اول سینه
اختلاف واقع شده باشد و آنجا است که سبب اسلام حضرت صدیق نبیند یعنی بهیست چند فرسخ یکی آنکه در
رضی الله عنه گفته است که روزی در ایام عباسی از سر ساری فرسخی نسبت بهم ما گاه دیدم که توفی از آن کرد
چون چاینت میگوید چنانکه میسر رسید بدان میگردد و میمانم این چه خواهد بود ادازی از آن در میگویند
رسید که پیغامبری در خانه وقت بیرون خواهد آمد میگوید که تو سعادت مندتری در میان پستی بوی گفته
تو یکی که آن پیغمبر است و نام وی مرت است گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نامم گفت وی صاحب
زیب است از آن در وقت عهد بستیدم که هر گاه وی بیعت کند مرا ابراست بی چون وی بیعت کند
در وقت از آن که که بجایان دارم که کنای بر او فانی که در می بوی آمد سو کند بر پستی که بخیر بود در دستم
خواهد گرفت چون با او کردم سوی در اول صلا و طریقه ساری فرسخی بود چه عده گفتن ای ابو بکر ترا بجا می
در سوزان میگویم گفتم سید ملک بولا الله بکرمنا لعلی سرانما سیر السیر بوی ایانه آوردم قصه دیگر از وی است
عنه گفته است که پیغمبر استیلا حضرت صلا علیه السلام در خواب دیدم که در وی استیلا
کعبه افتاد و در یکی خانه نماز که از آن خود خبری بان در نیاید بلسان او از بر جری
بیا او که با عذر داده و مندرمانه خود را بیستم با بدان آن خواب یکی از اخبار است
بعثت است از تین اشعاشانم است و اخباری غار و چون روز کاری کرد
چون که ممکن خبر از ارباب است ایتم و غیر خود صغ از وی پرسیدم گفت تو چه کسی گفتی که با ما خبری
خدا بی تو در میان ما بیامر بر اخبار ایتم و تو در ایام حیات من در خبر وی خواب دیدم و بعد از وفات وی

کرده اند و ساداته فی الاستجاره و ما اشق ابوکریسه کانوا یخفون فی ایدینهم ملال و عامر بن شیبیر مخزون
استحق نیز این را رد و اینست که از آن گفت که ابو جعفر هر از آن کرد و این سخنها علامت محققان
و بیکدیگر است اما درینجا در حدیثی است که در آنست که ابوبکر و ابی سید بن ابی خدیجه و ابی جعفر و ابی
اسلمه و ابی موسی و ابی سعید و ابی ذر و ابی انیس و ابی مالک و ابی سعید خدری و ابی سعید بن ابی جهم و ابی سعید
یونسی و سایر این فریق بیایند که در آنجا گفتند که چون ما زنی شد قاضی ما بقوم آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بودیم که در آنجا فرمودند که اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید
چون که اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید و اینها را نروید
سعی است علیه السلام علیه بفرموده و گفتم این سبب از آنکه ندادند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن
انکه از آنجا یافت و این تقدیر در میان خود معلوم میفرمودند که در این مایل بود که بسیار خوفا
شد و خواندن این تقدیر با عیبات عشق را نترسید و در آنجا گفت که چند دفعه فرستادند
بنده علیه السلام مبارک است و حضرت صدیق هر دو خان خود را وقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم راست
از آن مقدور شد و است نبوسم غم و در بن الزینب علیها السلام و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
اصحی است علیه السلام قال رأیت عقیبت بن ابی حیطان الی ابی سعید علیه السلام و یومها
فحققه به خفا شدید و ابوبکر صی و فرقه من فقال انقلون رجلا ان یقول بقی الله و
من ربکم اخرجوا الجاری و عن السنن قال اخذ فریاد رسول الله صلی الله علیه و سلم
سادی و یقول انقلون رجلا ان یقول بقی الله فالواحد یذو قالوا هذا ابن ابی
و من اسما من ابی بکر انهم قالوا ابا ابیدار است لیس کونوا خواتمک و لا یست
الذکر و معنی و ان فی السید الطایر فذوال و رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یقول فی
ابو طلحه رسول الله صلی الله علیه و سلم اجمع فقالوا الیه و کان اخرا سالوه عن شی
فی البیت کذا و کذا قال بلی استجابا بجمع فاتی الی الی ابی بکر فقیل ادرک صاحب جبریل ابی بکر
دخل السی فوجد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یحتمل یوم یوم فقال لکم انقلون ان یقول بقی

اد و خاتم بالبراسته منزه کمال حالت فله غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقبله اعطای کریمه فی
منزل الیه فحول الی سنیها من عدا یره الامام محمد بن یحییٰ بن یزید کت یا ذی اللیل و الا کرم حاصل کلام کت
و غایت بیانی موعظه عالمی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز میگردد در عبادت خود اندک درین مبارک آنحضرت
بمیدرنگ کرد آنحضرت مدتها کرد و بحجج سعادت باطن او بیکر صدیق رسیده آیه انقلب بر عباد بعون الیه
بر خاتم رسیده آیه دیگر آنکه زنده آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم با آنکه چه سوختن بر لبش بیکر استوار و آیه
بر خاتم حاصل صحت اسما ائمت که مشرکان استند بر سر حرام پس یکدیگر یکدیگر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم کردند و ذکر آنحضرت میفرماید در حق ما بالایت ن میباید و در زند درین سجا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نسخه در اندک مشرکان بطرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چند ساله که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون کما
سوائی نیاید است یکت با یک در وقت و کار فرمایند پس گفتند آیا میگوئی در باب الیه ما چه میماند
و آری یکدیگر پس او گفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم به ایشان پس فرمایند که آیه اول او بیکر صدیق
گفت در باب صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم در آنکلی کس مع آمده بودند بر وی یکت و یکم تا پس عاقل شدند که از آنحضرت صلی الله علیه
شدند با بیکر صدیق و زدند او را اسما گفت پس باز کت حضرت صدیق کت دست غیر میماند
سومای خود کت کردی اند به راه دست او یکت تا کت یا ذی اللیل و الا کرام و آنچه
نهار را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز دست بر نور و کت در دست
رندای پس صدیق یکت تا بی سیدی بی اسبیل اغرجه الجاری و در وقت
نزل سوره تسبیح بعد از آنکه گفت ان هانک انانی قال یا یقول اشعرا
ایستاد چون فرس برای اندای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شدند و محیفه شد
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و افق او طاب کت
مستدرا به با محمد کتانی سیره اهل صحیح و از آنحضرت کت که حضرت صدیق اولی است که مسجد با کرد
و اعلان اسما مع کت که فرس با آنکه استند آنکه معطر شد سیرت ابن ادفه با کت میان

عجی و میان فریسن و عهد گرفت بر این او تا آنکه غلبه دیگر بر جز او دادند و جواریان غنچه را در کوه انباری
الیک جواریک در اینجی جوان ندا سگ با جان اسلام و هم قراة قرآن مشغولند از غنچه بخاری فی حدیث طول
عن عائشه و از آنجمله که حضرت صدیق بخت ملا اکلان در غنچه غلبه فارس بر روم مرادند و عجز آورده اند تا
کان المسلمون یخربون ان ظمیر الروم علی فارس لانهم اهل الکتاب و کان المسلمون یخربون ان نظیر فارس علی الروم
ه انهم اهل الاوثان فمکر و کذب استلیمه لایکره فی الیوم فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
صلی الله علیه و آله انهم سینه یخربون فمکر ابو بکر نعیم فکان یعالجهم یمنیا و یمنیا و یمنیا فکان یعالجهم و کان لایکره ان
وان ظمیر کان لک کذا و کذا و کذا انهم سینه یخربون فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
جمله دون الوتره قال فظهرت الروم بعد ذلک فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
سینخربون فکان غلبه الروم علی فارس و انهم سینه یخربون فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
و سمعت انهم ظمیر و ایوم بعد از جزو الملک فذرا انجمله انک که حضرت صلی الله علیه و آله در کوه عجمه و
در کوه عجمه حضرت صدیق آنکه در وقت بیخود غایت قاتلم افضل الیوم قطا و با بر میان الدین
در علیا یوم الایاتینامیه رسول الله صلی الله علیه و آله در وقت بیخود غایت قاتلم افضل الیوم قطا و با بر میان الدین
انجمله و از آنجمله که چون حضرت صدیق رضی الله عنهما شوق شد حضرت صدیق حضرت علی را بر رهنما
حضرت صلی الله علیه و آله آورد و در آن بابی که سبب از آن صورت بند و رعایت است جمیع معنی
عزوه قال لمانت فدیجی عز علیها البنی صلی الله علیه و آله و آله البکر و عزمه فکان رسول الله
رسبت بعض حرکت ان فی نده علیها فدیجی تم کردا فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و آله البکر
الحدیث انجمله الملک و غیره قالیه فالت قدما الدینیه فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
ما یکن ان بنی ما ملک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله البکر و عزمه فکان رسول الله
رسبت بعض حرکت ان فی نده علیها فدیجی تم کردا فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و آله البکر
الحدیث انجمله الملک و غیره قالیه فالت قدما الدینیه فمکر و کذب الیوم لایکره فی الیوم
ما یکن ان بنی ما ملک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله البکر و عزمه فکان رسول الله

ثم جارت يدك تصفية لم ار مثلها قط الا ان كانت قبلها وكانت الريح الاولي سير بل من رايها
من اللائكة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت الريح الثانية مسكا بل نزل في الغف من اللائكة
بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان ابو بكر عظيم بينه وكانت الريح الثالثة را قبل نزل في الغف الثانية
عن مسير رسول الله صلى الله عليه وسلم والى في المدينة فكان يرمي السوط اعداه على رسول الله صلى الله عليه وسلم
منه فوجرت بي فوجت على يد فدعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفم استقبلها بعنت عينيه في القوم
حتى اختص به على ما واصلها الى الباطن اخرجت اللام في كركه جوهره بدران ذلك ان حضرت صلى الله عليه وسلم
كروند باصحابه يومه حضرت صدق بن رافعا من مود الله ابا حضرت عيسى بن عبد ربه فودر آفر فضيلة تحت
فاردق في التبراة عنه عبد ابن سودة قال ما كان يوم بدر قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في يوم
الاسارى قال عبد الله بن رواحة انت في واكبر المطلب فانهم نادوا ثم العقيم منها قال ابو اسحق
قطع الله ركبك فقال عيسى الله عندنا في وروا عنهم فانكوك فكذلك فاعلموا منهم في الاله
ان شريك و توكل ثم فضل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان تقولون في هو الا ان مثل هو الا ان افوة لهم
كما لو انه فقلتم قال بنو رب البائس على الارض من استأجر من ديوار و قال عيسى بن ابي ابي الطم على مولاه و
على قلوبهم الآية و قال اسير بهم فمن يعني فانه معنى ومنه عضا في فاك غفور رحم وقال عيسى بن سعد بهم فاسم
عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم وانتم قوم يكملون فذا ينجلن احد منهم الا خبوا او حضرته
عنى اخبره فلكم واز اجملة ان يكون فخره احد و افع في نصيب صحت من روى عنهم فاشاء في كركه
في بيان ان حضرت صدق بن نهابت سجد و ركعت بجاي حضرت علي بن ابي طالب و لم يجاؤوه قال بنو اسحق فان عودا
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ما مضوا به و بعض منهم هو الشعب مع ابو بكر الصديق فخرج من الحجاب على ما مضوا عليه
بدره في الزبير العمام و الحارث بن ابي اسود صوان العليم و برطمانه المسلمون في الحارث بن ابي بكر الصديق
الاله الله سوزا صلى الله عليه وسلم اذ كنت اول من فاجفرت به من بعدنا الا بر طوق الهة
من خلفي بر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو جعدة بن العلاء الخدر من جليلكم و مراد
فرا انت ملكه متوفى عند ان حضرت صلى الله عليه وسلم بسبب من فوج كفا و نزل في ان كركه على يدي

دست باز است در بین این دو لا بائد اولو الفضل حکم و نسبت ان بونو الصبی الغری قالت فان العکر
 الصدیق و کان یفوق علی سطح من انما شرفه بمنه و فضوه و السط الفوق علی سطح شیباً ابد العبد الذی قال
 العابدین قال فانزل المیز و جل و لا بائد اولو الفضل حکم و نسبت ان بونو الصبی الغری قالت فان العکر
 ان یخبر الصبی فی سطح النقطه الیج کان یفوق علی قال و السط الفوق علی ابد العبد الذی قال ان
 عمار قال اصد فکان فی کفره و جعلت فیک بانکر الفضل المسمونه باء و صلا الرحم و حبه و کله الی سخطه
 علی سطح فخره و در حجه و در مسکنه ذکره الواعی فی الوسیطه از انجا که است که چون صلح میده سبیل اند
 از صدیق اکبر مائه حیاتم گشت و فضل او بان تازد و با با شد یکا که صدیق اکبر در تازد و در حجه
 کما فرمای صلوات شد و در تمام غلطه و ادان فوه مسلین در جهات ظاهر کرد و در با کما فایده ابن الفایه فی العول
 و اجم گشت که عوده پس سبیل علی الصالح کفرت یعنی صد علیه سلم در حضرت انحضرت بیان منه و ان سبیل
 شد فی عقبه الطوبیه قال عمر الفاضل ای ایت ان یستحسنت بر فوک بل صحت او و من اولو
 ایضا جنگ و ان کن الاغری فانی و اداری و جو و اداری استوانه من الناس خلقا ان یفروه او یرو
 فقال له ابو بکر امض علی کل احد من فروع و ندعه همان نیزه از اولو ابوبکر قال اما اذا

کانت لک غنمی لم اجزک بها الا جنگ از حد الجانیه بیکر آنکه چون حضرت فاروق را در حضرت بگفت
 از حضرت صدیق در جواب حال او قدم بر قدم انحضرت رفت و از حجه استند که حضرت صدیق را ابوبکر
 نسبت بچو و علوم جابر سید صد علیه سلم در فخری بر صحنه الدعوه بچو انطقه شد قال عمر بن الخطاب
 نایب است بنی الصدیق الصد علیه وسلم فقلت است بنی اسحق قال یا قلی السن علی اللق و عدوا علی الی اهل
 قال بنی قال لم اعطیه الدینه فی دنیا اذا قال الی رسول الله است اعصیه فهو نادمی قلت او لست کنتم
 انما ان الدین فظوفیه قال بل ان جنزک انما نایب العام قلت اقال فانک ایتیه اناف به قال
 نایب انما لک فقلت یا بکر السیر انما بنی اسحق قال بنی قلت السن علی اللق و عدوا علی الی اهل
 لم اعطی الدینه فی دنیا اذا قال یا ایها الرجال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیس یحیی بیده
 ستمک بفره خا و اسد علی اللق قلت السیر کان یجدنا انما سانی البیت فظوفیه به قال بنی ان جنزک انما نایب

بن محمد الخوارزمي قتيار بن يارنفت بن ابى بكر وعمر قالوا لا نفيا لى فيها انهما المدين كالمسح والبعد اذ الحكم
 واز اخلد الكنت كه حضرت صديق ودر الخ صلوات الله عليه وسلم ما كان في مكة فوجدوا حضرت
 صلوات الله عليه وسلم حرسه السنان من المومنين في عودتكم ما سمعتم في الامم حتى ان
 عمر بن الخطاب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشى في مكة في الامم المومنين والامم الكافرة
 وحين عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لى بكر وعمر لوان اجتمعا في مكة انما نكلمنا
 احد واذ انك قلت انك حين ازهرج طابرت فبنت كردند سورة بختم نازل شد حضرت صديق و فاروق
 من راليه صلوات الله عليه وسلم عن ابي امامة قال في قولنا فان الله هو مولى وجبرئيل صلوات الله
 عليه وسلم من راليه صلوات الله عليه وسلم وانه بعدت فخر بن شيبه بن ذرنا بوبكر على النبي صلوات الله عليه وسلم وسمع صوت از قال
 فلي صلوات الله عليه وسلم وقال اراك من جبين سموات على رسول الله صلى الله عليه وسلم اللدنت فخر بن ابي اودان
 جلالته كه حضرت صديق فاشتهر به كذا كذا حضرت صلوات الله عليه وسلم في مودعة فخر بن سماعة
 وصدور ابن كورس قال اوبكر لم سمعني ان ارجع اليك الا اني كنت علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ذكرنا ولم ان ناسي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جاري دار اخلد الكنت كه حضرت صديق في مودعة
 سخط بوبكر ودر فخر بن عبد الله بن سمير حضرت فاروق كه حضرت ان غلت ان لسانه اليه في حضور
 كبره فخر بن ذكوانا كرماني الما طير لوقا وشد در ميان محاد از اجزا الكنت كه جوف ان نكلمنا
 در رسيد و در ان از سب سفوف سد در بي كاروان رفته حضرت صديق از زمان ان حج بوجه عيسى
 فيما بين صلوات الله عليه وسلم على بيتهم للبيعة فاما از قوم على البيعة فاجلنا اصحاب رسول الله صلى الله عليه
 وسلم على بيعة الائمة عشر رجلا منهم ابوبكر وعمر ابن الخطاب واذ اخلد الكنت كه جوف ان حج بوجه عيسى
 صديق وادان و فخر بن فضال فاما صلوات الله عليه وسلم في بيعة كبرى انك ليس از فخر بوسعة به برسيد بوبكر
 انك طلعت اذاه صلوات الله عليه وسلم وادان بوبكر از حبيبت و جانه عظمي كه حضرت صديق را در ميان بيعة حاصل و
 دي جاسي كفت ان حين سمعتم خرج ابو سفيان حتى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلتم وادان
 ثم ذهب الي ابي برص بن ابي ربيعة فكلتم ان يكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما لنا بما علمتم ان امر رجلا



منه في حياته ابي بكر الا ان كان من انما حرمه من خلقه فليس يخرج باساره ويقتدري بوجوهي انه
قال محبوب الحق وقد بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يكر الصدوقين شيئا منته و هو محامر شيئا
يا ابا بكر اتى ابي ابي بكر في سنة طولة انما انفق في ذلك فها هو باضيا فقال يا ابا بكر ان كنت
منهم يوكى على الماتر بدفعا به رسولا صلى الله عليه وسلم اذا اراد في ذلك طرقت اهل البيت كنهون نزد به
واحد حضرت صدوق را حدان مشهوره بنام سنان ابا بكر است گنجي اگر اتفاق كوي رسالت انهم در
عنا اهل حال محترم بن الخطاب انما هو رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تصديق دو احوي ذلك عهدي بالاهل
اليوم هم ابا بكر ان مسجد يوا قال في وقت نصف نالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اتيت الا بالكم
ما اتيت والي ابو بكر بكل ما عنده فقال يا ابا بكر ما بعيت الاك فقال ان بعيت لهم رسول الله صلى
الي شي ابراهيم الترمذي يدكر انك عن سنان بن عبد الله بن عمار بن ابي بكر عوار شد و امامت كروي شيئا
باستد و يدكر انك حد اثنائا رسول الله صلى الله عليه وسلم باجيز كوي عرس فرموده ان كوي در احوال
احاث بزبان مبارك ان حضرت است كراكر لشكر فرسان بزراري صديق و فاروق كند در ابا
سواد احوال مسلم و قد ان طولي دارد و از اجازت كوي رسالت صلى الله عليه وسلم
صديق را امير جمعه و اول است كه در اسلام امير المومنين و ابا طالب عظيم علم افاضت به شجره نبي كه
درستان حضرت رضي رضي الله عنه قال ابو بكر صديق نبي و خليفه است كراكر امير المومنين و هو الذي
بارة نجا حضرت رضي رضي الله عنه محمد بن علي انما انزلت برآة علي رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال كراكر
ابا بكر الصديق رضي الله عنه ليعلم الناس اني قال يا رسول الله لو بعوت بها الي ابي بكر فقال بودي عني
رجل من المذنب و ما علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال اخرج سبيده العترة من صدر برآة و ان
في الناس يوم النوا اذا اجمعوا عني انما يدخل الفينة كاهن الايج بعد العام من كراكر الفينة بالبرهان
سكانه بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد قبوله الي در نه فرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه علي با و رسول
الله صلى الله عليه وسلم حتى ادرك ابا بكر رضي الله عنه فلما راه ابو بكر قال امير المومنين انما هو قال بل ما هو
فا قام ابو بكر رضي الله عنه الي الناس و العراب ذلك في تلك الساعة علي ما زلم من اهل البيت و انما

عزوجل ما کرده بنمودند که در آنکه این مبارک را تعقیب فرمائید و در فرا آنکه ذکر آن با حضرت صلی الله علیه و سلم
 بار آورده است که حضرت صدیق و فاضل آن بان از میان همه اصحاب میماند که گشته است بر ایشان حضرت صدیق
 رضی الله عنده است آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در فرا او ابوجهل در بیجا دو گشته باید فهمید که آنکه آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم بعد از آنکه پس از مدتی که در آن بوده اند پس از ده سال در کوه سنان در مدینه سپرده
 را آنکه در آنکه چون آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم در آنکه اعلان اسلام و محول انداخته گشته در ده سال که
 در مدینه اقامت فرموده قاعلم علم و اعلان کلام اسلام به صلح با اهل کوفه و عذر آنکه اینها را که با آنکه حضرت
 صلی الله علیه و سلم حضرت در آنکه سباحت به آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 است به آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 دیده در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 اینها که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 میکند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل انتم تاركون لي صاحبو النبي قلت يا ايها الانبياء اني رسول الله الكريم
 جميعاً فقلوا كذبت وقالوا بكسر صدق او بوجه الخاسي كذبت وكبر الانبياء بعد ان اعانها وفلسفها
 كساد سرفيق آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 عباس در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 مال او قط الغنم مال النبي بزرگو آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 آنکه
 صد علیه و سلم در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 عبد بن الدین و بن ماخذ فاضل در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

واصلی آن حضرت معتمدی بفرموده بجواب آن که خداوند است خداوندی از جناب الطیفة با...
 در امداد...
 این...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...
 حضرت...

اینکه چون در تاریخ از طبع ایشان در کتب مجامع و دیوانه انفعال نیز ذکر محل قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعد من صدق و ندره و عیبت من بدی ابی بکر بنتم من یومئذ منک ان فخر العوالم فی انما
طائفتی الخی علی الله علیه وسلم بینه الاصلی فی سبیلین رکبا من بنی سبیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله
انتم ظله با بریده فالتفت الی ابی بکر فقال یا بکر برادر ما وصلیتم قال من لیت قال ختم اسلام قال انما
بکر سلیم ثم قال من بنی من قال ما بنی سبیم قال من سبکتم اده فی الاستیجاب قال بوم اعدا و اولی طایفه یا بکر
از این مجلس از میان قوم بر خطابه مخصوصی مانتی حضرت صدوق را و مباحثه و ملاحظه فرمودند با او زیاد
از آنست که بر خیزد انکه آن سبیه قوه علیه صدوق اگر با قوه عقلیه انبیا صلوات الله علیهم رسیده باشد
که چون غضب الی در غفلت کسی در می آید از آن غضب در چندین سبیا کل طایفه مشیوعه و در صدوق کبر از آن کل
سبیه شده یکی از آن جمله جوابهای صلوات است که از صدوق برای سبوی سعاد با شد با سبب فتح نام شده
اندر همین سبب نام این سبیه را در روایح آیه جزیره افتاد که این دو وجه در آن سبیه با معنی نمود
شود بلکه کانهان نیز در آن مشرک اند ما ندانیم جوابهای حضرت صدوق که حاصل ندره او را سلام و جوابی که
بر فرستادن چهار امیر بر حصه سامند و جوابت کرد بر استخلاف حضرت فاروق است و بیان آن طویلی است
در وقت الاحباب که وقت که صدوق کبر نیز در یک یا با م محبت بخوابد که ماه از آسمان بر بطیعی ای که از آن
ند و سببهم کرد در آن و جواب او دست نبرد آن موزکت با زانگاه طرف ارکان میل نمود و درین فرود آمد و بسیار
از ستارگان بخواهفت او حرکت کردند با زانگاه با ستارگان بگردن جمع نمود و زمین سینه بچهاره و در
که رسید و شهنشاهان و سبب در دانه اطراف هم باز موزکت بعد از آن آنجا بسمت مدینه روانه
و بعد از آن حالت در آن پسلی آن زمین سکافت و ماه در آن ناپدید گشت و صور بجان و افق بین رویا بطور
رسید بگر تعبیری و حق الله عنده تو ایسا مردم را در اهما سبیه عیب در آن تا آنکه که حضرت صلی الله علیه و آله
صه را بر صدوق کبر عرض میفرموده و در خواست تعبیر نمود قال بل حاق فی فقه الطائف بلغنی ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لای بکر و حکایه نقیحا یا بکر انی راست انی اهدت الی فوالی سبیت و خد در کراهه
و فی فقه رویا صلی الله علیه وسلم غما سودا دخلت فیها علم کثیره معین قال یا بکر عن ابی بکر فقال لای بکر

فقلت ان من غاب عن صلاة يوم الجمعة لم يدر بالبوكر الصديق فقلت انها فارقوا ذلك
بجمع مكانه او حواصه غيره بل انما في رخصه بدوا كما في رخصه ما سئلك في ذلك فاجاب عنده حضرت
عائشة رافضيه واداه بعد نوح حضرت عائشة فقضيت ان تكون معك وقت حياض حضرت عدي بن باقر سيد آل علي
عقبت منه بعد فرسخه اكرامه زيبون رافضيه كرهني ان اكون في مكة والاطاعها هو وارثها ما هو ابو الحسن
صدوق كلف هذه الخافسة لا تفرق ما لاسي فارتبطت بها وها نحن بعد ان انما كل يوم تموا سدا من ركب
في السوطا انما سيدنا جبرئيل عليه السلام بالامير اليه ليس هو اهل البيت حديث اليوم برقة فان رسول الله صلى الله عليه
وسلم صبح يوم عاينا قال ابو بكر انما قال في يوم منكم صبا نة قال ابو بكر انما قال في يوم منكم صبا نة
قال ابو بكر انما قال في يوم منكم صبا نة قال ابو بكر انما قال في يوم منكم صبا نة
المنته اعرفه الشيخان وادعوا حديث اليوم برقة انما ردا صلى الله عليه وسلم قال من افترق راسي في اليوم
نودي من اول الجنة في يومنا هذا في يومنا هذا في يومنا هذا في يومنا هذا في يومنا هذا
دعي من الجنة وكان من اول الصبر دعي من نابل ريان ومنه كان من اول الصدق دعي من نابل الصدق
البوكر بايات امي رسول الله ما على من دعي من نابل الصدق دعي من نابل الصدق دعي من نابل الصدق
قال ثم دار جوان كوني منهم اخبره الشيخان والترمذي وكبارهم في سنة في سنة في سنة في سنة في سنة في سنة
بالا فان غودلاني ورفق سد وستم غودلاني ورفق سد وستم غودلاني ورفق سد وستم غودلاني ورفق سد وستم غودلاني
که ما به نوحان نرد ما وفتحي که تو کوئی درین بیگام عمامه الهی درسد بدو داعیه فقه فهم درد نس بدو بدو و
که این راوی را که کلام منجه بنسیده دست در طعام کرد و در سدا لغو تا اول منهد ضای غز و جل نزلات کبر
در طعام بنسید فرمود بر اکره لکن این قسم من الهی جو در بر نرس این راوی از منجه فیض وار خجاب صنع
بست باد و سدا لغو اخراج القصة بطولها النجاری فی الاستیعاب انما سبب بنسید به ساس انشد به سبب
الصحابه فی النوم فادعی بان نوحه در عهده من كان عهده و تعلق الی امور القصة و فی آخرها اذا قدمت المدينة
على طيفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان علي من الذين كانوا وكذا وطلان من رقيق عيني و خذانه ما انا ابو بكر
وصية ولا خاتم احد الاجزيت وصية ليوثه عن رباب بن قيس اما تصاف حضرت صدوق بصفه من خلاب

که اگر در وقت زمان ما فرقت گویند کاستن المحب بگویند کاستن صفت پیدا می شود و گفت است
عظمی فی التوسیع قول الیک الصديق انما جعلت لی فی سبیل الاله العزیز معروف و صاحب کف الجوب در بیان
کبر علیه در ان الصفا صفة الصديق انما جعلت لی فی سبیل الاله العزیز معروف و صاحب کف الجوب در بیان
اصدق علیه نظر بدست از افکار روزی محو دل است از عقبات است فلما در این مردم در وصف صدیق که است
در همه سینه اسپر نام اهل عزیزت او است استیضاح مملکت آن برهنگه اول ماهی دیگر در دین نظیر او
انسان کلان بود بعد از آن همه عقبات و برتری صفت دیگر نیز ماهی دیگر که فضا صفت است اجمالی
است در سینه در احوال او که قال الصديق من اذن فانصرت له استحوکة و لکن من طلب الدنيا و اودعها
بجهد البس و ان غایب من یحب در تواضع محبت فاعلم و ان اول وی رضی الله عنه است که بار او برای بوی
است و گفته که است با طیفه رسول الله صلی الله علیه و آله علی ما یبصر الیک ان قالوا فماذا قال قال
قال فی معالم نارید افره من قاسیه و از توکل است است کینه کنیست که جمیع مال همه را فانی سیر الی الله
تبارک و تعالی ایجاب الله و یجود و از روح وی رضی الله عنه است که از دست تمام خود سینه زده بود
چون در نفس زود سینه طام کرت تا کنست نه مانا ان اذ انبتت دانه ای گرد کنی انی الاحیا و غیره
و ان احیا طوی در بیت الاله لکن غیر که بر سر او باقی مانده بود از عطای او و کرد و بیت الماروی
و کتب علیه فاستجلس به علی غیر بابا باطمان غایره و از احیاط او در عبادت من بقی قاده ان انبی
سلی علیه سلم قال لای بکر منی قوتر من اول الایم قال هو منی قوتر قال آخر السیر قال لای بکر منی
قوتر بالظن ان فخره ابا قوه اخره ابو داؤد و مالک فی الفظ این خود و از دعای حضرت صدیق علیه السلام رضی
الله عنه فی حق انما و فی الباطل باطل و لکن زفتی اجتناب و لا یجوز شیئا علی ما تنع الله فی انی
الاحیاء و ان کتب الثمان و یهون ابو بکر یعنی صفاة فبقی لیمنع الله علیه من الصلوات کما فی الامام و علی علیه
علی الی بکر بینه اسانه فقال انما صفاة کما انما ابو بکر ثم انورد فی السواد اخره مالک و رآه انما
عنه علی بکر کرده است رضی الله عنه الصديق فی النور فقیل له ان کنت تغیر فی لساکه به الذي اوردی فی السواد
من عمل الله لکن فقال ما لله الا الله ما ورد فی الجنة و از تواضع وی رضی الله عنه است که چون نیز بیرون

واندک ترک سواد و ابوابی دیگر قال باکان سقط الخطا و فی رنج کبر سعدی قال میفرمود بدو این است
 بشهر خیا فخره قال فخالوا الله فخالوا الله فخالوا الله و کله حال ان میبسی علی او علی سلم اثری ان لا اسأل الا الله
 سلبا و نهاده او در صورت عینه او صبر الی فخره ان ابی صلی الله علیه و سلم قال لای بکبرت بک انت فخر او
 انت محضه نه سوگت فقال سمعت من انا بیت الحدیث اوفیه الزیدی است الحیة از احوال حضرت مدینه
 کبر یعنی الله و نه فخره و نه صغیر قاله را نیت کفیه عنده و العلیل یونج اکثره و العرفه تنج عن الی کبریا
 خال عیالها و الله اعلم ان کبریا و الله اعلم ان کبریا و الله اعلم ان کبریا و الله اعلم ان کبریا
 تمیز با نایب و بی حدیث استعجاب و من کتب عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی دیگر اگر کبریه کرده بود که ابی بکر
 کرده بود نام ان را امام نبوی در عهد پیامان تصریح کرده و انجمنی را نام است خوی و ان است که است
 بی اسطیای سلم امر کرد با بامت مدینه حال آنکه در شریعت مقرر شد بگویم اگر کرم و بی فخر و نهاده بود
 دیگر است که حضرت مدینه سوز با طوطی دعا میخواند مثل صوفیه بفره سوزن بر که حالات میگذرد بگویم
 و اگر فرض کنیم که مدینه امام نبوی نام قرآن با نماندند با نماندند و نه فخره و نه فخره و نه فخره
 عن طم العیبه است اعتبارت سیم آنکه اول کسی که بی کرد و بی قرآن بین الیومین مدینه کبریه که با الفاس
 فاروق اعظم انهم الیوم اعظم فرموده سوزی او ظاهر بود نسبت آن قرآن و در شریعت مقرر شد که است چهارم
 آنکه در بعضی مواضع مشهور است که سوزی او ظاهر بود نسبت آن قرآن و در شریعت مقرر شد که است چهارم
 علم مدینه را بچندین وجه بوده است یکی آنکه استظهار علم کرده است از سنج العلم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی فخر
 او عیبه صلواتی قال اللهم انی ظلمت ظلمت ظلمت ظلمت و الا فخره انما است قال غفر فی صغره و غفره و غفره
 انک انت الغفور الرحیم از غیر او و ابوالولدی و غیر علی غفره قال غفره قال غفره قال غفره قال غفره
 اذا اجبت اذا است قال قل اللهم عالم الغیب استجاه با طم السموت و الارض سبک است و ملک
 استهدان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و من شرک قال فخره اذا اجبت و اذا اجبت
 اخذت عنک عنک از غیر انتریدی و من شر الی بکر الصدیق قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فانزلت منه الا
 من یعمل سوء یحزبه و لا یحزبه من دون الله و لا یحزبه فقال ابی صلی الله علیه و سلم یا کبریا ان اول کبریا است

عليه السلام في يومئذ سجد في شدة غيبته سنة ايام الا ان وجدت الغصاة في ظهره حتى تمطت لها فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا است يا ابا عبد الله اصبحت في الموتين فخرؤن بذلك في الدنيا حتى تلحقوا الله وسيت لكم ذنوبنا
الا فخرؤن فخرجت عليهم حتى يجرؤا بهم القبر اخرجه ابو جعلي عنه فخرؤن عن النبي بكرا اخرجه ذلك صديق عن النبي
صلى الله عليه وسلم ولما اخبره ابو بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انك تركت صيغتي اغني عنك ذنوبك انك تترك
سؤال الله وطلب الشكر لا ما بعد من بعد الله قال شكلك انك يا صديق انك تركت صيغتي اغني عنك ذنوبك انك تترك
بعض ذنوب صغيرة وكبيرة قال قلت لابي رسول الله صلى الله عليه وسلم انك تترك صيغتي اغني عنك ذنوبك انك تترك
بعض ذنوب كبيرة وانما اعلم واستخوفك لا اعلم واستخفك ان يقول عمالي ان الله وفلان فلان يقول ان الله وفلان
يعني في فلان اخرجه ابو جعلي بسند غريب ثم انما في ذلك صديق اخرجه في خبره ذنوب او در دست محمد بن
باني ما ندست وانما حتى بنسبته في ذنوب غفرت صديق وكثيره صغروا ودر دست خبره قليل است به سبب
ليكن دورا بسبب كثرة رواجها في اشد السبي كرجع كمال غفرت صديق است وان الت كروي في صلي الله
وغيره انما غفرت صلي الله عليه وسلم ودر حال ودر چند ماه در قيد حيات بود مشغول باند نهادن ترديد ومانعان
زكوة با ذنوب كجبهه فخرؤن في اي جهاد فارس ودمه اكر اين را ساء به ديگر منجايي كامل كن مدعاي صبي ان غفرت
صهاير كرا غفرت صلي الله عليه وسلم ثوبه ان اليان با فطرية فرموده چون مدت دراز ماقى مانند از ابن ابي
حديث بغدادى در دست محمد بن مانند مثل بخاذين جليل ديگر بسبب اين در مساجد صديق از وي دانست كه عاين
مجلس حضرت مدينه قال ايها ابو جعفر ندو محلى نشد در سبب اين از انست توجه به ديگر اكثر ان احاديث از زبان
انك غفرت صلي الله عليه وسلم سبعة بعونه وبنو محضرين اردنند ، بعد از ناظري منقح منسب من ابى حازم بسبب صديق
طبيته فان قلده وواجب است و كجبهه سبب قال بيان كرهت اكثر وطلب الامر عفا واما موقوفه من هذا
في چند طيفت بعض صحاح حديث فقهاء كجبهه كرا اكثر اخل وواو اج احاديث زكوة است و مشغول به
استدلاله در حديث بحجة و انرا حديث الرمال كونه حديث سخن محاسنه ابى بنى الذررت و فخرت انما احمد و هم الرزاق
قال ابل كنه يقولون ان هذا من صلوة من عطاء و ان هذا ابن الزبير و ان هذا ابن الزبير بنى كبر و ان هذا ابو بكر
ابن صلي الله عليه وسلم ما است لهذا صلوة مراه به رجح انما الطل و در كتب سنن بنى صفة صلوة بطريق اهل كنه و

محمود ما نود ان خیریت و بعض من ملو الله العاقبة عدت لانی الله یا اللک و عدت ما امر من استخف
بیت معلوم استخفا و تفریح یحیی که سید بیت بینان بر و ادب الحجاب و غیره است
حضرت صدیق و اکثر آن است بر و ان را بر و ادب ان احوال بر و ادب و عدل بقایه آن است
الثانی تدبیر و ادب عبد الرحمن بن ابی کره از سید و عدت الذمیت از نسبت با بر و ادب الی بلخ و عدت
که تلب علی سید و عدت اتقوا النار و لو بین ثمره و عدت ما بین یزید و سیدی و عدت من ذی القعدة و عدت
شفا الله الخیرت علی رسولی سلم و عدت نزیح بعض الی الناس ان ربنا الله السجود و غیره و عدت
معه و عدت فی السجود و عدت من اصحابه با مرافقه خدایان و عدت الی بیت جودت
الطی علی و عدت بدقل الخیرت سبحون الله ما حساب و عدت جم ما فی السجود الی مواک مطهره و عدت
الذمیه من قرین و سیدی که من ذی القعدة و عدت الی الاعراب کما احمد و ابو یعلی فی مسندهما و آخر الذمیه
نسبت علی ابی انتم علی الیکر و عدت که فایده اشعار من الذمیه حویب الین و عدت که فایده اشعار من الذمیه
معدت علی السجود و سید معضلی که سید او صدق که اگر علی که در سید ان حضرت در و عدت من ذی القعدة
کر و ادب خدا اگر تقدم دی معنی او عدت در علم بیت او عدت را بر سید بیت ابنا و عدت که سید
از اهل بیت که با آنکه سید علی السجود و سید از عالم دنیا برضی علی انقال از فرمود نسو سیدهای سید با با عدت
بیت بعض آنکه این عدت است معنی است که الی الی سید می آید و کان معنی آنکه موت سانی من ذی القعدة
و طایفه که نفاق نیست بعد فرم بره و عدت در فرقت مع سائفتند صدق که اول عالم قدوس که عدت
و با در از روی مبارک بر و عدت سارک داد و خلقی عدت بغیر ان و سجالات جان فرست
و انبیا و اولاد و واصه ما و سلم خدا فاه مسجد را که در خطب طبع بر خوان از عن ابن عمر قال ما تقرب
السجود سلم کان ابو بکر فی عامه الی غیره من سنه احدی الی السجود سلم و سیدی موضع فاه علی
رسول الله علی السجود سلم جعل یقبل و سیدی و قول ابی انتم و ادب طیب سید طیب سید طیب
الخطاب کما یقولان رسول الله علی السجود سلم و ایمن معی فعمل الله لنا مقبول و معنی سید خیر الله لنا مقبول
و کانوا قد استبرأوا عن رسول الله علی السجود سلم فر فرخوار و سید فعال ابها الی الی علی علی ان رسول

التي هي كانت اجاب قوله الا قد قاله يوسفة بن زهارة الكوفي في الامانة انما هو في قوله
 محبة النبي فان اكون امرا على قوم فقيم ابو بكر قال قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين اني
 اناس من رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعد ما نزل في انما لولا انكم اذ بان في انصار لولا انكم اذ بان في انصار
 وانا اني ارجو ان انصار فغضب علي به فخره ان انصار علي ثم ضربت علي يده وتنازع الناس وميلوا نحو علي
 فقال انما انصار فغضب علي به فخره ان انصار علي ثم ضربت علي يده وتنازع الناس وميلوا نحو علي
 حنرا و... في قوله فغضب علي به فخره ان انصار علي ثم ضربت علي يده وتنازع الناس وميلوا نحو علي
 واما روايته و... ان انصار علي ثم ضربت علي يده وتنازع الناس وميلوا نحو علي
 عمر فان يا معشر الانصار انتم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابا بكر ان يعطي بالناس فاولي قال فاقم
 عليه فغضب ان يعطي ابا بكر ان لو انفردوا بعد ان نعقد ابا بكر امرهم ابي ابي شيبه اما روايته بعد ان ورد عند محمد
 بن سيرين عن علي بن ابي طالب قال قال الامام ذلك اليوم خرج ابو بكر وعمر حتى اجتمعا الانصار فقالوا
 انما انتم حكم ولا يركب حكم موسى وانا واما انما اجتمعا قبل الامام سارنا فافضله وكنى شرفي اسرت في قوله
 رجل من قريش قال انما انصار سنة واحدا اناس في حجة واولوا واولوا في حجة واولوا في حجة واولوا في حجة
 عمر فغضب ان قال فقالوا لا فقال عمر لم قالوا كما فعلت فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 ابو بكر انت افصح فقال عمر - افضل فقالوا انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 قال فغضب ابو بكر قال محمد بن ابي انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 فان ابنه عن فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 ابي سعيد عذري قال لا توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام خطبا الانصار فقال رجل منهم يقول يا معشر
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 منكم وانا فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار
 عليه سلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين وكنى انصاره كان انصار رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقام ابو بكر فقال حرك انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار فغضب انما انصار

أخبرني ابن أبي سبيبة في رواية محمد بن عبد الرحمن فاطن أبو بكر وغيره في أن من عنى اليوم فتكلم بك
علمه يكره شيئا أنزل في المنهار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من سائرهم إلا ذكره وقال في
علمه أنه من آل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينزل في المنهار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من سائرهم
وقد علمت يا سعدان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما كنت في عهد من ولايته إلا ولدت له ولدا من آل رسول الله صلى الله عليه وسلم
تخلفوا فيهم قال فقال له سعدان قد تخلف الوزار والامم الامم افرجه ثم جرد من غيرك من غيري ما يتخذ عند
دارت ابن من خلف من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ
البحري في الزمري قال في النبي من ما كنت في عهد من ولايته من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ
البحري في الزمري قال في النبي من ما كنت في عهد من ولايته من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ دارت ابن من غيرك ما يتخذ
يؤبر ما يريد بذلك ان يكون الخدم فانه يكلمه صلى الله عليه وسلم فقات فان الله جعل بين أظهرهم نور
منزله ونور في يومه اصح الله عليه وسلم وان ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا في المنبر انه
اول المسلمين في يومهم فقد حوزوا لبيعة فكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة و
كانت بقية الناس على النبي قال الزمري من النبي من ما كنت سمعت عمر قال لا يكره يومنا سعد المنبر وارسل
بني ساعدة المنبر فايد ان سرمانه وخرج الحاكم حديثه الى عبد الغزالي فلما قد ابو بكر على المنبر
تجدد القوم فلم علمها فقال عنه فقام ما سمعنا الا انصارا فاذا به فقال يا ابا بكر هذا صلى الله عليه وسلم
اروت ان تبيع هذا المسلمين فقال لا تشرب يا عتيق هذا صلى الله عليه وسلم فبايعهم ثم لم ير الزمري في العوام
من ان حتى جاد ابره فقال ابو بكر رسول الله صلى الله عليه وسلم جواد ساروت ان تشق هذا المسلمين فقال
فان شرب يا عتيق رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعنا ما نرى الحاكم منه حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن حوشب
عن عبد الرحمن بن عوف عن كبار من عن النبي في الحديث من اذ عن النبي محمد بن يحيى في حديثه في يوم يوم
فخطب الناس واخذوا باليدين وقالوا ما كنت اعرها على الامارة يوما ولا ليد قط ولا كنت راغبا
بها ولا سالها اذ عرفت في سر ولا نيتي ولكنني اشفقت من الفتنه والي في الامارة من راحة ولكن
كلفت امر عظيم مالي بينه طاعة ولا بد ان الامارة عرفت على ولودت ان اتوا ان من عليهم

لیسیم قبل المباحون منه ما قالوا بالاعتناء قال علي رضي الله عنه والزينة اعتناء الألبان واللبان ما هو الخرافة
 هذه تسمى البقرة الحرة الناس يربوا بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انما صاحب البقر واللبان ما هو الخرافة
 وكثيره ونقد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بان من يعطي جوف ام علفا في حضرت صدیق
 مستتره اول مسلمة تعلم ان في حقه فقولوا بعد در میان نسبتی و منعت خلافت و نیز دستمال
 است باین بر بعهده این سوال است کمال شد و با ما را به مختلفه مشرفه فرموده تا اگر امکان فرغ شد
 فیسرانی خانم بود بعد نگاه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مادی صدق زاده و ادکار
 بامعنا در اول مازی چه کرد و یا بنحیله زاده زاده بعد از آن بر سر بر این راه و یا به
 که گفت محمد اسد الله بنی علیهم قال ایها الناس بود ان یذاکا یبینه فیهم و یبینه فیهم بنسبتهم علیهم
 علیه و سلم یا الطیفة انما نعتصموا من الشیطان و انما کان لیقر علی الیوم من السماء اخرجه احد صحابی
 بنزه الاسلامی قال غلام رجل الی ابی بکر الصدیق قال ابو بنزه انما احببت لطفه قال ما شہده و قال با بی
 بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احد صحابی بطریق مختلفه و انما نعتصموا من الشیطان الی بکر
 فیل الی ابی بکر الصدیق یا ثقیف الله فقال بل ثقیف محمد صلی الله علیه وسلم و انما ارضی باخرجه احد صحابی بطریق
 مختلفه و قوم و انما تمسکت بنذاریت و ابو بکر رضی الله عنه یقنی به و الیمن بستی العام توجیه
 فان الیما حی قصه لا امل فخر و ابو بکر الله رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو احمد و ابو علی بعد از آن
 دیگر بدید الله در دایله ای بر می لایعزم و فعل اذا ابتدیتم و احوال ترک محافظه بر امر معروف و نهی
 حضرت صدیق خطبه بر خوانند ایها الناس انما هذه الآیة و نحن نؤیدها علی من صنعها الله عز وجل انما الایة
 انما علیکم انفسکم لایعزم من فعل اذا ابتدیتم و رسول الله صلی الله علیه وسلم یقنی ان ان سا فادراوی
 بنوع نام بکره و ترک ان بجمع الله بجماع اخرجه احد صحابی بطریق مختلفه بعد از آن استکالی دیگر ظاهر بود
 معانی منع کنعان زکوة قال انما سجد اسلام منکم بعد حضرت صدیق انما فرموده که با وید در فرود باد
 دین معصوم ازین فی الی هرگز عن النبي صلی الله علیه وسلم امرت ان اقل ان من حج فقولوا لا اله الا الله فلا
 قال معصوم انی حاتم و امر الهم الا بجماع و ما سم علی الله كانت الرقة فار علی بکر و قد سمع علی

صلى الله عليه وسلم يقول كذا وكذا في صلاة الجمعة والركعة ولا تأكل من ثمرها ما لم يؤكل
منه في غيرها كذا وكذا في صلاة الجمعة والركعة ولا تأكل من ثمرها ما لم يؤكل منه في غيرها
وهو ما تقدم عليه في الصلاة والركعة من ثمرها ما لم يؤكل منه في غيرها
بمجموع ما لم يؤكل منه في غيرها من ثمرها ما لم يؤكل منه في غيرها
در اصحابي عین برسانه مبارکه در حق صدیق با هم که نفع آن عام شد موقوف گشت بر این بیره در
این بیره که در مورد است با ما که است گفت ما بعد از آن که آن بیره تم قال البینه فقبل له ما با بريرة
فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وثقه امانته به نبي في بيانه لقي السام فلما نزل نبي في بيانه
استدعاه صلى الله عليه وسلم وارتدت العرج الالبينه فقال اهدى الله الابول حوت الكتاب ليعمل اهل اهل النبي صلى الله عليه
وسلم ما روت عن جده رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا خلفه ولا بعده فوجها امانته فعمل لا يغيره فعمل
الاربعه اذ لا تقال الا بالابوالابوة ما خرج مما يولا منه هضم ولكن نزعهم في بيوتهم الروع فلتقوم فبهم ففهم
نزعهم مما لم ينزحوا على الامام المذكور في الصلوة عن مفرق البسبب وابرهما كمدان ان ذلك ان مفرق من ثمرها
سازغ شد صدق كبري و عظيم در بين باب عليهم كذا و ان مرفوق اخبر بعد درين فتنه كالعصاة بالسيف قال عمر بن
خاطبة عن ابي عبد الله في الناس في حقهم فقال اجمار في الجالبه و هو الاربعة ايام انه قد انقطع الودعتم
الدين انبجوه و اما في المذكور في المسكوة مغز الزين و بعد قول عمر بن الخطاب في شخص فتنك يا خليفة رسول الله
جاء به فوجها اجاب مذكور في الصلوة و غيره بعد از آن و ان في مبري ابري قال مرفوق ان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم في باب خالد بن الوليد روايته كذا
عنه در دست خالد واقع شد عنه و حتى به عرض
كذلك عقاب الدين الوليد في قتال اهل الردة و قال ان حيا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان نزل الوحي
قال الدين الوليد عن جده رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله عز وجل جعل في السما ففهم اخبرها به ان جميع اهل السما
بمستبره بنيت بعد ذلك حضرت عثمان و طلحة و عدي و جنة ان حضرت علي بن ابي طالب و سبعة عشر من اهل بيته
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من نوا عليه حتى كاد بعضهم يموتون و في بعض النسخ ان اهل السما
كجريت النفس في رواية محمد بن مبري عن طلحة بن عثمان قال ثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذا نزل

حضرت سلطان فی الغنا و هو علی ابن ابی طالب علیه السلام و قد اصابته بقرحة ابراهیم حین حجته و قد
 اذین دارین بدیده ارسا فرموده من انجی علی الله علیه السلام بحکم من فکلم ان فوخوا الالهت و انجی و
 فلم یزل امره اهداه علی طرق خلفه و انما لم یسأل به غیره و جعلها اهداه و انما لم یسأل به غیره
 منة الله و انما لم یسأل به غیره و انما لم یسأل به غیره و انما لم یسأل به غیره و انما لم یسأل به غیره
 باب سبعة و عشتون سعات تحت از دست رفت در آن حال مشغول بود در تفسیر آنجا و در حدیثی
 بر این است که حضرت عیسی که علیه السلام بعد از آنکه حضرت زکریا را در خواب دید و در خواب
 طریق دیگر از علم منتهی است یعنی ایضا که بعد از طرق حدیث مفهوم است و از تعبیر با و دلیل آنست که
 و گفتش این اول احتیاطی صوفیه است که از دست نیفتد اول یعنی در وقت و احوال بطریق سبقت
 بعد از آن حضرت رفیعی رضی الله عنه صلوات الله علیه را از صدیق اکبر اخذ نمود و بان اعتقاد تمام فرمود
 من علی قال است انما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم عدیا ففحق الله ما سار منه و انما حدیثی علیه
 استخففت فاذا خلف فی صدقة و ان ابایک حدیثی و صدق ابویک انما سمع ابی علی علیه السلام من
 عبد یزید بن یزید ما یخبر الیوم انم یصلی رکعتین فاستغفر الله عز وجل الا عذرا الا عذرا و انما
 بطریق مشددة پس از آنکه در این استکالات آن بود که حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را در وقت
 عباسی رضی الله عنه خطاب نمود آنکه یوسیم الله فی اولادکم لانه کر من عطا الانبیا من شکر شد صدیق آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم طلب کند مشکل آنکه اگر عداوت منهد مخالف فاعده شرح باشد و اگر نهد ملا و ملا
 بیت لازم آن حضرت صدیق در عیاب نیز که در کبریات برود در از جا بر صلی الله علیه و سلم
 این فری ملکوت بر صلی الله علیه و سلم هر دو معصوم است و با حضرت فاطمه رضی الله عنها و سایر ائمه
 انقدر ملاحظه فرمود که جبر نفسان آن کرد و اینها شد در بین بام مشکلی بلکه خودی و مشکلات آنان بود
 آمد و آنرا این بود که در سیر بعضی از آنی باشد و عادت حضرت فاطمه رضی الله عنها صحیح شده در با تفحص خواند
 مشور بنما ساری برود در حضرت زینب کبری که با یسوی هم زدند و در آنکه طایفه که بر سر آن حضرت عرضی
 دار من شده و چون ملاحظه فرمودند روایة این قصه هر یکی بنسب بر اصطلح کرد و در غیر آنکه خود را بخوانند و در

مولود وولد له واما علي بن ابي طالب قال انها علي ذلك اليوم انزلها على محمد وعنه خديجة بنها المارح قال فرختها
 الي بكر بن ابي اسحق من صليته العصبية وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم لعل في ذلك علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها
 علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها علي بن ابي طالب قال فرختها

مواهبهم في سبيل الله فمداهم وما من احد منهم لم يتركوا فاصحابنا اوسا ولهم من السنة فخرنا
فصوتنا بسبب انهم يكرهون لا تفضل امرأة في الدنيا ولا كبريا ولا تفضل رجل في الدنيا ولا تفضل
سنة ولا يعبر الا بالكل ولا تحرف في كلامه ولا تفرق في كلامه ولا تفرق في كلامه ولا تفرق في كلامه
قال ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما يريد الله لك من قبلة نبيته ان تترجم بها بارقة ودلك كبريا
ملكك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ولي من امر المسلمين شيئا فاقتر عليه عدما ابا له خطبة لينة اذ اقبل
سروا ولا ولا حتى يطر جهنم ومن اعطى عدما انا الله فخذ في التفت في عمى الدنيا بغيرة خطبة لينة اذ اقبل
نبراهن من ذمته اسره فخرنا فخرنا وذكر الاصح في كتابه في التفت في عمى الدنيا بغيرة خطبة لينة اذ اقبل
عندنا اذ اقبل فقال نعم يزيد بن ابي سفيان و قال خطبة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سرت فلا تعطف الى الخواص
ذكرنا اذ اقبل في التفت في عمى الدنيا بغيرة خطبة لينة اذ اقبل فقال قال ابو
الدرداء كنت سمع من عمر بن الخطاب في حديثه الى الجليل اذ من سببه يعجب مردم مبعود حضرت مديني در مسائل
رقباء وي رضي الله عنك بل سبانه در آن و انفسنا مخرج الكسرة واخره في حقه العجز الكبريا تا اگر او کار
عن تاروق اهلنا طيفه زانفت و باجنا از حق عظيم بخاربر و عن عبد الله بن مسعود قال ان من الناس
ثلثة ابو بكرين فخرس في عمى كاخلفه والحق كانت اسما مره ان خيرة من سبنا جرت الحق في الابد والخرير
قال لامرأة الكري منواه اعزبه ابو بكر بن ابي سبيرة و الظلم بن عيسى بن ابي حازم قال اسرت عرب الطلح
و بن عسب نكل و هو يكره و يقول سمعنا قول خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فما هو لي يا بكر فقال
لا شدي صيحه فخرنا على الناس فقال يقول ابو بكر اسعدوا اطيعوا الله في هذه الضعفة فوالله ما التوكل
نيسر اسرت عرب الطلح بعد ذلك على المنبر واه ابن ابي سبيرة و عن زيد بن الحارث ان ابا بكر من
عشر الموت ارسل الى عمر بن الخطاب فقال الناس تخلفت عليا فان غظيا ولوقد وليا كان اخذوا غلظ
عقول اليك في العتية قد تخلفت عليا قال ابو بكر اني تخوفني قول الله تخلفوا و انتم تخلفك
ثم ارسل الى عمر فقال اني موميك بميتة ان اتت سطها ان سدحها بالنهار لا يقبل بالليل وان سد
صحا بالليل لا يوافقا و ان لا يقبلنا فله حتى تؤدى القرينة و اما تخلفت و ان من من غفرت مواته

يوم القيمة بما جاء في الدنيا الحق وتعلم عليهم حق الزمان لا يعرف فيه الا الحق ان يكون تقويلا وانما حق محرابين
 من صفت موازين يوم القيمة بما هم الباطل وحده عليهم ومن الزمان لا يعرف فيه الباطل ان يكون تقويلا
 انما ذكرنا بالخطبة وسمعنا ما علموا وانما جاءوا به ما هم فيقولون فيقولون انما لا اطلع بموتهم وذلك انما
 بالسور ما علموا وانما رد علمهم ما علموا فيقولون فيقولون انما لا اطلع بموتهم وذلك انما
 الموتى وانما لا تفي على السور انما في يده التي انما كانت حطت في حرم كبره انما في الكلب
 الموتى وانما انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 الموتى في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 وقاله بالخطبة انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل سبيل
 نسك انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 الزينة قد انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 تكون انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 عليك السلام انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 وسنته انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 رحمت الاله انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 سواعي انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 تلبية بعد هذا بصوت عزيمت الاله انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 سخن الاله انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 حركت انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره
 واصحابه انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره انما في حرم كبره

قال ابو بكر الصديق لا يحقر احدكم احد اخر المسلمين فان من غير المسلمين عندنا من في الامم الايمان قال ابو بكر
وعندنا اكثر في الشورى والحق في اليقين والشرف في النواضع ومن عاليتهم الجاهل كان رسول الله صلى
وسلم افاضته الامم قال الميمون بن قيس في اخيه ابو يعلى عن عروة عن عائشة او عن اسماء ان ابا بكر اقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم من العام المعين من العام الذي توفي فيه رسوله صلى الله عليه وسلم فقال اني سمعت
نبيكم صلى الله عليه وسلم في الضيف منهم الا انهم قانت عينا ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الضيف
عام الا انهم قانت عينا ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الضيف علم الاول يقول سلوا رسول الله
والعافية والعمارة في الدنيا والآخرة اخرج ابو يعلى في الحديث طرق مختلفة طائفة متخارة في بعضها
اسم بعنهم شي بين الناس افضل من العمارة بعد اليقين الا ان الصدق والبر في المنية وان الكذب في الجور في
البر وفي بعضها سلوا في العفو والعافية واليقين في الاول والاخرى في بعضها من الزيادة ولا تقاطع
بعضها والا كما سدا وكولو اوعا اعد اخوانا كما امم اسد وعرض قال ابو بكر ابو بكر في
اسد عليه وسلم لعمر انطلق بنا الى ام ايمن نزرنا كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ورثا قال
كبت فقال يا عليك ما عند اخيه رسول الله قال قلت ما لي ان لا اكون اعلم ان ما عند الله في رسول الله صلى
ان الوحي انقطع من السماء فجمعنا بيننا فجعلنا بيكنا معها اخرج ابو يعلى عن النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما اياك كنبنا قال يا رسول الله كنت عند ابيهم في البارحة فبكيت
نفسه قال ففعلنا فغنت لا اذ الاسد قال قد نطقت يا رسول الله قال فقالها قال نعم قال وجبت له الوحي قال ابو بكر
كعب بن الاشعث يا رسول الله قال بي اهدم لذوهم بي اهدم لذوهم اخرج ابو يعلى عن زيد بن ابي عمير في
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل الجنة احد منكم الا يكون النبي صلى الله عليه وسلم
لا يدخل الجنة من دناي الكعبة من يخرج باب الجنة المكون اذا اسما حيا به بها و
سيدا اخرج ابو يعلى بطرق مختلفة العاطفة متخارة في بعضها قال ابو بكر في رسول الله صلى الله عليه وسلم
الامة انهم مملوكين والامم قال فامرهم كرامة اولادهم في العفو والاعفوان والاعفوان قال فافقوا
من الدنيا يا رسول الله قال فمن يرتبط في سبيل الله ومملوك كعبك فانما هو انك في الجنة اربعة

عنه من غير ان يظن اني بكره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سبى في يوم بدر
ثم يثابون واذا استكرهت اخبره ابو جلي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله لا يثيبون ولو ثابوا ما فاقوا الا بالارزاق ارجو ان يجمعوا في سنة في سنة في سنة
انك انما افترت ما كنت ست انما افترت ما كنت ست انما افترت ما كنت ست
ونزدك بغير عذرت وعن ابى بكر بن ابي صلي الله عليه وسلم قال عليكم ان لا تالوا الله ولا تستأذوا
منها فان ابليس قال انك انما سبى بالثوب فالكفو في ثاب ان الله لا يثيبون فثابت ذلك انك
بالايمان وهم يجمعون منهم مهتدون اخبر ابو جلي في الاحياء قال سعيد بن المسيب افتر ابو بكر رضى
الله عنه انه سبى اصحابه فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم زدنا ما نرى ما كنت فقال ابو بكر
رضي الله عنه من قال هؤلاء الكلمات ثم مات جوفه في الاوق قالوا ما الاوق البقية قال فابى
من يرضى الله من يثاب في اثنان واثني عشر نهارا وسبوا نهارا كل يوم راحة فمن قال هذا القول جعل الله له
السكان وهو اللهم انك ابدت الخلق من غير حبة بيك اللهم ثم جعلتم من غير حبة من غير حبة من غير حبة
ما جعلت للهم ولا جعلت للهم انك خلقت الخلق من غير حبة من غير حبة من غير حبة
في يوم ارسيد في يوم ارسيد في يوم ارسيد في يوم ارسيد في يوم ارسيد في يوم ارسيد
انما جعلت ما جعلت من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة
اللهم انك ابدت حركات العباد فلا تحرك شي الا ما ابدت ما جعلت من غير حبة من غير حبة
من جعلت صلواتها على من جعلت من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة
منها الا ما جعلت من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة
يقيم الفضائل وينقص بها صدرهم فاسرع صدري للاسلام و...
منها انك ما جعلت من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة
ففي ورجائي ولا قوة الا بالله انما ابكر من غير حبة من غير حبة من غير حبة
انما ابكر من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة من غير حبة

في كذا قال لعوم جاره ما بين دون قتلها ولا تدرى قتلك فقال عمر لما نفاذ لعنه نادى ارحم قولا امامكم
 ثم سبعت صديقك سمعي ارحمك ارحمك منكم العوفي ارحمك ارحمك من حضرت فادوق موافق من سبعت
 الكبرياء من راي الدعا من عن الزام الدية من باله في الناس على الاسلام ما بين شخصي من سبعت من
 اختلافه واراد حضرت صديق ارحمك من حضرت علي بن ابي طالب من سبعت من سبعت من سبعت من
 واما كذا من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 عمر من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 ما بينا قطعت جله السيرة ما بين مختلف من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 به السيرة اخباره انهم ان سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 قطع اليه من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 اعماد عمود ما كذا من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 الصديق من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 السابغ من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 عند صديق من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 له عاقبة على من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 وعلمه من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 في السابقة والنسب عند قسرة العفي فربما اليه اليه من سبعت من سبعت من سبعت من
 الذين ما يدور في ان باهواهم والنسب واهجود ما ربهم من سبعت من سبعت من سبعت من
 اجوزهم على السداد اما الدنيا بلان ٥٠ بفضل على السابقة والنسب بنده ضعيف كما بين اختلاف درهما
 شرعي من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من
 نفوسنا على اهلهم وكهف البيان لو انما يجوز در عهد فدر انما في كذا من سبعت من سبعت من
 كذا من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من سبعت من

ندب الناس فذا لكل من اذعة ما يرمي به من باسكان عنده ولم يكن له عطية فرقت على عبده انظر ان يبي
بازدر آوايد انكوت صلي الله عليه و سلم فرقة رده نمودا كرويه و بعد وفاة دي صبا السدي و سلم اين فرقه استقام
يافت از آنكه مسند كتاب دعوى نوه كرد و فرقه عظيم از اهل يامره و از اهل يامره با توجه به محض حضرت مسدي سلك
براي تميز اينجا عسر خواند بعد از بن و ليد را امير سرافت چون ملاقي فني و افع سداول بر مسلمانان فرست
اوداد ما با بسوي عبي از نبله و عبي با سدا ت بر نسبت در زيور لخطاب اود فاروق اعظم در باره اكا
اسم مسند درين عزيزان مشرب تهاه نشيدند در صوان العظيم و سلسله بوزخ پوست دعا و او مشرف كن
دره كجی از فوج اسلام و در كونا در موه انكوت صلي الله عليه و سلم در باره خاليفه سيوف انكوت و نوطه ميم
فتح بوده است و از آنكه نوه عبد القيس و نعي از امير عربين بنو فلام مشرف شده بودند و قدم رايخ بيدار کرده
درين ايام بنوكر با مندر بر سادي در ماضه قصده انكوت با بنه با جزار ابرو من صدق با بر سدا تها
منه تا انكه مسلمانان را بر وجه دعوت فرموده و سركردن علاء بن الحضرمي اين را اجرت بگردد و انكه دعوات
عيا و در راه كرامتي با مره ظهور شد و ان اسباب در فای اود و بطبع ابي كرف غرض مايد افزايش همچون
دند و قتي عظيم نمايان گشت و از آنجا خبره دارين بخت نشسته مشرب و انكوت كرامتي ديگر نمودار شد و انكه
اسباب دعوي اديو در فضايب تا انكه اعفاف اهل تمام دد آب فرشته انجا نشين عظيم بر روي كوان و انكه
دلبرن مغربين سادي مشرب شده غلبه نمايان بدست آوردند و في الاستيعاب كان بقران الوار من الحضرمي
كان ايجاب الدعوة و افاض البحر سكلات كالمها و دعابها و ذلك مشهوره و در تبا سرقه مصلحي اكر علاء
حضرمي ظاهر نمايان كرد و از آنجا انكه اهل عمان و مبره كدر زبان انكوت صلي الله عليه و سلم مسلمان شده بودند
بر مهادم زندگنشد و جبهه و عهد حكومت آن ديار با امير انكوت صلي الله عليه و سلم اتفاق است داشت قصد از اود
انكوت بفرس مدي اكر رسانيدند و دي رضى ارضه مسلمانان براي صلح كرد و نديف من مخص مسري را براي پاي
جاء عرفه باز فزا بر است مبره معترفه و فكر مر را از نبيخ با مر نوزم اجوت كردن بود بلكليات
ما مورسات به مكاني فتنه بنگار عظيم واقع شد و مبريت نمايان بر كها را ذله و از آنجا انكه قبيله نده و ماسه
حضرموت و مبره در انفر منن بخت نرف اسلام نده بودند و انكوت صلي الله عليه و سلم تعليم براي ان مخص

در بوم ارض کهنه گرفتند و امرا مسلمین بکمال خضوع و بجا حضرت صدیق رضی الله عنه و بی رحمی اندامش بر ای قتل
اشهر مسلمین را برخواستند و همراه زبانه بظرف آنجا بردارند. مسلمانان مجبور و در اجتناب بنگ فکر بر بن ابی
جهول بامداد مؤمنان فریاد و مظهر بارگشتند و اسباب بر ضربی که از روزگار بدین مومنان و معلولان حضور
حضرت صدیق فرستادند چون محدوقی که در لاری و سپهسالار و صدق توبه تحت طاعتی است از نظر اخص
در این خطام کرده راه بطلان اود او در آن زمانه حضرت صدیق کار خود کرد که در مجاهدات عراق نبرد و ما یا
در پی کشته شد. فی الجمله سیرت می آن وقت قدم اول در اول الصدوق علیه السلام فی ثلثین رجب بکنه صفای
یا رسول الله بود و آنکه در آنست این اکل الارز قسم رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال من نواله من کلماته
ما تقفوا الا ما ولا تنفخوا من ابیها و حنیه ایضا کان فی الجبلین ربا مطاعا فی کتفه و کان فی الاسلام بها
فی یومه الا ان ساء عمره ارتد عن الاسلام بعد ان صلی الله علیه و سلم ثم راجع الاسلام فی خلافه الیکبر الصدوق
والتی به ابو بکر سیرت انان اسلام منی عمر بن الخطاب کما فی نظر الامم الا تحت بر قیس و یوفی العید و یو
و خلعت می کان آنقدر کسب صحاح اشعث بطل استغنی بکرم در وجه آنکه عمل ابو بکر قال الله
ابو بکر الصدوق التي زوجه ابیها شسته قیس نام و زوجه بنت ابی قحافه و بی ام مطوبه الا شتر
عوضین آن اشعث مع صدیق ابی و فارسی العراق شهید الله و سیه والدین و جلوار و نهانند و حفظ
ما بکوفه در آن فی کتفه و نیز لها باطلیه بر بنید الی آخر سال اول از خلافت صدیق اکبر اسلام بطور اول
رجوع کرد و حنیه از مدافرت است و مال دوم متقی بن حارثه شیبانی را که بمقتضای سیرت سار با بکو
عجم بکنه و کتفه بود حضرت صدیق ابیها امیر و خلعت و یوفی العید بحرم مامور است آنجا در کتفه
داره را کافر اما در نیز فریاد بر سر نهان صدیق با رجوع عجم در صد و انتقام آید و فرجی میرون
کرد و آمدند خالد بن الولید را بنگ می فرستاد و متقی را با احترام اصلی ایضا خالد امر فرمود و این دستور
العمل خلعت است و توفیر قطعه دولت فی اکایع الشیخ بن حارثه الشیبانی کان اهل طایفه و فرود
علی بنی هاشم علیه السلام سینه و در قبل سینه عشره ذکر عمر بن حبیب بن شیبانیه من شیبهه من ان اخبار ان الشیخ
بن حارثه کان بغیر علی ابن فارس یا سواد و صلح ابابکر و المسلمین حنیه فها عمر من بنی هاشم باقیات و انوار

مورث است چنانکه در کتاب ما اذین فضل مذکور است که هر چه از نسب و ملاطفت اهل بیت و ذلالت و ذلالت جاریه و کشتی
بر عارضه السید نام آن المثنی قدم امیرالمؤمنین کرامت با حلیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثوبان منهم امیران اطفال
بهم این حاضر و آنکه این بابی است که در فصول و تفصیلات که تقدم المثنی العراق آنها را در احوال علی اهل عارس
قوات اهل بیت در دوزخ مجرای کرم است احوال مسود بن عاصبه بن ابی بکر بن ابی الدرداء بن علی بن اده و مثنی و سمعت
بیتها حضرت امیر المومنین و اول اسم المثنی بن ابی جبرک یا غیبه و سوال آنکه ان امام محمد باقر
فرار غیر با غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و المثنی بن عاصبه بیرون از میان اهل الشام کان مثنی
عساکر اهل بیت که علی اهل العراق صحیح است در عهد خود و ابوبکر عاصبه بن علی بن اده و ابن ابی ابراهیم
ابی سباء الخطار قال کتب ابوکر المثنی بن عاصبه بن ابی بکر عاصبه بن اهل بیت و اولید کذب و کماله
سواد کتوف فرجی الی قائد قتلته با بنی ساج و قدم نه با سیره و ذکر غیبت طویل است از فتح عظیم عیسی شد
انما ان مسویک کبر ادویه بیام در دم بخاطر احوال و مثنی بن ابی جبرک یا غیبه مثنی بن اده و در راه
کوه عیسی فرمودند و چون کوه مرتفعی فاینده پس بر ما میرزا معین کرد ایند در مکه را
با باره نامیر نام ساخت عمر بین الطاهر با جامع از راه اربعه شش پانزده کرد و او شنید و
بحسن و حسن و بدین ابی سحمان را بدین مثنی بن عاصبه با بارون دم کرد که چون عاصبه در راه
امیرالمؤمنین با یوم عید داشته باشد و اگر متفرق شوند هر یکی امیرقوم خود باشند و هر کدام که بخواهد
معبود کشتند در آن نام که امری ظاهر شد و بسبب گفتن که اگر الا الله محمد رسول الله تفریح بر جنبه آید
با وجود نام قتل بنی سحمان را در مکه مثنی بن ابی سحمان امیرالمؤمنین و مثنی بن ابی سحمان که اسم
افسوس بود عاصبه برده و بطرف سلام مسجود شد و مثنی بن ابی سحمان را با مکه با فتح و مکه
بر دست عیسی شد و بر حجر منبت است و در راه مکه مثنی بن ابی سحمان مذهب امیرالمؤمنین بنی آل
و به پیغمبر زمانه در دوران با در کفر فتح و مکه در مکه و لایق اعطاء غیر مکنند
جملت که از این فتح مکه واقع شده باشد و اسم آن که مکه مکنند با چنانکه در حضرت
صدیق ابی طالب و راجع موزل نماید و حال را اجرا امیرالمؤمنین را در و فاروق اعظم را مایل بود

عکس نماید بنده ضعیف که بد که حضرت محمد یونان است و ریافت که بعضی فریغ است ملاحظه فرمودند
فازد و نیز بفرستد حق معلوم فرمود که فریغ دیگر در دست ابوالعباس میر خاوردند از عن وقتی و هم نکت
شکلی دارد و باقی ازین باب است و نیز در علم ما خستهها آورد و از آنجا که امر را بهر حال باید رسید
بفرمود بنیامیر محمد و در روزی تازه و ضعیفی از انفسه بفرستد سلطانا میسر است و حق ابوبکر است
یا اسد و در همان روز در حالت مرض حضرت فاروق را باطل نیز بر خلاف وصیت نمودند از آنجا که بنیامیر
بن عباس بر اقیامها غم نیز که بیست وی در اول بلغم مستقر شده حضرت فاروق با نهمه در صلابت قیام فرمود
آخر حال حضرت عثمان را که در زمان خلافت مدینه کاتبی بود طلبید و فرمود بنیامیر خاوردند ابوبکر است
فازد از المسلمین با ابودفانی است استخفاف علیکم این سخن گفت و بیست نیز پس عثمان ابوبکر گفت بعد
است و در این سخن خود است که سخن بنیامیر است ابوبکر قبل ازین سخن را معلوم کرده بود و ابوبکر
ابوبکر از بیوستی با یافت آمد عثمان گفت بنیامیر است عثمان آنچه نوشته بود بر منی خاوردند و بعد
که از بیست بنیامیر است ابوبکر گفت ای عثمان خدا تران اسلام جز او نبوده و آنکه فرمود که برسد
فانعموا و اطیعوا و این سخن نیز ظنی و علمی نیز درین جا در تکلیف امر را که کتب نیز از دست و با
اسم انبیا و سید المرسلین و ای مسلمات بنقلیون السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن ابوبکر
صدیق دستهای خود برداشت و گفت خدا را ویرا حلیف ما فرمید مسلمانان و درین امر بنیامیر است
مال ایشان و علی بن ابی طالب که تو را علم بودی بآن و اجتهاد محض و بهرین این نیز از ایشان و علی بن ابی طالب
و کار بهر آنجا محض کردیم خدا را بنیامیر است اعلام العیوبی و بنیامیر است درین قصه حیات عمر بنیامیر است
و نیز سرور و جانان است بنیامیر است بآن نیز که بنیامیر است تواند و ولایات با تو اسلام که
این یعنی عمر رضی الله عنه را و از آنجمله ای با من بدین کردان که مساجد است که بنیامیر است بنیامیر است
دست نیز است صلابتی که بنیامیر است از خدا رسیده اند و کار رعیت و بر ابی طالب از لب فرمودند
عبدالاه را هم کردند و با امر و بیعت با حضرت بنیامیر است چون سلطان عهد نام نوشت و بهر بنیامیر است
عمر را خلیفه و او را جبار کرد که بر ابی طالب است علی بن ابی طالب خلیفه ما فرمود و گفت با علی

رسول الله صلی الله علیه و آله در آن زمین و در آن ملک مرا بخدمت حاجت بخت صدیق گفت اگر
بآن بخت نیست اگر حاجت بخت الخضر صدیق فاروق را راضی اند و غنیما و باب خنوز اند و حقوق
السلبین و مینها و این مواظب و انصاف مغرب بودم و صیت با برکت کرد که اگر دعت ماسکها را برین
عالم بخت است نه من و نه بختانند و اگر وصیت را میان سالقین نماید پس نواز موت کرد و من نمود
جانم که رویه را حاضر توانی که در وصیت از معصومین است که گفت من مکتول حرم ای که بعد از من بودم چون من
بر روی من بودی در آنم و اعلام کردم با هم استخوان منخول چون خانگ کش گفت ای مصیقت
مستوری خراج ما بودی یا نه و تو چنانچه بر رویه است گفتم ما اجرت و پنج درهم است و آنرا بر تو عالما
کردم فرموده ای که این را از راه آن فرستاد از زمین ما که گفت با خلیفه رسول الله علیه و آله و سلم
بر این مجلس الامت آن زمین میان من و تو دادند که ای خدام ابو بکر صدیق گفت ای مصیقت که بر این صحن
بنای وطنی کشیدی مسلک دار که من امید دارم به جای رسیده که ما اینهمه و باقی تر بعد از این و آنکه در
ریشه نیست که با نگاه صدیق بر روزه را طلب کرد و بر نذر دعایه صدیقه و دستا تا بخت بدم آورد
و این دوام بود است از خانی صدیق صدیق صلی الله علیه و آله که گفت بجز بر رویه در روز آخر من بخت
بهوش شد من میگردم و میگفتم عجب صحن صحن بدین طاری است ای مصیقت چون بهوش میگردم و این
خون من است میگفت ای دختر من چنین نیست که تو میکوی و دیگر جارات کانت الموت با حق و ننگ کانت
من بخند و بر سید که رسول الله صلی الله علیه و آله در حیدر آباد که گفت در آن عالم سفید سخن کردی در آن
سکها به بر این دعایه بخت چه روز از دنیا نشنیدم که روز و دست گفت امر و زخم روز
بنا گفتم دو شنبه گفت امید دارم بخدای تو که موت من میان امر و زخم بیاید پس در جمله که
برداشت و بهاری داری دی در آن جا کرده بودم نظری فرموده در آن آنکه در آن جا به استری از نظر
بخت گفت این جمله را شنیدم و بر آن دو عالم دیگر باوه سازد در آن گفت گنبد نعم آن که بخت
گفت آن الخاق بالبدید و المبت اما صیر الى ابا العبد بی حسنه مغرور بودم از همان
عمر که در اعنل بود و عهد الرحمن ویرا الله و مواعدت نماید و گفت خوام که مجلس جزاین من صد

سازگار و دانا

بر سر نهادن این شمشیر بپوشانم از دنیا نعل کرد و بعد از غسل تجنیه و تکفین وی سوار شدم که وصیت کرده بودم که محل
 عمر بن الخطاب یعنی ابی بکر بر وی مانده اند در درجه فایده بر او بر سر حضرت سیدنا امیر المومنین علی علیه السلام
 قمری می کنند و سرش عبدالرحمن و عمر بن الخطاب بن عثمان بن عفان و طلحه و زبیر و ابی سفيان و ابی سلمه و ابی
 دیراد و ابی زید خزاعه ابی سعید الخدری ابی بلال انصاری ابی عماره ابی اسلمه ابی سعید ابی عقیل ابی جابر
 انصاری که قبل از اسلام در قریش گاهی ده جایی تمام داشتند که استیجاب حال از سر بر سر می نهادند
 و عمر بن الخطاب از طرف رسول الله کانت السخا في الجابية و ذلك انهم لم يمانت اولوا
 بيتهم عربيتهم و بين ثمنهم عبودهم سفيرا و ان ما ضرم مما ضروا و ما ضرم مما ضروا و ما ضروا
 در مصوابه و از آنجا که انت که در بر عیاش را از آنجا می خوانی با سلام آورد که خدایا بگو ای موسی که گاهی
 مراد بود که سر بر من نهی نمودن مخلصستان بر من است یعنی در راه نیا با آنکه از دور و دور از من
 نکرند و بر خود رفتند سیدنا آنکه مکرر می زبانش خود از ذکر است سبب مقتضای اسلام او را این
 بوده است جمله علم هر یکی در میان جنی دیگر کرده و چیزی فرو گذشت اخبار در این چند بر سرین آید
 نبوسیم انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچهار غره دعا نموده روایت ابی عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم
 اية الدين خير من الخطاب في رواية اية فاية اللهم اعز الاسلام بعون الخطاب فامة و في رواية مسروق عن ابي
 مسعود اللهم اعز الاسلام بعون الخطاب ابی جبریل بن بشار حمل المدونة سوال امیر المومنین علیه السلام
 علیه السلام و هم به انانان اخرج هذه الروايات كلها الحاکم حضرت فاسد گفته است بنما انانان فاسد
 البیتهم او اخبار جعل فیکب فضیله است لم اسی صار فاطما صوا صوا مده بول یا جاب امری بول
 بول لا انرا الله فون العزم قلت لا اری حتی اعلم او را فایم نادی یا جاب امری بول بول فایم بول
 الا الله حققت فاشبها و قبل منها بنی اضره البخاری محمد بن اسحق گفته است که فاطمه خواهر علی و زین
 ربع او رسیدن برید پس از آنکه اسلام آمد بعد از آن که از این اخبار رسیده تصدیقات و حسن
 خود را از آنها خود و سر خود را بر است زیرا که انانان الودود بعد از ان در سن علی او و در سن
 که سبب بر خود فراتر منه و ازین راه داغی اسلام خاطر برید که فایم است انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

و کلمات

و مسلمانان در آنجا انکه که چون فاروق اعظم تشریف باسلام یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله را برای او دعا
فرمودند و آن دعا بدین است: احاببت سید من عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرید صبر عمر بن الخطاب
بید و صبر اسبابک در است و میگوید قول اللهم اجعل ما به صدره من غل و ابره و ارجا ما یجوز لک لکن ارض بانی کم
و از آن جهت که چون مسلمان شد اعلان نمود ایمان خود را و ازین راه معاصاة تنویس بسیار نمود و آنرا
مانند این است: **سنة و اربع مئود** قال ابو اسحق و حدیثی یافخ موفی عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال ما اسلم عمر قال
ای قریش انما الجحیم قال له حمیل بن مرثد قال فخذ اعلیة قال عبد الله بن عمر دعوت ابنته و انظر ما
یجوز و انما اعلام اخرا کما رایت صحی حاه فقال قلت یا جبریل انی اسلمت و دخلت فی من محمد صلی الله علیه و آله
قال تو خدا را تسبیح تمام می بردی و دانستی و انبوت ابی حنیف اذ قام علی باب السجود باطلی صوتی یا حسرت
فرسید و هم فی انزیم قول کعبه الا ان ابن الخطاب قد صامان حول عمر فقلت انک لکن تناسلت کما
اسرار و ما اردون محمد عبده و رسول و آیه الیه فی برح بعاکم و عاقبتکم و عاقبتکم و عاقبتکم علی
بیتهم قال و یلع فخذ و قاسوا علیهم و هو یقول اخلوا ما بکرم و املت باسکونکما لکنما ته بل عتقتکم
کم او کتفوا بالناس فیما یصلی و کذا فی التوراة من قریش علیه منة و فیمن موسی صلی الله علیه و آله
فقال ما ساکنم قالوا اصابعه قال فی رجل انوار نقیله اما فاذا از سر بدون از روی بنی نری که چه سبیلون که
صاحبیم که خدا خلقوا اعز الرجال قال فوالله لکما ما کانوا نوبیا کنط منة فقلت لانی عبدان ما جبر الی الله
یا است من الرجل الذی یزیر الغنم فیک حکمة یوم اسلمت و یم بعا لکونک قال ذلک یحیی بنی العاصم بن ذاب
التسبیح و عن عبد الله بن عمر قال یا اسمع ارجعنا من عند ذره و قالوا اصابعه و انما اعلام فوق ظهر بنی فجا
رجل خدیج بن ذاب و یلع فقال صبا فاذا کف ما ناه جاز فایت الی الله فصدعوا و عن فقلت من هذا قالوا الکی
من و ابلیخه بنی بخاری در بی گننه باید فهمید که فاروق اعظم سال سینه از نبوت عبد السلام جهاد و با
زن مسلمان شد علی اختلاف سیرین جمله العالم فی ذلک بالخیل اسلامه که چه خرن از رحمت ما
شد و ان سانه که از وی فوت گشت اما با خدا هم در دنیا ازین ملاقات ایچ و چه در آن است
صیحه الله علیه و سلم در است او در شهر دین از بهر سفت خود در اول امر فضل او به نسبت صدری که بسیار

از حقیقت ظاهر اسلام و در آن حال معجزان و سهم و شکر او شده است که حضرت علی علیه السلام بیان نمود و فرمود
انه در فضیلت صحابه چندین کبر خطب است که باری فرموده بدانم تا که یکی صباه است تا که کون بی همتای
تقت با ایها الناس الی رسول الله الیک جمیعاً فحکم کذب و قال الیک صدف ایه الی الخاری و در حدیث
روایتی است که میگوید آنکه ابوبکر در تشریح صفت و مدایف قریش آمده است که آنکه از آنجا که در حدیث
سنان بن جری فرموده میگرداند که رسول الله صفت آنرا بر مسعودان با زنا اغرة منذ اسلام از طرف بخاری
قال با سحر و لا قدم در العاص و عبد الله بن الجریحه علی فرسیس و لم یدر کما ما لم یسوا و در حدیثی است که
که چون در علم عربی خطب و کان رجلاً ذاکمینه لا یزوم ما دار طیره انتی به الصبیح الی الخاری و در حدیثی است که
و هم سبزه سحره فاطم الزین کان بعد من سواد یقول انی انظر علی ان یصلی عند الکعبه حتی اسم عمر بن الخطاب
ثم اسم فاطم زینباً حتی یصلی عند الکعبه و علیاً محمداً عن محمد بن ابراهیم قال قال عبد الله بن مسعود ان
ما یکان صحاباً ان یجوز کانت هذاه الی الخاری کانت رجلاً و انظر کما فی الصلح عند الکعبه حتی اسم عمر فاطم
فاطم زینباً حتی یصلی عند الکعبه و علیاً محمداً عن ابراهیم فی زیارته علی السیره فان الخاکم مکة و اذا جله
انت که حجت مفسد بود و قبل از آنکه حضرت علی علیه السلام و محمد و توطی یافت ابرای قدم آنحضرت علی
علیه السلام عن البراء بن عازب علیه السلام قدم علیاً مصعب بن عمیر و ابراهیم که هم کانوا یعقون الناس فهدم بلال
و سعد و عمار بن یاسر قدموا من المطایب عشیر من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم الی صلی الله علیه و سلم
الکعبه از طرف بخاری و از آنجا است که در طرفه بدر استرسید فیصله و وقت کتت بوجه بسیار یکی آنکه حال خود را
سد فی السکت محبت فراتر مانع مبارقه قتل او شد فی الاستیعاب قبل العای بن ستم بن مغیره کاد و یزید بن
عمر بن الخطاب و کان حالاً ذاکم انظر علی علیه السلام فرمود که عبارات آنکه استند بود و خلیفه را قبول کرد و
نوی از و بر ضد امتنان نعم الله علی علیه السلام بدید که در کوی از اختلاف مفسد که در حدیثی است که
و سلم الله و در حدیثی است که
عائنه را ستم خویش و تهدید شخصی که از قبول امر با خدا فی حضور
آن تهدید کرد و فاروق اعظم را ستم گفت با بعضی یهودی و هم رسول الله با سب حضرت فاروق

كل ما يشبهه حسود و كقول النبي في ذرة عفو قد خذوا حذركم ان يوافي مارا ما من ابدا
وانت قبول القبول في كل وقت و خلاف هذا اي بر قدر قبول مردم منزلت فرعون ابن عباس ان النبي
صلی الله علیه و آله قال لا يحبني من بعد اني قد عرف ان صلا من بي نامم وفيه من قد فرجوا لك الاله اعلم
انسان مني اعمد ان النبي نامم من عند رسول الله صلى الله عليه و آله في بيته فاعلم ان هذا هو المطلوب
ان النبي صلى الله عليه و آله كان اخر من سكره فقال قال ابو عبد الله في الرجل اذا وجد ما في ذمته
و ان شرب الخمر و ما هو الا في ثمة طهره السيف قال خلف رسول الله صلى الله عليه و آله في رجل اذا
خلف قال عز و الله ان لا ادرك يوما مني في رسول الله صلى الله عليه و آله علم يا بافضل العز و عزم رسول الله صلى
الله عليه و آله انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم
يا من كل عمل التي قلت في يومك و يا من كل عمل التي قلت في يومك و يا من كل عمل التي قلت في يومك
ان الرجل اذا شرب الخمر منكم يوم يخرج من اعماله في يومه فدا بكرة ذبا فكل انتم اي حضرت ما دون
بخوان مراد من اخبره عنه من ان شاء قال النبي صلى الله عليه و آله في من اطعمني كرمته في ان قالنا استار رسول الله
الله عليه و آله ابكر و طهره عن عمه فقال ابوبكر يا بني الله هو الامم و العزوة و الاخوان فافاري ان ما فهمتم
الذي قال يكون ما افترقا منهم فخذوا على الكفر و طهرى الله ان يبرسم فينا انوارا فعضا فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم يا بني الطيب قال قلت يا رسول الله ما اري ابى ابى بكر و الخي اري ان تكتسى من خلفها
فرب سمع فاضرب عني يوم الله ليت في قلبها بموادة للمركبة من سؤالا ايديهم و اجتمعت و قال لهم
فتوى رسول الله صلى الله عليه و آله ما قال ابوبكر دم بمواقت فخذتم الله اهل كانه القذال مرطد و
ابى اي بسا الله عليه و آله ما طوطا هو فاه و ابوبكر فافها ما يمكن فقلت يا رسول الله انى با ذرابك
انت و ما حياك و جدت كما بكيت و ان لم احدجك ان تبارك انما هذا افعال النبي صلى الله عليه و آله
الذي عرض على الصحابة من القذار احد عرض على فداكم انى من ذرة حسرة و صفة و انزل الله
عز و جل ما كان النبي ان يكون لا شئ حتى يخلص في الارض الما يبره استبق المسك فما انتم من الله
ثم احل لهم الغنائم فلما كلن يوم الامم المعقولون ما ضمنوا يوم بدوا فقدم القذال فغنى

عصی و فریاد اصحاب بنی عباس علیه السلام و کسرت با عینه ^{بصیرت علی} علی بن ابی طالب علیه السلام علی
بجهت اسرار و قضا و قضا علیکم معصیت قدا جنتم مکتبها علم انی را اول نبی بودم و شما را اول نبی است که
منی قدر با جنم انصار ابرو سید اعدایم اگر هر یک در سب علی از من برای کلام با من در کفر و کجاست
سخطه علیه السلام از وی از فاشان فریاد و در آن آیت بود حضرت با دعوی در حقیقت است و این است
از کردی شیطانی بقلیم اما نذر عروقه بن الزبیر فی حقه عمر بن عبد المنعم بن زفر بن ابی سلمه
منی خون عمامه بود و بزرگوار ما اگر هم از بد ما آرام بر سر حرم از نظر علی بن ابی طالب علیه السلام
علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند فقال هذا کتب علی بن ابی طالب علیه السلام و سب با علی بن ابی طالب علیه السلام
للتوفیق اجم بد ندم و علی بن ابی طالب علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا ایها الاعداء و انتم تکرهون
فد جا سوتها میوه حال ما زوله علی فان قاضی عمر بن الخطاب علیه السلام فی حقه علی بن ابی طالب علیه السلام
من الانصار و قتلوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاجلوا عنده و اهدوا علیه نه الخیر و قاضی
ما منتم و قتلوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمر بن الخطاب علیه السلام فقال ایها الاعداء انما
الهدی بطور و فی حقه عمر بن الخطاب علیه السلام و انما کذبکم و فرقه انما فیما یان نصیر حضرت قاضی
و محمد بن حبت یکی آنکه در وقت سخن شعله جامه از مهاجرین بلا کسی که بر آنکه در وقت که عرضها
ایا سخی فیما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با سب و اولئك الذین من اصحابه و اذ علمت عالتیه من قریه الطیار
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم لا یسقیهم ان یصلوا فقال عمر بن الخطاب علیه السلام و در جهاد
من المهاجرین حتی ابطوا منه المار و ذرو فی السیرة فعم انکر ابو سفیان تزویج انصار انما کفایت علی بن
فاروق را فرست اسلام بخویشا و انما سب علی علیه السلام و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
ان حضرت علی علیه السلام و بعد می بین اگر از کسی که مسایق میگردند از فاروق میگردند قال ابن عباس
ان اباسفیان من اعداء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ما سانه جلاوه و تامله ابو سعید بن ابی صالح با هر تنگنا محمد اکمل اللهم و انزل بسبحه کلک التارک
است احدی و فندی مصلحتی که در هر قول این قسمه هم فی قنلت محمد افرازا عجلت انت که در غزوه خند
عافرت و مسافری عهد و اوقاف بخار بر روی آنکه محافظه طرفی از خندق عمده و بی هوای آن کنگ
بنام او و صیغه فاعله خاتما کرده اند دوم آنکه ایسیر نوشته اند که فاروق و زید بن عزی از راه خند
بر بیاید که تله افروزد و ایجا در ازین متصرف بر معتقد در آن میان غزایه بن الخطاب کت و زید و کاتب
فرستید و بعد از آنکه آن نیزه را بار گرفتند گفت این نعمت شکوه است که بر قومات کم سیوه کند در
بعضی ایام خندق بسبب تمام سبغانی که کفار را زخم از حضرت فاروق فوت شده و اسحق عظیم ازین وجهی که
بر او ایستادند صلی الله علیه و آله و سلم خدا و اوقات تراه او و فرمودند و این شغف علامه اسحق بن عقیل
عابری بن عبد الله ان طریقه الخطاب صلی الله علیه و آله و سلم ایام خندق بعد از غزوت کعب بن عجره و کعب بن اشرف
اند ما کت آنه اصحابی که کادک استسخر ب قال ابی سعید علیه و آله و سلم و اسما صلیتها فرشتان و ابی سعید
علیه و سلم بطیآن فوضنا لصلوة و تو فاما لها فضلی العرف بعد غزوت کعب بن عجره و کعب بن اشرف
الجبالی و از آن جمله است که در غزوه بنی مطلق عافرت و حیرا معروف است بخند و بی آنکه ایسیر
کرده اند که مقدمه لکرا وجه و جاسوسی را از طرف کفار گرفتار کرد و احوال آنها از وی استفسار نمود
بعد از آن او را کت و با بجزیه و بر عظیم در دل کفار افتاد دوم آنکه در غزوت کعب بن اشرف عظیم نامو
شد با آنکه ندانند و بدید که هر که کل اسلام بگوید از تو منامون پس سیوم اگر چه جاه غفاری اصبر فاروق
با اعرابی و منافقانه اعرابی بعد از آنکه برانی منافق رجوع او کرد و وی بحکایت نفاق آنرا استغفار
و در باب منافق و زید بن ارم استکانت بعرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بنزد و غیرت حضرت فاروق
آه و قصد ایجاب آن منافق منح و منافقان در حدود خداوندند و عدای بیرون در باب تصدیق قول زید
بن ارم و تعیین ای فاروق در بغداد که منافق استحقاق است مستعد و با دست و عقبت است هر
آنحضرت اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افاده فرمودند که کعب بن اشرف از نفاق کلبه سلیمان و زید
در اسلام سزای کردار او در کنار او است با داند آیات مازل فرموده ایاک الله ما فون الود العتق

سورة في سلم النبي وغيره جبارم انك انصرفت على الله عليه السلام فارق را سجادة زبني
جب که در باب کارهای بکار آید از شاعر مسعودی قال ابن اسحق محمد بنی عامم بن عمر بن عبد الله بن عبد الله
بن ابي النبي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني قد طعمت انا و تربه مثل عبد الله بن ابي قحافة
بجسدك فان كنت لابد فاعلم في جنانا اهل البيت اسوة الله قد علمت الخبز ما كان بهما عمل
اسر جوده مني الي خشي ان نام غيري نفعنا هذا نعمي نعمس ان النظر اني قال عبد الله بن ابي موسى في
ان سرقا فقتل مومنا بجوار فادخل النار فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل من غني به و كمن غني
ما بقى مومنا و جعل بعد ذلك اذا قدمت المدن كان قومه الذين يجاتونه و بافون و يغيثونه فقال رسول
صلى الله عليه وسلم الحمد لله الذي جعلنا منكم من سائمت كيف نرى يا عمر ان الله و الله يوم يبعث
انك لا يريته ان انما اذمتمها اليوم بعدت فقد قال عمر بن الخطاب قد و ادخلت الامم رسول الله صلى الله
عليه وسلم اعظم بركته امرى و اذ انما انتك و در عهده حافظ بود انما انما انما انما انما انما انما انما انما
لمت اسلام بجزت فاروق عليه كرو و بر نسبت انحضرت صلى الله عليه وسلم تكبير بعث قال ابن اسحق
فقال الامم الامم بن مينا الا انما تكبير عن الخطاب رضه الله فاني ابا بكر رضه الله فاني ابا بكر رضه الله فاني ابا بكر رضه الله
بر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال بل قال بل قال بل قال بل
نخطي الله في ديننا بل اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انك انت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انك انت رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة بل قال اولسا بالنسبة
امر و بر نصيحتي قال عثمان عمر رضه الله يقول ما زلت اعموم الصدوق شاهدي و اقول انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
لو نبت محمد بن كلابي الذي حكمت به حتى رجعت ان يكون خيرا و قال ابو اسحق فوضعت عن الخطاب رضه الله
مع بل بن عبد الله بن جارية روى امير با جندل فانما المشركون و اما دم اهدم دم سب و قال و سب
فانم السيف قال بنو عمر رضه الله ربوت ان باقد السيف فيقرب به اياه قال ضمن الرجل با بر فضت
الخصية و كبر انك فانزل الله كسنة على رسول و على المؤمنين فانهم كلهم القوي و رضه الله او انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

الطهره الذي اكل منك بمنزلة ولا عهدتم له... رسول الله صلى الله عليه وسلم...
...بلاذ فذقت على رسول الله صلى الله عليه وسلم...
...فقال فلما انظر عري ما...
...فقلت ان من زجان في عدي مات...
...الطاهر...
...العالم...
...انني علمت...
...روز آنچه...
...مهاجرين...
...تقبله...
...نروسی...
...سب...
...الطابع...
...سلي...
...عنه...
...قد...
...دفع...
...فعل...
...تذقت...

نامه ای که در بعضی روزها آمده باشد بعد از آنکه بنام من در بعضی روزها آمده است
 بنام من بعضی روزها آمده در روزها را... بنام عظیم بطور مرتبه از انجا که نامه ای آمده و از
 نامت عبید بن صلیح و منتهی مخرج کنست در در این حال هر چه بنام عبید بن صلیح از انجا که بنام من است
 فاروق سه حضرت فاروق چهارمین از ائمه راشدین اندک اند که در کتب اخبار معتبره بنام من در بعضی روزها آمده است
 و در کتب دیگر بنام من در بعضی روزها آمده است و از آنکه این است بخود نامت
 از آن حضرت فاروق برای تالیف علو این تدبیر خشن منتهی که با تمام اهل ایمان حاصل شود از بار
 سهم قیمت باین من غیر از خود و برای منتهی نوشت که شرایط تو غیر در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است
 افکند بنام صلیح از علی بن سلام با دست سردان عم چون این بنام سید بن زینبی که فرام آورده بهم این بنام
 را با باره بنا مخصوص بنام من در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است
 رساننده اند و در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است
 منتهی حرفی با بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است و در بعضی روزها آمده است
 برای کسی که بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 آوردن کرد بنام ابی بر مغشوب می پس در آن سبب بر افکار و شکست بر شکرم در آن سبب طرف مشرک بود
 همیشه از آن روز پس در آن سبب بر افکار و شکست بر شکرم در آن سبب طرف مشرک بود
 که هر یک که در آن کفار است بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 منتهی بر انکشته بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 و از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 میباشند نگاه بر سبب بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 سوهی خطی که در هر سال جمعی میگردانند بر اینها خط آورده و باران خود را فرموده سوهی
 و حوام و آنکه و از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است از انجا که بنام من است
 و سازد در آن که در میان اسلام و کفر بسیج فاروق و انجا که بنام من است از انجا که بنام من است

علی گشت که سرسلطانان بهار روی اعظمی در بود و سب و در ایام دو گشته با بدستانت گشته بود و کبر
مترجمین متواتر المعنی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند تا فرمودند و فرمودند و فرمودند
از ایشان برست مسلمین خواندند حال استیلا سلطنته علی الارض کلها و فرمودند و فرمودند و فرمودند
بها آینه بود و در حکم است و حکایت کرده که نامند طبعها عجیب که گوید و گفت ای ایها انوار عالمی که از غیبی
از کمال کبریا و سبحان و سبحان استغفرنا و غفر لنا و غفر لکم و اول آنرا آورده غلام خدیجه است
در زمان سواد کتب و حاجت بی بیها علیه السلام است و وجه یافت و در حال کم بود فتح خیریت و از غیبی است
علیها غلام فارسی در دم است قال ابن عباس و غیره و معانی بی فارسی در دم ما کانت العرب یقصد علی قبا
فارسی در دم کا نوا خوانده ام همه قدر او علیه السلام خیر مظهر شود با آنکه ستمد عیالی قوم او بی بار شد
مراد از این اولیای ستمد و کلام در دم قال ابن عباس و غیره و معانی بی فارسی در دم و در دم ستمدین آمده است
و است که تا در بعضی فی بدی معانی فرانسوی از زمین و نیز در غربت شجین ملاک کسری فلما کسری بدید و در کتب
فلا یغیر عبودیت و نیز در باب بی غم معتقد به هاد قال سعد بن مسعود و معانی بی فارسی در دم و در دم ستمدین
و کتبهم است و تا آخر اهکم ان یلبسوا بلباسهم و معانی بی فارسی در دم و در دم ستمدین
سعد بن مسعود و معانی بی فارسی در دم و معانی بی فارسی در دم و معانی بی فارسی در دم
طیقا بهم یعنی فارسی غنای غرض و جل از فوق سبب اراده اظهار سلطنته تا در دم و در دم ستمدین
این فرمود آنحضرت و اصل علی علیه السلام مبارک است و در حدیث است و آنحضرت صلی الله علیه و آله
از خدیجه این ام مطهره رفیق العلی انفعال موعود و کما دایره بود آنحضرت از سینه فاروق اعظم باز
جوشید و کبکی او را رضی الله عنه طبع امر همه مناف و معنی و نقل از آن زمان در درون حاضرین
بر قوف فاروق انداخت تا فرغ از اسلام اجمالی تمام پیدا کردند و در سبب بی بی طایفه است که در شریف
زبان از کسری دیدند و ابعث جیغ بنوعی خسته مکنه نقد حال این گشت ننگه در دم و تمام فاروق
فتح فارس در دم بوجه بسیار بیدار یکی اگر دعا می نمود در صلوات همه و بیست تمام در بخار کجاری
بود قال النوفی فی الامکار با اعظم عن علی الخطاب صلی الله علیه و آله ان قلت فی الصبح بعد الرکوع فقلت اللهم

کویز بگردد و سرافقانه باورد و بعد سبب و سبب از سبب است امکان یافت خود در سطر باشد بر
قدی فرا گرفت و قبیعی از سوار و پیاده را از ریه جانی داشت تا بر جز ما بدی قوت سیر در آن وقت در آن
انگاه عده ای با سنگ را از ریه جانی و موهظ علی از ریه جانی در بار بقیع بیاید با آن در داد و بخیلی
در وقت کرد از این که امروز اگر دست بر می یابد سلامت در میان از آن سما باشد در اگر بدی کنیز دولت است
در صورتی از است از خود و دیگر قوم تا فرمود تا همین کلمات اتمام عذر را بکریه آن در وقت کند و سوار ارباب
انگاره سراج نجابت بر این کتب و سواران علاوه سوره الفلانی از سبب خود در آن چون در تلامذات آن شروع شد
دلها را انتمیانی رویه را انگاه فرمود چون ما نشد به سبب با غیر یعنی وقت نماز ظهر و عصر و دیگر خواجیم گفت سما
شهر را بگویند داد و ست حریف میامانند یا از چون بگردد کرم گفته شود چون بوسید و اوقات جنگ را از ریه
باز است کنیز و هم بکسی سوزید جوانان بکس انگاه مبارزت در آید و با سماع مگر چهارم کلمه لاجون فراه
الاباب العلی العظیم کویز و هم سینه اجتماع با در سوز آفریند الفدیسه بعد از یک است میان هر دو فرقی کتب
تا هم مانده اند و در آن زمان در آن کتب که در سبب است در هر یکی از این اوقات نامی مظهره دادند و در
انسان در روز از آن در روز غایب و در آن نیز اما روز از آن هر دو با هم با سینه عجز با جهایی مشکل
مهر و دگر نامی مرض بر میان بر سپان عرقی مواضع استند و نیز اندازن کلمه انداز از ریه جانی نشانیده
سجده کرد و آه آنها برای محافظت همان پاک شده مغز از سبب با غنچه و طوطی در بر داده و غنچه پنهان
سکون است با آن بر با سینه ای دست بردنای بگویی در اولی قالب است بعد از سوزی دعایم بن عمر و سبب کویز
مبارزت در آن در هر زمان نام محضی از ریه جانی محایا قالب شخصی دیگر از در آن محایا دعایم بر آن کتب
برغم نشسته و سبب خود از سبب غنچه اندک که بگردد سبب سبب بعد از سبب دعایم سبب بر قرن خود عهد آورد
در سبب او و سبب است که در سبب انجم نمی تواند از میان بگردد غایم هر تحاقب یافت هر چند است او را
نیافت خود را از سبب سوار بر اگر گفته آورد سوز اگر بگردد با فضل و مسافت تا با سبب از آنی که سبب در خطا
بگردد از سبب سبب سبب در آن که مسلمانان عررا انگاه در آن سبب در سبب سبب سبب از آن
و میان انجم از آن سبب بر زمین انگه خود سوز از دو سبب از سبب سبب سوز او را بر بدو که قبیعی در سبب سبب

او در دست آوردگان هر آن حکم آنده جان بر نایابی محلی صلح بخشد گمان بر عهد ان نهاد و در فخل سیم
بکفایت ایوم فرق العربی تخطی از عاقران او کف از عاقران آن بی عدت بر زبان راند تا ادا اول شده
در بر آن مندی بن منی بنزه در پیروی او نمایند و از اسپش اکتا نیز خواست که در باده منده سرش برود
اسب مندر بر باغی بنده منخوا مانده درین توفه بمیر بر عبد الله علی از زمین لشکران باد یاد و سر در اند
بر بد مندر چون بر سر سرج و سره کسب یافت در باب کلبه قیامه فانی بنده شد از آن هر یک حکم سحر کنند و اند
سپه فی سلب کبر که بنده نیست که گشته هزار سحر و جنت باقی سطره هزار اسباه عجم چون این دار و کبر را بدین قضا
بهر حرکت منخوا فخله ظاهر لشکر اسلام آورده که با بی علامه را مشرفی را فخلی گرفته منقصه صلح ان است
فخم عجله بود بر آن فخل هر آن بردست بر سر کج حاق شده بود نزدیک بود که بجای با حکم سپاه منخوا صلح کند
تکم فرسخک با قوم خود رود بعد از آن سپه چون در آن محله رسیدند عطی از عطیای عجم میبازدت بر آن طلب بود
طیور بنیزه بد در فتنه بنیزه انکه با بنده بود که در کبر سواران نیز باران کردند حاکم کبری منزه گشتند
بر پیش کندی با کفایت قوم خود که خواست کار شیر منخوا تا کار او شده است قوم او نیز حاکم بنده انچه
زده زده با جمل کسب رسانید بعد از آن عالم بر خود او پیروز و سراجیم با لشکران تجاریات فخلان زبان عجم
اسلام حلا کردند و در عین اننا از طرف خود کبر میبازم بلند شد اهل اسلام بر با همیج کل طیبه احوال منخوا آن
الصلی العظیم گفته بر کفار میکنند آسیای عرب بر بی ایسه و حمله کننده در کبریت از جماع بسیاری بدر میباز
رسیدند سعد یابن عامر بن نجی رفود قاصدی دو ایند تا حیل سازد که را گمان فخلان و طغیان با بلدان
گشته عالم نیز اندازان نیم و اسد را فرمود که بر فخلان هجوم کرده در وی ایشان را ناب کرد و ایند انچه
نماید و در کبر فخلان را فخلی نماید چون حیل را بر بدند را گمان بر زبان فخلان و در کبریت او
و در کبر فخلان فخلی فخلی در جری ما بر زبان لشکر بر دند تا در او ای ایسان حیا کند و در کبر
حضرت فاروق برای ابو عبیده الیرلام ای سام نوشته بود که فوجی شریف است که بی کبر ای کبر ای کبر ای کبر
ای و قام بر بعد فرستد بنیزه و من فخلی که مقدمه لشکرانیم بعد با کبر بر او با فخله حوا
رسید جماع منخوا در فخلت فرمود که طایفه مسیح دکان در لشکر اسلام داخل شوند چون داخل شدند

تیمور گامان کرد ای آفرین نام چون نظر طراوت کمر خیمه اعدا دل قوی شدند باطله قتل در دست اول بند
اسلام در آید بجای جنت و سلیمان بر بزرگین بقرین خود و مبارز طلبید از انظر کوفه الحاحی که در
پهن دهنست و در طایفه است تا بکنیم دست با زارت اصی الحیبه اشکاه بلکه فری بدوزخ من معاند و با
مبارز و یک فریاست بندها و در فرزان ناهنه عمیدان آرتد وارث به طغیان مدبه قتل سیر فرزندان
معانی فعلی در بدان عرب فارسی در درجه اول غنی حقه دارا کنند و در حبیب سنا هم کسری عظیم در بکر
کوی ای که گوید خصلت سخا و در دریا در در بزرگ کفر حمله آورد هم در کار کرد و در بوقت بعضی
شکر اسلامی ستره طبلان رخ پورانیده بر شکل بیب نمودند که در اندک فصول عم و در روز باضون در یک کوه
مرد با عرب با فراس فرزند بل اورند چون بنجام نصف النهار در رسیدم در فتنه ساقی مشغول است
شدند بعد از این ما عرب مشتاق شد که بندها این دو مان ابو جی را بواسطه ترب خرمیوس مانف بود
نوعی در ایالت مکه غیرت هم کسری بود از ام و در حدیث است که می در از حب طایر کند و اسپ این
سعد و در عاریت در بجزا لکه اگر حیات یافتند در حدیث در حدیث رسانند ام طه سعدی جان کرد ابو جی نوره
زنان و عمیدان در آمد نزد دی بکار برد که بیج این شکر اعدان او کردند بلکه گمان جمعی آنکه او حضور است
بد و لشکر اسلام رسیده ظانیرا نظر بر آنکه حکمی را از اشراف نادانند در روز بیکر چون حال ابو جی بر جوانی
شد بطولجی وی هم آید که گفت من بودم او هم کسری گندم ابو جی گفت خنیز از خود صدق و اخلاص منم کردم
که باز کرد اگر خبیث کردم روز عاشق قولی غافل خود را خود که غیر اطلاع لشکر اسلام بصفت درند
گذشت روز ختم شوند و با اشکال عجیب در بزرگتر جدا که ما مسلمانان دیدیم آن افتد که فرج ما هم رسیده است
باطله حیان کرد در مسافت این لشکر را هم رسید و وی نیز فری قتل در فرج خود مریدیت از به راه الطین
اهل نکر دو با ناکت در آن روز اول مشاهده بعد از آن مراد بعد از آن مراد بعد از آن مسافه بعد از
سوار و نام با جود اهل برشته عم حاکم در و مغرب ایشان را متفرق یافت با نیت رفت بازین
بایدان بعد از این هر چه میباید در فریب که کار تا فرج و بعد از آن بکشت مارسان فرس بکار
مستور و گشتند و عبارتی عظیم بر حالت در آن میان خود و بیکر که میباید است و در آن کشته شد عمر و فی الحال

اسم مبارک سواد الیم حکم گرفت تا آنکه روز قیامت با نماند سوار چون نخل بر جان سواد ای سواد
سوار کرده بر سر آن اسوار شده سلامت از در باب لشکر گذار بر آمد و دیگر بار سوار ای الفیج
عمود بود و میرا بدخترت مروی از اهل اسلام قتل کشته و صحنه اعیان در معرفت فکالی در آن عجمی یک
فرد از کربلای معلی را از باب بیعت و در آن روز از باب سرفرازی در بر سینه او نشست تا او را کشته
لحمه بینی در سید کلا سپید نمود و در آن روز بچشم خود سینه خود همیشه همان رنگ از سینه میرا
رود است اشکال نیست بر لب و سینه فرقه روز در دو فرسین فرزند و مسامحه این لطیف مویط بر
قوس سگان بند محمد کافر آن حال با او نمودن مواش کرد و اطباء اعیان را نماند استند و در جبهه
فر در بر وی سگ اسلام زند مقصد حق اول منزل بین دو کله مواجعت فغاص و حاصم شد و در حق خود
قبول اجرت انظار بقدر محال بر ما که ای سیدی جوان سواد فطی و عام نیز با بر دست بیکبار متوجه
کجا بر نیل ایضی نمود و مجال با زین دیگر حصه از سر نیمه در با هر کجای می مراد سواد همان فیلان را
بزم نیز مفرقه ما گفتند از پنهان شدن بفرقه رسید بر برای خود را حلاله شیم فیلان عمود
زمان تا لشکرگاه خود گزین کشته لشکر کینه متوقف گردانیدند بعد از آن مسلمانان او را کتله کردند
دست شش و هفت منزله نمودند از کربلای معلی تا کربلا که در آنجا بر این نظر فرین مشعلها افزوده بیشتر متوجه
شدند و ذای فرود جان مری عظیم در دل سیدان کافر سواد کجای فوج دیگر در موت را آنکه اصوات مردم
از سواد در مردم و فطی شد و تمام شب بهمان صفت گذشت در حال شب سواد کجای ای ای و در منزل
بد قاناری شد و بجای تو بدیع بگو ترا و در دادند علی الصبا مسلمانان ای صبا بر نمانده اجتهاد
از زمین غیر حجاب الیه ای این موعظه ای مسلمانان علی الطیر ای فرود در این بلوغ منحصرا آنکه نمونه
کبری ای ای فرزند یمن امانه کرد و بر سر بی که اندک اسلام در روز کشیده راه امید و از او در هر کبری
اند متکرمی ای قتل در این فرصت خرافه مسلمانی اندک و جناب می پذیرد که در خوف حضرت بیاید اند
ایام کار نزد یک ستم رسیدند بر آن طایفه مردم ستم بیزاید بر نیزه او کینه نهادند و الا انی فلت
رسما چون این نهادند سینه زد کشته شدن رسم بیان فم مخفی است معهود و مخدول بود که بر نیزه نهادند

و سلطانان و تجار و بزرگان و مردم غلبه بر آن بپوشیدند و در ستم و ستمی بسیار
لحق کردند تا آنکه با آوردن اعدای آن فوج قلعه قاسم کردند و جمعی از قریب سی و پنج نفر را که در آنجا بودند
بهند و سوار کرد و طوق فرستاد و آنرا که را متصرفی ما افتد از حد ما خارج بران کارند و بی علم حکومت و
در حق او عفو و عین عمارت بر بنامه مسعود و دستگیر است عمارت نیز و با او فرزند سوار شود و آن کفار و کج
قوات و بجز در این شهر فوج در فوج قلعه قاسم فرستادند و آنرا که در آنجا بود عفو و عین عمارت
از آنکه اسلام قبول کنند و غیر از آن با آنها در دوزخ و لیلیه کافره و در دوزخ مطهره و سزای کفر و ایمان
بر آنکه سید مرتضی علیه السلام که بودند بعد از آن حدیثی از ائمه اربعین غایت جلاله و اجلاله و کبریا
فرستادند و تقسیم فرموده بعد از آنکه غزاه اسلام آنالی که بودند استوار می نمودند و عزت و قافه برای اسلام
فرستاد که جانب فتح و ابرار است تا در حدیث تمام تمام برتر است که این تمام طریقت مایه روان بود
در در آنای ماه بعضی را در اطراف معراج و بعضی در کربلا و بعضی در فوج و بعضی در طایفه که در طایل
ترک کردند و پسندیدند عمارت مستغرق کردند و ایستادند و دیگر است هزار سوار کرد و کتاب خدا را فرمودند چون
ضبطه بعد بریزد و رسید امامه بیابان بهر که میفرمودند در حدیثی از ائمه اربعین غایت جلاله و اجلاله و کبریا
در جمله در میان شهر امامه که عمارت و عین از آنرا می بود که است و چنانکه در آن کرد و در کتب است
باز کشیدند و در میان اسلام متوجه علی الله و در آن کجریها عفو و سلامت عفو فرمودند و در کتب
انچه نوشته اند از اموال بیک بار که آن بهر امامه حضرت است جانب جلوان رو که در حدیث صحیح را بر جانب
دی فرستاد و عین معجزه را بطریق و می غنایم ما سور ساخت اول تاریخ مراب و یک که از غنایم بدان
و آنچه فعلی از بیست و نه بود که در حدیث خود نوشته اند تفصیل آن حدیثی است که ما در حدیث خود نقل کرده ایم
بحال سیه عم راه یافت نبرد و بگوید آن اقامت عفو و شکر بسیار از عم و دشمنان علاوه بر آنکه هر که بر آن
کمی شدند زیاده عفو باشند بر آنکه مگر نبرد و سعاد و در نزد جمعی که بر آن نعمت و در کتب خود این
محقق شدند سینه بیفت مال بجز من حضرت فاروق را میاندودند و عفو حکم و ستم که در و از آن هم اگر
بهر کس نام بن بنی کبار صلوات روان کند با آن بابت از امامه سیه عم باشند و در حدیث در میان

آنکه در هفتاد و نه مرتبه بر کفار اقامه مقامیم بی حساب است مسلمانان آنکه در هر جوان این بر سرشند و همان
بر ماست بجان بی رویان کردید و منوی یاد در عنوان گذشت تا نام این ملازم اسبگوشی بود فرمود که
من و انبیا می نماز خواند با هم و بعد از آنکه قصه کوتا معلوم نیز مضمون شد تا زمان است حضرت مار
سوسین بی وقاص را از حقیقت آنکه در جمیع اختلاف عجم بر وی حضور و طلبید و چون با آنکه
بزرگ در رسید در حقیقت دید و با انواع جهل از روی و فراموش دیدان و نهادند از ارضین خود کرد
شکری بجا بستم آورد که گویند چنانچه هزار مرتبه شده بود بر کردگی خبر در آن کجا است از رویان
منه چون این با جزعین از اهل زمین است در همان بی مغرور از فرسود ما بعد از دو مرتبه ناید و همین کفر
را با اتباع ادم کرد و در وقت تولد نوح از زبان جنس جهان حضرت فاروق جاری شد اگر نوح
جاری شد که اگر خان شهادت یافت آماره بختی که بنام نوح باشد با خود چون همان نوح شد و در
بر روی زمین ادبی پیش آمد هر قدر که در آن روزی منور و بخت معجزه بی شعله را بر سر فرزندان و
نادیده آمدش کند و آنچه دعوت نجات بسیار است و معجزه بازگشت مصلحت الحریزین از فرزند
در کنگر از نظر فرسود منتهی زنجور را که شد که از نجات فرزند هر اسان شده در زمین نماند که کار از
و ادبی خان را که نشسته میدان حراف بر آوند در اسان اسلام را در آن مملکت آوردند و همان بجای که بر آوند
نمود که درین مملکت بدو بستاند و فایز کرد و با جلال بعد کوشش بسیار فریغ اسلام بر سر است که کار بر یکی
کار آمد و همان بر فریق اعلی انتقال نمود و فرزند آن که نریمان شد و قلعاع و دیال و اعدا و مدوز حسن
فرسود و غنائیم بسیار و بسیار با شمار دعوت لشکر مسلمانی آمد و این رافع العتوبه نام نهادند در بر اعم
را امر و هدایت ماعی معذبه و قدر کرد و بلاد ایشان نام سخن را اسلام کردید و دولت ما را با نایب
گشت و اهل مدینه و اهل یمن منتخبات و اصحاب فریق عراق تقریر کرده اند اما بر مردم دولت
رومان از تمام نایب صورت بود که چون دمشق مفتوح شد ابو عبیده از سر تا پای بلاد را بفتح مباد و همین
کرد اند که فری فریب دمشق بر دست سزید بن ابی سعیدان و معاویه مفتوح شد و میان بر دست سزید بن
و طبرستان نام ابو العباس بود دمشق را بر دست آمد و بنگلک عتوه خالد بن الولید فریغ معتمدان

و چون در حال غم منور شد که عسکر بر تل برین هم بر تل بطریق از اهل آنده خود تو دنیا نام بالکری کرد و با
داریت نغز شمشیر و بطریق دیگر سینه نام را بکلیگ دی روان کرد و بوی بید و در جوهر سینه خالی بجا با نورد
مسک را بپوشید تا نانو در داخل آن که مقابله نماید بسنس و کله شمشیر جو یا زینت منور و سایر بندگان که در حکم
ایام داخل شده مؤخر کرده چون بدین سبب بر روی بی غایب میزدن می مجاز او بر آنده و فاله نیز مانند باد
در وقت سید لشکر گمارد او میان گرفته و او معتقد دادند جمعی که نزار از او جدا و جدا سلمان و غیب
نیز در برهه افتاد نمودند فاله دیگر بار طلی با ابو عبیده مذکور شد و اینها همه توجه مصافح سینه کشید و را
بر کسرت مایان دادند حیدر از آن بطرف توجه گشتند هر ان برای محافظت محسن بطریق را منصوب گشت
و خود به مقام را مسکرات است و از اهل عمار مدوی بجهت استقامت و سعادت سید خاق سعادت قادسیه
و خواجه خود برای همیشه غایت گمارشستند و اینها در بیجا همی از ان ای عمار رسیدند چون این خبر
بمستغان کوکک محض رسید باریا بگشتند درین ایام شده بر رده مانع بوسلین از وصول محض رسیدند
و در اسلام غرضت فتح محض گشتند و در وقت مساعده چون سکه طبله سید اگر مستحکم شد
در محض نزار اقله سبب است اهل محسن منهدم گشت با نیکو بر قدم گفتند نزار از سخت تر از او و واقع شد اهل
عقب عظیم ازین حالت بر اول ایسان اقله صلح نمودند و بجان اهل ادا کردند ابو عبیده در کس محض عیدان بن
مسعود بجزت خلافت ارسال نمود و عیال از قبایل را که بجزت اسلام شرف یافتند و چون در محض رسیده
کردند حضرت فاروق حکم فرستاد که اهل خنزه را از نوای بنام نزار کیک محض بکن و این نیز از بیجا بویست
و سران بیجا بجزت سینه بایک که برای فتح بجهت بلا و بخت کاری ابو عبیده اطاعت و سلام رساندند من اهل
را بر حکومت محض گشته و منوره جهاد و فتح بلا و گشتن بلده بعد بلده محض مساوت گشته و چون بلانیه
نشدند و در وازه انزادیدند سخت حکمت و در گشتن آن مغر بفرجه حکم لوط بر فتنه مسکرات و در ان
بشهر فرار داده فتنه می بیکر گشته گشتند بعد از ان روزی یک جماعتی را مسلح و کلاه در میان خندق متوسل
ساخته انجا کعب نمودند اهل لاد فتنه کوچی بنا معلوم کرده لشکرها را نماندند در وازه را که نماندند
اسلام از میان لکر بر سینه بخت بشهر نماندند محض با خود و او کلاه در بر صلح اقله حیدر از آن که

بن الولد بجانب قنبرین توجیه نمود و با عطی از عطای بدوم بسیار نام بحار صفا نیز آنرا از او مرستیاری
کسیدند آنجا قنبرین را میخواند که شاه صبح از خلق خود بعد از آن او عبود در فراوی ملک حکم ساخته صفا
مشتوق بود از آن اما انطاکیم هم بود چنانچه در حدیث آمده که کبر از اهل اسلام در نظر ارباب
که فراتند درین عالم بر فرق از آن کم مایه کثرت اولاد و طایف را در حل و عقد و بهر طریقی متوجه بودند
الحکام در مضطرب و در خیز و بسط ظنی انواع مسیحی معروف است از آنکه قیامیه در اجنادین حضرت
خاروق برای گمبیه نوشته فرساده کرده و را با باغی هزار ساله بحاجت بسیار در دهر و بهر احوال باقیست
اجنادین در آن کسند حکم اجنادین از طیب بود و در طیبون بلونت روم طیبون زکی را گویند فاروق اعظم در
رینا از طیبون از زمین طیبون عرب بنامید ای و به عبادت رسید و بجایه هزار که میگفته باده را نه نیست و او
بن العاص نیز از طیبون از شهر سمانت آن بن عدالت بنی بخت المغزی است چون بر فل دید که در آن مرزوم
هم او را از آنجا از بند مضطرب شده است از آنجا که دادا کسیر و مبلغی خطیر ایشان عطا داد و فرمود عظیم
دبر که یکی مان برای مقابله سازد که اگر در خون این بزرگرسیدم او را جمع نموده است
باین سوره مخفی و مفسد و مفسد را محض و خلیفه اعظم فرستاد در حاله در انبیه در حجاب را این بجز آن که قبایل
سهمین را از زحمه آورده بدین رسانند زیرا که بر اهل محصل اطمینان نداشتند حضرت خاروق در جواب این
دو ساله نداشت و دست فرار کس ای بود این و تنها آنچه مالک غنم زید بن علم قال کتب التوحیدیه بن ابراهیم
الکفر بن الخطاب بنکر رجمو خانه الروم و با خوف من امم کلفت الیه را ما عبودان هما نیز الیه بود و من
منزله شده بجای اصدعه فرخادانه بن یثرب سرین و ان الله تعالی یقدر فی کتبه ما یشاء ان ینزل من السماء
و ما یرود الیه و ان الله اعلم الخلق و بر آوردن قبایل مسلمین از تهمه و با کذا سخن محمد پسند فرمود
اما چون مسلمین در آن واقعه چنین مصیبت دیدند امید کردند نزد با خدا و در احوال بر مرکب تلاقی قنبرین واقع شد
در میان آنکه نشان خلیفان شروع و بیان بداد و فالدین و لید بهت همه میدان بحار در همه کس است
سکینه در دست او نگه داشتند که در کس بسیار فتح اهل اسلام بطیون کرد و در افشای جماعه که گویند بعد از
مسلمین مایه بیخ کونیند مجموع فتی مغفله بر کعبه غنایم بسیار و سا با بسیار بدست مسلمانی قرار

و در فضیلت او برای انجام جمیع مالک اسلام حکم فرستاد که از همه ممالک اسلامی آنجا که فواج نموده بخود را با او بفرستد
ملکی کرد و اندوختن ممالک و کاتب عدلی را بدو خاص نمودن کرد که قضاوت کند با جمیع ممالک از سواد به دوا عبیده فرستاد
برای رسیدن به سام فرستاد که تا رسیدن کوفت در همه ممالک با او و مبادرت حکم کند و خود حضرت فاروق
رضی الله عنه با جابیه رسید و ملکی بدین نظر که کوفت کشیده نزد او عبیده رفت و ممالک از کوفت را بدو
برآید و استند نماید با جابیه پس از آنکه ممالک در میان فرستادند و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
الهی که کار در بیت یافت و در تمام ممالک سرودند و در تمام ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
بسیار گشت صورت فاروق این ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
که با هر ممالک بر ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
از طریق در ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
را بر سر ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
باز به ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
سام کجور من الغطاء و المذخر الم اقامه و المذخر الم المذخر المذخر المذخر المذخر المذخر المذخر المذخر المذخر المذخر
تقریر آن ظهور دیگر فتح رونق اسلام را افزون گرفت مانند فتح انوار بدست ابوموسی و آذربایجان
بسی معجزه بن شعبه و نهما و نظیر بوجع و دیور و مهران عنوة باهام مذبذبه و طرابلس مغرب کجور
عمرو بن العاص و ادای فتح مزارسان و اطراف قسطنطنیه در زمان حضرت فاروق رخ زده بود و با
آنکه طولی دارد خط فطن بسبب این محبت گشته است و آنست که من غزاه از فوق دعوت ظهور زمین
محمی و علی الصلوة و السلام در جمیع ارضان داده فرموده و ازین اراضی در تمام عالم سیلان نموده مانند سیلان
آب بر وضع طبعی در مجری خود و حکم وضع طبعی سیلان این اراضی را از آنست که اول آنست
کسری و قهر بر روی سار آمد و برین ممالک قیام مقامت است و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک
سایر که در وجه ظهور این فرار از دست فاروق اعظم اقامه البقیه قریب من الفضل ظهور ممالک

در بیار من حاضر گشت همه جبر بر عیبه قال عبت فرمندی از و نه ان سرفی مخاری نه که افشا الحجار
بغا گویشگر کون فاسد الهزان فغانی است بکنی مخازی نه قال نم مان شلها و من نه و بیار من
در و المسلمین مکر لیله را سوزانده جان و در بیان و ان کسرا عد الباصین نهضت الرعایا
فان کسر العیبه الاخری نهضت العیبه و انرا سکان سرقه الاراس فبیت الریحان طما جان هلاک
کسری و العیبه نهضت العیبه انرا فاسد فی المسلمین فلیقولوا انهم الجاهل و بی عیبه صریح روق و در بیار من
پوشی بیس بخود نمود اما حقان عرفه علم ما قبل این نهضت عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه
اندر کسری ما نکرده و بی عیبه را و این بسیار است بخود ملاحظه ان قرآن هر سرفی ما ان هر خاصه صریح عیبه
زینت است که کسری دولت ستود و نمده از دست چهار صریح با آیت هر دو در حدیث و نهضت عیبه
در بیست طیار از دست عیبه را مانی که استند و آیت عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه
انکدر در ذوقین و نه در بیست عیبه و نه در با م عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه
بلد و هر حد مسامحه بخت فانی استند عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه
از دفع حایف شد است از حد عیبه و در میان کسری حضرت فاروق رضی الله عنه و کسری
مجموع که قبل از وی بود اند و بعد از وی آمدند فرقی بین است زیرا که در هر یک با مای و کسری با دفع
کسی بخود در رسوم با جان را نمیدانستند و محال که کسری و غیره کمال با کسری که منتهی به احتمال حضرت
صفت فریبت اجرم امیخت و کسری با مای و عیبه که در کسری اینان بود بر انداخت و عیبه
بعد از هر صریح عیبه که در انداز دفع آمار مستعد کار گرفتند و چیز که رسوم آن معلوم و قواعد
بعد با تمام رسانند که من بینها جهان محسوس بود که در هر حضرت فاروق تا بعد از بی و حضرت عیبه
مانند با دران از آسمان می بارید آفرین الحاکم عیبه خدیفانه کمال کان کلام فی زمان هر کار عمل العیبه
الامر با نقل عیبه کان کمال عیبه لایز داد و لا بجا هر بی دیگر اگر هر شهر که در زمان حضرت فاروق
مضبوط شد شایر اسلام حدیث با نکر هر صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه صریح عیبه
کسرت تا ایوم سکون که با در هر سلطان و حضرت بخور با جان ان ای که بعد از فاروق اعظم رضی الله عنه

عنه مسلمانان خلق ما عند اسلام جدا کجا کجا وقت بکسیر و کجا بی ضعف می پذیرد و فرزند که آنان این همه
بهدوشان داخل تمدن عمده اهل اسلام ایشانند درین دیار و غیر آن از سر مردان خود و سنان گشتی
مستمر و بر تمدن و دین که مرفه اسلام حاصل کرده اند عبادت ضعیف اسلام و همچنین ترکستان و
و از نزدیکه و غیره اسلام آنها ضعیف است این معنی بر متجان کتب تاریخ مسیحیت گویند عبادت الهی می توان
را بهر آن شیخ چون گوید ما فتنه جدید در عالمی که عده کلمات فاروق اعظم همان است یعنی با رده فیض الهی چون
فصلی با آنرا از آن نمی تواند بود که در راه الهیه غصبه نام محیط عالم کرد و می بیند را در دو پستان که احاطه نماید
بوجهی یا طریقی که کند که از این اصل را با میل این سبب ظهور می کند باز آن شخصی که هم سیاست مدون را
ساخته است بعد از آن طریقی که در کسوس کسوف مطایبه میداند که در وقت از دست فاروق درین واحیات
مردمانند و این کار انقدر است که بسیار آن سبب است در هر دو عالم که با یکدیگر انقدر است که از فقیر است
لطیفه با معنی کرده است که این معنی را در عالم انرا در این سبب و نیز می دانند که در معنی
کشی و مردی که در وقت و در این است و در معنی که در وقت و در معنی که در وقت و در معنی که در وقت
کند لیکن از راه حق جل و علا بر سماع این بر مردم و علم بسیار این را با نظر راسته از احادیث آمده است
است و اگر با علی این طاعت را با وصاع و ملک غریب میان دو گویم فکد کلابی و دینی همه است و طریقی است از احادیث
برغم این قابل مواظب همان در وصاع و ملک غریب با دو عهد آن تحقیق نفسانی است با معضاتی است و دست این
بر کرد در دامن است است الخال صحیحی خود از سیاست و جهانبانی حضرت فاروق که در کتب از آنجا است که
که چون طیفه سعادت نادت است حضرت صدیق با آن مردم از وی میسر بود و سبب هم در در آن
افرا نداد که این طایفه لطیفه منصفه طایفه فاروق خوانند و طایفه جامع بن سدا در این سبب کلام اول کلام حکم بر عمر
ان قال اللهم انی الضعیف فتوی وانی شدید طیسی وانی نجیل صنعنی افرح من الی الشیبه فی الراجح فی ال
سبب است و غیره من اهل العلم اول ما اتدبره عمر بن عبدالمطلب علیه السلام من ان یجوز اول
و وضع قدسی علی الارض فما لاولی بکسب کما ان ابوک قال مسی ان یکون علی وجهی کما کانت کون قدما
الی بک قالوا و انما الناس علی وجهی بینه و یترک الناس الحس لافنیه فالوفی شرفه انما و ما اولی بک من الی

الالهيمان كانوا اذا راده يسوعون ليه ويعولون بالارث فسيحدهم وبلغ منه يستمر ان انزاله فترجموا
الحي بسبب حتى نظرنا ان يكون من غيره فاولا اطلب له غير نبيته الناس له امر في حق الله من الصلوة ما هو حقا
ثم عيسى النبي حيث كان ابو بكر ففرض قديسه فلما اجتمعت اقام قائما فراحه في الله وانشى على ما هو الكبر على ما يسي
صلى الله عليه وسلم قال يا بني ان الناس قدما بواستلنى عما فوا غلظنى وقالوا اذ كان عمر نبيته عليا كقول
الله صلى الله عليه وسلم بين اخيه وانه استغلنى وابوكي والسبب فقلت اذا عارثت الامم لا يمين
فان ذلك قد صرف في كذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت عبده وخادمي كان من لا يبلغ الله
من الذين اراهم صلى الله عليه وسلم قد سماه الله بلكه ودره به بينه اما في روف رحيم فقلت بها مسكوا
عنى فخذني لو يدعني فاصنع حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعثني راضن والمردد انما استعبدت
ثم نشأ ام الناس ابو بكر فكانا من لا يكون في ربه فقلت فانه هو ان اخطى في بيته فانوا
سيها مسكوا حتى فخذني او يدعني فاصنع فانا ان مع كذا حتى قبضت من روف رحيم راضن والمردد انما
استعبدت فقلت امكم ايها الناس ان الله قد اراد ان يفضله فاصنع ولكنهما انما يكون عليا من الله
والعقود على المسلمين الا اهل السنة والدين والفصل فاما الذين هم من بعض بعض اولت اجابوا العلم اعدوا
يتعدى عليه حتى اضر هذه الارض واضع قدي على الله الا فر حتى يرض بالحق وكلم على ايها الناس من ان
كم فخذوني بها لكم على ان لا اعبا السيامه فراكم ولانا اما الله عليكم الا من وجهه لكم على اذ وقع
عندي ان لا يخرج الا بحد وكلم على ان ارد عطاياكم وارزاقكم ان ساء الله حكم على ان الا الهيم للهكم
واذا عظيم في حبيبت فاما ابو العليل حتى برعوا السهم اقول قولني من استغفر الله في كل يوم قال سيؤجره الله
وابو سلمة بن عبد الرحمن هو اذ اذ عذر في السنة في مواضعها والذين في مواضعها وكانوا العيال
حتى ان كان يسي الى المغيار فيسلم على الواهبين ثم يقول انكر عابدة اذا كنتن تردن عابدة استري لكم ستيا
من السود فاني اكره ان يكون في البيع والشري غير مسلم فجواري من في فضل السوق وان وراه من جوار
الناس وعلما ثم ما يصح في شري لم هو اذ ومع كانت ليس عند منبذ شيا شري لهما من عذرة فاذ
نعم الرسول من يوجب في حقهم يوجب في حقهم ان يكون ان ازواجهم في الله سبيل الله ثم في الله

و نیز این فراموشی خطی عمر را داد انبیاء را در سلسله عالی ایکن فیض لولایبارکم و لایقند و از مواکب کون
ارسلیم انیم بیعلکم و نیک و سستی که من خطای بر سوی دکت فلیفرقه انی فی الذی نفض علیه اذ الالهت منته
تبریر الرض فغالب امر المؤمنین ان است ان کان بیلا من السلیله علی رقیه فادب بعض ریخا فکک
لنصفه قال ای وادی عسغر بیده اذ الالهت منته ان له حضرت و قدر است و هو الله علی حد علی و لم
بافر خسته لانه خیر الو السیدون لایوم ولا یخروم فمقتضی و لا تنقوم حقه و مکتوروم و لا تنزلوا ام الو
نضجوم اجزیه ان حرمه و یخروم غیر العین من هم فی ان سوره و هم من العود الی الطیبیم قوله و لا تنزلوا
الربا من شقیوم العین من غیبه و بی اسجر اللطف معنی ان تنزلوا نقره و ایها ممکن هم العدد فیکون
از کتاب است از کتاب امری که در مصطلح در آن: فوج سینه است و علاقه کمانه اگر فیضه محل ستر
احتماست سار بر طلب فاروق اعظم معراج است در علم و از آنجا که در رومته الامام کبر
ست که در زمان خلافت وی هرگز و ستر شهر با قول و لوانی ان مخرج شد و بعد از آن کسی با مانده
کست در بنای آنرا که نیست غیر از آنکه در و نه مندر ستر و در کار سحر و جادو با کونند و از نظر بنا کردن
سهر بصره بر ساحل در فکام با فتنه جانان از نظر در آنجا بجای آنکه چون ان مخرج محل در و در اکسبم و بعد است
باید که تاگاهه مجوز فارسی دهند و در آنجا برسند و بر این اساس مصیق زینب و از آنجا که بنا کردن سهر کوز و
اتفاق افامت عربی در سهر در این واقع شد بواجی آن مخرج با ضربان بن سناوت اکثری که فراموش کنند سعوت
الی و قاصد کیفیت حال برای حضرت فاروق نوشته فرمودی و فی طی السعد فرمود که برای افامت عرب
بیج مصلای است ان است که هم برای با سدریم بحری علی و سبج بدین صفت افامت باید نمود که در میان
من در آن مخرج بی و در ایی عادل بنا شد بعد برای انحصار انجمن ستر بیخی در و با ستر است و سهر بیج فری
الحال سسی کوفت اتفاق املا واقع شد اول حال امر کرد که بنا از قصد فرست عام کند تا مایل سها
ان مخرج عبارات رفو بر او و در حضور همیای برای جهاد داشت مانند مسافران بر سر نه با لخره چون
عربی افامت رضت با حکام عمارت فرموده به مسلمانان در آنجا آنها را مخرج و لوان و قوی است ان مجال
اصلی خود کرده و از سهر بیج تاریخ زبر که از در فرود بار سهر در جلاله می نمودند تا نوبت رسیدن و ان مخرج

نویسنده این کتاب در حرب فاروق ابتدای میلین از هجرت مقرر نموده و در ایام همان دستور جاریست و
از آنجا که خالد بن ولید فوجا و کربا بر آن باعث شد که لشکرها ^{تبریز} رفته با کفار همکار کند و آنکار و مول
و چون کربا را با نیکوئی نمودند و چون آنرا از وی ^{تبریز} جدا کردند و چون با نیکوئی نمودند و چون
به یهودانی که با کفار همکار بودند و کفار را کسان از یهودان ^{تبریز} همکار نمودند و کفار را کسان
جرات در قاتل موصی می یابند و بر یهودان کسان و با یهودان کسان فرموده باشد و دیگر و آنکه
و در معاوی را بر وی خود فرموده و در معاوی را بر وی خود فرموده و در معاوی را بر وی خود فرموده
و در معاوی را بر وی خود فرموده و در معاوی را بر وی خود فرموده و در معاوی را بر وی خود فرموده
نویسنده نوشته که او را از فخرین بر نبرد خود از دست یهودان کسان که باید و بخواهد که عامه را از شر
بردارند و بهمان عامه عقیده سازند و بعد از آنکه کربا بر آن فرموده و کربا بر آن فرموده و کربا بر آن فرموده
بیت المال را از فخرین با نیکوئی بر آید و می باشد که از آن خود و کفار با نیکوئی کار فرموده و با نیکوئی
همچنان چون در کربا با نیکوئی بود و نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
برود و دیگر کربا با نیکوئی و در آنجا که نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
بیت المال و النبی با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
چنان فخر کرده که کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
معاوی را نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
از نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
نظر مردم را نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
رسانید و نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
که این است که با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی
بن نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی کربا با نیکوئی

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر چه در آن وقت تمام فرموده اند منحنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بایستی سجده نمود و اگر ایستاد از آن فرمود که هر چه در سجده فرستاد منحنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از حق تعالی در سجده صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از آن کسان که از آن فرموده اند منحنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تمام باطله جمع بر من احتیج نیست در سجده ایستاد و هر چه در سجده ایستاد و هر چه در سجده ایستاد
 زاده قطعه سیدیه طاری شد حضرت فاروق با او به تدبیر عمل بر سرگشته فرموده او را در بیت الله العظیم
 نمودند که این نعمت همه ما با منی که استکار سپید بعد از این سر از استکار شده تمام با در دست ما را با هر چه
 اصحاب را حکم فرستاد که هر یکی از محل حکومت خود طعام بدینند و سه روان کند او بوی عبیده چهار نفر از اهل
 سلام بدینند و عثمان و عمار و سعید از زاده و در آن وقت در آنک فرستی نوزده و بیست و نهم
 دم مساحت میزد و در ایام غلاد و قطعه بر خفته لایق است که تا هنگام فرخ انجام داده گوشت در فرود
 نزول فرمایند بیشتر با ناسا و در آنجا که در کوفه و بیه و غیره با ناسا و کعبه و در آنجا که در کوفه و بیه و غیره
 و کعبه در بیت المال علمیده و این امر است که تا با حضرت فاروق و اوسته و بعد از آن از حکمهای این تعیین
 است که اگر با سخن از یکی میانستی طاهر شود دیگری با استکار بر فرزند او جمع نماید از مسلمانان که هر چه در کوفه
 بر میانه سید است و از آن جمله آنکه فرستادند فرموده و در آنجا رعایت نکند و در جمع است در آنجا
 اسلام و اهل را بر تبرید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قاعده الرجل و ما بعدت و الرجل و بلاد و اهل
 و عماله رعایت فرموده اگر کسی فرود نه بین باشد بدانکه که خبر این نام و در قاعده با این التزام نیست که قولی
 بدان که این است از بیعتی که در آنجا انقال خبر فی غیره و اهل العلم و الصدوق من اهل البیت و کون
 من غیر اهل البیت و غیره و کما یجوز من اختصاص اهل البیت من بعض و غیره از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 او عمر رضی الله عنه لا دون الدوادین قال براء بن جهم قال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و بی المطلبی فادکاننا من فی الهامی قدر علی اللطیفی و اذ کان فی المطلبی فادکاننا من فی الهامی فادکاننا من فی الهامی
 الدیون علی تکلف و اعطاهم عظام العباد الی امة ثم استوت له بجد شمس و نوفل فی جهم النیب کما یفکر
 اخوة ابی صلی الله علیه و آله و سلم لا یروا دون نوفل فهدمهم ثم یابون فی تلکوم ثم استوت له عبد الغزی

و عبد الوارث فقال في بني ابي اسيد بن عبد الغزي اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و منهم اسمهم من المطيبين و عابدهم
 هم من خلف الفضول و هذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم و هذا قيل و ذكر ما به فقوله مع عابدي عبد الوارث
 و عابدي عبد الوارث فيهم ثم انقوت في زمره فذاعا فتكلموا عبد الوارث ثم استوت له ثم و محرم هذا في بني
 ثم انهم من خلف الفضول و المطيبين و هذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم و قالوا فكر ساقه و قيل ذكر صدرهم
 عيا محرم ثم دعا محرم و ما بهم ثم استوت لهم و مع و عدي بن كعب فقبلوا هذا عدي قالوا في نصب بيت كذا
 فان الكلام دخل فادوا و امر بني سهم و اد و كل الظواهر فوقع و سهم فقبلوا ثم بني محرم دعا بني سهم وكان ديورا
 عدي و سهم محرمي فادعوا في الواقعة فاعلمت ان الله يهتد الى عباده و ذكر من قبله عالتية ثم قال ابو اسيد الذي اذ غلبت

من رسول الله دعا في عام من لوى قال الساجي فقال في تقديم ان ابا عبدة بن عبد الله بن البراء الغضيري لما راى
 يتقدم عليه قال اكلمني لا نعوذوا مما في فقال يا بني ابي اسيد اكلمني و كنت ممن قد كرم منهم على
 لم اكنه فاما ان و عدي فتكلمت ان اجبت على النفسا قال الساجي عند ذلك ان عبد الله فادعوا
 ان يكون مع هذا انهم يتبعوا لبرائته و مستودع ما نسا حاتم البينين و غير خلق ربا العالمين محرموا الله عليه
 و سلم قال الصفي ابو يوسف في كتاب الجزاء حدثني ابن الهيثم قال قدم علي ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال فقال
 من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة فليات في اية جابر بن عبد الله فقال قال النبي رسول الله صلى الله عليه

وسلم لو قال ما لئيم اعطيك كذا و كذا و هكذا يسير بكيفية حال ابو بكر فذا فاخذت كفي ثم عدت فوجدت
 فقال خدا اليها العا فاخذها ثم اعطى كل انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم و عدت تسبا و بوي بقية
 من الالف فتر بين الناس بالسوية على الضيف و الكبر و لا و الملوك و الاثنى فخرجوا و سلم و لم يكمل
 ان ما حقا ان اسام العتيق ما قال الكرمين ذلك فتر بين الناس فما صار لكل انسان عشرون درهما
 فجا ناس من السكين و عالجوا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم انك فترت هذا فترت بين الناس من
 الناس ان اسام فضو و سوابق و قدم فلما فصلت اهل السوابق و العلم و الفضل و بجزئهم قال فقال لما
 حكمتم من السوابق و انقدم فاعترفوا بملكهم ما ذلك استخا فلهذا و اسدنا معاش و الاسوة فيه من الاشرف
 كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه دعا به افضح فضلا و قال لا استجيزه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما

من ازلها من كتابه تعالى وفسر من رسول الله صلى الله عليه وسلم فانزل بآه في الاسلام فالرجل وقومه
في الاسلام والرجل وعيانه في الاسلام والرجل وجماعته في الاسلام والرجل بعبقبت لبايتن بجهل صنوا الله
منه الا وهو سكاكته قبل ان يخرج من بيته في طلبه وكان في يومان غير مملو وكان نوعين من الميراثين وهم
في العطار ما بين ستة آلاف وثمانين الف وثم الف على قدر ما يصلح منه العظام وما يغنون بينه
الا وهو قال وكان نوعين للمنفعة في ذلك الموضع اما في انزاعه بله سكاكته فانما يبلغ تارده قال تارا
القال فذكره قال ليرث الى بيته لئلا يملكه غيره من سواهم حتى يكونوا في العطار او في
قبر فكتب حجة الله عليه قال وحدثني ابو محمد قال حدثني عمر بن محمد بن عوفه وغيره قال لانا عشرين الخطاب
الغنى وجماعة الاموال قال ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه راي في هذا الاثر رايها على فيه اي آخر
لا اجعل من فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم من ثمنه ففرغ من اللهاجرين والاضرار من شهدوا
خمسة آلاف خمسة آلاف وخرج من كان اسلامه كما سلمه ابو بكر من الشهداء اربعة آلاف اربعة
الاجت وخرج من لا زواج النبي صلى الله عليه وسلم التي عشرتها التي عشرتها الا سفينة وجمهورية فان خرج
لها ستة آلاف ستة آلاف فاجاب ان تقبلها فقال لها اما فرقت لمن لا يجرة فقال اما فرقت
لبن بها من رسول الله صلى الله عليه وسلم التي عشرتها التي عشرتها وخرج من اللهاجرين من رسول الله صلى
عليه وسلم التي عشرتها وخرج من لا سامة بين زيد اربعة آلاف وخرج من عبد الله بن عمر ستة آلاف
لكل الف فقال يا ابي لم زدته على الف اما كان لا بغيره الفصل ما لم يكن لابي وما كان رما لم يكن
في فقال ان ابا سامة احب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابيك وما كان سامة في رسول الله صلى
الله عليه وسلم من ثمنه خمسة آلاف خمسة آلاف المعقبات ابينها المكاتب من رسول الله
صلى الله عليه وسلم وخرج من اللهاجرين والاضرار العيين فرب عمر بن ابي سلمة فقال زيدوه العانها
ر محمد بن عبد الله بن محمد ما كان لا بغيره الى سلمة ما لم يكن لا بآبنا وما كان له ما لم يكن لها فقال عمر بن ابي سلمة
له بغيره الى سلمة العيين وزدته ابرام سلمة العان فكانت لهم من ابرام سلمة زودها العان وخرج من لا بركة
قال من ثمانمائة حجارة طلوعه بن زيد الله باعنه عثمان بن عيسى وخرج من ثمانمائة قرير النفر من ثمانمائة

فرضنا ان العنبر فقال عليه السلام ففرضت زماما و فرضت لهذا العنبر فقال ان اباها عتيق بن ابي
فقالوا ففرضت سورا صلي الله عليه وسلم قد قتلها فان السور لا يموت فقال حتى قتل و هذا سر عتيق بن ابي
كذا وكذا جعل بهذا خلفه غير بعيد في قوله انك فاروق اعظم در بعض نسخ قدس العنبر كانه ما يثبت
بعض مردم و در بعضي قدر آخر و ابن عم جده سه در محل اختلاف در ابواب و در اعلام و از آنجا كه
عثمان بن عفيف و صديق بن الجان با بر مسافر سواد اراق فرستاد و بر سواد عراقي مفر فرستاد و با حال
تعداد استوار آنجا حرام گرفته شده قال ابو يوسف مدني اسرى بن اسمعيل بن عامر السجستاني عن ابي الخطاب
عليه السلام قال قال ابو يوسف مدني و وضع علي حرس النخلة و در بعض نسخ علي انكره و علي انكره
منه و در ايم و علي الرجل التي في درهما او اربعمائة و عشرين او مائتين و اربعين در هزاره ابو يوسف عن بعض
ايضا و علي حرس النخلة مائتين و علي حرس القصب مائة و عشرين ابو يوسف در حال تمام و در سيرة و ساير
احكام حضرت فاروق نعمت و تعداد آن طوطي دارد و از آنجا كه را بايد فهم كرد كه فاروق اعظم در سيرة
سراجي و جزية معين کرده سماق حال آن ستم و از آنجا كه چون با كفار مساخره نمودند و كلي حواريات
مقرر مي نمود با بر ستر ملي و لهذا آنرا مختلف افتادند قال ابو يوسف مدني عبد الله بن سعيد بن ابي
عنه حديثه عن ابن الخطاب كان اذا عماله يوما استرط عليهم ان يودوا و انظر الى كذا وكذا و ان يعرفوا كذا
سيد و الاطرب و لا يما لعلها عدوا و لا يودوا و الا محذرا فاذا علمت ذلك فليس منكم من علم على دمايم و نسيم
و ابايهم و اموالهم و لم يذك منة الله و ذم رسول الله عليه سلم و نحن برآ من مودة الجبيل و از آنجا كه
انك تميمه سبب ان يابلق و جوجيحه قال ابو يوسف و مدني شيخنا قديم مدني اشياحي قالوا كان
عرب الخطاب اربعة الاف فرس مرسه في سبيل الله فاذا كان في عطاء الرجز فخره اذ كان عدا فاشا و غيره
و قال ان عتبة او ضينة من خلفه سرقت فانها قالت عمن فان قالت عليه فانها اصبط عليه و اصبط
و از آنجا كه عتيق بن عبيد بن عمر بن الخطاب كان يملك في العام الواحد على اربعين الف مع الجبيل و از آنجا كه
با دستا ن جانان سيرة را در بيت اللان داخل نموده و بزرگي محلي با ابراهيم بن ابي طالب و ابي طالب و ابي طالب
بعض اهل المدينة من الشيعة القداما قال في الدويون ان عمر اسطفي و ال كسري و ال كسري و كل من فرقت

دعوى عبد الله بن ابي النعمان عن ابن ابي عمير بن ثابت قال كان عمر اخطأ استعمل رجلا
يسمى علي بن ابي اسد الاحبار وغيرهم ثم استعملوا رجلا لا يكتب كردنا ولا يلبس ثوبا رجلا لا ياكل
نقيا... ثم قالوا لا يجوز ان لا يتخذ حاجبا قال فما موسى في بعض طرق المدينة اذا تعبت جمل
الشرى به الشروط حتى كمن اسد ملك عياض بن ثم عليه قدر الرقيق واخذوا حتى سب فذما محمد رسول
وكان رسول على الحال فبعت وقال انى بر على الحار انى بزه عليها قال فانه نوب على بابها فذموا عليه
نصفه حتى قال اجلسوا للمؤمنين فقالوا لى على ثيابى فقال لا اطيعك اذك فذموا عليه فلما راه عمر قال
انى يفتك دو فابعدته موت ومرفعة ثم فقم وعصا فقال ليس هذه الدرعة وقد فاعصا وابع
الغنم فان شرب الرى كمرى كاحط افضل علينا قال اسعدت قال نعم والموت خير من هذا فجل يرد عليه ويرد
الموت خير من هذا فقال عمر لم تكه هذا اناسى ابوك فانما لانه كان يرمى الغنم انى يكون فذموا عليه قال نعم يا
امير المؤمنين قال انى بزه الى حله قال فلم يكن على من يسميه وحدثنى الاخر شيخ ابراهيم قال كان عمر بن الخطاب
رضى الله عنه اذا بلغ ان حاطه لا يوجد للمؤمنين ولا يدخل عليه الضعيف نزعته وحدثنى عبد الله بن ابي حمزة عن
ابى الليث قال سب عمر بن الخطاب الى ابي موسى السجوى ان اسما لاس فى حبلك وياك حتى لا ياتر ضيف
منه عليك ولا يطع شريفه فحدثنى شيخ من علماء اهل الشام فداو ك انما من عروة بن روم قال
كتب عمر بن الخطاب حتى الدعوى الى ابي عبيدة بن الجراح وهو اسام لما بعد فاني كتب اليك كتابا لك
ونفسى خيرا ارم جسرهم اسلم لك بئك وتحضى بافضل فكل اذا احرك القهصان فملكك بالبريات اهل
والايمان القانوم هو الضعيف حتى يسطر اسانه ويجزى قلبه وتعد العز فانه اذا طال سبه تركه حيا
والغرف الى الجوان الذين يطول لم يرفع به راسا واحدا على الصلح لم يستين لك القصة واهل السلام وقد
محمد بن اسحق قال دعوى شمس عليه بن محمد بن السجوى قال خطبا عمر بن الخطاب حتى اسدته فخر اسد اسنى عليا
عليه عا النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق واستقر ثم قال ايها الناس انى لم يبلغ ذمى فى حدان
الطواغى في مصيبة اسد والى ثم اعد فى هذا المال مصلو الا فلا لئلا ان يؤخذ بالى ويولى بالى ويمنع من اهل
واما انما ذكر كولى البين ان استغنية به استغفرت ان افقرت اكل بالحد ووفى له اعدا

بطل

دعوى

ببطلانها اذ لا يعنى عليه حتى يفسد هذه على الامم من ارضه فذم على الامم حتى يدوم الحق وكم على اهل البيت
مفضل او كذا وكم على الامم اذ الحق سبحانه عز وجل ولا ما افاض عليكم الا منه وكم على اهل البيت
الا يخرج حتى الا في حق وكم على الامم اذ اعطيتكم ولا زلتكم انما الله وحده وانما كان في حق
العبيد في المراكب ولا اجركم في لغوكم وكم على الامم اذ اعطيتكم الا في حق وكم على الامم
يجل فيه اقوام لا حرة يطلبون برذنا عرفية في ذمهم مما صبروا كما اكل ان را خطيب لا فقه اذ كثر
منهم فليس السيرة وليس بابها الامم ان الله عظم حقه فوق حق خلقه فيما علم حقه ولا ما بر كرم ان تتحدا
الاعلمية والبيئية باياها اياكم ما كلفوا انتم مسلمون الا والى لم يعظم انتم الا بحجارتكم وكن يعظم
الهدى بهديكم فاصعدوا على المسلمين حقنكم ولا تقربوا من ذنوبهم ولا تجردتم فضلتهم ولا تعلقوا الا بالبرهان
في كل يوم من صنعهم ولا تساءروا عليهم فظلموا بهم ولا تهموا عليهم ولا تلووا بهم الكفار فاقتمموا فاقبلوا بهم معانته
فقط اعز ذلك فان ذلك الحق في جهادكم اياه الى سراني استهدكم على امر الامم معاد انتم العظم الا بغيرها
المنسج وبنهم وبقوتهم عليهم فبنهم ويحكوا بينهم فان استولى رخصوه الى قال وكان عرض من الخطاب مني الله
بقول اهل البيت في غيرهم وبنهم في غيرهم وبنهم في غيرهم وبنهم في غيرهم وبنهم في غيرهم وبنهم في غيرهم
قال الخطيب عن الخطاب مني الله فقال اهل البيت انما عليكم من الضيق بالرسالة من غير اهل البيت
التي علم اهل البيت الله ولا علم لغوا من علم الامم ورفعة ونبسني حبل العنق الى الله ولا اعلم ضرر من حبل الامم ورفعة
وازم من بغيرها العافية فيما بين ظهرانية يعطى العافية من قوة في الاستيعاب تعني يزيدون الي سعيها وكم خلف
اعاء معاوية حتى ملكه كتب اليه عمر بن عبد العزيز على ما كان يبره على من علم الامم ورفعة الخ وبار في كل شهر قال عمر بن
وفا انما محمد بن معاوية بن اكرمي العرب كان قد تلقاه معاوية في مكة عظيم فارقه منذ قال لسانه
اللهك العظم قال نعم يا اهل البيت قال مع ابلي حتى فكنت ووقوف ذوي الحاجات بابك قال مع ما يلتمسك
من ذلك قال لم تغفلنا قال كان بار من حواسن حدود بما كثر فحجب ان تعلم من غير السلطان ما نرى بهم سقا
امر حتى فعلت ان تنسني انبئت فقال عمر ما اوتيت ما ان كثر سقا الا تر كسني في مثل رطبه العليل كان
فما قلت انه راى اريت دون كان باطلا انها لم تعرف اذ ربه قال فرقي يا اهل البيت قال لا آسى

وانا انما انا فقال مروان بن الحكم ما اصد الغني ما ادرت فيه قال من هذا ورواه
 ما شتمه في الاستيعاب بن ابي اسحق البكري على بلاد ملون في الردة ثم علم على بعض العرب في
 محبته ثم رآه ان يمشي عليه الى البنية فسي استابام كونه الى الصخرة وبلغ موت في
 الاستيعاب بن ابي العدي واه عمر بنان لم يزل عمر بنان فخره وداغيره وانا اذ امرت على
 الفرج عبد الميبران فاب عليه في النجاشي ابراهيم كسبها السباوي فمن مبلغ السناد ان طلبها
 بسني في زعيم فتم اذ شئت فتمت ونا فيه فتمت وصارته نحو علي كل يوم اذ كنت لما في قبا الكبر
 الصفي وانشققي يا لاسم السلام على امير المؤمنين سيوه نرا ما في الجوسق التندم فبلغ ذلك عمر كسب
 اليه اسم السواد من الرجم ثم نزل الكتاب السد الغزير العظيم فافر ان ثبت قابل التوب سيده العاصب في الطل
 الاله ابا عبد الله بن علي فوالك على امير المؤمنين سيوه نرا ما في الجوسق التندم حليم السد فتراني ذلك حوله
 فلما قام عليه ساله فقال واه ما كان من ذمسي واما كان الا فضل سيوه ونا شترها قط حان في اظن
 فتمت وكره يا نقل في عهد ابا وازا اجل الكبر شواع وطق حاشرا نرا ما في ذكوة از مسلمين في
 از حرم باي تحقيق فتمت كال ابو يوسف عدنا اسمعيل بن ابراهيم بن ابي جعفر قال سمعت ابي جعفر قال سمعت نرا ما
 جبر قال ان اول من ثبت عرب في الفخار على العسوة بيننا انا قال فارسي ان لا افسس ادا ما م على من شي انا
 شخا اب ابراهيم ونا وراهنا المسلمين اذ فدت من اهل الذمة من عشرين واهدا واهدا من اهل الذمة قال انا
 ان اعطى على نصارى بني تغلب قال نعم قوم من العرب سيوه من اهل الكتاب فلعناهم يسلمون قال كان عمر
 اسطرط على نصارى بن تغلب ان لا يفتوا اولادهم واهدا من بني اسعيب علم الشيعة عن زبا بن عبد البر
 ان عمر بن الخطاب صحى اذ سمع بعثه على راء الوارق والمام واهدا ان يا فخذ من المسلمين في الاله
 اهل الذمة نصف العسوة التي ابراهيم بن ابي جعفر من بني تغلب من نصارى الوجود من عشرين ففهم عشرين
 الفان انا اعطى الفرس وفتني تسوه من اهل الذمة اذ اشد العزم واعطى العاقا عطاء العاقا مسك الفرس
 ثم عمر عليه راجع في سنة فقال لا اعطى اهل الذمة فوالك النعلبي كما امرت بك يا فخذ من العاقا فانم فرج
 لا تعطى اليه من ثوب الخطاب فوا فاهد كبر وفتني فاسما فف علي فاهد انت قاله بل من نصارى ابراهيم

وقيل عليه قضية فقال لم تعرفت لم يرد على ذلك قال فرجع الرجل الى رعاين مريم ردا ووطنه عن علي
بطيخا فاعاد فوجدكم بغير تحسب اليه من عليك فاخذت من حديثه فلما رآه منة السينا او ما ذلك السيم
من فانه انما ان يكون فضلا على الخصال للرجل فداود كان من شخص طيبة ان اعطاك الخيرة انما شهد انما
يخرجي من الغرابية والى علي بن الرجل الذي كتب اليك في الكتاب دار الجرد - يا مريان واهلها
راحت واذن داود دردار السلام وداود ويا مسلمانين ودرستك ان قال ابو يوسف حدثنا عبد الملك بن
جريح عن محمد بن عيسى بن ابي نعيم عن ابي الهيثم عن ابي عمرو بن الخطاب عن ابي ذر عن ابي بصير
وقوله ما قال في ابي رافع بن ابي جهم بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود
وارة اكله انما باع ان اهل ذمنا كذا فرموا قال ابو يوسف حدثني محمد بن يحيى عن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير
من يهودي اهل الذمة ان يوفي لهم جديهم وان يعاقل وراهم ولا تكلفوا فورا فاقتم قال وحدثنا
بعضه عن ابي بصير بن ابي جهم بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود
على رؤسهم الزيت فقال ما بال هؤلاء فقالوا عليهم الفرية لم يودوا فتموا لا يعذبون حتى يودوا فقال عمر بن الخطاب
ما يعتدرون في الجزية قالوا يقولون لا نجد قال فذمهم لا تكلفوا ما لا يطيقون فاني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لا تجدوا الناس فان الذين يجدون الناس في الدنيا يعذبهم الله يوم القيمة وامرهم
تحملي سليمان وحدثني عمر بن ابي عبد الله بن ابي بكر قال قال عمر بن الخطاب يا فقوم وعليه ما ابل لسان الشيخ كبره من
البحر ففر عنه من خلفه وقال من ابي اهل الكتاب انت قال يهودي قالوا انك الى ما اري قال الجزية
في الحاجة والسن قال فاطمة بن عبد الله بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود
والا حفر فاره فوالله انما اكلنا شيبية ثم نخذه عند الهرم اما الصدقات الخضر والمؤمنين
والخضر ايم المسلمون فوالله ما كين اهل الكفر يرفع عن الجزية وعنه من ابيه قال ابو بكر انما سب
ذلك من عمر ورايت الشيخ والى انما تعجز مجامع ما سبهم فوالله ما فاسته بخرير قال ابو يوسف حدثني
اسرايل عن سماك بن حرب عن ابي بصير بن ابي جهم بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود بن ابي اسود
لقية على فزار فقال لابي جهم ان اكون قد ملكت قال انما علي ان كنت ضربت على سر واداة

فقد بكت وراحت ضرتها حتى غرق دافلاص فلما باس امانت ذراع واما انت مؤذع انما تجد انك
 شورا من تدبير فرمود ان يحرق الاستيعاب كبحر الزبير فان يقولوا المكارم لا تتركوا لغيرها
 واعدت كذا الطاعن الطاعن في كفاه الزبير فان الى عمر من عمر من مابست في ذمها
 في انهم يقولون انما في المطر حتى شيخ ابي عبد الرحمن بن عوف فاطمة بعد ان حذرت
 العبد واعدت ان لا يعودوا احد ابدا من اهل مكة فارقوا عظم در معرفت اخلاق رجال
 وسيلة من السجادة وان من من يركب كذا او ادرك ان مرتبة يبايدت عذقت عودا انت
 وان في الزوار والذات اوصى الله مني ان تزدودا اصل ركنا عظم عذقت عودا انت
 سب وددني من شخصي من كل كذا انت بالامر صدوق ان كل ازدي بطهوا كذا في الاستيعاب
 كتب الى النعمان بن مقرن استشره في حركت بطيخة وعمر بن محمد كرت لاقولها من الام شربا
 فان كل صانع اعلم بصاحفة في الاستيعاب كعب بن سور كان جالسا عند عمر في امارة فقالت
 ما ايت قطرا جلا افضل من زوجي ان لم يبت ليلة فانها وبطل بنهاره ما بنا في اليوم الحار ما جطر
 قال استغفر لهما عمر واثنى عليها وقال ملك شي بالخير وقاله فاسحقت المرأة وقامت راجعة فقال
 كعب بن سويد يا امير المؤمنين ما اعدت المرأة على زوجها اذ جالستك فقال كذلك
 قال نعم قال ردوا على المرأة فرددت قال لها لا بأس بالحق ان تقولين ان هذا زعم انك حبسك
 اني يحببتك فانت ما جلت الى امارة ما تبه واني اتبعي ما اتبعي السن فامرسل الى زوجها فاجلها
 الكواكب من بينهما فقال يا امير المؤمنين من بان يفتني بينهما فقال عزمت عليك لتفضين بينهما
 ففتحت من امه لم افهم قال فاني اري اباها من اربعة ايام كان لزوجها اربعة اشهر من الام
 كبر غير ما فاني انضيت في ثلثة ايام ولما بهن فيهن واما يوم وليلة قال عروسة قال ك
 الا من اعلم اليه من الاخر اذ بفت فاضط على البصرة في الاستيعاب النعمان بن مقرن
 قدم اليه من سعد بن العادسية وروى عن علي بن ابي ابيان واما ان دار في كذا
 بجان وبنها وفاقه رسا وراى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي بن ابي طالب العبد الي

كان يظهر بطراة في الصلوات والركعتين سعد بن ابى وقاص قال ليس يصاحب ذلك ذلك صاحب
 اعني بما ياتي فقلت عبد الرحمن بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عندك وادع يا
 ابن عباس ما علمك انك لا تراه الا القوي في غير هفت وامن في غير ضعيف الخواص في غير سرف المسك
 في غير فاني قال ان لم يكن ذلك وادع في الاستجاب ثم معاوية عند عمر بوا فقال دعوا من
 ذنوبه في ربي لم يصح في الغفوة ^{بمعنى} قال ما هذه الا على الرمي ولا يوجد ما فوق راسه الا ما تحت
 قدميه في الاستجاب ^{بمعنى} استار عمر الصحابة في رجل يوجهه الى العراق فاجعوا جميعا على عثمان بن صفين
 وقالوا ابن جنة الخاتم من ذلك فان لم يجر او عملا ومعرفة وتجربة فامر عمر اليه فوالاه مساه
 الادب فخر عثمان على كل مرتبة الا ان يناله الا اقامه وادعها وتفضل فبلغت حياية
 سواد العراق قبل ان يموت عمر مقام مائة الف اذ فيها في الاستجاب بها كان عتبة بن جندب
 اذ ان من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي احتظها وقال له عمر لا بعدة اليها يا عتبة اني اريد ان اذبح
 لثقتك بليل الجيرة لعل الله يفتح عليكم فسر على بركة الله ومينة الفخ الله ما استطعت واعلم انك تاتي
 حوت العدو وارحون بيمينك الله عليهم وليفنكم وقد كتبت الى العاهة المفرج ان يدرك عمر في جندب
 وهو ذو مجادة للعدو ومكابدة في هذه وادع الى الله فانه اجابك فاقبائمه ومنه الى جندب
 عنه يدركه وصاروا الا فاسيف في غير هو اذ في استنفر من مرت بين الحرب وعثم على المراه و
 كاتبة العدو فاقق الله بك فاضع عتبة بن خردان الا بكنم اختط البصرة وفي الاستجاب
 من حديث الشعبي ان عدي بن ثابت قال لما اذ قدم عليه ما اظنك تعرفني قال وكيف لا اعرفك اذ
 صدقته بهجت عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقني اعرفك انت اذ كفر واذا قبلت
 اذ اذ بدوا واذا دعت اذ خذوا واذا ^{يا} انت كرسني مغير معي مني شديدا ان اسما
 بر امان ^{بمعنى} الريا حق النفرة ان الباصي قدم على عمر وهو كاتب نصراني فخر في كتابه
 في ^{بمعنى} لم يعلم انه نصراني فقال لا بموسى بن كاتيك هذا حتى تقرا الكتاب على اراي فقال
 او موسى يا امير المؤمنين ان لا يدخل السبي قال اجنب بمو قال لا ولكنه نصراني فانه به عمر وقال

لا تاتي

لا تدعونهم فقد افضاهم الله ولا تتركهم وقد اناهم الله ولا تأسسهم وقد حوسمهم الله وقد تبتكهم
استعمال الالف الكسرية مع السين في رواية ابن عمر قال لما بيوتنا بني بعل بطن في مدينا
فاناها بعد اني فلان كنت قد عدت الفلك اعطت ودفعت سالك في الاشارة الى معنى
يخالف وينبغي وانما كذا كذا بنفسه ففعلت معهم واحدا من امر عويذ بن قيس ففعلت
اطلاع بر احوال رعب ما هو باخلاقه بافته شود نرا كذا كذا كذا وملك عدالت سپه بر احوال
اين فايده منبريان رسول كذا در مقرر کرده اند وفايد ونايه كذا حفظت شعفا از دست بر طرف
وفايد ونايه ان عال براي رعایت اين مصطلح بسبب شرط فرار ووجه اند و بجهت هم مصطلح كذا ملك بر
ان شخص معين ساخته اند حضرت فاروق بن عبدالمطلب عرفا ما في النزام مباشرة ان مي فرود ما بر نيفر
قطر انصاف مطلع شود وصابله براي به قرار ده وازين قبيل است كتابه تعبد انما اغراة ولفظ
فاقد كذا بن اورعني انه فنه واورار معني انه فنه در اوقات السنين انما فانت محبة روي داده است
در ضمن دو ملكه كذا نيفر ان كذا كذا كذا عن زبير بن اسمعيل بنه قال من سببت مع عمر في السوق فلفظت
امراة سابت فعال يا امير المؤمنين ملك فوجي وكره صيته صحارا واند ما بنفون كراعا ولامه فمزم
والتزج وفتت عليهم فنه واما ابنته صفاء كذا كذا اختفاري وندبه الي اللد سبت مع النبي
الله عليه وسلم فوقف بها فلم يعجز وقار منها بنته بسبب الفرق الى بوع طيبه كان منوطا في
الدار ففعل عليه فزار بينه باطاما ووجل به با فنه وبقا با ثم نادها خالها فقال افتد به ففعل
ثم استسما تا كذا كذا نيفر فعال الرجل يا امير المؤمنين اكثرت لها فعال كذا كذا واند الى لاري با بانه
سواها ودفعا عرضا زانا فافتاد ثم اصحاحا سني سبها منها اخراجا روي في الرايون
ابن عمر قال قدمني رفعتني الجار فمزموا الى فعال عمر عبد الرحمن بالملك عمرهم الليله لم يفرق
فبانا بخر سامم وبعيليان ما كتب الله لها فمزم كذا كذا صبي فنه وبعينه فعال لانه اني اني استسما الى
صبيك ثم عال الى مكانه فمزم بجانه الي امه فعال بها كذا ففعل فعال الى مكانه فلما كان من امه
بكاره فاتي به فعال فكيف لي لا اركب ام سو مالي اري انك لا يفر مني اللد فانت باه

مستحق من الدنيا على ما روي عن عظام صحابي قال لم كانت لان عمر لا يعرض الا للسفك قال فلو كانت
كواذكوا انهم اقال لا تجلي فضلي العجز وما يستبين الناس ثم غلبه الجاه فلا سلم قال يا بولس انتم
عملتم ذلك المسلمين ثم امرتكم بما جادى ان لا تعجلوا اصحابكم على العظام وان اعرض لكم ما يولد
في الاسلام فاحث بذلك في انما قال ان يعرض لكم ما يولد في الاسلام اخرج صاحب الصفوة
في رواية عن عروة بن ربيعة قال بلغنا ان بين العظام ضعف الناس الى انهم عن امر اهل الجاهم اذ امر بالخص
عنا كيف انتم وكيف امركم فانوا امير امير المؤمنين الالهة قد نبى عليه يكون بينها فكتب
كما با دار سلير باد امره اذ حثت باب عليته فاجع خطبا واخرج باب عليته فلما قدم حج خطبا
واخرج باب عليته فدخل عليه ان امره فخران سبها ربه لا يخرج باب عليته فقال دعوه فان رسول امير
المؤمنين ثم دخل عليه فادركه الكتاب فلم يضر الكتاب منه بده حتى ركب فلما راه عمر قال اجسوه حتى في
الشمس ثمة ايام فتمسك ثمة كما حتى اذا كان بعد ذلك قال يا ابن فرط الخفي الى الامة وفيها ابل
الصفوة وغنما حتى اذا جاء الامة القى عليه ثمرة وقال انزع ثيابك وانذر من يده ثم نادى الولد
فقال اسحق فبه انما لم يعرض حتى اخبر فقال يا ابن فرط متى كان عبدك سيدا او اهلها يا امير المؤمنين
قال فلما هذا نيت العلية وانسرفت بها على المسلمين والارض والاسم ارجع الى تلك ملائكة وفيه
الاسم من امير المؤمنين عمر بن الخطاب اذ جاءه بالي جالس فيها غير ظن اليه بكيدة وبيارة يقول
ما قد ملك هذه البلاد فحينما يوكذك اذ سمع ابنه من الخفي فقال من هذا الذي اسمك اينه فقال امير المؤمنين
امر الله فمخض فزع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك يا كبة اتبعني ثم اطلق حتى انتهى الى الامة فقال
يا ابن فرط ان نادى له هذه الامة ان تدخل عليها فتونسها فادون لها فدخلت فلم يلبث ان فاتت يا امير المؤمنين
بشرايك عظام فمما سمع قولها امير المؤمنين وبنه بيا امير المؤمنين وجعل يفتد اليه وقال لا عليك في اجات
استا على الامة فمما سمع قولها امير المؤمنين وبنه بيا امير المؤمنين وجعل يفتد اليه وقال لا عليك في اجات
الامر ليعرف به ثم عمر حموز في جبا افضة فاحالت مائة ما فعل عمر قال هوذا قد اقبلت من اسم قالت لا اجرا
مير قال لي كما علم قالت الازد اسما النبي من عظامه منذ خلق الى يومنا هذا وبار ولا دم قال لي كما

بدری عمر فلک دانت فی هذا الموضع ففعلت سحرا وادما طفت ان احد ابی علی السلام لا یزیدها ما بین سرها ورجلها
و قبل عمر و هو بیکی و یقول و اعراه و انضوا له کل احد فخذت منک ما عمر ثم قال لهما لم تسبحی فاما منک فانی امر
من الرمان فانک لا تعجز ابارک الله ففعل لهما عمر سبیا فلم یزل یسأل عنی اشری لهما منها کتبه و فخره و عیار
نسیا هو کذک انما فخره بل یطالب ابن سحره فقال السلام علیکم یا ابا عبد الله و من فی صفت المرأة بیضا لهما
و قالت فاسوا به من ابی عبد الله و من فی صفت المرأة بیضا لهما و من فی صفت المرأة بیضا لهما
فقد مر من فخره کان یسبها کربیم اسال عن الرجل یزیدها ما بین سرها ورجلها فانی امر
بکس و عرس و دنار فانی فانی فانی فی الرمان من یسبها و من فی صفت المرأة بیضا لهما
و عبد الله من سعده و من الکبیر علی علی فقال اذانا ففعلت فاجعلها فی کفنی و فانی عن الاذی ان عمر بن الخطاب
خرج فی سواد اللیل فراه طوله فنهیب عمر فظن بیاثم من دخل بیا اثره فاصبح طلحا یزیدها ما بین سرها ورجلها فانی امر
بجوز علیا منعه ففعل لهما ما بال هذا الرجل یا تکبیر فانت انه ساء من یزیدها ما بین سرها ورجلها فانی امر
فقال طوله و کتلتک اکل عسرات عمر من اخرج من صلب الصفوة و العفصالی فانی ردي ان کتلتک لیس
الذین من جملة امرأة فقول الاطال ثم اللیل ازدر جابه دسیر فی فانی علی الاعی ففعل لهما ما بین سرها ورجلها
غیره الرزخ من هذا السیر جوانه محافری و الحیا اتر دنی و کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
احسی ربما موسکلا باعنا لا یفسد الدم کاتبه فانی من اکل تعب المرأة من الرجل ففعلت من یزیدها ما بین سرها ورجلها
فقال العبد فی الرزخ ففعلت العبد کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
تسبح فان مع امرأة فقول و فانی العفصالی بعد حربه عمر الی اللذات تطلع الاطال ففعلت لهما غلبت بها
فطالما یزیدها ما بین سرها ورجلها فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
من یزیدها ما بین سرها ورجلها فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
بفعل فی الرزخ من جملة امرأة فقول و فانی العفصالی بعد حربه عمر الی اللذات تطلع الاطال ففعلت لهما غلبت بها
فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس
فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس فانی ردي ان کتلتک لیس

ما را، پس این شهر که هم سالیم و هم القوم من معانتم الاصلی و قال غامض معانیت قال الفولانی و نهایی رسیدن امر
كان غمره انی فیه السنه و خدیجه عبد الرحمن بن عوف قال مرست مع عریبه بالمدینة فبما کان منسوا و غیر
الاسرائیل فاطلفوا یوسفلا دوننا اذا باب علی عیاش قوم لهم امیوار مع غمط فاخذ عمر یجری فقال اندی بیت
منه فاعلمت ما قال به ابست عیوبه اجیب بن خلف و هم الا ان شرب فانری قلت انما فاخذ انیما ما
اعنه فایا ایضا و لا یخبر ان یزید و درنگیم و خدیجه روی ان عمر کان یسیر بالمدینة من اللیل فرج صوت
یصل فی بیت یعنی فصور علیه فوجد عنده امرأة و عنده فخر فقال باعد و اعدا طنت ان الله سبک من
انلی حصین فقال و انت یا امیر المؤمنین فلا یخجل ان اک صحت الیه فی و احوه و انت حصینة فی لنت قال امیر استقام
و لا یفسوا و قد تحسب و قال تعالی لیس البر بان ما تو البواجیح من ظهوره ما زنده صورت علی و قال تعالی و لا یظلموا
یوما یسیر یوکم و قد طلت بیخی غیر از آن و لا سلام فقال عمر علی عنکم من غیر ان غفوت عنک قال نعم یا امیر المؤمنین
لین غفوت عنی لا اجد لسلها ابد افغی عنه در و ضه الا اباع ویت از اسم مونی فاروق که کسی از شما
با امیر المؤمنین در اطراف مدینه میگذریم ساعتی برای استراحت بر جانب جاری کنی فرموده شنید که صیغه است
خدیجه میگفت بر غیره و سید ابا ابی بایسیر در شرفت میدانی که مادی امیر المؤمنین خواهد بود که لا یراب
الذین بالار ما در کفند بر در بر و اعرف الی المؤمنین ان شرفت عیونه منادی او در شرفت و او سزاوار است
که در مطاع و در فطوت عصیان در نیم فایوق اعظم برایت متوقف شد و گفت ای امیر
سرای ران کنی در روز یکدیگر که شرفت و انداختن را برای سیر خوبت عام خطبه کرد و فاحم را از وی خبر
پرسید عمر بن عبد العزیز از سنان دفتر تبع و نیز در بیت از عبد الله بن بریده اسلمی که فاروق اعظم
در باز در مدینه سیر میفرموده ما که شنید که سنان بیت بخواند الا سبیل الی اخره شرمها ام لا سبیل الی اخره
تجلی با بدان پرسید که غرض از این کف چیست گفت جوابی است از بی بی سلیم رسیق القویح الخدیجه سزاوار
خواند ملاقات فرموده که مراد را تبر اندید که حال او چنانکه بجهت است از بیت المال چیزی بداد و از مدینه
اورا از تنزه خدای عز و جل میباید و فرستاد هم کار خود کرد و از عبد الرحمن بن عوف
مردیست که فاروق بخانه من آمد گفتم چرا امیر انطیسیدی فرموده من جنبر رسیدی که درین دست فاقد ظاهر

درین نزد او گفتند و ایضا ما را از سلطان مغربین خبری رسیده اند و به ما گفتند این نام بر سر
هم و تا صلیب بیدار بودیم و از ایمان برودیم که میگفت رحمت خدا بر شما باد و حق ما را با او برساند
دیدیم که دو انبان نان بر پشت خود بر داشتند و کله از زیت بخت گرفته بر پشت و اسلام فریاد او بود در حال آنکه
سر نیز بالا بردیم تا آنکه رسیدیم بخیمه هزار دهم که بخت خانه در دربی چهار باب و ایضا در آنجا که از هر سو
که سبب خشم شماست اظهار جمع و محبت در میان ما را بر زمین آنگونه و از برای طباغی این در و بیست
تا طعام مهیا کرده و این نیز از طعام خود آشگاه اسلام بود نیز فرستاد ما برای ایشان شامی چند از خود کسوف آورد
و در این وقت هر چه در میان ما و ایشان بود با او با دوستان خود باز گفتند در آنجا که اگر در محافظت سبب الهی
و قیود و کلمات در این میان است که اضعف است با جمعی از وجود عربان است عارفی با طبع
اعظم آنندی بیند که در میان خود با هم میزنند و در طلب شریک شده از ستر او هدف در حال کمال
بواستند و بکنند چون اضعف بود و فرمود با اضعف با همی با همی رفتن کن در طلب این شریک با می
در سکن و در این دوران است موی از قوم گفت با امر المؤمنین بر التفریق ای که بنده از بندگان صدقه این
امر تمام نماید فرمود و این عبد المذنبی و من الاضعف بر سعی خود مسلمانان شود واجب است بر وی آنچه واجب
بر بنده برای خواهد و فی الرابین عن الیکبر العی و ان و ما از خبر عثمان و علی مکان الصدقین
عثمان فی الطلکیت و قام علی علیه السلام علی علیه بالقرین عمر و عمر یام فی الشمس یوم شیدا الم علی بر دنا
سوداوان سوزن را بواحد و در وضع الاخری علیه و به شیفته اول الصدق بکتاب الوانها و اسامها
قال علی عثمان اما سمعت فضیله یقول فی کتاب مدح و جل باب اسما جره ان حضرت اسما جرت الکوا
الایمن و اما من رکان العوی بن اعزبه المخلص ابن اسمان فی الوانقه و فی غیره من کتب
تبعه بن علی عثمان بن عثمان قال هیبا انام عثمان فی مالیه بالهالیه فی یوم صایف اذ ارای رجلا سیوا کبر
و علی الارض ملک الفرائض المرفعال عثمان ما علی ذلک الوانام بالوینیه حتی مبرم بر مع مدنی الرجل فقال نظر
بذا فطرت خلق اری رجلا محاسبا بر دانه سیوق کبریم ثم مدنی الرجل فقال انظر فطرت فانه جوهر من الخلق
خلق ذلک المیر المؤمنین فکرم عثمان فاجز راسه من الایب فان الخ السمع ما عا را سعی اذا ما ذره قاریا و ملک

فيه السهولة فقال كبر ان من اهل الصدقة فخطها وقد معنى بابا الصدقة فادعت ان الخطبة بالروح وخطت اهل
 بيتك ان اشد بها فقال ثابن بالبر المومنين لم الى الا واطل ونكيتك قال عدل اولئك مع صفى فقال مما
 السبيل في نظر الاخي الامين فليطرا الى هذا العزب ان في في سنده وفي الامباردي ان عمر وصله مسك من العيون
 فقال لددو في اذى اذرة ورسنه حتى اشترى بين المسلمين فعات امرؤ ما كذا انا اريد ان اوزن مسكك عننا ثم
 القول فانك انت الخوارزمي فقال لا اجبت ان تضيق في الكفة ثم تقولين كذا يعني توتر فيها الزخار فتمسك
 مسكك ما يصيب بذلك فضلة على المسكين وفيه ردي ان عهد الله وعهد ابيه عز الله به ابله فبعنا الى
 الجمعي وبعث فيه حتى سمعت فقال عمر عيسا في المني فقال نعم فزنا طويما وقد كان عمر يقسم بيت المال فذخره
 له فانك انت در جاسم الال فبعض عمر في طلبها فنقط الملك في عهدك وعلقت العيصية بيت اهلها بنكي
 وعلقت الدرهم في فيها فادخل عمر صيد فاعرضه فيها وطرحه على الحاج فقال يا ايها الناس ليس عمر ولا
 لان عمر الاما للمسلمين قريتهم وبعيدهم وفيه كسح الوموي بيت الال فوجدوا ما فرقتي عمر ما نظاه اياه فزاد
 عمر في يد الخلام فادعت فقال اعطانية الوموي فقال يا موسى ما كان في اهل الدين بيت بيت اهل بيتك
 من ال عمر ادعت ان لا يجمع احدوا امة حوسلى ال عليه وسلم الا طلبا مبطلة وروى في بيت المال من كتاب
 تنبيه الغافلين من علي قال يا اي شري كذا في بيتك يا الله عليه فقلت يا ابراهيم المومنين في سيره قال خير من
 الصدقة اقلية فقلت له اخذ اذلت اللغاة من نورك قال لا تلتق يا ابا الحسن فاذني بعيت محمد بالبوة لولا
 عما ناديت ساطي العوات المأذبه يا عمر بن العوف ان لا حوتة لوالى في المسلمين والحاسن ومع المومنين
 وفيه عمر التي بنزيت من الرام وكان الزيت في العجان يعنى في العصايع وعمر بعثت بين ان سر الاقول
 وخذت ابن له سورا في اذرة فخرج جفنتها بعثت ببره فنظر ابراهيم فقال اى كورا مع ربه روية على بيت
 المسلمين ثم فذبيده فاطلق به الى الحمام فخرشوه فقال يا اهل بيتك واذ اكلوا انك فمخرفا في انا
 سلما ان ميكرد اكر در تدبير منى على ميديا اصلاح ان في في الرضا في الفرة ان رطله السوا
 غطس الى بين بنزيت اذرة واعطانا ما لا عزلا في الفرس من نزل وبعثا فقال عمر ما منكم ان تزود فاق
 صودا وصدرا من عطية اخنك فقال القويش ان نرا صا ودر ليس لها بكفو فقال عمر فعاك كعب يدنا واولا

اما سيدنا قال المالك الكوفة التهجرت الرجل الكائن للمرأة لا تخشى ذراهما ابدا
وأيضا ابن عمر قال كتب من الطابئين ما بنى الرجل من اهل المدينة من خاتم يردونم فليس هو الخمر او
يطلقون او يسعون اليه من النخلة في طلبه يوجب نفاق ما ترك حرمه الابري واولاده كما ان خمره يترك
الي العواشي كما يوم السبت فاذا وجد عبد في عمل لا يطيقه فيه علامة وازا تجل انكر فابت هذا قال حضرت
صلي الله عليه وسلم بانك وجه في فرسخ في الريا هو عنده الزهري قال كان عمر اذا ناهى مال العروق او حرس
العروق لم يدع رجلا من بني هاشم عزرا الا زوجه ولا رجلا ليس قائم الا اقدمه وفضله ثم يمشي على قال فوطي
عمر على من العيون فقسما بين المهاجرين والاضداد ولم يكن فيها شيء يصلح على الحسن بن علي فكتبت للمصعب
البر ان يجل لها على قدرها فاضل دعوت بها في عمر فليسا فقال عمر لقد كنت ارا ابا عليم فها بيته في
رايت عليها مكلها وفتية عن عشرين بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله قال اتيت علي بن عمر بن الخطاب وهو على
فصعدت اليه فقلت له انزلني منزلي فاذا بسبب المنزلك فقال عمر لم يكن لاني منزلي واخذني فاطمة
معه فجلت فليتها بيدي فلما انزلنا اطلقني الي منزله فقال لي من خلفك فقلت والله ما علمني احد فقال يا
بني لو علمت نورا ان قالوا بيته يوم ما هو قال معاوية وبن عمر بالباب فخرج ابن عمر فخرجت مو فليتها بعد
قال ثم ارك فقلت يا امير المؤمنين اني جئت وانت حال مجازي ابن عمر بالباب فخرج ابن عمر فخرجت
معه قال استحق بالاذن من ابن عمر انما اتيت ما في رورا اذ غرو وجلتم انتم وفتية عن عبيد بن
قال قال الحسن بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله بن علي بن ابي طالب
فان يكون لها فليتها عمر فاروق اليه فقال يا ابا عبد الله قال قلت اذ لم يكون
عبد الله بن عمر لا يكون لي قال يا ابن ابي فليلت اتيت السنو على الراس فركم وفتية عن المنذر بن سعد
ان اذ ولي النبي صلى الله عليه وسلم اساذن عمر في الي فاني ان باذن ابن عمر حتى انك ان علمه فقال ساذن لكن بعد
العلم وليس هذا من ابي فقلت زيب بنت جيس سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عام حجة الوداع
انما يوفيه الحج ثم ظهور الحضر فخرج عينا فارسل مع بن عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف واهل بيته
يسير احد بابي ابي بيته واذ لا تطلقن ولا يابرين احد فاذا نزلن فانزلن سواكم كونه على باب

ومن حاشي البوت فشي الغوث فها الجار وهذا كثرتها ابتهما المرأة على امر المؤمنين فقال في رواية
خواتم حكيم التي سماه فويلها من فوق سبع سموات فمروا مدعي ان سبع لبا ويزوي ان حاشية السعفة
حياتك تعرف ان ان حاشية كتبت في فصل اليه هجرت اليها عن منزلها فقال
فقد ابدلني الله يوم الجمعة باليه فان لي حيا ارجوا فالاصحاب ما قالت تجارته ما سبني تحت
قالت ليطمان قالت اخبرني فانت حرة وفيه ارسل عمر الى السعفة بنت عبد الله العودية ان اخبرني ان
فقدوت عليه فوجدت فاكنت بنت شهيد بن الي الغيثن بيا به ففعلنا ففعلنا ساقه ففعلنا فاعلان
ادعا ففعلنا دون فاعطانه ففعلنا سرت بلكنا بزا ففعلنا اسلاما ما انابت ففعلنا وادخلت
الي وجاتك ففعلنا قال كنت سحره ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
عليه ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
سليمان بربيعان ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
عرايين النخل ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
عمر ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
عبد الله ان ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
الي عمر بن الخطاب ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
كون ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
ما حتى ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
سرح ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
الي ابي موسى الاسدي ان لاجال هذه المسلمين ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
هتة ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
مؤنح الكيرة والفوفة ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا ففعلنا
ملاوة ايمان وصدق بنت داسان برطق الله ونسبته انه بر السوء والارض وعقل وافر وكفا كيل

ما ذكره ابي زريرة مولى ابي جندب و علي بن ابي طالب و صفية بن يحيى الزمان و غيره
 في وصفها لوس فاروق اعلم در علم الحكماء مسمي بفقهاء يسود بسلكهم از آن كه بصيرت غيرة
 در آن اطلاق اوت و آنحضرت صلي الله عليه و آله در اهل فقهيه با و اسارت فرموده اند
 انما ساروا في ما بين يديهم من الفقه و در اهل تبيان و ارجح نسبت فقه او با ساير فقهها
 صحابه انما نسبت صحف اوست با صحافت ساير صحابه بر ضد صحف او با فقه او با فقه قرآن متواتر
 است و اهل كمال صحف او باشد قرآن سافه و بجز فقه او با فقه شيعه جاده خوار از دين محمد صلي
 الله عليه و آله و سلم ظاهر دين و سواد از نظم اوست در هر چه بماند او با فقه اوست اگر چه
 فقه او با فقه اهل بيت او باشد همچنان كه ذكر در امانه و نسبت فقه او با فقه ساير محدثين اهل
 حديث شريف با شريف و اين فقهيه بجز اهل بيت اهل بيت اهل بيت اهل بيت اهل بيت اهل بيت
 كنده از شهادت آنحضرت صلي الله عليه و آله با علم با علم او و فقه بعضي مواضع است با و پس متواتر با فقه
 فقه رسول الله صلي الله عليه و آله ان الله جعل الحق على لسان محمد و قلبه احقر بالترندي بر روايت ابو بصير
 ابو داود بر روايت ابى فروقان اخذ كان فيما كان قبلهم من الامم من محدثون من غير ان يكونوا انبياء
 فاسمهم في الحق اصدقانه عمر بن الخطاب من حديث ابي بصير و مسلم و الترمذي من حديث عائشة و قال
 جيرانا ما نرى ما رايتم رسول الله صلي الله عليه و آله من غير ان يكونوا انبياء و ذلك في عمر بن
 عمر بن الخطاب عليه قتيص عجرة قالوا و ان الله يا رسول الله قال الدين اخبر الجاهلي و مسلم و الترمذي
 بر روايت ابى سعيد و قال جيرانا ما نرى ما رايتم رسول الله صلي الله عليه و آله من غير ان يكونوا انبياء
 ثم اعطيت نفسي عن عمر بن الخطاب لولا قال الله قال العلم اخبر الشيطان و الترمذي من حديث ابى بصير
 اخذوا بالدين من بعد ابى بكر و عمر اخبر الترمذي و جماعة من حديث ابى بصير و انما شهادة
 صحابه و انما بعد اخرج الدرر من حديث فقه قال ما بفتح النون ثلثة ايام و رجل يعلم تاريخ القرآن لم يمش
 قالوا يا حذيفة و منه ذلك قال تشره الخاب و انسى هفت و اخرج الدرر من حديث ابى بصير ان قال
 ذهب عمر بن الخطاب فكرنا به ايم فقال فرب عمر قسوة اهل العلم انما انك نسبت فقه او با فقه ساير

صاحب منزه مصنف ادبنا بصاحبها جرح الملك عن الشعبي ان قال الغصاني سنة ١٠٠٠
سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالدينه ذلك بالكلية فيما لم يذره عن راي وزيد بن ثابت وذاك لكونه في
بن سعد والوجوي ذم المظالم عن الشعبي من ذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم ما اراه الا
عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود وداود بن كلاب ومحمد بن زيد بن ثابت
واخرج المظالم عن الشعبي قال لا يذوقوا هذه الا من استعمل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان عمر وعبد الله بن
الشعب بن عبد الله بن عثمان بن عفان بن مالك بن ابي النضر بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود بن عبد الله بن مسعود
الشعبي قال كان سنة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يتذكرون الفقه منهم علي بن ابي طالب وزيد بن
عبد الله وعمر بن زيد وداود بن مسعود ورضي الله عنهم
وتمت سليمان بن يوحنا فذكر دند بن علي بن زكريا فذكره مشهوره وهو من اصحاب علي بن ابي طالب وكان له كتاب
بالمنه نكحت اخرج مسلم عن طاوس بن ابي عبد الله بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
بذراع واحد اخرج مسلم عن ابن ابي ليلى بن ابي عبد الله بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
اخبار الامور اخبر ابا نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
بذراع واحد الا ان يكون من اهل ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
شئ فانتم المستقيمون في ذلك واخرج مسلم عن العفيق قال لم يكن يصدق في علي بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
عبد الله بن مسعود ومجاهد بن جبل في اقرانهم في اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل
بكتب في قراءة وتغير رديت حردان بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
من اهل
شبه ذلك في اهل
الابوين قال الامام الثالث من جميع الال وهو محمد بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
فما كثر من شعيب بن جابر بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم
فما كثر من شعيب بن جابر بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم بن ابي نعيم

است با ارفاق و بی جزا و با برنجی که کرده است کان عمرا از اسکت طریقا و جدا سهلا غیر گفته بودند
ان بود که دادند او سبعا و اسکت عم و او را از سبعا اسکت و او را غیر سبعا و زید بن ثابت نیز
در سبعا است و بعد از آن بر عمر از فوض و ساجیه و در محل استباه فعا و مینه و عا لیه حدیقه را می
بیشتر است اما اگر نسبت به اینجهان است مانند نسبت مجتهد مستقل است با مجتهدان
پس نیز که قریح و سبعا اما اگر طام می شود و میانه مجتهد مستقل است از فعا و سبعا و جمع بین
ان اولیا بین الحقایق مینماید و مجتهدان نیز از فعا نیز مسایل را فراموشی کرد همچنان که ارفاق
... ام و مقرر فرموده و مجتهدان طام سبعا قواعد را از فعا گرفته اند در سبعا

بجای برده و جدا که مجتهد مستقل مسایل ... بهیله بریزد و جمله ملاحظه از مسایل
در این باب بعد از آن مجتهدان فقیه تفسیر قرآن عظیم و حد از سنت عینه و آثار سلف و فقه
فواعد استباط با گرفته در مسایل مفروضه مجتهد مستقل فوض میمانند که در مسایل از مسایل فقه کتاب است
یا معنی موافق یا مخالف است یا بعد بی موافق آن یا فتنه میجو امراد و اگر بنا فتنه و میجو ملاحظه بر اینند
آن از فتنه سکر فتنه و ایلی قوی هم ... به اندکنا بر سبعت و سبعا و اجلاء امت ترک
استماع میکنند زیرا که حالتی نام ... از فتنه بیلی فتنه و موافق میجو فتنه و در مسایل نیز ظاهر است
توقف نمایند یا اعتماد بر قول مجتهد مستقل میکنند علی اختلاف فی فکلیت علی اقتدای فقه فی سبعا
اغوی و بی ان الحقیق بر اول بجز فقلیه المجتهد الاخر از کان افضل منه و اعلم قولان السبوع و لا یجوز و ...
الذی لا یجوز غیره عند استعمار شیخ الاطیال بجز قال السماعی قول الایة الی کبر و غیره و شیخان ...
انهم و علی او امر الی التفکیه اصل عیا و هر که وضع امام مالک و مجتهدات خود وضع امام ابوحنیفه
در مجتهدات خود شیخ کند در این نام توقف نخواهد کرد و باز چون مسایل دیگر دارد و سبعا و کلام مجتهد مستقل
منصوصات مجتهد است و کند از اوله شیخ بر نهایی استدلال مجتهد مستقل و نام این مجتهد متنب
مناهی است و طام نیز گفته بر فوض مجتهد سبعا فواقی خطاب با طرد عله و غیر آن و نام این طام مجتهد
متنب مجتهد است همچنان که مجتهدان در این بعد احکام ما سبعا با فقه من الکتاب السنه و انما علم عمرید

قواعد جمع بین المختلفین در مسائل مفروضه فاروق اعظم فومن نموده اند اکثر سراج اول که
را مکرر شده و در باب دیگر مختلف کنند باز در مسائل دیگر که بر العیان دارد در بعضی مواضع
را کار فرما شده اند در ظاهر علی بن عمری نموده اند لیکن فهم این سخن بجایه و قیاس است
المان شرح و قایه و در ایام که او را که این مدتی بود که در کس که در سخن کاتبی علیه بود
العمر فی طلب المجالس است که فلوله و اعظم را در شرح اعظم نگرفته باشند و بغیر توسط او را در شرح
کنند لیکن توسطی که محبت نه بر می یابند با محبت مستقله توسطی که محبت است را با بند با محبت مستوی
این را قرائن بسیار است که منصفند و در کلام صراط که بصدق استیجاب خط مشی از آن فریاد است
مجتهدان سمانیه شده با یکدیگر است و در راه در حل و مسائل با این سخن خوانند و این تبار است
را اصحابی است فنی گفته بیخود مجتهدین در مسائل فقه تابع مذمبه فاروق اعظم از این سخن
مزا میسازد بند تخمین در همین سبب نام الزمان مجتهد اصحابی است معترضند ظاهر بر دو کلمه در اینجا
را تا از سبب اینها در مسائل نیزه با آنکه من حضرت فاروق جزو احد باشد که یکبار
و دیگری بنسبت با آنکه در راه فاروق اعظم مختلف شدند که تفصیح در آنجا کرد و دیگری نسبی روانه
که بر با آنکه علام فاروق اعظم تحمل وجهها با پیشتر علی بن عمری دارد و پیشتر در کلام دیگر با آنکه در نظر
مجتهد قول حضرت فاروق معارضند که شکی صحیح با عیاش علی بن سیدان کرد و در این است صانع مجتهد
منه و مجتهد دیگر فادد شد بر فروع مخالفه و تطبیق بین الدلایلی پس نکرند که در باب وجود و خصوص
بیشترین سخن مذکور است چنانکه بعضی از آن مذکور خواهیم کرد با آنکه سلسله نهی حضرت فاروق
است بر یکی با این سخن معنی با آنکه در سخن از قول فاروق اعظم مختلف شدند قرینه دیگر اگر در این باب
ملاحظه کرده شده بسیاری از مسائل است که حدیث مرتفع هر که بر و ابی جماعه عن جابر موافق بن حضرت
فاروق در دعایافته شده و در اکثر من این صحت بسیاری از مسائل است که حدیث صحیح یافته شود بلکه
ایجابی از کتاب سنت موافق حضرت فاروق یافته شده با جز در حدیثی که بر و ابی جماعه عن جابر
باشد یافته شود بعد مجتهدین در بیصورت نیز از آنجا فاروق میکنند و بسیاری از مسائل است که احادیث

منتهی حضرت فاروق تطبیق مقرر کرده البته تابع همان تطبیق میشوند چنانکه در مسئله فسیح و مجوس
 مسئله فصل عدم و مسئله شرف و مسئله شرف و مسائل است که حدیثی در آن باب یافتند و در این
 مورد اما معنی این خبر حدیث و حیا بر علی نیز ظاهر شد و طریق بیان برای در آنجا بود و در
 آنجا نیز حدیثی از مسکنه و مجمع بیخود بر آن باب که شاعر عربی ادراک میباید که فلان قصیده
 فلان قصیده است هر چند صاحب قصیده با آن شعر که کرده باشد در صورت حدیث فسیح و مجوس
 میسر که اگر حدیث خود را بر عقیده فاروق اعظم جمع نکرده اند این عمل را میکنند قرینه بر آنکه اصل
 آن حدیث در صورتی است از جامع که مختل اهل زمان است یعنی اتفاق جمیع محدثین
 لایسته هم نماند و حدیثی که در حدیث صحیحین در آنجا آمده است از آنجا دور
 و جامعان بدانند مگر فی اغلب موارد در حدیث نقل کرده مشهور اجماع کثیر الوقوع اتفاق اهل حدیث
 از مشیقا با مصداق و بعضی در مسائل محدود فاروق اعظم یافته عیبی که اهل حدیث و عقیده بر آن اتفاق کرده
 اند و اتفاق فتوی جمعی عقیده سکونت با فتن و علو این اختلاف علی قولین که در حدیث اتفاق بر فتوی
 قول ثالث است و بنا بر آن اتفاق اهل حدیث و نقلی که حکم حدیث آن اولین نیاید از اهل حدیث که تا ستر
 نظریه اهل حدیث و حدیث علیکم استنبی و سنت اللغات از این منتهی بعضی اعضا علیها بالذات است
 اجاباتی که در واقع سده اند بدون اتهام حضرت فاروق در فتوی فتوی در صورتی است چنانکه در
 مسئله غزل با گمان و چهار بکر در مجازة نقل کرده اند فقیر را عقی و نه سالها با بظایر مکیه است که در
 حضرت عمر را در خطبه دوم ساز و در تعجب میکرد از غلامی سلف که چرا با برادر عظیم از پاره
 اند فالانکه خواب و طغی در حق خواص سلیمان در حوام است حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی
 آن خواص سلیمان با اختیار اند یا محدثین اتفاق سلف و خواص سلیمان اصل علم است در فتوی و اصل علم
 ما بر خصوص فاروق در مساطرات اوست بجلدی ضخیمی است و کتب اربعه از آن می توانیم
 کرد و عمده در فتوی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی
 است پس از فتوی است در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی در حدیثی

تلك كثر من كان ان ان يورد اما فاديه ان در حق عوام سليل است كه فاسد به ما شو كي سترت
فانهم بره بي ياديني علموه و علي حد اماره جوار كنند و اخذوا و است نشون بشقرا ان با حقا بكنند
فانهم دين مسود اعظم را از ديانات نماذة جدا تصور عاجد و حجة شرح بر وجهه تايم نما ندر بهر ستره
اعظم در ستره دين مقبول و بنك ستره ستره است مطلق شود و اعلاي كذا ذي حق هذا هو ان ندر ما ندر
انوقت ان داعيه وجود نادر چون سخن ما ايجي رسيد ان داعيه بار كلك درود و بس فاطر انان و اعد و ستره
فان اصح فلكه اسباب تشنه المال و احد هو الله في الملحين بسم الله الرحمن الرحيم الحمد و حمد و الصلوة
و السلام على مني الذي لا يبي بعده الحمد لله فقول العبد الضعيف الي الرب العزة الكريمة على العون عبد الرحيم تارة
تعا بستره فانما و فحق الله و جعل الله سم ندر ستره ندر بستره الخليفة الاذواق الباطنية الصفة انصاف الكائن
عرب الفطاب ستره و انصاف و انصاف و انصاف ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
بستره الخليفة الي ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
ان ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
كن بالسر فاطر ستره رسول الله صلى الله عليه و سلم فافتره بها فان جارك يستره كن بالسر و لم يكن ستره
رسول الله صلى الله عليه و سلم فاطر ما تصح الي الناس فخره فان جارك يستره كن بالسر و لم يكن يستره رسول الله
و لم يستره فاطر ستره اي الامر من ستره ان ستره ان ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
فان فخره اي ان فخره ان ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
الا ستره ان ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره ستره
الله ان فخره ستره لا عنه فخره اي مسلم عرب الي عثمان بندي كان عرب المطايب البروة الكذب الي كذا

بكل ما سمع و ارجع السبعيني عن ابن عمر قال كان عمر باقر ان لما اخذوا لفته ابانة من الورد للصدق
وان كان خلاف العباس و ذكر انما في من فخره ستره ان ستره ان ستره ان ستره ان ستره ان ستره ان ستره
لا خلافها في السناخ و العهر فلم ينح رايه من و جدت كتابه عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه
و سلم قال في كل اصبح ما نكسرتة الابل و قتها ان ستره فان ان الدنيا للمعاظرة و لا ستره للمراة من دنه

وهذا شيا فلم يتبع راز حيا خبره الصالح بن مهران ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان
يؤدك امرأة اشيم الضبابي من دية وكتبها حديث عمر في الخين وخبو خبر جميل بن مالك بن الزهيرة
انما لم يلقها بغير هذا اذ اخذت بغيره عبد الرحمن بن موهبة في الزجج من رصف الوالي ثم اورد الساجي
في السعد في شكلا و قال لم يكتف عن الخطاب على راز الورد في غير املة حتى طلب جلا و اجاب بان
في حين موافقة طلب محمدا في الاصل لم يمس خطه الزوي وتلك منطه في بعض المواضع طلب ذلك سئلها
انما في راز الله وهو ما حكتم في رازنا في راسي الخطر و ارفع الشهرة كما مر في بعض في قصة ابي موسى الا لعل
انما في راز الله في رازية و فيها في رازي صلى الله عليه وسلم من سره كخبو الخينة في راز الجماعة و راجع
في راز الله في راز بالاجماع شرط العياس راجع الازر قطي و بعد ما بعث في رازي الازر في ادب
الضمان انتم الفهم في رازي في رازك عالم بلك في الكتاب السنة و اعرف الامان و الاشارة ثم
فمن الازر في ذلك فاعلم الى اصبها الم اعد عز جيل و سبها بالحق في رازي قوله عالم بلك في رازة
الازر في راز العياس قوله اعرف الامان و الاشارة بيان القبول عليه قولنا صبرنا الله و صبرنا بالحق
بيان العفة و كونها موضة في رازة السنة و كراية السؤال في راز الازر في رازي عن ابن عمر
سئل عن رازي فقال الازر في رازي فاني سمعت عمر بن الخطاب يقول في رازي الازر في رازي و قال
قال عمر على النبي راجع باس على رازي عالم يكن فان الله فدين ما يجوز ان قوله بين ما يجوز في رازي
تكفل ان يابم الصور في رازة هذا راجع في الحقيقة راجع الازر في رازي و سب بن عمر و الحج في رازي
سئل الله عليه وسلم قال لا تجنوا بالبيت قبل نزولها فانكم ان لا تجنوا قبل نزولها لا تجنوا المسلم
و فيهم اذا رازي نزلت من اذا قال و فحق و سد و انكم ان فعلوا فختلف بكم الازر انما نزلوا هكذا
كذلك و رازي بيده و عن عينية و عن شارة يعني من رازي في رازي و سب بن مالك يكن كذا
و تجلت في رازي و هو ان الكنا في السنة استعمل على جميع الامام اجالا اسرار الساجي الى هذا في رازي
و راجع الازر في رازي عن ابن عمر بن ماضع بالاسان انما لا يذهب العلم باقرى القرآن كراية العدل في العلم
راجع الازر في رازي عن ابن عمر بن ماضع بالاسان انما لا يذهب العلم باقرى القرآن كراية العدل في العلم

لم يكن باعترافه كمال الصلوة الطهارة شرط الصلوة اليكبر عن السنن والارواح قبل صلوة غير
طهور مرفوع من طرف شئ صفة الوضوء ابو صيفة عنه قال عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
انه توضع غسل يدي يمشي ويضع يده على راسه ويضع يده على راسه ويضع يده على راسه
مقبلا وتقبل اذ غسل عليه يمشي اليكبر عن السنن والارواح قبل صلوة غير
اذنية طاهر بها تسجعا اليكبر عن شرط سمعت عمر يقول الوضوء ثلاث وثلاثون سجدة اليكبر
عنه المرسى عن عمر في الضميمة والاسنان وغسل اليدين والرجلين ثمانا وخمسة عشر في غسل اليكبر عن
المصعب بن سعد عن علي بن ابي طالب قال قال علي بن ابي طالب ان عمر بن الخطاب لما صلى
طاهر فذهب ويتركها طينها فقال لم تتركها للسنن اليكبر عن ابي قلابة ان عمر بن ابي طالب
قد مره مثل الظفر فامر ان يعيد وضوءه فممنوته وعنه عبد الله بن عمر مولى الازد قال قال عمر بن ابي
المنه وبعيد الصلوة تلك اهلها في الالاء لا على الزمان والصحاح في الاصل منهم والسنن
مسفر الساجي عن عمر بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
اليكبر عليه قال الساجي في حديثه في حال بالسنن تلك العلم ما يوجب الوضوء ما ذكره الساجي
وعنه ما عن زيد بن ابي بصير عن عمر بن الخطاب قال اذا نام احدكم مضطجعا فليصمها العلية عند اسأ فليش
نوم منه لم يكلوه مقدته من الارض وعند المنقة يوم ساء او مكى عن شئ بحيث لو انزل سقط اليكبر
منه جابر بن عبد الله قال اكلت مع رسولا صلى الله عليه وسلم ومع اليكبر وغيره وكانوا يمشوا
لم يوضؤوا واخرج الرازي في منزهة عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
للموتوا وروى هريما ان عمر صلى ركعة ثم زلت يده على ذكره فاسار ان اكلوا ثم خرج فوضوا
فانهم لم يبقوا الصلوة وفي السنن نظر طويل بالسنن في غير ذلك من اهلنا عن ابي بصير عن ابي بصير
سجد يمشي يعني الذي مثل الفرزة فاذا وركعتك اكلت فليصم فزير العيون صا وضوءه للصلوة
اليكبر عن طلحة بن عبيد الله بن عمر بن الخطاب قال قلت لابي بصير قال قلت لابي بصير
يعني ابن سيرين لا ادرى ما هذا لك معناه استجاب التظيف ادب اللطاف اخرج البخاري وغيره

عن ابي عبد الله في منعه من ان يخطب في يوم الجمعة فيقول يا ايها الناس اني ابعث اليكم رسولا من قبلي
كان عمر اذا بالبحر ذكره في الخطب او عمر ولم يسمه ما قلت انتم على ذلك في اول السنة وليس فيه حديث صحيح
فيها فوجدت رقبيا على ابي اسحاق من العاطل عليه على فكلية الخطا للشيخ على الحسين ابو منبه عن حماد
عن ابي عبد الله بن عمر قال قلت لعبد الله بن عمر وسعد بن ابي وقاص في البيع على الحسين فقال سمعت ابا عبد الله
عنه في يوم الجمعة في خطبته فقال عمر على ابي عبد الله ما كنت ارا في يوم الجمعة
ذلك في يوم الجمعة من يوم الجمعة عن حماد عن ابراهيم بن عوف ان عمر بن الخطاب قال للشيخ على الحسين في يوم الجمعة
ولما سمعتم ان الامام عليا يريد ان يخطب في يوم الجمعة فاستجابوا له في يوم الجمعة
في اليوم الثاني من ايام وليا الحسين في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة
ان عمر بن الخطاب قال اذا دخلت عليك في الحسين وانتم طاهر فامسح عليها ما بدا لك اليد ذكرك في
في القديم ثم رجوعه في اليوم الثاني من يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة
منه الحسن بن ابي بكر عن علي بن خالد قال عمر اذا اجبت عمل فليعمله ثم توفوا وضيقه الصلوة ثم افترق
عليه اما ابو بكر عن عاصم بن عمر عن علي بن ابي طالب في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة
عمر وقال عمر اذا اغتسلت من الجنابة فتمضمض ثلثا فانه ابلغ ما يوجب العمل ما كنت ارا في طريق منته
ان عمر وجد في ثوبه اخلا ما فاعطس واما الصلوة ابو بكر عن رفاع بن رافع قال سمعت ابا عبد الله
الخطابي في خطبه عليه فقال يا امير المؤمنين هذا زيد بن ثابت بعثني اليك في اليوم الثاني من يوم الجمعة
الجبانية فقال عمر طيبه في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة في يوم الجمعة
يا امير المؤمنين باء ما فعلت لكن سمعت من اعمام حديرا في حديثه من اني اوجب من ابي بن كعب
رفاعة بن رافع فاقبل عمر على رفاع بن رافع قال وقد كنتم تفعلون ذلك في اصحابكم من طرفة
فما كسلتم تفعلون فقال قد كان ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم ياتوا به الا بعد
فلم يكن من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ادعي فامرهم جميع
الصحابة من الاغتسال في يوم الجمعة فاستأثر الناس ان لا يغتسل في ذلك الا ما كان من مواد وعلي

فانما قال اذا جاوز الانسان الحان فقد وجب الغسل فقال عمر بن الخطاب اذا تم لصاحب برود قد انعم
فمنه بعدكم استاذنا قال فقال علي بن ابي طالب لو اني كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم لكانت
عليه وسلم من ازواجه فارسل الي حفصة فقالت لا علم لي به انا حارس الى ثالثة فقالت اذا جاوز الحان
الانسان فقد وجب الغسل فاعلم للاصحيح برجل من ذلك الا اوصيته من ابا بوبكر عن سعيد بن المسعود قال عمر
الا اني برجل فله يعني جالس ولم يتبرأ ولم يغسل لانه لم يتركه عن ابي بوبكر عن ابي جعفر قال اجتمعوا الى
ابوبكر وعمر وعثمان ما اوجبوا عليهم الا غسلهم واخرجوا عن الغسل كالماء اوجبوا بوبكر عن عميرة قال
عمر لا يقر الرجل القرآن ابوبكره فعادة من خرج عمر من اظفار آية من كتاب الله فقيل له انقره
وقد حدثت قال انقره ذلك مسلم وفي رواية مسلم ان قال ذلك ابوبكر عن ابن بن ابي ربيعة
قال لما عمر اذا سميت ابنتكم اردت ان تقوم وكففت نضج قات كحاضن قال انما سميتها
وضوءا ما لك الشئ في غير ما ان عمر بن الخطاب ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب الجارية
منه الا على فمما ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما ردا غسل كرك ثم تم دون الحام ابوبكر عن حفص
قال عمر لا يرى الرجل عورة الرجل ابوبكر عن فعادة ما كتبت عمر لا يدخل احد الحمام الا بمغبر ابوبكر عن علي
بن ابي طالب كان عمر رجلا البس كان عليه الشعر وكثرت له النور فقال النور من العلم المراد
ابوبكر عن عمر انه ان عمر سئل عن ما ارجع فقال ايها النطف من الساق في عمر بن دينار ان عمر بن الخطاب
ورد حوض من حبيته فخذل انا وبلغه الصلابة في انا فقال ما وقع بساكنة فشره في قوسا ما لك نحو
فك محمول عند الحنفية على العذبة الكبر وعذ الساق في على العلكين طيب مرفوع في ذلك ابوبكر عن زيد
بن اسلم عن ابيه ان عمر كان له قميص يسخن له فيمنه الا ابوبكر عن فعادة قال عمر ليس من جنسها في فيها
يعني سور الحافض الساق في البخاري وغيرها ان عمر توصاهما عن ما جيب من عند نظرية نظرية الحافض
ابوبكر عن ابن سيرين عن عمر بن الخطاب قال قال ابوبكر عن زيد بن العليل ان عمر غسل ما رآه من الجارية
وضغ ما كبره ما لك الساق في نحو ذلك ابوبكر عن فان بن ابي برة سال رجلا عمر بن الخطاب فقال اني
على طفتة فقال اسكن رطبا فاعند واسكن يا بسا فاعلكه وان فقي عليك فالسنة بن مالك

عليه على الادب والسنن في علي التذييل ابو حنيفة على غسل رطبه وحكها بابه ابو حنيفة عنه معا عنه ابراهيم
 بن عمر قال طهور السكبان في الماء او يطهر بصلوة الصبح من طهره فضلي وجرحه ثوب ابو بكر بن
 الحسن بن مالك بن عمر بن النابلسي جرد في دونه فلسوة بطا من طهره النابلسي قال قالنا
 عنه ناسه وقال ما يدري لو اني لم يكن في ذلك فخر في ان السحر لا يعقل البياض البصر الجرح
 الاسود ان لم يلمح البصر في الماء بعد المارسة ادردي من وجهه ان عماد ذكره نفسه تشكك
 وروى في صلى الله عليه وسلم انما يكفك ان جعل بها الحديث فلم يفتح بقوله قلت كثر العقبات الا
 قول عمر لانهم وجدوه مخالفا لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من سمنه ان بن حصين الذي في روعه وبن
 الناصر وغيره اسره للجب بالتيقن اذ لم يجد الا او سبغت انا فوجدت ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يجمع
 استنوا ان قيل الا بين في الآية واية النساء فصبوا كمالا وادبلين وترى كل ما اول على ما
 وعمر بن الخطاب جل من ان يغني عليه بذ الحديث والنوع ادردي ان يبلغه هذا الحديث ثم لا يقول به الا
 بمعنى فهمه النبي صلى الله عليه وسلم به اخرج الساسي عن طارق بن اعرج ان اجب فلم يصح ان ابو حنيفة
 عليه وسلم فكذلك فقال اجبت فانسبها جاز فتم وصلها فانه قال له كذا ما قال له كذا
 يعني اجبت طار الساسي في ان عمر بن مسعود كان يخلان بالامسة على التمس ما يدى فكانت اياتها
 ساكنين عندها من النبي صلى الله عليه وسلم اقيمت الصلوة ما لك عنه ياق ان عمر بن الخطاب كتب لي
 عماله ان ام امكم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن صنعها فهو لا سواها
 اوضح ثم كتب ان الصلوة الطمير اذا كان الف في ذمها الى ان يكون طرا حرك منه والعمر وشبه
 مرتفعة بها بقية قد ايسر الركبتين من زوكته قبل عزوب الشمس والنوب اذا عزبت الشمس
 العمار اذا قاب السخى الى الملك الليل فتمت نام فلما تمت عني من نام فلما تمت عني فتمت نام
 فلما تمت عني والعج والنجم باوية مستنكة ما لك عن عمر بن ابي سبيل بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب
 كتب الى ابي موسى الاسدي ان صلوا اذ ذابوا الشمس والعمر والشمس صيا فقبه قبل ان تغربها
 صفوة والمغرب اذا غربت الشمس اعر العمار ما لم تم وصل الصبح والنجم باوية مستنكة في قول

فيها سورتي طه ولطيف من العفضل وفي رواية عنهما م برودة عن ابيه وصل العمى بينك بين
لكت الليل فان اعرت فاقطع الظليل ما لك عن عمه الي سهيل ، ما لك عن ابيه انه قال كذا
طهفة ليعقيل بن ابي طالب يوم الجبة فخرج الي عبد الله بن العزري فاذا استبي الطهفة كلها قال انما يخرج
عمر بن الخطاب صلى الله عليه وسلم من بعد مشقة الجبة فنقلها يا العزري ما لك انما خرج عن ابيه
عام صنفا دراهم عمر بن الخطاب صلى الله عليه وسلم فيها سورة يوسف وسورة الحج وسورة اذ بقية فقلت له
لقد كان اذا يتوم حين يطلع الفجر قال اجل التوبك عن ابي العزري كان عمر معروف من البحر في الحرم فيطلق
المنطلق اليها فيجزم يصلون التوبك عن عبد الرحمن بن مساطان عمر قال لاني كذورة انا ما ارض
سديدة لو فابره بالصلوة ثم ابرها التوبك عن منذر قال عمر ابرودا بالظفر فان سدة الموضع
جهم ابو ذؤيب عن حماد بن ابراهيم عن عمر بن الخطاب ابرودا بالظفر ومع منم الساعى عن زبارة
الصحابية قال لعق بن عمر الخطاب بالزور اذ انما نقي ارنه تدرى فقلت الصلوة قال طهفت يا
ما ذر الخ المسح فقلت ثم رجعت فوجبت عابتي امنت من الاستسقاء فميت لي بيرونة
فميت بها والسنن صالحة التوبك عن سيب التيسر فقلت لا تطروا بكم استباك العجم التوبك عن
بن علف قال عمر عمل العساء قبل ان يكيل العاهل وجام التوبك عن الامام عن عمر قال اذا كان ثم
الغنم فحلبوا العمد وافروا الطمير الموت عبد السلام ابو حنيفة عن حماد بن ابراهيم عن عمر بن الخطاب
قال اوبى غلب الحديث بعد الساء الا في صلوة او قرأ القرآن التوبك عن سلمان يعني ابراهيم
الى عمر يا سلمان الى ادم لك الحديث بعد الغيرة التوبك عن ابي بكر بن ابي موسى الى عمر بن الخطاب
فقال له عمر ما جابك قال جئت تحدث اليك قال هذه الساعة قال انه فقه فجلس عمر فحدثنا ليل طويلا
مسنورا لما جئت التوبك عن عبد الرحمن قال عمر لان اصلها في جماعة اصب الي منة نهي ما بينها بين
الشيخ العمارة التوبك عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب كان اذا راى غلاما في الصف اخبره التوبك
الي مجاز فتمت الصلوة وصفت الصفوف فابتدر ان لا ينحلمه فاطال الصيام والقوم صفوف
التوبك عن سعيد بن المسيب ان عمر راى رجلا يصلي ركعتين والمؤذنة يغم فانتبه فقال لا صلوة والمؤذنة

يقيم الصلاة التي يعلم بها الوكيل عن النبي عثمان بن عفان رضي الله عنه في الصلاة
في جالس سجدة بعد كل ركعة في القيام في صلواتهم أبو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين
الاهتمام طريق ادبر او اذ انقلب عن الوكيل عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين الصلاة الصبح فليها
في صلاة في الصلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
قالوا بعد ذلك في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
واحدة من صلواتهم في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
عليه بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
وراه في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
أبو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين الصلاة الصبح فليها في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
قالوا بعد ذلك في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
المسألة في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
بالصلوة وفي حديث عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين الصلاة الصبح فليها في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
مثل ما رأى أبو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين الصلاة الصبح فليها في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
بالصلح بينك وبين الصلاة الصبح فليها في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
العبد تمام فقلت في الصلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
الاحوال فإذا كان الامام تقدم الى الناس ان هذا ما يؤذن بطلان ما قبل الصبح والاولا لوجه الامام
في الساق وعلامه في الاول ما كنت ان عمره لم يؤذن ان يقول الصلوة في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
عنهما بعد ان ابا محضرة قال الصلوة في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
ما نلتك حتى ما نلتك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا كان بينك وبين الصلاة الصبح فليها في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة
وإذا كنت فاحد في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة فقبلها بالانحناء في صلاة

سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب حبا إلى حب المسجد ما يبسطه وقال من اراد ان يردنا اليه
سواء اخرج صوته فليخ الى هذا الركن ما كان في زمانه النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد
نبت السور فليخ اليه ثم اذا كانت له فذو يديه يرفع يديه ثم التفت الى ابيه مرة قال انك
الاصحى رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان حب الله ابدى من حب الدنيا قال نعم ابو بكر عن ابي عبد
عن ابيه محمد بن الخطاب عدا وخصه في المسجد فقال اتدري ايرانت ابو بكر عن ابن عمر بن الخطاب
في المسجد وقال ان مسجدنا هذا لا يصوت ابو بكر عن ابن عمر بن الخطاب قال نعم المسجد
محب ابو بكر عن الخطاب بن عبد الله بن خلف بن الخطاب بن عبد الله بن خلف بن عبد الله بن خلف
يرفقا اني يريد قال فانما هو يريد ما حفره من حفره ابو بكر عن ابن عمر بن الخطاب قال نعم
على الطريق فقال صلوا في المسجد ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انما اصلي فقال ابو بكر عن
بن سويد انه رجع مع عمر في حجة فراى عمر الناس يتنهدون فقال يا ابا عبد الله ما هذا ابو بكر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال هكذا تكلم بالكتاب اتخذوا انما راينا نبيهم يمشى مشى في مكة في اثناء
فليصل ومنه لم تعرض له مع الصلوة فلا يصل ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انما اصلي فقال
بوجه غشها فامر بها فخطت ابو بكر ومعه عمر معا من طلحة السوي ان عمر بن الخطاب قال لربنا
انكم ترون شجرة بين الانبار الا فبين التوم البصل فقد كنت ارى الرجل على عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم يجرد رجليه فيؤخذ بيده حتى يخرجه الى البقيع فمن كان اكلها فليتها طها ابو بكر بن عبد الله بن عمر
عبد الخطاب ولد ابو بكر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب

فما وصي به رجل عليه ثياب صلي بها في ازاره وردا في ازاره فيصير في ازاره في صلاه في سواد
ورد في سواد في صلاه في سواد في ازاره وردا في ازاره فيصير في ازاره في صلاه في سواد
عنه مسود صلي بها في ثوبين عليه ثياب صلي بها في ثوبين عليه ثياب صلي بها في ثوبين
الاشبهوا بالبحر منه لم يجز في الاثواب واحد فليزربه ابو بكر عن ابيه ربه قال عمر نصيب الكوفة في
لكنه ابي عبد الله في سواد في صلاه في سواد في ازاره وردا في ازاره فيصير في ازاره في صلاه في سواد
ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في ثوبين عليه ثياب صلي بها في ثوبين عليه ثياب صلي بها في ثوبين
عمر عليه في صلاه في سواد في ازاره وردا في ازاره فيصير في ازاره في صلاه في سواد
عمر ابي عبد الله في سواد في صلاه في سواد في ازاره وردا في ازاره فيصير في ازاره في صلاه في سواد
الاسود ورايت في ركز غسرة ووصل اليها والطنن ثم بين يديه التبيخ عن عصف صلاه
عمر بن الخطاب قلت ان اردت فيكون في الاثنية فان فرغت من ركعتي وان فرغت من ركعتي
ثم اجعل بينك وبينها ثم لبصا كل واحدكما قلت كنت الحفنة في توهم عن صلاه رجل
اذا عادت امرأة في صلاه مستكره بحرية واراها واجاب الساجي فقال ليس معروف عن عمر
في انها في صلاه واحدة ولكن سجدت قطعا لاداة الفتنة صفة الصلاه ما لك الساجي في عمر
كان يامر حاله بتبوية الصفوف فاذا جازها واذا جازها ان الصفوف بين سموت كبر الربح كبره الله
سمعت عمر افتتح الصلاه وكبر فقال سبحانك اللهم وبحمك وبارك اسمك وتعالى جلالتك ولا اظنك ثم يخوذ
الوضوء عندهما من ابراهيم ان ما سادته اهل البصرة التوع من الخطاب بالثوبين اللباس الوه عنه افتتح
الصلاه فقام عمر افتتح الصلاه وهم خلفه ثم سجد فقال سبحانك اللهم وبحمك وبارك اسمك وتعالى جلالتك
عندك ذلك فكر قال محمد بن الحسن عاينك عمر سجد بالثوبين الوه عنه ابو بكر واليه عن الاسود ان كان
يرفع يديه في الصلاه فمد مكبها كعبه في ربه قال عمر بن الخطاب في صلاه لا يقرأ فيها بعبادتها
وايكون الساجي في القوم ان عمر بن الخطاب في صلاه فقال لهم كيف كان الركوع وجهه فالوجه
قال فما لير ابو ثيب عندهما عن ابراهيم ان عمر صلى خلفه فلم يقرأ فاما الصلاه قلت كان في

في واليهق ان عروى عن ابني علي بن ابي طالب في الكون والفتنة من ابوكه الامام
صليت عن علم يرفع يد في ثوبه صعد من الامام فتح الصلوة في حلق السامعية وانفسه في حربه الاثام
كل على سب ذبه والا وجهه انظر لابي عبد البر بن الكون والفتنة من سبها فكان بغير باره وكنت
اغروا كان من نفعه في حقه المداة انك في عنة النبي عبد الرحمن السلي كان من قدينت كم انكره فتم
ابو عبيد بن علي عن ابي ابراهيم ان عمر كان يجعل كنية على كنيته قلت واتيح به ابراهيم ابو عبيد بن علي
القطيب ابو بكر عن ابراهيم بن عيسى بن ابي عمير كان يقول في الركوع والسجود من النبي سبحان الله
عز الاسود كان عمر اذا رفع راسه في الركوع قال سبح السهل حمدا فبان ان عظم ظهره ابو بكر عن الاسود ان عمر
كان يفتح على كنيته ابو بكر عن ابي عبد الله بن ابي ادم السجود على بسوة اهل البيت والراشدين والركن في الفتنة
ابو بكر عن النبي صلى الله عليه واله في الركوع فليس في الركوع الارض ابو بكر عن زيد بن جيب عن عمر بن الخطاب
انكتم السجود على الارض من الوارد وليس على لونه انما في الركوع من سبها في حقه من السجود والسجود
في الصبح بعد الركوع ابو بكر عن ابي ابيك الشامي قلت لا والله يا ابي صليت خلفا في الصلاة على النبي
ابي بكر وعمر ووعمان فرأيت احداهم يغتسل فقال يا بني محمد ابو بكر عن الاسود وعمر بن عبد العزيز
بن الخطاب لم يغتسل في الفجر ابو بكر عن زيد بن جيب بافت عمر في سجود الفجر ابو بكر عن النبي قال قلت
لوان الناس ملكوا وادابا او شعبا وملكوا وادابا او شعبا سلكت درويج ودمع نوقت عمر
قلت محمد ابو بكر عن ابي عثمان كان عمر يغتسل بنا بعد الركوع ويرفع يديه حتى يبدو شعبا ودمع ودمع
من وراء المسجد ابو بكر عن زيد بن جيب عن ابي الخطاب قلت في صلوة النبي قبل الركوع انك عن النبي
الهندي وعبيد بن عمير قلت وقع القيم في الزجر بعنط الروزة وكنتهم فاحلفوا ان هذا يوم في
الفتنة في ركوعه وان قبل الركوع اوبوه مشهورة والا وجهه في ان يجل اخذت الحكايات على انك
الامر ان يحيا النبي في صلوة السلام واصحابه اذا ضمن امر فتمت او الاله كوا فتنة باره ولم يفتن
فقد اصاب من فتنة ابا وصلى ان الامور دابة فتمت اصاب لم يفتن ابا فذا اصاب لا يفتن
راسته واعا به لاملوا احكام قال محمد بن ابي عمير انك في الصبح فتمت يا فخر ابو بكر عن الفتنة وقال احمد

والحقوق لا تقتضي في صلوة الغزاة الا عند نازلة بالسكينة فيدعو الامام لمجئ من المسلمين ابو بكر وسيد
سنة سيد بن عبد الرحمن قال عمر لا صلوة الا بشهادة الخطم والخطم تمتع عمر بن الخطاب يقول لا تجوز صلوة
الا بشهادة ما كنت الرافعي عنه عبد الرحمن بن عبد العاري ان سبيع بن الخطاب يقول النبي صلى الله عليه وسلم
بعد الاكيات من الجبابرة الصلوات من السلام عليكم بها النبي درجته بعد ورسالة اسلام
وغيره على من جازوا الصلوات من الشهداء الا انك الا عند الشهداء محمد عبده ورسول الله صلى الله عليه وسلم
من صلوات من قال السلام في هذا النبي صلى الله عليه وسلم سابقا ما يعلم فمضوا بصارما سمعاه بانك
ومعنا ما قلناه فلم نسمع منه الا البت عندنا من هذا المذهب في القديم ثم قال في الجدي انما تجزي الجاهلية
اصحابنا عشرين سنة عن النبي صلى الله عليه وسلم فعزوا اليه الترمذي والعوي قال عمران الدعا موصوف
بن النعمان وهو من اصدقاء النبي صلى الله عليه وسلم حتى تصلي على بيك ابو بكر ثم يخرج ممنوع عن النبي صلى الله عليه وسلم
تعودوا له في قبره فدعا القبر دفنته الصدف قلت واني في بعض الاعراب ان كان يجوز جهول الحكماء
بصلوات النبي صلى الله عليه وسلم والابا بكر وعمر كانوا صلوة النبي صلى الله عليه وسلم في سنة من
فيهم من صلوات من صلى الله عليه وسلم صلواتهم على السلام عليكم ورحمة الله وبركاته صلواته عليكم ورحمة الله
وبركاته ابا بكر وعمر فكان ذلك في ذلك والادع عندني ان المزج بين الصلوة بين صلوة
مايز من غير اجماع والتسليم ان ذلك كان من غير اجماع وذاك اخذ في حجة الصلاة
التي هي عن ابن عباس ان عمر سألهم فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك
في الايام ان كنت في جهلكم انتم وانتم في ذلك والاربع فليجعلها لكم حتى يكون الخوف في الرقة
واقضية عمر الساعي في مسلم بن يحيى بن ابي قحافة قال سئل عن صلوة امة الصلوة انتم
انما يفتمم الآية فذا امر الناس فقال عمر حجتنا عجيبت من فاست رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال من
تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقة ما كانت الساعي ان ابن السبكي قال من اجب اقامته ايه لسان فيكون
انتم الصلوة ثم خرج الساعي وجله السان من ربه عن اسلم برخص المحبون واليهود والنصارى ان يعقبوا
ما في سنة السنة نكت اياها النبي صلى الله عليه وسلم عن ابن السبكي قال كان ابن آدم نكت صلى الله عليه وسلم ثم يقول اياها

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعال النبوي كان ابن عمر اذا سئل عن سجة النبي فقال يا امة سيدنا
عنها ونحوها يصححان وما الذي اهدا بصليتها فاشتمل منها نصيب احدت الناس اني ابو بكر عن جابر بن
عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبي بكر حتى توتر فان من اول الليل عبد النبي قال ان
وقال النبي توتر فامنه اخر الليل قال لا يبي بكر حتى توترت ما لم توتر وقال عمر اخذت باخوة ابو بكر عن
فان عمر كان اوسر ابل سب السجدة ان اوصى بليغ ثم اوسر بعد ما اوصى ابو بكر عن قول ان عمر بن الخطاب
اوسر بركات ركعات لم يفصل بينها بسلام ابو بكر عن السن بن جبر عن عمر كان يقرب بالمدسين في التور
ابو بكر عن الفهم زعموا ان عمر كان يقرب بالمدسين ابو بكر عن الاسودان عرفت في التور قبل الركعة ابو بكر
عنه عطا سراسر من وقت قبل النصف الاخر اجمع قال ثم قلت انفلتوا في ذلك حال الاوسر ان
الفتور دعا قرئت فيها هذا اعياب لم يقف هذا هذا اوسر من وقت الصلاة الاوسر رمضان
فقد افندي لهم فان ادعاه في تلك الايام ارجو الا عاب ابو بكر عن عمر بن جبر عن جابر بن عمر لعظيم
من عظماء السجدة فادان سجدة فقال عمر ارجع راسك السجدة الواحدة فاجاب ابو بكر عن ابن عمر
ادبار السجود ركعتين قبل العجز وادبار السجدة ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبير قال عرفت
بالركعتين قبل العجز بها احب الي من غير السجدة ابو بكر عن ابي الهيثم بن عمار عن ابي الهيثم بن عمار
احصوه قلت النبي ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يجود على وجه الصلاة بل على وجه الصلاة ورفع اليها
ابو بكر عن عبد الله بن مثنى رايته عمر صلى اربعاً قبل الظهر ابو بكر عن رجل اوعى قرأ في الابع
قبل الظهر عاقت ابو بكر عن عوف بن عبد الله صلته من عمر اربعاً قبل الظهر قلت بحمل انها صلوة الاربعة
وهو الاغلب على الظن ويحتمل انها رايته الظهر ابو بكر عن ابي مثنى عن ابن عمر عرفت مع النبي صلى
عليه وسلم وهو الي بكر وعمر وعثمان فلا صلوة بعد الصلاة حتى يطلع الشمس ابو بكر عن ابن عباس ان
عمر ضرب على الركعتين بعد الصلوة ما كنت عن الساب ان راي عمر من خلفه بنكده على الصلوة بعد الصلوة
عنه حقا عن ابراهيم ان النبي صلى الله عليه وسلم واياكم وعلم بصلوا يعني الصلوة قبل المغرب ابو بكر عن
بن وهب عن ابن عمر بن الخطاب راي عمر صل ركعتين بعد غروب الشمس قبل الصلوة فجل بليغته ثم سب بالادوة

صلى الصلوة قال لا يفتى ولم يجب الركعتين أبو بكر عثمان عمر صليت في رسول الله صلى الله عليه
وسلم والي بكر وعمر عثمان فلا صلوة قبلها ولا بعدها في السفر ولو تطوعت لاعتقت أبو بكر عثمان ٢
البي صلى الله عليه وسلم دعوا كما خطبوا في السفر قلت وفي الجمع ان الاطراف في الرواتب انما في
التسبيح السبعون ان عمر اخرج ابا بكر فلهما في الصلاة في السفر قلت وفي الجمع ان الاطراف في الرواتب انما في
سوا سجدة الشكر أبو بكر عن جابر بن منصور ان عمر صلى بحيتا الشا حتى روى عنه الخطاب على سجدة
الصلوة ركعتين صليت ركعة قال اما بتطوع فسته سارزاد ومن سار انقص قلت صاحب به اسما في
على الامر في التطوع انما أبو بكر عن محمد بن عبد الرحمن قال عمر من كان في صلاة فانه يليل فصلا ما بين
وغيره العظيم فكان صلى بالنيل أبو بكر عن ابي ابيهم كان حركه ان يصلي خلف الصلوة مثلها ما كنت
زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان يصلي في الليل ما سار الصلاة اذا كان في آخر الليل القطار
للصلوة يقول لم الصلوة الصلوة ثم يتلو هذه الآية وانما ملك الصلوة واسطر عليها الامراك
رذاه عن نزلت في الحاقبة لا تتقوى ما كان يلبس ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار
مسي بسا من كل ركعتين أبو بكر ان فخرنا بل الحاقبة فدعوا على عمر فوالله صلوة الرجل في بيته فقلنا
ما سارني عنها احد من عباد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلوة الرجل في بيته نور فورد ابو بكر
الجمعة السبعون ان ابا بكر كتب في عمر من صلاة الجمعة وهو بالبحرين فكتب اليهم ان جملة ما كنتم قال
معناه في اي ذكركم لا يريد البدو أبو بكر عن يحيى بن ابي كثير حدثت لي عمر بن الخطاب قال اما جعلت الطيبة
سكان الرقبة ان قال لم يدرك الطيبة فليصل اربعين فقلت لمن في الوقت الاخير من كلام يحيى بن ابي كثير
حزبه من قول عمر وليس على الرجل ولكن معنى كلامه ان الطيبة شرط الجموع الاصح بدونها ما كنت في أبو بكر في
قورتها فاسوا الى ذكر الله فراه عمر في مضمون الذي ذكره قلت معناه فسر ذلك كما قال في عمر بن ابي بكر
البي صلى الله عليه وسلم والي بكر وعمر كانوا يحضون على اللزيم قبا ما يفضلون بينها جلوس ما كنت في الساجدة
اساسية كان الاذان اول حين يخرج الامام فيجلس على اللزيم في عهد النبي صلى الله عليه وسلم والي بكر وعمر ما كنت
والساجدة في الامم كان في زمن عمر بن الخطاب يجمع الجماعة يصحح يحيى بن عمر بن الخطاب فاذاج عمر وعلس على ابي

واذن الودون على ما تجدون حتى اذا سكت المؤمن وقام عمر سكتوا فلم يحكم احد السانح ان عمر بن
ربما عليه بنت لسفر يقول لولا ان اليوم الجمعة لزوجت هذا بغير اخرج فان طلقوا اخرجت من ذلك علم ان
سهايا عن سلم بن عبد الله انه قال دخلت ربيحة الصحابي حواء صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن الخطاب
يخطب فقال امرأة سائفة فده فقال يا امير المؤمنين الغلب من السوق فسمعت النداء فارتدت على ان تزني
فقال عمر الوصو اليها فذلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يام بالعسل الخبز الوبكر من فخره قال
احفظوا مواكهم وذكروهم الا الا الله فانهم يرون وقال لم ابو بكر عطاء وعينه فان عمر فخره
ما اكره الله واغضوا عنهم اذا ماتوا السبقي عنه امر فان صدر المسلمون فزوا بامرأة بالبيداء
مينة واغضوا عنهم قال له صلى الله عليه وسلم فخر على النبي فقال لعالم ان احد من سهايا ولم يخفيها الغلبت
وسان ابن عمر فذلم لمراته قال عمر ان يرمي كلبا فظن موغزة طعن ابو بكر عن عمر السبيح
اظهار كبت الحيا بسبي الاسرى ان افضل مواك بالبدرة ما ان كان ابو بكر من مسروق ماتت
امرأة لوف قال انا كنت افي بها اذا كانت عنة فاما الان حاتم افي بها ابو جيفة اجزي في رجل فلالين
عمر بن الخطاب قال لا ياتي بالصلح على البيت الزوج فلك ما خرج ابو جيفة وحالت الجريم وشمعي
في قولها الزوج احيى سنة الوبكر عن نافع عن ابن عمر كعمر وسنة وعقل زادي رواية الازمنة افضل
السهداء قلت عند الخفية على العسل الازمنة وعذات حتى انه لم يقبل في الحركة ابو بكر عن ابن عمر
قال عمر لا تخطوني تمك فذل انما كره المسك لانه السينة وامر عليه العمل عند الخفية لان السينة يسته المسك
من حيلة السرات ما تحسنه قلت ولا وجه عند من ان المسك طيب طام الا ان عمر لم يستل ان يكون من
رسا لانه قد اجمع فيه دليلا الا باهت والتميم وان كان دليلا الا باهت اذ في والطيب سهايا كثر ابو بكر
عمر بن عبد الله سعد قال عمر كفى الرجل في نكاح النواكب لا تحفه وان الله لا يحب المعتدين ابو بكر عن راشد
بن سعد عن عمر قال تكفن المرأة في حنة الورد والزعفران واللازور والورقة ابو بكر عن ابن عمر
قال عمر لا تتبعني بحجر ابو بكر عن ابن عمر رايته صلى الله عليه وسلم حيا بكروا وشمعون امام الامرة ابو بكر
يحيى بن راشد قال عمر جده حفرة الوفاة لانه اذا خرجت في فاسر عوالي المسك ابو بكر عن ابن عمر قال عمر لا تتبعني

امرأة أبو مفضة عن علي بن إبراهيم ان ابن ابي عمير كان يمشي على البناير حسدا ولسا دارا جاح فبعض النبي صلى
 عليه وسلم ثم كبر وابدع ذلك في ولادته اليك مرة فبينما هو يركب على عمر بن الخطاب فغلبه اولئك في ولادته فقام
 ان ذلك عمر بن الخطاب قال انتم خير امة اخرجت للناس محمد صلى الله عليه وسلم مما تختلفون مختلف من تعلم والذات
 حديث العبد المذنب فاجعلوا علي بن ابي طالب من بعدكم فاجمع رأي اصحابي محمد صلى الله عليه وسلم ان يظروا
 اقره جواز كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يقضوا فخذون به ويرفضون ما سوى ذلك فوجدوا
 اقره انما كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعين سنة بعد النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك قال ذلك في
 اربعين سنة فاجعلوا علي بن ابي بكر عن النبي والارواح عمر بن الخطاب في الكسبية على المنازعة فقال
 بعضهم كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم حسدا وقال بعضهم كبر سجا وقال بعضهم كبر ارباعا فبعضهم على ان كبر
 كما طول مسنونة ابو بكر عن ابراهيم اخلفت كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الكسبية على المنازعة ثم انفقوا
 ابو علي اربع تكبيرات ابو بكر عن حيد بن سبيك ان من قول في الصلوة على الميت ان كان مما قال اللهم
 امسح بغيرك ان كان صابعا قال اللهم امسح بغيرك قد خلى من الاديان وترك لها واستغيت من
 انفة اليك كان يسجدان لا الا ان انت وان محمد عبدك ورسولك فاغفر لزيد ابو بكر عن جابر بن عبد
 قال يابح لما روى رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ابو بكر ولا عمر في الصلوة على الميت حتى قلت يعني ابو قتوبا
 النبي من الدعاء ابو بكر عن عروة ما صلى على ابو بكر الا في المسجد ما كنت اعرف من الخطاب صلى عليه في مسجد
 ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي نزي ماتت زينب بنت جحش فكبى عليها عمر اربعين سنة سال الزجاج النبي صلى
 عليه وسلم من بعد علي فترا ففعلت منه كان يدفن عليها في يومئذ ابو بكر ان عمر انتظر ابن ام عبيدة في
 الصلوة على عنتية بن مسعود ابو بكر عن ابن عمر في رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا في بكر ولا ابو
 عن الحسن وسمي عمر بن جميل فبقره قامت ولبط ابو بكر عن ابي مالك النخعي عن عمر بن الخطاب في قوله اذا
 دخل الميت قبره اللهم اسلمه اليك الهل والال وادعيه والاذن عظيم فاغفر ابو بكر عن اسماعيل
 بن محمد بن سابق ان عمر بن ابي بكر ليلام دخل المسجد فاستربت ابو بكر عن ابي ذر بن ابي
 في حيا فانت عمر فذكرت ذلك قال اركب ابنة وسمي ابو بكر عن عمر بن الخطاب

ما تسموا به بالسام وفي طبعها واليه منسوخ في غير البيت المسمى من تفرغ مع السليمة ابن دلون ابو بكر عن عائشة
الشعبي ان عمر صلي الله عليه وسلم بالسام الوحيه عن عائشة براءه من خبر في من تاتي في النبي صلي الله عليه وسلم في خبر في بكر
وفي غير مستر ما تسموا به من الارض عليها فقل من يدركها ابو بكر عن علي بن سواد في حديثه عن علي بن ابي طالب
ان نسوا به سموات فانما تسموا به البيت يعني به النبي ابو بكر والحجاري وغيره ما تسموا به في الاسود الذي في حقه
الدينه وقد فرغ من جعله في عمر بن الخطاب تسموا به بمجازه فاتفق عليها خبر فقال من وجبت ثم ما جرى
عاشي عليها تسموا به قال عمر وجبت فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين قال قلت كما قال رسول الله صلي الله عليه وسلم
اياكم شهدا ربه بحيله فخلا المظلمة فقل ذلك فان ذلك فقلوا ان ثمان قال واثمان ثم لم يزلوا
ابو بكر عنه عمر بن ميمون عن ابنه صلي الله عليه وسلم كان يهود باه من الجاهل فقالوا القبر دفنت الله
ابو بكر عنه ابن عمر عن النبي صلي الله عليه وسلم قال الميت بعينه في قبره ما يراى عنه اليه حتى يمشى عنها
عنه عمر بن ميمون ذلك ابو بكر عنه ما تخ ان حفنت بكت علي عمر فقال لها امها يا بنتي الم تعلمي ان النبي صلي الله عليه وسلم
قال ان الميت يندب بكما ابد ابو بكر عن النبي صلي الله عليه وسلم في قول الله عز وجل في قوله عز وجل
يكلي ابو بكر في شقيق اتفق سنة يكلي على فان ذنبا الوليد فقال ما عليه ان يرضى وهو من علي بن ابي طالب
يكن نفع او تعلقه كتاب الزكوة ما كان في كتابه في الخطاب في الصدقة والادوية منه اسم الله الرحمن الرحيم
في كتاب الصدقة في اربع وعشرين من الابل فذ منها النعم في كل خمسة اوجها فون ذلك في كل من
مخاض فان لم تكن بنت مخاض فان يكون ذكر وفي فون ذلك في كل من اربعين بنته يكون في فون ذلك في
ستين حقه طرف الفحل وفيما فون ذلك في كل من سبعين حقه وفيما فون ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في
في كل من ثمانين حقه وفيما فون ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في
وفي رواية النعم اذا بلغت اربعين الى عشرين ومائة سائة وفيما فون ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في
الى ثمانمائة بنته فاذ على ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في
الامانة المصدق والرجح بين متفرق ولا يفرق بين جميع حصة الصدقة وما كان منها في ميراثه
بشراجهان بينهما بالسوية وفي الرقة اذا بلغت ثمانين واثمانين العشر المسمى في كل من ثمانين بنته يكون في فون ذلك في

فبقيت منه ما في عن ابن عمر هذا الكتاب في الصدقة وفي الزرع والخبز من الأهل مثل ما قال كلف نفسه فربما
 كان من سبب السبب في الموطأ على الذين ذهب إليه عبيدة وديب بن يحيى بن بكير مؤيد الكعبة في الجاهلية
 فأنزل على الأئمة في كماله و... ثم قلت لعنه عند التجفيف لا يوجد في أهل من الأربعين فإذا زادت
 ما بين وعده إبراهيم في جازان الكسرة ما بين حمزة وملك لما في عنده من ميثاق بن عبد الله الشقفي ان عمر بن الخطاب
 بعد مبعدهما كلفه يطلع الناس على ما في الصدقات بالسنة ولا تأخذ من سببها فلا يتم عليه من الخطاب
 ذلك قال عمر بن عبد العزيز بالسنة كلها الزراعي ولما أخذوا ولا تأخذ الا كونه ولا الريا ولا الضم ولا
 في الغنم ولا في الخبز والاشنة وذلك على من غدا الغنم وحيارة والسحل والصدقة حينئذ والرياسة
 وضعت في تربي وولاه والاحصن في الغنم والاكولة في سائة المم التي تسمى لكل أبو بكر كما في
 الرجل عليكم فتم فاعدهوا صدقهم انما واحدة النصف الآخر أبو بكر غير حمزة بن عبد الله بن الخطاب
 التي في عن عمر بن دينار ان عمر بن الخطاب قال اجتمعوا في اموال السباحي لا يستعملها الزكوة ابو بكر
 الزبيرى وكان من عمر حمزة ذلك السبب في عمر بن الخطاب على المكسرة زكوة قال لا قيل على من يتبعها
 فبا ما لك انما في عن ابن عباس انك اياك وعلم يكونا باعدان الصدقة بنسنة ولكن سبحان الله
 الجرب الحبيب والصحف بان اخذها في كل عام من رسول الله صلى الله عليه وسلم سنة انما في روي عنه
 عمر انه اخذ الصدقة عام الرماة ثم حجب مصدقا فاقدها ليرى بها بين السبب التي كانت
 الواضح على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى من علم اعلم اعدا روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخذ منها صدقة ولا اعدا من ثلوايه ولا شك ان سارا الله ان قد كان يكون للرجل الحسن اكثر ما لك والرسول
 عن سليمان بن يسار ان اهل الشام قالوا لابي عبيدة بن الجراح قد من علينا صدقة فاجيبتم كتب الى عمر
 الخطاب فاجابهم كلوه ايضا كتبت لسبعمران اجبوا فخذوا منهم واردها عليهم وارزق رديهم
 قالها لك واردها عليهم يقول على فخر اسم ابو بكر في مثل عن حمزة ذلك انما في من السابب جزا
 بن عبد الله بن يوفى من الهمس ما من اربعة او عشر من دها ابو بكر ان مر كان يوفى بصدقة في مثل
 قلت في السابب انهم بذلوا صدقة فيهم ورضيتهم طواغية غير ان تكون واجبا عليهم فيقول عمر ذلك

في السابب

جميع الساجي وقبره وقال الساجي سمعت بعض من لا يقول بها محبته او ساق يقول قد قام بالامر بعد النبي
صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي واخذوا الله مات في البدن ان اخذوا ما انما لا ما قاله
عنهم انهم قالوا ليس فضل دون خمسة اومن صدقة ما رواه عنه النبي صلى الله عليه وسلم ابو سعيد الخدري
ابا الساجي في ما عمل له الخليل صحح من رواية ابي سعيد وجابوجه في كتابه من من فوجيه العار
ولم يذكر عنه الا انه الحديث ظهر في زمانهم فتكلموا فيه قلت بل ذكر ما كنت سنة اهل المدينة ما
عن ابي سعيد القبيعي عن مطر الا انها ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن يخرج من الخراب ولا ابو بكر ولا عمر كنت
الا وهو عندي ان المراد بالاعراب ما دون خمسة ادمق وساتيك حديثك الساجي في السبع ما شهد
لذلك كما في في القديه عن بشير بن سيار ان عمر بن الخطاب كان يقول ما خشيتم فاعرضوا عن الخراب
انما وجد القوم في ابيهم ان لم يقدروا على السبعه عن عثمان بن خطاب الخراساني ان عمر بن الخطاب
قال في القديه عن الزينون اذ ابلت حنته ادمق من عفو واخذت من زينة السبعه عن عمر بن شعيب بن
عبد الله ان رجلا جاء الى الرسول صلى الله عليه وسلم احببوا له فقال له ما اردت ان تطلبه فقال له
فما ولي عمر كتب سليمان بن رجب الميموني ان الساجي عن ذلك فكتب عمر ان ادى اليك ما كان يودي الي
رسول الله صلى الله عليه وسلم من عور فكله فاحم له سلبه وان فاما ما يوجد في كتب اهل المدينة ما
معه لسبعه اشبا والاصل الساجي عن ابي عمر بن قاسم ان اياه قال مررت بعمر بن الخطاب على عطف
ادته احلها فقال ان توذي زكوك يا جاسر فقلت يا امير المؤمنين مالي غير هذا الذي على ظهري وايشه
في القديه قال انك لم ترضه فوضعتما بين يديه فصبها فوجدت قد وجبت عنها الزكوة فانها اشبا
الزكوة ما كنت الساجي عن عازله نوح النبي صلى الله عليه وسلم انها قال من على عمر بن الخطاب بعظم
الصدوق فزاي فيها سارة فاطمة اذت فرج عظيم فقال عمر بن الخطاب يا ذنبة السارة فقالوا ان
بعده فقال عمر ما اعطى فيه اهلها ادمق فانيون لا نغفونوا الله اننا قد ادرنا ان المسلمين يكتفون
الطعام ما كنت عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب يقول حلت علي فرس عزير واسبان
اسد وكان الرجل وان الذي منه فدا صاع فاردت ان اشتره بمنه ووطنيت انما ابرص فان

فقلت من ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال كستره وان اعطاك يدك فاعطه فان العايد في الصدقة
 كما كلفه النبي في قبة البكير عند الرضا بيضا في حال البكير الصدق ما يوصي به غيره ادى الزكاة
 التي فيه وانه تهايم يعني من صدقة مؤخر في الدنيا جميعا البكير عند محمد يعني ابن سيرين كانت الصدقة
 تخرج بالبرقي صاعا عليه ولم يرضه امر به والى البكير ومنها امر به والى عمر ومحمد بن علي وكان امر به
 قال عثمان اشفقوا انتم من سائ ان يرضعها البهم ومن رأى حبسها بالهدية البكير عن عبد الله
 بن ابي برة ان عمر قال انك تيك ما تترك ما جمع ذلك جميعا ثم انك البكير عن عمر في قوله كما اما الصدقات
 للفقراء فقال لم زما اهل الكتاب البكير عن عطاء ان يحرك ان ياخذ العرض في الصدقة من الورق و
 غيره زاد في رواية ويصطبر في نصف واحد ما سعى الله البكير عن عبد الرحمن بن عبد القاري وكان على
 بيت الال في زمن عمر فكان ان خرج العطار مع اموات النخلة في ابي ابراهيم باخذ الكوفة
 من الساب والعايب البكير عن طارق ان عمر بن الخطاب كان يعطي العطار ولا يتركه كعت الا قوله
 لا يتركه فمعناه لا ياخذ من العطار ذكوة لانهم جعلوا على الجوز من عين فبقتة والاقول ثم ياخذ الكوفة
 فمعناه ياخذ زكاة اموال التجارة التي عال عليها الجوز في ابراهيم من مال العطار قوله فحببنا طهارا و
 اعطينا يعني ما كان له دينا مؤجلا ومجهدا اودا وموعودا في يده البكير عن الحسن بن ابراهيم اذا تحولت
 الصدقة الى غير الذي تصدق عليه فلا باس ان يستر بها البكير عن ابا بن حنبل يعني عمر العشرة وادري
 ان لا انفسل الله البكير عن ابا بن حنبل يعني عمر على السواد وبناني ان اعشر مطلقا العسوقا
 ابا بن حنبل ونصف العشرة على اهل الذمة وربع العشرة زكاة المسلمين البكير عن جلعان ان عمر بن الخطاب صاعا
 رعا يعني في طلبه ان يصف عليهم الزكاة مرتين البكير عن الحسن بن صالح عن عائشة ارطال النبي
 ابراهيم ان صاع النبي صلى الله عليه وسلم وطلعا بعت ارطال وقلت رطل قلت اهل البلد ابراهيم
 بصاعهم البكير عن النبي ان فلانا من العور وهد ستوقه منها عشرة آلاف فاني بها عمر فاخذتها
 العور ان فلانا ثمانية آلاف كتاب العمام النبي عن ابي سلمى كان الرجل اذا اخطر فامت امرأ
 ام يايتها اذا نام ولم يطعم لم يطعم الى مثلها من العايلة حتى جاء عمر بن الخطاب يريد امراته قالت اني

فدعت قال ما فعلت من فريضة بها وبارجل من ان غفار فاراد ان يعلم فقال اجمع شئوك شيئا ما
فقلت اهل كم ليد الصيام الرفق الامساك في قوله اعوا الصبر الى اللين فان ابكر ساءم عن حمله
عنه ساءم عن علي ان كان يخلب ان صفر رمضان فهو الاثر في مودتهم اذ اراهم الى
واذا اراهم الهلان حافظوا فان افي عليكم فاموا العدة قال ابو بكر ساءم عن مجاهد
عنه عمر ساءم ذلك يعني الاخذ من التسم السبعي روي مجاهد عنه السبعي ان عمر ساءم عن
اندي ساءم من رمضان ابو بكر عن سويد بن غفلة سمعت عمر يقول ساءم ثلثون وساءم وساءم
ابو بكر والسبعي عن ابى ذر الاري في كتاب عمر ان الالهة بعضها اكبر من بعضها فاذا ساءم الهلان منها انظر
سنى ساءم بعد جلا كسنان انها اياه امس ابو بكر عن ابن ابي اسلم ان عمر بن الخطاب اعانه ساءم ان رسول الله
انما فاعى في يومه يومه في غفلة ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اذبح النهار ساءم في الليل فوم
الشمس فقد انظر العباء ابو بكر البخاري وسلم فوا من ذلك فاعى ساءم في ساءم ساءم في ساءم
اسلم ان عمر بن الخطاب انظر من رمضان في يوم ذي الحجة ان قد ساءم في ساءم ساءم في ساءم
بالمير المؤمنين فذلف الشمس فقال عمر الخطاب ساءم وقد اجهدنا قال كاتبة الساءم في ساءم ساءم
عنه خطه ساءم عمر بن الخطاب في رمضان في ساءم ساءم في ساءم ساءم في ساءم ساءم في ساءم
ثم ارفعى المؤذن فقال بالمير المؤمنين واهد الشمس طاعة لم تزيغ قال عمر ساءم في ساءم ساءم في ساءم
يا هو اكرم كان انظر طبعهم يوما مسكان يوم ومن لم يكن انظر في يوم ساءم ساءم في ساءم ساءم في ساءم
طرف ثم قال في بن المديت لا يقضى اليهم فدية لان العدد اولى بالخط من الواحد ابو بكر
اطس قال عمر اذا ساءم الهلان فلكل من ساءم في ساءم في ساءم في ساءم في ساءم في ساءم في ساءم
الخط الاسود من الغر ابو بكر عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال ساءم يوما الى المرأة فغلبتها
وانها صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اراست لو غنصقت بارادت صائم قلت لا يا ساءم قال
فغنى الساءم في عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب ساءم في ساءم
قلت قال اول بل على جوار الصوم العترة والى في عا الكراية التشر بهيت الة عن عطاء قال عمر

فظافوا بابيت وسوا بن السخا والمروة فذاهم فقال انتمكم اليه غيره فقالوا لا فقال نعم
قالوا نعم فقال لهم يوم فاحدم قالوا لا انا فذاهم فقال انتمكم اليه غيره فقالوا نعم فقالوا نعم
والذين رواه اذ فليدوا لكم قبائل تبدوا ابو بكر عن مجاهد بن اعين وغيره ومن استغفره الخ
وعلى الحرة والحرم وصغر وعشره شير ربي الاول مالك بن عمار بن السيب بن عمر بن ابي سلمة
عن ابن الخطاب بن عبيد بن شيبان فاذن له فاعتمر ثم فعل ابي الهيثم لم يجز السبق ان عمر
ان السبيل الزاد والاحلة ابو بكر عن منية بنت محمد سمعت عمر بن الخطاب يقول انما هذه الذرية
ما سطوا الرزاقا وتروا اربا فيها في اتي قبا قبل الذرية ههنا النساء البويهي روي ان عمر بن
ازول النبي صلى الله عليه وسلم في اخرجته مجرا منعت معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن قلت خلفا
في المرأة الترخ فاجتبه كلف في سبيل اعلى ان يجوز حرة جها من غير محرم اذا كان معها نسوة
نقات وللشفاعة ان يقولوا في الاستزاة جل معهن عثمان وعبد الرحمن معني مما فظنن وتوحيه
وان كان معهن محاصره الساعلم الجاري عن ابن عمر الفتح ثم ان المصرون انوا عمرها ابا امير
المؤمنين ان رسولا صلى الله عليه وسلم تتلا بل قد قرأ وهو جود عن طرفة عينا انا لا ادرنا قرنا
سقى عليا قال فانظر اذ فذاهم من طريق فذاهم ذوات عرق ابو بكر عن الحسن ان عمران بن حصين حرم
من البصرة فقدم على عمر فانظله فقال تحدثت الناس ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اكرم
الاصهار ابو بكر عن مسلم بن سلمان ان رجلا احرم من ابوه وعمر سبي الهبة فاخذ به وجعل يوقه
في اطلق ويقول انظر الى ما صنع هذا بخير قد وسع الله عليه قلت معناه انكر اسبه للتقدي و
لمه خفيف عليه انما يجوز فوق الاحرام ابو بكر عن زيد بن اسلم عن ابيان عمر وبن جريح طبيب يوكف
الخليفة فقال من هذا فقال معاوية مني فقال منك عمرى قال يا امير المؤمنين لا تعجل على قال لم
تتية طينتي وانشئت على قال وانا اقم فذكر لست حين السبا ولست عندك كلك طبيبك قال فربح السبا
حتى لمعهم بعض الطريق ابو بكر عن ابن عمر وعمر بن الخطاب بن عمار عند الاحرام فتعده اصبه انتم
معاوية قال في لمعوا كانت عليه يعني مطيبة قلت لم ياخذ بهذا اهل الفضة لا ارجح فندم من بيت

قال في النظر الى وجه النبي صلى الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ملك من امرائه ارضه
 الشجره قلنا في الاوجه الرجال استداية الطيبة اليه بجزلان الدرر كسره وعلى السوي
 لا يجوز لان الطيبة يمتص في الثوب لان اول حاله ابو بكر عن المورين محرمه كانت حله بلبس
 لبسك اللهم عليك لسركك لسبك ان الورد والنور لك في الكلب لسركك لك مرغوا بدمه
 فينا العباد والفصل الحسن ابو بكر عن القاسم قال عمر بن الخطاب ما لي انكم تدينون في الجاه
 عند عمر اذا ماتتم قال ذى الحجة فاقبوا ابو بكر عن عطاء قدم عمر بكه فطاف بها ثم اقبلت
 انما اوهنا ثم ابل بالبح في العرس ثم جاهرة اخرى فاقام هذا المصحى اذا كان يوم الزود والى
 بالاسمين ابو بكر بسيرة منطلقا الى منى قلت في هذا الخلع الاول استحباب الخلع في حقه فاحقه ابو بكر
 محمد بن سيرين اذا استحباب حول الصدق صلى الله عليه وسلم بالبعده ثم كانوا في استماعا ابو بكر محمد
 عثمان ابو بكر عن الامسود ان ابابكر في مرضه ابو بكر عن ابي ابل فرحا جابا ومعنى العتيق بن عبد
 فاحصر المذبح ففقد ما على ففقدوا في البيت بسنة بنك صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن طاري
 سنان بن عمار بن محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر وعمر وعثمان واول من سبى عنها معاوية
 ابو بكر عن ابن عباس سمعت عمر يقول لو اعترفت ثم اعترفت ثم اعترفت ثم حججت ليمتعت ابو بكر
 من عسما بن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انما سبى عن الافراد فانا القرآن فلا قال محمد بن جعفر بن
 الافراد افراد العرة اهدى بجزين من ان يعيد خطب عمر الناس فقال ان الصدوق رجل يهضون نسبة ما
 ساء وان بني ابي القاسم سبوا في سبيل فاعموا الحج والعمرة سد كما امركم الله عز وجل اجدين منهن فابرين
 عبد الله بن عثمان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابو بكر ففما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس فقال
 ان القرآن هو القرآن وان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الرسول كانا مستعانا على عهد رسول الله صلى
 عليه وسلم احدهما منقذ الحج والافرى منقذ النساء معناه يسا بعه مالك ابو بكر عن ابن عمر قال عمر بن
 بنو حكمه وعمر بن قان ذلك لثم في الحكم وانتم لعنة ان يحفر في قبره اسبى اليه قلت وهذا اسلم المرام
 التي اختلفت فيها على عمر والا وجه عندي ان كل كلام له محل وكان عمر بن الخطاب والافراد ورجل في

التحية والوفاء انما هو ان يمشى راسه الى اليمين ويساره الى الشمال ثم يركع ثم يركع ثم يركع
القدم قبل ثوابها فانها تنفع طويلا في القدم اما قولنا ان نضربها باليد فهو قولنا
ما عرفه فذلك خاص بزبان النوبة اراد بذلك النبي صلى الله عليه وسلم جميع الناس لما طهروا من قول النبي
في شهر الحجة انما نجر العجز واما الافراد الذي يمشون فهو ترك طواف القدم ابو بكر عن ابي
الخطاب علي بن محمد بن زرارة عن ابي بصير قال سئل عن طواف القدم ابو بكر عن ابي
منبه قال رجع فليسيت ابو بكر عن النبي بالجزيرة صلى الله عليه وسلم عن العروة وهو مكن من اي موضع اعتمر فقال
علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم قال علي حيث ابدت وجهك من سجدة ركنه قال فاني عرفه فقال يا ابن ابي طالب
ما قال علي بن ابي طالب ابو بكر صلى الله عليه وسلم في قوله لا شيء عليك معناه ان العروة من اجزاء
الفضل كبير من اجزاء العروة في غير الشهر الحرام افضل كسيرة العروة في الشهر الحرام ابو بكر
عن صاحب بن الاصح عن عمر بن الخطاب اذا قدم الرضا واما على فليطعن بالبيت سجدة يصلي عند المنبر بين
الركن فحينئذ ينظر بن طواف من سمع من غير ان يركع في الطواف فاما من لم يركع في صلوة العشاء
عنه عبد الله بن ابي يزيد عن ابي صالح عن ابي بصير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم في البيت فقال
قوله كانت تقول سبحان الله في البيت فخر واكثر من العشاء في الطواف فقال عمر بن عبد العزيز
عالم بين ربيعة ان عمر بن الخطاب سئل ما بين الحزبان ابو الحسن بن علي بن ابي عمير قال
والكسوف عنه المكاب فداطا السلا سلام ونفي الكفر والهدى مع ذلك نداء كسوف عليه
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن سويد بن غفلة ان عمر بن الخطاب قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
الحج وقبلة وقال اول من راى رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك اقبلك ابو بكر عن ابي بصير قال
عمر بن الخطاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستلم منها الا الحج قلت لابي قال فالكسوف اسوة حسنة قلت
ابو بكر عنه في سبب الاصح انه سمع عمر يقول بعد ما اهدى اذ يستقبل البيت ثم يكبر سبع تكبيرات بعد كل
تكبيرتين تداود صلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وسلة لطفه وعلى الروضة مثل ذلك ابو بكر عن ابي بصير
سعت مع عمر بن الخطاب السبل ابو بكر عن ابن ابي عمير ان عمر كان يقول الذي كان مبرك التوسيع في

ان عمر بن الخطاب كان يبعث رجلا يفتي الناس بما دعا العبد به من كفره حتى هو اليه النبي صلى الله عليه وسلم
وابا بكر وعمر كانوا يسون في الغار ابو بكر اليه بيت من الخطاب رآه في بيوتهم
الجزيرة فخلا بالورد اسكارا ركبوا ما كلفه بلوغ ان عمر بن الخطاب بعث عبد الرحمن بن عوف فطاب
حتى تمل العالم ابجركه سليمان بن ربيع فطاب في الجزيرة ان لا يفرما فاعلم بعقد فنده ما كلفه
بلوغ ان عمر بن الخطاب حزينه الدهن لولم يعرف من ارتفاع النهار شيئا ففكر ففكر ان من باس من
منه بورد ذلك غير ارتفاع النهار ففكر الناس فكبيرهم حزينه من هذا وقت الشمس ففكر ان من تكبيره حتى جعل
التكبير وبلغ البيت فموت الناس ان قد خرج من ابي بكر عن عطاء ان عمر ارضى لروا ان يبينوا على النبي
عبد الله بن مسعود صلى الله عليه وسلم كعتين حتى يمتني وضع ابي بكر وعمر كعتين ابي بكر عن عمر ان
صديق وعن ابي بكر في ذلك ابو بكر عن عمر بن شعيب ان عمر حج بمنى ابي بكر عن الزمري ان عمر صلى
بالجنته لحيته ولم يكن في صلاة فظن ابي بكر عن عمر بن دينار ان النبي صلى الله عليه وسلم ابا بكر وعمر كانوا يجلسون
ما كلفه عمر بن الخطاب قال لا يصدرن اوله والاعمال ما يطور البيت فان افر الشك ان
انك في كفي ان سعيد ان عمر بن الخطاب قد جرد من الظاهر ان لم يكن وضع البيت حتى وضع ابي بكر وعطاء
طاف عمر بن الخطاب بعد الغزوة ركبت حتى اذا في ذلك طوى نزل على طلحة بن عبيد الله حتى رقت منها كعتين
قال ركعتان مكان ركعتين ابي بكر و ابو داود وعنه ان رت بر محمد ان ابن اوس الشنقي قال عمر بن الخطاب
المرأة فقلت بالبيت ثم تجلس فقال ليكن اخر عهدنا بالبيت فقال لي ان كان كذلك فانا ناول الله صلى الله
عليه وسلم فقال عمر ابيت بركم ما في هذه نسي سرات غير رسول الله صلى الله عليه وسلم كما ان الله ابي بكر عن العالمين
محمد في امرأة زارت البيت ثم قامت قبل الفراق قال برهم الله وكان الصحابة صلوا على الله وسلم يقولون
قد فرغت الاعفان كما في غير يكون اخر عهدنا بالبيت قلت كرك انما العلم قول عمر بنهما لا تبت عنتم
فقد مينة وعينها وولدت وولدت يا ايها الحسن بما ان نعيم بكه معنى نزع البيت الا بعد حاجته لا تجد منها بعد ابي بكر
عن ابن عمر بن ابي بكر الموم اليه المصونين بالادب الزعفران ما كلفه النبي الصلوات الشريفة ان اياه طردوا
نزع امرأة وبوموم فزعموا ابو بكر عن ابن عمر كما يكون باطلين من الجوهرة فتقارروا في دعوى نظر انا

طالبت بك علينا ونحن عموم ما لك عن طارح البجلي ان عمر بن الخطاب في السيرة يكون منتهى وهو على غير
الجماعة . فيمنع ان يعبر على ما يصبه في زبدة الراء . شعها ابو بكر عند الحسين بن عمر بن الخطاب كما
ما ذكر في السير الطويل . اذا مر بغيره يعني في الامم ابو صفيان بن ابي سلمة بن زهير بن رجل عن امير ميرة مرت في اجرة
عنه يوم الصبية . فيمنع الطالح اذ ابعث الى محرم ان ياكل المحرم فاقبتهم باكله في نفس من سمي ثم قدمت طارح عن
الرجال انهم فقالوا وقتئذ ذلك لم تعلم انهم ما بقيت ما لك عن رجعة بن عبد الله
ابن جابر بن ابي عمر بن الخطاب بن جبير بن ابي طالب بن امية وهو محرم ما لك عن ابي الربيع الكلبي عن جابر بن عبد الله
عن عمر بن الخطاب في الصنيع كعب بن و في انزال بنزله في دفع الاربعة لعمان في الفي الجوارح بحجة ما لك عن
بدر ذلك بن كثير بن محمد بن يونس ان رجلا جاب الى ابي سلمة فقال في اجرة امة ما سب كافر سيدي الجاب
فغرة تبته فاصبا طيبا وكن حرمان فادبته فقال عمر لربيل بن ابي جابر قال اراء انت قال فما حكما
انه بنزله في الرجل وهو يقول يا امير المؤمنين استلم الحك في طيبي حتى دعا رجاك موفض عمر يقول الرجل
ضارة بن نضر سورة المائدة قال لانا ما نزلنا في الرجل الذي كتم في فقال لا فقال عمر لواله عمر بن الخطاب انك تقدر
سورة المائدة لا وجهك فزيه قال ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه يحكم به ذو العدل منكم يا ابا
الكعب . وهذا عبد الرحمن بن جبير ما لك عن زيد بن اسلم ان رجلا جاب الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين
انني اعبى جرادات بسوطي وانا اجد فقال عمر اطم فقبضت من طعام ما لك عن يحيى بن سعيد ان رجلا جاب الى عمر بن
الخطاب في امره جرادة فتذره ووجد عمر فقال عمر لكعب فاعلم فقال لكعب نعم فقال عمر لكعب انك
بجوادهم ثمرة جرادة ابو بكر عن الحكم بن عتيق عن ابو بكرة ان رجلا كان على البيت فخرجت على يد عمر فانها
بيده فطار فوقع على بعض بون بلركة فجارت جرادة فاكلت فحلم عمر على نفسه ساعة ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان
رجلا ابي عمر منتمنا قد فاته الصوم في العشر فقال الذي ابي ساعة قال لم يسعدني قال قال امير المؤمنين
منه نومي قال فاعطى ما حيفت عنه ساعة ابو بكر عن جابر قال عمر عن زبدي بن ابي طلحة عن ابي طلحة و
ولا ياكل منه شي . انا اكل فقلت له ان ابو بكر عن ابي طلحة قال عمر ما تقموا بعد الفرائد انما ما لك عن يحيى بن حميد
انه قال اخبرني في سليمان بن يسار ان ابا ابو ريثم انضاري خرج حاجا حتى اذا كان بالان زبدي من طريق مكة فقلت

رد از او نه قدم علی مرتضیٰ علی بن ابراهیم ^{علیه السلام} فرمود که فدایان کشته ایست ماضی ما یعنی از حضرت محمد صلوات الله
 و آله و علی بن ابی طالب و اولاد او است و از این جهت که نامش از سلمان بر یکسان است پس از آن که بعد از آن
 و عمر بن الخطاب بخدا شهادت دادند یا امیر المؤمنین اطاعت او کردند که تا سر آن بد ایستادیم روز غزوه خیبر من فرمود که ما
 را در همه آن وقت مردان با ایشان حکم تمام اعطای و خود را در اجواب دادند که اطاعت تمام ما بل تجزیه
 بعد فصلیم بلکه نامش فی الجمله و بعد از آنکه او بگردد نگاه ایستادیم به تمام آن که عمر امیر ما را میخواند بود پس از آنکه من
 الخطاب و بلا خلافه از آن روز و هر یک و غیره که بعد از آنکه عمر از آنجا آمد و از آن که او بگردد نگاه ایستادیم
 حضرت عمر بن الخطاب با رأیه مضطرب افتادند و حتی چرخ خیزد بانی سخی که استیضاح فایان بطریق علی بن ابی طالب
 فتنه طلبی است که بسیاری آدم مالک او عمر بن الخطاب را با بیخ فی سوخته ایم که تعقیب او درین وقت تمامه و بطریقه
 علم احکام السبع فی تزیینت بکاره آنرا حتی عثمان بن عفان بن علی بن عمر بن الخطاب را بعد از آنکه حاضران را با تمام آن
 باغ الخیر ما علم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان فی ایام النبوة حجت علیهم السلام فجلدوا و باجوروا الخیر
 فی روادیه الزعفرانی عنده ان عمر قال لیسوا بلایا لم یبقوا الا ناس فی ان عمر قال السبع صفیه او حقیقته من صفیه او حقیقته
 جدا فاروا و بدینان صح السبع صفیه او حقیقته و در همان وقت که یکم ان بكون معناه السبع اما صفیه با فقه
 او حقیقته و طایفه السبع عنده السبعی فخره بن الخطاب فخره انما من رجل عاشوم فقلنا غیره بصله صفیه فی مراد بن
 فقالوا جنین منو و بیکت بل فقال الرجل انی ارضی بسبع العزاة فاقوا لربها فقال السبع لعمرو انک انت بها ما انت
 انهما من حتی ترضه بجمها سمائنا فاعجب العاصم عمر بن الخطاب فبعته فاحبا قلت ضیقه انما هو منهنه فقه علی ان انما
 بسوم السبع صفیه ما لک عن زید بن سالم عن غطفان بن یزید ان معاویه بن ابی سفیان باع سقیه من معاویه بن جندب
 با کبر من و فیهما فقال ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان من سقى مائا من ماء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ما ارى مثله با ما فقال ابو الدرداء من یزید فی من معاویه انما امره من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیکت
 عن زید بن اسلم قال بلغنا عن بعض انتم جهاتم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فکفرت فی ذلك فکتبت عن الخطاب علی
 معاویه بن ابی سفیان ان لا یجوز لک الا انما یزید و انما یزید فکما لک عن نافع عن عمر بن الخطاب قال لا تجوز
 الا انما یزید لا یزید الا انما یزید و لا یستحقوا بعضها علی بعض فکما لک عن نافع عن عمر بن الخطاب فکفرت فی بعضها

محمداً بن محمد بن أبي طالب في واديه ثم قال ان الذي قلت من غير مني وانا ابو موسى اريد
الخير لاهل البلد حيث كنت في ذلك الوقت فخرج ما كنت بمنزلة عبد الحساب بالحقرة في
البحر طار يابدهم فنوموا في اذانهم الى ان قمن من اذانهم نزل بها حتى فتحوا وعلينا وكنوا ياتون
تحت على محمود بن ابي اسحاق وبعثت فخرجت فخرجت ما كنت بمنزلة عبد الحساب بالحقرة في
بن الخطاب فظن فقال ان الاصحح من بينه رضى من ذنبه واما انه ان يقرب الى الخلق وانه اذن من
فانجى خذوه من قوم كان له دين علينا تا بالعداوة فسلمه بين من ماريه واما ابي الدرداء كان اولهم من رآه
عرباً فكان على ان عمرو بن الخطاب فلهذا قيل اسلف طوما اعدان بوطيها ياه في مله اخر فكره ذلك عن
الامام قال ان الخطاب كان من يدبر باسم امير في قصته عزير عبد الله وبعثه الى العراق فدخله فابى و
انما وانه انما بكنة لئلا يراها ورحمها في ذلك طالع كل المبتسئ اسلفنا اسلفنا قال لا تهاون
الخطايا ايها امير المؤمنين فاسلما انما ان يرى ما عدا الله منك وبعثه فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين
هذا لو انك لال او بكهضما فقال له وانه يعلنه جارية امير المؤمنين لو حطت فراضوا فقال
قد حطت فراضوا فاضف راس الال ووضف ركب واخذوا وضف ربح الال قال الزمري معه جعله ضعف
سبح ابنه للمسلمين عندي انها ابا فون عمره طيبها البخاري وبعثوه ان عمره فاما ان رضى عنه فانه
بالدين عنده فانه الشطوان جافوا بالدين فكم كذا السعوي ان الصعب بن حمزة قال احدث رسول
صلي الله عليه وسلم لاجي الامم ورسول قال الزمري وقد كان لعمر بن الخطاب حبي شيخ اركان حبي
الاهل الصدوق ما كنت اسم في عن زيد بن اسمعيل عن ابي عبد الله بن الخطاب استعمل مولى بجاله نبى ما كنت عن زيد بن اسمعيل
عن ابي عبد الله بن الخطاب استعمل مولى له يدعى شيئا على الهوى فقال يا شي اسم حيا فك عن الناس واق وعرف
المطلوب ان دعوة المظلوم مجابة وادخل رب الهوى والغيره وياي ونعم ابن عثمان وابرهوف قال
ان يملك شيئا سارها الى المدينة الى نزع ونحل وان رب الهوى والغنى ان يملك شيئا سارها
يمينه فقال يا امير المؤمنين افتاركم انما اياك فالله اسلم اليه على من لا يرب العرق واهم له
ان قد ظلمتم انما البلاد دم ومياهم فالتوا عليها في الجاهلية واسلموا عليها في الاسلام

انما ظاهر حال آية لعلت و آية حرمت اما انما فاما كذا فربما اعطت ما ذكره النووي في ذلك
 قوله وانما هو الاصح من الحكم من قوله او ما ملكت ايما... الكثرة الا انما كان... ما مر من...
 او ما ملكت ايما لكم في الدم عبالا يارد ملكه لا يورد... الا وهم سدي ان تورد كما وان يحتوا بين...
 في سياق المنكوحات انما يريد به الويل بالصحة لان ما دم ان المني في البيت المنقح في الكذب من غير...
 ليس محرم فلا بد على المني من غير محرم ما هو الا الصحيح في سياق الآية وقوله... الذين يحفظه...
 الا على انهم اعطوا ملكا على ما علم في بيان ما اعطاه سبحانه من الخطاب... انما ان آية وان عجزوا
 حرمت... طين... الكسوف وقوله والذين يحفظون على... سميت العموم والاعظم
 ابوبكر عنه عبد الرحمن بن عوف قال لما سئلها قال... اذا انطلقا فقال عن معالج التوق...
 الشرط ان يبيح في رداء... من الخطاب... على شرط... انما يخرجها قال...
 وقال المرأة مع زوجها ابوبكر عنه زيد بن... انما عجزوا... انما يخرجها من...
 العجوة قلت... الى الابد... انما يخرجها...
 الى الابد والاول... انما يخرجها...
 ويطلق تطلقه... ان لم تكن...
 اصحاب... ان الملك...
 بن السيب... ان تطلق...
 عمر بن الخطاب...
 كان زوجها الذي...
 فاطمة بنت... ان كان...
 الاصح... انما يخرجها...
 بفتح... انما يخرجها...
 انما فذكر انما...

في طاروقين معا لانه رجلان بعد اذنه فقال الشيخ ان افضحك التي قد جئت فاني عمر فخان من جملتها
 لثم قال فخره يا فخت منكم يا حرمه بجزاز سخاخ الزاينة وفيه لسانه بجلال - بوجه زمان
 حلوها يا حرمه ولا اراد الرجوع مني من هذا فنهذه حاله عيا والاصل هو تصعب البراءة فلو
 عمر الخطاب بعد غير هذا الذي نعوه والرسالة اني ما وليه ان انتم حجة في سخاخ الزاينة غير ان
 قال ابنت فانا ما منيت الوديع كمنه اذ كنت ابو بكر عن الحسن ان رجلا تزوج امرأة فاستدرك في خطبة
 يخالف فيها في سبيلها فراهه جارية فاهلها فخذ فيها فواصمه الى عمر بن الخطاب فقال يا ابا عبد الله من هذا
 كما لو كنت في هذا ما سقى الا اعلمت رجلا فقال له ما تقول فقال تزوجت امرأة علي بن ابي طالب فاحسبه
 ذلك قال من سبهم قال اشهدت من عليا فاحسبه الوديع حاد في وقال فلما ان هذا السخاخ وحسنوا
 بوجه الفرج ابو بكر عن محمد بن سيرين بنت ان عمر كان اذا سمع صوتا اكره مسان عنه فان قيل عمر ان
 فبان اخره البخوي روي ان عمر وعثمان دعي الى طعام فاجابا بالافرا قال عمر لعثمان لقد شهدت
 لهما ووددت اني لم اشهدته قال وما ذاك قال شئت ان يكون صل مبائة ابو بكر والبخوي من اهل
 العجم السلمي عن عمر قال انا واوا في مهور النساء فانها لو كانت بكثرة في الدنيا او تقوى عند احد سكان
 احكم بها محمد صلى الله عليه وسلم ما نزع منها من مائة ولا تزوج شيئا من نسائه الا اني عسى اوقيت ابو بكر
 عن ابن سيرين ان عمر رضوان الله على المرأة الفين الساتق عن محمد بن سيرين ان اشيت من صبيح جلا
 فرأى امراته ما عجبته فتوفى في الطريق فخطبها اشيت من صبيح فابت ان تزوجها الا على حكمها ففرقا
 على حكمها ثم الغمها قبل ان يحكم فقال الحكمي فقالت احكم فلانا وذلانا راضيا كما نوالا بيده من تلده
 فقال الحكمي غير هؤلاء فابت فاني عمر فقال يا امير المؤمنين عجزت ثلاث مرات قال ما من قال عسفت امرأة
 قال هذا ما لا يحل قال ثم تزوجها على حكمها ثم طلقها قبل ان يحكم فقال عمر امرأة من المسلمين قال الشيخ
 يعنيها مهر امه من المسلمين ابو بكر عن النبي عن عمر بن الخطاب قال لا تارضها ارضها الا بغير مهر
 بخودك الا ان ترضها بغير مهر يا ابا بكر ويا ابا عبد الله في منعه من السبب عمر بن الخطاب رضي الله عنه تزوج رجلا
 منها اذا ارضت الشرف فقد وحب الصدق من السنن في القديم يقول عمر بن الخطاب رضي الله عنه

وقيل كما اذا اراد بالثبوت لطفه وان تسمى الحق ثم ظل بينه وبين نفسه ثم رجع فاشهد بان المداومة
 بواجبه من غير طاعة لکن طاعت بغير طاعة بين طاعة الكتاب في اول انشاءه فان
 لم يمسها فالتعويل على طاعة الله في حال حتى دعا له بما روي في حديث من زهدت بمسئرتي وان لم
 اخرج من بين يدي الا ان يمسها في التمسك الاطراف منها في الرابطة فاطن هذا معنى قول عمر بن الخطاب
 الطاعون انما الصبياء كان من عابها ما كانت التمسك على عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل وانما
 والي بكره ذلك من اماره غير فعال بل غلبت نعم تسمى عندها بغير طاعة
 والي بكره من غير خلاف في طاعة التمسك واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس
 امانة فلما مضى به عليهم قلت يا رسول الله اني قد اتيتك بعد ذنابي التي صنعتها لله
 واعطيت الحق فحقها البوي فحقها اوتت ما وديت احد مواء فوال رجل انت طالق انت طالق ان فقد
 الا يطاع يحل لفظ التمسك ان قصد التوكيد فواحدة كما نوا في الرقة الاول يصيدون في اسم الزوجة
 واحدة فلما راى عمر في زمان امور الكثرة التمسك ما بينها مواء فان الرجل غير الله تعالى بها
 انت طالق لكذا لفظ واحد اذ صاحب عيب البوي عاب من انما واحدة وحقها في طاعة الله تعالى بها
 كانت ما بينها مواء انت متبينة كان عمر ما واحدة فلما ساج الناس التمسك التمسك لفظ واحد فقلت
 ان مواء ان قوله تعالى الطه في زمان يحتمل جميعا عدما ان بعد انت طالق ثم يقول انت طالق ثم يقول
 انت طالق ثم يقول انت طالق فاحتمر كلامه وقال انت طالق لكذا فهو دفعه واحدة في العامر بكذا
 دفعات في المنع ففكان الناس في زمان النبي صلى الله عليه وسلم لم يتكف لهم الا امره لسانه في مائة مرة
 وسلم عن ذلك لخصا فكثر اما ما يندبون الي الاحمال الاول كذا كذا في زمان الصديق فلما كان عمر ورفعت اليه
 اذ قام بالحق وصرح بذلك لم يدع الخلاف في الاول نظاير كثيرة فلهذا اول ان يكون احسن ما يحدث به
 امهات ما اذا ولدت في زمان النبي صلى الله عليه وسلم والي بكره مني عمر بن الخطاب في طلب طلاق
 التمسك ثم التي عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال له عمر ما حكى لك ذلك فقال قلت في زمانه في زمانه
 به لسان غير لم دارت بينا فان عمر ما حكى لك ذلك قال قلت في زمانه ما حكى لك ذلك قال الواحد

أما في من قبلها بربادان رجمان يرد في المطاوعة أمارة العجب فقال امرأته ذلك قال
عزيم والنساء كثيرة وأهلها قلت قال الذي أراه فرد عليه قال الرأى فمضى وقد برز
ووه امرأته فله خلق في الدنيا ما كان من أقاته من كل ناحية لم يرد به زيادة على العاش
الزينة واحدة فله عشرين من عبيد من الذهب والفضة والحرير والحرير والحرير والحرير
فإنها تظن أن العبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد
ظان العجب في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة
ة الظلمة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة
أما في من قبلها بربادان رجمان يرد في المطاوعة أمارة العجب فقال امرأته ذلك قال
عزيم والنساء كثيرة وأهلها قلت قال الذي أراه فرد عليه قال الرأى فمضى وقد برز
ووه امرأته فله خلق في الدنيا ما كان من أقاته من كل ناحية لم يرد به زيادة على العاش
الزينة واحدة فله عشرين من عبيد من الذهب والفضة والحرير والحرير والحرير والحرير
فإنها تظن أن العبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد ثم ثلثه من عبيد
ظان العجب في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة
ة الظلمة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة في عداوة

عزيم

٢٠٠
وامرأة كتبت الي ان اطلب سنته تدوي نوبه ان ابو بكر من جبار طلاق السكران
سنة و هو كمن طار الي ابن موهود في رجل قال لامرأة وبك على فار كجك كتب ابن موهود الي فلانة
طلبوا افني بالموم و اناه بالموم فارسل الي علي فقال علي انك كتبت لي و صديقه و ما افني
ابو بكر ابو بكر من الادوي اشترى الحطاب ليرة شبا يعني طلاق الكره ابو بكر في عمره و من حيث لم يرد
عزبه ان بطا شروخ و انا علي قالت انفريه عمر و فزق بيننا ابو بكر ان فلانا فخر بعباده فظنني بطا شروخ
فرفا الى عمر و الحطاب فافترقا فجلد بها و عرض اليعرب و في السنة التي كرهت فاعلمت بنها و من طار الى
العراق فظنني فوافيها باليوم من اسم قالها من اهل العراق قال فيها في جميع فمنا و انا
امرأة في و اهل من فقال ما تقول و ما تقول في من اهل العبدان ساله رسول الله صلى الله

فقال ما الربي من المرأة و هي ما ليس فلما فوق الازار ابو بكر عن الحسن قال و لا يصاع بعد الغضال
ابو بكر عن ابن عمر قال عمر لو فتدت جينا رجت يعني السنة ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال سمعت ابا بكر عن ابن
سبي عن السنة صحاح الزنا بعد ابو بكر عن قبصة بن جابر عن عمر قال اهل بيتي ارثوا الارب حبتها
ابو بكر عن سعيد بن المسيب عن السنن علي بن المطالب و زيد بن ثابت و زيد بن عدكعت فقال علي اني
اشهر و عرضا قال زيد ارايت ان كانت لي شرا قال علي نعم ان طلع من قال عمر لو وضعت في البطن و اذن
علي فلو لم يدخل حفرة لكنت قد طلعت ابو بكر عن سالم سمعت رجلا من انصار كعب بن ابن عمر يقول سمعت
ابا بكر يقول لو وضعت المتوفى فيها زوجها اذا بطنها فهو على السرير فقلت ابو بكر عن معاوية بن مرة
عن ابيه قال عمر ما استفار رجل اذ قال عبد عبد ايمان باس و منه امرأة حسنة الفاني و دو و دو و دا
استفاد رجل بعد الكفا بعد مشرحة امرأة لينة الخلق عديدة اللسان ثم قال ان منهن عمن لا تحدي منه
وان منهن فلانا يعني منه ابو بكر ان الملانة يعني ثم الدكان جميع بين اختين في الجالبية فلما يعرف
بين واحدة منهما حتى كان في خلافة عمر و انه رفع امره الى عمر فارسل اليه عمر فقال اخبرني بها و انا
قربت الاخرى لاخرين و اراك انك انك عن عمر و جبار رجل ابو بكر ان ابن جبار اذ امرت به فها
فطلق نفسها فلما فقال عمر لبا ما تقول فقال عبد واحد و هو انك بها فقال عمر و

في ذلك بركعة من سجدة عبد الله ان تارة في امرات بيده فظلمت سبها لما قال
 ثم ان عمر قال نعم ما رأيت ابوكير من زادن كما جلوسا عند علي فقال عنه الفاروق ان سألني عن
 الميخنة عمر فقلت ان اخراست سبها فواحدة بائنة وان اخراست زوجا فواحدة وهو اتى بها
 فقال لسبها فقلت ان اخراست زوجها فلا شيء وان اخراست نفسها فواحدة هو اوجه بها فلم اجدها
 من زوج امير المؤمنين فلما وليت دياريت في الغزو رجعت الى ما كنت اعرف ففعلت رايكما في الجاه
 سب امير المؤمنين فقلت ان اخراست زوجها فلا شيء وان اخراست نفسها فواحدة هو اوجه بها فلم اجدها
 فقلت ان اخراست زوجها فواحدة بائنة الا تصنف عندها عن امير اسير ان عروة بن المسعود اتى
 امير الكوف فارس الى شريح وقاتل في بعض ما كان مرة انت طالق التبتة فقال قال فيها عمر
 واخوه وهو الملك بها وقال قال علي بن ابي طالب ثلاث قال كل فيها انت قال قد قال لا فيها
 قال اعزم عليك الا قلت فيها قال شريح ارسى قولك انت طالق فخرج طاردا فخذ التبتة بدونة
 اذقت عند بدونة نبي نوى فلما فقلت وان نوى واحدة فواحدة بائنة وهو طالب ابوكير عن عمر
 وعبد الله بن عباس قال امر بك فاقضى سوار ابوكير عن عمر من شريح عن امير عنده ان عمر بن الخطاب
 وكان بن عثمان قال لا ايا رجل لك امراته امها وخيرها ما فخرها من ذلك المثل فلما عدت في سبها
 فامرنا الي زوجي ابوكير عن المطلب من خطب عن عمر انه جعل التبتة تطليقة وزوجها الملك بها ابوكير
 عن حميد بن بلال وخيرها عن عمر بن الخطاب ابوكير عن امير اسير عن عبد الله قال في اقلية تطليقة وهو
 امكن رجعت ابوكير عن امير اسير عن عبد الله في البرية قال لا تطليقة وهو الملك بها ابوكير عن امير اسير
 عن عبد الله في البرية تطليقة وهو الملك بها ابوكير عن الفهري عن عمر في رجل طلق امراته تطليقتين
 ثم قال انت علي حرام فقال عمر باي باهونين ابوكير عن امير اسير ان ابابكر وعمر ابان مسعود قالوا
 قال لامرته بي على حرام فليست علي حرام وعليها هارة بين ابوكير عن الفهري قال لامرته زوجها ابوكير
 ابوكير عن امير اسير عن عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال عمر تريد ان تكلمها
 في ذلك بركعة من سجدة عبد الله ان تارة في امرات بيده فظلمت سبها لما قال

بعدم تحل الفرج يعني ان العبد اذا اذنه بمولا حتى يتكلم بالطلاق بيد العبد لا بيد غيره
يزيد من طلاق الامه لا من غيره قاله ابن ابي عمير من النكاح كانه تحت امره من غير طلاق
فقال اما انك تعلم ان الامه اذا تزوجت فانها لا يملك من غيرها الا ما يملك من غيرها في الزمان
انك امره فيقول انك اذا تزوجت ابوك من غير طلاق فابوك لا يملك من غيرها الا ما يملك من غيرها
على ان يبقى على الرجل طلاق امره لا يملك من غيرها الا ما يملك من غيرها في الزمان
عنه على ان يبقى على الطلاق ابوك من غير طلاق فابوك لا يملك من غيرها الا ما يملك من غيرها
ان الفرج يعني سواء كان له ولد او لا ابوك من غيره ان امره ان يملك من غيرها

ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
يعني يجب الطلاق بعد النكاح ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
عنه السجدة الاصل يطلق امره فابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
منه احد امة جديدة ويجوز العدة في بيته الا ان لا يزوجها الا في ايامها ولا يصير لها من حاطبها
ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
الزوج ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
العدة ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
كان من بعد امة فلو ان لا تنقل عن المتوفى عنها زوجها الا في نكاحها كالتواضع
الطلاق ان امره ان يزوجها قال امره عليك ان يزوجها قال امره ان يزوجها
الموم نكاحها من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
ان يزوجها قال امره عليك ان يزوجها قال امره عليك ان يزوجها قال امره عليك ان يزوجها
في غير بلد السكان ما صدقت امة الفراق فابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق ابوك من غير طلاق
الطلاق ان كان في الحلية والبرقة والنبوة والابنة وامه وبها نكاحها السجدة عن التوريث

فان ما لو كان يربط فتمت فادخل الي المرأة التي تمت ذلك فتمثل بها ثم كان يفرد عليها وربما في ذلك
فيقول ابو عبد الله بن كيسان ما اذا الرغبت في ذلك فخذ في شرج الأرم حتى تنتهز عنه عروقها ثم ذلك على ما
عنه جعفر بن محمد عن ابي اسحق عن علي بن حمزة قال سمعت ابي عبد الله عليه السلام يقول انك
المسيب قال عمن الخطاب انما يدخل تزوج امرأة غيرها فيكون اوجورها نسبا عليها صدقها كاملا وذلك
عن علي بن الحسين عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
فكثرت اليه انك كنت الي اخطا الى ان اخطا الى ان اخطا الى ان اخطا الى ان اخطا الى ان اخطا الى ان اخطا الى ان
اعظم على المرأة والعصاة ابو جعفر عن بن يزيد بن عبد الرحمن عن الاسود بن مولى
له صاحب ذكره عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
صنفوا ما كره ان يبلغوا عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
عرة فحدثت له اولاد اعقبني ان اغذى ولده بمثل ما كره سليمان بن يسار عن عباد بن اسيد عن ابي بصير عن ابي بصير
عنها زوجها فاعتدت اربعا ثم تزوجت به من مالت فقلت فاذرني اربعة اشهر تنقض
سبهم ثم ولدت ولدا تاما قال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
فما لهم عن ذلك فقالت امرأة منهم ما افرحك عن هذه المرأة ملك عنها زوجها حين حملت فامر لعنه عليه
الاجل خمس ولادة في بطنها فلما اصابها زوجها النبي كما واصا الولد الى ان يحرك العلق في بطنها وكبر فضربها
عن الخطاب في تزوج بنينا وقال عمر بن الخطاب عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يلد ولد الجاهلية يمين او يمين في الاسلام فاني بولد يسمى ابي بصير
وذات امرأة فذات عمر فاجازها على الهبة فقال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
دعا المرأة فخالها ابي بصير في تزوجها قال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
صحيح يلحق او لظن انه قد تزوج بها ثم انفرد عنها فامر لعنه عليه ما لم يزلت عليها هذا حتى افر
فلا ادري من ابيها هو قال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
الخطاب قال ما بال رجال يطلقون ابائهم ثم يقولون ان ابائهم قد تزوجوا بناتنا حتى ديرة بعيرت سيدها ان قالوا

بها لا المحنت به ولله ما غرنا بعد ذلك اذ تركوا احكام الخلافة القضاة اذ رطلخ ان عرب
العلماء كنه الخالي اسوي لا شعري ما بعد فان القضاة ونبذة محكم وسنة مبتدعة ما فهم اذا اذ لم يكن
تجربة وانتهى الحق اذ اذ وضع فانه لا يفتي حكم الحق لانها اذ اس بين الحق من وجهك وجهك في صدرك
لا ينبغي الضعيف من ذلك لا الطبع الشريف في حقا السنة على من اذ على الدين على من اذ على من اذ على من اذ
المسلمة الى ما علمنا اذ
ان ترا في الحق فان الوفاة في الرجعة الحق خبر من الذي في الباطل الغم الغم فيما تجت في صدرك علم
يذكر في سنة من سرف الاموال والاشباه ثم قبل الامور عند ذلك فابعد الى اصبها الى امره وجل
والحق فيما ترون واعمال من اذ في عينة اذ اسنتي اليه فان اخبرنيته اخذت له فقهه والا وحيث القضاة
عليه فان ذلك على الخا والحق في الفقه والمسلمة محدودا بعضهم على بعض الاجلوا في حد او مجاز في
شهادة زور اذ فظنا في فلاه اذ ومانه ان اسد تولي من السراير ودر وعلم بالبيات واما ك
والعقل والحق والاذي بالناس والشكر المحصوم موطن الحق التي يوجب العلم بها الا جزوين
بها الا جزوين من تصلي عينية فيما بينه وبين الله تعالى ولو عانده من اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
منه للناس ما يعلم الله فقامت زور ذلك ليسينا اذ فاهك في السراير ودر وعلم بالبيات واما ك
والسلام عليك شرح اولي يقال اذ في قوله ارسلمها ودارها اجزيها والظنين بالظان
المستهم وبالفضة البخل والاول المتصلو العقل صديق الصدر ورجل غلق سبي الحق واعلى الامر اذا
لم ينفذ وخلق الربها فلم يجد لها والى العيب البعوي كتب عمر الى ابي موسى الاشعري ان تقضي
الا امير فان ارب للظالم والسائد الزور الذي قال عمر بن مسعود اما بلغني انك تقضي وليت
بامر قال لي قال قول فاردا منه قول قاره ابو حنيفة في ابي موسى الاشعري اياك والظن والفضب
والعقل والاذي بالناس عند المضيته واذا جلس عندك اذ في قرابت اذ ما ينه الظلم فادع
راسد في حقي كتب عمر الى ابي موسى الاشعري لا يمنعك فيها قضيتي ثم رجعت في نفسك فهدت
رشدته ان تقضي فان الحق فيم لا يقضي شي والرجوع الي الحق خبر من السادي في الباطل

قال السجوي هذا اذا ثبت له الخطاب بمسكتة او ارجلها فاما اذا قضى باجتهادهم ثم تغيرت احوالهم
غيره فلا ينفذ ونهضى بعده فيما با تغير الیه ابتداء السجوي عن الزهري ان قالوا بما يجمع عن شخصي
نسبا با ما عوا او يكونا فرما استقامت فيهم فقولوا لا ينفذ احدكم الا بغيره فان ابا عبد الله عليه السلام قد اذنت
و لكن لا ينفذون بغيره السجوي قال من الخطاب ان انا ساكنا او اخذون بالوجه على عبد رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم وان الوصي قد انقطع وانما ما اخذوا به ما اخذوا به من اهل البيت اظهرنا في الامارة وقرنا بالدين
انما من سريرة شي السجوي نسبة سريرة ومنه الهم لما سوا لم تامة ولم يدور حال السريرة و قد اذنت
روى عنه سعد بن السبيعي عن الخطاب لعبد الملك الذي شهدوا على المعز بن يزيد
شها دنها و الى ابو بكره ان يرجع في خلافة و يقال ان عمر قال لا يكره ان يثقل بها ذلك ان امره
شوا ذلك ما لك عن يحيى بن سعيد بن السبيعي عن الخطاب اختم اليه لم يسهه في ارضي عن الخطاب
الخطيب السجوي بنقضي عن فعاله السجوي و ان الله لقد قضيت بالحق فخر به عمر بالبرعة قال اذ لك في السبيعي
انما بعد ان السبيعي بنقضي بالحق الا ان كان عن يمينه وعن يمينه ملك سيد طاعة و هو في الحق فادام مع الحق فادام
الخطيب عن جواد و غيره ما لك عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال
حيثك لا امره ما رآه و لا ذنب فالعمر هو قال شهاة الزور طهرت يا بصرا فقال عمر او قد كان ذلك قال نعم
قال عمر لا يوسر على في الاسم بغير العدل ما لك ان بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهاة عظيم ولا ظنين ما لك
من عمر بن يحيى الازدي عن ابيه قال في حاطب عده بين عبد الرحمن بن عوف قال اذ عبد الرحمن بن عوف
ان يقول له اني باحثة من الخطاب في ارض صنع صاحب الخطاب فكم عبد الرحمن بن عوف عن الخطاب
في ذلك نقضي عن عبد الرحمن بن عوف تجويده قال كان عمر بن عبدان المنب في الا بعلق برجز مساة و كما
لا يبيع و انما الخصومات التي يقضي فيها في بيع و ضرر معتد به عند التخلل ما لك عن عمر بن عوف طهري
عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب فيها لما طس برخطا فانه قال اني من بني فخره و ما فرق ذلك
الى عمر بن الخطاب فامر عمر كثير من الصلوات التي يقضيها يوم ثم قال عمر اراك تجتمع ثم قال عمر و انما امرت
عزنا بن حنبل ثم قال للمزني ثم ممن ما لك فقال المزني كنت و اذ انصبا من ربه ما و هم فقال الخطيب

عمره و هو بالثام فذكر ان و جرح امراته رجل من بني الخطاب فاجابته رفاة النبي امراته يسار اعدوك
فانا و هذه تاسوه حولا فذكر لها الاي حال و جرح عمر بن الخطاب و فخر امانه و ان قد فوجده و لم يفتت
ذلك الشيخ فاقب ان الشيخ و تمت على الاخراف فامر بها فم فرجت ما كمن مان ان عمره اكان لا يمت
يقين الحسنة اسكره حادته من ذلك الرضي فخرج بها فجلده عمر بن الخطاب و نفاه و لم يجد الوصيدة لانه
ما كمن عمر بن حيدان سليمان بن يسار اسره و ان عبد الله بن عباس بن ابي سبيحة المخزومي قال امرني عمر بن الخطاب
في فريضة قرأ في جلودنا و عليه يندوفا و يد اللامه تسيد محمد بن ابي انا ما كمن علي الزناد و عمر بن حيدان ان
به حجة و ذلك عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و اللعنا اعم حرا فاراست و حده عبد الله بن عمر بن الخطاب
ما كمن في الجبال فاشعره ان يطعن بهما في زمان عمر بن الخطاب فاما عبد الله بن عمر بن الخطاب و في
سرايته فاستمر في ذلك عمر بن الخطاب فقال قاتل من اياه و امه و قال اخرون قد كان لابي و امه في
سراية ان جلده المجد عمر بن الخطاب المجد بن ما كمن عمر بن حيدان بن ابي عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب
جارية له امراته سعد في سفر فاصابها فخارت امره ان ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فاجابته و ذلك فقال في
لي فقال عمر انما شيخ بالبنية او لا سلك ما كمن قاله فخرت امراته اسرا و سيرا ما كمن عمر بن حيدان
عنه انما شيخ بن زيد بن عبد الله بن عمر و انما شيخ في الجبال فاعلم ان عمر بن الخطاب فاعلم ان ما كمن سرق فقال
له عمر ما فاسق قال سرق امرأة لأمه اني تسهر ستون و سجا فقال عمر اسر له عليه فاعلم ان ما كمن سرق ما كمن
عنه انما شيخ بن زيد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب حجة عليه فقال اني و عدت من فلان و ما كمن
فمن عمر انما شيخ بن زيد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب حجة عليه فقال اني و عدت من فلان و ما كمن
ان عمر بن الخطاب تسهر في الجبال فاعلم ان عمر بن الخطاب حجة عليه فقال اني و عدت من فلان و ما كمن
سكروني و اذا نهي فشرني او كما قال فلان من ذلك ما كمن في السبوي في قصة جلد الويد بن عتبة في الجبال فاعلم
البيعي صا و عدت من فلان و ما كمن في السبوي في قصة جلد الويد بن عتبة في الجبال فاعلم ان ما كمن
شهاب بن عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر بن الخطاب و جلد و ما كمن في الجبال فاعلم ان ما كمن
بن الحصين عن و اقد بن عمر بن سعد بن معاوية بن جندب عن محمد بن ابي الاضاهر ان عمر بن الخطاب تسهر من

التي هي سلكها من الراس وبها الارض وتكلموا وكانوا يصلحون الاية الشرا فقال عمر بن الخطاب
يا رسول الله صل على ابي ابيك بل كل من قبلك فوالله اني سمعته يقول لابي بكر فانتم بطيخة مني
منه التمسك في يدي اشد فانا بر عمر فاطمة في عمر بصوت زفير يا شيخنا يا شيخنا فقال هذا الظاهر
منك الله اياها فامر عمر به يترجمه فقال له جماعة بن الصامت احللتها واسد فقال عمر كلا والله الذي
لا اظلم شيئا ومرت عليهم الايام شيئا احللتهم لسبعون روي ان عبد الله بن ثابت لما اخذ الي بكر فلم يقل شيئا
ونان فانتهوا فادبها الواج كالكلمة ان عمر بن الخطاب فقم الدينة على اهل القرى فجلها على اهل القرى
في راية من راية الوفا حتى رحبت بهم ما كنت ابره شيئا من ذلك بن مالك وبيد ان بن سنان ورجل
من بني ابي بكر ورا فوطي طامح بعل من جبهة فترى فيها ثات فقال عمر بن الخطاب لابي
عليكم فلقوا بايديهم بينا مات منها فاجروا فخرجوا فقال لا اظلم في خلفون ابي فاجروا ففرض عمر بن الخطاب
على ابي بكر ان يكتب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال السامعي فخرجوا فقلت اما البداية بالدين فليعلم فاطمة ان عمر
بن الخطاب كان فنده ان يكون ان يبدأ بسهولة وسهولة فالبداية بالدين فليعلم بوالعياض والبداهة بالدين
عليه فقول من العياض احياها السر القتل والاقصاء وبعث الدينة على السويدي فخرى فيه ما قال السويدي في
حججه بن عبد الله رحب رسول الله صلى الله عليه وسلم اسرية الي نسمة ٥٥ م ما من منهم بالسحر فاشجعهم فقتل فبلغ
ذو القعدة صلى الله عليه وسلم فامر بضع العتق الحديث فقال من بضع العتق استطاعت نفس الية اوزر
السيد في ترك التبت عند وقوع الشبهة والادع عندئذ انه على طرف العتق شيعة وكتاب عمر بن ابي
بعدة وادعوا على العتق اذ لم يكن العتق ما كنت عنه زيد بن ابي سلمة بن عبد الله بن ابي سلمة
عمر بن عمر بن الخطاب في الفرض بكل وفي الترفية بكل وفي الضلع بكل ما كنت ابن سنان بن عمر بن
الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
كتب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ورت امرأة من بني النضير من ذرية زوجها فقال عمر بن
الخطاب اني اظلم حتى اراك فلما نزل عمر بن الخطاب من مكة ففرض بذلك عمر بن الخطاب
قال ابن شهاب صحاب قتل السيم بخار ما كنت عنه يحيى بن سعيد وعمر بن شبيب ان رما من بني سنان

فخاهه فذلنا بسيف صاحبنا في حربه ذات فقدم سرا من جنس علي بن الخطاب
فذكر ذلك فقال عمر اهد علي احدى عشرين مائة بعير حتى اهدم عليك ثم عليه امره
بالدراكتين بعد ذلك من بعده ثم قال لا يزال المقتول اذا اذا فقال ان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان لبيس الغائل شي ما كثر عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن عمر بن الخطاب
فمن نظر الحيتا وسبعه رجل واحد قتلوه فقتل غلبه وقال عمر لو ما اهد علي ابنا فقال نعم جميعا النبي
روينا من الخطاب ان قتل لثمة فخر باخرة انا صم برى السام في ابنه محمد بن الحسن انا ابو حنيفة
ثمة سائر اسم ان سبعا من كبرين وابل قتل على من اهل الحيرة فكتب في خبر الخطاب ان يوقه في الحيا
المشول ما سادوا قتلوا وان سادوا عدا من قبل الرجل الذي جازى له فحين من اهل الحيرة فقتلوا
عمر بعد ذلك كان الرجل يعقل ذواته فواتوا ان عمر بن الخطاب اراد ان يرخصهم من الودية وناظر
الساجي في ذلك سلام مسوط وكان فيما قال فلما اذريت فوكت ان اقلوه وقتل لم يبر عنه اكان
يكون في احد من النبي صلى الله عليه وسلم حجة قال لا فلما ارادت لعلم بكر حية عن النبي صلى الله عليه وسلم
شي اعقب الحجة عليك ولم يكن فيه انا ما قال عمر اكان عمر حكيم حكيم ثم يرجع عنه الا عنه علم لثمة واوله فقتله
فقوله حين يبعه اولى ان تغرب اليه قال فلما اراد ان يرخصه بالدية قلنا فلما اراد ان ينجيه بالقتل ولا
يعخذ قال ليس بذاتي الحديث قلنا وليس ما كتبت في الحديث النبي روي عنه يكون في قتل عبادة
بن الصامت بظلمة وقول عمر اجلس للعصا عن فقال زيد بن ثابت القيد عندك من اذنيك فترك عمر
العقود وفضي عليه بالدية قال فدعا في مثل هذه القصة فقال ابو عبيدة بن المرجان راسيت لوقوت في
الذنت فانه نعمت من الخطاب التي في منقطعا في البيهقي موصولا عنه عمر بن شعيب عن ابيه عن جده
ابا بكر وعمر كالا يقتولان لم يقتل الجوز البيهقي عن الاحمق بن قيس عن عمر وعلی في لا يقتل العبد
قال ثمة بالغا ما بلغ النبي في هذه التي عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده قال عمر لو اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقال لا ابغى الله ابنة لثمة لم دية وانا بهما عدتها الى دية
وسر اياه النبي عن عمر في عمر فوالله ليس الا والذ فقتل ذم ولاه النبي قال البخاري

السبعة وذكره ابن المنذر يذكر عن عمر بن الخطاب قال نهى المرأة عن الرجل في كل عمر ما عدا
 قامة هذا البيهقي يروي عن عمر بن الخطاب في كتابه عن عبد العزيز بن الخطاب في حديثه عن كل
 عبد من بني قحافة ذلك البيهقي يروي عن عمر بن الخطاب في حديثه عن كل عبد من بني قحافة
 وعينه اذا كان من قبل البيهقي يروي عن ابن شهاب بن ابي بكر الصديق وعمر بن الخطاب في حديثه
 بن عثمان اعطوا القودم القسمة ثم استغفروهم وهم سلاطين السكا في حديثه عن ابن شهاب في حديثه
 وعنه عطاء قالوا اذكما السامع ان دية المسلم الخو على عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديثه
 عن عمر بن الخطاب في حديثه عن ابي القري العنبار او اثنى عشر الف درهم ودية المرأة اسبوعا
 كما في حديثه عن ابي القري عسامة ديار اوس ستة آلاف درهم فاذ كان الذي اصاب به ارباب
 نذيرها خمسون ابل لا يكلف الا الى الذر والحدود محمد بن ابي اسحاق البعيني عن البيهقي في حديثه
 عن عبيدة السلمي عن عمر بن الخطاب قال علي بن الورق من الدينة عشرة آلاف درهم وعلى ابل الذر
 الف دينار وعلى ابل البقر ما يابحقره وعلى ابل الابل مائة من الابل وعلى ابل الغنم الف مائة وعلى ابل
 الابل مائة مائة قال محمد وهذا كله ما اخذ وكان البعيني ما اخذ من ذلك الابل والبراهيم والديانير
 التي اخذها قال محمد بن الحسن بن علي بن عمر بن الخطاب في حديثه عن ابي القري العنبار وعلى ابل الورق عشرة
 آلاف درهم فحدثنا بذلك ابو حنيفة عن البيهقي عن الشعبي عن عمر بن الخطاب في حديثه عن ابي القري العنبار
 بعقود وعلى ابل الابل مائة من الابل وعلى ابل الغنم الف مائة قال محمد بن الحسن بن علي بن ابل الدينة ان
 عشرة الف الدينة على ابل الورق اثنى عشر الف درهم وساق الكلام الى ان قال ونحن فيما نظن ان
 بعقود عن عمر بن الخطاب في حديثه عن ابل الدينة لان الدينة على ابل العراق قال زهير بن ابل الدينة ان عمر
 بن الخطاب في حديثه عن الدينة اثنى عشر الف الف وكنه في حديثه عن ابل الدينة من سنة اربع مائة في الحديث
 عن عبيدة السلمي عن ابي اسحاق قال كانت الدينة الابل مائة الابل الصغيرة والكلب كالعربية وعنه
 روي عنه في حديثه عن ذلك اثنى عشر الف درهم قال السامع في حديثه عن محمد بن الحسن بن علي بن الدينة
 اثنى عشر الف درهم من سنة ثمان مائة فقلت اذ كنت اعلم بالدية من ابل الحجاز

عرفني فيها لشيئا لا تقضي به قال لم يكونوا يحسنون قلت افرز به سنا عجلوا لصدا في الكرم و
شرفهم وروى عن لا يعرف ما يقضي به السامعي اما محمد انا ابو عفيف عنه وروى ابن ابي عمير
الطالبي بن جبر بن عبد الله بن قاسم بن عيسى بن جعفر الاوليا عام بقره قال ابن مسعود كانت النفس
لم يصحها فلما وقع هذا الحيا النفس فلما استطيع ان ياخذ حقه حتى ياخذ حقه غيره قال فاشري قال
ان كحل الدية عليه في مال وترفع حصته الذي حفي فقال مرادنا الذي ذلك السبعي عنه الا فمست
ياخبر به قال فيرد على من ادعى انهم اذروا على مقتلهما ورفغ ذلك اليه من الخطاب فوجد عليه
بها اجتهاد فقصه قال عليه نصيب فامر عننا سيرم بالدية السبعي روى عنه عمران بن عبد الله بن جبر
فقال اخذت المغنوم وهي امارة العاقل ففوت عنده حتى من زوجي فقال عمر بن الخطاب في قوله القبيحة
روى عنه عمران قال قال عبد الصمد بن عطاء بن سواد يعني اللؤلؤ الحكيم الخطاب السبعي عنه ابي جبر اس خطيبا عمر فقال
الذي له البت والي يفرعون ابناكم والالبا فذا اذوا الم فنته فعل به غيره ذلك خطيبه التي اقصت
منه فقال عمر بن الخطاب ان بعلا ادب بعض بعيت انفسه قال اي الذي اقصت بهه لا فقتنه
وقدر ايت النبي صلى الله عليه وسلم اقتصر من نفسه السبعي منه عطا غيره فاقص منه الالبا يعني جبر
المس السبعي روى عنه عمر وعلي اسمها قال انه فكر بعد ذلك فقال وقال الذي يموت في القضا الا يولد
السبعي عنه جاهد ان عمر بن الخطاب قضى فبين فكل في الحرم وفي السهم المرام وهو محرم بالدية وكنت
الدية السامعي قرانا على ما كتم فلم اعد منه الاية في التقديم والمرد في في فيما دون الموصوفين
زاد بعض الصحابة عنه وهو ابي عفيف لما ولد يروى عنه انا بن علقمة من المسلمين وعمران اسمها
فيما دون الموصوفين في يوم فقت ثم قبل كحل اسمها فضا بطريق الحكمة والعدل علم السبعي روى
عنه عمر قال والالسان سواد الفرض في ثنية كانت له ابيه السبعي عنه عبد الله بن مسيب كان عمر بن
عمر بن الاصحاح حتى وجد كتابا له وبن حزم يذكر ان ابنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فجا
تلك منه الاصحاح عشر سنة قال السامعي لم تغلبوا كما سلك عمر بن حزم في قوله عنكم انتم
رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت والاصل في تقدير الديات كما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم

المدني الذي هو محمد بن محمد وقد اشتهر بالطب والحدس في عصره من اهل بغداد
عمره ثمانون سنة في اهلها قاله في المرة على النصف من ذية الرجل الذي في الحيا
عنه من مريد العترة من تانت اخذ عنه بالسب من اهلها في حيا في بيده في السفر الى
باربعة آلاف في ذية الكوي شيئا من عدم التي يخرج من غير الطاب على في العبد قبل منية
ما خلف النبي من غير النوري من علماء اهل البيت الزبير وعلما في موالى لصغية الي
عمره الطاب فخصي بالبلد الزبير والحصل على النبي عن النبي انه قال جلي
الديه في ثلث سنين في الدير في سنتين في سنة السان في سنة عيان من غير
الذين من الطاب قال اذكر اسم من النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث سياتي في كتابه ما كثر
الناجذ فقال كنت بين حارين في حفرة اصبها الاخرى عسرة فالتفت جنبا لهما فخصي في
اسد صلى الله عليه وسلم في ذية فقال عمر كذا ان تعق في مثل هذا انا النبي عن من من حوش
عمره صاع باهرا فاسقطت فاعتق عمر عن النبي عن زيد بن اسلم ان عمر قدم الغرة حش من ارا
الرا في عن مهران عن منصور عن النبي ان عمر بن الخطاب كتب في قيل وعندي في ان وداوان
عاسر ما بين القرين قال في اسمها كان افرج من النبي حش من وبلحق بواوة بكاء فادخل
ما حلقهم عن خصي عليهم بالدية فقالوا ما وقت امواتنا ايماننا ولا ايماننا امواتنا فقال عمر
الامر قال انما في وقال في غير حش من عام الاحرام النبي قال عمر بن الخطاب فقت اباكم وبلغ
ذات نيل دم امر مسلم ثم خص النبي الحديث جدا وقال ما يهزم التميم من اللارث الاعور
الطارث الا بعد كذا ثم قال انما في سافرت الى جفران ووداعوا اربعة من عسرا اسمهم منكم
عمر بن الخطاب في القليل واكفي لهم ما روي من فقالوا ان هذا شي ما كان بلبنا قط قال انما في
والعرب في خط شي للمكان انما في عن سعيد بن المسيب عن النبي قال يقول الدير للعاظ وصار
الراة من ذية ربه شيئا من اجرة الضحك بن مهران ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان يوث
امرأة بريم الضرا في من ذية زوجها في عمر النبي عن مهران عن عمر بن دينار انه قال

فقال كتب عن اقبلوا كل من وساعة قال ففعلنا ثم روي عنه في نسخة اخرى
انسان طاروس بن شهاب قال ما يدعي الكوفة اهل البصرة وعلينم غارين بن جواد وقتلوا
عمران الغيرة لم شهد بوجهه قال روي عنه في نسخة اخرى عن ابي بصير بن ابي
قبل ان يدخل العظم صفحة السامني والنجاري وغيره ما عدا الزمري عنه ما كنت ادرى بعوت من
الطائفة في العباس وروى بن بطال بن خنجران في اموال النبي صلى الله عليه وسلم قال ان
امور الخيرة ما افاض الله على رسوله مما لم يوجب عليه المسلمون فعملوا كتاب فكانت لرسول الله
سنة في سنة عليه وسلم فاهنة دون المسلمين وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفتي في ما على الولاة سنة
في انفسهم في اكرام والاسنان عدة في سببها الحديث بطول قال الرازي في نسخة اخرى في العاقبة
ما رخصنا ما رخص فذكر ان عمر بن لاهاج قال انا كنت انا في السنة وان سببها فقولوا في سنة اكرامها
ان ان الاغاسم كوابيا بنده الرواية ميت من رايها وان سببها فادابها في سنة رسول الله
الله عليه وسلم بالي بوفدي في لم يخرجه ولم يستثنى النبي صلى الله عليه وسلم فليس السبب في سنة ثم
قد قضى سعد في زمانه بالسلب الكثير للعائل قلت وسببها اكل فانما هو ذلك الرواية ان السلب لا يحسن
و هو للعائل الا اذا كان سببا كبر اجدان في الحالة المعهودة فنية ان السلب للعائل لا يحسن
يقضي البحث في الاستثناء فقط واول عرض بالمعاداة في معتزلة الحنفية العرفية والسما علم محمد بن الحسن
عن ابي حنيفة عن عبد الله بن داود عن المنذر بن ابي محصنة قال بعثت عمر بن ابي حنيفة في سنة فادابها في سنة
لعائل سببها في الرجل سبها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة
للاوارس لكس اسم سبها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة
ياخذ بهنارة في الرجل سبها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة
سبها كسنة ذلك وادق والحازم في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة
ابن عباس ان الحسن بن زيد بن رسول الله صلى الله عليه وسلم على سنة اسم عدد الورد مهم ولذي الكفر
سهم واسباب في السنة كسبها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة فادابها في سنة

رعي الله تعالى عليهم على ما كتبه الله وسماهم الرسول وسهم ذوى القربى وقسم على الثلثة الباقر بن هاشم
عليه السلام علي بن الحسين علي بن ابي بكر وعمر وعثمان وقد روي ان ابن عبد الله بن ابي اسحاق قال ان سمياً
قال ابو الخطاب بن سيرين عن الحسن بن ابي عمير عن ابي بصير قال سمياً قال سمياً قال سمياً قال سمياً
ابو بصير سمياً بن سيرين عن الحسن بن ابي عمير قلت سمياً كان راي علي بن الحسين قال كان رايه في ذى
الرجب سمياً ولكنه ذكره ان يوافق اليك في ذى القعدة سمياً بن محمد بن عبد الرحمن بن ابي اسحاق سمياً قال
سمياً بن عبد الرحمن بن ابي اسحاق ان سمياً قال سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
بعودك في حال قال سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
اذا كانت في ذى القعدة سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
المؤمنين بنا عن العام فتي وبالمسلم اليه حاجه فزاد عليهم تلك السنة ولم يدعوا اليه احد بعد عمر بن الخطاب
حتى تمت فها هي بها خلفي العباس بن عبد المطلب بعد خروجي منه عن عمر بن الخطاب فقال يا علي لقد خيرا
الغداة السرا لا يدع عليا ابدا الي يوم القيمة ابو يوسف حدثني محمد بن اسحق عن الزمري ان عبدة
كتب الي ابن عباس يسال عنه سم ذوى القربى لمن هو فكاتب الي ابن عباس كتب الي ان الذي عنهم سم ذوى
القربى لمن هو وهولنا وان نمر بن الخطاب دعانا الي ان نكلمنا يوما ويخفى من عندهم في ذلك
قالنا فاجبا الا ان يسئلنا ما في ذلك عليا ابو يوسف حدثني عطية بن السائب بن عبد الوهيد
عن سم الرسول وسهم ذوى القربى الي بن هاشم قال ابو بصير كان ابو حنيفة ولكنه فقها بنا
يرده ان سم النبي علي بن ابي بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب عليهم السلام في قال سمياً بن ابي عمير
سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
في الحسن بن مالك بن ابي بكر وعمر وكان يكن ان ابو حفص بن ابي عمير قلت يرويها عن ابي اسحاق
سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
وسوى بن سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير سمياً بن ابي عمير
وسوى بن الناس قال سم قلت اشتهر ما فيها قال نعم قلت او تسمع ان عمر قال لا يباين اهل بيت

ربه محمد بن موسى فلزمه وادفنه في قبره من واد غير مخصوص به وكبره في طلبه هو وثمان فتيحة
 سنة ثمان مائة من الكوفة حتى حضر الخوارج حينها سنة التي لم يعارضها من رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في ذلك الوقت هذا كما بلغه بعض فرائد في حيد واد الله فندى ان عمر بن الخطاب سبته يرمي سهم ذوى القرن
 ما يرمي بها جارسول الله صلى الله عليه وسلم واكثره يرمي ان لم يحسن المنس كما لا يمكن ان يرمى ذلك الى الامم
 اعظمهم باجتهادهم كما...
 انه انما صلى الله عليه وسلم وسماه في كونه يطون ذوى القرن في المنس للفقهاء من ذى القرن ابو يوسف
 شيخ ابن ابي داود في حقه ذوى القرن بالكوفة والسجل في ضعف منه اهل الحديث كما ذكره في ذلك
 النظم في الروايات المختلفة في الحديث التي عرضها عمر بن علي في ترك سبهم ان الامم في حقه اعظم
 ما كانوا يرمون انهم حرم على بدل ما لهم من الجرم هذه الى الله اذ في ايام الفاجرة ابو يوسف ربه
 امره حتى يفتن حتى يرمي بها الى حبيبه ابن عمر رضي الله عنه كتب الي سعد بن اخنوخ الخوازي انما اجده
 فقد بلغني لما تكلمت ان الناس ساووا انفسهم بينهم مما كنتم وما انا الله عليهم فاذا انا ككنا في هذا
 ما جعلناهم وملكنا العسكر وكرنا اموالنا فاستمر بينهم خوفا للمسلمين وانترك الارصين والاهنا
 ربحانها ليكون ذلك من اعطيات المسلمين فانك ان تستبها بين من حضر لم يكن لهم عديم شيء وقد كنت
 ان تدعو من عتبت الى الاسلام من اسلموا حتى يكتموا الفمالي فهو بين المسلمين والمهم وعلا باعده من سبهم
 في الاسلام ومن اجابته الفمالي وبعوا الهزيمة فهو بين المسلمين والمهم لابل الاسلام لانهم قد اخروا
 قبل امدان فهذا امره وعونه العكس ابو يوسف حدثني عن رجل من اهل المدينة قالوا ما قدم
 عمر بن الخطاب صحبا سنة خمس مائة من الخوازي من قبل سعد بن ابي وقاص ما واد الله محمد صلى الله عليه وسلم في ذلك
 الدواني وقد كان اتجاري الى بكر منى الله في القوية بين الناس فلما جازت الخوازي ما
 انما في الغضبان والى ان الراي فاسار على ذلك منه راء رسا وسير في قسوة الارضه التي انا
 الله على المسلمين نازرا في الخوازي والسام فكنتم هم حينها وادوا ابو يوسف انهم حقوقهم وما فتوا في
 عمر بن سعد في كلفه بمنه ياتي من المسلمين فيرون الاصل بجلوهما قد تمت دورت عن الاما

وحيث ما نزلت ارضي فقال عبد الرحمن بن عوف قال ارضي بالبرق والعاوي لا ما انا ارضي عبد الله
 الا كما تقول قلت ارضي ذلك فاصح فيجيبني بل يكون فيه كبر مثل بل عسي ان يكون كالمسلمين فاجيبه
 ارضي العوان اجابوا ارضي ارضي ما يكون للثور ما يكون للذرة ولا ارضي عبد الله
 وانه اهل الشام والعراق اكثر واعلم وقالوا انفسنا انفسنا ارضي ما يكون للثور ما يكون للذرة ولا ارضي عبد الله
 يستهدوا ولا يابوا قوم ولا يابناهم ارضي ما يكون للثور ما يكون للذرة ولا ارضي عبد الله
 المهاجرين الا طين فاضلوا اما عبد الرحمن بن عوف فكان رايه ان يحتمل جميع حقوقهم وراي عثمان وعلي
 رايه ان يحتمل جميع حقوقهم فاضلوا اما عبد الرحمن بن عوف فكان رايه ان يحتمل جميع حقوقهم وراي عثمان وعلي
 فلما اجتمعوا اجماعا وارضوا عليه بما جامله كخلفه ثم قال ان ايلم له الحكم الا ان تسركوا في امانتي مما علمت منكم
 فاني وارضوا كما حكم وانتم اليوم تعرفون بالحق ما لفظتم من الفضي ووافضني من وارضني وارضني وارضني وارضني
 فهو رايي محكم من الله كما رايه الحق فوايد الله كرسى الله باسمه يهدى ما ارضى الله الله الله فوايد الله
 يا امير المؤمنين وقال قد سمعت كلام جملة النعم التي جملوا اني اظلم حقوقهم وارضوا باسدان اركب
 ظلم الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله كرسى الله
 وقد غنمنا اموالهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 على وجهه واما في توجيهه ورايت ان ابل اللبس من ارضها وارضها عليهم فيها الخراج ارضها عليهم الخراج
 فيكون شيئا للمسلمين كما في الدرية وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 الذين العظام والناسم والبزيرة والكوفة والبصرة ومهدية عن ان تشحن بالطين وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 عن ابن علقم هو لا ارضناهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 لم تشحن هذه السخرة وهذه الذين بالرجال ويكرى عليهم ما يقومون به برح الالكفر الى دينهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 فانه رجل جليل وعقل فاضل الارض مواضها وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم
 له بعثة اليهم ذلك فان ربه ربه وعكاه وبكرته فانه في البرية فوله مساحة ارض ارضه فادت ورايت
 سواد الكوفة قبل ان يموت عمر بن الخطاب ما في الف الف درهم وارضناهم وعلوهم فخصمت ما غنمنا مالهم

يؤيد وزن الدرهم مثل وزن الشفان وقد حجج الرب بن سعد بن حبيب بن ابي ثابت ان اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وجماعة المسلمين راوا عمر بن الخطاب يكسب التمام كما قسم رسول الله صلى
 الله عليه وسلم خيبر فانه من اشد ابناء ربيعة في ذلك الزمان من العوام وبلال بن رباح فبان ان عمر انكسر
 المسلمون كما لم يسموا في ذلك الزمان كقولهم كسبوا بلالا واصحابه قال وراى المسلمون ان الطاعون الذي
 اصحابه لم يسموا به الا بعد ذلك من قولهم كسبوا بلالا واصحابه من قوله صلى الله عليه وسلم
 ان طاعون الطاعون على العنقة استر رادوا بين السواد وغيره فخرجت فرائى فاستم ان يعسره وكان بلال بن
 رباح في ذلك الزمان وكان راى عمر ان تكسر فبال يعسره فقال اللهم اكفني بلالا وكتوتوا في ذلك وقتهم او
 بلالا وادون ذلك ثم قال عمر اني قد وجدت حجة قال الله عز وجل في كتابه وما انا الا نذير لمن فهم فاجتهد
 عليه من قبله والارباب لكن يسلط الله على من يشاء والله على كل شئ قدير حتى فرغ من ثمان نجا الفقيه فهداه فامته
 في القرى كلها ثم قال يا ابا عبد الله ورحمته اهل كرى فهدوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الزمان
 كيلا يكون دونه بين الابرار منكم ما انتمكم الرسول فهدوه وما نسئلكم عنه فاستجبوا وادعوا الله ان الله شديد
 العقاب ثم قال العنق المعبود الذي هو جوارحه وبارك في اموالهم بين جنود فضل الله العود ورضوا بالخير
 الله ورسوله وان يكسب الصدوق ثم لم يرم حتى طلعت شمس غنيم فقال والذين تجود الوار والابان منكم
 يجهلون من ابراهيم ولا يجدون في سدوسه حادثة ما او قوا ولو لم يكونوا على الفهم وكانوا جميع خصامه ومنه يوق
 شح نفسه فاولئك اسم المفلون فعندنا بلنما والاسم علم في الاضمار فاهتمتم لم يرم حتى طلعت شمس غنيم
 فقال والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفرنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا
 للذين كفروا ربنا انك رؤوف رحيم فكانت هذه عامته لم يبايعهم فعندنا من اهل الفوج بين هؤلاء جميعا
 كما يبتعد وكان وقع من خلف بن قيس فاجاب على كرهه وجمي خراجه ابو يوسف الذي راى عمر بن
 الخطاب من الامتاع من قسمة الارضين بين من افترقا عندما ان اشد ما كان في كتابه من بيان ذلك فوجد فيها
 من اشد ما كان من هذا من في كانت الخيرة طرية اسلمين وجمي راى من جملة ذلك قسمة بين المسلمين
 عموم النفع بانهم لان هذا العلم يكن موقفا على ان يرضى الاعطيات والارزاق لم تسجن النعمان

تفوي الجيوش على السير في الجبل والما من رجوع اليها الكفر في وقتهم اذ انك من العتاة والارزفة والله اعلم
بالخير من يمان ان اس اخي الدعور انا رضون فانصا لواله عليه وقت الساعات جعل عليها في كل عام
واحد بالكر من بلاد بل الشرك كذا او شيئا من العيس اني من كحل و... فبشركه كما است...
صلى الله عليه وسلم النفس اليه سبي سوا من فشركه انك في حال وفي حد من حد من عبد الله من عوانه عوانه
حقه وشبه قول جبريل عن علمه لان قاسم منقول من تركه جاز... ان كان يكون من سبهم لاد صلح بلاد ايجان
منع الصبح صحن من بلاد الانجاب الخليل والكتاب قلت والادبه عدي ان انما من الروم كانوا مستل...
منى ما ك ان من ياتون من سبهم الطراز علم كذا ما ك لارض و زراعها ولا ورتة باعنا اليهم و اجد ادم
فقاتل المسلمون اذ ليك المستقلين حتى تقوم سنة مواد العمام والعراق دانا ملاك الارض و ملوجين الدين كذا
يزرعونها و سكنونها و دوتها سنة اياهم فاكثرت بالها المسلمية و الترتوا المبراد بعضهم عام و الله
والفارس و قاتلوا جميع ما شئته الامم على العالم فظنوا انهم ان الاطاعين فزيد... عبد العتاة في الحيلة
وظنوا الخواص بان العتاة اما كانت مع المستقلين و اما الاراضي الذين سبهم لما كها و سكنها
فان اكثرهم عمالوا المسلمين و اضمحلوا المسلمون صلحا من غير ايجان خيل و الاركار جازما اني انا على غير من
يطلب عليهم فلذلك اعربوا الخطاب في العن في هذه السنة و انما العقيد سبهم الذين قاتلوا المسلمين على انهم
مع جنود فارس و الروم فاراضهم مغمومة استطاب فغضبهم منها عمر بن الخطاب حين اراد ايجان السواد
فمن لم يطلب فغضبوا خوفه و ان كان الامم على ان يربح ابو يوسف سواد العراق الينام محول سنين
الاموال المغمومة محض من مدمم قورنخ و اعلموا انما غتم من سبي باجمع الصحابة و بما فيها من
حدث النبي صلى الله عليه وسلم و مقتضى كلامه في فتح فارس و الروم و اما غير ما سبهم الجاهل
ان حتى لو عين اعدبا ما انا من طاعة فيل كان حيل و لا كان كبحن خزنة الخلاء كما صنع رسول
الله صلى الله عليه وسلم نصف خير الذي اده به غير اكون و كما صنع بالغيره فذلك انما انا من ايجان
الخير و اركاب قسم عليهم انهم رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم يصف خير الذي اصابه غنوة و انما انما لو كان
ما رواه مالك و الشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه قال قال لولا ان المسلمين باقوت من نية لا تمنعنا انهم

ابن عبد العزيز في عهد المودع فقال في السنن عبد العزيز اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم ابن عمر
الطيبين وقال بعضهم من خلف الغصون وبينما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد قيل ذكر
رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا بني عبد المطلب ثم انفقوا في زينة فداها ببلو عبد الله
ثم استوت سرهم فمخروم فقال في بنيهم انهم خلف الغصون والطيبين وبينما كان رسول الله صلى
عليه وسلم رجلا فذكر ما بعد ذلك من انهم خلف الغصون ثم دعا مخروما بلوكم ثم استوت سرهم في
دعوى رسول الله صلى الله عليه وسلم في بني عبد المطلب فان الاسلام دخل فيهم واحده
انظره ابي جريح ثم قيل قدم بني جريح ثم دعا بني سيم وكان ديوان علي كسبه فتمت خلافا كما لا يدركه الا
ثم اختلفت اليه دعوة كبر كبره فاليه ثم قال الحمد لله الذي اوصل اليه خطي من رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الشيخ في رجال جرحهم ان ابا عبد الله بن عبد الله بن الجراح العنبري اراى من تقدم عليه فقال اكل سواها
تدعو اباي فقال يا ابا عبد الله انتم فيكم فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت فتمت
فتمت
واسد بن عبد العزيز وتجر به بني سيم وعدي شمس في نمان للمهدي فافترقوا فامر المهدي بن علي
فخو موالي سيم ورجع لسابقه فسيم قال السافعي فاذا خرج من قرين قدم الاضطرار على قاتل الورع كلبها
لسكانها من الاسلام قال السافعي ان سرها السد فاولام ان يكون مقدما اقرسيم بحجة: سدر سالا
ومستوفع الماشية ونام البينين غير خلق من الجاهلين واصل السهلية وسلم السافعي روى لبيد بن
سليم عن عطاء بن عمر بن الخطاب في هذه الآية معنى آية الصدقات ابا صنف منه انه اعطيت اجراك
ثم منعه ان بين منقطع بين عطاء وعمر وليت برزني وفي الحديث الفروع ان اسلم منكم في
دعواتهم في الصدقات التي حكم بوضعها فجزاها كانت اجرا فتمت معنى قوله صلى الله عليه وسلم جزاها
اجرا من عطاءها انما هي امانات وليس في قوله آية الصدقات في كل حدود التي ما ينبت اجرا والله
اعلم السافعي من كتب من عبد الله بن مالك بن ابي نضر ما لا ارايت الا بل التي كان عليها عمر الخواجة
وكان جده قال انظر اليها في الجاهلية التي بعث بها معاوية وعمر بن الخطاب حتى جاء السافعي

تبعه من الذي انقلب اليه من السعدية وما يكون الذي يجتهد الى خصوصه انتم من اهل ذلك
فيه فانه كان في خطه فانه فعل في تلك الصواف من ثم تلك الخور فوجت في خطه على الذي
مصلحة عليه علم ام ربما في ثم تلك الخور ففقد عليه اليها من والا فنادى فلك اخرج من
ثم ان عمر كان يم ومن جرت ودم صدق ما لك من ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
كان بافخر من العظم الخطه والريث نصف العشر من ذلك ان كثير من اهل المدينة وما فيهم من
العشر ما لك من ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه قال كنت في ملاءم عبد الله بن هبنة بن محمود على سوق
المدينة في زمان عمر بن الخطاب فلما بافخر من الخطه العشر ما لك ان سأل ابن شهاب على اي وجه كانت
عمر بن الخطاب من الخطه العشر فقال ابن شهاب كان فلك يفتد من في الجاهلية فاذنهم عبد بن ابي ربيعة
والماء في غير زيد بن اسلم قال من عمر بن الخطاب فاعلمه فصار له من ابني من الاهل فاحسن انه
رد على ارقم فانه فاذن من الصدوق وهم يسعون طلبوا الى من العباد فاجعلوا في سعيه فهو فاذن
عمر بن الخطاب به فاسم فانه اخرج من السائب بن يزيد الذي ليس في الصدوق فغيب عن العريض الداري
من مورث العتيق قال عمر بن الخطاب طلبوا اللؤلؤ في البحر والسن كما تطلبون القرآن الداري من ابراهيم قال
عمر بن الخطاب العريض فانه من ثمكم السبيقي روي عنه عمر بن الخطاب ان خطه الذي من الجاهلية فاذن
او ان يقال عن العريض فليان زيد بن ثابت قلت من كرامه لانه العريض فاذن من
لم يردوا عن زيد بن ثابت وسماد اهل المدينة ان من الى الزناد عن فقه بن زيد بن ابي
ما لك رواية في ابي ابي الهيثم الداري عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر فاذن فاذن
منه فاذن قال في تزوج واليون المنزج النصف ملامك ما في الداري عن ابراهيم قال عبد
الله كان عمر املك طريقا اتجوا فيه وهداه سهلا وانه ففهي في امره واليون من اربعة فاذن
المرأة التي ملامك ما في الداري عن ابراهيم في تزوج فاذن فاذن فاذن
واحدة قال كان عمر وعباد من زيد بن ثابت فاذن فاذن فاذن فاذن
سعيد والجارى عن ابن عمر بن عبد الله بن الزبير ان ابا بكر الصديق حمل له ابانا الداري عن النبي

عمر بن الخطاب

مرحوم الطرم الاخي طالا حين فاذا ازدادوا اعطاه الله وكما يعطيه مع الولد والوالدة
من يحيى به سوياً كان كتب يراى اذ الطرم دعا به فحياه ثم قال استرون ما بينه الداربي
عزير وان بن الحكم ان عمر بن الخطاب لا طعم استنابهم الما. فبما انى كنت رايت في الميراث
ان تنوعه فابنوه فقال عثمان بن مغيره راكبت فاشهد ان نبتع ما ياتي الشيع فلتقم ذوالراي كالقداش
عنه الزهري قال مات عبدة ام ابي ام فماتت ان ابن ابني او ابن ابنتي توفي وبلغني ان ابن ابني
فقال في فقال ابو بكر ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيها شيئا وراى الناس فاه على الظهير قال ابي سعيد رسول
صلى الله عليه وسلم قال في الحيرة شيئا قال المغيرة بن شعبه انا قال ما ذا قال اعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا
قال ابي سعيد كنت في مكة فقال محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر السدس في مات ابو عبد الله قال ابي سعيد ما سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها شيئا وراى الناس فاه على الظهير قال ابي سعيد رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر
ظننا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكة فقال ابو بكر في السبعين قال ابو بكر في الصحابة فقالوا انما سألنا عن شيئا بل
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكة فقال ابو بكر في السبعين قال ابو بكر في الصحابة فقالوا انما سألنا عن شيئا بل
لا سمعني احد ان ارد شيئا قال ابو بكر الداربي عن عاصم بن عمر بن قتادة ان عمر بن الخطاب لم يمت من بيت
ابن الامام فم يمدد ما فوضع ما لابن الامام ابن الامام ابن الامام ابن الامام ابن الامام ابن الامام ابن الامام ابن الامام
عمر في عام وجماعة فاعطى العم كرام الله في الاعطى لائل الله الداربي عن الحسن بن علي بن الخطاب قال اعطى
الله في السنة الله الداربي عن الحسن بن علي بن الخطاب قال اعطى لائل الله الداربي عن الحسن بن علي بن الخطاب قال اعطى
انما كان من قبل الاربعة فبنو الامام احمق وادراك كان بعضهم اقرضه بعض باب فهم اسم بالان الداربي عن عمر بن الخطاب
بن بسر بن جهم بن الاشعث ان عمه له توفيت بهودية باليمن فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال بنو امية ان
اليها من اهل دينها الداربي عن ابن شهاب بن عبد الله الداربي عن ابن شهاب بن عبد الله الداربي عن ابن شهاب بن عبد الله الداربي
ندوربي عن الشعبي ان ابا بكر وعمر قال لا يتوارس بين اثنين الداربي عن ابن شهاب بن عبد الله الداربي عن ابن شهاب بن عبد الله الداربي
طمان شئني حياي حياي ليرت الداربي عن الشعبي عن عمر بن علي بن زيد قال وارضيت فذكر عبد الله ايضا قالوا الوالد الكبر
يعنون بالكبر ما كان اقراب وادم الداربي عن الشعبي عن عمر بن علي بن زيد قالوا الوالد الكبر ما كان اقراب

دعوه الدارمي عن الشعبي قال عمر لا يبرئ قالوا خلا زلام الدارمي عن الشعبي عن الخطاب الى النبي صلى الله عليه وسلم
 الخيل انا بينه وان جارت في فرقة الدارمي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال غلامه قد قالوا اني بينه وبين
 النبي صلى الله عليه وسلم فيما استحقان في المال السمان الذي من الدارمي عن يحيى بن سعيد ان عمر قال ما قرئت من
 فقد ارق نصفه واياها فبشر مرة فقد احق نصفه قال الدارمي يعني الولد الذي عندهما ثم عمر عدل في ذلك
 الوارث لكانت دياره من اهل الولا ما اعفوا ذلك من الدارمي عن الشعبي عن عمر عدل في ذلك قالوا انك قد
 والله الدارمي عن عمر بن الخطاب ان كان الحرف تحت المكون في بيت رطلها ما كان يعين بعينه امره وحده لو اني
 فاذا عرفت من الولا انما هي ابنة الدارمي عنها خلا بن زيار بن عبد الله بن الخطاب فقال ان دارني كان قد
 بالنسبة قال لا قال كالتك قال لا قال قال لا قال فاطم قال لا صغار الى العشرة فزاره من ابنته
 معناه ما روي عنه الشعبي لما كانوا يصومون بالربيع والربيع وكان الثلث سنتي للخام الدارمي عن عبد الله بن ابي
 ربيعة ان عمر بن الخطاب قال كنت الرجل في وصية ما ساء وما كالعصية افرأ من ابواب النبي فالكف عن
 شهباك رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج ديان في جزيرة العرب قال مالك كل ابن شهباك ففقه عن
 عمر بن الخطاب صحى اياه النبي واليقين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج ديان في جزيرة العرب
 يهجه بغيره فانك قد ابلغت من الخطاب يوم بخران وقد قال يا يهودي غير غرورا انها ليس لهم من الثمر ولا من
 الاثني من شي واما يهود فلكم كان لهم نصف الثمر ونصف الارض لان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان حيا
 على ارضه الثمر فانضت الارض فاقام لهم عمر بن الخطاب حجة من ذهب ووقد ابل وصال واقابهم اعطاهم
 القيمة وادبهم منها فانهم شئ من يحيى بن سعيد بن عبد الرحمن بن العام ان اسلم مولى عمر بن الخطاب اخذوا
 عبد الله بن عباس بن النخومي فراق منه بنيد او هو لم يكن فقال لا سلم ان هذا الشراب يحج عمر بن الخطاب
 عبد الله بن عباس بن النخومي فاقام حيا اب الوهم بن الخطاب فوضعه في بيه فخره عمر الى يوم راسه فقال
 ان هذا الشراب طيب فبشر بتم نادى ربه غير عينة فلما ادبر عبد الله اراه عمر بن الخطاب فقال استأجر
 لك حيزه المدينة فقال عبد الله فقلت يحرم الشامة وفيها مية فقال عمر لا تؤمن بسية الله ولا في
 حره شيا ثم ذاع امر ان الغليل لك حيزه المدينة فافعلت يحرم الشامة وفيها مية فقال عمر لا تؤمن

ثم مسح ظهره بمسح خالص من ذبذبه فكان حلقه من سواد الخبثه وجعل اهل الخبثه يحيطون به ثم مسح ظهره بمسح خالص من
سنة فقال خلفه بولاك الله وروى عن اهل النار يقولون فقال رجل يا رسول الله فمما حدثت قال الله على انه
يوم ان الله يتوبكم وتوبوا اذا فرغوا بعد الامانة استخاره جعل اهل الخبثه حتى يموت على ذلك اعمال اهل الخبثه
فيدخلهم الخبثه واذا خلق الله الناس اسقطه جعل اهل النار حتى يموت على مثل من اهل النار ان الله يدخل النار
المؤمنين فانما اهل الجنة من عبد الله على شانه من غير من الطاب مني الله حال من اهل الجنة من الناس بالابنه
اذا قال في الخبثه ان من اهل الجنة ان الله يتوبكم الغيبه بالقول ان اهل الجنة من الناس قالوا ايها
ان الله يدخل الجنة من اهل الجنة من غير من اهل الجنة فقال بركت الله على من اهل الجنة من غير من اهل الجنة من
الله فقال كذبت بر الله فقلت والله لا اصدقك والله لا اصدقك ان الله يدخل الجنة من اهل الجنة من غير من
من النفس الطلي في انا ب الخبثه في بيان الحجر من عبد الله من الخبثه ان تقول قال لما قدم عمر بن الخطاب
هم يخطب الناس عنده المالكين من غيرهم ما يقول عمر فلا قال عمر من يخطب الله في اهل الجنة وفي ذواته فلا والله
عمر يخطب الله من غيرهم ما يقول عمر فلا قال عمر من يخطب الله في اهل الجنة وفي ذواته فلا والله
الذي يخطب الله من غيرهم ما يقول عمر فلا قال عمر من يخطب الله في اهل الجنة وفي ذواته فلا والله
لا يقبل الله من غيرهم ما يقول عمر فلا قال عمر من يخطب الله في اهل الجنة وفي ذواته فلا والله
فقد كلفني عنك الله وهو في خلق الملقن خلق اهل الخبثه وما هم عالمون وخلق اهل النار وما يعملون
وما يعملون الله وهو الله فقال عبد الله بن الخطاب ففرق الناس من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة
من حيد المسير في عام عمر بن الخطاب في الناس فقال اهل النار ان اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة
الا حاديت ما يحفظوا وتعلمت منهم ان يومنا وهم اهل الجنة اذا سألهم ان سألوا يقولون لا ندر في الجنة من
من غيرهم فقلوا واصلوا الكبر الذي نفس عمر به ما يقصنا الله به ولا ندر في الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة
الذي وهو كان الذي يقصنا بالذي كان اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة
بن سعد بن ابي قال وقفت عمر بن الخطاب بالبابية فقال عام رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما قال من اهل
مخونه الخبثه ولما بالجماعة فان اسبطان من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة من اهل الجنة

رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يسر دينه ومن لا خلاق له في الآخرة ثم طاب ثوبه من سخط
 يوم منها طاب فاعطى ثم طاب ثوبه من سخطها فان رسول الله كسوتها وقدوة في سخطها
 منسخت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كسوها ملسها فكنوا عراة فان سخطها كالتة لثقة ان عرس
 الخطاب علي بن الخطاب وكان بها نوا السيرة وكانا مالك عن يحيى بن عبد الله عن ابن الخطاب كان علي
 فيسرسر على ما عزم ابن ابي ابياتة يقول باكل حنين بالقرنة وهو الصنف فقال عمر كانك مغفر فان
 ما اكلت سموا ولا ... الكلام فكذا وكذا في الاكل السرسر حتى كجى الدنيا من اول ما يسر
 وطسعي من وجه الدين : علي عن النبي مالك قال اريت عمر بن الخطاب وهو يوزن بطنه من غير فدا
 فاكل حسنها مالك عن عبد الله بن زيار عن عبد الله بن عمار قال سئل عن الرجل يخطى على الجوارح
 عندي فخر فاكلت مالك عن يحيى بن عبد الله عن ابن الخطاب قال اباكم واليكم فان لم يصادوا
 مالك عن يحيى بن عبد الله عن ابن الخطاب انك طاب ثوبه عبد الله وهو حال ثم فقال ماذا فقال يا امير المؤمنين
 فر من اني اتم فانسرت بديهم لما فقال يا امير المؤمنين ان يطوى بطنة عن ثابته او ان يجره
 هذه الآيات اذ كنتم طسراكم في حيوتكم الدنيا واسمعتهم بها مالك عن اسحق بن عمار بن ابي طلحة عن ابن
 ان مالك انه مع عمر بن الخطاب يوم عليه رجل فبذره عليه السلام ثم سال عمر الرجل كيف انت فقال اكلت
 الله فقال عمر ذلك النبي اردت منك عمر بن بيته بن ابي عبد الرحمن عن زيد بن عطاء بن ابي
 تعرفوا بالاسان : ان عمر بن الخطاب قال ساذن لك ان تمسح فاسمع عمر بن الخطاب في اسره فقال مالك
 تدخل فقال ابو موسى : ابري سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سمعت فان اذن لك
 فان من ذلك فارجع فقال عمر بن الخطاب جرحه بعلم بذات العلم ما ينبغي بحسبه يعلم ذلك لا فعلت بك كذا وكذا
 او موسى حتى جاء محمدا في اسجد فقال له علي الانصاري فقال النبي اجبرت عمر بن الخطاب في سمعت رسول
 صلى الله عليه وسلم يقول ان سمعت انك فان اذن لك فاذن وانما فارجع فقال لعلم ما ينبغي بحسبه
 ثم لا فعلت بك كذا وكذا فان كان مع ذلك قد سمعتم فليس معي فقالوا لابي عبد الله زكريا ثم هو وكان ابو عبد
 اصغرهم فقام معه فاجرت ذلك عمر بن الخطاب : عمر ابي موسى اما انتم استهكم وكني خست ان يقول

الرسالة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كنت عنه زعيما باسمه قطا وبإسما رسول الله صلى الله عليه وسلم
الرسالة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كنت عنه زعيما باسمه قطا وبإسما رسول الله صلى الله عليه وسلم
السيد أفترنا من غير العدا ان لا ياتنا من احد شيئا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا في
المسألة فاما ما كان من غير مسند فانه رزق رزق الله فقال عمر بن الخطاب يا ابا عبد الله نفسي
لا ارسال احد شيئا ولا ياتني شي عن غير مسند الا اخذته ما كنت عن عبد الله بن ابي ليكيا اعمربن الخطاب
من امرأة مخزومة وبني لظوف باليت فقال يا ابا عبد الله لا يؤذي انك قلت في بيتك فقلت
بينهما فزعل بعد ذلك فقال لهما ان الذي كان يبرك فمات فاخزني فقال ما كنت لا اطير حيا
من انا عنك شي بهي من عمر بن الخطاب قال لبرعيا انك ففكر عجرة في اربعين قال لبرعيا
ربنا لوق قال ابن مسكك قال عجرة انما قال يا ابا عبد الله انك قلت في بيتك فقلت
قال سخان قال عمر بن الخطاب يا ابي انك انتم من الخطاب اراد الخردم ان يراق فقال له كعب الابرار
لا يخرج اليها يا امير المؤمنين فان بها نسخة اعزاز السحر فيها نسخة الجن وفيها الدار العصال ما كنت نطق
ان امته كانت لعبد الله بن عمر بن الخطاب رابع عمر بن الخطاب قد تهايت له الواو فها على ابي جهم
فقال لم ارفار ابيك من الناس ردت تهايت بهت الواو واكرادك عواك عواك بن واد
بن ابي طلحة عن النبي انك قال لعمر بن الخطاب عوصي دخل ما يطا منقوش وبعول وبن
وبينه عباد وبعول جوف الخابط عمر بن الخطاب امير المؤمنين خرج ما بن اذا استعده بسدرو عباد
البعوي فوضا عمر ما في حرض امنية البعوي قال عمر بن الخطاب صلوا الجبين الغضب انما كذا البعوي
قال عمر و ابن عباس انك في الطلق واللبنة وزاد عمر ولا تقبلوا الا نفسا من تزيق معوهة شغلها
بعدد كبرها نام يعار فيها الروح البعوي قال عمر بن الخطاب لا تخلوا الروح في اية كل طعام قال عمر ان
اندمت ان انزل على اهل كل بيت مسك عدوم فان الرجل لا يهلك على نصف طبقه التجاري وغيره
عنه ابن عمر طلب عمر بن الخطاب على من سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان قد نزل بحرم الغزوي عن
منه شيئا العنب والتمر والخطوة والشو والسنن من فاحوا اهل ثلاث ودرت ان اهل

صلى الله عليه وسلم يبارقوا حتى يجدوا عبد الجبار والكمان والوارث ابواب الوارث الوارث الوارث الوارث
... من غير ان يمر قال في الحديث من قال سبحان الله صباحا ومساءما غفر الله له ما مضى وماuture
فان يتركه بلده الى الله فبده كما السوي روي ان عمر قال لما كتب بسبب لزاره الله عز وجل اني
ارفعه فوكف فانه اتفق لو كانت اتفق تركيب السوي ان عمر آرى على رجل ثوبا مصفرا فقال له هذه البركات
للسائر التجاري وغيرة عن ابن الزبير فان سمع عمر بن الخطاب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما تجسوا الخمر في الدنيا في الآخرة الاخرة الاخرة الاخرة الاخرة الاخرة الاخرة الاخرة الاخرة
من الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الخمر لم يزل يكره
سائر ما جاء به من سائر ما جاء به من سائر ما جاء به من سائر ما جاء به من سائر ما جاء به من سائر ما جاء به
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لسبب الخمر الا موضع اصبعين او ثلاث او اربع وقال قتادة رخص
في موضع اصبع واحد ثلاث او اربع من اعلام الخمر اتجوز منه ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم را
على عمر فيها اربع فقال اهد يدك هذا ام عسيل فقال ليس جديا ومن جديا موت سيدنا النبي
عنه الخمر فان ظلمت فهو ينفذ عليا زار فيه انما ويررقه النبي عنه الامان الهندي يقول انما
انما بربها الخطاب عن تأخير بيان مع عتبت بن مرفد انما بعد فاسترودا دارا وادوا اسفلوا انخوا
الغفاف والقوا السر اوبلات وعلكم بلبارككم اعجيل واماكم والتمم وزي العم وعلكم بالشمس
بها امام سر ربه روادا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا
الاغراض وفي رواية وانتم على ظهور الخيل نزلوا واستقبلوا بوجوهكم اشمس فانها حامات
الهريس معد واثموا على السوط فقال للعلم اذا شرب غلظ وقيل صحاح تسبهوا الجبين كذا
الغلظ وشفيعون كذا وسلم دعوا التعم وزي العم واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا واثموا
دعوا واثموا بالبا فبونه الصلابة يقال شرب الرجل اذا كان صلبا ويروي بالجمع
وي الحسونة في المطم السوي عن ابن سيرين ان عمر بن الخطاب آى على رجل عامرا ذهب عليه اربع
يلعبه فقال يا امير المؤمنين انما فاتني من رفاة ذكر الغنم وانتم النبي عن ابن عمر قال اتوا

و تفریق در منصب نعت و منصب خلافت بیان نموند و فی الجمله بی مسأله در امام اجتهاد
کلیت احادیث از مظان آن گشته اند معینا بوزیر خلیفه بر جنبه خیال مخالفین در حقیقت
در دین میفرستند و بدین استطلاع رای خلیفه کار بر امام بنیاد نهادند از این جهت اختلاف
از اول قیام بر یکدیگر متفق و در یکدیگر متفق و آن خلیفه و رای او بعد روایت احادیث
و فتوی و نظایر او را مقصود بود و خلیفه یا کسی تا خلیفه نایب باشد امام او قال انی علی
علیه و سلم لا یقضی الامیر او مور او و قال عمر فی الفیء و فی العقیق و قال عمار بن یونس فارما
چون نوبت خلافت متوجه منقضی شد بکم بعد از ای قوی است بدید آنکه در میان از طاعت خلیفه
بر آید و آنکه حیرت کوز عیال و فقیرا بروی داد نوزانتظار داشته اند که ام و در در اختیار
بشکل کرد چون ایام خلافت با همه با کمال متعوض شد و خلافت با طریقه و صحت با هم
بر آنکه و خلافتی در هر بلدی مشغول با جاده شدند این عباس در کفر فون میدید و حدیث روایت میکنند
و تفسیر فرمایند و قال صدیق و عبدالله بر عمر در حدیث حدیث میمانند و باران حکما
و اولاد و اقرار ایشان از این است افزونه میکنند و ابومریرا و امارت عیال بر آنکار در خلافت
حدیث محدود است از در سخنان این از وی با میگیرند و ابوسعید خدری و غیر این بطلان
الحال روایت میکنند و آنست که عمر ان بر عهده در بصره و بر این حدیث و احادیث بعد از این معصوم
بنفقه در کوفه مشغول میشوند و قیدان بن عمر بن العاص و ابودرداء ابوالاناس با این معنی است
سام و طاعت میمانند با جلد در احوال محالی با با بی معیام امام و جلد در احوال محالی با با بی معیام امام
با بی معیام امام از وی اخذ نموند زیرا که تقدم خلیفه منصوص است بر سایر صحابه است
و در معانی حوفیه بر سایر صحابه امت مسلم نبود و استعمال خلیفه با قاداته چون است
نهای پسین بجه بالجله درین ایام اختلاف از قضا و ای بیدار یکی را بر برای دیگری اطلاع
و اگر اطلاع شد مذکره و لایقند و اگر مذکره بمیان آمد از آن سببه و حفر از مضیق است
نقضای اتفاق میرسد بسیاری از احادیث در حدیث حدیث و در حدیث و در حدیث رسید اگر متبع

کئی روایت علی صحابہ کہ سب از حضرت علقمہ خاص از عالم کد شد از حدیث کبای و معنی که بعد از آن
بر هر روایت کرده اند بعد از اختلاف تا در روایت کرده اند حدیث سب از حدیث سب از حدیث سب
در سطح صحابہ است دیگر از جبهه او شمار راه ارسال سب زده اند لیکن در اصل صحابی حکم مقبول در آن صحیح است
معاذ بن جبله ای صحابان از ان قال علیکم من ان اولیت ما کان فی زمان عمر بن الخطاب علی ما کان یخلف الناس
فی امر من اولاد کان فردی عن ابی سعید انه قال من کان منکم فیسق من ذنات فان اولاد یوم علی غنم
انما انما علی صلی الله علیه و آله و سلم کانوا افضل من الامه ابره فلو با و اجمعها علی ما اظهرها علیها اختارتم
لعمری سب اللغات و غیره در فایم فصلیم و از تویم علی انتم و مشکو و استلعم من انما فهم و سبیم ما کما
تبدی الله یقیم و علم سب کما بر سب و آنرا فایم و فی التوریا زعلم و قال فی اخذ امرنا الی التقلید
الاسمه الی ب. عمر و عثمان و ان فی الغنیم و علی ابی السین فون فی سب صحابہ عدول اند و روایت است
مقبول و علی سب صحابہ روایت سب از ابن ابی ماریت سب لازم اما در حدیث انما فی حدیث سب در حدیث
فاروق اعظم سب صحابہ روایت سب
در حدیث ابی سب
نموده که سب صحابہ از اول سب
اشهرت صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث معنی زعمای و در حدیث سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
ابن انتم سب
دی سب
الله علیه و آله و سلم سب
شعبی عن قرطه قال سب عمر بن الخطاب علی ما کان الی الکوفه فغضب بهم فجل عنی سب صحابی انی سب
در حدیث سب
فما توکم مغیورون قدم اصحاب صحابیه صلی الله علیه و آله و سلم فبا کوننا لو تم عن اللدیت فاعلموا الرطبه عن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرامانه بکار قال ابو محمد انما فی معناه عن حدیث اللدیت عن ابی امام زین العابدین

علیه وسلم الی غیر ذلک و الا وجه مندی ان معناه حدیث عن السماء و الارض و الارواح
تحتاج حکم شرعی او معناه الحدیث الی سبیل اللحن فجامت حین علم مجتهد فی خطه عند
تجزیه از فاروق اعظم امام بیضی ادویه موفقه با حیات قاصدا بسبب سراسر کتب بطریق انضمام
میدانست که در فضل این نام از آنست اینها می باشد و در توجیه با دو عنوان که در تکلیف و در
سایر بر مصلحت است از ابو داود و غیره سبب از حدیث است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فکر من کل
طعام قال الحمد لله الذی اطعمنی فی الطعام و رزقنی من رزق منی و لا اراه غیره من رزق من
یسر لولا فضل الله الذی کسانى ذلک و رزقنی من رزق منی و لا اراه غیره من رزق منی و اما غیر
فاروق اعظم در کمال کتب در این مضمون است و در این باب است و در این باب است و در این
مضمون است و در این باب است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
برای اینست که ما در این باب است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
سیر از آنست که استبان می نماید و اما مناسب نماید که بعضی مباحث این نوع در سیر و در سیر
ما مویب است و اما ما مویب است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
که می بیند بدینکه کما لکن من سیر است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
و بعضی از مضمونها که در این مضمون است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
الا الله و ان کما عبده و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و آله و سلم و علی و آله و سلم
از مضمونها و اما که کلمات و بیان حکم و از آن است و در این باب است و در این باب است
عبره از مضمونها و اما که کلمات و بیان حکم و از آن است و در این باب است و در این باب است
الکلیان و در این مضمون و در مضمون دو مقدمه را می بیند که یکی اگر حقیقه تصور کند که در سیر است
از آنست که استبان دارد و اما اول پیدا کردن یعنی از تفسیر اعمال غیر مانند صلوة و صوم و ذکر و غیره
و در این مضمون است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
انکاید و در این مضمون است و در این باب است و در این باب است و در این باب است

استوار و خدایا اعمال نیز میکند و غیره. چنین بپرسند که طایفه از ایشان را چه محض نفس از تکلیف باطل
بپرسد که با ما بود و دیگر حق ما در تحقیق و تعیین آن امور میرود یا مستقرا معلوم میشود که آنها آمدند
کلیه مندرج در کلی غیر بشر طریقی اعلان آن افعال در حق العبادت و دیگر کارها را اعمال نیز گفته مانند توحید و
و در کار صی و تمام ایام میگویند که عبارت از تسبیح و تحمید و غیره است و بهیچانند که در حق
و از شما در حق آن در قرآن عظیم و سنده سنه احسان را در غیر گفته اند یا در کتب کلیه قائلان این صی
است علیه السلام اما از افعال است در کار او تمام استیم کما نوافل و کما نوافل اهلان الیها ما یجبون
و با آن سخنان مستفرد در حق او الهم حق معلوم لیسایل و المحرم الآتیه و قال علی الصلیه وسلم ان تعبدوا
بغیره کان لم یکن تراه فانیرا که اصل دوم تولد و امانات از میان بقیة و طبیعت نفس و قلب و عده
این مقامات است که بجز شیخ ابو طالب است که شیخ این فرستاد و غیرت توبه و زهد و دیگر در جادوت
و توکل در رضا و فقر و محبت دل آدمی و نفس او بوجهی مخلوق شده که بجز طبیعت این احوال متغایر باشد
لیکن در اول امر متعلق این احوال موردین در بنویسند و چون با گفت مال و ولد و است در جاد
کبریت اهل و ولد و جاه و اعتماد بر سبب است چون بعضی بر جمله مستولی شد و از همه محبت و اولاد
خراگرفتند و هم در جاد و غیور به باند و با هم او و مواعید آن خلق است و اعمی او و بر سبب خاندان بر
اسباب الهی غیر و دلگشایی که معانی است درین معنی محسوس است بلکه اینها عده معاملات اند و آن اشیا
سبب درین قبیل است که استعدا مال و شدة لامر اند و تواضع دانند آن در قرآن عظیم و سنده سنه
سبب از مقامات معنی شده که در حق طوی دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمیع اصحاب را بسبب
معنی نهانستند و از فرموده اند مثل صدیقین و محدثین و شهادت و حواریه و کماهی صورت و غیره است
در اشبیه کرد و توکل یا بنویسند مخلوط شده و علی بن ابی طالب محققین صوفیه علامت و خاص برای ایشان
باز دیگری بیان کنند و فقیر که اصل عظیم فقر میکند که از همه فقر است طریقه معنی تواند بود و آن
گفته که تولد باشد از میان حق و جلوه او و غیره اگر استیلا یعنی در یکی یافته شود سعادت و
همه طبیعی اند مقامات که استیلا یعنی در همه شده باز مال باید کرد که بسبب از بقیة اینها

هو الغنى العظيم ليس ينبغي محبة ثيابه وموافقة بلواه ويحكف خلقه وفروجه الى حجاب

بجوارحه انظر الى بركاته وان غراته اذ يبيع ابنه ويصنع من يريه بيتا واسحق في الدنيا

بجوارحه فانظر الى بركاته وعلو منزلته واهل بيته قال صلى الله عليه وسلم ان كان يابا كان يكرم

الاهم ثم يكرم فانك لا تدري اني احد فهو من الطارئة اياه ابو ذر بن ابي عمار بن ميمون بن مهران

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بجوارحه بيتا اسير في افك كان فيما كان فيكم من بني اسرائيل رجال ياكلون عذرا فيكونوا اقبيا وان

بن سلام ومنه طرق حديث تمليطه ما بعد في الصحيحين ان بينك وبين الجنة بابان
من فضائل الكسبي في من سوا مرات الدين بالخوارزمية العفصل الاول العلم ال
الاسم عليكم بالعلم فان سجدتانه ردها فمن طلب ما لا ينفع العلم ردهه اسدتها سجدتانه فانه اذ سجدت
وزنا استسبته فان اذبت فبنا استسبته فان اذبت فبنا استسبته ليليا سلبه بقاءه التزالي قال عمر
موت العن طاب فم اليعلى سلام النبارة ابعده من موت عالم بصير كلال اسدوجاه التزالي قال عمر من
حدثت حديث فله فله اذ ذلك العمل التزالي استسبته على ذنوبه فانصرف في منزله والى عليه من
الذنوب من كمال تبراه فان اسبح العلم فان استسبح على ذنوبه فانصرف في منزله والى عليه من
فلا تفرقا فوا مجلس العلماء فان اسدتكم تمليطه على صلاصن بعد اكرم محارب العلماء التزالي قال عمر
ان اخوف من لا تلاف على غيره الامة المرافق العلم فالوا كيف يكون ما نفا عليها كل علم اللسان طاب
العلم التزالي قال عمر انما رايتم العالم حيا للديا فانه يهوى على دينكم فان كل محي يفضن فيما اصغر
قال عمر لا تعلم العلم ثلاث طلائع كالتعلم التزالي به ولا تشراني به ولا تشره جبار
سه عليه ولا زاده فيه ولا رضني بالجهل منه التزالي قال عمر تعلموا العلم وتعلموا العلم السكينة وانوار
والعلم التزالي قال عمر لا تعلموا من يباريه العلماء فلهذا في علمكم بحكم التزالي عن عمر قال رسول اسد صلى
عليه وسلم ما كتبت اليه من فضل عمل يهدي بها جبه الى جبه في ربه عن رضى ودايم ايمان عبده وتمام
دينه حتى يسكن عمل التزالي من عمر قال تميم الداري بالسود فكم قال العمه قال صدقت رسالت رسول
اسد صلى الله عليه وسلم كما رسالتك فقال يا كما قطعت ثم قال رسالت جبرئيل بالسود فقال الفصل الخامس
في ربه جبار قال عمر تعلموا انتم ان سودوا معاه ينسج لان ان ان يبادر بطلب العلم اسرة فاسود
فان النفس اماره بالسود وانها باساة فلهذا للاوقات البعوى والتزالي قال عمر تعلموا من البعوى انتم
بف البه والجهل اسكوا السهم ودي عن عمر ان قدر فودتجا فانها فيها جبار الى خود والابا تم
مالا بتم قال عبد الحمري هو الصلكت فند زاز الاربابا بينكم فاعرضتم اسكوا ولم تعرفوا
على اسد ابو طار قال ابن سعد الاربابا بينكم فاعرضتم اسكوا ولم تعرفوا

خليل نوح نيا اجلة الصلوة فقال است اعني العلم الذي تريدون اما اعني العلم بامد ابوطالب
 لم فاجبه بما جاء بل فانوا الفاجر من العلماء والجايز من المتعبين ابوطالب عن عمر قال
 انوا اسما حتى علم المسلم يقول بان نوحا ويحل ما تكبرون النبي ما كذب عمر ان ايام
 احرم هدي الصلوة فمن حفظها وما حفظ عليها حفظ دينه ومن ضتها فهو اسوا اصبح ما كذب
 ربه على عمر من النبي التي لم يحن فيها فان يقطع عمر صلوة الصبح قال عمر نعم ولا يقطع في الاسلام لمن ترك
 الصلوة مضاعف وعمر يوجب ما كذب قال عمر ان اسهد صلوة الصبح في الجماعة احب الي من اقيم
 ليد ابوطالب السهم ودي قال عمر على اللبران الرجل يسب عندها في الاسلام وما اكل الله صلوة
 قيل وكيف ذلك قال لا يتم فتوحها ونواضعها واقبال على الله فيها مسلم وفيه عن عقبة بن عامر
 رفته من نوحا واسم الوضوء قال اسهد ان لا ارك الا الله وحده لا شريك له ان محمدا عبده و
 رسوله تحت باب ابواب الجنة الثانية الزلبي فابعد فقدنا اوقاتكم في الصلوة فانما نواضح
 نحو دوم وان كانوا اصحابا فما تبهم الزلبي كان عمر يقول ان موسى ذكر يوما فيقول عنده فتح كتاب
 وقت الصلوة ان يتوكل فيقال الصلوة الصلوة فيقول اوسا في الصلوة الزلبي كان عمر يقول
 اللهم اني استغفر ظلمي وكفري فقبله ثم الظلم فابا انظر فلما ان الالف والظلم كهار الحظ الطبري
 عن سعيد بن المسيب كان عمر يركب الصلوة في لب البيل يعني وسط الليل الكتم عن زيد بن اسلم عن ابي ابي
 بن الخطاب كان يصلي من اجل ما سار الله حتى اذا كان من آخر الليل انظر الصلوة يقول لم الصلوة
 الصلوة ثم يكون هذه الآية واما الكتب بالصلوة واضطر عليها لا تسلك في ما نحن نر ذلك والحاجة
 للتعدي الحظ الطبري عن عبد الله بن ربيعة صلحت خلف عمر الفجر فخر انجزة الحج والجمعة يوقف
 خراة طينة الحظ الطبري عن ابن عمر انما حتى رد الصدم الحظ الطبري عن جعفر الصادق كان
 ان ينام عمر السكبر الزلبي وال عمران الاعمال تبايت فقلت للصدوق اما اغفلنك انظر ان كان
 من الخطاب بطون الالباب لعلكم من الف العشر فانوقها يعني انما المخرج افضل الزلبي
 قال عمر الحاج مغفور وليس اسد زلبي في شهر ذي الحجة والمخرج مصفر وعمر من ربيع الاول ابوليث

قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لا اياه ظلمت بطوان فان خرج من ذنوبه كيوم ولدته
روى عنه عن ابن عباس قال ان اذرت سبعين ثوباً بركتة امير المؤمنين من اذرت ثوباً واحداً
الغزالي كان عمره حين اطلع جوارحه من السجن وكان اهل الشام شكاً من ديار العراق عزاً له ابو طالب
من عراق ابي مخنفه فطلب بطلباً ثمانية وثمانين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سبيها او شترى بثمنها كبره
شتمها عنه ذلك وقال بل اياه ابو اللب قاله للمساكين انهم عزوه من في الله عز وجل في الله عز وجل
كبره في ابيه ابو اللب كان عمره حين اطلع من رصان من جبالهم من جبالهم من جبالهم من جبالهم من جبالهم
ليله النعفة فيه كالنقطة في سبيها الله ابو بكر عن ابي عثمان قال عمر السراة فيمة العابد ابو بكر عن ابي عثمان
مجانين من اهل عراق قال كان عمره اذ اقامه اهل فارس في عاصم وعلم حاجتي فارضيت من عندك حاجتي
سحقاً مني سبياً مستجاباً في غير سبياً وصدقوا فاذ افضى صلواته فان اللهم لا اري شيئاً من الدنيا يدوم
تعالى اري ما لا فيها يستقيم اللهم اجنبي الظن حينها بعلم واهتت حينها كجاء اللهم لا تكسر لي من الدنيا طمعي
ولا تغفلني منها فاسني فان ما قل وكفي خير مما كسر والي ابو بكر عن عمر اسكن لي عمل اللهم اني اؤدئك ان
تاخذني على عزة او تذري في غفلة او تجلي من الغافلين ابو اللب قال عمر لعنني لك الدعاء بين اسما
والارض مخلوق لا يصعد من شيء حتى يصعد عليك محمد قال ابو بكر ابو حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي
قال با عليه ابي الالب ابو بكر بين الخطاب رضى الله عنها حين سخن ايام رحلتك بعد فوجها في الارض
احد كنت الغي بصيغته احب الي منك اقامت اللسان الغزالي قال عمر ان سفا شق الكلام من سفا
السيطان الغزالي قال عمر امان في المراض ما يكفي اربعين كذب الغزالي كان معاداً فاما هو فلما رجع منه لا قات
امراته ما جنت بس من الهدية قال كان معي غفلة فانت كنت امير عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده
فجعت عمر محكم افعاد سكتة ثم فلا سمح عمر سال معاذ فاعترضه ذلك فقال له اجد ما اعترضه به اليها ان
فتمسك عمر واطاه سنياد وقال ارضها به الغزالي كان ابن ابى عزة فمخيل من النساء كبره احب طمان
له اعدوه فادخل عبد الله بن الارقم بينه وبين امراته انك ما تلبس بل جصصني قالت لا
قال فاني انك تلبس فالتسليم فذالما فذالما التي تحذرن الروجك ان تعضضني قالت ان

ما بين ان الكذب الكاذب في امر المؤمنين قال نعم فالكذب في الامانة لا الكذب في الكفر
فان اول البيوت التي سئل على الحب كان الناس يجامعون بالاسلام خلاصا من الاخر الى
الخير والى ما هم فقال انه كلفني وكنك فذلك ابوالابن روي عن ابي بصير قال
في باعرا اخف منه كثر فكلت بيته في وقت اخف من الناس ومن كثر من نبي وقت برهنة كثر
كبره في وقت من كل مياه ومن كل مياه قل عرو ومن كل عرو مات طيبا ابوالابن قال
سئل ثابطين من الغزالي قال بعير في الناس ما ياتي به ويبرهنه في الجاهل الا ببرهنة في وقت
نما لا يجنبه ان القربى اذا اخطب قال في خطبة ارفع منكم من حفظتم البيوت
والطمع والغضب الغزالي غضب على رجل دام غضبه فقال مالك يروا من الامير المؤمنين قد اغضوا
دام بالعرفت امر من علمه بالابن فقال الآتية وكان دافعا عندكنا ليس مما تاتي عليه وعلى رجل الغزالي
روي عن غضبه مما فعلها فان شئت فقال ان الغضب من الشيطان ونوائره من الغضب الجاهل
قال عمران العبد اذا اخطب يندفع الملك كذبا فقال اتعشس بملك الله واذا كبر ففقد الطور ونضبه
الملك الى الارض وقال فانا اسك الله في حقك كبير وفي عينه ما من حق ان لا يحقر عندهم المني
الغزالي بسنن رجل من الخياط يوطئ الناس اذا سؤف من الصلوة الصبح فتمه فقال اتعشني
من نفع السليح على الخسيس ان نتج في امره ابو طالب قال عمر لرواحه من بيتك قال يا ابا قال لو كنت
كذلك لم تغزل الغزالي قال من بين بائنة كافي النظر اليه معلما في هذه البيوت وفي هذه البيوت
يروي في الاسوان بين رجل من الغزالي على مفرقة على صفة فقال اصحابه يا امير المؤمنين ما جعلت على
فما فقال ان بعضني قد اعجنني فاردت ان اذ لنا الغزالي قال زيد بن اسب بابت عمر من الى الربيع وروي
احده وعلية ازاد في اربعة عشر رقة بعضها من ادم الغزالي قال في خطبة زاعلموا الله لا علم الا
الله تعالى ولا اعظم نقضه علم الامم ورفقة وليس جميع الفض ولا اعظم ضرر من جعل الامم ورفقة على
من باعها بالفاوية فليس بين طمراية برزن الا فيية فليس هو دون الغزالي قال عمر لعل الملك
من العمانية قال يا امير المؤمنين وما عمل العارية قال اذا اطاع عليك غيرك لم تسخى من ابواب

روى عنه عشرة قال راس التواضع هو عبد الله بن سلام على منة لعقب من المسلمين من غير منة قالوا
 من الجاهل من تكبر وان تكبر ما يدركه السوء في البيت من قسطنطين بن ابي حازم قال ما تقدم عمر بن الخطاب
 في كبره انما في غير ذلك في البرور بركات في خلافتهم ترون على الامم من بيننا وانما ربيته التي اسما
 جلتها سبيل ابو العباس روى ان عمر بن الخطاب في حجة الوداع ما روي عن عثمان بن عفان عن ابي بكر بن الصديق
 انهما من منسب مقدار فرسخ ثم ينزل في ركبت العظام واما من عمر بن الخطاب في حجة الوداع قال ما روي
 عن الامم كانت ابنة ركب العظام في ركبت العظام واما من عمر بن الخطاب في حجة الوداع قال ما روي عن
 كوفى النما وهو اخضر نام الناقة في حجة الوداع بن الحارث وكان امير على الشام فقال يا ابي طلحة من اين انما
 الشام يخرجون الكلب في حجة الوداع بن الحارث فقال عمر انما انما انما السلام فاذننا في حجة الوداع
 الداس ابو العباس قال عمر ان من صلاح دينك ان تعرف في دينك ان من صلاح علك ان تعرف في حجة الوداع
 من صلاح دينك ان تعرف في حجة الوداع بن الحارث فقال عمر ان من الطيب حفة والبارع في حجة الوداع بن الحارث
 وفتح اسطخى منهم الغزالي قال عمر بن اسود العسلي لا يبس جهود ابداء الا انما طلبة حجة الوداع
 ولا ركب ما نور ابداء ولا اطلاق في منه طعام ابداء قال عمر بن اسود العسلي لا يبس جهود ابداء الا انما طلبة حجة الوداع
 طلبة الوداع بن الحارث قال عمر بن اسود العسلي لا يبس جهود ابداء الا انما طلبة حجة الوداع
 حجة الوداع بن الحارث قال عمر بن اسود العسلي لا يبس جهود ابداء الا انما طلبة حجة الوداع
 الى اهنية عيوبه ابو بكر بن الحارث قال عمر بن اسود العسلي لا يبس جهود ابداء الا انما طلبة حجة الوداع
 من الاقوام ولا ائمن الا من حسي اذ لا تقوى العام فقام ثم فبره ولا تظلم على ركب حجة الوداع بن الحارث
 يخشون التوبة الغزالي عن الطابع معلق لعامة العرش فاذا استهتكت الطامات وتملت التي ما رسل
 الله فتح الطابع طبع على التورع بما فيها ابو بكر و ابو طالب السهم و روى جماعة قال عمر بن الخطاب
 ما سوا الفهم قبل ان ياجوا حفوا قبل ان توزنوا فترى من الاذن الاكبر على السهم و روى جماعة
 توضع لا تخفى مسلم حافية زاد ابو طالب ما نزل الحسان في الاخرة في حجة الوداع بن الحارث
 وتعلق موازين قوم في الاخرة وزنوا الفهم في حجة الوداع بن الحارث

ثقلنا أبو طالب وبنينا ابن عربي الطالبا فغسلوه الموت حيا حتى طلع نجم فاعتن برحمته أبو بكر ثم ووفى
عبد الله بن مسعود قال عرفنا رسول الله بين فأنتم نزلت شي أفيدوه أبو بكر من النيران بأبشير من
الشيء الغصبي فقال التوتية المصوح إن نوب العبد من المستم ، وجود إليه الطلب قال فلما
بن مسعود من جهل الناس قال أصف نذرا بوع أخته دبراه فار عمر الأبنك باجبل من جهل من با أخته
بدن أمة : أوالا أنت ردي عمره ان دخل على النبي صلى الله عليه وسلم فوجهه بكل حال رسول الله
ما يكسبه قال أخيرة من ريل ان الله سبحانه سبب في السلام ان يوزبه اخلا سبب في السجدة
ان يذب بعد ما سب في السلام أبو بكر من النيران بوسير قال صل عمره قبل الله واذا الغور حيا
قال يعز بن الرب الصالح في الجنة وتقرن بين الرجل السومح الرجل السومح في المارد المديا و
استجاب الغافل والخش أبو بكر من شقوة قال كت عمر ان الدنيا خرفة حلوة فمن اخذها بحرقها كما
قرا ان يباك لغيره ومن اخذها بغير ذلك كلفها كالميكال الفتي لا تسبح أبو بكر من اسلمه يوم عليه
بن عوف قال فراني بكنوز الكرى فافضا من الصفوف والبضار ، ما كان ان يابنه البعرا قال في عمر
عند ذلك فقال عبد الرحمن ما يملكك يا امير المؤمنين ان هذا اليوم ليوم سكر ودرود فتح ان عمر ما كرنا
عند قوم الا الحق اعد بينهم العداوة والبغضاء ، أبو بكر في عيد بن الي برودة قال كت عمر الخي بسوي انا به
فان اسعد الرفاعة من سعدي سنية ذال شبح الرفاة عداوة حزم بينت رنية رانية ان تترق فترق
عناك مكبون سلك هذا من ريل البيهية لطرت الوفاة من الارض فرقت فيما تنفخ بذلك السوم ما
حسنها في سنها والسلام عليك أبو بكر من نذرا بوع غير ان واسد ما تكلت لم الرقيب الا دارا عاصيا
أبو بكر من المراد ما اود من حتى قتل الامير وامانة لوزيت مفتت اويكرويه ان كان لا المسوي باكر
عمر فيقول واسد ما كان ما ولهم اسلاما ولا بافضلهم نفعه في سبيل الله سنية فلي الناس بالزوم في الدنيا
العراسة في امر الله ولا يات في اسد لائم أبو بكر من عطاء الامر اساني قال اخبر عن الطالبا
ساسة فرج اليهم من العشي فقال ما اجرك فقال فونت يذرا فلما حفت فرخت اليك أبو بكر من علك كسب الي
ابوسي الكس قال الاخرة سنية افضل من الرز في ان يا أبو بكر من عبد الرحمن بن ابني في قال قدم على

عمرنا من العراق فرأى كأنهم يأكلون خديرا فقال ما هذا يا اهل العراق لو كنت ان يدعوك كما يدعوك لم
يكن السبق من دنيا ما لا تجد في آخرنا لما سمعتم الله قال اذ تيم طباكم في موتكم الدنيا ان سمعتم بها ابو بكر
عنه ورواه قال ما قدم عمر الشام وكان في بيته مذكوبت مفهدة تبين سنبلا في غلظ بارسله الى ما اذنا
اد ابله قال هل ورواه في غلظه في غلظها فاطمى فافهه عمر منه حوال من الزين في
باليه قال ان الى متغير فانه الشغباء لعمري ابو بكر ضامن عمر قال كان عمر بن الخطاب ياتي في قبره فمؤذنة
وليد واهله وغلظها كما لم يجعل صاحبها ويقول هكذا فيمسيح يد يد بيديه ويعجز بذا مما يدل على ابو بكر
جب قال قرم الما من العراق على عمر وفتيم عمر بن عبد الله قال فانام بحفنة فوصفت بخبر وزيت قال
فقال لم قد اري ما فتيمون اليه فاي سخي تزيد من علوا واطمى اذا حانا وباردا اذ كانت في البطن
ابو بكر من حيث يجر صاحب عمره ان دعى الى طام فكانوا اذا جاوا لبون خطا بصاحب ابو بكر عن النبي قال
غدا هو غدا الطعام بالمدينة على عهد النبي صلى الله عليه وسلم في كل سنة في سنة فامسى بيده اليه فقال والله
ما هو الا تاسرى حتى يروح الله على المسلمين ابو بكر عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن عامر قال خرجت مع عمر فزارته
مضطربا فاطمى صاحبى مع فكت فجابى شئى كما يستظل قال يطرح النطح على الشجرة يستظل به ابو بكر
به عرو وقال لما اتى عمر بن الخطاب الشام اتى بمرزوق وكتب عليه فلانة من زينة وعرضت عليه وقال فتحك الله
وقر في فتحك ابو طالب ستم الامراء الاضداد اذ خلفوا او جمعوا ابو طالب قال عمر بن الخطاب ما كان عمر
الا انسان على عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه كانت من اولها باطرا رجلنا كما اذا كان نورا في
الفرق ان عمر اياكم والسطنه فانقل في الحيوة ودين في المات الفر الى عمر ان يزيد بن ابي سفيان اكل
الوان الطعام فقال عمر لعلاه اذ اظلمت له هرة فافه فاطمى فاطمى فاطمى فاطمى فاطمى فاطمى فاطمى فاطمى
فاكل منه عمر فزب الشواء ويطب بزبد به وكن عمر به وقال الله ما يزيد بن ابي سفيان اكله
او الذي نفس عمر به ان فالق عمر ستم لجانف السيم عن طريقهم العرائى قال عمر سلمان وقد فقه
تاريخه بلطف عني ما كرسه فاستحق فاما عليه فون لجنفى اذ تيسير جلتين فانس جوا بالبلد
بانهار وبلحنى انك محبت بين ادا بين طمايره وادرة فقال عمر فانه ان فقد كفيها فقبل بلك

بشرها فقال ابو الليث من عهده انها قالت لعمر ان الله تعالى قد ارسل في الرزق كل
طعاما اطيب فطعمك وبنت ثوب البين من ثوبك قال ما فاعلمت اني لم افكر ما كان فيه رسول
الذي قاله سلم وسكانه فيه حتى انكالاتم قال له كان فيها عجان وسلمها طريقا فان سلمت طريقا
طريقها سلمت طريقا غير طريقها وانى والله ما مر على عينيها السديد على ذلك معها شيئا الرقي انك
عنه يحيى بن حيدر بن الخطاب قال انكم والتم فان لرضوة كعزدة الزناك عن يحيى بن سعيد بن الربيع
وذكره يحيى بن عبد الله بن محمد قال ثم فقال ما لهذا فقال بالخير المومنين فرمى الى الختم فاستربت بدم لما قال عمر بن
الخطيب ان يحيى بن عماره اذ ابن عمر بن عبد الله بن ابي طلحة عن النبي ما قاله قال ما كنت اريد ان
سما ما كنت عنده اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن النبي ما قاله قال ما كنت اريد ان
صلى يا كل منصف ما كنت عنده اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن النبي ما قاله قال ما كنت اريد ان
قد رجع من كنفه يرفع تلك اليد جفيرا فوق بين العصل الثاني في منسج معانات اليقين اسير اليقين
فقد رجع اسدا على الكفار رحما بينهم وفور صلى السعدي وسم من اسب السعد الحسن اسفلك ايامه وقول
عمر بن الخطاب انما لا يفسد في الليل فصدق بها بد ولم يجبه له احد من اجل وسجف فيه ما فعدت
سبيا وحقيقة بله الطين ان يستوي فود اليقين ط القوة الحاملة حياتي على البيهية السوسية منسجها ويا
بلا بها فمنه ذلك المدة لاه من ذلك الشقة على خلق الله من ذلك مع فود فعدت ان الرد والوع
في الشبهات والزهد في اللذات وغير ذلك وقد اذنا النبي صلى الله عليه وسلم بتبوت هذا الجلس حيث
قال نعم السعير في الحلق وان كان حرا تركه الحلق وانه من صديق يعني صديقا من اصداق الدنيا والافلا
الحق انجوه حبا سديا وقد تواترت الاحبار بتبوت ذلك لم من ذلك قوله في حديث ابي الهيثم
صلى الله عليه وسلم من ساء به باي باي الى الظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لظن اني نبت من اجل عصاة
الذين ان انزع عنها الا من سبها قال فرقت صوتي الحديث من ردا بتم وفجره ومن ذلك قوله في
انام الى سفيان بن عيينة عن ابي بصير عن ابي عبد الله باعرا عمر الله وكان من رجال بني عدي بن كعب
هذا ولكنك فرقت ان من رجال بني عبد مناف فاعرهم ابا عبد الله باعرا عمر الله وكان من رجال بني كعب

التي سماها الخطاب اسم والي الا في خبرت ان اسما كان انب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
اسما الخطاب الحديث من رواية محمد بن يحيى ومن ذلك قول في نسخة كونه رابع المهاجرين وعلما بهما
ومعنا الراقي في ذلك حكاية يارسلون في معنى الحرب مع هذا الراقي فقال خطيب الله صلى الله عليه وسلم
لا تجوز الناس ان يحاربوا المهاجرين الحديث من هذا مسلم ومن ذلك قوله في حديث ابن عباس ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكون الله تبارك وتعالى في كل سنة في
ذلك فقد في قصة طالب بن ابي بلته وكنية القدر بن محمد بن يحيى صلى الله عليه وسلم الكشي حنظلة بن زائدة في خبر
عنه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب ما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعلموا بانتم
فقد عرفتكم فذرفت عينا الحديث من رواية الحسن بن علي وغيره ومن ذلك قوله في حديث في حيا الحوية
وفوقه يارسلون الله العدل قال عمر بن الخطاب ان الله لي يذبح احب حقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فان راها ما باهجر اكم صلواتهم الوحي في رواية محمد بن يحيى ومن ذلك قوله في غزوة بدر حين قال النبي
صلى الله عليه وسلم التي قد عرفت رجالا منهم يجيئهم وغيرهم فذاعوا كجبالا حابة لم يقبلوا من النبي ثم هذا
من بني هاشم فلا يقبله ومنه في العباس بن المطلب فلا يقبله قال ابو صديقة ان علي ابيا وابا بن ابي
وعنه تنادى العباس بن المطلب لا تقبله لا تقبله لسيف فبلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لمرابا
قال عمر بن الخطاب لا تقبله كرا في فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه حضرت العزيم عم رسول الله
عليه وسلم بالسيف قال عمر بن الخطاب في حيا من غنقه بالسيف فحماه اخذ ما في الحديث من رواية
ابن اسحق ومن ذلك قصة اللاد على ابنه الميخنة واسمها جبرائيل لم باخذه عند ذلك رافة في دين الله
مما عجب الرجال وانصرفت الروايات في صورتها ونحن نذكر تارة ما رواه ابنه كما ذكر المحي الطبري
عجابه قال ثم كان في حيا بن عباس فاخذوا في فضل النبي بكرتم في تضاعف فلما سمع ابن عباس وذكر
كفي سكا شديدا حتى اعني عليه فقال ثم اسدوا قرأ القرآن دخل باجبه وانام حدوده كما امر لا
تأذنه في الله لو لم لا يم القدرت عمر وقد قام اللاد على ولده فحك عليه حيا لدا ابن عم رسول الله صلى
عليه وسلم حدثنا كيف اقام عمر اللاد على ولده فماتت ذات يوم في المسجد وعمر جالس وحده اذا نزلت

خاربه فقات الحلام عليك يا امير المؤمنين فقال عمر وعلينا سهم حده الله لك حاجه قال نعم فذروه
بذا سمى فقال عمر لى لا اعرفك فقلت الخاربه فقات يا امير المؤمنين ان لم يكن فيك من ظلمت
ولكن انى اولادى قالت ابو جهم فقال اهل ام ترمذ من است بنى جلال ومن حبه جوام
قاله وكيف فك انقى اسد ولا تخولى الا حقا قالت يا امير المؤمنين كنت باره في بعض اليلام اذ
مررت بجاط بنى النجار اذ لقي ذلك ابو جهم بما يل نكر وكان شرفه نسبه اليه هو قالت ثم اذ
عن نفسي وعمر بنى الجاط زمان في ايامنا الرجل من المراهة وقد اعنى علي فكنف امرى عن عي جوير بنى
حتى اسدت ابواله فخرت الى موضع كذا وكذا ووضع هذا العظام وحببت بعلمك ثم دامت على
ذلك فاعلم بحكم الله بيني وبينه فامر عمر ما ديا ينادى فاقبل الناس من عونه الى المسجد ثم قال
لانقر خواصى اعلم ثم خرج ثم قال يا ابن عباس اسرع معي فلم ينزل حتى اتى منزله فخرج الباب وقال ههنا
ولدى ابو جهم فقبل لانه على الطعام هذا طاريد فان كما يابى فبوتك ان يكون اكثر اذ كنت اليها
قال ابن عباس فلقد رابت العظام وقد تغير لونه وارقه وسقطت اللومنه بده فقال عمر يا بنى
انا فقال انت ابى وامير المؤمنين قال اظلى من طاعت ام لا قال لك طاعتان مفوضان لانك
والدى وامير المؤمنين قال بنى بنك يحيى ابك كل كنت ضيفا نسبه اليه هو فشرت لوزعه
فسكرت قال فذكان ذلك فقاتت قال راس ال المؤمنين التوبه قال يا بنى النجار ابى جهم فقلت
جاط بنى النجار فزانت امراه فواقعتها مسكت وكفى قال عمر لا بأس يا بنى اصدق فان ابك
الصدقين قال فكان ذلك انا ما يتبم فلما سمع خناك عمر فقبض على بده ولبثه وجوه الى جهم
وقال ارب لا تقضي هذا السيف وقطعنى اربا با قال ما سمعت قولها ولا يسبه غذا سها فافية
من المؤمنين ثم جره واخرجه الى بين يدي اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وكان احد
المرارة واقرب ابو جهم باقات وكان له مملوك فقال له افخ وقال يا ابا فذابنى هذا لك
واخره ما نه سوط ولا تقصر في فزبه فقال لا افعل ثم كى فقال يا غلام ان طاعتى طاف الرجل
الله عليه وسلم فافعل يا امرت قال فشرع يثابه يضح الناس بالسجاد والحجب وجعل الغلام يسير الى

ابيه يا استارني فقال لعمره و يوحى سبك برحلك و اما انقلها لكي يرحلك و برحمتي ثم قال يا فلان
اعزب خيرا و هو يستغف و عمر يقول اعزب حتى يبلغ سبعين فقال يا استارني استغفرت من الله فقال
يا بني ان كان ربك طيبا فكيف حركت على الصلوة و سلم سريته الا تطمأ بعد ان ابدى الله ان اعزب
فخبره حتى بلغ ما بين فقال يا استار السلام عليك فقال عليك السلام ان رابيت محمدا فراه في الامم
و قال له طفت عمر بقراء القرآن و يعظم الله و يا طم ان اعزب فلما بلغ تسعين انقطع كلامه و ضعف
فرايت اصحابه من اجل انهم صلوا عليه فسلم قالوا ما اعظمك بحق ما فرغ الودف ان قال فقال كالم يوسف
النصير لا وفر العتوبه مما اصرح اليه فارت باكتبه عارضة و قالت يا عمر ارج بكل سوط عتوبه ما بين
و الصدوق كتبه او كذا درها فقال له الخ و الصدوق لا يوحى من اليد يا طم تم الخ فخره فلما كان آخر
سوط سخط العظام منها فضع و قال يا بني محمدا عك الخطا با تم جعل راسه في حجره و جعل يركب و جعل
يا بني من قبل الخ يا بني من ات عهد الغضاب و الخد ما بين ثم سير حراجه و اكاربه فمطر الناس اليه فاذا
هو قد اروق الوفا فتم سير يوم اعلم منه و فتح الناس بالبجاد و النخب فلما كان جدار بينهما اقبل
عليه حليف بن اليمان صومير يوم الحبة فقال في رابيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في المنام و اذا العشي معه
و عليه طمان فخره ان فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم اخرا عمر في السلام و قال ليكذا افركت اوسا
تقرأ العروة و فتح العهد و قال اغرام يا حليفه اخرا النبي صلى الله عليه و سلم و قال ليكذا افركت اخرا طين
الي سير و ربه في كتابه المنسق و طر حراجه فخره اخرا لفظه و قال ليكذا كان حرا بن جابر ابو سحر يا
يوما فقال لي ذنبت فاقه علي اليد قال - نبت فان موم حتى كر عليه ذلك ايجا قال ما عرفت التجره قال
بلي قال معانسة المسلمين عدوه فقال ابو سحر معانسة المسلمين فعل فعل في الجابية او اسلام فلا يفتنه
فقام على بن ابي طالب و قال لعله اطمع بما قد سميت فقال لولده الحسين فاذا يساره ثم حزنه عشر
سوطا فاعني عليه ثم قال اذا و انت ركب فعل فرحتي الى سنة ليس لك في جنسية عدم فام عمر حتى قام
عليه تمام الاله فانت ذلك فقال اما و انت فذاب الدنيا علي فذاب البخرة ففعل يا ابيه المرعدين ثم
ثم عزم و لا كفن فتد في سبيل الله قال بل نفس و نغف و تد في معانسة المسلمين فان لم يحب قتيلا في سبيل

وامامات وقرن عمرو بن العاص قال بيا انا منسرفي بعد اذ جعل ذبا عبد الرحمن بن عمرو بن العاص
يساد انان عليك خلعت بظفان فظفان وباسمك ان فقال اقم علينا اعد الله فاننا اصحاب العارضة
سرايا سرنا قال فترسرها واطرقتها فقال عبد الرحمن نام لعل خبثت والذبي اذ اقصت ظفرا
نخلت فيم اقم عليها المذخبت على عمرو بن عيسى قال فاحضنها الي يحيى المدلفقربتها وفضل عبد الرحمن
بن عمر الي ناحية بيت في الدار فخلق راسه وكما لو اعلقوه من الدود والاسد كانت لعمرك ما
سكان حتى اذا كتب به قال في بسم الله الرحمن الرحيم مس عبد الله عمر بن العاص عجبك كاليابن
العاص وجرا لك علي وطلاك عبيدي فادركي الا اذا كان كضرب جبار حسن في بيك وخلق به
في بيت وقصفت الله بها الخليفة انا عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن
ولكن قلت بولد ابراهيم بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن
بها فاجبت به في عيادة علي فبست علي ابو حنيفة ما صنع ففوت بك اقال ابو بكر وكتب الي عمر بن
الخير في خبرتي في عهد علي وباد النقي لا يخلف يا عظم منه اني لا اقم الله في يحيى ابي علي السلام
الذي وحببت بالكناس مع عبد الله بن عمر فقدم بعد الرحمن على ابي فدخل عليه عيادة لا يستطيع
الشيء منه سوا من كتب فقال له عبد الرحمن نخلت وفضلت بخل عبد الرحمن بن عمرو فقال يا امير المؤمنين
قد اقم علي اطلد فلم ينفذ اليه فبنت عبد الرحمن بن عمرو بن عمرو بن عمرو بن عمرو بن عمرو بن عمرو
وصب في مرض مات قلت قال ابو عمر في الاستيعاب عبد الرحمن بن عمرو بن عمرو بن عمرو بن عمرو بن عمرو
منه عمرو بن العاص في الخرم حمله الي المدينة ففره ابو اديب العاصم مرض مات بعد شهر هكذا
بروي في عمر بن الزمري عنه سالم عن ابيه واما اهل العراق فيقولون انه مات تحت راي اوله وذلك قاله
وقال الزبير اقام عليه عمر حد السراب فمرض مات ومن ذلك اقامت الله على قدامت بن مطعون قال
ابو عمر وحفص لم يوفد عند ذلك افة في دين الله ولم نجف لوجهه لانه ذكره المحي الطبري وراي
عبد الله بن ربيعة وكان من اكبر بني عبي وكان ابو شهيد يرا مع النبي صلى الله عليه وسلم قال اخطاه
قدامت بن مطعون على الجرح وكان شهيد بدر النبي صلى الله عليه وسلم وهو قال بن ووضعت روع النبي

وان كان في العطاء انما سبب حصوله صلى الله عليه وسلم واول السوابق من الدنيا من سبب الاضطرار الى ان
يخرج اليه عن في كل وقت من غير ان ياتي الى انما بنت عبد الله العبدية ان اذني علي كانت قد قدمت في وقت
انما بنت سبيد بن ابي العيون ببار فذلكم هو ثمان مائة فدعا بمخطوطا فاعطاه اياه ودعا بمخطوط
اعطاه فقلت من بيت يدرك غير انا فقبلها اسلاما وانا بنت حكيم وبنها وارسلت الي عبد الله
عنه قال ما كنت في وقت ذلك انما سبب فلما اتفقتا ذكرت انهما اقرب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
منك ومنك حنة وشفقة على المؤمنين ابو حنيفة عنه علي بن الاقر قال كان عمر بن الخطاب
يقول في عظيم الناس بالدينة وهو بطون عليهم بيده عصا فمر رجل ياكل شمالا فقال يا عبد الله كل منك قال
عبد الله يا مسخرة قال فمضى ثم ردد يواكل بشمار فقال يا عبد الله كل منك قال يا عبد الله انما سبب
سنة مرات قال وما تغلها قال اصبت يوم موتة قال فليس عنده عرضي اذ كنت بيكي ففعلت يومئذ يوهيك
بنه عينين وامنك في تاكيب من هنج كذا وكذا فذاع له فقام واهله براهله وطعام وما يصلي وما يسيح
بفتح اصحابي صلى الله عليه وسلم اصحابهم يدعون الله لورضي الله عنه ما رافه من رافه ما راولوا
بامر المسلمين البخاري عن زيد بن اسلم عن ابيه قال عرضت على عمر في السوق فطقت امرأة سامة فحالت يا
امير المؤمنين بكن عبيد في ترك صبي مما راوا الله يا نضوحه كراعا ولامم فرعا ولا زرع وفتبت عليهم
ولما انبتت ثقاف من ابا البخاري : قد شهد الي الحمد بيته مع النبي صلى الله عليه وسلم فوفقت بها فلم يعين
وقال وعاينت غريب ثم افرضت الي بطون سكان في عطف في الدار فحل عليه عزاء من ثلثها لثام وجعل سبها
نصف ويناها ثم ما ولدوا لظلمه فقال افراده فقلن نعمي فباصح يا نكتم الله خير فقال ارحلوا اليه اليه انك
لها فقال كلكم كلكم فاسد الى لاسي ما بنده وانا قد فاعا حصر انا فافتشاه ثم اصحى استغنى سبها
المو بطري عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب طلق ليله فاذا ما امرأة في جوف دار لها حواشيها
يكون واذ قد ر علي ان قد طلتها ما فذاع عمر من الغاب فقال يا امه الله اليس كما ابولاء الصبيان
كما هم من الوجع فابده القدر التي ظلالها فحالت قد حبلت منها ما اعلمهم بها حتى يامون وادوم
فيها شيئا فحلبت سبكي قال ثم جال دار العدة واخذ عذرة وجعل فيها شيئا من دهن وشمع وشمع

فكانت وصفاً من هذا الغرارة ثم كان باسمه اهل على طفت يا امير المؤمنين انا اخبرتك قال لك
بالعلم انا اهل الى السوءه في الاخرة قال فله على ما نفع حتى التي بمشراة من اذ القدر وحل
فيها الشيا من ثم ومن غير ذلك به ونفع تحت القدر وكانت له عطية خزائنه الاقان كمن نزل
لبيته من نفع ليم جعل خرفتم لم يده ويطعمهم حتى يسوا ثم من جوارح المحب الطبري ان عمر كان يصوم اليوم
وكان زمان الرافضيا اسي الى الخبز فذشوا بل تربط الى ان يخر يومه الايام فزورا فاطمها الناس في
طبيها فاني به فافق قدر من ساءم وكن كيد فقال اي به فقالوا يا امير المؤمنين من الجور النجى عز اليعوم قال نعم
نح يسيلوا الي انا اكلت طبيها واطعت الناس كراد سبها انزع بذه الحفة بات لنا غير هذا السوا من طاعة
فان ذبت فجل كبيره ويزيد ذلك الغنيم اراو كذا بايرنا فاجل بذه الحفة حتى تاتي اليها ميت نفع كان
لم انتم من ذلك ايام وحينهم متفهمين فصبوا بين ايديهم سراج الرادة العبدك سبب والدا علم الخاضع الحقة
والخدر العظم مع قدرة ذي اعطته من اللوم اذا كانت محفة ونفع اسم مال معروف ثم ورد في انعام
الرادة لما شهد الحج بالناس فكان عمر لا يوافق السوء والزيوت والتهر وانا يوافق الشمس فحفت للاباء
باسم نفع على المسلمين فانه اذا اكل من السعير والتميز ادم يعرف طينتي للمجلس فنبض به
عليه ويقول ان شئت فذرة ان شئت لا تقر مالك فغني ادم متفهم اسد على المسلمين ورد في ان ذوجت اشتهر
له مما قال ما به انا فاني مالي ليس نفعك قال انا ابتدأ بقة حتى نفع الناس المحب الطبري عن امير برة قال
خرج عمر عام الرادة ذراي كوا من عشرين بيتا من محار فقال عمر ما اذكم قالوا الوجد قال ساعه من ان اجد
ميتة مشوب كانوا باكلونه ورسه عظام تتخونها ويسفونها قال فزايه طلع رداه ثم نزل عليه ليم يوم
حينه يسوا ثم اسل اسم الى الدنية مجاهه بابوة فملهم عليهم عليهم كما هم ثم لم يزل يخلف اليهم واليهم حتى
سرق احد ذلك المحب الطبري من عمر قال فحمت نفعه من الجاه فزوا لاصلي فقال عمر لعبد الرحمن بن عوف اهل
كل ان تحرسهم اللبائنه السرق فبانوا حرماتهم ويصلبان ما كتبت اسد لها من عجم سجا حتى فتوحه فقال
له انق اسد حتى الى صبيك ثم عاد الى مكانه فسمع سجاهه فواد الى امه وقال لهما من ذلك ثم غا الى
مكانه فلا كان من آخر الليل سمع سجاهه فاني اسد كان ذلك اني لا راك ام سوا ما في امي ابيك الطبر

عند الليلية قال يا عبد الله قد ابرئني من هذا الدين اني ارجو على العظام بما في قال ولم قالت لان هذا لا يحل
الا للعظم قال الحكمه قالت كذا وكذا منهم اقال لا تجلبه هذا الخبر وما يستدل اناس ثم عليها سبحانها
سبحتم بها بانواعها لو لم يكن في قلوبهم ابلاد المسلمين ثم مرنا ويا ما ادى ان لا تجلبوا سبحان على العظام واما قوله
سبحوا مولود في الاسلام وكتب في كلبها الا فان ان يعرفون كل مولود في الاسلام شرح ابرئني من هذا الدين
العبية ثم من التوراة اطلاق النبي محمد بن النبي ما كسر امير المؤمنين عمر بن الخطاب في ابي
بانه الى ما عدا اخره فجلس في بيته وبعاله ويقول ما اقدك فيه البلاد فيما يقولك في سراج من الحزن فقال
ثم الذي اصبح بيته فقال امير المؤمنين ما كسر امرأة مخضف فرج عمر بن الخطاب وقال يا ام كلثوم سدي عليك السلام
والتبني ثم اطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له برلك ان اذله لهنه المرأة ان دخل عليها فتوسل في حنك
لها فدخلت فلم يلبث ان قالت يا امير المؤمنين من هذا جك لعم فلما سمع قولها امير المؤمنين وبعثه جنبه
فجلس بين يديه وحين اعتذرا له فقال عليك اذ صحبت فاما فلما اصبح انا ه فخرها لانه في الذرية عظم
ومن ذلك شخصيت من استخافا كونه وقلها عند كتاب الصدوق وحين وقوت الا ان عند كتابه لانه اذ ابر
في نفسه داعية غضب شهوة ثم زجر كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم انزله ثلاث الداعية
من ما عتده كان ثم تكن وتبكر ذلك حتى يكون كلمة من تحت التجاري عن ابراهيم بن ابي اسحاق بن ابراهيم بن ابراهيم
عنه بر فوقعه فاذ له فلما دخل قال يا ابن الخطاب مسا تبا المراء ولا حكم بيننا بالعدل فخصه حتى يتم
ان يرفق به فقال له الهوا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لينة فوالعفو و امر بالعرف اعرض عنه يا ايها الذين
وان لها من الجاهلين فوالله ما جازت من قرأ عليه كان دعا فاعند كتابه ليد استخوان عنه عمر بن الخطاب
ابن ابي صلح الله عليه وسلم وانا اقول اني قال ان الله يتهاكم ان تخلصوا ابا بكر فان عمر طعنت به اذ اذ اذ
للمي الطبري عن عبد الله بن عباس قال كان لعباس بن ابي طالب على طريق من طريقه يوم الجمعة وقد كان في
العباس بن ابي طالب فلما دعا العباس بن ابي طالب فاصاب عمر فامر بقطوع رجب عمر طعنت به ليد استخوان
نابيه مما مضى بالباس فاناه العباس ثم قال والعدانة للموضع الذي وصوه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال لعلي بن ابي طالب فكلبك لا تصد علي بن ابي طالب حتى تضوف في الموضع الذي وصوه رسول الله صلى الله عليه وسلم

مغفلة في حياض سماوية والي والي يغني عن كل قال بلسي بسببته على الكرسي في الكعبة فقال لعد طين ذبا
المجلس فقال لعد تحتها اوع فيها مغفلة ولا يمعا. الاضمة بين المسلمين نعتت نالت بعاطيا قال لم
قلت لم غفلة صا حركه من ان يغنيها يباد في رواية قال غفلة لا اخرج حتى اتم ما الكعبة بين قعد المسلمين
قلت ما انت فاعلم قال ولم قلت لان رسول الله صلى الله عليه وسلم آوى مكانه واه بكر وسما اوجوا الى الان لم
يخواجه فقام كما هو في المجلس الطبري روي ان عمر بن الخطاب وبعده عبد الله بن مسعود فاذا سوهنوا ما كان في الصفا
صحى وعلى دارا فاذا اخرج عابس في يد يد شراب قنينة نعتية فلم يستخرج يوم فاعلم ان ايات كالعليان
اقبح من ربح ينظر احب فرغ الشيخ راسه وقال بل ما صنعت يا امير المؤمنين اية التي كنت في قدسها اعدت من
دعوتك لانه وفتنني الله عما عنك فقال عمر صدقت ثم خرج فاعلم على لوبه ويجوز كحل عم انه
لم يغفله ربه قال وجر الشيخ مجاز عمر صياحتم انواره السنية فاعلم ان اذن في خدامته فقال والذبح
مجدد اياطي ما اجرت اعدانه السار ياندي ايات مثل ذلك ابن مسعود وكان معي فقال الشيخ دارا والذبح
معدا بل هو ما عدت اليه الى ان جلست في المجلس الطبري من عبد الله بن عامر قال ما سمعت عمر اذ نبهت
الارض فقال ليتني كنت هذه القنينة ليتني لم القى لبيت امي لم تلد لي لم اكن شيئا ليتني كنت نسبا لعنبا
المجلس الطبري عنده مما كان عمر يقول لومات جدي لطف العزات طشت ان يطالب اجد به عمر سرح الطل
ايه موضعنا حيثما يكونه طلع المراد واضيف الى العزات لكونه قريبا من المجلس الطبري من طلع العزات
بيكي في ورده حتى تجر على وجهه ويخفي في سنية ابا ابيها المجلس الطبري عنده الجعفر قال سماعه عيسى في طريقه
طرق المدينة اذ لقيه على موطن السيد يحيى الله عنهم قسم عليه على واخذ به فاكنتها بالمرح والرحمة
يمسها وشمالها قال فخره من البكاء ما كان لو فخره فقال علي ما يبكيك يا امير المؤمنين فان عمر مروا حتى
بالبكاء يا علي وقد وليت امر هذه الامة اؤلم فيها ولا اذقي اسيها ام ام محسن فقال له علي والله انك تقدر
كذرا قال فامونك من البكاء ثم تخلم العرس بما سمعته فذكر لولاه وعاذك بمنه فلك تسلم الورد بها بسلام
فانقلب بجاء عندنا على كلام الحسين فقال التسهلان بذلك ابني ابي فسما فنظر الى ابيها فقال علي
استهدوا انا كتمنا المجلس الطبري عنده بن عمر قال مينا وروى المجلس الطبري في الطريق فاذا هو رجل سلك الامة

عطاءه بالذرة فقال يا امير المؤمنين اما بي امر ابي تمام عرفنا نطلق فلقى عبد الرحمن بن عوف فقلده في ذلك
 يا امير المؤمنين انا انت مودع ليس ملكي شي و ان كنت قد كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا كان يوم القيمة نادى مناد الا لا يرحم احد من هذه الامة كما
 قيل لي بكر وعمر وفي رواية فقال له فلم يفتن مع زوجه في الطريق ثم صرح المسلمون الي غيبك ما قال
 المؤمنين الا ان قد نالوا الدنيا ونحن ننتدوا به نزل فرج اليد العرة وقال له اقتصر مني يا عبدا لله
 يا كذا يا امير المؤمنين فقال زودوا اقتصر مني فقال بعد ذلك بي امد قال اسلك فيها التمسك بطريق من عرفه فقل
 عبد الرحمن بن اسامة عثمان وظلمة والربيع وسعد في بيته وصعدته فان ذلك مما بينه طالت الطامة سنة
 فقال في ذلك بعد ذلك المراسم حتى خشيت الله في السنة فابى الخوارج وقام بجرداه وهو بكل ورد
 فزاد اذا اشكر كنت حتى بلغ واذا سخطت فخر مغيب عليه وبقيا اياها لجاد اتوجع روبا عن عمر ان قال
 حين صفر هذه السنة في جرابه عبد الله ظلم نفسه غير اني مسلم اصلي الصلوة كلها واصوم الغزالي من رعا
 بدار النيران وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان قد ابك نواقح تزل عنهما
 واستند الى ما يابط فقلت زنا ما اذ صبح لا ينزل ومرض منهم ايعودون الناس ولا يدرون ما هم فزود
 فيك محاسبة منقذة وانقاذ منقذة وتوافق للمؤمنين وقبول النصح منهم واعترافه على نفسه ما يدين فلما
 ان سمعوا نغمه تكلمة بنور اليقين كالتسبيح بن عبد الله بن ابي طلحة بن النسيب ملك قال بعث
 عمر بن الخطاب وخطب يومئذ في حقل ما يابط فسمعت بهج وبيته بدار وهو في حقل ما يابط عمر بن الخطاب امير المؤمنين
 كذا قالوا تشقون السدا ابا الخطاب والسعد بنك التمسك بطريق روي انه كان يقول يا مصنف اليوم كنت
 وضعت ثم ليبر بظنه بالذرة التمسك بطريق روي انه كان اذا قيل له اتق الله فخرج وسكر قايلا وكان يقول
 هم السدا ابا ابي اليا ميو بن ماضع طارق بوجهه ابا بلال فوم عمر بن الخطاب التمسك فلقية الجنود وعليه اثار
 ودمعان وشماتة وهو اقتدر براس باعته كقولنا لا قد قطع خفيه وجعلها تحت ابطه قالوا يا امير المؤمنين
 الا ان اباك الجنود وطارقه الرام وانت على هذه الحال قال عمر انما قوم اغربوا الله بالسلام فما تمسك
 من غيرهم وكون عبد الله بن عمر ان سنة علم بافقه فقال له اصحابه يا امير المؤمنين ما حكمت على هذا قال

اعداد اهل البيت عليهم السلام من علمهم وجاهلهم على اديب فقال انت اعلمه من ما قاله
 فخرن فان من كان مكانك بك بر من فخرت منه لا موضع منهم ان تم قال اكتب كتابا فاعلم من من سمعته
 اعداد اهل البيت عليهم السلام من علمهم وجاهلهم على اديب فقال انت اعلمه من ما قاله
 انه دالة بوجهها بر وافتت على اعداده فانه استطوع ان يستغفر لك فاعلم فاستغفر في استغفر فقال له
 يزيد فارتد الكوفة قال الا اكتب لك الي عالمها قال اكون في غير انت انما من استغفر في قال هل جازيها
 المعقل في بل من استغفر فيم توافيق عمر فساله اذ اديب فقال في كثير من الهنء فاعلم من قال سمعت رسول الله صلى
 عليه وسلم يقول في الحديث ثم قال فان استطعت ان تستغفر لك فعل فاني ادين فقال استغفر في فقال انت اصدت
 عليه فان قال استغفر في قال سمعت عبد الله بن عمر يقول ما قال استغفر في قال عيت عمر قال نعم قال
 على اديب ابو عمر بن عمر بن النبي صلى الله عليه واله فاذا ابراهة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فودت عليه السلام
 بيها يا عمر عبدك في انتمي علي بن موهي يحافظ فلم يذبح باليام والديالي حتى سميت عمر ثم لم يذبح باليام حتى
 سميت امير المؤمنين فاقب الله في الرعية واهل الرعية فاقب الله في الرعية فاقب الله في الرعية فاقب الله في الرعية
 فقال الجارود قد اكرمت ايها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر وعيا ما تعرفها بذه فودت بنت بكر التي سمعت
 قولها من فودت سمع سموات فعمرو وادى الكعبين لها المحي الطبري عن زيد الامامي قال كتب الي عبيدة بن الجراح
 مخاطبا به يهل الي عمر بن الخطاب بالعباد ما عهدنا ان نكسر لك سمع فاصحت اليوم وقد وديت امر بركة الله
 امر بركة الله اسودت بلبس بين يدك الشريف والوضيع والصدق والعدو وكل حصص من العدل فانظر كيف انت
 جعفر وانما تذكرت الامم فبكرت فيك كما تحسونه الوجوه وتقول في العلو وتخطع
 اية الحج لعة ما لك ظمير لم واخر من ينظرون نصاهاه ونحوه عهابه فادس كان يكرهنا انه ساق على الراس
 نمان يكونون اخوان الخلافة فيه اعداء السريرة وانما نودوا بانه يوطل ان نيزكها بنا منك مني
 الذي نزل في ظهرك واما كتبنا بالذي كتبنا به الكتب فبكرت فيك السلام قلت اليها عمر ما بعد فانه فلان
 كتبنا كتبنا الي انما عهدنا في ورمنا غنني الي مسم ونا يدركها وكتبنا الي التي وليت امر بركة الله
 امر بركة الله بكتبنا بين يدي الشريف والوضيع والعدو والصدق وكل حصص من العدل وان لا حول ولا

لو لا ان الله سبحانه وتعالى لم يخلقنا لم نكن نعلم ان الله تعالى هو الذي خلقنا

وهو سبحانه وتعالى الذي خلقنا جميعا فلما خلقنا هذا الحي النفساني من طين قال الله تعالى في سورة النجم
وهو الذي خلقنا من نوره وانا انرى ذلك وقال ابن مسعود بعض الفضلاء لا كيف في علمه وحكمه في خلقه
وماذا ليس به الا ان تصاصم نوري قول زيد بن ثابت في حقه خلق عبادة بن الصامت فخطبوا الغنائم
في موضع عديك فخرج ابن غير ذلك من سورة الاحقح حتى قال يوا الالات والوا في مبولس فحالت اسرافه
فحكاهم بعقابه تارك حتى ولا تسم احد من خطا را خلافا قد اذنته سبيا فسرته الزبيرة والابن ابي
المسلم وغيره من ذلك ثم كره لذة العيش مع قدرته وعز وجله على ذلك ما يدل على عظمته
فقد اتفقوا على ان الله تعالى لا يرد تقدم على نور العين يكون في بيده وهو سبحانه وتعالى
نور العين بمنزلة انوار التي طو الطعام المستخرجا من الاجرة كبرية الطعام والاشجار والنباتات والجمادات
بطنا بحجابات الزبد في الضلوع من الحب الطري من غنقه به فزاد في ذلك وهو كبره كبحا ناسيا
ويفوق لما طار في انفسنا بالامر المفقير لوانه ان بعض تلك طعام الذين منها فان بالامر فزاد
احد من العرب على ذلك في خلق الله تعالى قدره على ذلك بالامر المفقير فقال عمر بن الخطاب
فقال انتم طبباكم في يومكم الدنيا وقد سمعتم بها شره اكدم العبد والنفوس الرب سبيا فسيما من
الغصبا اذا سمعتم فذاما فذاما والحق قدور ما بين الطلبن والحاظر ما له المهدى اللبر الماصف وعجوانه
بجان عوار لوست لدعوت بصلا وصار به صلواين وكركره في حقه فذاما الكبره من الطائفت ثم قال
عجورا والا فصد فصد بالامر المفقير من غير ان يكون له المهدى والصد بالعدل
عول بالزيت وبعصا بوعدم به والصلواين للرقاين واحده بها صلوة وقيل في المهدى السوية صلوة
المراد اذا شربتها ويروي بالسين السهلة وبوكا صلوة من العيون وعجورا ذاكرا كرم كرمه وبي السهنة
التي في زور العيون في احدى العقبات المنسفة لا فلا فرج قلدة وهي القطوة وكانه اراد قطونه الطاع
شبه انه ان كان يقول والاسامع ان نام بعضا للفر ففقطان واما بلبا المخطبة فبجانبه من
بالزبيرة فبذاتها فكل هذا من شرب هذا الا انما نستيق طبيباتنا لا نسمعها الا يقول بلكل انوار انتم

طباكم

طبيباتكم ويزيدونهم سببا وعنه انه استنهي سببا فباذا فاذبر فارا طنة فصار لبلتين مقلبتين
عبر او مرت سببا فابو وقام سببا الى الراجلة فغسلها برحوق فظن ما عرف فقال فب بسببه السبب
وهو عودا يدون عرفك وروي ان كان يدوم على كل التمر حلا يدوم على اكل الخبز والقمح
ايكم والهم فان له فراوة كراهة الخراي ان له علة فراوة اليه كراهة الخراي يقول فيه ضرى بالكره
وفراوة ومضوا اذا اعداه وفي حقه قالت دخل على عمر فقدمت اليه مرقاة باردة وصبت عليها
في ايشان او انا في الراجلة اذ في الراجلة التي اعداه ابن عمر فان فعل امير المؤمنين عمر وعنه
فان وصحت اليه صلح الحلب فقل اسم الراجلة المريم ثم فرب يديه في فقه فلقها ثم
علم وسم فبوسم الخ فقال عبد الله امير المؤمنين اني حزيت الى السرة اخطت لبلتين لا شئ سيرة ووجدت غالبا
فان شئت بدم من اللحم ول جعلت عليه بدم سما فقال عمر الاجتماع من رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكل
انديا وصدق بالاجر فقال عبد الله امير المؤمنين فلو كرمنا نبي ابراهيم الا فقلت ذلك وعنه قيادة قال
كان عمر بن الخطاب يمس بدم امير المؤمنين من صوف فرفق بفضله راوم ويطوف في الاسواق على فاقه
الدة يودب الناس بها ويمر بالكنك والنوي فيلقطه ويلقيه في منازل الناس لينفخوا به سراج الكلك الجول
المنفوخ من الاجنية والاسية لينزل ثابته وعنه انه قال لبلتين بن كتي اربع رقايع في قميص وعنه
قال عطية بن النضر بن خليفة وعليه زار وفيه اثني عشر رقة وعنه فامر بن ببيعة قال خرج عمر باجابه الله
الي مكة الى اربع فافترسها طاولا حمارا كان يلقي الكسا والنظع على السبحة ويستطبل تحتها وعنه انه
كان يقول وادنا فبا بلذات العبيد وكما سبق طبيا بنا لاخرنا وكان رضى الله عنه فاعلمت
وياندم بالزيت ويلبس الرقوع ويخدمه وعنه لا خفي بن جيس قال اخبر صاعرا في سيرة الى الواق مع
اسد علي الواق وبلد فارس واصبا فيها من بياض فارس وفارسا فخلناه معنا والكنسبة من افا
قد من على امر من هما بوجه وحبل السبحة فاستد ذلك عليا فشكلوا الي عبد الله بن عمر فقال ان عمر راى
ومقدان سيم لنا سالم لم يلبس رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا الخليفة متعبه فاشيا من انا
ما كان عليا واجتبه في السيرة التي يعهد ما فقام فسلم عليا على رجل يبل وان جلا رجلا صا

ثم يقرأ فقاموا إليه فغضبوا ثم غشوا بها بسوءية فمن بين ما جازم حتى من الدواعي الجذبة
سخره فوجدته **الطعام طيب الريح** فأقبل عليه بوجوه وقال يا معشر المهاجرين والافاضل رحيل من ثم الابن
الاباء والافاضل افاه على هذا الطعام ثم امر به فخر الى اولاد من قتل من المسلمين بين يدي رسول الله
عليه وسلم من المهاجرين والافاضل ثم ان عرفهم وانفرت ولم تأخذ لنفسه شيئا حتى ان اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم اجتمعوا في المسجد يوما فحسبوا رجلا من المهاجرين فقالوا انتمون الى زينة هذا الرجل
والا لشيء ففرغ الله على يديه ديار كسرى وقيم وطرف الشرق والاربعين ذودا وهم فيهم يا قومه
عليه السلام ان رجعا اشقى عشرة رسته فلو ما ستموه اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان لا يغيره
اشية من ثوبين صييا بغير دفعي عليه كغفنة من الطعام وبرا كجفنة ياكلها منه حفرة من المهاجرين
والافاضل فقال لهم ما جزم رسول الله صلى الله عليه وسلم الا على بن ابي طالب في صبره سلكه فقال له يا علي
يا علي عليك يا زعيم الاصلى الله عليه وسلم فاعلم ان اعمهات المؤمنين كسبرن عليه قال الاصف بن برخيا
عائمه وصفته وكاننا نحن في فقال انك امر الله ذلك فقلت فحسنت ان اراه يفعل وسيلتين لك
فدخلنا عليه ففر سبارا داما فحالت غائبة انا ذن لي ان اكله قال كلمني يا ام المؤمنين فقال
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مضى الى صنعة ربه ورضوانه لم ير في الدنيا ولم تره وكذلك مع
ابو بكر على سره وقد مضى الله عليك كنوز كسرى وقيم ديارها وحل اليك اموالها وذل لك من
المسرفي والمغرب من زوجة السحق الفريد ورسول العم يا توكت ودفود الويت دون اليك منك
زيدة ابيته قدر عتبا اشقى عشرة رفته فلو غيرتها ثوب الدين يربا في منظره وعي عليك كغفنة
من طعام فبراع عليك يا فري ما كل انتة من حفرة من المهاجرين والافاضل صلى الله عليه وسلم كما
يكون ثم قال اني ساكنك يا سيد بل تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شح من خبز عشرة ايام اذ
او كونه اجمع بين غدا وغدا حتى لم يبق الا ما في كفاك يا سيد فاستأنا قال التذك يا سيد بل تعلم ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم فر الباطم على ابيدة في ارتقاء بغير الارض الا ان ايمر بالطعام فخرج في الارض
ديار بالابدة فوضع فالت نعم اللهم ثم قال لها انما زوجا رسول الله صلى الله عليه وسلم وامهات

ان الله عز وجل انزل القرآن على رسوله صلى الله عليه وسلم قال قطره من ماء الى العرش ومنظر المومنين قال كنهنا يعني انما عبده ان اوله من جنت
قالوا هو صلوات الله عليه وآله فليس واذا المصير قد اسر في جنه وقلبت عيني في المراسه واذا المصير
من الدنيا غير فضيل من محمد بن فضال من فرط نحو الصاعين واذا اذيق معلقا او اذيقان فابترت
عياي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها النبي انك انزلت في الدنيا قلت يا رسول الله اني لا ابيك وانك
سعوده الله ورسوله وحده من خلقه هذه الامم كسرى وقصر في النار والانهار وانك
تقدم فقال يا ايها النبي انك انزلت في الدنيا قلت يا رسول الله فاجده
قل ما سئلت في شيء الا انزل الله في فولي من السماء فابليت يا رسول الله انك سئلت في
ان الله عز وجل جعل ملكه جبرئيل واما واليكم واوليكم من المؤمنين ان الله عز وجل انزل نظامه عليه فان الله
هو مؤمنه ومسيره صلى الله عليه وسلم قال ما انزلت في شيء الا انزلت في سبيل الله والاعرف
انقضت وجهه حتى ياتي وجهه بهبل وكثر فراسه ثوره وكان من احسن الناس فخر افعال
لم اطلقه قلت يا ايها النبي انك قد اطلقت سائر النبا فيهم انكم تطلقهم قال ان
سئلت فقلت قل يا ايها النبي انك انزلت في الدنيا قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انك انزلت في
الله الذي كان من سائر الناس واذا اجابهم امره الامه او الخوف اذا عورب ولوروه
ان الرسول والواو في الامم منهم علمه الذين يستنبطونه منهم قال عمر فاما الذي استنبطه منهم
فجبل عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بابي يذكرة الاسارى يوم بداهم فقل انزل الله في
لو انك انزلت في الدنيا لاسمك فيما اخذتم عذاب عليم وذاكره الحجاب عن سائر رسول الله صلى الله عليه
وسلم انه تخيل فقال له زيب فانك انزلت في الدنيا في يومنا فانزل وارا
سالتهم من ما فاسلوهم من دراهم حجاب وبعوه النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ابد اسماء حرمه
في ابي بكر كان اول الناس بالبعو الحب الطبري عن طلحه بن عوف قال قال عمر يا رسول الله ليس بنا
منكم ابراهيم ابينا قال بلى قال عمر فلو اخذته مصعبا فانزل الله فيكم واخذوا منكم ابراهيم
مسلم واحمد بن حنبل عن ابن عباس عن عمر قال لا طمان يوم بره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في هؤلاء

الا راسي فقال ابو بكر يا رسول الله بغضتكم وحبوا العير ٥ دا خوان غير انما اخذ منهم هذا فبكروا لانا فخذوا على الكبر
 وعسى الله ان يهديهم الي الكهلام ويكويون لنا فخذوا قال ما ترى يا ابن الخطاب قلت يا رسول الله والله ما
 سألني ابو بكر ولكن هو لا ارا الحق انكفر وصدا يدعهم فتعرب عما فيهم من فبوى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ابو بكر سلم جهوا فقلت يا ابا عبد الله فقال نعم الله فقال ايحت فذوت على رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جادوا بود
 فاعمد ان يكلمنا قلت يا ابا عبد الله من اي شي تنكيت وصلحنا كين محمد صلى الله عليه وسلم كما كتبت وداه بكيت
 تتعابك فقال نعم عرض على ابي بكر اذني من شجرة وشجرة فرينة ثم هذا ثم سئل عن النبي ان يكون
 صوته اذ ينادي من بعد عرض النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا خرفه احمون حبش عن النبي ما لك قال استأجني النبي
 صلى الله عليه وسلم في يوم غد قال ان الله قد امكنكم منهم فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله
 اننا نتم فاعرض عن النبي صلى الله عليه وسلم عام ما ارسل الله صلى الله عليه وسلم فقال ايها ابن عبد الله قد امكنكم
 منهم واولم اقول انكم بالامر فقام عمر فقال يا رسول الله اضرب بما قيمه فادع من النبي صلى الله عليه وسلم ما
 النبي صلى الله عليه وسلم فقال نعم ان ذلك فقام ابو بكر الصديق فقال يا رسول الله ترى ان تعفو عنهم وان تغفل
 منهم هذا قال نعم فاستجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان فيه من الغم ففعلوا عنهم وتقبل منهم هذا انزل الله
 فقال لولا كتاب المديح والآية التجارية لمسلم عنه ابن عمر قال لما مات عبد الله بن ابي بن معلون قال ابي عبد الله
 النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان اعطيتهم مقبضه كفنته فبرساله ان جعلت عليه فقام النبي صلى الله عليه وسلم
 فمما فاذتوب النبي صلى الله عليه وسلم وقال انصبا عليه وقد نهاك الله ان تصلي عليه فقال ما جئتني فقال فخرتم
 اذ انتم فخرتم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وما زبده على السبعين قال نعم ما في نصيب عليه رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فانزل الله عز وجل ولا تقبل على احد منهم مات ابدوا لانتم على قربة النبي صلى الله عليه وسلم
 فمما قال لما مات عبد الله بن ابي بن معلون وعي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فلما قام
 رسول الله صلى الله عليه وسلم سببت عليه فقلت يا رسول الله انصبا على ابن ابي وقدم يوم كذا وكذا
 ما تفرقتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال فخرني يا عمر فلما اكرت عليه قال ما لعلوا سببت يا شاعر
 لو علم النبي ان ذررت على السبعين يغفر له لذت عليها قال انصبا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم

فلم يكن الا بغير اذن منزلة الا يمكن من برارة فمن فود ولا فصل على امر منهم مات الله له ختم على قبره واوجهم
فان كان فخر يود من عزرائلي على رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ المحي الطبري عنه النبي انك قال عمر
واختلفت بي في ان يرد فقلت رسول الله لو اتخذت من طعام ابراهيم مصحبا وقلبي يبار رسول الله لو اتخذت على
نساك حبا فان يدخل عليك العبد والعاقر فانزل الله تعالى واذا ساءتموه مما فاعا مسلموه من ذراعا
وكنتم لا تعلمون النبي صلى الله عليه وسلم لتبين او لم يبدون انه اذا واجهتموه منكم وتزلوا فقد خلفنا انتم
سواء منكم من غير انتم ^{في قوله} فانما اخر خلفت فبارك الله ما حل في العين وفي رواية فقال صلى الله عليه وسلم
تزد في القرآن ما عز من غير ان يمد وقال انها ما في قوله الطبري عندهما انما اعاد الله في محله صلى الله عليه وسلم
استتمت في غير في قوله حين قال لها اهل ان فكنا قالوا فخر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلى الله عليه وسلم
اقتضت ان ركبتموه فلكم فيها سيجك في ايمان عظيم فانزل الله على من فاعا طهر المحي الطبري عليه
الطاهر صلى الله عليه وسلم فقال النبي انتم كما انه الذي انزل التوراة على موسى بل قد يكون وصف محمد صلى الله عليه
وسلم في كتابكم فاحفظوا قال فاعلمكم من ابيات كاوران اسلم بغير ان رسول الا كان ربه الله الكبري
والله جبرئيل جودني كحل محمد صلى الله عليه وسلم وهو الذي يات به وجوده واما الاية وميكائيل
فلو كان هو الذي يات به ابتعا قال فاني اشهد انه كان ميكائيل بجاي سلم جبرئيل وكان جبرئيل
عبد ميكائيل قال فخر جده صلى الله عليه وسلم فقال لها ما صاحبك يا ابن الخطاب فقال الله وقد انزل عليه
قرآنه كان عدو الجبرئيل الى قوله عدو للكافرين المحي الطبري وهو في جامع الترمذي وغيره ان عمر بن الخطاب
على عزيم الخمر فكان يقول اللهم بين لنا في الخمر ايتها تدب الال والعقل فخرنا فودت على ذلك من
الخمر والميرة الالية فذخار رسول الله صلى الله عليه وسلم عرفنا عليه فلم ير فيها بياضا فقال اللهم بين لنا
الخمر بابا ما فخرنا يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى الالية فذخار رسول الله
صلى الله عليه وسلم عرفنا عليه فلم ير فيها بياضا فقال اللهم بين لنا في الخمر بياضا فخرنا يا ايها
الذين آمنوا انما الخمر والميرة الالية فذخار رسول الله صلى الله عليه وسلم عرفنا عليه فقال عمر عند ذلك تنبها
بارب انتبه يا كعب الطبري عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل فلانا مائة ان نصار الى

عمر الخطاب وقت الامامة فدخل فرأى عمر على تائره عروسة عليها فقال يا رسول الله ودوت لحو
 ان الله امر لوجه بنينا في حال الاستيذان فنزلت يا ايها الذين آمنوا ليسوا كالم الذين سبقت انزلنا
 المصحح الطبري لما نزل قوله تعالى من الاذنين فليل من الاخرين كى مروا قال يا رسول الله و طليل من الاخرين
 انما يرسل الله صلى الله عليه وسلم وصدقنا و من يجوسنا طليل فانزل الله تعالى من الاذنين و من
 من الاخرين و قد ارسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال لقد انزل الله فاطت فجعلت من الاذنين و طليل
 الاخرين المصحح الطبري من غار قن بن سها قال عاب رجل بهيمة لا يبر بها فقال هذا الله قوله تعالى
 اني اخذ من زعيم و عنده عرضها السموات و الارض فابن الدار فقال لا يجاب صلى الله عليه وسلم و سمع
 فم يلمن منهم منها شي فاعان من ان بيت الله فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم و الارض فانزل الله تعالى
 قال ميت ما ارسلنا من قبلك الا بالبينات و ما ارسلناك الا بالبينات و ما ارسلناك الا بالبينات
 المرغوبين انما العوكتا بالانزال كما قلت روي ان كعب الجاهلي قال لما بعثت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ملك السماء فقال عمر الامم حارث بن اعين فقال كعب الذي اغتصبه الله انما بعثت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 التوبة فخر عمر بن عبد المطلب الطبري و ما برع ان قال ما اختلف الصحابة حول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 شي و قالوا و قال امر الانزل القرآن ما قال عمر و عن علي ان عمر يقول العون فبذل القرآن بقصد
 و عندك نزي ان في القرآن كلاما مملو و رايا من رايه و من ذلك قوله في الاذان بلا تهنئة
 و رايا من رايه بالاذان فاستقر الامر على ذلك بعد و رايا من رايه بن زيد و اصل العقدة في الصحابة
 و اخرج محمد بن اسحق و احمد و ابو داود و القرظي و الدارمي في حديث عبد الله بن زيد من عمر ذلك
 يعني الاذان و هو في بيته مخرب و رايا من رايه و هو يقول و الذي جعلك بالحق لقد استمنا الذي
 ان روي الله عليه وسلم فلهذا المصحح الطبري عن عبد الرحمن بن ابى عمرة الانصاري قال حدثني ابي قال
 كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاة فاصاب الناس من حصة فاستاذن الناس رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في بعض ظهورهم فتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ياذن لهم بحال من احب
 اراست يا رسول الله ان محرابا ظهر انتم لفتيا عدونا فدا و يكون جميع رجال قال رسول الله صلى الله

فما اصابته التي مشوا في حرمه وقد كان من اهل بيته الكبرية الا انهم اطلقوا عليه من بعد
سلي بن علي وسلم في حرمه الرجل الذي اذبحه الا ان اول من وقع فيه في ارضه فاما
فمئة ثم كان عليه عترة في كل اهل الكوفة فلم يكن بين منسوخه من قبل من عترة من
وعلى اهلها من قبله بن فطاب العسل الزمان في كفا حارة لا لكونه من اهلها بل لانه ما دنا
من السلاوة وفيه المراسم العسارية وسلم في البصر الا ان في من الغيا حقة الى عترة البصر كما
اوردناه اسطره في الحصار غير ان المظري من غير المراسم بالاسماء على وجه الحديث
الغلبة والى باسامة البصر من العترة انما لم اقبل على حلية فها يارونه اصحابه من اهل الكوفة
وهم انهم من كفا حارة فاما في البصر فغيره من اهل الكوفة وكان من قبله عليه فقالوا
امير المؤمنين يقولون عليك قالوا جميعا ان في غلبة او ما دنا من باسامة البصر اي شي من اهل الكوفة
انك ذلك صمد مدينة واصحابها يكون من جعل من عترة من غير ابيهم ومن خلفهم لم انكنت
قلت لبارية الجليل بغيره بالجليل ليعنى الالام حتى با رسول سار به كجانبه ان عترة الغيا يوم الجمعة
فما تلتها من عترة من ان من عترة الجوز وقد عاقب الشمس فسما موتها بجري الجوز من بيتها
بالجليل فلم تنزل فامر برجمها حتى يهرم منها استقامت وروي ان محررا نعت الى اهلها من اهل الكوفة
ان من السيل يحتاج في كل سنة الى هاربة بكر من حسن الجوزي فتلقيها فيه والا فلا جري وتخزين المواد
و تقطعت عمر والى امير المؤمنين عمر بن محمد بالجزيرة فعتت ابيهم الاسلام كجانبه من عترة الجوز
فيها بسما اسد الرحيم الميراث من عبد الله من الخطاب بالاجفان كجانبه من عترة الجوز فلاحا بونا
البيك والكنة بجري ابيهم فامر على عام اسد امره ان يلقيها في النهر فري في تلك السنة سنة
في كل سنة سنة في رواية في كتابه في عترة من علم بعد بعثت وحق عترة
بر حيرة فاما من السيل فقتل على عترة فامرهم بالخروج الى الاستسما اضلهم من كفتين وراحت
بين طرفي راية خيل العيون على السرد والبريد على العيون ثم سبط يدبه وكان عليهم ان تستمر كجانبه
فارجح حتى مطروا فبينما هم كذلك اذ قدم الاثراب فالتهم فها هو بالامير المؤمنين بينما هم في ارباب

في يوم كذا في سائر كذا اذا طلقتا غنامة منى جنبها صوتا أو قولاً ما ذكر العوت اباحض سدي
انه مسند من البيهقي قال في امرأة دعي تقبل ما بينتها فومي وامر في اللبر بالانفصال فانفصل
فان امر المؤمنين به ذلك قالت ومن ابن عدي قالت فان لم يولد فان رب امر المؤمنين
ذلك فلما اجمع عمر قال لانه عام او بسبب الحياض كذا وكذا فانها تكلمت فان لم تكن مستوحش
بها احد من الله بركت منها سنة باركة فشرقي عام تنكك البنية فولدت له ام عام بنت عام
بعمر فشرقي عام وعبد العزيز وعمر بن عبد العزيز رضى الله عليه ولما دخل اوسم
الخوانساري الذي من الله وكان الاسود بن شيبان الذي ادعى النبوة باليمن عرفوه فلما ان شيبان روى الله
فان فخار الشهدان حدار مولد الله قال ثم قام باسحق مارطية فالتقى فيها اوسم لامرته عام فمضى
بلادته فالتقى الله فمضى بالبصرة قال ثم هذا ما حكى الذي روى الاسود الكذابين بحرقه فجا
الديننا ولم يكن القوم ولا عسى سموا قضية ولا رواه ثم قام اليه واغتشفه وقال الرب عبد الله بن
قال في فكي عمر قال الحمد لله الذي لم يمتني حتى اراني في امة محمد صلى الله عليه وسلم سببها بارئ من الظلمين
عليه السلام وروي عن امرائه العرابيا نازلا من جبل فقال بذراجل مضار اليه وقد نظم فيه شعرا
لومارا لا سمعكم ثم قال يا عرابي من اين اجبت فقال من اهل الجبل قال فما صنعت به قال اوعت
ودبوت قال وما ودبوتك قال بيني وبينك مذقت فيه قال فاسمعوا من ربك فانه لا يدرك
يا ايها المؤمنون فوالله ما تقويت بذلك فاما حدثت بنفسك ثم التذنه باقايها ما يورد في بعضه
فاجله مودة على صفوه باقرة العين كنت لي ان في طول بلدي ثم وفي قعره ما تقع العين حيث ما وقعت
في التي مني الا علامه شربت كما سا الجوك شارب لا بد منه له على كبره لشربها والانا م طعم من كان
في بده وفي صفوه والحمد لله في حله كان ذا في قدره قدره على العباد فما يقدره في
في عمره قال في عمر حتى بل بليت ثم قال صدقت يا عرابي وحق ابن عباس قال تغش عن ذوات يوم تغشا
لست ان فقه حرت فقلت والدا ما اجمع هذا منكم لاهم قال ثم والدم شديدان هذا الامر
اصدله موضعها يعني الخلافة فذكرت رطلها وظلها والزرير وعثمان وسعدا وعلوه الرحمن بن جوف

فذكر في كل واحد منهم ما رفا وكان ما ذكر في عثمان اذ علف باقارب قال اذ استعملت استعملت في امية بن
ديلم بن يحيى محيط على رفا قال باس واسد لو فعلت لعمامه واسد لو فعلت لعمامه ذلك است الى امرضه فبقا فاسد
لو فعلت لعمامه واسد لو فعلت لعمامه واسد لو فعلت لعمامه واسد لو فعلت لعمامه واسد لو فعلت لعمامه
يقول روجه ففصل بين سانية الانهضاري الى طوان النواق لبعضها واعلى صنوا جميعا فبعث سعد ففعل
في لسانه فاقرب فخره واجت النوا طوان النواق فاعار على صنوا غيرها واصاوا بنين درسيا فاقبلوا
بوتونهم حتى ارضهم احمره كما ذكرت الشمس فغرب فاقبال الصمد السبي الغنمة الى صنف جليل تام فاذن ففعل
اسد اكبر اسد اكبر فاذن جيب الجبل عجبة كرت كبر ايا ففصل ثم قال اشهد انه لا اله الا اسد قال كرت ايا
يا اشكته ثم قال اشهد ان محمدا رسول اسد قال هو الذي بشرنا بعيسى بن مريم على راس امره تقوم الساعة
فقال في على الصلوة فقال طوبى لمن سسى اليها ودا طيب عليها فان على الفلاح قال فاع من اجاب
قال اسد اكبر اسد اكبر الا ان اسد قال ففصلت كلمة الاخلاص كلها ففصلت حرم اسد بها جدك على النار
فلا يخرج منه اذارة فاحوا ففان انه انت برحمتك اسد الملك انت ام من الجن اذ طابعت منه عبدا اسد قد
استمعوا صوتك فان له وركب فان الوفود ففد رسول اسد صلى اسد عليه وسلم وودع عن الخطاب ففنى
اسد عنه فان ففلق الجبل عن لانه كما رفا ايض الراس والحية عليه طهر من صوف قال السلام عليكم ورحمة
اسد وبركاته فقالوا عليك السلام ورحمة اسد وبركاته من انت برحمتك قال نبيت بن برهان وحى
العبدة الصالح عيسى بن مريم الكنى به الجبل و دعا الى طول السجاء الى عين نزل منه السلام فاقرا وعمر منى السلام
وقولوا يا عمر اسد ووقارب ففقد في الامر و اجزوه جيزة الفصال التي اجتمكم بها يا عمر اذا ظهرت منه
الفصال شئ امه محمد صلى اسد عليه وسلم فالهر البراء فاستغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء و استجابوا
الى نبيهم وانتموا الى غير مواليهم فلم يرحم كبيرهم صغيرهم ولم يوقر صغيرهم كبيرهم وكرت المعودات
فلم يوجر به وكرت الكسرة فلم يبيعه و تعلم عالمهم العلم يجلت الدنيا به والدرهم وكان للسطر قيطا والورد
وطولوا المسامات وفضضوا المصاحف وز طرووا المسامد واطهر الارساء وشبهه والبا والانبوا
الهبوى وياجوا الدين بالدين وقطعت الارحام وبيع الحكم واكلوا الربوا ففصلوا ففان ففرا وجرى بالربوى

بيت فقام اليه بهذين من صلوا عليه وسكب الماء السرج ثم غاب عنهم فلم يروه فكتب نضار بذلك الى
وكتب بعد ذلك الى عمر فكتب اليه عمر بن انت ومم بمكتب من المهاجرين والاشيا حتى تسروا بسيد الجاهل قال
الفتية فانزه معنى السلام في سعة ابنة الالف من المهاجرين والاشيا حتى تسروا ذلك اي ذلك
بوازيادي بالصلوة ولا يجوز جوابه لا يسمون خطايا وروي ان عمر بعث خطبا الى دار كسرى واطم
سعد بن الي وقاسم بن جندب فابى الجيسر قال له بن الوليد ظالمون سخطوا الاطية ولم يجر والمغنية تقدم
فقالا يا بكار كتحري بامر الله محمد صلى الله عليه وسلم وبعد عمر خليفة الله الا جلتا والعبور فخير
الجيسر بن جندب وقال الي اللذان لم ينزلوا في ارضه قال يواد فدا غنيمه نومه وهو سخي
من سري الذي يكون من دله غير يسيرة عمر بن جندب م ارا وارسار بذلك الى عمر بن عبد العزيز وهو اشد
عام وروي انه قال ليعلم من العرب انك قال حجة قال ابن مسعود قال ابن ميثاق قال من قال من لوفد
قال ابن مسعود قال لوفد فانها بها قال النطن قال عمر ادركت بقره فقتلته عزتوا سار الى الجوز فقام
كما قال عمر وعنه علي بن ابي طالب انه راى في قومه ما كان صلى الله عليه وسلم واستند
الله صلى الله عليه وسلم الى الطمار في حياض بارية بطين من رطب فوضع بين يدي رسول الله صلى
عليه وسلم فاخذ منها رطبة وقال يا علي يا كل هذه الرطبة فقلت نعم يا رسول الله فذبه وجعلها
في فمي ثم اخذ اخرى وقال يا كل هذه الرطبة فقلت نعم فعملها في فمي فاسهبت وفي فمي نوى الى الرسول
الله صلى الله عليه وسلم وطلاوة الرطبة في فتوحات وذهب الى النبي صلى الله عليه وسلم فاستند الى الطمار
ان الحكم بالرواية من قبل ان الحكم جات امرأة ووقفت على بالسبي ومعهما طير رطب فوضع بين
يدي عمر فاخذ رطبة وقال يا كل هذه يا علي فقلت نعم فعملها في فمي ثم اخذ اخرى وقال يا كل هذه الرطبة
فقلت نعم ثم فرق على الصحابة صلى الله عليه وسلم عينة وسيرة وكنيت النبي منه زيادة فخار بالاجل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلتك لندك فحيت فقلت قد اظلم الله على ما منته الباردة فظن الي وقال يا
الحسن بن علي بن ابي طالب قلت صدقت يا امير المؤمنين كذا رايته وكذا اذ بدت طوله ولذته من نيك كما وقد
طوله ولذته من يار رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنه علي قال كذا انوا ان ملكا ينطق على لسان عمر وعنه ابن عمر

قلت فزنت فاني لا اراه الا حضور اهل ديارنا فاما يا مرفعي ان تتكلم وان ادرى فعل لم يكن ليغيب عنه
والا فزنت فاني لا اراه الا حضور اهل ديارنا فاما يا مرفعي ان تتكلم وان ادرى فعل لم يكن ليغيب عنه
توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو منهم بل من فاني فعلت ان افوا يطعنوا ان اذ لم ادرى منهم
به على السلام فان غلوا ذلك فاذلك اعداء الكوفة الفضائل ابو ابي اسحاق فاني اذ من عرفا
الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استنقها منكم فانتم قد تكلموا قال ما انا رسول الله صلى
وسلم في السماء فقال استنقها منكم ان استنقها لانا من فاني استنقها منكم قاله ذلك بالكلية فاني اذ من عرفا
بكل عمر وقال يا رسول الله انما اجوزت لينا يا ربنا ان لا انا اجوزت عن ابو عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم
في الغزو لاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
قال فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
الى ان ياتي قادم من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
وسماك بعبد العيسى سماك بعزيتنا الا انصاري قد نواها الله على عرفي وخذوا اهل الكوفة بالافعال
فاستبهم فاستبهم الى سماك سماك فقال يا ابا عبد الله انك سبهم الا سلام وابدبهم فاجابوا الله
اول من دلي سماك من ارض همدان ارض الديلم ابو اسر سبيل بن عمر بن يوم بدي كافر وكان خطيبا فاني
عمر يا رسول الله استنقها منكم فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
دعاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فارتد من ارتد من العرب اهل سبيل بن عمر وخطيبا فقالوا صدقوا في اعلم ان هذا
الدين سبيل الله استنقها منكم فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من فاني اذ من عرفا من
الا مرا اعلم ولكنه قد جنم على صدره صدقني ما سمعته فاني في خطبة سبيل ما جاء به ابو بكر الصديق بالدينه فكان
ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم لعمر ابو جابر الطارث بن سبيل بن عمر واني عمر خطيبا وهو بينهما فقول
المهاجرون الا ولون يا تون فيقولون بهن بالسبيل بسنا باماريخية فقولوا انصار باتون فيخطبها او كلك
صحة صار في آذان الناس فلما عرفوا منه عند عمر فان الطارث سبيل الم تراصع بنا فقال له سبيل ان الرجل

آدم علیه السلام ان تبرع باليوم على النفس وعلى القوم فاستجابوا ورضوا فابطلوا فلما قام من عندهم ايامه فقالوا
 يا امير المؤمنين قد راينا ما فعلت في اليوم وعلنا اننا ابتنا من قبل النفس فعمل من بني لشكرك به باقيا
 من الفضل فقالوا نعم يا امير المؤمنين وادنا ما فعلت في اليوم وعلنا اننا ابتنا من قبل النفس فعمل من بني لشكرك به باقيا
 الا اننا لم نتركها باذنه ففانتهت بنت عنته بن سبيل فقدم بها على عمر فرجها من عبد الرحمن بن الخطاب
 بها بكم وقال زوجه السرير السريه ففعلوا ففترسوا منها عدد اكثير في الصلوة في اجزاء من سائر منطلق
 من شهرات في اشكال الزوجيات عمر بن الخطاب ففعلوا ففترسوا منها عدد اكثير في الصلوة في اجزاء من سائر منطلق
 ففعلوا ففترسوا منها عدد اكثير في الصلوة في اجزاء من سائر منطلق
 انما هو من ان كذب فهو عمر بن الخطاب اخرج السبقي في الدلائل عن ابي برة الحضي قال اخبر عن اهل
 العراق قد صعدوا اميرهم فرج فضبان فضلى نسبه ففصلوه فلما سلم قال اللهم اسمهم فقلبتوا على قال عليهم
 وقل عليهم بالعلم الشقي حكم عليهم الحكم الجاهلية لا يقبل من منسهم ولا يجاوز عنه مسيهم قال ابن ابي عمير وما كذب
 الخلع يومئذ واكتف ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا
 ارضا وقال له كعب بن الاشرف انما كذب على باب البواب من نوح السار ان يعقوبها ففترسوا ففترسوا
 لم يزلوا في يوم القبر وركعت الجور على كورب كعب محمد بن ابي بكر وفضل عمر كعب كعب كعب كعب كعب كعب
 در فراها ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا
 جهان از اين كعب
 وي فترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا ففترسوا
 بن الخطاب مني كعب
 در كعب
 تو جن از اين كعب
 بر خراب آت به استاي چه شكوت داد با امير المؤمنين كه من بوي منقو خستم با تي رسيم كه غور آنرا
 ميديستيم ما را انجا بكنيم و بر ابره ما ختم و در آن نسايم بواشك و دروي ما است كه در فراها

که در اعراض

من عمره قال هو صغر وراثة محمد بن عبد الله
التجاني عن السورج محمد بن محمد بن عبد الله قال لا طعن على رضى الله عنه جعل يلم فقال الربيع بن ربيعة
عليها السلام يجوز يا امير المؤمنين ولا كل ذلك القبح سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حاست بحبته ثم قارفت
في روعك انتم لم تصبوا في روعها روعته فاستحبته ثم قارفت وهو عندك يا امير المؤمنين حبت محبته كانت
صحة ابن قارفتهم لسماز قنهم وهو عنك انهم فقال لما ذكرت محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلهما قال ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكرت محبة النبي بكر ورضاه فاما ذلك فمحبته من الله
علي واما ما ذكره من روعه في روعها فكل من اقبل على محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم في طلع الارض في بيلا فذبت به
فذاب الله روعه قبل ان ياه انظر الى الاقرا ع اذا الشمس كورت فاستحبته الى قوله وانما الله فذبت
فمحبته عليه انظر الى امره يومه ان روعه يومه في سورة الطور فوقف تحته فلما بلغ قوله
فذاب بك لطف نزل عن جواره فاستدل الى ما قبله فقلت تماما ورجع الى منزله ومرض منها الوجوده الكا
فلا يدون ما من عند الخوف من العقوبة في الدنيا اعد من جنة من فخرج موحيا عثمان بن عمرو وهو يومئذ
امير المؤمنين في الى المسجد وكى طعاما مشورا فقال ما هذا الطعام قالوا طعام جليبا قال يا ابا عبد الله
وغيره جليبا قبال امير المؤمنين فانه قد احسرت قال ومن احسرت قالوا فخرج موحيا عثمان وهو يومئذ
اليها فدعاها فقال يا ابا عبد الله احسرت على طعام المسلمين قال يا امير المؤمنين تستسري باهلها وتبيع
فقال امر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اكل على السلم طعامهم حربة الله عز وجل باله فلا يرد
بجفام فقال فخرج عند ذلك يا امير المؤمنين فاحمد الله واعادوا ان لا اعدوه في الطعام ابدا واما
مولي عمر فقال انما استرحت يا امير المؤمنين فخرج قال ابو يحيى فقلت رايته مولى عمر محمد ما الخوف من الطمع
الزبان قال عمر بن الخطاب من عند الطامع متعلق بعائنة العرش فاذا استبكرت اليارات وتحت الحمار اربل
في الطامع ظميرها العلون باعها البينة من الله عز وجل انظر الى انظر حيا بنته من الارض
قال يا ليتني كنت اعمى فاستبنته بالبين لم تلت في امي الطبع بين الرقاد الخوف انظر الى قال عمر بن الخطاب
ليقل ان ركابنا في الارض واحد ارجوت ان اكون انا ذلك الرجل ولو نودي لي بطل الخبز كل

الامر الاربعة واها السبب ان يكون انا ذلك الرجل على ان اتخوف منه الذي جعل الغزالي قال
من عاقب اسلم بسيف غيظ ومن اتقى الله لم يضر ما يريد ولا يهجم القيد لكان غير ما ترون ^{المعجزة}
من عرق خوف حلاله. او طالب قال عمر بن عبد صديا لوم يفت اسلم لوجه قال ابو طالب يا شيخ
المواصي للمجرب لا تخوف من رجاء. خواريزمي الغزالي قال عمر الزيادة والزيادة راحة القلب بعد
الامات المتواصلة من جميع المال ابو طالب عمر سميت حال فقال استبدت الامم الا ان يخرج روضها
الحاسية الغزالي قال عمر ناسم الغنم قبل ان يحاسبوا اعز لوما قبل ان يخذلوا وما يجره من قبح
الغزالي من عرق ابي يحيى صاحب بيتك في الاما على سارية الخدة الغزالي قال عمر لكانت كعبت فجدنا
في كتبنا السدحنا قال دبل لسان الدين من ديار الساسا فخلا بالهداة وقال انه من فارس فيقال كعب
والسيد امير المؤمنين انما الى صينها في التورية وما بينهما حرف الاخر فارغ في روية التقصير في العول
الجماري من ابي بردة عامر بن يحيى قال قال في عباد من عمر له تدرى ما قال ابي لا بيك قال قلت لانا
قال لي قال لا بيك يحيى بل بيك ان اسما من ذبح رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعثت معه وشهالانا معه
وعلى كعبه وعليا وان كل عمل علماء بعده بخونا منكم اوارا سا براس حال ابو بكر لاني لا واسد بها
بعد رسوخا صلى الله عليه وسلم وصليا وصحا وعليا فذكرت ادا اسلم على ايدينا لشكرته واننا من جودك
قال ابي وكنتني والذي نفسي بيده لو دوت العذلك لانا وانا ان كل شي علمنا به جوده بخونا منكم اوارا
براس فعلت ان ابك و الله كان جناننا الى التوكل احمد بن حنبل عن النبي صلى الله عليه وسلم سمعت
البيضا صلى الله عليه وسلم يقول لو انكم توكلون على الله من توكلا لرزكم كما يرزق الطير نفوسا اعاما تخرج
بطانا السبب بالاسباب مع ائمة التوكل ما كنت في قصصه من حين اتفرغ اي عمر على الرجع من ايام
اجل الوبار قال ابو عبيدة افرا رقدت اسد فقال عمر لو غيرت قال يا ابا عبيدة ثم نفوسه قد ر
قدت اسدا رايت لو كانت كل ابل في طرفة واد ياله عدوان احد بها مخفية والاخرى ما
اليسن رعت الخفية رعتها بقدر الله وان رعت الجارية رعتها بقدر الله لا رعد ولا رعد
بن حنبل عن ابن عمر قال سمعت عمر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطين العطاء فاقول اعطوا فقواله

من حق اعطاني مرة بالافعلت اعطاه اليه مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم قد شتموه ونصروا
فاجابك من هذا الالوانت من غيرت فاسايل فخذ وما لا فلا تنجب نفسك في الاعادة اليه
روى عنه عن ابن ابي عمير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من شدة ورعاه فقل الاخرة في الصدوق واليه
عنه عاربه دخل الخطاها في الاقران عبد الصفيان فاسيد الكرم العام بعد اسد عز وجل ثم بعد
بهاره رجم ليد في اسد عز وجل في طيبه مولاه لادلبا اسد عز وجل في المعاهدة لادلبا
فانك سبوا الوطال عن عمر ان ادم لم يستطع الا سلام ولم يوال في الدنيا ولم يوال في الآخرة ودون في
كبير الوطال عن عمر بن الخطاب قال اعطيت محمد الامام حيز من اهل الوطال قاله اذا راى احدكم
ودا حيز فليسركم فوالا يصيب بلك ترك الموقوف على الاخوان ابو طال انت برودى البر الوطال
الخطا في سبها بالاصحاب حول اسد على انما في سلم بر داتم محمد النبي يوم حبه خطيب النبي في حله
منها والخطا عند الوطال من غير شراذم وكان ذلك احسن ربي فقال ان اسموا الاسماء وعظ
الناس فقال سلمان فقال اسد النسخ قال ما ذك قال انك عطيتنا ثوبا ثوبا ورحت في خطه فقد
تفضلت عليا بالديا فنبسبهم قال مجتبا يا با عبد اسد رحمت التي كنت تحبني النبي فاسترح
برداء اسد بن عمر فليست مع بردي فقال سلمان الا ان سمع اسلكم في عيوبه من اخوانه الوطال
روى ان عمر خطيب الناس فقال ان اسد عبد اعلم في عيب الا اخبرني به فقام شاب فقال عليك يا ابن ابي
وماها رحمت اسد قال تزل بين بردي وفتح بين الامامين قال فا ذيل بين بردي وما بين اديين
صلى الله عليه وسلم جعل يقول قول الراعي وان شدة ابو عمر ثم عمال الذي يحب اليه الومسي وكان العت
الف حدم وتفضلت منه فضلة فاقفوا عليه بيت لضعها فقام خطيبا فحمد الله واثني عليه فقال
يا ايها الناس قد بعيتكم فضلة بعد حقوق الناس فاقفوا فيها فقام مصعب بن سعدان وبه نظام
سابق فقال يا ايها المؤمنون اما بشا واناس في عالم بذيال اسد في قرانا واليا انزل الله سبحانه وتعالى
مواضعه فوض في مواضع التي وضع اسد فيها فقال اسد وقت انت مبي ذرا اسد السهم وروى قال عمر
في مجلس من المهاجرين والاضرار اراهم لوتر خصت في بعض الامور فاذا كنتم فاعلمين فسكننا فقال

مدين او نقلها لم يثبت لكم في بعض الامور ما ذكرتم فالعبد قال سبر بن سعد لو فعلت ذلك لفرمتك ففهم
فقد فعلت ما علمتم اذا انتم الما لطف مع الاحزان الغزالي في ابوابه ^{بالحطاب فضاحه وقيل بديه}
وانما يكلمنا بالسهر روي ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
سره اخرى فسبعه فقال سمعتك في الكعبة ثم كالحا ذرة عن ذوات الغنم الغزالي كسره على
عالمه مرطالا قارب ان ينزله او رواه في الجاد رواه حفظ الغزالي في ابوابه في الجاد
الى امره انما جراد احفظوا الاستسجون للطيبين فانهم يتجلى لهم امور صالحة حسب النبي صلى الله عليه وسلم
فمنه بطريقه من بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كما فعل النبي صلى الله عليه وسلم وهو كذا بعد عمر بن الخطاب فقال له عمر
يا رسول الله ان انت اعلم الخبيثات فكيف لا اعلم الاغني فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده حتى اكون
او اليك من نفسك فقال له عمر فان الاله واسد لانه صاحب النبي ففهم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
ان ان باع حفظ الله اليومين اذا صدقت بينه ابو بكر بن فاسم بن عمر قال كان عمر يقول بحفظ النبي
كان فاسم بن ثابت بن الاعرج تدران ليس يركب ولا يركب من شرك ففهم الله سبحانه وتعالى انتم في
الصدق في الاحوال والكذب فيها ابو بكر بن حجر بن عبيد قال قال عمر بن الخطاب كذا وعطى راسه
الى حاجيه الا ان ابره كذا وكشف عنه معناه ان الحلال الصالحه لا يزال كل حين ينزله انما رواه
الحلال الصالحه كل حين ينزله انما رواه تفاوت مراتب الاعمال بحسب تفاوت الاحوال الحمد بن سنان
فما رواه بن عبد بن محمد بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فاستمعوا له يا ايها الذين آمنوا
جيد ان يان لولا الصدوق انه عز وجل حتى قيل فذلك الذي يرفع الاله اسما وفاقه في يوم القيمة ورض
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حتى وقت فلسوفه او فلسوفه عمر بن عبد المؤمن جيد الامان لولا
فكما ما يفهم طهره بكونه امانه لهم عز وجل في قوله في الدرجه الثانية ورجل مؤمن فحفظ عنده
واخر سائر النبي الصدوق انه عز وجل حتى قوله في الدرجه الثالثة ليس للرق ما كسره ابن
اسحق بن عبد الله بن النبي الطوسي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان من لم يؤمن بالله واليومئذ لم يؤمن بالله واليومئذ وقد فرغ بين كسفه كسره
ليدفعها فوق بعضه وكسفه كسره است از عمرى ابره كسره بن عمر بن جابر ان فحاله مؤمنه

بسم الله الرحمن الرحيم
قال عثمان يا امير المؤمنين
الم نسوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
بين الخطاب والفرق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الاوله واول فقال يا علي بن ابي طالب
يا الامير فاشرفني في علمه صلى الله عليه وسلم
رسول الله صلى الله عليه وسلم
رفايت الناس قال ابي امير المؤمنين
ان من فاعلمهم اجرة من اجل انهم
فراة عمر في غيبته صلى الله عليه وسلم
بسم الله صلى الله عليه وسلم
علي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
موج حجة دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله
وامر الله وانما ينبغي ان احب الله عز وجل
الحسن والحسين فاني وقد طقت ما بعدين
رامدين فرأيتكم ولا ترجوا اليه فانه فرأيتكم
مولى عثمان عمر بن الخطاب ابي علي بن ابي طالب
قال علي بن ابي طالب يا امير المؤمنين
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
من يذره النيات المحبوبة احمد بن حنبل في تاريخه
قال في ذلك قد شئت في ابي رسول الله صلى الله عليه وسلم

به انه بن جبل عن جابر بن رافة قال قال النبي صلى الله عليه وآله في القدر قال انطق العيون فبعت اليه محمد بن
 فلما قدم الغرض منه جازعاً ، وادخله عطياً بدم ، وحمل مسجداً ، ورجل مكرماً ، وكان ذلك
 محمد بن يوسف بن الرضا في ذلك ما قال فقال في ذلك الذي تقول ان تقول ما امرنا به فاحرق اليه بم اخبار
 عليه ان يزوده قال في ذلك فقدم على من يجره اليه من ردة به ووجوده تسعة عشرة خالوا ولا احد الا ان
 لانه انك انما تروى ما كان على الرضا بن محمد بن مسلم بن محمد بن يوسف بن ابي مهران قال فان قيل زدوك نسخاً فان
 وانما انك تزودني انت خالاً انك كنت انما كنت فكل من كل المار و يكون في المار على اهل المدينة قد
 قلبه الموعود سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يسبح احد من جبهه المصطفى من سبوا
 مينة ان جده اليه وكانه كتب اليه وهو على الكوفة ليساذن في ما منزل لي كنت كتب اليه ابن ابي
 من المشركين والكتب من الغيبة العدي من سليمان بن جندب قال اتينا ابي بن كعب بن محمد بن ابي فلما كان في
 نسبي فلما فرغنا من حديثه فخرج عمر بن الخطاب قال انما نفاه با يديه فقال انتم الذين ما نضع قال وما
 نرى في ذلك السعي نزلت للمناج الدعاء في محمد بن سيرين قال قال عمر بن الخطاب انما او نبت انك
 تفعل ذلك يا محمد بن جابر من قولي عاباً الدار من سنة بن الدار فان طاول الناس في الباء في ذم من عرفها
 عمر بن محمد بن العربي الا اننا اسلام الامانة ولا جازة الامانة ولا امانة الاطباء فمن سودة
 فوجه على الفضة كان يومه ولهم ومنه سودة فوجه على غير فقه كان بالكار ولم الحكم عن عبد الله بن مسعود
 لا يقين النبي صلى الله عليه وسلم من خلفه الباكر رضى الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يبع مواد
 فيمن سخط الباكر رضى الله عنها على المعتم طلق مواد ايمكة ومعه رضى خالاً ، ولا ان كان جواداً واهل
 وجوه ، لا في بكر فقال له عمر بن ابي اركان فاقى بهم الباكر قال فلقية من الفز فقال يا ابن الخطاب انما
 البارحة وانا انزلت في الروانث اقد كجرتي وما اراني ان مطيكتك قال فاقى بهم الباكر فقال يا
 ابي والى وجوه لك قال فانا قد سلمناك بهم فمك فخرجوا الى الصلوة فلما هم يصلون خلفه فقال
 لمن يصلون قالوا الله عز وجل قال فاقتموه فاعظمتم الوصفه عن صدقته بن ابي ان انه تزوج بوهبة
 بالدين فكتب اليه عمر بن الخطاب ، فاعلم ان كل سبيلها فكتب اليه احرام بني ابي المؤمنين فكتب اليه

اعلم ان ملك الانبياء كماله في خلقه سبحانه وتعالى فان نبيك المسلمون فخير من انما الامم القديمة والارباب
 فكيف ذلك فلهذا ستمت السليمان العوكر من سعيد بن جبير في الردة قال كـ ر الياسموي اما بعد
 الرعاة من سمعت به روية وان اشق الرعاة فذا هذه روية برعية واما انك لا تسرى حتى تك
 فبكم وملكك فمما مثل البنية نظرت الحضرة من الارض فتركت فيها حتى يفتق بذلك العرس وانما صحتها
 في سنة الامم عليك ابو بكر عن سليمان قال كتب علي بن ابي حمزة الاشعري انك لا تسرى الا في سنة الامم
 افضل من الروية في الدنيا انما رقت في الامم من الخطاب كتب اليه الياسموي اما بعد فانما الصفة
 فراهبه محكة وسنة متبوع فانهم اذا ادرك اليك محبة واخذوا لذي اذ وضع فانه لا يفتح سخا عن الانفا
 اس من بين الناس في وجهك وملكك وعملك لا يباري الضمير من علك والينبع الشرح في محبك
 الدنية عنه ادعى واليهن على من انكر والاصل جابر بين المسلمين الا على اصل امرنا او حرم ان لا يكون
 فمما قضيت بالامر في اجابته فيك ان بيت له انك انك ترضى الى ان المن قديم واوله في
 حرمته النما في الاصل الفهم الفهم مما تخلف في صدرك لا يلبث في الكفاة والسنه واعرفه في الال
 والكسابة ثم فسر الامور عندك فاعلم الى ما صعب الاله عز وجل واشبهه بالي في جباري والجل
 ادعى بنية امة ابنتي اليه فان الصفر بنية اخذت له محبة والوجهت بعضا عليه فان ذلك الجبل
 للموا والبلغ في العدد للسليمان عدل بعضهم على بعض لا مخلو وفي هذا الجباري في نهاده رفا او
 طيبا في دلا ادور انما ان الله على منكم الرزق ودرا فكم بالبيات واما انك لا تعلق ولا يفر
 وانما الذي بالامر والتكر للضموم مواطرن التي بوجوبها فيها الاجر وعين بها الفخرفان
 من تصلي نية فيما بينه وبين الله تعالى ولو عارضه يكون له ما بينه وبين الناس ومنه تزين الناس ما يعلم
 الله تعالى منه غير ذلك شئيه الله فانهك شمسك عز وجل عاجل رزق فو عز وجل رحمت والله اعلم
 وروي انك كتب اليه الياسموي اما بعد فان الناس نفرة عنه سلطانهم فاعوذ بالله ان ركني
 واما انك غميا مجبور رخصا في محموله ولبوار مستود وديا مودة اقم الحدود واعلم انك لظلم ولو
 ساعدت من بهار وادع من ساعدت احد باسد والاخر ندينه بدلا من الاخرة فان الدنيا

لولا ما دخلت فيه من ان السلام لا يصيب مفعلا ساء ميرك عزنا وبيوتكم كما قالوا ما كنت ما كنت
علي قال اخلاص احمد بن جبل عن ابن عباس ذكر لورس الطاربان سمرقند بلخ فخر قال قالوا
الده علي الله عليه السلام قالوا ان الله ليس من خلقه بل هو الله تعالى عليه السلام
قال شهدته في مكة في السنة التي فيها ابو جبريل بن الجراح وزير بن ابي سفيان بن حرب
الوليد وعياض بن ربيعة في هذا اليوم في بيت ساسا قال وكان عمر اظن كان قال ان حكم ابو جبريل قال
كتبنا اليه ان قد علمت ان الرب المعبود يستودنا فكتب اليه ان قد علمت ان الرب المعبود
يودنا فخرنا واحضر الله عز وجل ما استفده فان محمد صلى الله عليه وسلم قد فرغ من برقي ان من بعدكم
انكم كنتم في هذا ما تكونون ولا تترجون في قال قالوا انهم فيهم مناهم وقتلناهم اربع فرسخ الفخر الي طبع عمر بن ابي
بن ابي سفيان في كل الامم اطعام حال عمر لولاه اذا علمت ان الله عز وجل قال علي ما علمه فدخل فخر
عنه انما سببه في كل موطن فترت في سبب بيزيد وكف عمر به وقال الله انما بيزيد بن
الي سفيان اطعام بعد اطعام اما الذي نفس عمر بيده ان ما علمت عن سبب لخاص الله بكما خسر طرقتهم ابو جبريل
عمر ادخل الشام في اى معاوية هذا كسرى العرب كان قد تكلمه معاوية في موكب عظيم فلما دخلت في
انت ما سب الموكب العظيم قال نعم يا امير المؤمنين قال مع ما يبلغني عنك من وقوت وذوي اللباب
بما كنت قال مع ما يبلغني عنك قال ولم تتفضل في اقال من بارض جوسل العدو وبعير كثير فخطب ان فخر
عمر السلطان سببهم فان امرني فقلت ان من سبني انت سببت فقال عمر يا معاوية ما لنا كنت سبني
الا ستركتني في مكة اول الفرس ان كان مما اختلفت فيه لراي اريت وان كان باطلا انها طردت
قال فزني يا امير المؤمنين قال لا امرك الا انما كان فقال عمر يا امير المؤمنين ما احسن ما اصد الفتي عاودت
فيه قال من معادده ووارده حسنه ما حسنه والحب لطيرى عن ابي عوانة قال كتب عمر بن الخطاب
الي عبد الله بن عمر الجنداني من الفتي الدوايه و: وتكل عليه كفاه رمنه افر من جراه ومنه شكوه اذ
ولكن الفتوى على ملكه و: فقلت انه لا اعلمه لانه لا مال لمن لا رقة ولا جدي لم امل ان يكون
ان قال في خطبة يا معاوية يا ابي بن سفيان الفتي على اهل الدنيا من باب المبررة والحلاية فانه سخط

زينة البك...
 حكم العصف...
 حرم...
 ما من...
 غير...
 نفي...
 مما...
 عية...
 حرم...
 بال...
 الفهم...
 دام...
 المحامدون...
 الا...
 اجنة...
 وان...
 من...
 لها...
 سيج...
 وقتم...
 العقوبة...

رسلم اهل بدر ما فقدوا بها وما حواها فويلها و هذا انتم عبد الله بن عباسي وقال عمر في كنفه في اهل بدر
ذلك كنهنا في كنفه ويوم ذلك صحب النبي المومنين عن الحلف وبس يدنا بانه محبة في نفسه الكون قال
ابن سعد لو وضع ما احيا النبي كنفه من روضه علم عمر في كنفه راح علم عمر ذلك كنهنا برون ان ذنب
العلم والحمد لله كنهنا جل من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
شعبان كنهنا محبة عمر بن الخطاب في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
ابن سعد في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
بدان من كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
بدر بن كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
عبد الله بن كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
وذلك كنهنا من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
الطائي سوزن كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
لنا حشر ذرات عبد الله وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
عبد الله بن كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
الدينا امرنا لآخره باقوم فاضر والباغاني الباقي وقال من استطاع منكم ان يجعل نزهة في السما حيت لا يابط
السوس وانا بالسرقة فليحذر فان قلب الرجل مع كنهه او صحابه عبد الرحمن فقال او مسك فيقول الله
ويحك بيك انك عليك كنهه او كنهه من علمه وارتق في كنفه من علمه وارتق في كنفه من علمه
والتي لا ياتي ولد آدم ولد في دقان المنه تحت باله كما وان ان رخت شهبوات من الطلح واقه نا
دراره وقال مثل المحتر من ان حال مثل قوم نزلوا من اليبس حطب فيعلم علمهم علمهم علمهم علمهم
ما الفجوة في علمه وقال انتموا بعد ان من اليبس حطب فيعلم علمهم علمهم علمهم علمهم
غدا وان الوجه يعبرون واسد بغير الذنوب يوم القنفة والدارم بعبداه يوم ياتي من ادم واهل من
في الارض في يوم قامت الشمس من ارضها فان كانت لفته كانت بها ران كانت سوا كانت بها وقال

ووردت ان من الدنيا فروعها عادي الركب المباح وقال كوني كخبيث السعلاة وكنتي بالافخر لرب جلا وقدر
لا اري غير ما ارجى فقال عبد الله بن مسعود ان بطليموس السدي خيرا او يدفع عنهم سوء الا ان الله قد علم ان بطليموس
لا يترك شيئا وقال والذئب لا يذبحه فالبقر فذبح على الاضلاع ويسي عليه فاذا اراد من الدنيا فخرها
ابن مسعود البرقي ان ابي يحيى ان كوفي في التوراة ان اكل كسار الووه فاجاب ابو عبد الرحمن بن مسعود
ثم ارجع في اليوم الثالث فيها وقال ان لا امان فيكم في الظلم ولكني امان فيكم في العداوة لا امان فيكم
ان تستحلوا ايمانكم ولكني امان فيكم ان تستكفروا وقال عوا الحياضات قال الامام قال النوفلي بن عبد الله
صخرة كفاف ان تقع عليه المرء من غير ان يذبحه كذاب في حق علي الله فطار فحرب قال قولوا في حروفه
كذبة نوازم اهد ورتكو فورا فورا في ارجى بذر اذ قال ابو جعفر بن محمد بن عيسى الهذلي ان رقت من اسبابها كواجر
او كرون راءة لا تفرح ان يكون راءة وقال انفسوا فتملكوا وقال دروت التي وصلت على شمس
وسنة وقال المؤمن فالتفخيم في الازمنة والاعراف وقال الامام ابو جعفر بن محمد بن عيسى الهذلي
الا بان الامم كسب فاذا اصب عبد الاطباء الايمان وقال جعفر بن النعمان بن العيزر طائفة وداوود ديوان
فيه الحرات وديوان من الغنم وديوان في السياسات فجا بل ديوان الحرات وديوان الغنم وديوان الغنم
الحرات وديوان السياسات فجا بل ديوان الحرات وديوان الغنم وديوان الغنم وديوان الغنم
وقال لا سبب الزبي الذي مني تشبه العلو العلو وقال ان من راس التواضع ان تخرج بالرون من سرف المجلس
وان تبدأ بالسلام من لغيت وقال انتم اكثر صابا واكثر صلوة واكثر عبادا من اصحابي اشد على الله عليه
ويم كانوا خير منكم قالوا لم يا ابا عبد الرحمن قال كانوا اكثر في الدنيا وارغب في العزة وقال ما هذه العزوة
في مشغولنا بالقرآن ولا مشغولنا بغيره وكان يقول في خطبة ان اصعد للمدين كلام الله وادون الحوى كان
انفقوا وغير اللامه ابراهيم وشمس القصص في القرآن واصل من سنة محمد وآشرف المدينت ابراهيم
غزاهما وشمس الامور محمدانها واصل الهدي بهي الابناء وآشرف الموت قنن شهادا واعز الضلالت
بجرا الهدي وغير العلم بافعة وغير الهدي ما اتج وشمس النعمي على العلو في سواد النوايا غير من اليد السعلاة وما قل
وكنتي فيز ما كثر والهي وشمس نبيها من اماره لا كذبنا وشمس الفون فخذ خفرة وشمس النوايا من اماره

وروى في مسندهم بغيرهم قال فاما انما زادوا عليك ما كان عندهم من الصوت والحكمة فلم يكن عندك
 ما يرفع ذكركم وعلمهم وذكركم الا بغير من حسن فان البينة حرة لئلا عندها لمة الطير في انفسهم
 فليدله قد حفر في نسي عشرة سنته ليوكره من الشمس عن غارة في السمود قال ما كان الا اذ امرنا ان
 الوكر من الشجر قال من عنده الاسود قال كان هو اما ما جا باقوا الوكر عن علي بن ابي حمزة فلو انك
 من الزمانين ليوكر عن ابي عمر قال فعلت على عمر بن شريك فقال اطلقوا ابا ابي اسد لنا لئلا يمشي
 فلو انك فعلت على عمرو الوكر عن ابي اسد بن عمرو بن ميمون قال كان ايمان باحدنا بالاولاد بالجمعة قبل
 هات وبالصحة قبل السنم وبانفراج قبل السعل ولم اصطد الرعدة الوكر عن ابي اسد قال حج عمر بن الخطاب
 ستين من بين محبة عمرة الوكر عن ابي اسد قال كان عمر اذا رجع الرعدة فلو انك ما يندرق العود الباردة
 من الصلوة كذا حذوق اسد الهار من سنة الزيادة وكذا الذي قاله انما كنت هذا ابراهيم وهو اخبر
 في المصحف ^{فلا يظن انوا اقر في كل سان الذي يسي من نبي امارة البرية} قال علي بن ابي اسد
 اخبرني ابراهيم كان له يوم لا يظن يوما وجا من غير فعبه من ابراهيم ان كان لا يظن الا ان يسأل الله
 عنه ان يسأل ابراهيم بن ابي اسد في الشهرة ولا تجل الى مظلومة النبي عنه فبسي بيننا على عمر بن ولا
 القرن الذين كانوا قبل من مثل الامم وما رايست الا فينا والروطين عند احد اخر منهم عنده من فخر
 وطاعة وقال لي القطان كان من السناك في كان فلاته ارحم ففقدت كبح كان في السنين
 سبعين سنة لم تقف التكبيرة الا في اختلف السير فربما من ستين ما رايته بعضي كنت في حال الحري
 ات الامم يوم مات وما خلف بعدا عهدته وكان مما رايته النبي قال عبد الرحمن بن عبد
 ربان يكون عند سعيد بن كنانة واقف للمخارفة فبيري اعدان يراة فيقول من يذكر الحديث فما
 جاد الحديث ذهب ذلك المنهج فانما هو عديبا عديبا ما فاست رعبا ارقه كنت ارفع في الليل
 ببعض من عوب ابي ابي النيران رطلني ذكر الى رعدة النوم والشهوت وقال لوليد بن يحيى لم اجز في عطا
 الخفاف قال ما لغيت حبان الا بكيا فقلت ما ساك قال عان لعلكون في ام الكتاب فخراد
 على بن العيصيل من عرافت التوري ما عدا عن البيت اعنت سبعة ما رايه قبيل ان يرفع راسه

عن الامير المؤمنين عليه السلام في رواية الطبري في العائنة وادلى القم العائنة روى عنه نفسه وعلقار
الراية التي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
في كنفه كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
التي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
كففت معروف ان الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
العام القسري ابو الحسن السقطي قال المنيذ وسماده وكان عليه معروف الكرخي كان اواه
فكان في العصب والاحوال السنية وعلوم الزعم والواجب القسري ان السري السقطي يكون في
الجمود وادونهما معروف الكرخي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
سهمود وقال جعك ان الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
الوجه الدنيا وكل ما في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
ان اباي ملكوا من ابيه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
ابراهيم نه ايه كانه اتر الكرخي انه ويرا ان حفظ قيله بود ابره ووسى
زهر وبيع ووجوه وياخذ كرف انما باسفا ان الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
سجبت كذالك القوي عونه ولا انفر من كبا راصح في الدين مسحه قام الحسن البصري بهذا السران
راصحاب فقال لهم اصحاب الحسن البصري الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
فكلمته في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
وقال بلال بن ابي بردة وادسا رايت احد اشبه باصحاب محمد صلى الله عليه وسلم من هذا الشيخ الطيحي
وقال حميد بن بلال قال لنا ابو قتادة اكرموا هذا الشيخ قال رايت احد اشبه رايع من معنى الحسن
الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى
تخبر عما راى وعان وقال من من زيد سمعت العوام من جوف قال استب الحسن الا بنى امام قومه
سنتين فلما يدعون اليه وقال جلاله الله في قال رايت الذي كان اسودت الحسن الذي في كنفه من سره في كنفه ففعل ما بين كنف من الدرر ابره ووسى

الشيء فقال أتجت كلبا بالسياسة ليك ومن ويكن في السنة ما تدعيه بغير أن فعل البيت مذموم ودخل السطر
على الشئ فله سرور وذكره في كتابه في حكاية في غيبته ولكن السطر على الفيلك قال الحرة عن ابن أوزان
أبنت الصفاة ابنه المولى في باب الصفاة في حكاية من حب اليهود وقال مرة من السير في حكاية من حب
بالسيرة بهم العزيمه ورواه في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
الذي هو المولى والصفاة في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
والفرقة فاعلموا السنة الصفة بالعبودية واليه وكان منهم الرفقة والسماح والحكم على الناس والاسلام
في الاسرافات وهذا منهم في قوة اهلهم في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
الفرقة من حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
كانت محبة سالم بن عبد الله بن مولاة محبة سالم الزمري في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
اسلم مولى عمر بن محمد بن الطاطم بن مولاة محبة سالم الزمري في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
فعلوا في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
كان عليه كرميا وقال لا يكون رعاية اهل العلم حتى لا يكون نورا ولا يحفر من دون ولا يتفق اهلنا وقال
لا يبلغ عهد حفيده الايمان حتى بعد اناس معنى في ذرية وقال يستقبل المؤمن عند فرجه من قبره ان ورد
سكنا في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
وصفت لينة على لينة ولا عرفت حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
بوجهه الى بابها فله سرور يوم العزيمه وبار ولا ديم اما يجازي الناس باعمالهم وكان يقول في حكاية من حب اليهود
اصحابي على امر والي ان قاله في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود في حكاية من حب اليهود
عن جابر قال اما اعدا دك الدنيا الامال بها وانت به غير عبد الله بن عمر كان ابن عمر اذا راه اعد
طن ان بر شيئا منه فتبعه اما رابني صلى الله عليه وسلم وكان كبره ان يخطا الي اميان صنعها مرد من
تجارة عنه نافع قال كان ابن عمر تغل في حاسة نفع بالشيء يقول في في الناس وكان في نظر نيكته يقول
بر اس راحلة ثينها ويقول اهل نفاع على حفاة النبي صلى الله عليه وسلم وقال ابن زب

ويعا وزون سبهم وادوية بالاعراب من غير فانهم اصل العرب في مادة الاسلام ان يؤخذ منه حواسي الموالم فتر
عني خزانهم وادوية بذرة الله وذا من حوله ان لا في لم يجهنم وان لا يكلفوا الا طاقتهم الوكبر عجايب
بدر فذاتة السعدى طارح العام الذي اصبت من غير قال فخطب فقال انى ربات ان ديكما لغز في نغز يدان
ثم لم يكن ملا منة اوزة من غير فخطب قال فخطب بالاعراب من غير اصله على اوله علم اذ ان لابل الدريته
اذن لابل من لم اذن لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا
كوا ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا لابل اذ ان لابل العروا
واو صيكا بالمهاجرين فان الناس كثير من يكونوا او صيكا بالانصار فانهم يتوبوا اليهم ان الله اودعكم
تأخر في طين الحكماء وادوية منكم فاشهد الله منكم ووزن عاظم فوسواسي فاذنا على اوله
الصلوات الوكبرية المسورة من غير في طين صحت من غير ان الله صاوي في حرمه اذ ان الله ووزن
يا مسرة في طين الا ان الله صاوي في حرمه اذ ان الله ووزن عاظم فوسواسي فاذنا على اوله
العدل في الحكم والعدل في القسم والى فانتم على كل مخرف النعم الا ان شيوخ قوم فيعوج بهم الوكبرية
به نحو قال لعلمان ان الله ووزن وبيت شيا من امور الناس فلا تخلف في طين صحت على ما ربه لعلمان وقال
الحل في الله ووزن وبيت شيا من امور الناس فلا تخلف في طين صحت على ما ربه لعلمان وقال
من بعد رد ايات شيوخ شيعنا يتارى ما وجدت في بعض كتب التاريخ اذ وصي عمر بنى الله عن عين طينة الوكبرية
منه يستخلف على المسلمين بعد من اهل الشورى فقالوا وصيكم فوصي الله لا يركب وادوية بانها جبرن الا و
غير ان تعرف لم ما بعثتم وادوية بالانصار غير ان غير من محسنه وكان من سبهم وادوية بالانصار
غير ان تعرف لم ما بعثتم وادوية بالانصار غير ان غير من محسنه وكان من سبهم وادوية بالانصار
فانهم رذا العود وحياة النبي الاكل فيهم الى غيرهم لانه فضل عنهم وادوية بالانصار
فانهم اصل العرب في مادة الاسلام ان يؤخذ منه حواسي الموالم فتر
غير ان تعرف لم ما بعثتم وادوية بالانصار غير ان غير من محسنه وكان من سبهم وادوية بالانصار
وادوية بالانصار غير ان غير من محسنه وكان من سبهم وادوية بالانصار
الاس والحقى الناس في الله وادوية بالعدل في الرعية والنفرة لوالهم وتوزنهم وادوية بالانصار

على غيرهم فان في ذلك ما يدين الله به عليك وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
امر الله في حدوده والزرير عن محاصير قريش الياسر ومهيم واما ما ذكره الرافعة والرحمة في احد من قبا
سنتهك من امر الله وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
والحماة وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
فان منبر من منازل الدنيا وانت الى الجنة قد قربت فان صدقت في ذلك فبها وعداوة بسطك اقرب
رسولنا وانا وان عليك الهوى اقربت منه خطا لا تحزن وادعيت ان لا تنس
عالم الدنيا واعلم اني قد اوردتك فضلك وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
اليك انت والاهل القيس فان ملك ابدي وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
وحقا انك لو كنت منبر في عاقبة امرك وادعيت ان لا تنس
انفعا ما وكبر انك فيه بدعوا فالامر مستنكر حذر من الظلمة بليل الداعي الى كل ملك قد اقبل القرون
يكتم واوردهم النار وليس النفس ان يكون نظاما من وراء حواءة عدو الله الداعي الى ما صيحت
الحق انقار الهزات لكن اعطى العسك والذكاء استرحت الى جماعة المسلمين اختلفت كبرهم ودرست عليهم
وقرب عالم لا غيرهم فيه حواءة لا تسامى عليهم بالحق فتضيقهم ولا حرمهم عطاياهم عند علمها فتعظم
بكرمهم في السموات فتصل السلم والنجوا الاموال ودرت بين الاغنياء منهم ولا خلق باكرت وهم بما كان فيهم
ضعيفهم هذه وصية اباك ما شهد الله عليك واقر عليك السلام وادعيت ان لا تنس
الي ابي عميرة بن الجراح الماهدان لا يقم امر الله في الناس الا خفيف العقدة لعبد الله لا يطلع الناس
منه على عورة ولا يحق في الحق على حرة ولا يخاف في الله لولته لا يم الحبيب الهادي كتب الى ابي عميرة ابا
فانك كتبت اليك كما ايام اكا في نفسي غير الزم من هذا مع كل ذلك وتخطا بافضل ملك اذا حضر
الخصمان فليك بالبريات الصدور والابان العاطوة ثم اذنا الضعيف حتى يربط السائر ويجري ثوبه
الغريب فانه اذا طال صبره ترك اجتهده والفرقة الى ابل واما الذي يطلع من سلم فتح لنا وادعيت ان لا تنس
الصالح عالم يبين لك الغضا والسلام عليك في ذي ان عرفت الي اسير في مشور با ما جده فان الناس

ثم تغار فيهما فقتلوا او قتلوا من اهل بيته فقال ان من فعل الله عليه وسلم كان يا لفلان او فلان
يؤخذ فليلد ان الله في الامم كالاها ما وجدنا الا ان نرى الله عليكم ان رغبنا في ارا
الي بكره وها تظلمون في حاله من ابي بندي انت ليرام من فقال بل هو كان سا وعا عر عر
اسعد و هو مفضل حتى وقف على ابي بكر في الامم في عزمه الا ان رغبنا في قطعها من بين ابي
فاخذ امير المسلمين في استخفاف بل في الامم في حاله فقال ان من فعل الله عليه وسلم كان يا لفلان او فلان
مراة المسلمين في الامم في حاله فقال ان من فعل الله عليه وسلم كان يا لفلان او فلان
ابو بكر رضي الله عنه فكنيت قلت لك انما تولى على هذا امر مني لكنك طيبتي وقال رضي الله
في خلافة النبي صلى الله عليه وآله في الرعية حولا فان اعلم ان الناس جميعا تغفل عن ديني الامم
ظلمة فوجدنا في الامم ظلمة فوجدنا في الامم ظلمة فوجدنا في الامم ظلمة فوجدنا في الامم ظلمة
ثم اسير الى الكوفة فاقدم بها سبعة من امير الى البصرة فاقدم بها سبعة من امير الى البصرة
بعضي عمر رضي الله عنه بل من اهل الصدوق الى المي فوضعت جبرائيل على ما في كتابه من اهل البصرة
اصدرا قال اعرضها على فوضفها عليه في ابي سراج على ما في حديثه فقال الامم لك عندت لينا ف
تغفل اهل بيته من المسلمين فغلبوا ابراهيم بن ابي اوفى ففهمه وقيل لرضي الله عنه ان كبره
منه الا بما رخصه ابي ابراهيم لو ان لو اتخذت ما كان فقال لقد اخذت اذا لظلمة من دون المؤمنين
وقال وقد غفلت عن الذي يحب محمد ابي لو ان جلا بك صنفا فاسبط الفوات غيبنا ان
اسئلة كل الخطاب قال عبد الرحمن بن زيد بن اسلم يعني بالخطاب ففهمه ما يعني غيره واكتب
لها اسمي ان لم نزل الناس وجه يرفون حولهم من الامم فكرم من قبلك من وجه الناس و
المسلم الضعيف من بين القوم ان نصفت في الحكم وفي القسم التي اعرضها عن الله عند فقال
فاقبح ابا يعقبا وديرا فاعطني فقال هو اسما سيجركم نقيب اديب فقال انتم باسمه ابو جعفر
باسمها من نقيب وادبر فاعقره اللهم ان كان عجز فقال عمر اللهم اغفر لي ثم دعاه فجلسه جارا رجل الى
عمر رضي الله عنه وكانت بينهما قرابة يسيرة فزوجه واخرجه فكل منة وقيل بالامير المؤمنين

بما كنت فزرتة واخره قال ابن مرفي من مال مدفا سمعت في اذ القبة كما عابا بنات خلو لسانه على من يربط
الفتحة منهم من مال وكان يقول في عمار اللهم انا ام البنين ليا فذوا اموال المسلمين واليه يرجعون
امرته فذات عليه وروى بنينا عمر بنى السوء ذات ليلة جئنا من صوت امرأة من صلح ثم
نظا اول في الليل وازدربا بنه واسبب الحصى فليل الاعم فوا ابد لولا انك اشد شي فربو لربيع
جوانبه مما روت في واليا الصبي في اكرم على ان تمان مراكبه فقلع عمر لاهل ولا قوة الا بالله العزيم
يا عمر ساء الدينيت تم جاز فخر الباسب على حفنة بنت فمالت فاجابا بكنه من جالس عود حال عزمكم
نصر المرأة العقبية عندها قالت افضاه اربعه اشهر ما اجمع كسب الجاهلية في جميع النواحي ان لا تجز
ورن لا عيب على من البر الكرمه اربعة اشهر وروى اسم قال كنت في عمر عيسى بالدينه اذ سمع امرأة البنتها
توحى باهنية لاي ذلك اللين فابذوقه فقالت اذ اعلم ما كان من عمر عيسى امر المؤمنين بالاسس قالت
هو قالت انه امر مراديا فادى ان لا يصاب اللين بالار فالت فالكه موضع لا يركن لير المؤمنين ولا
منه من امره المشي فالت لا طبع في الماء واهصيه في الخار وعرس مع ذلك قال يا اسلم
اعرف الباب ثم معنى في عرسه فلما اجمع قال يا اسلم امض الى الموضع فانظر من القابله ومن الموقل
لها وروى بها من قبل قال اسلم قامت الموضع فنظرت فاذا الجارية اتم واذا بنت ابراهم ولسرهما جعل خنجر
فجرح عروقه وقال بل تنزلون ان تنزلوا امرأة فازوجه امرأة صالحة فتاة ولو كان في ايكم حركة
الى النساء لم يسبق احد اليها فقال لهم ابنه انا صنعت للجارية فزوجهما ابنه عاصم فحدثت لينا
في الكفاة ام ناهم في ام عمر بن عبد العزيز وهو ان حج عمر بنى السوءه فلما كان فيضان قال لا انا الا
العظيم المجلد ابن المن سيبا اذ كرونا رعى الى الخطاب بهذا الواوي في مدية سموت وكان خطا حبه
اذا علت ولبغضني اذا فحوت وقد سبت اليوم وليس بيني وبين الساعد ثم تمكك لاشي ما يرى
شعق من سنة يبقى الماء ويولد الماء والولد لم تكن عن عمر بن مرزوقا خزينة ولما لته خاورت فاهم فلهذا
والا سليمان اذ تجرى الرياح له والانس والجن مما بينها برواين الكون التي كانت في اهلهم ممل
اوب اليها اكب يخذ حوض نياك مورد ما كذب لا بد من وروه لولا كاوره فاهم عن عمر بن مرزوقا

بمنه قول طرفه غلوا ثلاث من حيث الغنى بعدكم اجعل منى تام عودى فتنين سبعين الكا
بديته كيت منى ما جعل بالاليزيد وكري اذا نادى الصاف بمهنا كسيد اعضاني الغني المتورد
واقصير يوم الزوج والدم من محبت بيه كنت تحت الطرف المد فقال والاولا كنت من من عشت
الغنى بعدكم اجعل منى تام عودى اجاب في سبيل الله انا اصنع وجي في الزراب بعد انا اجاب
توما بلطون طيب العقل كما بلنقط الشر وروى عبد الله بن مبردة قال كان عمر بن الخطاب يات في
الغنى فيقول ادع لي فانك لم تزدني بعد وكلمه عمر بن الخطاب في كثير من المداورة كان يساور في امور المسلمين
حتى المرأة قال عمر بن الخطاب يات في المداورة ما ادري خليفه انا ام ملك فان كنت لكما فخذت
في امر عظيم فقال له قولي يا ام المؤمنين اني بينا اخرا واذا كنت سارا اولى خبر قال كيف قلت قال ان الخليفة
لا يات في الاضاح ولا يغني الا في حوزة اهل بيته كذا من ذلك والملك صيف الناس وانما هذا في عظمه فها
فكسر عمر بن الخطاب ان يكون في المداورة قال كان الرجل لا يزال ياخذ من طيبه عمر بن الخطاب فها
منه فية بعض على يده فاذا فيها شي فقال ان اللق من الكذب انقصه من حوزة شيخ قال
ما راك فهو صعب وقت اعز على عمر بن الخطاب فقال يا بلطون جنة الجنة اكس نياقي
واصنبتة انفسم بايد لتفعلت فقال ان لم اخل يكون اذا قال اذا البصير لامضية فقال واذا
يكون اذا قال ان يكون في المداورة يوم تكون ما عطلات حبة الوافض بعنة انا الى ما وانا
تجني عمر ثم قال اعلم ما على نصبي هذا ذلك بعد السوء والله ما املك مع باخيرة وسمي عمر بن الخطاب
صوت بكرا في بيت فذل وبيده الدررة قال عظيم ضربا حتى بلغ الراحية ففر بها حتى سقط حماره ثم قال
علا ما ضرب الناجحة ويكلم حزمها فانها ناجحة لا امرت لها انها لا تبكي بحكم انها تهرق دموعها
اخذ دراهمك انها توفى اموالكم في قبورهم واجياكم في دويم انها تنهي عن السرور وقد امر الله وما للرب
وقد بنى السعدنة ومنه كلامه في البحر في شي طك مرات فلم يجيبه فظن اني اذني في غيره قال عمران الانجوت
في المعين اجوز عندي عليكم من العيال ان لم يتخرج العاقب شي ولا يقبل مع الاصل شي وكان يقول
ادبوا الخيل واخذوا اخذوا في الشمس لا يجاوزكم الخيل زير ولا تغفروا على ما يذبح ليزر عليها الخيل

عليها الصليب كما ذكره العلامة العجمي والكل للمؤمنين بدليل الخاتم الامتزاز اوله امر فانه يدخل الخاتم اذ
شتموا واذ وضعت المرأة حمارا في غير بيت زوجها فقد تنكح بسيرة بنتها وبين الرجل وكان كونه
بنتها الرجل بنى السنه حين لا يزال الرجل كمتحدا بتنادي ان يفتخ طينه وسار به كما تنحى المرأة سميت ساريا
يعتدل من تفتيح السرايل فقال عشوا سايلكم بما جاء الى دار ابل الصدوق بعينها فسمع صوته مرة اخرى فقال من
ثم السرايل ام امكم ان عشوه فلو قد كسبناه فارسل اليه عز واذ امره ان يطلع فبتر اخاه الكلب
سارا ما انا انت ابره شترى لابلك فاذ يظن المرء فيه بين يدي ابل ونظر الى ثياب كلبه فبتره عشوا
فيقول يا هذا ارفع يدك فان الشروع لا يبريد علي في العله فبتره لظن عشوا فافرق ما في قلبه فاما اظرفها
ومن كلامه اجعل اليك الميزم احسب اسما فاذا بلانهاكم فاحكم اليها احسبكم احفا فاذا ابلونكم فاحكم
اليها اعظم المائنه واعدكم عدوا وكان يقول لا تنظروا المملوه امرؤا صياحه ولكن انظروا الى اهل
وعدوه ومن كلامه ان العبد اذا نوض سد يرف السعك وقال لا تجلس نفسك اشد فبترى فبترى في عين
الانسان عظيم من فذ لا يبريد عشوا اسد الى الارض وقال احنا اركب اشد فبترى فبترى في عين
عقير حتى يكون عندهم العقير المنزير وقال لان لا تعلم العلم ثلاث ولا تترك ثلاث للتعديل مما يرى
يبايرى ولا يبايرى ولا تتركها من طلبه ولا تتركها من لا يرها باطل بل لا تسه وتعلموا انكم
لضلو الرعاكم وقال لا يا افاض عليكم اعدا الرعاين منيما فترين ايمان وكافرا فترين كوفه ولكن انما
عليكم منافقا يتعدو بالايان ويجعل غيره ومن كلامه ان الرفق كثره الا اذا انقضى المطر من فضاة ابد
والنيرة العجور قار في الرما سبغوا عليهم بالجرى فان اعديهن اذا كبرت نياها وصوت زينةها اعجابها
الظروف ومن كلامه ان الربيع سحر وان الطافوت السيطان ولد للرجل الشبهه عز ايزر تكون في الرجال عابا للشيخ
عنه لا يورث ولا يورث بها امره وان كرم الرجل دينه وحسب الرجل خلقه وان كان فارسا او بنظبا وقاه
العربيت فانها تتردى في العنك وتزير في المروة وقال يا ميسكم اذا ما تيم السفيه عرق اعراض الناس ان
نوروا عليه فالواخاف له قال كذلك في ان لا تكونوا سبهوا رداى رجل اعظم البطن فقال ما هذا
فقال كره من اسد فان برعدا سبهوا وقال اذا زرقت مودة من احبك فبترى بها ما اطعت قلبا

لقوم بمصروف الزرع انما هو على الاطراف ايكم عن لغيركم فلا تخروا فيه وقار ما هبنت قضاوت
بما هذا لا بد من صفة ما يعاد ولا يهدم كما ان القوم من قبح لهدمت له فاعر او قال اياكم والحق فانا اني
وقال جيبه وبقدر ما كنت يعمل حيت اسفح السان وانه تكون في العمل سنة اعدا وسمند فحده
انما قد سمي قسما للعلم والتمس فثوق فبمات له مات وكان حسب المرنة التي ان يوزع على ليله ويستلطف باله
ويجس الناس بما بالامر ويظهر منهم لا يخفى عليه فبنت وقال استرسوا من الناس يواظن وقال في بطة
لا يجيكم من ارجل طنظنت ولكن من اذنها فبنت وكنت ما عسر من الناس فبما جعل فقال الراعي في مراه
طفا السور وقال ان لواء بالاطل ان من يدركه الطعام قبل صاحبه ما يجوز بل على آخر عند عمر من اعد
فقال له انما قلت ذلك لانه قال الصحيح في السفر قال له قال فبنت اذا العايل مال قوم وقال لان اموت
بين شتمه على السفر اسبغ الارض من متنج من فضل الكفاوت وجرها حسب اني من ان اموت عانا وكما
عمر على اموت فاعاد الله سورة الناس مر اذا قيل الابدو العامري فقال لعل ام اسور سوية فتمها
هو من تور وسمها الجار ودخل في منه حقة بالدره فقال بالو ذك انما بالذوق بالو ذك انما
سمعتها قال وسمعتها فذ قال فبنت انما قال القوم وفي فبنت انما قال طي ملك
وقال من اصحاب الجبل الى المطلب فبنت امور ان يسهده وقار الخوذ يا فان يقول المربر ارض
قال الي عالم فهو جابل ومنه قال ان في الميتة فهو في النار وخرج للشيخ فبنت انما قال فبنت انما قال فبنت
من الغنا وسميهم فقال ان من قاله الغنا اذ اذ الركب قال فبنت انما قال فبنت انما قال فبنت انما قال
لا عدى وعشرين ويكل عقر لسان وعشرين وحصير جلا كالم لا ربعين وكنت الما اجوي وهو بالبرقة
بلخي انك اذن للناس الم العنيفة فاذ جا انك كالي هذا فان لا يزل الشرف وابل افركي والتوى والورين
فاذا انذوا والسهم فاذن للعامة ولا تفر على اليعم احد فذا انك عليك الاعلان فذبح ايك من على الجوه
فان للناس بهما منبه وديا موشرة وصنوا من محمزة وحاس فبنت انما قال فبنت انما قال فبنت انما قال
البارصا والخطبة ومنه البت حبانة وشملت امواره عاد امره الي العائمة والحرة انما قال فبنت انما قال
في ان سرا لا ضمنت العفة لبعيد العوة لا يجين عارة ولا يطلع ان من على عورة لا فبنت انما قال فبنت انما قال

لو كنت لا اتم بالانتم ارجو فقال لي كذا في خط يا فضل فقلت انما احضر الغنائم فقلت انما احضر الغنائم
الاطمان العائنه ثم اقول في حقه وبعثني فقلت وقام العزيم فاجاب انما احضر الغنائم
طبعه وانصرف الى الجليل وادري على الصلح باليمن لك القضاء والسلام عليك وكان من عجزه لا احضر
لا يراي سبيل او قد يفر الى ان جازات جمع ضم له فجز في انما الصلح بين المسلمين في اهل
القضاء يعني وبعثني كما يحصل قد لجزور فان عمر فلان يردوا حتى خفت على نفسي فقلت له كيف
الحواله انما سبواكم وابدلوا فامرنا من الرسا لم اقبل لهدية فيما بعد ولا غيره كان عمر يقول انما
سبوا من ابرين في الدنيا ما يكون قائدهم رجل وكلهم ملائكة وامنته ابراهيم على احوالهم فلا يكون
الاجاباه اسلمهم وروي ابو جعفر الطبري في تاريخه كان عمر يقول مجرد الغنائم ولا غيره واقوا
الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سبواكم فقلت معناه لا تكتب في المصحف من القرآن فتمسوا
من عجزه ولا تروا منه الحديث الا ما اهدتم على صحت وقت التجار وقت الاداء ولا يوجد من
الاسبق فلهذا امر الراوي بجلده وروايته ولجزر وارتبها لا يعتمد على حقه فكل الاجهز وكان اذا اراد
عمر ان يبعث الى ابراهيم عن شيا من اهل الجاهل ان ابراهيم ان ابراهيم ان ابراهيم ان ابراهيم ان ابراهيم
الى الم فاقسم بالله لا اعدوا راى من الغنائم انما احضر الغنائم فقلت انما احضر الغنائم وكان عمر يقول انما احضر
على ابراهيم في من صلبها حتى يشقوا الدنيا سبلا وما لجزر حتى يوزيه وبالاضيق بها وروي في غيره
عنه ابراهيم ان فخرنا المسلمين كلوا عبد الرحمن بن عوف فقالوا اكملنا عمر بن الخطاب فخذوا من ابراهيم ما سبوا
فالتسليم ان نديم البه الصارفا فذكر عبد الرحمن له ذلك فقال اذ قد قالوا ذلك والاسد قد بعثت لهم
في مخوفت اسد في ابراهيم وقد سبوا عليهم حتى خفت اسد في ابراهيم ولانا واسد اشرفنا منهم في
عمر روي في غيره من سعدان عمر بن ابي اسد عن ابي مال فقلت لهم ان سرفار وحموا عليه فاقبل حد يراي
عمر من غيره من ابراهيم حتى يلعنوا في حمله بالده فقال انك اغتلبت لانهما بين سلطان اسد في الارض
فقلت ان ابراهيم ان سلطان اسد لا يراك قالت الشعا ابنة عبداه ورات في ابراهيم
الساكن ففقدوه في السبي ويكفون روي انما سبوا ولا اغتلبت لراك فحالت كان عمر بن الخطاب هو

فكلمة أخذوا الأما را بنياهم بجانة عرضت له صلوة في المسجد ففعلوا وصرخوا بصلوة طيمس ويا
رجلنا المسلم الذي يقرأ القرآن فماذا علم من علوم القرآن وكم من محبته ما باله
فجمل من سبهم قرأ في نفسه فلكل من القصر ويؤلفه من كتابه اما ملك من كتابه
لا سم اقبلوا على كتب الله و اسرقتم و سركوا التوراة و الانجيل حتى ذرنا و ذرنا فيها ما
دعوا حال القصر حتى اذنه فقال ان فيها التيمم لغيره بالامر المؤمنين فجل من من غير
من القرآن فقال اللهم اكني من فيها عم يوا بالاس اوتى الناس اذ جاءه العبيد و عليه ما يدعى
فصدم ما كل حتى اذا خرج قال بالامر المؤمنين اسحق فله و اللذات ذروا ما لمات و ذروا ما لم
انت هو فقام اليه فمر من ذوايه فلم يزل يكله حتى سقطت عامت فاذلا مقربان فقال و لك
نفس عمر يديه لو وجدتك مخلوقا لفررت راسك ثم امر به فجل في بيت ثم كان يخرجه كل يوم فتنه
انه فاذا برى اخرجه فخر به مائة اخرى ثم حمله على قتب سيره الى البصرة و كتب الى اخيه ابو عبد
الله عليه السلام بما لسه و ان يقوم في الناس خطيبا ثم يقول ان فيها اشقى العلم و اخطاه ثم يزل و يمشي
قوره و عند الناس حتى يك و فكان من قبل سيد فمد قال و عظم اللز الان اصحاب الرى و اهل
اعتنهم الا عديت ان يخطوا و اغوا با رايم ففعلوا و افضلوا ان على ان تقضى و لا ينهى و نهي
ولا ينفع انما فضل ترك ما شر فدوى الليث بن سعد بن عيسى بن ابي ابراهيم فدوى و نهي
على وجه الطريق من ارضهم و اجتمع لهم على خبير فتنى عليه فكان يدعو ويقول اللهم انزلني حيا
حتى اذا كان من الحول و قربا منه ذلك و جد على و هو و لم ي في موضع ذلك القوم على بصر فقال لفت
بدم القتل ان ما اذ فرغ الطفل الى امراه و قال لها فوجي برائة و فدى ما نقتض و انظرى من جابه
منك فاذا وجدت امراه تقبل و ترضه الوصدا و ما طيبتي بمكانها فاما الصبي جارت جارتها
المرأة ان سبقت بعثني الكيسك لتجتنى اليها بنهد الصبي فتراه و سركوا الكيسك فالتقم اذ سبى اليها
و اما منك فدميت بالصبي حتى دخلت على امراه مائة فجلت فقبا و فدى و فدى اليها فاذا برى
شيخ من الاضار من اصحاب علي بن ابي طالب و سلم فارت المرأة فاجرت عمر فاشترى على سيفه و قبل

المنزلة فيها فهو اربابا مستكنا على الارباب فقال له بالله الذي تعلم انك انزلت في الناس حتى انهم يفتخرون
ابها من علي بن ابي طالب وصياها والعيام يدينها فقال عمر اني اصب اليه ادخل اليها فاذيد ما رغبته
في من غير فعل النبي ثم خرج فقال دخل الامير المؤمنين فدخلوا امره ان يخرج كل من في الدار الا اباهم ساهما
عن النبي فليجئ فقال تصدقني ثم انفضى سيفه فمالت على ركبك يا امير المؤمنين فواصله صدقك ان
عمر يا كانت تدخل على فاخذتها اما وكانت تقوم في امره ما تقوم به العاقلة زمانها من غير العنت
فكنت ككذلك صيام فانت انك تفر في سعة فربست اثوت عليها بسبي الغنم مما لا يذبحونها انهم اكب
من الريحه يفرى ثم عدت الجاس لها امره فنبطه من يديك كثر من الزمان والشيء انك لا تكف في
فكان يروى عن النبي انه قال ما يذبحها فاعترت به صفي حياقي وحالها قد تزدت بيدي كافي
كانت عندني ففعلت ثم امرت به فاقبلت رابت كما طقت منه على فوالصبي فوالله انما العبيد في موضع
امية وادفعه على ما اظنك فقال عمر في الصدقة صدقت بكك صدقتك ثم اوامنا وادعنا فخرج
وروي اسمعيل بن خالد قال قيل لكان الاكوه من قال لا يستطيع ان يكون ما بين الكلمة وكانت
عالية عمر فخالفت كان اوزد النبي ووجه فداعد الامور اقرتها جابا عدا من سلام عبدك الصبا
الناس على امر فقال ان كنتم سيقتموني بالصلوة فلا تسبقوني بالساعة عندكم قال نعم انوا اسلام كنتم
يا عمر جواد بالحق بخيلا بالباطل ثم صحن الرضا وسخط على سخطكم قال ما عا ولا عيا بالظلم
عصف الطرف وذكروا الوعظ الطبري في تاريخه بعض خطب عن فنبها فلبت فطلبتم ابعين علي
الحلافه وروي ابو محمد السدوسي عليه وعلى سواد ابيها الناس اني وليت عليكم ولو لا رعاي ان يكون
بغيركم ووافوكم عليكم وانتم تعلم استغفروا يا بنو مني من امومكم ما تولى ذلك ثم دخل في عمر فنبها
الخطا وتوافقوا الحاربا فذوقتم كيف فقا ووصفها ابن اصعبها واسبير فكم كيف اسير
فربي السحان فاعلم نفعه بين نفعه ولا حيلة ان لم يذكار السد برهنة ودعوتها ابيها الناس
ان السد قد ولا في امركم وقد علمتم النفع ما لم واسال السدان بعيني عليه ان يخرج منه كاحر حتى
عذ غيرة وان يلبسني الحد في قسم كالذي امر به فاني امر مسلم وعبد ضعيف لما اعانته

ومن بعد الذي وليت من فله فكم من خلق شيا من ابناء الله العظمة من خلق من خلقه
الحكم الذي قد خسرته في ذلك العقل الذي من نفسي واقدم واهبكم امري فاما رجل كانت له
ابو بطلان ورضت عينا في خلق فلو ذني فاما انما جعل منكم عليكم بنوني اسدي منكم وعلا منكم
والله منكم واعلموا ان من الغم ولا يقل منكم ايضا على ان لا تتحاكموا الي فانه سيحتم وبن احد
بوزارة وانما حتمت على صلاحكم من غيري على منكم وانا اناس علمكم حصر في بلادهم والى بلادهم
ولا حصر انما بعد الله ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
وسمى على ما حتمت من غيري ان الله لا ياكله الى الله ولا يستطيع بهدونه الا بامر الله والى الله منكم
وليت احد الناس الى الله ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
بمنه الله ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
دائم من خلقه في دار عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
احد من خلقه ومن اهل بيتنا من اهل بيتنا فاطمة والحسين فاطمة والحسين فاطمة
الخير ما قبلا منهم ان سريرة حسنة لم اخذوه ومن اهل بيتنا من اهل بيتنا فاطمة
سعيه في النفاق فانه لا يظن الا منكم ومن يوتج نفع فاولئك هم المنافقون ايها الناس ايها
سوءكم واصلوا اهلكم واقوا اهلهم ولا تلجوا فيكم القاطن فانهم يفتقون في ضعف
ايها الناس ايها رسول الله ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
قال الله وان لم تجد اليه نفع ولم ينصب اليه يد فاصلوا اهلهم التي تدعكم الله فقلوا في بنو خيرة
كبر في ضعف واعلموا ان العقل حتمت من الخوف نصيب الرب والعاجر والشبهه من حتمت
واذا اراد احدكم عبيرا فليجهد الى الطويل العظيم فليبتدئ به بعصاه فان وجهه حديد الفؤاد طيبته
وظبط عمره اخرى فقال ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت
عليكم ايها الناس ايها رسول الله ان الله عز وجل قد وعىكم كراته كبره وانا رسول الله انما حتمت

بعضها على وجهه وورد في القرآن قال عام الإلهة فقد عرفت ان العجم مع كمال عبقريته لم يزلوا
مستلزمين في اللغة لا يمكن ان يفتخروا بغيرها على ان عبقريته بالعبارة اليونانية كانت عبقريتها ابن
نابون عشت بزعمه ان اسمه اذا افتقر على نصف جسمه كجسمها وراى عاربه مستكبره فقال ان
يقالوا ان الله ان كان ضميرها بالذرة مراتبها كالتعبير بالذرة وتسمى بالذرة
الذرة فقال ان الله ان كان ضميرها بالذرة مراتبها كالتعبير بالذرة وتسمى بالذرة
امواكم وادراككم فتمت وقال ما بالعبان يفتخرون اذ هم طائفة وسادة من لغة مؤخره عذبت اليها
وتحدث اليه عليه السلام فابتهر عذبت ما انما علم على دم الامازج عند قال ابن قتيبة خطب فقال
ان عذبت ما انما علم ان لو فقد الرجل المسلم البري عند الله فيمكره ان يرد الخبز بها طرفة عين لا يصح
الخبز وديان عاقب وليس بجامع فقال على كرم من عجمه وكيف ذاك
وتسبي الغزيرة وتدقيق الفهم في الروايات فاعلمها في حديثه لا تنظر في الصلوة الرجز وسبها
ولكن من اذاعت صدق واذا اتممتهم واذا استوي صرع ونظب الناس فقال ايها الناس انما نزل
منكم لينة النساء وتساك المرأة لشهامة الرجال وفي حديثه ان اسئل رجلا على العين فوفد اليه فاعلمها
تسبها وهو من اجل دين فقال هكذا عجمك ثم امر بالكتابة فخره عجمه واليس عجمه سوف ثم امر
عن ولاية فلم يذكر الا بغير فزده على علمه وقد اليه بذلك فاذا استعت من قوله اطلس فقال
كل هذا ان فاعلمها ليس استعت ولا انما في كلوا وامر بوجاد وبنوا انكم لتعلمون الذي اكرمتمكم
وقال فاعلمها السنة والقران فيقولون القرآن فمر على رابع فقال يا اعرابي عليك الظلم
فانك رابع وكل رابع مسئول وفي حديثه ان من الناس من يعامل ربا وسعد وضمير بنه فاعلم وهو يتو
الديار ومنهم من طيب الفعقال فلم يجهدوا ومنهم من يعامل مسابرا محتسبا او ذكك السبهاد وفي حديثه ان
ارسل الي النبي عبدة رسولا فقال له حين رجع كيف رايت ابا عبدة قال رايت لكاتبه ورفيقه
من ورقه ثم ارسل اليه وقال الرسول حين قدم كيف رايت ابا عبدة قال هو فاعلمها قال ثم اعلمها عبدة بسبها
له فبسط وقبضه فقبضه وفي حديثه انما في المسام فاعلمها فقال يا اعرابي لو انى صفت

ربي بها في صفة الحال لله يوم الحساب ان الله يغفر الذنوب الا لمن اراد ان لا يغفر له
 فليظن ان كان ما كان في يوم الحساب من حال يغفر له ذلك من اجل سببها قال فان سببها في قوله
 يا ايها الذين آمنوا ان الله اصطفى با نوح به السبب الى الطيرة من اجل سببها فاستمر منه انما
 ترهون اخلافنا حتى يحدية اغرواد القوم وعلوهم حتى قبل ان يكون ما ماتم يكون طامنا وفي حديثه
 عجب لسبحه في كبره وفي حديثه ان ما ملأ مؤمنان قال ما ملأ مؤمنان مؤمنان مؤمنان مؤمنان
 الا عمرة من عمرة واما في حديثه انما في الحديث في سببه من اجلها فكلما نزلت
 في ربي يا فضل فانه نزلنا على ان نزلنا كذلك لا ندره وعلينا فكلما نزلت في بن المخرم فحيث
 انما سببها من اجلها من اجل وان هناك فانه فلم يجعله من سببها حتى اذا كان في وجهه سببها
 يلد باح ايها الكلفه في حديثه وفي حديثه انه كسبه في الحديث الى بعض عماره كما بان في حديثه
 الياسين او امم في حديثه فان للرحمن الاسمية عليها سببه ولها من ذلك اذا دفعت الرجل عليك فنه فلا نعم
 منه غير ذلك الا في حديثه فانما وقد الصدقة من اجلها واذا وجبت على الرجل من علم يجره في البر لا تاقد الا
 تلك السن من شريها في الحديث والظاهر في الحديث والاضحى فكل من سببها فانها ما في حديثه وفي
 حديثه كان يلتقط النوى في الطريق والكتك فاذا مر به رجع اليها وقال يا كل هذا منكم
 وان شغلوا باقية وفي حديثه ثلاث من الخوازم باربعات ان راى حسيه وفي حديثه ان راى حسيه
 اذا عها وامرأة ان دخلت عليها الشك وان عنت عنها لم يامن بها وامام ان استسلم برهن
 فكل في الامارات فكل في حديثه من خطه في نفاق ايده وموضع فقه وفي حديثه ان العباس بن عبد
 المطلب سارعة السحر فقال المرء العيب من انهم ضف لهم عين الشرف فافتقر عنه معان هو ارجح العجز
 عنه انما كان النبي يقول انما كتاب عمر بن الخطاب من با فدر سجان مع عفته من عفته انما هو فانه
 وازندوا وانقلوا والقوا النفاق والغوا السراويلات وعليكم بلاباس انكم اسمعيل واياكم وستم
 وذي العم وعليكم بالشمس فانها حرام الحرب ومحمد وواخوه سبها واخوه سبها واخوه سبها
 الركب في الشرف وانزوا دار معوا غرض في رواية وانزوا على طهوه الجبل نزلوا واستقبلوا به فيكم

الشمس فاشبهت الشمس في نورها وها قبل هو من العلق ليعال الختام انما سبب في خلقه وقيل مناه
شبهها بحبس معدة كما نوا اهل علم وقتفت يقولون في مثلهم دعوا النعم فذبحوا العم وانسوا شوا
ارادوا النسيئة في اللبس العلم وقوله انسوا شوا بالباء فبعضه الصلابة ليعال احسب سببها وان
كان صلبا حردى بالميم من اللبس في النسيئة في العلم الوعر قال عمر في قوله تعالى كنتم تنزلون
الناس من سره ان يكون من خلفكم فليؤدوا ما بيننا وبينكم قال عمر انما سبب الخي مدوا ما بين
لانذرى ما هو الوعر على عمر بن الخطاب بدر بن عبيد بن جني عبد الامل متحق وضمنه بالسوق وسعيا عليه واذا
الى عمر فظ عمر في وصية فوجد عليه اربعة آلاف دينار فباع ثم اربى بسنين ما ربت الا ووقفه بينه
الوعر كان لامية بن ابي بكر الجندعي اربان فخر امته فكانها بارا اربا وكان شاعرا مشرفا في قوله
فرد بها عمر بن الخطاب وعلق عليه بالاناء الخار فاه اربا حتى يموت ^{عمر في حرس بن عبد}
لولا حرس لكت تحيلد لم الفخي وسبت العتبية فقال عمر فابع من يحيي قومه وكان عمر يقول حرس
عبد الله لو سفت نمة الامة الوعر فده حرس على عمر عند سعد بن ابى وقاص فقال كيف تركت
سعدا في ولایت فقال تركت اكرم الناس مقدرة واسمهم مقدرة هولهم كالام البرة يجمع لهم كما تخرج الامة
مع انه ميمون الاثر مرزوق الطوفان الله الناس من الناس واهب في شيل الى الناس قال فاضربني عن رعا
الناس قال ثم كرهام الجعبة منهم العارم الراس ومنهم العصل الطاس واين الى وقاص يعقوبها يخمر
عصلها ويعقوب مبلها واه اعلم بالسرير يا عمر قال فاضربني عن اسلامهم قال يعقوب الصلوة لا وقاتها
ويوتون الطاعة ولا تها فقال عمر الحمد اذا كانت الصلوة او ميت الزكاة وادراكات الطاعة
كانت الجماعة ابو عمر عمر عثمان وهو نيشه الشعر في سبي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اشهد
الشعر في سبي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له عثمان قد كنت اشهد في ذنبيته هو ذنبي منك الوعر
عاطب بن ابى بلتع حوز ريفه ما قد ارجل منه من بنته فقال عمر اراك تحبهم وارضعهم على عتية على
جهة الادب والوعر فقص بس بن سعد الطائي ردياه على عمر من ان كان الشمس والنور تحتها
مع كل واحد منها كواكب فقال عمر مع ايها كنت قال مع القر قال لا لي في عملا ابدا اذا كنت مع

الآية المحمودة فغفل عن ذكره معاد في بعض النسخ الوعد لم يرد في نسخة فاعلم ان اللفظ على هذا القول
 يعني عمر فقال لقي ان كان ان شك السلام لا ينبغي فقال لا اقبل ما فعله على عمر فقال لا اقبل بل اقبل انما
 تسم بالعدل ولا تخطي الجور فغضب عمر غضبا شديدا حتى تم ان يوق به فقال لولا امر المؤمنين به احد
 فقال لولا اني كنت قد اخرجت امر بالعرفت ما عرفني بالمالين وان فلما من المالين قال فلي يسجد عمر
 وكان ووافقه كتاب سعد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب اليه في سنة ثمانه الآت عارض
 فابيه في ربه بين عذارة والزبير بن العوام والمقداد بن الاسود للوعر من عمر بن الخطاب في سنة
 اثنتي عشرة فقال يا امير المؤمنين انما اظنني في فطر فقال يا ابا عبد الله فقال ما لي فيك ان قد كنت
 نارا احبت بيضا فاطها بالارواح فخر في الوجوه حال فوات بن سير مرضا فاجامع عمر بن الخطاب
 فسئل في ركب فبيد المراء عبد الرحمن بن عوف فقال قوم غسانه ستره فقال عمر
 ابا عبد الله فبيد من بيات فواوه يعني من شوه قال فارتفعت اعينهم حتى كان نحو فقال عوارف
 وما لك فقد اوجرت الوجوه استشهدت بدين الخطاب عجم اليها فخرن عليه عمر بن شاذان قال عمر
 ما بيت الصبا الا ما اجد منها في زيد قال نعم بن خزيمة لفرعان التي ذر على ما ذهب عليه اهلك
 ما حضرت عليه فقال عمر ما عرفت اليه احد باصر ما عرفتني به وقال عمر لاني عليه اخوة زيد رم الله في سبعين
 ابي اسنير لم فلي استشهد قبي الوعر بجي سائر الزبير فان يقول روح السكارم لا تنزل لعينها
 واضد فانك انت العالم الكاسي فسكاه الزبير فان الى عمر فقال عمر ما من ثاب عنه فوزه
 ففقتي انه مجوز ومنه من قاله عمر في المطبوعة حتى شغل عبد الرحمن بن عوف والزبير طلحة
 بعد ان اذع عليه حميد وادعاه لا يعود الهجار اعدا بدأ الوعر يوما للبيد بن ربيعة بابا عليل انما شيا
 من شوا فقال ما كنت لا تفقد شوا بعد ان فلتك الد البقرة وال عمران فزان عمر في خطايه ضمانية
 وكانه الوعر ابو عمر فانك تظنني انه قد فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يحب عني
 فقال عبد الله بن ارقم اما فاجاب عنه داوود بن ابي طه فاعطيه الفضة وكان عمر حاضر فاعطيه ذلك
 عبد الله بن ارقم فانزل له ذلك في نفسه يقول اصواب ارادة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهاهنا

قامت او دور سوال سئد كه مبع نزل آيات كتبت عن ابن عباس قال انزلت هذه الآية والذين كفروا
الذين كفروا كفروا على السليدين فقال عمر رضي الله عنه انا افرح بحكم فانطقوا فقال يا نجاشد انه كبر على
الملك في هذه الآية فقال ان اسلم فغير من الزكوة الا ليطلب ما يعجزه من اموالكم وانما من السوارب وقد اكل
لكنون بعدكم قال كبر عمر ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا افضلكم بحكمة المرأة الصالحة انما انزلت
سرتة وانما المرأة الطاهرة واذا فافضلنا محضت اخروا الحكم ولذا اكلت في غير سيار بلان سكرات فيها
عنه من باب المبعث ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذا انذر كذب من بني آدم من ظهورهم ذريتهم ذريتهم
علي الغنم لم يستبركهم قالوا لبي شهدنا ان قولوا يوم القيمة انا كرا عن هذا فالفيد فقال عمر بن الخطاب سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بماء
فاستخرج منه ذرية فقال طهت بولاء الحبسة في كل اهل الجنة يجاون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال
خلقت ولاد النار وجعل اهل النار محبور فقال الرجل فيم العن يا رسول الله قال فقال رسول الله صلى
عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد لينة يستعمله بن بن اخيه حتى يمتحنه من اعمال اهل الجنة فيخلق
الله الجنة واذا خلق العبد لئارا جعله لئارا حتى يموت على علمه اعمال اهل النار فيخلق الله النار
اخبره الشريف وعين علي بن امية قال قلت لعمر انا قال الله تعالى ان تقهر واغنه الصلوة ان ختم وقد
الاسر فقال عمر عيبت مما عيبت منه فكرت ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدق تصدق ابي
عليكم فاقبلوا صدقت اخبره الشريف وعين عبيد بن عمير ان عمر سأل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال فم سر
انزلت الله الحكم ان تكون رغبة فقالوا الله اعلم فخص فقال قولوا نعم ولا نعم قال ابن عباس في نفسه
منها نبي يا امير المؤمنين فقال عمر قل يا ابي يحيى ولا تخف نفسك قال ابن عباس مرت مثلا لفلان فقال
عل فقال لعل فقال عمر لعل غني لعل المسرات ثم لعوب الله الشياطين فقل بالمحاي حتى اغرق اعمالها
اخبره الحاكم وعين عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان الشراب كانوا يضرهون على عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والخصي حتى توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا في خلافة
ابي بكر رضي الله عنه اكثر منهم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم هذا فخر في ما

بر آن کتب گفته اند و در العبره لعموم النظم لاسبب القول بان نمی برده اند و آنرا از تفصیل مضمون
اسرارین نیز می بیند باطل است این امور بسبب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این مباحث را هم
تمام نفرموده حال آنکه می دانند که این مباحث در احوال و حال است و آنست که تا آنجایی که در کتاب التمهید
در بیان مباحثها با آنست که در وقت اعظم آنکه در تنظیم این مباحث بنا بود و اما بعد از آنکه در
اما توسط عارفان در مباحث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امت او در تبیین حدیث بسبب بوجوهی در وقت
که زیاد از آن تصور باشد و در مقام لایست از شهید و مکتبه گفته نخستین صحابه رضوان الله علیهم
با عبادت کثرت و طهارت حدیث بر چهار طیفانده کثرتین که در بیات ایشان نیز از حدیث با آنست
و منوطین که در بیات ایشان با آنست حدیث پس حدیث حدیث ابوموسی در این جانب و جمعی که در آن
این چهار حدیث با آنست حدیث با آنست حدیث و چهار حدیث در حدیث نه عیاشیه من حفظ است علی او این
حدیث حشر و العلماء و کما فی حدیث در حدیث ایشان تا جهل نیز حدیث حدیث گفته اند که
کثرتین از صحابه است که در آن روز بره و عالی حدیث و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله
بن العاص و آنست و جابر و ابوسید خدری و از مستوفین عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود
و ابوموسی الاسوی و بر این عازب امثال این را سوره اند که از هر یکی زیاد از با آنست
از هر دست مردم موجود است و این نیز در مقدمه می دارد و آنست که در حدیث عارفان
اعظم و علی رضی و عبد الله بن مسعود بسیار یافته میشود آنچه موقوف است با آنست حدیث
ازین عزیزان نقل بسیاری در باب فضیله و در باب ایمان و در باب حکم یافته میشود که بوجه بسیار
مرفوع است باز در لفظ ایشان اسرار فی حدیث ادراک نموده می آید و اول بر نفع آنست حدیث
تا عده اصول حدیث که پیش هر این فن منع شده اگر بی از احادیث موقوفه بحقیقت مرفوعه
پس این عزیزان از کثرتین باشند و سوره انبیا در بسیار است لیکن بسط مقال در آن باب
فرضی میطلبد و مستظن بسبب آنست که آنچه در حدیث و احسان ذکر کرده ایم بر احادیث
مرفوعه نیست در اصول عرض کند و قواعد کلیه شیخ این مورد شرح بخشد که کور یافته بر دست

کبر و شهادت که کدام حدیث مرفوع است گفته دوم بعضی صحابه مثل ابن عباس و ابو هریره
 حدیث در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل میکرد بصیغه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ابی صلی الله علیه و سلم و امرنا ابی و بنی ابی صلی الله علیه و سلم تا امرنا بکنزه و شهادت که در آن
 کتب معتبره باطل است سمعنا ابی و بنی ابی و بنی ابی صلی الله علیه و سلم بکنزه و شهادت
 ابی و بنی ابی و بنی ابی صلی الله علیه و سلم بکنزه و شهادت که در آن کتب معتبره باطل است
 بسیاری از حدیث افزای بر او را بر این حدیث دیده باقی می بماند یعنی ابن عباس و غیره
 ابی صلی الله علیه و سلم و یکی از ابن عباس و ابی بنی صلی الله علیه و سلم حدیث مکتوبه و دیگری
 ابن عباس و الفضل بن عباس و ابی صلی الله علیه و سلم و یکی از ابن عباس و ابی صلی الله علیه و سلم
 نقل میکند این حدیث را در سال ۱۰۰ است بعد که او با حدیث بسیاری از حدیث ابی هریره
 المؤمنین عمر بن الخطاب علی بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و کوفی با مشتاب آنها
 با ابن عمر بن ابی هریره نقل است که او از ابو بکر بن عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و کوفی از حدیث
 روایت کرده است و در دست مردم با هنوز باقی است بعد از آن فاروق اعظم علماء صحابه را قلم
 در اسلام بر او مشاهده کرد که کفایت در شهر با و بر او حدیث در آنجا مشاهده شد بن
 مشرف با حدیث کتاب عمر بن ابی هریره که ابو بکر بن عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و کوفی
 و در زیر حدیث فی الاستیجار قال الاوزاعی اوله و علی مضاة فلسطین عبادة بن الصامت
 و کان معاوية قد قاله فی سبی اکره علیه عبادة من العرف فاعطاه معاوية فی العول فقال له عبادة
 ما اسألتک بارض و ارضه اب و در جل الی الدنیه فقال عمر با قد مک فاجزه فقال ارج الی محاکم کشف
 اب و درضا المست نه اوله اما کتب الی معاوية لا امره کک علی عبادة و علی الحسن قال کان عبادة
 بن المغفل احد العشرة الذین بعثهم عمر الین یفقهون الناس و کره فی الاستیجار و علی الحسن و ابی هریره
 انه قال من قدم البصرة بعثی الیک عمر بن الخطاب علیکم کتابکم و سننکم و انظف طرفکم الی
 الدار الی بعد از آن قلم بر او رواه حدیث را با در آن امر خطیر است با کشته عن تا کک عن

بريد بن ابي بصير من حفيده واهل بيته الامام ابا موسى الاشعري عا يساذن علي بن الحسن
وآله واهل بيته من الخطايا في اشهر فقال يا كوكب فقل فقال ابو موسى الاشعري سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الا تميدان قلت عان اذن كك كاد واد الا خارج فقال انتم
الخطايا من غير انتم انتم من غير انتم انتم من غير انتم انتم من غير انتم انتم من غير انتم
فقال فقال الاشعري فقال اني انبرت عند الخطايا التي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
قلت فان اذن كك كاد خارج فقال يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال
يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال يا كوكب فقل فقال
تخبرون الخطايا فقال ابو موسى اما انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم
وآله في الموطن اخرج امره مما وضع به عليه عيان انه قال عليكم من الامم انما كان في ربه
عمر من الخطايا فاجاب كان في ربه...
اعلمت ما انما قال ان برأه عن الغيرة بن...
احدكم في البنية فقام الغيرة فقال قضى في عهد الامم فشد ان الرضا فقام المقضي فقال
قضى النبي صلى الله عليه وسلم في عهد الامم فشد ان الرضا فقام المقضي فقال قضى النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم في عهد الامم فشد ان الرضا فقام المقضي فقال قضى النبي صلى الله عليه وسلم
احق ما بطل فتم النبي صلى الله عليه وسلم في عهد الامم فشد ان الرضا فقام المقضي فقال قضى النبي صلى الله عليه وسلم
خلقة دية بين وبين اخيه الداعي بعد ان سب اري را الزاحا ليت نصيح دكا كرهه با ساره اجابته
بر ان اخي ما حوشنا بن عباس قال خطيب عمر من الخطايا وكان من خطيبه دانه سبكون من بعدكم قوم كذبت
ما لهم وابلد بال وبال شاعة وبعذار العبر وبعوم يخرجون من النار بعد ما اتهموا بعد ان سبوا
را از لسكن رواج داد موبك كان در بسياري از احاديث خوانده باشي فقال ذلك رسول صلى الله عليه
وسلم و ابو بكر وعمر بالجمله فاروق اعظم در بناب سبي بلخ فرموده است دكتر اما اقصا العائنه رساله
تا آنكه خود در خطبه اخيره از ان خبر داد كه تكلم على طريقه داخلة ليلها بنهارا الا ان تغلوا كذا

عجیب است که در حدیث آمده که در این عصر نیران ظاهر گردیده مثل سیدی عبدالقادر و خواجگان
و در حدیث دیگر آمده که حکمت علی را معجزات را فقط امین و در کوشش سامان اذافه انداخته اند
میرزا ابوالدین دومی صاحب الدین شیرازی صغیر از حدیثی که در حدیث است عرفی که در حدیث است
شعرا بان بیاوردند بیونیه علیه مرتبت استحقاق حق تعالی را بمنزله خانه تصویب کرده اند و مختلف
در هر دو در همان کمال است و در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی بر سلفه ملک کبری و چهار برائی
در حدیث دیگر هم زده اند و در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
اگرچه در حدیث دیگر زده اند در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
با آن همه تمام از آن نماند و در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
حدیثی که در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
بجای زمین روی پاشخ فرزند این معجزه و مردمان کردار و ایمان استوار اند و هر معجزاتی حاجت یافت
را از صاحب حق تعالی در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
که شش تنی که در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
طنبور از حضرت صلی الله علیه و سلم اسلام بجه و هر عالم بکفر ملوک و با توفیق می شود منوره قرآن در سوره
اسلام را بنیاد استند المال که در حدیث دیگر آمده که در حدیث اولی با همه رهن و زمین و در حدیث دیگر آمده که در حدیث
اول معنی این سلسله کوشش حضرت صلی الله علیه و سلم و واسطه اول سلسله کوشش صدیق اکبر رضی الله عنه
که با همه با هم قرین قیام نموده و مضمون آیه سوف یلیق الله بقوم بروی صاف آمد با نعره ابر بر جبهه اول
و فارس تحریف فرموده و محمود مجذبه است و آیه سنده خون انی قوم ادلی با سید بروی راست آمد
و در حدیث قرآن شروع نموده آن اول ظهور وعده ان علیا همه و قرآن همه بعد از صدیق اکبر فاروق
اعظم رضی الله عنهما آن نفس صدیق را در دست مسافت و همه مسافتی او را تکمیل نموده آنچه در زمان حضرت
صدیق مجمل بود در عهد حضرت فاروق مفضل است الحال بریده انیف مسلمین بهر چه مشغول اند از علوم فقه
و تصوف و حکمت علی بر سببی فاروق اعظم ترتیب یافته و شوکه کبری و قهقهه در ایام او بر هم خورد

و قانون ملكى نهبه لور و رونى بافت و در مرتبه اولى است انحضرت صلى الله عليه وسلم هر چه كه
ماست است و در مرتبه مانده در معني اين امور است چنين بر آن لازم است انكسب الكسب بر اهل امور و
مسئله است انكسب الكسب است بي با بر نيت كه بر نود و قدماين نيت بي نمايند مانند انكه اهل بود
با روزه است بر نيت كه نيكست با اهل با نيت و تقاضايل و آنست سجد كه معروف مي دانند اهل حضرت
نوازند و نگاه مسره انرا اسوه در نبي يا بنده ايمان را انما مضمون سني ميند كه مولانا رام قدس
سره افاده فرمود سرز سكر دين از آن بر آنچه كز پدر ميراث اندان بافتي مرد و ميراثي و چه
خدايان نبي جان كند جهان بافت زان كز نودى كوستن احمد تو هم چه بر ستمدي بواجده است هم چه
السياد التي قد فعات حفوت فاروق رضي الله عنه عزرايم اخرج ابو بكر بن ابى شيبه محمد بن محمد بن
محمد بن عمر قدما ابو سلمه و يحيى بن عبد الرحمن قال في السيرة قالوا لابي عمر يا هذا نبي الامام
قال ما ريت شيئا اعز في ثلاث نقرات بهي التمشه و اسره و انما است محمد بن عبد الله
محمد بن حواله طيور و كان في غير نوديا فلان نبي انك ذاك ام لا زاده ابو لونه الكلب الموحى
عبد العزيز بن شيبه فقال له المخرجه قد جردت من اللان الا انك لم جرد عليك قال كذا و كذا قال ما ملك
قال ابو بار باره ان ما ذاك عليك كير سين يا عينا امه و طبعها في كرك الاله في نبي قال بي و انك
كك في نبي بهر ابل الا في نبي عمر بن الخطاب و اصطحب بالحب و جعل دراهم كك رسه فنظر الي امر
عاجبه استوانه و صرته قال بدو اصعبا تم لم يزل اسود زبرده و نبي حتى استوى كحان اسود كان تم
هو يفيض حتى يروح كما كان و كذا كك الملقن كك تم يرف يديه فقال اللهم ان ربي فكرت و انشئت فاصح
الكعب عن عاجز و لا موضع فخصر لي الدينه فذكر ان امرأه من المسلمين بالبيداء مطروقه على الامه
بهر بها الناس لا يكتفها احد ولا يواربها احد حتى مر بها كلب بين الكلب اللبى فاقام عليها حتى كفتها
فكفركه ففانهم عليها من المسلمين فقالوا لقدم عليها عبد الله بن عمر فبين مر عليها من الناس ففان
و قال و كك برت على امرأه من المسلمين مطروقه على ظن الطريق فلم تواربها و لم تكفها قال ما شرب
بها و لا ذكر لها بي فقال لقصصه ان لا يكون فيك خير ففان من و ارادها و كفتها قال كلب بين كلبه

قال داسوى ان عيب كلبه فيها فخر عمر بن الخطاب بدت له صلوة الصبح فطوى الكفاقر البولونوة فعدت
طعنت بين الله والسررة وطون كلبه بكبره فاجزله في قهقريه النامر فزوى بل على ابي سب برست ثم اعطبه
الله وحل على الوارثه عبالرمن به عوف بالناس فيقولوا الصلوة فصحي وجره رجب قال انظر في الامام
لمن الصلوة وبعثاد منه بتجب ثم اعرفت الناس على حالها ويا امير المؤمنين السلام عليك يا ابن آدم الذي
انزل في الشرك ويؤخر كالمجيبين اذ اني من غير طر عليه ابن عباس وكان يحب فقال خرج فاطمة من ربي
ثم خرجت فاجاز فقال النبي يا امير المؤمنين مما سئل لولوة الموحى عند الخيرة بر شعبة فكره حتى خرج صوت من
الكتاب ثم قال الحمد الذي لم يخلد وعلامة المسلمين كما جنى محمد حجة مد يوم القيوم ثم اقبل على القوم فقال
اكان في الجنة فاممكم فقالوا سوا الله والله لو دنا انما قد نيك ابابا ودا في حركه اعاد ما اذ بين
كعب بن قال اي بر فاد بلك اسقى فياه بحق يذ يذ يذ فشره فانصق ردا بطنه حال ثلثا وفتح الشرب
في بطنه خرج من الطعنت قالوا الحمد لله ثم اسكن في بونك فمزج الله من بونك قال اي بر فاد بلك اسقى لبا
فياه بلين شره فلاح في جود بيج من الطعنت فلما راد ذلك علوا انه ناك قالوا جراك الله جزا كنت
نخل فيها كبرياء الله وفتح سنة مما حرك لا تقل عنها الي غير جراك الله احسن الخيرا قال بالامارة فخطبني
فوا سددت الى الجنونها كفا قال على دلا في قوا انتما وروا في امركم امر واد عليكم رعا ستم من فاحنه
فاقر بوارسها قالوا نعموا وعبدا لله بر عمر مسنه الي صدره فقال عبد الله اليرموني و امير المؤمنين في خطبا
عمر اذ ليصل صيرتنا وانظر واطلوت وروا في امركم فامر واد عليكم رعا ستم فاه واطلوم فافزوا
راسه قال اذ سب اليها سنة فاقرا عليها مني السلام وقل ان عمر يقول ان كان ذلك لا يفر بكم ولا يضيح عليكم
فاني امت ان اذ فزع مما جرد ان كان يفر بكم يضيح عليكم فكمي لعدو من في ذال البضغ من اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم و امير المؤمنين يوحى من عمر جاءه اليرموني فحالت انه ذلك يفر في ولا يضيح علي
قال و فتوى معها فان عبد الله بن عمر فخل الموت بعنا واما امسك الى صدره قال و ككضه راسي بالارض
قال فاحنه غشيه فوجدت من ذلك فافاق فقال و ككضه راسي بالارض فوضعت راسه بالارض فحرف
بالتراب فقال ويل عمر وويل الله ان لم يعرف الله قال محمد بن عمرو و اهل السورى على عثمان و فطو الراسه

عبد الرحمن بن عوف في ارض الجاهلي يدعي موسى بن اسمعيل حدثنا ابو عوانة عن حصين بن عمر بن ميمون قال
رايت عمر بن الخطاب في ارضه قبل ان يهاج بالدينه وقت علي بن ابي طالب بن عثمان بن عفان
قال كيف فعلت انما قال ان تكون الارض بالانطق قال قلت انما امر ابي لم يطبق ما فيها كبريضا قال
انظر ان تكون علمي الارض بالانطق قال لا فقال عمر ان سلتني الله لادعوا اهل العراق لا يخرجوا الي
ابا عبد الله ابا قال فانت عليه الارض حتى اصيبك التي اعلم ما بيني وبينه الا عبد الله بن عباس فاستأذ
اصيب في مكان اذا مر بين الصخرة قال استوفوا حتى لا يلم بغيرهين فلا تقدم عليه وما خرا منوهة جوف
او داخل انعودك في الركبة الا حلي حتى يفتح الس من فابوالان كبر فسموه يقول فقلني او اكلني الصليب من ثلثه
فقال انما سبكي في ذات طرفين لا يمر على احد مبريا وسما الا طعنه حتى طعن ثلاثه عشر رجلا مات منهم سبعة فلما
راى ذلك خرج المسلمون على عليه برن فلما طعنوا انما هوذا عرفت ونا اول عمر بن عبد الرحمن بن عوف
بغيره فوسيطه عمر فقداى الذي ارى واما الخواص المسمى فانهم ربيد بنون غير انهم قد فقدوا صوت عمر
بقولهم سبحان الله سبحان الله فضلى سمع عبد الرحمن بن عوف مملوءة بصيغة فلما انصرفوا قال ابو عباس الطرمي
قلني في ان ساعدتم قال فقال غلام المعصرة قال الضع قال نعم قال قاله الله فطهرت بمنزلة الهدهد الذي
لم يجعل مستقي يدير على عي الله فام فكنت انت واثمك خبان ان كثر العليج بالدينه وكان الصالحين ثم
رفيها فقال ان كنت فلت ابي ان كنت فلتا فقال كذبت بها سلكوا طلباكم وصلوا اقبلتكم وحبوا
حجتكم فاحتملوا الي بيته فاطلقوا معه وكان الناس لم يقسم حبيته قبل يومئذ فقال يقولوا بالاس وقابل يقول
او ان عليه فاني بينه فمشر به فخرج من جوفه ثم التي بلبن فمشر به فخرج من جوفه فخرها انه ميت فدخل عليه
وجاء الناس يشعرون عليه و جا رجل سار فقال الربيع بن امير المؤمنين يبري الله لك من صحبة رسول الله
عليه وسلم وقدم في الاسلام ما فعلت ثم وليت فعدت ثم شهادة قال وددت ان ذلك كان في
توالي فلما ادبر اذا ازاره من الارض قال رددوا على الغلام قال يا ابا جعفر ارفع صوتك فانه القوي
والضعيف كركب ما عبد الله بن عمر بن الخطاب عليه السلام في يومئذ فوجدوه سبعة عشرين الفا فوجدوه قال ان
قال ان عمر فادبه الاموال لا فضل في بني عدى بن كعب قال نعمت الاموال من فضل في فخر ولا نعمت الي

مترجم فادعني يا مال الظن الي فاني استام المؤمنين هل بقرا عليك من السلام فلا فعل امير المؤمنين فاني
است اليوم المؤمنين امير وقل يساذن عمر بن الخطاب ان يرض من امره شيئا وها ساذن تم دخل عليها
فوجدت باهة كحل فقال بقرا عليك من الخطاب السلام ويساذن ان يرض من امره شيئا فالتفت
باربعة عتسوق الاثرين باليوم على نفسي فلما قبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد عاروا قال رخصني فاستر من
الله فقال بالوك قال الذي تحت المير المؤمنين اذنت قال الحمد ما كان شيئا لم يذنت ذلك فاذا ان
تجتمعت فاحلوني ثم مسلم حال يساذن عمر بن الخطاب فاذنت لي فادخلوني وان ردتني فزدني الي عابر
المسلمين وقامت ام المؤمنين حفصة والسناسير معها فلما رايتها فاستر فقلت فقلت عنده ساعد و
استاذن الروايل فخطبوا فاعلم فسمعوا بجاهل يحسن النوازل فقالوا او من بالمرير المؤمنين استخلف قال بالجد
احد الحق بهذا الامر من جهلاء الغرور الربط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمع
عليها وثمان خان مير وطلحة وسعد وعباد الرحمن وقال يشهدكم عبد الله بن عمر ليس من الامر شي
كبتة الشريعة فان اجابيت الامة سعدا فتم ذلك وان فليستعيب اياكم ما امر فاني لم اعلمه من غير
ولا يمانه وها ان وصي الطيفه من عبد الله بن عمر بن الخطاب فاني لم اعلمه من غير
بالاشعار تميز الذين تجود الدار والايان من قبل ان يتبعوا محمد واهل بيته واهل بيته
الامصار جيل فاستمروا الهلام وجماعة الال وعظيمة العود ان لا يؤخذ من جواسي الاموال الا افضلهم
رحمهم داومهم بالاعراب خيرا فاستمروا اصل العرب بافة الاسلام ان يؤخذ من جواسي الاموال ويزود على
فقرائهم واوصيه بذرته المدد وذنه سورة ان يوفى لهم بعهدهم وان فاكل منه وراسهم ولا يتكلموا الا
طاشتم فلما قضى فرجها به فانطلقا منتهى فم عبد الله بن عمر قال يساذن عمر بن الخطاب قالت اولاد
فادخل فوضع بها كسك من صاحبها فطاف من ذننه اصبح هو الا الربط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم
ما بينكم قال الزبير قد جعلت امرى الي علي فقال طلحة قد جعلت امرى الي عثمان وقال سعد قد جعلت امرى
الي عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرا من هذا امر فاجله اليه واهل عليه والا سلام لسيطن اقصم
نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن فنجعله اليي وادعوا ان لا اوعنه افضلكم قالوا نعم فاذن بدمها

نماند قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد علمت فانه عليك السلام
 لتعلمين و لكن امرت عثمان لتسمن و تطعن ثم خلا بالآخر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 يا عثمان فما نية و ما لي اذ لي و لي اهل اهل دار جبا يهود اما انتر امير المؤمنين فقال ان يوحنا
 رضى الله عنه ليس ان اكله است انك در میان فرشتی نسبی عالی در دست چه درخت آبا و جد از جهت
 طرف اموات فی الاستغاب عزیزه یوحنا بن عباس بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد
 مناف و امر او دی بنت کرز بن ربیع بن جب بن عبد مسعود ام اروی بیابن ام حکم بن عبد
 المطلب عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انك قبل از اسلام در میان فرشتی رفی و است
 و جایی و منصف بسنی و نیا بویست قبل فی وجه التسمیة بنی النورین كان له نساء ان كان قبل الام
 و سقا حبه كذا فی الریاض و انك فطرة مسلمة و نسبتك اسلام از سبب اینكه از امور جالبه اولیا
 باز دارند بوده است و این دلیل است بر تشبیه و بابنیا علیه السلام در اصل نطفه فی الاستغاب
 فی تشریح الی بکر رضى الله عنه ان كان قد علم المر في الجالبية بود عثمان و فی الریاض رضى الله عنه ان
 كان قد علم انه كان من ذی جالبية و لا اسلام لا سرفت و انك الجالبية انك چون حضرت مصعبی
 علیه السلام مبعوث شد و یازن سابق بود در اسلام سبب از ابوی و بن الحجاج و جد از من بن عبود و یك
 اسلام آورده بدلات صدیق بکر رضى الله عنه و وی از انجا است كه با فقام حضرت فاروق بود
 ابن بن جهم رسید كذا فی الریاض و غیره و انك انك انك حضرت مصعبی علیه السلام بکر باره و رفیق را
 بود دخول او در اسلام با او عقدت و بدای ای بركزید و از حسن سكون ما و منتهج و مسرور بود و انك
 چون كذا قریش بعد از تسلمین برخواستند بخت منعمه جانه عیسیه و دی او كسی است كه با ابی لهب
 فرموده بود حضرت ابراهیم و حضرت یونس علیهما السلام و قد ان انام چه خبر محبت و سلامت ایشان و غیره
 رسید خاطر مبارک انك حضرت مصعبی علیه السلام نجابت منظر مانند فی الریاض و السنن قال اول من تاجر
 ارض الحبشة عثمان و خرج معه بائنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی العاصی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم جز ما قبل یوكف الخیر فقدمت امرأة من قریش من ارض الحبشة و ما لها فقالت رايتها فقال

علی کا حال را سنجایم حالت با خیمه و قد جلها علی حارسه بده اورا بت برسو قبا خال ای صی صی
علیه سلم مجتهدی و در مکان لاول من کا میر الیامه عزوجل بسوط اعزج انا کرم محمد الرضی بن علی
عزیز بن محمد فی ذی القعدة قال سئل عن علی بن ابی طالب علیه السلام یا ابی طالب انما انزلت علیک من ربک
انکر کونیا انحضرت صلی الله علیه و سلم یا کانت مدینه فترحمه در دهان نزدیکی حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از آنکه
بجلاص صخره و اصحاب سفینه که قدم الیما را بدو افتد فترحمه بودست نیز که صحیح شده است که در روز غدیر
بیرماداری رفیق بنت انحضرت صلی الله علیه و سلم استخوان به و از غیر تخلف نموده اعزج البخاری فی حدیث
عبد الله بن عبدی بن الحارث قال لما بعد قال الله تعالی اجبت محمد بالیق و کنت ممن استجاب فی رسول الله
جا ببت به ثم ما جرت المجرین و صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم و را بت بهیه و فی روایه و بکت
صم رسول الله صلی الله علیه و سلم و با بینه فوالله اعلمی و لا عشیة لیع توفاه الله تعالی ثم الجکرم غیر
مملک الحدیث و از آنجا که چون جهل مشرک شروع شد و مسلمانان بدینچه بود که در جمع غزوات هم با ی انحضرت
صلی الله علیه و سلم جمع است الابر و انما یجلا الکه چون غزوه بدر است انحضرت صلی الله علیه و سلم
اورا بنه یار حید در مدینه که شسته و ابر و غنیمت بدو اورا از بختی در بدین معاد است حق
ابن عمر اما غیرین بدو قال کان محمد بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و کانت رفیقته فقال صلی
صلی الله علیه و سلم ان لک ابر جعل من شهید بدنا و سببه اعزج البخاری و از آنجا که چون غزوه احد
مشرا آمد و شیدان بعض اصحاب بر فرار از آنکه شهید غیر عاملند و وی نیز از آنجا که بعد از آنکه
نذارک فرموده ان ذنبه کون من یما کون در قرآن عظیم نصیحی بان رفته باج طامع را محال طوعانند
عن ابن عمر اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفی عن اعزج البخاری و زاد غیره و علی ان الذین تولواکم
یوم النقی الجبلی اما استنزل لیم الشیطان بعضن بالکسوا و لغو عفی الله عنهم و از آنجا که چون انحضرت صلی
الله علیه و سلم خوانستند که مستضعفین که را در حد بیست که کند غیر همان بیان امر میری بخود او را بان ما
فرموده ندوی آنجا سطر طاد ب محنت بجا آورد در ترک عمره موافقت انحضرت صلی الله علیه و سلم فی آرا من
عن ایاس بن سلمه بن الاکوع عن ابيه قال شهد البلاء علی دکان فی ایدی المسکین من المسلمین قال

هذه رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عثمان بن عفان قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم
يا رسول الله مالي بكتف عبيد بن جراح الكوفي مني هذا عثمان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
المسكين نعمتوا به واسأوا له العون ثم أجاز ابن عباس بن محمد بن العاص بن عديرة على النبي صلى الله عليه وسلم
فقلت فلما قدم قال يا ابن عمي قال ابن عم ان لا صاحب الا شئبه ام ابو الذي يكون معه فليجبه
قال يا ابن عم مالي اراك مستخفا اقبل قال وكان ازاره الي انصاف ما فيه قال له عثمان هكذا ازره
صاحبنا فلم يره احد امكنه من اسرار المسلمين الا الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وكونوا
بين سيرة الله ان النبي صلى الله عليه وسلم يابح عثمان احدى يديه على الاخرى فقال ان من نهى لابي عبد
الطواف بالبيت امكنه فقال النبي صلى الله عليه وسلم هكذا ما طاف صحابا طواف واز ايجل ان يكون
سيرة عديرة شيئا اذ اخطرت صلى الله عليه وسلم اذنا بكبره فاستاند بحجة رماندن بهام صلى الله عليه وسلم
سبعة فبين الحاه اوازه قل او سب كبت وان يخفى مبيع بغيره فقال لشد اخطرت صلى الله عليه وسلم
كبرت مبارك صرا عجز دست حضرت عثمان بر شمشك بده بدو فنده يد عثمان و ابن تزيه
عظيم به حضرت عثمان يا دار تجتبه او ما بل محبت و عنوان داخل شد عنه آبره و اما تجتبه به بمجازه
فلو كان احد اعز مني لكان عثمان لبيته فبعت رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان و كانت بيته
الرضوان بعد ما ضرب عثمان الي بكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى ضربت بها علي بن
و قال بده لعثمان و ان ايجل انك چون رقيه بنت اخطرت صلى الله عليه وسلم فحان يافت دوي
رقي اوعنه از بنوا فخره من كبت اخطرت صلى الله عليه وسلم ام كلثوم را در كجاي و هي آوردند
از اين فضيلتي است كه در او در چ و قتي ميرت با بر ايجل الحاكم عن ابهره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لقي عثمان
و هو مشغوم فقال ان كبر يا عثمان فقال يا ليلت و ابي و ذبل و فليط اعد من ان را و فليط اعد من بيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم و انقطع الظلم فيما بيني و بينك الخ ابا بد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقول
و كبر يا عثمان و ذنبا جبرئيل يا مرنى علمه عز وجل ان از و كبت استهتام كلتمه على مثل صداقتها و على مثل
عندتها فزوج النبي صلى الله عليه وسلم عليها و في رواية عن الحاكم على مثل صداقتها و على مثل عهدها و انما كبر

أما يوم أم كلثوم من في سنة فشر محمد تزويج كسيد عثمان لما أكره يومه فدفعني سيداوم باور فبحر
بعد فزني لاي كذا كذا في الراي عني على رشي السعدية قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
فزني لاي كذا كذا في الراي عني على رشي السعدية قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
سلي الله عليه وسلم تزويج محمد بن حنيفة حرم علي بن ابي طالب في واكذب قال عثمان في خيانه
يوم اللذان رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجبه القوم فقال حينئذ يومه غفر يعني حينئذ العشرة فبحر
حق لم يفقدوا عنها ولا خطا ما قالوا اللهم نعم الذي ذكره حديث الاصف بن برخيه في ابي عبد الرحمن
السلي الى سلمة بن عبد الرحمن وغيرهم لعمري بعض الجاهلي والتزويج بعضها الساني وبعضها غيرهم
وقر عبد الرحمن بن مهران قال في هذه القصة فانما راي رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل عن النبي يقول
ما على عثمان يا فضل بعد هذه ما على عثمان يا فضل بعد هذه واوقف التزويج وعنه عبد الرحمن بن برة في هذه القصة
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما علمت ان ما علم بعد اليوم مرتين افرجه التزويج وانما الجمل انما سبيل نوره
ببر رور قال عثمان في خطبة يوم الازاد ذكركم يا بعد بل تعلمون ان رومتم كين شرب منها اذ انا
بمن : بعضها جعلتها للفتى والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم روي ذلك عن الاصف بن برخيه
داوسلة وابو عبد الرحمن السلي وغيرهم بعض الروايات في البخاري وانما الجمل انما سبيل نوره
انحضرت راسي الله عليه وسلم قال عثمان في خطبة يوم الازاد سبهدكم يا بعد الذي لا آله الا هو تعلمون
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصاب من بدني فلان ففعله فاستغفرت بعشر من العا او عشرين
العا فانت النبي صلى الله عليه وسلم فاحبته فقال عمل في مسجدا واوجه تك وي ذلك الاصف بن
فيس واولسلة وابو عبد الرحمن السلي وغيرهم وانما الجمل انما سبيل نوره
كثفت ان نموعه سالم بن عبد الله بن عمر في حديث طويل ثم كان منه جهازه حينئذ العشرة ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم غزا غزوة تبوك فلم يبق في غزاة منه غزواته ما بقي فيها من المحنفة والظلمة وقله انما
فبلغ عثمان بن عفان وطحا ما فاداد ما يصح رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه فبجز اليه غير انظر رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى سواد قد اقبل قال فما قد جازكم بخبرنا تحت الرقاب ووضع ما عليها من الطعام

ابن مسعود عليه السلام سئل عن الرجل يقرأ القرآن في صلاة أو غيرها فقرأه وبارك عليه قالت كفى عثمان بن عفان وهو
معا له بنام قال يا أم المؤمنين ما كنت بحبيبة ان ينزل بك يعني يا أم لا تذكره في عبد الرحمن بن
عوف هذا حديث في تفسيره ظاهره ان مكاتبه انما هي من فطرت الربا باحسانه الذي هو اعلم من طهارة
وذا كان من البر ومسلمي وعلماة درهم في مرة ثم كان يبايعهم عليهم لم يحب بغيره وسواك كثير في كل
انتم واصحوا الرسول صلى الله عليه وسلم حتى ماتم تستم علي ان لا يكون منكم الا اعلنته قالت دخل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا عائشة من احبهم جدي شيئا قلت يا رسول الله قلت انك لا تحب
تدعوهم من اجل وقد علمت ان الله عز وجل من يركب على سواك قال فاصمت قلت كذا وكذا عمل فخطبه
وكذا وكذا علي غيرهم وعلماة درهم في مرة وسلموا وغنوا وسواك كثير فقال من فطرت من عثمان بن
قالت وبكى وذكر الله نيا بفت تستم علي ان لا يكون منكم الا اعلنته فلم يخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلى على النبي السورة ورفق يديه وقال اللهم اني قد رضيت عن العثمان فارض عنه اللهم اني قد رضيت عن عثمان
فارض عنه وازا اقبله اكره وادوات بسبيلك انخرت صلى الله عليه وسلم برأي او دعا فرحمه ودرين باب
نام نفعه في الري من شن الى سعيد الخدري قال رعت رسول الله صلى الله عليه وسلم من اول الليل الى
منع الفجر يدعوا لعثمان بن عفان يقول اللهم عثمان رضيت عنه فارض عنه وعن يوسف بن سهل بن يوسف
الاغصاني عن ابيه عن جده قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال في خطبة اللهم ارض عن عثمان بن
عفان وعن علي بن عتبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا عثمان ما قدمت وما اتيت
وما اسررت وما اعلنت وما اخبيت وما ابدت وما هو كائن الي يوم القيمة اغرب العيون في مسجدي وخبر
ابن عرفة الجدي وقال ما كان ما هو كائن في هذا في الغور من اذا اعمال مقربة نصيب كابل
وظا واخر عطان مودود بعد مع كرهه بعد قرآنه يعني خطب كرهه بعد انما در زمان انخرت صلا
الله عليه وسلم وبجانب قومي بعد خطا و في الري من حديث النبي في الغنم عن عثمان ولقد سمعت القران
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال ابو جعفر عن محمد بن سيرين عن عثمان بن عبد الرحمن التيمي عن عبد الله بن
عيسى السلي عن كبر كبره في فيها القرآن ودر ما يطهارة اعصابه تمام كنت واز جبابرة عليه الصلوة

في نسيت صفت منور وضايق ان ينهامة حال ملق منعد جمانك حديث عمران وجماعه من عمان ودمجهم
 جواكهم بشي واخرج مسلم في بعض طرفه المدينت فلان شهاب كان علا وانا يقولون في الومضه بسبح تسميها
 به اصله صلوة وفي صحيحه غيرها قال عمران بن ابيان كنت اصنع له ايام طموه وانا في عليه يوم الا وهو يبعث
 لظفنه يعني يبتسل بها فليل كل يوم ودر صيام وقيام يدطوق ديت عن مولاه لثمان قالت كان في
 ليصوم اليوم وعنه الزبير بن عبد الله عن حمزة قال كان ران ليصوم اليوم ويقوم الليل الا يجبه من اوله فكره
 في الرباعين ودر صدمه مبه عاليه جانا بسببها من ان اوست اني ابن عباس نهك كرهه عن ابن عباس
 في اجماعها في سنة زمان التي بكر فقال ابو بكر لا تسمون حتى يفرج الله حكم فلما كان من العشاء اليه في
 فدمت لعمان الفاضل سبر اوطاما قال هذا الجار على عثمان فخرنا عليه البار فخرج اليوم وعلية لارة
 وقد فالف بين طرفينا على عاقبة فقال لهم ما نريد من فانوا قد طمنا انه قدم لك العف راحلة برادها
 بسا حيا نوح به على فخره الدينية فقال لهم عمان ادخلوا فدخلوا فاذا انتم في قر قد صيرت دار عمان
 فقال لهم كم ترحوني على سترى من الشام فقالوا العشرة التي عشر قال فزادوني قالوا العشرة اربعة عشر
 فزادوني قالوا العشرة خمسة عشر قال فزادوني قالوا ومنه زادك ونحن بحار الدينية قال
 درهم عشرة عندكم زبارة قالوا ان قال فاشهدكم عشرة الجار انها صلافة على فخره الدينية قال عبد الله
 ليلتي فاذا انا برسول الله صلى الله عليه وسلم في مناجي وهو على برد فانه اشهدت عجل وعلية حلة منقوشة وبيده
 قنصيت منقوشة وعلية نعلان ستر كهانه نور خلفه لربا بي انت دامي يا رسول الله فقال شعقي الكيف
 صلى الله عليه وسلم التي مبارك لان عمان تصدق بالعت راحلة وان الله قد قبلها منه وروجه بها
 في الجنة وانا ذاهب اليه عبر عمان وراي ان يايه بلند ديت في الرباعين عن عثمان قال ما انت سمع
 الا اول منقوشة منذ اسلمت الا ان لا اجد تلك الطبعة فاصعبها في الجمعية الرانية ودر اداني في
 وعمره كوي مسابقت برده فالك ان تلخه ان عثمان ربا كان يحير فلابط رحله حتى يرج وقد من
 ارقام از اقران در كذستت قالت عاليتة ولقد قتلوه وانزلن وعلم لهم وادعاهم للرب اخبر
 عمر وقال علي بن ابي طالب فاذ من ذلك في هذا في عز وجل اورا باجوال سنية قلبية بكر بده كج منن

كنت كما في عمان لا يروى الا ما رواه ابو عبد الله عن النبي لان كبره لفظان في قوله فراء ولا حذوه واما ما
 في الرمان من عند ابي عبد الغني قال قدمت على عثمان فيها انا عنده فخرت فاداد في الامر قد جرت طقت
 عليه فقلت قال كيف يا بنهم قلت رايت في وجوههم انهم وعلمهم ابن عبد البوي فحدث ابن عبد من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلي هم الميزه ونقصر عثمان في خطبة فخطت عليه فاختبرته بما قام فيهم
 كذبت اسباب عن رسول الله لا ذكرها ذكرت ذلك في دانه رابع اربعة في الاسلام واكتفى رسول الله صلى
 عليه وسلم ثم توحيث في كنهه ابنيه الذي ما ذنبت ولا سرفت في الجارية ولا في الاسلام فخطبت
 ولا ذنبت منذ اسلمت ولا سرفت فربي بمضي منذ اجبت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولو لم يمت فخر
 على عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا انت تحت ما لا ذنبت رقيب منذ اسلمت الا ان لا اظنك
 الطيبة فامعجا في الجنة في الجنة الابنية ومن يره رضى الله عنه في الرمان من عبد الرحمن بن مهدي كان
 لعثمان ثمانين لبيبا لابي بكر وعمر يره نفسه حتى قتل مطلوما وجمعه الناس في المصحف ومن مقلد الى
 نص رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي بكر الهاء اخرج مسلم من حديث عائشة في قصة الاستخفاف
 يستحي من الملائكة يعني عثمان وفي حديث طويل يجمع مناقب الصحابة واما قدوم جبا عثمان
 اختيارا طيبه وقلبت نور ايمان راو فحق حضرت دعوات صلى الله عليه وسلم در حق او عيان بعد
 شد زير اكره بارك اسباب بيان فوه سعيه وشهو يظنوا آيد يا فتنه مبرانية حضرت عثمان رضي
 عنه از اموالي اذ فاعه رغو واسمعي ناسي است ان الحام نغسل نغوضه مقتضيا جوش وغرض
 حقه فظلمه فاما بان بين معنى اسراع صلوات الله وسلامه عليه لفظ حيا بغير السهارة روي في عثمان
 في بعض طرق معتددة في خطبة يوم الدار اذكركم يا سيد بل فقلوا ان صحاحه من انقص قال رسول الله صلى
 عليه وسلم انبت قرأ فليس عليك يا بني او صدقنا او شبيد روي عنه ما قلوا خطبة تلك الوبيل والي
 الرسول صلى الله عليه وسلم بن عز القسيري وغيرهم وروى ذلك جماعة من الصحابة وكونه رفيقا للشيء
 عليه وسلم فخره اخرج الحاكم عمر زيد بن اسلم عنه اية قال سمعت عثمان يوم حضر في موضع الجبانة فقال
 انك انك يا طلحة اذكر يوم كنت انا ما نلت رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا وطير مع

و است علی بن محمد و احمد و حسن و محمد بن ابی طالب و افاض علی بن مفضل بن ابی طالب و ابی طالب
سکلی الورد و ما در حدیث و اخبار ان کت من مصل علی همان الذاکره ثلاث من عمرت فی ذلک کلها
فقال انک علی ابی عبدک و علیک و ان علی بنک و انک الذاکره ثلاث من عمرت فی ذلک کلها
و اما فی طبری فلم یمن منه و اریه الذاکره ثلاث من عمرت فی ذلک کلها کان من
من عمرت فی ذلک کلها لانه سوزن من علی بن علی کما ان در حدیث فی الصواعق عن زید بن ابی جب
بلغنی انه عامه الکر الکرین ساروا الی عثمان بن عفان و در ایام خلافت خود مظهرها و مؤثره بود و گفتند
از نامه تجزیه بستان و غیر آن بر حاضرین القا نموده فصلی از حکم از روایت الامام بکنم
التکلیف المبارکات قول ما در حدیث و منها فی الوجودیه محافظه المردود و الوجودیه العبد
الرضا ما الوجوه و العبره السعویه و منها با درواجا کثیره نفوذ و علی و منها الذاکره ثلاث
طوبت علی الغرور فلا تغرکم الدنیا ولا تغرکم باله الغرور و منها هم الذاکره ثلاث و هم الذاکره ثلاث
و منها الهدیه من العاطل اذا عزل بالهدیه منه اذا عمل و منها غیر الناصیه نعم و اعظم کما یس
منها من علامات العاروف الیکون فکین الخوف من الرجا البسائه مع الحمد و الثناء و غیره
السبحه و ارادته مع الکرک الرضا و منها من علامات النقی انه یرى من حدیث ابو بصیر بن
بکلت و منها قوله من اوضح الاستیاضه طویل لا یغیر و ما حدیثه الذاکره ثلاث و منها من کانت سجدت
رائه و قوله لو طهرت فلو لم یما سبعت به سلام الله تعالی اما آنچه از باب احادیث عموم در نصب
النوریه است یعنی اندوه سپردن در این سر قول عظیم یحیی بن یحیی که صحف و احادیث هر یک که در
انخط خود مطابق ستر سبیل رای خود نوشته بعد از حاضران و محقق و مصنفین را که
فان در حق سالیها در تصحیح آن سعی و اجتهاد تمام فرموده از سبب ام المؤمنین حضرت ام کلثوم علیها السلام
داشت و از وی شیخ مشهوره نوشته اند که با کان فرستاد و قد فن بلخ عمده قرآن و اهل بیت
و با طرف مالک بن نبت ما موجب بالشیخ افذکره ثلاث من عمرت فی ذلک کلها و قد اکت و قد اکت
از قرآات شرازه امیاز پیدا که در جمیع مسلمین بر یک مصحف متفق شدند اگر تقسیم تمام نمی بود

سأله في عدة من مسائل اختلاف ائمة اهل البيت عن السنن ما كلك ان هذه من بين اليمان
على ان كل من كان في حال السام في فتح دار منية واخذ بجمل من العراق فادخله في لغة ائمة في
الغزاة فكل من كان باليمن او كان في بلادهم قبل ان يخلعوا في الكفر سبقتهم السبعون
والنصارى فادخل عثمان نسخة من كتابي يا محمد في الصحاح ثم تزود اليك فاسلمت نسخة
الى عثمان فامر يزيد بن ثابت وعباد بن الزبير وسعد بن العاص وعبد الرحمن بن العاص بن زبير
عنه في الصحاح وكان عثمان رطبا الفرس بين الملكة اذا انما نعمتم انهم توبدين ثابت في سبي من
الفران فاستوبوا ان قرئت فاما نزل بليرهم فقلوا ائمة اذا استحو الصحاح في المصاحف ردوا
الصحاح الى حفصة واورسلوا كل ائمة في ما نزلوا من سواها من القرآن في كل صحيفة او صحف ان يقرأ في كل
جميع اقران ما يعينها ائمة في سورة وسلسلة قراءة او ما حال يا قيت في سنن السنة القراء المعروفة
قراهم الى الصحاح فعباد بن كثير وناق اسد الى ابي بن كعب وعباد بن عامر اسد الى عثمان بن عفان
واسد فاسم الى عمار بن عبد الله بن مسعود وزيد واسد فقرة الى عثمان وعلي وهو كما قراوا على النبي صلى
عنه ثم سبوا اكثر قراءة طيلة در زمانه ائمة ممنوعه من سبوا مسلمين في قراءة القرآن معيار لفظ اكمالها
انند ائمة ما كلك ان الغر الصنف بن عبد المنعم قال ما اخذت سورة يوسف للائمة قراءة عثمان بن عفان
ابا في العجم حشرة ما سماه يردد ائمة ائمة في انما نزل قرآن كتابت ان السحال من يدونه
بعد من كان ادرا ائمة ائمة في بيت من تقدم وذلك قول اول بد ظلت الفصل بجم انما در معرفت
تفسير قرآن ومع انزلت وفيه انزلت بطول في ذلك ائمة التزويدي عن ابن عباس قال كنت لعمارة
عنان ما حكتم ان عدمهم الى الاطفال في سبوا المسائي والى ابراهة وبي من المنين فوترت بيننا و
يا كتبتوا بيننا سطر بسبب اسد الرحمن الرحيم ووصفتها في السبب الاحاد في حكم على ذلك فقال وان كان
سبب اسد صلى الله عليه وسلم ما ياتي عليه الزمان وهو نزل عليه السور وذات العدد وكان اذا نزل
عليه السجى وما بعض منه كان يكتب فيقولون صنعوا هؤلاء الايات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا
فاذا نزلت عليه الآية فيقولون صنعوا هؤلاء الايات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا فاذا

نزلت عليه آية فيقول صوابه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا وكذا كانت الافعال من
 ادرايل ما نزل به الملائكة وكانت طورا من آيات القرآن وكانت شبيهة بعصها نزلت بها
 منها فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يبين لها انها من اجل ذلك قرئت فيها ولم يكتب
 فيها سطر بسم الله الرحمن الرحيم فوضعتها في السبع الطوار اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عنه محمد بن
 قايما نزلت عليه عثمان بن عفان فقال اني سميت رجلا انا ليه كتاب الله فاتوه بصحيفة بن صوفيان
 وكان ساء فقال اوجدت اعدا ما تقى به نبي هذا الشرب قال فتسلم صحيفة بكلام فقال له
 عثمان اني فقال صحيفة اذن للذين يعالون بانتم ظلموا وان الله على الظالمين قدير فقال
 كنت لا املكها لك ولكنها في ولائها ثم تلا عثمان اذ قال ان يعالون بانتم ظلموا وان الله على
 الظالمين قدير حتى بلغ والى الله عاقبة الامور واخرج ابو بكر بن ابي شيبة وقتة مناظرة مع وفد
 مصر فالوزاع بالصحف فزاد بالصحف فقالوا الفصح السابعة وكان سيمون سورة بولس البرية
 فقرأ ما صحى اذا اتى على نزه الآيات قال رايتم ما انزل الله لكم من رزق فجاءه منه حراما وسلاما
 قل الله اذ نزلتم على الله ففترون قالوا اربيت ما صحبت من النبي اذن لك ام على الله فتسري فقال مصدق
 انزلت في كذا وكذا والى النبي فان عمر بن الخطاب قال ان الله قد اذن لابي العديفة فذرت في العوالي
 وادرس اهل العديفة فجلوا فخذونه بالآية فيقولوا مفضل انزلت في كذا وكذا وهذا باب في حديث الكوفة
 بعد وجوه حديثه في كتب معتزلة بما نزلت به بواسطه كبر الصحابة وما يروي عنه او روى من مردم موصوفه
 چون فصل خطه قبل حديثه بان درج باندر كروز قيامت انصل على محشر يود بصبه كان تود
 قدر صد وجهل حديثه هرگاه در خطه خبر بيان فضائل اعمال ميمون خوشتر و در عاقلين كرامى ندا عرض انجيز
 عن ابي عبد الله بن ابي عمير عن عثمان بن عفان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تكلم القرآن وعلمه قاروا
 ابو عبد الرحمن في امره عثمان حتى كان النبي قال فذاك الذي اتفقني معقدي بنا ودر عمل باجاست هذا بل
 همى بليغ طاشت وخطرة سلبه اذ انرا معاودة عام ميمونه واطرح احد من علماء بن فروع مولى النبي
 ان فمارة اشترى من رجل ارضا فانها عليه فاعقبة فقال ما سئمت فيضيا لك قال انك فستين في النقي

من الناس اعداءه ابو يونس قال اذ كنت بمنجك قال نعم قال فاختر بين اهلك واهلكم قال فان مر
صلى الله عليه وسلم ادخل احد بيوتهم فاستتر باو بايعا وقاضيا ومغتصبا واخرج احمد بن اسيد
ثمان ازادان بنى سجستانية فخره الناس ذكرا وجملا ان يعوده على بيته فقال ثمان سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول من بنى سجستانية فعمل بها نجا الله في الجنة مدة ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجات
عوارضها استغفرت الله فغفرت له ما استغفرت له من ذنوبه ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها
بمنه استغفرت له من ذنوبه ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها
اهلكم انكرا ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها واهلكم انكرا ودرجاتها
معه وبيان وافق فرمعه كحل برود منور الامام تركت استغفرت له من ذنوبه ودرجاتها
ثمان بن عثمان بن عبد الله بن ابي اسيد بن عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذا كنت في غزوة فقام صلى الله عليه وسلم
ثم قال قلت لجلس النبي صلى الله عليه وسلم واخفت ما اكل النبي صلى الله عليه وسلم وصنعت ما صنع النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم واخرجه احمد بن محمد بن السيب بن ابي اسيد بن عثمان فاعدا في المعاهد فذا بطعام فامسته ان
فأكله ثم قام الى الصلوة فغسل ثم قال قدرت معذور رسول الله صلى الله عليه وسلم واخفت طعام رسول الله صلى
الله عليه وسلم وصليت صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج احمد بن صالح قال زوجني محرابا جارية
رومية فوفقت عليها فولدت لي فلما ما اسودتني نسيت عبد الله ثم دفعت عليها فولدت لي فلما
اسودتني نسيت عبد الله ثم طهرت لها فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يبي رومي بغيره فوافقتها بالبرية
بمعنى البرية فوفقت عليها فولدت لي فلما ما اسودتني نسيت عبد الله ثم طهرت لها فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
بومرث فارتفع الى عثمان بن عفان وولدت له فلما ما اسودتني نسيت عبد الله ثم طهرت لها فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فحق ان الولد للفراة حصة قال وولدها وحقها منه
اسلام ركن عراقي دركن نماي سنت نيت اخرج احمد بن علي بن امية قال طفت مع عثمان كاتلما اركن
قال علي كنت ممن علي الببت فلما بلغنا الركن الغربي الذي يلي الاسود جرت بيده لبيته فقال ما بينك
فقلت لا نسلم قال فقال لم تطفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت بلى قال ارايت لبيته من ذنوبه ودرجاتها

اخبر بين طين قال فليس كسيرة اسوة مسند طلت بل قال فاخذ عنك في بيان سنة كسيرة معصية
 مردان راوردت بنت ابي عبد الله الي بربرة قال راوي عثمان اللبكيه فاجاب وحلت علي محمد بن محمد بن ابي
 امره طعت مجاهدا وعليه رده الطيب في ثمنه منصفه معذته فادرك الناس بل من اهل بيوت
 طهاره ههنا انتبهه واقفت وقال الكتب المعصية وقد نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال كثر
 به ابي جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم يهدوا اليك داما نراي ما لك عن ابي انصفه نون عن محمد بن
 عبد مالك بن ابي عامر بن عثمان كان يقول في خطبه قل يا مبعوث ذلك اذا خطب اذا قام ان المخطب يوم
 التمره كما سمعوا واقتوا فان التمسك الذي لا يسهل من عمل المنصفين فاذا قامت الصلوة فاخذوا
 الصلوات فاعادوا بانها ما كان فان اعتدال الصفوف من دار الملقه لا يكبر حتى ياتيه رجال قد وكلهم من يوتيه
 الصلوات فيقولون ان قد استوت كبر ما لك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يزيد عن ابي عبد الله بن ابي عمير
 ان قال جابر بن عثمان اني سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في خطبة فاصطبر في مؤخر الحرس حتى ينظر ان
 ما له ابن ابي عمير قال السجدة من هو فافتره فقال لا يسلك من القرآن فاجره فوالله عثمان في شهره الذي
 نام نصف ليلة ومن شهره اصح خطبه فتم له ما كثر بلوغه البلاء روى في نه ما عثمان بن عفان بن محمد بن
 عثمان بن عيسى وعاشت شهر ما كثر ما في من نبي من رسول خذ عبد الدار ان عمر بن عبد الدار سألني
 ابا عبد الله بن عثمان وابان بن يزيد امير الحج وهو عمران في قدرات ان انما طلق بين عمر ائمة شبيهة بن جبر
 عاروت ان شتر فاكر ذلك عليه ابان وقال سمعت عثمان بن عثمان بن عثمان بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا يسلك الحرم ولا يطيب على نفسه ولا على غيره ما لك عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الله بن عامر بن ربه
 حال ما سمعت عثمان بالبرج يوم كرم في يوم من ابي في خطبة وجهه خطبه في قوله اني لم يصيد فقال لا يصيد
 كلوا فها هو ولا تأكلوا منته فقال اني سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما لك عن ابي عبد الله بن عثمان بن عفان
 ربه سال عثمان عن الاخذ من تلك اليوم بل جميع بينهما فقال عثمان اتلستها آية وحرمتها آية اخرى فاما
 لا يصيد الا صنع ذلك قال فرج من عذره فسمع رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله وكن
 قال لولا اني من الامر شي ثم وجدت احد اهل ذلك فحدثت فقال قال ابن سنان ابان عليه السلام

نخستین سید و جلید بن عقبه سلمان بن سعید را بطرف ارمین فرستاد از آن بلاد فراوان مجبور
آورد و عثمان بن ابی العاص را بشهم کارزون و ذوالقاریان در آن فرستاد و وی آن فواید را بطرف
اصطخر فرستاد عثمان بن ابی العاص را از آنجا مهمربن صان را بجای خود فرستاد و در آن ساخت و
بنا کرد فرقی با آنهمه ندانست و گفت اما آنکه باقی از آنجا است فرقی از دست عبدالعزیز
سعد بن ابی امیر الوهین عثمان بن عقیق است عبدالعزیز بن سعد بن حنظل بن امارت و فرقی از
وین الفرس فرستاد که بسج او حاصل شود و منقول شود حکم از فرقی از آنجا امام از قبل فرستاد و گفت
هر چه برام بود از نظر ابی العاص و در آن وقت حکومت منتهی شد و طایفه از فرقی از آنجا فرستاد که
دست بر بلاد عراق ساخت امیر الوهین عثمان لشکری اعزام کرد که طایفه از آنجا فرستاد که
بن عباس و عبدالعزیز بن عمر در آنجا محبوس بود و در آنجا بگشتند و در آنجا در آنجا
عظیم از غزاة مصریم از آنجا به بیست و چهاره جانب از فرقی در آن جمله است که در آنجا
الفرقی در آنجا در آنجا با نصف النهار عثمان که مشغول می بودند و در آنجا هر که میسر
انچه امیر الوهین عثمان بن عثمان بود ساخته موضع قزاقان در بلاد مسلمانان عظیم بود و در آنجا
را با جمعی کثیر بدو فرستاد و در آنجا بنام طایفه با آنکه فرستی بجز قزاقان را بدو فرستاد
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
شاهان باقی بسیار سعد بن عبدالعزیز در میان سکن اسلام آمد بن سعد را بدو فرقی حال او گشتند
هر چه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
دو فرقی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
مشورت داد که فرقی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
غنیست آن لشکر با در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نزد آن فوی افتاد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بما فرقی را مسلح و مسلح ساخته در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

انهارم بگذرند که عداوت تمام می شود که تا هر دو فریق کاسبه در یک سو ایستاده و وقت تمام
پاز کنند آنچه میسر شده از عیال هم آورده تا گاه در حالت غفلت بر آن ملاحظه نمایند و گسست کلی
بر ایشان افتاد و هر چه در صورت این الزام می نمودند آن گاه بر شهر بی خطر که قاهره از رفیق بود نظر
گذاشته و از آن غیر با بگشت مطلق می نمودند و جمیع اهل آن را از خیمه بصاله می کشیدند که هفتاد و سه هزار
هزار کس که بر آرد چهار و سه هزار را علی بن ارباب بود و در فرزند بر میر و مال نظیر موجود شده بعد از آن
الفرید دادند و این مکتوب را در احوال می گویند که صاحب قلب عبد بن عدین بن ابی سحر بود بر میسر
عبد بن عمر بر میسر عبد بن الزبیر میسر عبد بن عباس بن یزید از رفیق این ابی سحر است
بنام بن حسن عبد بن نام بن عبد القیس را بجاست که زینت است آنچه بعد بطلای نامه حرب و شرف
قتال عزیمت بر کار افتاد امیر المومنین ابان بن عبد الله بن عبد الله بن نام بن الحسن در روزان
از اسلام در عرب بن داخل شد و از آن جنگ فتح جزیره و فرزند و ما چون بان معاویه بن ابی سفیان
عمر بن امیر المومنین عثمان را با اینکه بر عاقل بودم فری و اصدار متصل است که وصول بان بلاد را
دنیا نماندند اگر اجازت باشد از طایفه بگریزیم که گسست در این چندین بار این دعا را بر حق
حضرت فاروق رسانیده بعد بلا حظ نظیر در با و عدم اطلاع بر خود آن سوا حل و نهی شود که تغییر
بمانی همه فاروق اعظم اجازت داده دیدم که ذی النورین به این رای موافق است ^{در اجابت}
آن سفر داد و نوشته فرستاد که مردم درین سفر احتیاج بکف و فرعون اندازی بلکه این سفر احتیاج
بر که بطریق راه تو برود و معاویه بن ابی سفیان چون رخصت حاصل کرد لشکری گردان ترتیب داده
منوچهر انوشیروان و آنقدر فاری و عیال و عیالهاست و زوجه او ام حرام و غیر از این
از صحابه درین لشکر بودند که در آن ایام بجز بنو زینب و بنو امیه با و مخف که از آن
حاکم جزیره نیز بنی بطنی است که هم قتل می گرفت مطلق شد آنهم به در حوزه تصرف آورد
آنحضرت مسلمان در آن غزوه در میان بگریزید و بجایه معرکه بخاربه کردند و کار پس بردند و با
بسیار بر سب اهل اسلام افتاد و آنرا بر سبخی نظیر که هر سال به بیت المال فرستادند مصالحه

و بعد از آن باز به صورتی دیگر در این طرف و آن طرف آمدند و در آن وقت که
و نصب گنجینه نمودند و در آن وقت که در آن طرف آمدند و در آن وقت که
فرس و کابل را به سبب در آن طرف از فتحی که با آن طرف آمدند و در آن وقت که
عبدالله و سایر سواران امر التوفیق نمودند و فرس و کابل را به سبب در آن طرف
لشکر کران شریف داده از راه کرمان ولایت خراسان روانه کرد و راه بر می گشت
نخاست بر مسعود و خلیفه فرستاد تا با هم راه آن بلاد مشغول باشند تا اگر فتح بیاورد و بعد از آن
منوجه شد و بر نفوسه و اصف بن برخیه طرف همسان میل نمود و با ایشان بار بار گفتار
دین نیز بطبیعی داشت تا آنکه خیال در فکر فریب نیاوردند و در مقام مصالحه بودند و شش ماه از آن
انزمام نمودند از آنجا بهر ما می آمدند و از آن طرف می آمدند و در این وقت که در آن طرف
لشکر شریف را بعضی با نفوسه و بعضی با اصف بن برخیه روانه کردند و در آن وقت که
و بوکانه الحالی آن شهر فرود آمد و در آن طرف که بعد از آن طرف است که در آن طرف
آخر الام مرزبان طوس بر روی زمین است که از آن طرف بر طرف طوس که در آن طرف است
اهل بیضا پور عاجز شده هزار هزار در هم بدل صاحب شریف نمودند و بنویسند و در آن وقت که
اقامت کرد و لشکری بجانب شیرستانه انجا آمد و اهل مرزبان در آن وقت که
اخر تا بر آن شرط که هر کس کاران دیند مصالحه و از آن طرف و مرزبان در آن وقت که
لشکر و بیگانان که او با اهل ماموست اهل لشکر را بر ولایت خراسان گفتند و در آن وقت که
دیگر بجانب اهراة روان نمودند مرزبان اهراة قبل از وصول لشکر او صلح نمودند و در آن وقت که
و تولی آن منعقد شد بعد از آن مرزبان مرزبان مرزبان در آن وقت که
جوزجان و طاسخان و قاریا فرستادند و از آن طرف که در آن طرف است که در آن طرف
عبدالله و سایر سواران امر التوفیق نمودند و فرس و کابل را به سبب در آن طرف
مسئول می شدند و سواران را از آن طرف فرستادند و فرس و کابل را به سبب در آن طرف

اندر رسوایه چه شیبه خواهد بود و ثابت شد از من بنویسند و در صحیفه حضرت علی بن ابی طالب
افشا امر به یمنین با سینه علی که در حدیث است که گفت ابوذر فدای او از انصاف است که در حدیث است
بدر و سوز غم که از آنجا بود به طبع است و این که آن نیز بود و من نیز غمنا بطرفش که در حدیث است
بجست که ام فاطمه ما پیشی بود قوی آمد و سینه علی را به جانب که ذی النورین بآن تسکین فرمود و حاجت
این غم که در غم در قوا بود و در این اندازد و غیر مستعد و غم بی دراز از اسما ذی علی عثمان فاذن
بیده عصا فعال عثمان با کس ابن عبد الرحمن قوی و تر ز غم فاضری فی فعال ان کان یصل فی حق الله فلا
ما من علی مرفیع ابو ذریه ما در فکر کرد و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما احب الی من الی با
انظره و یغفر لی الله نفعی من رب اذ انی الشکر ما لیس له عمامه و سمعت کت مرات قال نعم رواه احمد
آخر الحاری بعد از بدین و سبب حرمت بالزبد فاذ ان ابالی در فعلت له ما انزلک منزله فبا
انکت بالاسم فاحسنت اما و معاویه فی الذین یکنسرون الذی سبب الغضب و لا یغفون فی سبیل الله
فان معاویه نزلت الی بل الکتاب فعلت نزلت فیما و بینهم مکان بین و بینة فی ذلك کت الی عثمان
یشکونی فکت الی عثمان ان اقدم الیه ففقه منها فکثر علی ان سرحتی کانهم لم یردنی فهل ذلك فکثر
عثمان فقال لی ان سمعت نجت فکت فتریا فذلك الذی انزلت فی الزوال و او امر و علی مرت سمعت
و اطقت و اخرج الحاری عن الالف بر حقیقتی قال قلت الی ما من قریب جبار جمل فخر الی حدیث
معی قام علیهم فسلمتم قال منظر الکما نزل بر صفت کچی علی فی بار منتم تم یوضع علی حلق ندی اقدم کچی کچی
نصف کشفه و یوضع علی نصف کشفه کچی کچی من فعله نوبه نیز نزلتم ولی فلیس الی مرارت و سببته و طبع الیه
ذرا ادری من هو فعلت له ادری الغوم الا فکرم هو الذی فعلت قال نعم ما یفعلون سبیا قال لی فایقنت
و من فلیک نفعی قال الی صلی الله علیه و سلم یا با و ذرا سبوا عدا قال ففطرت الی اسیرین یقیضه النهار الی
دری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسأل فی حاجته قلت نعم قالوا احب الی من مثل احد ذریه الله کلا
تلمسه و ما یزیدان هو الا یعطون اما یحبون الذی با و ایدها الی الله و با و لا استغنیتم عن ذی النبی
الله و لا عیاست امر طه کبی الت اذ ان نالت رور مجله افروز اجز الی سبب عن السابین بن سید

جئت بكلمة بالسنن عام ثم من بعد ما في رادكم الله فذكر جهالت ما ندمت عليه من غيري كونه من غيري
في النور والاصول من حيث في ودايرة سواد اعداء اولد اير كنه في سنن رسول الله في الصحاح
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في المرة الثالثة لسمان اني لو دبر و بالذبح على من غيري في سنن رسول الله
طاب من امره في ربه بان يعل رأي فيها طلة تظف سمها وهذا سببا واصلا من السماء الى الارض فانما يدعي
يصلى الله عليه وسلم وهم على انهم روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله اني انزلت من السماء ماء فابدين
على اهل النار ومنه حديث ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتمت فقال قيل يا امير المؤمنين
جزية الزندي ومنه حديث عائشة التي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان ان من الله عليك فتصا فانه اراد
على طلة فلما تجلجتم احره الزندي ومنه حديث مرة بن كعب حين قام خطيبا على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم فاقمت وذكر الضن فخرتها فزجل مقن في تحت فقال يا امير المؤمنين اني انزلت من السماء
فاذا به في ان من عان فاقبلت عليه بوجه فقلت يا امير المؤمنين اني انزلت من السماء ماء فابدين
ومن حديث جابر قال الى النبي صلى الله عليه وسلم يجازة ليصالح فلم يصل عليه فقيل يا رسول الله ما يركبت
الصلوة على احد قبلها قال ان كان يجف عثمان فاجفنا الله احره الزندي ومنه حديث جابر بن عبد الله
ان اراد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد في عهد اولنا صاحب طلة ومنه حديث كعب بن عجرة قال في ذكر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرتها فزجل مقن ربه فقال رسول الله عليه وآله يا امير المؤمنين
الهدى فوثبت فاقمت لصبي عثمان ثم استقبلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا امير المؤمنين
احزب ابن حجة وفي الرايض عن ابي حنيفة قال سمعت ابا هريرة وعثمان محصورا اساذن في اسلام
فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما سكون قننه واخفافه واخلافه دفقة فلما
رسول الله فاسرنا قال عليكم بالامين واصحابه واسار الى عثمان وفي الرايض عن كعب قال طلة في غيب
ان في كتابه اسم المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق عمر العاروق عثمان الامين فاسد اعداء
مخاوية في امره الامنة ثم نادى الثانية ان في كتاب اسم المنزل ثم اهل الثالثة وفي الرايض
عنه ابي قلابة قال كنت في رفقة بالسام سمعت صوت رجل يقول يا ديانة المار فوجت اليه واذا

عنه عن علي بن ابي طالب عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
الدار فادخلت من تحت الباب فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت فدخلت
ان رافعتي زعمه عطينه ووزيت نارها واصحابي ما تروى ولم يوسموا بالالاء فان خلف لدا
لك وسمعت في الرواية من علي بن ابي طالب عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
بما ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا كان تحت طهاره عثمان فقلت ايها النبي فقلت
الاسم ان هذا اسم علي بن ابي طالب في اسم الله لا يسمونك في اسمك ما تقول بينما قال النبي في اسمك ما سمع
بما ذكره في سنة كسرى بن كسرى قال اعني عثمان في اسم الذي قيل فيه ما سمعته فقال والله ان يكون
بيننا عثمان الغنم طمتم قال هذا الموكب اسم قد ناسنا نقول يا يقول الناس فقال اني اريد ان يكون اسمي
اسم علي بن ابي طالب في اسمي هذا فقال انك يا هذا اسمك احزبه الحاكم ومنه حديث عبد الله بن جواد عن ابي بصير
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا ما نزلت بعد ما قالوا اذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مؤبده
وتمت عليه مصطبر الحق يعطيه من اجل احزبه الحاكم وهو وعنه ابن عمر بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
فقال النبي يا بني صلى الله عليه وسلم في السلام العيلة فقال يا عثمان انظر عندنا فاجع عثمان صابرا فقلت
من يومه رمي الله عز وجل الحاكم وعنه ابن عباس فان كنت خادعا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ قيل
يا عثمان يا عثمان يا عثمان فقال يا عثمان فقلت واسمها فقلت واسمها فقلت واسمها فقلت واسمها فقلت
علي بن ابي طالب في اسمك بل السرور دار النور في شرف في عدد ربي وسمعت يوم الغنم
الذي للمؤمنين على كل قول احزبه الحاكم وعنه النعمان بن بشير عن ابي بصير فقلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عثمان ان ذلك اسمك يا هذا اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت
ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك فقلت ان ذلك اسمك
ابن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
ان علي بن ابي طالب في اسمك يا رسول الله الا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر
الا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر فقلت ان لا تدعو ابا بكر

ثم سئل ابو بصير عن رجل كان له ثوبان من حرير فقال يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الله
وانما صابره اليه فقال في صبيته واما اهلها طرية فليس فيها خاثير وروى ذلك اليوم اعرفه ابن ماجه في
الاصحاح فحدثني عنه في صبيته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ردياه كخناخنه فما حزن ان قال ان
لمرأه من حبه من العسل من التبن في وحين ابرئني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان رفقتني
فكتمت عيني قال في الغنمة يا رسول الله قال اخجل الابل باسمك وبيوتهم في شقار المطبق الراس لك
بوجهها يوم القيوم هذا الرجل اعلم من الابل لك من العسل او لك ابرك اوقات امك امك
قال فاصح الله ان لا يكون فقال ان اذ ايمان محابة وعلقوا بك من طين حريت حضرت خيرا امام علي
الصلوة وسودت من ابنته انما نسبه فانده عمر افوان الامم التي تفتي على اهل البيت صلى الله عليه
اخبره الفلك من طريق الحسن بن ميسرة بن مباد قال سمعت عليا يوم الجمل يقول كذا اللهم اني ابراهيم
دم عثمان ولفظ طرس علي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي واداره اهل البيت فقلت في ذلك اني لا سخي
م اعداها بايع فوما قتلوا ابن قال له جعل الله صلى الله عليه وسلم الاستحي من سخي منه اللابكة وكان
لا يستحي من الله ان ابايع عثمان فيل الدير فلم يصدقني بعد ما فرغوا فلا فرغوا من رحمة الله التي وسعت
الجميعه فكان ما صنع من علي فقلت اللهم قدمني عثمان في عرضي ومن طريق الخاطبي عبد الرحمن بن
محمد بن ابيه في قصته طويلة قال محمد بن حاتم فقلت يا امير المؤمنين انا قد منعتك من ذلك
سالمون من عثمان فاذا تقول مني قال فاقه عثمان بن ابراهيم محمد بن ابي بكر فقال وقال فقال لاهل
با عار وبارحم تقولان انه عثمان استمر وارا الامرة وعاجبتهم والله فانتم المستوفون
سلككم عدل بكم يتعلم ثم قال يا محمد بن حاتم قد قدمت المدينة وسلبت عثمان فقال كان يوم
من الذين آمنوا انتم القواد آمنوا انتم القواد اسواد السجدة الحسين وعلي الله فليس كل المؤمنين
من ابيت دارون بن عرفة عن ابيه قال مايت عليا يعني العزة بالخوف وهو على سرر وعنه
ابان بن عمار بن زان في الراجح ان اكون انا واولئك من الذين قال الله عز وجل ومن ثم ما في حديثكم
من فعل احوالنا على سرر خابن ومن طريق محمد بن الحنفية قال جاء علي بن ابي طالب الى زيد بن ابي

رضي الله عنها موجودة وعنده قوم فقال في يومئذ كذا كذا استقلت فكانت باطون على ما علمت
والذي فلق الفضة وسبر الشربة ما نقلت وما امرت بقتلها معن اقول السيد يحيى الموسوي بن علي ما اخرج في احوالي
انه قام خطيبا فقال لجهان من هابت البانعة في سماي جبار است ارب ربنا فوفيتنا قبا وروايت
على الله عليه السلام في يومئذ ما علمت فابينة من فوام المرزبان ابو بكر فوضع يده على منكبيه رسول الله
الله عليه وسلم ثم تلاه في يومئذ ما علمت في يومئذ ما علمت فابينة من فوام المرزبان ابو بكر فوضع يده على منكبيه رسول الله
يتم فقلوني فانحسبت السرا حيزه انما من فوام في ارضه قال فقتل علي الاشرى ما يحدث به الحسن
قال يحدث بما راى واخرج الحاكم عنه فادعوه في رجل قال ما است الحسن بن علي رضي الله عنه اخرج من
دار عثمان بن مريخا ومن احوال الاميرة العشرة البشارة سعيد بن زيد عن قيس قال سمعت حبيبا بن زيد يقول
والله لقد اتيتني وان طهرتوني على الاسلام قبل ان يسلم عمرو بن اعدا ارضت الذي صنعت بها
صاحب روزه الهجاري ومن احوال حقبة الاميرة عبد الله بن سمعوه قال قال عبد الله وادخلت قولوا
لا يصيبوا مدنتها ومن احوال صاحب سيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان ما اخرج ابو بكر
عنه من باب الخيرة قال انما حذيفة معن سار الصربون الى عثمان فعلم ان هؤلاء قد ساروا الى اهل اهل
فقلوا قال يقولون والله قال قلنا فابينة من فوام في الجنة والله قال قلنا فابينة من فوام في الجنة والله
وتمت في يومئذ ما علمت في يومئذ ما علمت فابينة من فوام المرزبان ابو بكر فوضع يده على منكبيه رسول الله
نسلكوا سيرة رسولهم فلبسوا بالانتم الى يوم القيمة وما اخرج ابو بكر الهيثمي في سيرته في سنة ١٠١٠
كلام طويل من عبد الله بن سلام قال اما التي قد ظنت بهم لا تقبلوا اعدائهم ولا توالوا من سركتموه
عشرة ليخفف عنهم يومئذ ما علمت فابينة من فوام المرزبان ابو بكر فوضع يده على منكبيه رسول الله
الا فقل بعثت وكنون الهامد ما اخرج ابو جعفر في الاستيعاب انه قال لقد فرغ الناس من علي الفقيه فقبل
عثمان بن ابي شيبة لا يفتل عليهم الى قيام الساعة ومن احوال زاهد الامامة ابو ذر ما اخرج ابو بكر
انه قال لو امرني عثمان ان اسوي في راسي رمية ومن احوال كاتب الوحي زيد بن ماتب ما اخرج
ابو بكر عن زيد بن علي قال زيد بن ماتب من كفى عثمان يوم الدار ومن احوال حافظ الكوفة

عليه السلام الى بيعة فاعترض ابو بكر محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذر بن ابي الجهم بيعة وادركه
فعلوه ما اعلم صلحهم ظاهرا وبكيتهم كبرا وادركه ليعجز العقل والموت في ذم النبي من قرئين حتى بانى اهل
لما قال ابو اسامة بن جندب في اكله في بيعة بها نزل النبي وامن فقال حبره الامام عبد الله بن عباس ما ذكره
ابو جهم في الاستحباب قال قال اصحابنا قال قال عثمان بن عفان لما جازى كعب بن اشرف فمضى فمضى
معه بعد ظلم اسباب اختلاف عاصم بن برزق بن العوذين واقدم اليه بن برزق بن العوذ بن اشرف كعب واسب
قال واخي جندب بن جندب ما اطلع به اصله فاصول الله اخرج ابو بكر عن ابن عباس قال قال النبي
واسب ما كان من ادركه من امير المؤمنين مردمان يكون بعدا بين يدي عثمان فان فراس بن
علقمة طعن كعبا كعبان فمعهما يوم الازد دارهم قال قال عبيد بن امير المؤمنين عثمان قال اخرج
الاستر بما قال ابن عون انه قال ظمير الامير المؤمنين معاوية فقال يا استر ما سر هذا
مضى فان قلتما ليس من احد من بني كعب بن ابي خلف لم امرهم ونقول هذا الحكم اهانوا
بنه لستم وبن ان تفعل من نفسك فان ابيت يدين فان الغوم قال ما من احد من
قال لانه ان اطلع ليم امرهم فاستت اعلم سرا بالسر طينة الله عز وجل ابدان فان لم يردون
غير الحسن فان اقدم تغرب عنى اعقب من ان اطلع امراته محمد بن عبد الله عليه السلام بعضها من بعض
قال ابن عون وبندا استب بكمه لان انفسهم لم يرضى فوالله لقد علمت ان صاحبها بين يدي كان
بعضها من الغيبها وما يقوم بندي بالفضاء واما ان يقولوني فوالله لو فلتوا ولا يتقون بعدى بل
ولا ياتون بعدى عدوا جميعا ابدان قال فاعلم الاستر والظن فقلت فطعن لعل ان سمع جازي
كانه ذر بن ابي ظمير الباسم رجع وقام محمد بن ابي بكر في مكة من حجة النبي الى عثمان فاقدم عليه فقال
بها صبي سمعت وقع اضراسه وقال ما انى فقلت معاوية لما فنى فقلت ابراهيم ما اغت فقلت كعبك
فقال ارسل لي بطي يا ابن ابي ارسل لي بطي يا ابن ابي قال فاما زانية استعدى رجلا من التوبة فبنه فها
اليه ميعض حتى وها به في ناسه فاستبه قال ثم مرد فلو اعلية حتى فلتوه واخرج ابو بكر عن ابي اضره
عن ابي سعيد مولى ابي اسد الغفاري قال سمع عثمان ان وفد اهل مصر قد اقبلوا فاستقبلهم فكانت

قرية فارجا من المدينة لولا كان قال فلما سمعوا به اقبلوا كغزة الي اشكار الذي يوفيه قال فانه
قال واكره ان يقدموا عليه المدينة او يكونوا من حلفك فاقوه فقالوا ارجع انصحك فذموا فقالوا افتح
الجماعة وكان يسعون صخرة يومئذ الرابعة ففرا ما حتى اذوا حتى عطفوه الكعبة فاليه ايت ما انزل الله
من رزق فجعلتم منه عرابا فخللا قل الله اذن لكم على الله ففقدون قالوا ارجع انصحك فذموا ففعل
الله اذن لكم ام على الله ففسري فقالوا الله انزلت في كذا وكذا واما العربي فان عمر بن الخطاب رضي الله عنه
بلا والله انزلت اذ انزل الله الصلوة فزودت في الخبري لانه اذ انزل الله الصلوة ففعلوا ما اخذوه بالآية فيقول
انزلت في كذا وكذا وان الذي يلى كلامه ان يمينه في مركب يقول ابو الفرة يقول يلى كسب بوسعيد قال
ابو الفرة وانا في مركب يمينه قال لم يخبر اذ استودعني يومئذ لادري بعد فان اذ اخذت وانا يومئذ
في كسب بوسعيد ثم اخذوه بالسياح لم يبعه منعا حتى فخرها فقال استغفر الله والقراب الله فقال لم نا
تزدوه شيئا فانخذوا شيئا فقله قال فحسبه قال كبتوا عليه سرطما قال واخذ عليهم ان لا يتقوا الله ولا
يؤاخره فاجابته ما اقام لهم سرطهم او كذا اخذوا عليه فقال لهم ما تريدون فقالوا تريد ان لا ياخذ
الدينية حتى تاتنا من الالسن قال عليه وللهذه الشيوخ من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فرضوا وفتوا
معه الي المدينة راضين فقام خطب فقال والله اني ما رايت واخذ ايمهم خير لحوالي من هذا الوفد
فدهموا حتى قال مرة امزق بيتا قال من هذا الوفد من اهل مصر الالهة كان رزع فطيلبي بزرودون
كان من غلبت الالهة لانا لاكم عندنا انا من الالهة قال عليه وللهذه الشيوخ من اصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم فغضب اليهم وقالوا كبري امية ثم رجع الوفد المهرجون راضين فنباهم
في الطريق اذ ايمهم براكب يتبعون لهم ثم تعار قهم ثم رجع اليهم ثم تعار قهم ففعلوا اليه انك
لا تزل ما تاك قال انا رسول الله لو بين الي فاطمة بغير ففتوه فاذا بالكتاب على اسنانهم
حاشية فوجاهل بغير ان يعفكم او يقطع اليهم وارجلهم فاقبلوا حتى قدموا المدينة فاقوا عليا فقالوا
الم تر اني عدو الله ام فيما كذبوا وكذا والله قد اهل دمه فزعموا اليه فقال والله لا اقوم بمعكم
قالوا فلم كتبت اليها قال والله ما كتبت اليكم كما باق قال فطر بعضهم الي بعض ثم قال بعضهم لبعض

البهائم فاعلموا ان هذا التصديق والاطلاق على فرج من الدنيا التي فرجة او قربة لها فاعلموا ان اولها
 على ثمان فقالوا كتبت فيها بكذا وكذا فقال اما انسان ان تقبوا على رجلين من المسلمين او بينا
 ما سداني باية الا هو ما كتبت فلا املك وقد تعلمون ان الكفاية كتبت على لسان الرجل ونحوه
 القائم على الامانة مخالفة له والعدا على ذلك فيفضل عبود والمسيح قال صوره في الفتر
 ما حضرت عليهم فقال السلام عليكم قال فما اتهم اعداء السلام الا ان يرد رجل في نفسه فقال السلام
 باسد هل علمت الي استررت رومة بل اني استعذب بها فحنت ستاتي فيها كرسا راجع من المسلمين
 فهو قال فلام تمنوني ان استررت بها حتى اظفر على ما البحر قال السلام باسد هل علمت الي استررت
 كذا فاذ انما الازمنة فردت في السبيل ثم قال قبل علم احدنا الناس من ان يصلي فيه قبل
 ثم قال فاشدكم باسد هل سمعت بني اوصلي السطية وسلم بذكر كذا وكذا الشيا من سائر وذكر اتي
 من ينة المفضل قال نعم النبي جعل الناس فجعلون مهلا من امير المؤمنين وقت النبي وقام الاستر
 فلادري يومئذ يوم اذ نزل فقال امله فذكر بكم قال فوطيه الناس حتى يوكفوا وكذا ثم انه سب
 عليهم مرة اخرى فوعظهم بكم فلم ياقذ فيهم الوعظة وكان الناس ياقذ فيهم الوعظة اولها
 بسبوا منها فاذا اعدت عليهم انا فاذ فيهم الوعظة ثم فتح الباب وفتح المصحف بين يديه قال فاذ
 الحسن ابن محمد بن ابي بكر دخل عليهم فاقذ بنية فقال عثمان لقد اخذت في فاذا او قربة مني فخذ
 ما كان ابو بكر ليا فخذ او ليعقده قال فخرج وتركر قال وفي حديث ابي سعيد فضل عليه رجل فقال
 حبي وبنيك كتاب اسد فرج وتركر وفضل عليه رجل فقال الهوت الاسود فخذ وخذ ثم خرج
 فقال واسد ارايت شيا قط هو الدين من حلقه واسد فخذ حتى رايت غنم مثل نفس المان قد
 اجره ثم دخل عليها حرفة قال بني وبنيك كتاب اسد المصحف بين يديه فاهوى اليه بسيف
 فاقف به فقطعها فلادري اباها او قطعها فلم ينهها فقال ما واسد اباها ان كنت
 خط المفضل وشيرة في غير حديث ابي سعيد ففضل عليه النبي فاشوه بمسقط فانقطع
 الدم على هذه الآية فسبكم فيكم وهو المسموع العلم وانها في المصحف فلكة واخذت من

الفرافرة

فخاضه في صبيته الي سعيد طمئينا فوضعت في حجره وذكرك فبان ان تغلر بنا الشرا وقلوا
عانت او تعانت في ذلك حالنا منهم فانها اسد ما اعلم غيرنا فغرت ان اعدا السلام
بمعدنا الا انهم ينادونهم جميعا من بني فخر قال ما ساد بد اللام فارها سعد
ما بار طمئينا الي صبيته فخرها ما نزيده ان تذكرك سيبا اعدتها او شيئا فطمئنا فان
ما ساد اليهم ان الصبر والهديم فالي مشغول في حياتكم يوم كذا وكذا حتى امرت فان
اشرف من همة لخصومك قال فخرت بعد ذلك فخرت قالها ابو محسن مدين فان تدا ويزيد
عسك فخره قال فلما امتعوا اليها ومنه نعم قال لم عمان ما تفوتون حتى قالوا نعم ما ليك صبرك قال
قال فان عمان ما سعد ومارسك اليها فافرف بعد ذلك عارا ان يعرف فخره ودرموني عمر غير
امرني فخرنا ما امرت ولا نصبت فبنده يدي لمار طمئينا قال ابو محسن يعني ليقين قالوا نعم عليك
انك صلبت في خوف حفا واعدت فلما بار في حذيفة فقال ما كنت مما نانا اذا قيل قراءة فلان وقراءة فلان
وقراءة فلان كما اختلفت الي انك رايك نيك صابا فمن ساد وان بكر فلما من حذيفة قالوا نعم عليك
انك صبت طمئينا اليها حتى فرست فخال انه ليس العرفم الاله حمى برعون ويزيدنا ففعلت ذلك
لهم فان رديم فافروا وان كرم ففروا قالوا لا نفروا سلك ابو محسن قالوا نعم عليك ان استلمت
الاسمرا اما ربك فالأمة صاحب كل عمر يابوني صاحبهم الذي يكونه يستعمله عليهم واعدت عنهم ان
بكر موجه قال نعم انما الي العيرة ربهما بعد الله به عامه فافرة عليا قال الكوف اعزل سعيدا او قال
الوليد سلك ابو محسن فاستعمل عليا ابو موسى ففعل وقال ابل السام قد رعبنا معاوية فافرة عليا وقال
ان مر اعزل مما الي سعي فاستعمل عليا عمر به العاص ففعل قال فاعاوا بسبي الاخرج منه قال فانفروا
براضين فيما بعضهم في بعض الطريق اذ مر بهم راكب فاشبهوه فضفوا فاصحابا موكتا بان اداة
ان عليهم ان فذوا فلانا و فلانا فافرسنا وناقم قال فرحوا فبذوا بطي فبار سعيد الي عمان فقالوا
به انما ليك فذوا فاعلمك جمال عمان و اسد ما كتبت وناقلت ولا امرت قال فرح تظن قال ابو محسن
نعمهم قال الفرخ كاتبي فذروا ففكرت يا علي فقال علي ولم تظن بذلك قال انك مطاع عند القوم فبا

ثم لم نردم معنى قالوا ان القوم الذين اطلقوا عليه من عباده قالوا ما سرف عليهم وقالوا انهم استعملوا في قومهم
ما فعلهم امر مسلم الابا بعدى ملك من قومه اذ علم او شيب ذوانه انما كان يقسم امره ما عليه شيئا
منه من اذ اسلمت قال قال القوم عليه وما سرفه انما ساروا لا تراق فيه محبة من قوم طهه
ابن الزبير بن عاصم في كتيبة حتى بهزيم لوسا فان قيلوا انهم خلقوا من ساريت حيد بن ابي
الغضنبري وانه سرف بهما عرض السيف ما ان هذا الفقه ولكن عوان قوم على انهم لم يسكوا في
طهه بن عاصم بن ابي المرحوم واليه في قال طهه احد من سرفه او داهم فعلاه الا ان ساريت
ثم اطلقوا امر ابا سيرة في السيل وكنوا بالنهار حتى انوا بعدا من سرفه ان قال فكنوا في فارس
قال طهه من كان بلاد معمار قال فدخل في زمان في سرفه ان قال سرفه حتى سرفه طهه بن عاصم
فراهم قال طهه الى عامل محاديه قال فخره بهم قال فخدم محاديه فخره بن قوم اما ان كانت في القوم
عنت فان سرفه با وضع بيان وكشف في سرفه قوم رانا انك لم تزد وحدثت بران
فانم كنت ليس بر ايات سرفه فبر كرم اخراج ابو بكر من طهه بن عبد الملك بن ابي سليمان قال سمعت ابا
يعلى الكندي يقول ان سرفه ان اطلق الى سرفه هو محصور فقال يا ايها الناس انتم سرفه واستغفروا
فوا سرفه قتلتموه لا تعالون بهما ابداء لا يجابرون عدد ابداء فخلق حتى تغبروا كذا ابو بكر
بين اصابعه يا قوم لا جبر منكم شقاي ان يعيبكم من اصاب قوم نوح يا قوم بود او قوم صلوا
قوم لوط منكم بعهد قال دار من ابي عبد الله بن سلام فقال فقال الكف الكف انك في حجة
فدخلوا عليه فقلوه واخرج ابو بكر منه ابن عوف عن محمد بن سيرين قال قال سرفه طهه بن عاصم فقال
ابن عوف رجل انا ليكنا بلاد فانه لصعصعة بن ضوجان وكان رانا فقال ما وجدتم احدنا نوح
فغيره الساب قال سرفه صعصعة سكام فقال ابو عثمان ان قال اذن لذين هما تون بانهم ظلوا
وان الله على سرفه الغدير فقال كذبت لي كذبا لا محابك في كنيها في ولا صحابي ثم تلا عثمان اذن لذين
يعالون بانهم ظلوا وان الله على سرفه الغدير حتى نوح ولى الله ما في الامور واخرج ايضا عن
سيرين قال يا زيد بن ثابت ان قال ابو عثمان فقال انه الاضار باسباب قالوا ان سرفه ان كونه ضار

عن ابي قال شهدت عثمان يوم حوشر في موضع الجانيز وهو النقي الحوشر يعني الا على ارض بطن فراست عثمان
اشرف من النخلة التي على مقام جبرئيل عليه السلام فقال ابيها اني ارا فيكم ظلمة فسكنتم ثم قال ابيها اني
اذا فيكم ظلمة فسكنتم قال ابيها اني ارا فيكم ظلمة فسكنتم ثم قال ابيها اني ارا فيكم ظلمة فسكنتم ثم قال ابيها اني
فقال له عثمان الا اراك بهنا ما كنت اري انك تكون في جماعة قوم تسرع في افعالهم
ثم لا يجيبني انك يا ابيها ظلمة تذكر بعد كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع
كذا وكذا ليس هو انما هو غير هذا غيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابيها اني ارا فيكم
بني الا ومعهما صاحب راية من امة موذية الهينة وان عثمان هذا يعينني راية من امة موذية الهينة قال
الحمة اللهم نعم ثم انصرفوا وانهما لا يراهما الا في كبر امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه اية او نحو ذلك
كمنه كره ودره را اقد او بائنه در شهيد بدر حاضر شد و در راه فرار بمقتور و در بوعت رسول فاب
بعد عبد الله بن عمر مسعودي جوار انك با من وجه شد اعرج البخاري عن عثمان جوار بن مومنان جابر بن
من اهل مصر حج البيت فترقى فما جلوسا فقال من هو الا القوم فقالوا مولانا اقرئنا قال من الشيخ
تا و امير المؤمنين عمر قال يا ابن عمر اني را انك عنيتي قد نسي بل تعلم ان عثمان فر يوم احد قال نعم قال
فعلم انه لعين عن بعد ولم يشهد قال نعم قال فاعلم انه نقيب عن بيت الرضوان فلم يشهد قال نعم قال
السد كبير قال ابن عمر قال بين لك ما فراره يوم ابيها شهد ان الله عفي عنه وغفر له واما نقيب
عن بدر فانه كان تحت بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مريضه فقال له رسول الله صلى
عليه وسلم ان لك اجر من شهيد بدر او سهمه واما نقيب عن بوعت فلو كان يطير مكة اغر من وانه
لبينه مكانه فبوعت رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بوعت الرضوان بعدا ذهب
عثمان الي مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة النبي بده يد عثمان فغضب بها عليه
فقال بده لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها انا ان محك وصغرت عثمان محمد نيزان ان محك
ساقى دوده اعرج اهد عنه فانه عن سفيان قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة فقال
له الوليد يا اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن اني لم افر يوم غنين

حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہما عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
 عن الزہری ان عثمان بن عفان اتم الصلوة بمنی من اجل ان عرابکم کثیر وکثیر منکم منکم منکم منکم
 بالنسب ان الصلوة اربع ذکر الکریم یؤبرس الزہری لا اتخذ عثمان الا محال
 بالطایف دار اهل البیت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان عثمان صلی اللہ علیہ وسلم
 وطیاً فقیه یؤبرس ووقول با وجملة ما عرفت نذارد کثیر امام جابر صلی اللہ علیہ وسلم لکن حضرت
 عثمان جابر را بسته بجهت عارضه انکار نموده و آن عارضه قصه عراب است در کتب مشرف و سبب
 و وجه یعنی نشان قامت و اندام و اصوات و از آنجا که در کتب محرم علم میدکند غیر محرم نه برآید
 او و نه نام و آنرا از عید کرده است که در ذراجه احمد بن محمد بن ابی العباس قال کان ابی العباس
 علی امیر مکه فی زمنه عثمان فاقبل عثمان الی مکه فقال لعبد اللہ بن العباس فاستعینت عثمان فاقبل
 فقدم فاصطاد اهل الایحیاء فطعموا به ما اذع فاجلوه عراقاً للشر یؤخذ منه الی عثمان و اصحاب
 فاسکوا حال عثمان سیدم اسطه علم نام بصیدا اصطاده فعم جل فاطمونه فاباس فقال
 عثمان من یقول فی هذا فاقولوا علی فغبت الی علی فی ایه قال عهد اللہ بن العباس صحیح الظاهر
 معین با و بوجت الخط عنک هیه فقال لعثمان لم تضطر علم نام بصیده اصطاده فوم علی فاطمونه
 فاباس قال فخطب و قال انشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی انی بانی حار
 و حسن فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما قوم حرم فاطمونه ابی العباس فاسبوا انما هو و اولاد
 اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی انشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی
 انی بیض النعام فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما قوم حرم فاطمونه اهل الطل قال شهید و ا
 دو شیم من العده من الاثنی عشر قال فثنی عثمان و کرکه عن الطعام فذفل علی و اولادک الطعام اهل
 الا اهل در بیاب بنابر ابی یوسف بر ما عرفت حضرت عثمان منقده و امام را فی ذکر کتاب فقه
 ابن حبت بلای بطی لابن تغریبر کرده و در کتب الی قان من کتبه و از حدیث صحیح
 جابر باعه و وجه نفی تمعه و آن جمله آنکه بنی امیه را در عطا یا بر سایر اس ترمج میداد

کلبه و کنه و سینه و تنه و پاهای او را در آنجا برکنند و ملاحظه نمایند که آنجا
 علیه و بر سر او که در صحنه در خلافت دارند از غیر مکتوبه و مکتوبه باز میکنند بلکه در آنجا
 تمام تفاوت را در صحنه بخاری بر سر او که در صحنه از مردم بر افتاد را بجمع جاری کرده است لیکن
 به این تفاوت نگاه مستقره می آید و در میان می که بنویسند بهمانند حضرت فاروق رضی الله عنه
 حضرت ایمنان فرمود است که رسول الله صلی الله علیه و آله در صحنه را می که به حضرت علی تو فریق و آن
 او غیر و علی و برکت است که حضرت علی صلی الله علیه و آله بر او و طبع او بود که او را هم صحنه در اطلاق اهل خلافت
 کردند و حضرت را کتاب مرتبی در بنای بنی هاشم از انقباض خاطر علی بن ابی طالب و سبب آن در دست
 مصائب طایفه و تفسیر احمد و الطبریزی و سبب آن در تفسیر حضرت علی بن ابی طالب و تفسیر تواتر
 بی ایامه می آید که در آنجا یکدیگر جدا و نه با یکدیگر می مانند خدای عزوجل از اهل طاهرات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله از بنی هاشم با آنکه طاهرات لیکن امر مستر و در صحنه غیر نهاد و انقباض خاطر از خود آنکه
 و مثل و کتب آن ایس الشیطان من کفر العرب سی فی التخریس بنیم و الا ایس من اهل المؤمن العاه
 فی حدیث الغنم فقال انبی صلی الله علیه و آله و سلم و کتب صحیح الامان در بسیاری از احادیث صحیح است
 بر آنچه در آنجا می کنند بر انقباض خاطر عدم ایهام تقریر صحیح است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سوا این اسلام را آنرا با نازند و حضرت سید زینب علیها السلام را در آنجا است که یکی را از او
 میگردند و در حال فاسد عمل میباید و کانی که حق تعالی آنرا معرفت از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 حفظ و سوا این اسلام هرگز نبوده است یکی را یکی میگردند اگر را وی میباید کرد یکی را با بنی میگردند و خدا
 میباید که فضل الله بنی امیه است و او در ذوالفضل العظیم از جن ابوبکر بن ابی شیبته قال حدیثنا
 و غیره شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت ابا سراج الحدیث عن مصعب بن عمیر بن العباس قال ان
 العباس بن علی همان ادمه قال فاتیته فاذا هو یقوی الناس فدعوتة فاما ه فقال فخرج الوجدان
 الفضل قال و وجهک یا امیر المؤمنین قال ما ردت ان انانی رسولک و انا اعدی الناس فقیتم
 ثم اقبلت فقال العباس انک کرسد فی علی فانه ابن عمک و اخرجت و در یک در آنجا است

ان علی علیه السلام و صحبه کرامه قد بلغنی انک تری ان تقوم بیل و اعجاب و غفنه و کنگ انیر
المورنه و ان فان ما اولی من العکاب قد شغفک ان علیا لورما ما کان او دونه و کنگ انی الایه
و بعث الی علی فقال اذکرک السیف ابره کنگ ابن عکاب و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
ان علی علیه السلام و علی بن ابی طالب فقال لیسوا منی ان اخرج من دره بر حضرت فاما ان کرامه ان
لا یفام کتا بله فلم اکنه لا اقل حال محمد بن جعفر سمعت ما نا اخصی و عرفه کتبه خیره و هذا الحنا
صیح قوی که تری و ان اولی که درون جامه از کبار و مهابرت و انصار علی بودند فاما ی و عبد الله
مستور و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
که حضرت علی بن ابی طالب ازین زواج و سینه بدست بعل نماید الا با بر رفا به محصلی جمیع است
امر ملت ابو ذر اکت که رفته در فاعد مغرره شریه نه اقد و عبد الله بن مسعود و ما برای کنگ و کنگ
احمدی نام بر صحف شریف علی بن احمادی خولس لهما موقوفه عاریه یا سر را خوشی که با حلیف
می کرد زجر فرموده از انچه می بایست برین باز بسیار مانند کی کفایه از انواع ماطعات که
ان و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
و بی النورین و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
و نه از منصفه ان خولس ان فصل کنگ که ایل جم غیر حقیقی ذکر میکند از اسراف و بیت المال
و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
شده اوقات کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
بر بدین بن شریفه ملا به نمونه تا کنگ قیل و قال در بیان طبعه کنگ فی الحقیقه این اشکال مخیرت زیرا که
یک صید در اقامت حله مال خود را حقیقت به ایل فرم شود بعد حقیقی حال اقامت حدود فریم و کنگ و کنگ
کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
قبلت و حضرت عمر همین راهت حدسرت کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
شیر غر و ان عبید الله بن غازی بن الطیار ابره ان السورین عمره و عبد الرحمن بن الماسود بن عبد

والمؤمن انما على تكلمت فانه وما ذكره به ابي سفيان ثم بعد ذلك اذ يجمع من ذوقه بنحو مسلمة ان يراها
براهمة واما ما ذكره في حديثه بعد رسوله صلى الله عليه وسلم فانه يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان
اخرج اليه ابي بن عبد الله بن علي بن ابي طالب فقال يا رسول الله اني اذ قال ابي جعفر قبل النبي
صلى الله عليه وسلم في الغنمة قل انت فنته الرجل في اهل داره وولد وولده يكونوا الصلوة والصدقة
والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس هذا امر لك ولكن النبي صلى الله عليه وسلم قال قل يا ايها الذين
المؤمنين ان يديكم وبيوتكم بايا مسلما قالوا واياكم انما قالوا بل يديكم قال بل يديكم قالوا انما قالوا بل يديكم
اجل قل لذي هذه اياه من النبي صلى الله عليه وسلم قال نعم ان اهل داره وولده وولده يكونوا الصلوة والصدقة
فبينما ان ابا سفيان قال يا رسول الله اني اذ قال ابي جعفر في حديثك ان يديكم ان يديكم
ويديكم بايا مسلما من اذن انت ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
ازوي ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
فنته توقع يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم في حديثك ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
مجان فنته في حديثك ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
ذلك من يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
منه عما يروي عنك فانه روي عن ابي جعفر انه قال في حديثك ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
صلى الله عليه وسلم قال يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم في حديثك ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
يخرجني على اخرج ابو داود عن الحسن بن ابي بكر انه النبي صلى الله عليه وسلم قال في حديثك ان يديكم
فقال روي انما روي ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
وعمر فخرج ابو بكر وولده عمر وولده عمر فخرج عمر فخرج عمر فخرج عمر فخرج عمر فخرج عمر
في حديثك ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم
بمعنى مناره ذلك فقال فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته فنته
ان روي ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم ان يديكم

رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت مودا من نور جرح من تحت راسي ساقطاً حتى استقر بالأسفل
حوادث وفاق مؤذنة بلانة قال فيها يندك أكار فاعلم أن محراب صلى الله عليه وسلم من ذلك موت
حضرت عثمان مخطئ في الشكوة من أبيه بيرة قال سميت النبي صلى الله عليه وسلم بقرات قلت
يا رسول الله إنني أجد مني بالبركة فتمت ثم دعاني بنهر برك قال من جدي فاجعل مني من ورك
كلا ردت له ما قد مني شيبا فادفن في يوك فقه ولا تشبهه نشره فقد قلت من ذلك لك كبره او
كبرته وسق في سبيل الله فكل ما كل منه وطمح وكان لا يجازي مخوف حتى كان يوم فاني عن فانه
القول آخره يوم سعيد السبب في عاربه توفي في زمن عثمان بن عفان نسجي برب و منهم سما
عليه في سدهم سلم فقال الله في العصابة اول صدق صدق ابو بكر الصديق في نفسه
والعوي في امر الله في الكبار لانه صدق صدق عمر بن الخطاب العفي الابعين في الكبار لاول صدق
صدق عثمان بن عفان على من اجتمع حضرت ابن و بعيت عثمان انت العفن واكل السيد الضعيف وقا
الساعة وسبا بكم خير من ارسى ما بمرار ليهتم بك جعل منه بنى فطم نسجي برب نسجو الجبار في صدره
ثم سلم فوان ان اخي بنى الحارث بن الخزرج صدقة صدق اخراج الجباري عنه ما في عنه ابن عمر قال اخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتما من روق وكان في يده ثم كان بعدني بدلي بكرم كان جبه
في يوم ثم كان بعدني يد عثمان حتى وضع في يدي ثم سميت محمد رسول الله واخرج الجباري عن السر نسجي
الصدق قال كان عام ابي جصا الله عليه وسلم في يده وفي بدلي بكر عبده وفي يد عمر عبد البكر قال
فلما كان عثمان عليه السلام على ابي بكر فخرج الخاتم فجل بعيت به فسقط قال فاقطعنا تلكه ايام
مع عثمان فخرج البير فلم يجده واخرج ابو عمر قال قام فامر بن ربيعت جعل من الليل من ربيعت
في الطوق على عثمان فصاح من الليل ثم قام فاتي في المنام فقيل له قسم فاسأل الله ان يعيدك
من الفتنه التي اعاد منها صلوا عباده فقام فضلى ودعاهم استكلى فخرج بعد الايام
واخرج البعير من ابي بكر بن عبد الله بن عثمان على الصدق فطلب يوم بلجة موت عثمان فاطال اليك
ثم فاذ جازي ان شربت حفاضة النبوة من امه محمد صلى الله عليه وسلم وصارت في

من فقه حنفی آقا امام شریف امیرالمؤمنین و امام الامامین امده الفای علی بن ابیطالب رضی
الله عنه پس از آنکه است که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرابتی قریب است در سرف
زب مهابت مرتبه علی بن ابیطالب بن ابیطالب و امده فاطمه بنت اسد بن هاشم قال ابو جری
اول اسمیت ولدت با شمسار من خنی و اخوة آن او اولان که با او اند که از جانب پدر
میرد و نامش پسند و بعد از آن حضرت حسین رضی الله عنهما و بعد از آن امام محمد باقر و بعد از
محمّد ائمه اوست و بعد از آن حضرت بعد از آن حضرت و بعد از آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم
و کانت امی ابو جری علی بن ابیطالب و کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب
علی طاهره کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب
امده که در همین ولادت و طاهره که کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب و کانت امی ابو طالب
تکم بر خیزم و قول مصعب بن عمیر بود که در جده فی الکعبه احدی من ذریه مصعب الخوف الایم
فقد توارثت الاختار ان فاطمه بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علیا فی جوف الکعبه و انما الخیار
عاشیت الی یوم و ما در صغر من کامل حال او گشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکفل وی رضی الله
عنه هر چه که گفتند و از بجزیه اسلام و نماز که زود او را و عیال مقدس بنوی صلی الله علیه و سلم
پس از آن که بطرف بجهت و بسیار از صحابه بعین بیان رفتند از او و سلمان و محمد
قد کتب رضی الله عنهما و فضل از بنی بار و ما در صدیق اکبر رضی الله عنه که در آن زمان محمد و ابی اسحاق
و عد شقی و بعد از آن که کتب علیه مجاور بن جبر الی الخیار قال کان من نساء امده علی بن ابیطالب رضی الله
عنه و ما در راه بر بنم الخیران قرین اصابتهم از مرتبه شریکه و کانت ابو طالب رضی الله
عنه که در آن زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم العباس عمه و کانت من امیر بنی هاشم با عباس ان احاک با
طالب کبر العیال و قد اصحاب الناس با تری من هذه الازمه فانظر فی باب الیه تحقیق من عیال انقده من
بنیه و بعد از آنکه در فکفها عنه قال العباس ثم فانظر فی انما العیال با طالب و قد
ایمان شریف این تحقیق میکند که عیال کتب علیه السلام با هم و کانت ابو طالب انما شریف ای

بنی هاشم

ادبها فنزلت يا محمدت سبها حتى قالوا فاقسمت ثم ائتمت قال فعلى بدعواتها
ان لي بها حرامتم وسؤوا وكان علي اذا جعل الميت قتل وازا تجل انك انكفرت بالسوية
وسلم سبيل في حرمات الامامة فنزلت الا انك في كل انكفرت فلو انك انكفرت بها او رد اعز لك
في كتاب المناسك من غير انكفرت به فلو انك انكفرت به فلو انك انكفرت به فلو انك انكفرت به
دوسم قال في حرمات الامامة صلى الله عليه وسلم او قال عا رسول الله صلى الله عليه وسلم في عبد المطلب
اسم خاتم النبوة قال ما طوارق النبي الطوام كما هو كان لم يمس ثم دراية فخره واهي ردا
في حرمات الامامة صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد عبد المطلب الذي ابوتك اية فاحته دلي ان سرمان
وقدر اتم من هذه الامة ما قد اتم فلما يك ما ياتي علماء ان يكون الحق وصاحبي وورثي فلم يقم اليه
احد فقت اليه وكنه اصغر الخوم قال اطلب ثم قال قلت فزات كل ذلك اقوم اليه فقول اجلس
حتى بان في الثالثة فرب يده على يدي ثم قال فبتك درت ابن عمي دون عمي واهج الترس
عنه علي رضي الله عنه قال اطلقت يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ابتنا الكعبة فضعف رسول الله
صلى الله عليه وسلم على مكبي فنهض به علي فلما راي رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفه قال اني
فجئت فنزل بي الله صلى الله عليه وسلم وجلس و كان اسدي ابي فضعف على مكبي فضعف
اليه وقال علي عليه السلام انه يجئ الي اني لو انك كنت اقول السمان فضعف على الكعبة وعلما
منه فضعف على مكبي فضعف احواله لازله يمينا وشمالا وقد ادا اوم بين يديه فاحه فاحه فاحه
فيه كان في الله صلى الله عليه وسلم اقره فضعف به فكنه كما يكبر العوارير ثم نزلت ما اطلقت اينا
وهو رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي حتى تواريها البيوت خشية ان يلغانا احد وازا تجل انك فجون
كفار حتى تمده بر ايداي انكفرت صلى الله عليه وسلم وبعثت انك بعد فيه نصير بانك فخرت تخني
فرضه فانه فخر من انكفرت صلى الله عليه وسلم فحسبه ونداني مبارك انكفرت صلى الله عليه
وسلم بالاي فخره بوسد ما كاهار ودرعلا افند وهر رفان انكفرت صلى الله عليه وسلم اطلع تبايد
و بعد ازان عنك فخرت بكونت فخره و باخفرت بكونت قال ابو ابي في حقه ال

يقول قلت بعد ان قال صلى الله عليه وسلم من اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابطال وبعث النبي صلى الله عليه وسلم من اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم تحت اذان الاضداد صلوات الله على من اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وقال ابو الغضنفر في الامم فاداه ابو سعيد طلحة بن عبيد الله بن ابي طالب رضي الله عنه في ابياته
 من عاهة قال في رواية اخرى فاداه ابو سعيد طلحة بن عبيد الله بن ابي طالب رضي الله عنه في ابياته
 خلال الامم اذ اخذت عليه فقال ان استقبلني بجمرة فطقتني فغزاهم وعلقت ان ابدت فقله
 في حذر ان ابا سعيد طلحة قد فرغ من الصغرى فنادى الا قام منها يارحم ميرزا الباقية فقال يا ابا
 حمزة نعم ان قد كنتم في الغيبة وقلنا ما في ان ركوبتم واليات في اسر ولا طموت فكيف ما طرقت اليه
 فخرج اليه علي بن ابي طالب فاحمقا من حين فعدله على السلام وادور فضال من شئ في حذر جاور
 ثم ذكره فقلتم على ابي طالب رجوع في تحقيق شئ في ابي جبار في درين في قوله في رواية
 وسيددهم في دران سبكا در ان اجناب استاذكم في علم الطول في قوله في رواية في حذر
 حضرت صلى الله عليه وسلم مطاع سدد و جاور از سابع سلام بطرف كغرت على الله عليه وسلم ودر
 الحكاه كغرت صلى الله عليه وسلم كما في رواية في حذر من تقي ان اجناب في حذر
 اصحاب فلما عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجون منضو اليه وبنين موم في الشيب من صلى الله
 ابي طالب و ابو بكر وعمر طلحة بن عبيد الله بن ابي طالب والحارث بن العمة ودر خط من السلي في حذر
 خدمت اب ودر من را في حذر من اذ حضرت تقي را حكام بافت اجمع الحارثي عن سيد بن محمد بن
 رسال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان يسلك الا و بما و جوي حال كانت
 بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تملكه وعلى سبك الا و بما و جوي حال كانت
 بزيد الدم الاكثره اخذت قطعة من حجر فاحرقتها فالصفتها فاستمسك اليوم قال ابن اسحق فلما تقي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابي ابا اول سيفه ابنته فاطمة قال اني سبنا عن ادم ابنته فوالله
 لقد صدقني اليوم ما و ابا علي بن ابي طالب سيفه وقال ابن اسحق في حذر من تقي التوحي

فقال والله اني اعرف من كان في حذر
 حذر رسول الله صلى الله عليه وسلم

ورواه بن سعد عن ابن الجوزي وغيرهم اخرج مسند عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال امر معاوية بن
 ابي سفيان سبنا فقالوا يا منة ان تلبا تلبثا لا انا ما ذكرت لك قالوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عن جده ان يكون بين طاهر وصغير ابي ابي ابي من سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في وفد طه
 في ضمن من ابي فقال صلى الله عليه وسلم ان الرضا والصبران فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انما من جنى الله بكره يجره في دار من موسى الا ان الله يهديه وسنة قول نعم حيا لعطين بده
 الراية رطل يبيع وروز وكبه الله در مور قال قطعا وان جنة فقال ادعول علينا فانى بر ارد نصوتى
 بغيره ومع الراية الفيض الله عليه ولما نزلت بده الآية قل قالوا اينع الجبارين و اينما كم فعات رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عليه وعاظمة و حسنا و حسيا فقال لهم جولا ابي و اخرج الامام كذا عن ابي عمر بن
 عيسى قال القطار عبد بن عباس اذا ما هتف ويط فقالوا يا ابا البرهمس على الا فقوم عنها طاما ان قلنا
 خير عهدنا لولا فقال ابن عباس بل انما اقوم لهم قال وهو يمشى مع رجل من اهل بيته كان فاشدا واخذوا فلما
 نزلوا قالوا قال يا مغيض لوميه يقول ائت وفت وفتوا في رجل من عشره فدايل بيت لاصد غيرة
 وفتوا في رجل قال النبي صلى الله عليه وسلم لاجل الله لا يجره الله ابيد ابيد ابيد ورجبه اسود
 رسول يستوف لهما مشرف فقالوا بن علي فقالوا انه في الرجل طعن قال ودا كان اصدم ليطعن قالوا
 وهو اردنا يكاد ان يجره قال خفت في عينه ثم في الراية ثانيا فاعطانا اياه فجا اهل بيته
 حتى قال ابن عباس ثم لعنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما بسورة التوبة فبعت علينا فاقدمت
 وقال لا يذهب سباب الارجل سوى داره فقال ابن عباس و قال النبي صلى الله عليه وسلم لبي ابيك النبي
 في الدنيا والآخرة قال وعلي عابس نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واهبل على رجل منهم فقال انكم
 بوالسبي في الدنيا والآخرة فابعد فقال النبي انت ولبي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس وكان علي اول
 منه امر الناس بعد فذبحته رضي الله عنها قالوا انذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضوه على علي ودا
 ومن وصين وقال فامر به الله ليهيب عثم الرضيل البيت و نظيركم نظيرا قال ابن عباس وشر
 علي فغضب فغضب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكان قال ابن عباس وكان الشكر كون بر من رسول

الظيم الكرم سماه الله عز وجل العظيم والمؤيد رب العالمين وعنه ام سلمة رضي الله عنها قالت لما كنت
من النساء التي لا فرق بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين غيره من نساء بني النضير
فدأه عمر بن الخطاب على امرائه فقالوا ما فعلت فقلت رضي الله عنها كما كنت منهن في حاجته قالت فاجابه
فكانت امرأتين فقلت ان لذي القاد فزوجها من البيت فخطبها فداها ما كانت منه اولادهم الي الابد
فكلمت علي بن ابي طالب رضي الله عنه وسلم فدخل يساوره وبعثا به فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فكلمت علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال بيننا وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم اخوة
وكل في مكانه فمضى اخوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وعنه عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطيت عبادة وعن زينا
ابن ابي عمير رضي الله عنه قال قال علي وفاطمة ومن وجعنا اننا حريصين حارث بن مسلم لم يراة
مربوبة قال كان احد بنات النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة ومنه لولا علي رضي الله عنه
ادخلت مع امي علي وابنته فمستبها منه فدارا خباب بن ابي لهب على ففاحش ما في من رجل بعدا
منه ففاحش ان احب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم علي ولا علي في الارض امرأة كانت اصلها راء
الله صلى الله عليه وسلم من امراته اخرج غيره الا ديت كلها الحكم في الاستدراك وافرح اليه
عبد الرحمن بن ابي ليلى عنه ابيه قال بلغ وكان لبيد معد ان الناس قد اذكروا منك ان يخرج في البرد
الملك يهوى يخرج في الخوف والنوب الخليل فخال ولم تكن مواكبهم قال علي قال فان رسول
صلى الله عليه وسلم بعث اباهم وفقدوا لواء فخرجت فوجدت لواء فخرجت بالباس فقال رسول
صلى الله عليه وسلم لا تعطين الولاية بحسبه ورسوله وبحسبه الله ورسوله ليس بالرسول اليه
اراد فتقل في عيني فقال اللهم اكف اذى لؤي البرد قال فادبرت حرا بعد ذلك والبردا و آخر
ابي جعفر محمد بن علي عنه ابي بصير بن سعد بن ابي وقاص عن ابي قال كما عهد النبي صلى الله عليه وسلم
ووعده قوم جلوس فدخلوا بكرم الله وجهه فلا دخل حرجوا فلما حرجوا لم يوافقوا
احرجوا وادخل حرجوا فدخلوا فقالوا ما انا اذ قلنا واخرجكم بل الله اذ قلنا اخرجكم

عن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا أنت باعلى نصيبي وامني وانزع عن علي رضي الله عنه
قال والله الذي فطمه الله وهو الشجرة اذ لعهد النبي صلى الله عليه وسلم الي ان لا يجزي الا من هو مني ولا يخفي
الايمان في طاعت من مني وعبد مني ولا يطلع على النبي صلى الله عليه وسلم الا من اذن له فقال لا تسلمني ولكن نظروا الي
سيرة من يبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاني اعلم انما انقضت الله والبعث عن ابي ذر غيبي
عنه يوم يبعث من عبد الله من مني سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول كنت اذ فعل علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم
سيرة من كان له صلى الله عليه وسلم فقلت ذلك من لم يكن صلى الله عليه وسلم في ذلك الا ان علي بن ابي طالب
راودن قال يا علي رضي الله عنه كنت واعد اذا سمعت تطيب فاذا لم تكن ابغيت في اخرج
عن محمد بن ارامته بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا انت باعلى مني والوجود
انت مني وانما منك اخرج عن سليمان بن عبد الله بن الطاهر عن عهده على كرم الله وجهه قال من كنت
فانما رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل مني فانا افضل مني فانا افضل مني فانا افضل مني فانا افضل مني
هديت فام الى الرسول صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ما اخرجني من بيتي فقلت يا رسول الله ما
لم اشك شيئا قبل ذلك فقال ما سالت النبي شيئا في صلواتي الا اعطاني وما سالت نفسي شيئا الا قد
سالت ذلك واخرج عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا نزلت
الرسول فخذوا بهن قبض مما بين يديكم صدقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي رضي الله عنه خرج من بيته
قال كم يا رسول الله قال بدبار قال لا يطيقون قال نصف دينار قال لا يطيقون فقال لكم قال العشرة
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لم يرد فانزل الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نزلت
صدقة اناية وكان علي رضي الله عنه يقول صدقة من ثمة اناية فخرج النبي صلى الله عليه وسلم
الاشراف قال حدثنا القاسم بن علي بن جعفر بن محمد قال اخبرني ابي موسى بن جعفر بن محمد
عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي بن ابي حمزة عن ابيه جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم اخذ بيد حسن وحسين قال من احبني واحب مني وانا باهوا له كان موثوقا
بعم اليقظة واخرج الحاكم مسندا بالاشراف والاشراف قد راوا ابو الحسن بن محمد بن يحيى بن ابي طاهر

الوفاء

الصفحة الحادية عشر من كتابها
عنه عن علي بن ابي طالب قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عليه السلام ما كان في خلقه من خلق الله تعالى الا بسيفه والون لول ولا يدركه الاثره فكان رسول الله
صلى الله عليه وسلم على ابيته في حاله وسيرته من بينه وبينه وسكانه عابده فاصبح حتى يفرغ الله عليه
تسعة عتبات من صلاة ولا يقبل الا السجدة درهم تسعة من عطاياها اربعة وسبعون مائة انا اياه
ثم قال ابي انا من عترتي فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا النبي بن علي وانا ابن ابي وانا ابن ابي
ابن ابي وانا ابن التميمي وانا ابن الداعي في ابي ابي وانا ابن السراج الكبري وانا من اهل البيت
كان جبرئيل ينزل اليها ويحضر عندنا وانا من اهل البيت الذي اوتيتهم الرهن وطهرهم تطهيرا
وزا من اهل البيت الذي افترقوا من ابيهم على كل مسلم فقال تبارك وتعالى ومن يوقر حسنة
نزله فيها حسنة فافترقوا عنه فموزر اهل البيت واخرج النسا في نه الحديث من طريق آخر في قوله انا
اهل فقط واخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال ان سمعوا ابا فحين من محاسن الاضمار بعضهم
علي بن ابي طالب في عام سنة فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لابي انا من اهل البيت
بعضه منهن وعنه جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فاجاء فقال انا
لقد طال كراهي ابن عمي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اشجيتي ولكن انا اتيه وعنه ابي سعيد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي يا علي لا يحل لاحد ان يفتنه في الله عز وجل فيك
وسكركم وابراة النبي صلى الله عليه وسلم ابراهيم سدا لاجاب ابي علي وعنه علي قال لقد عهد الي النبي
صلى الله عليه وسلم النبي الا سي انه لا يحبك المؤمن ولا يبغضك الا منافق وعنه ابي عبيد
ابني صلى الله عليه وسلم حينما دعيت علي قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في
يقول اللهم لا تمتني حتى تسبني فلما بالجد عمل احوال حضرت من نهي رمة الدعوة ونضال اهل البيت
در اصل جليل احوال فقهه كقول رجال رامي بانك دانت از شجاعت وقوة وصحة ودعا
بسر محمد النبي اكرمها اطلاق را احد فضائله فليس من وجهه وانه من خلقك وادب من خلقك وادب من خلقك

سواءی متولد شد تحت نوله مختار مات از انفاق در منافق حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه
میرشد و فی الرافضی کان از منشی کجا و از امامت بنای بر علی امیر المومنین فاروق
تخصیص و بقره السید السید السید و الی و از امامت او العرب و اول تحت الحاکم قوی
صالح او را خطا المأمور علی منصور علی من لافاه لیه من علی علی قوی او و تابعه چون حضرت
انرا در کعبه بزمه آمد حکمت برای او مسلم شد قال النبی صلی الله علیه و سلم فیما تجازونه سما علی
الوازیه فذرا علی کعبه و در سوره و کعبه در سوره فاعطاه علیا و از آنجا مبارزه نوان
و مخالفه سمان خدا الهی انرا در سوانج اسلامیه او در فرقه و در امرت عمره تجلیه از آن
منوکه گشت و انکه کریم بدان ضمان اختصوا الایة در زمان دی و رفقای وی مارل شد
انرا بنی هاشمی من علی بن ابیطالب رضی الله عنه انه قال انا اول من یکتوبین بیدی الرحمن للخصم تعظیم
الغیبة و قال قیس بنهم انزلت بدان ضمان اختصوا فی بیوم للذین تجازوا و ایوم بدر عمرة
و علی و عبیده او ابو عبیده به الدار و سبیه بن ربیع و عبیده و الولید بن عبید و از آنجا
فشونه و صراحت و از کسی برده نداشتن و دفاعه خود را بسبب بیایه و در اوده نعم لکن
خدا الهی انرا در نبی مکر و حفظ بیت الانبیا من خدا انرا حکم عن ابی سعید القدری قال لکن
علی بن ابیطالب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال قینا خطیبا منسوخة یقول ایها الناس
لا تشکوا علیا فوامدان العینین ذوات الله و فی سبیل الله و انرا ابو عنان احاق بن کعب بن
عمرة عن ابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی شوشن فی ذات الله و از آنجا صحبت تو ختم
و این هم ختم مثل اتمام در اتمام منصب کن و برای معرفت و حکمت قویه بکار بردن و عالم این
حکمت در انرا و نفس مخلوق شیعه چون فیض الهی داعیه اعلاهی کل الله و در نفس او خور و کفایت از
میان افتاد و بلبلیه این غله شدت او و ختم و انکس علی انرا شروع ساخت پس سعادی مکر و بیسم
که تغییر از آن باخود ره دل الله صلی الله علیه و سلم و مولایه او و بعلط و بی و وارث و امامان
کرده مشهده انرا حکم عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انکم بتولانی فی الابد و الابد

ملك صاحبك عمرو بن قنبره كثر من قنبره فقال لا والله لا رصيت من الامير المنى فهايت
فيما لم يزل يناديهم وادله بسوء فقال الربيع بن ابي عمير اسديا امير المؤمنين يومئذ من على كفة فلم يزل من
واشرب على باقها فلم يزل ويقول يا الله لا يحب لي في من لونه الا ادرى والله فقال علي بن ابي طالب
بما تكلم به في هذا الموضع على خلق الله لا يدرى في الاكبر في من لونه الا ادرى فقال لسا رجل فرغني
بالوجه في من لونه حتى انكروا على الربيع في نية لادخلوا ربه وعرضوا على ابي بكر بن ابي طالب فاشرفوا
على الاكبر منهم الا انهم لم يسموا في الكلام على السواء بل قالوا كل من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب
كل من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال
من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال
في من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال علي بن ابي طالب في من لونه الا ادرى فقال
اليرموك طقت فمضى بشي سمعت ان سمعت من فنته تجاها فاصعبا يعجز عمام وقد افرعها فلا فخصها
لكنها ذكرنا ذلك لا امير المؤمنين عمر فادبر وقال يتعوى حتى انتهى الى الجور رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقرب
حجرة منها واجابته امرأة فقال ام ابوصم قالت لا فر في المغنات فادبر وقال يتعوى حتى انتهى الى
وبه يوصى الترتيب به فقال امير المؤمنين فقال بولا الصداق ابعين عمام وهم موعون قال الا
ارسلت علي قال لا احق بانك قال يروون العقل فلا هي اسكار اجد والبعض فانيع منها ابرده
قال عرفان الابل تلوح قال علي والبعض عرض فلما ادبر قال عمر اللهم لا تشرك لي شدة الا وهو حسن الاشياء
وعن الحسن بن السمرقاني رجل اتيا امرأة من فرس فاسود عماما بانه وريار وقال لا تدفعها الي في
نارون صاحب حتى يتخمس طلبا حوامت جارا اعد بها البها وقال ان صاحبها قد مات فادخني الي ان ابر
فابت فنفق عليها باهلها فلم يزل الوهاب حتى دفعها اليهم بسبب حولا آخر فجا الا فر فقال ودخني في
الديانة فقلت ان صاحبك جاني وزعم أنك قدمت فدفعها اليه فاختصم اليه ما اراد ان يقض
عليها وروي انه قال يا ابا بكر لا تخاف منته فقلت انك لست ان الله ان لا يقضي فيها فادخني الي على
ايها ارباب دفعها الي علي وروى فيها فذكرنا بها فقال الربيع فلما لا تدفعها الي واحد ما دون وجه

قال علي قال ان ما كان من اهل البيت يبايعة حتى نذرها اليكم فمن علي حتى نذره رسول الله
عليه السلام اليه ان بين فرجهم رجاية وقها في حرة عزت ليعطوا فيها الا بسقطا ولا
تأخر دلوها الا في حق ساقط الاربعه في حرمهم الا وما يؤمنه جزا حرة ضارح اوليا حرم
كادوا يمشون حال علي الا في حقكم فان رضىتم انتم انفسا ولا لا محرم بكم من علي
رسول الله عليه السلام علي بن ابي طالب من القبايل الذين حفروا البرية التي فيها
شجرها ودرهمها فلا يبيعون الا في حقكم من فود الذي عليه السلام لانه اهل حرة ورسول
النصف لانه ابك من فود والراية التي كان فابوا ان يرغوا فانوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فغوه
عند مقام البرية فقصوا عليه الغصة فقال ما افضى بيكم من سبي بده فقال جل من العوم ان علي بن ابي
طالب ما تسوا عليه الغصة اجازة وغدا الحارث بن علي ان جابه رجل امرأة فقال يا امير المؤمنين
علي بن ابي طالب مني مخونة قال فصد علي بصره وصوبه وكانت امه حبيبة فقال ما تقول هذا حكاية والسر
امير المؤمنين يا بني فخور ولكن ان كان ذلك العود فليس غشيت فقال علي فذاد بحكك لعلها فيها
لها يا بل وعمر بن عبد الله قال ان علي بن ابي طالب فغوه علي حارثية في طهر واحد فولدت ولدا فادعوه
فقال علي لادم لم يظيت لفت لنا قال لا وذل لا فظن ظميت لفت لهذا قال قال انكم سمر كمشاين
ان معكم بيكم من اسما بالة و اغشيت بالة التي في الزينة البارة فذكر واذك النبي صلى الله عليه وسلم فغوه
ما احد فيها الا ما قال علي وعن حميد بن عبد الله بن زياد الذي قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال
علي يا علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم فقال الحمد الذي جعل فيها الحكمة اهل البيت اربعة من اربعة
او صلى الله عليه وسلم بركات حضرت بنو علي الصلوة والسلام والخيرة كسنة ودرهم او عن اربعة
عزات اربعة برفعات كسرة طهور فرمهم وفضل النبي همت بخت رادكارا وعنه ما بسباري ان مقدها
وي كرم الله وهدى اربعة برفعات كسرة طهور فرمهم وفضل النبي همت بخت رادكارا وعنه ما بسباري ان مقدها
رسول الله صلى الله عليه وسلم هي اسمان واما ما لا علم الغضا قال فرمهم به علي صدي فقال ان
سببه كرمه وفضل النبي همت بخت رادكارا وعنه ما بسباري ان مقدها

2

واما بانها يمكن ان يكون المصنوع ليوست ردها الى يوسيد واما من الغنوت ثم ردها الى
 مجدبت لخط نجسها ردها الى يوسيد انتهى ما حصل كلام الفخار و يمكن ان يربط بين
 باعداد اعداد يكونه من اربعة اعداد ان كان لا يكتفى من اعداد اعداد فانه من اعداد اعداد
 العلم وعلى بابها ليس في ذي من غير اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد
 السطوي فيهن لا يصح من قبل ان تذكروا ملكه من اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد
 ينظم ولا يصح ان يسلحها لا يعلم ان يكون اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد
 المجدد فاذا دب السارد في الطب ان اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد اعداد
 قال قال انا عاف عليكم ائني من طول الامل وابتاع النهوى فان طول الامل مني الاخرة وان اطلع
 الهوى بعد عن الحق وان الدنيا قد تزلزلت بديرة فان الاخرة معتبرة وكمثل واحد منها يكون كلوا
 من ابناء الاخرة فان اليوم عمل ولا صاحب فدا من اجله ووالجس فاجت على طوبى لكل عبد
 لو عرف الناس ولم يعرف الناس وعرفوا الله من زمان اولئك من يوم الهوى على عنهم كل فتنه
 مطلة ويدخلهم في عنة ليلين انيك الذابح البذر ولا بالجماعة المرادين وعنه عطاء من الي ارباب
 فان كان علي بن ابي طالب في اعدت من غير امره اربابا فاصاه فقال وصيكت تقوى الله لا بد لك
 لقاب ولا منتهي لك من يوم ملك الربا والآخرة وملكك بالذي يوزك الى الله فان بها عنده عطا
 من الدنيا وعمر زيد بن وهب ان نوحه فاب عينا في ناربه فقال يقضى القوم ويكف العقب وعنه عمر بن
 الخنفي عن علي قال اكنتم في الغنطه واقوا الصلح لا تخذ العلوب عن المارت عن علي قال مثل الذي في الامان
 والقرآن مثل الاخذ الطيبة اليه الطيبة الطعم ومثل الذي لم يحج الامان ولم يحج القرآن مثل الغنطه
 خيمه زري الطمو وعنه محمد بن عمر بن علي قال قيل لعل ما راكبا بالمرس جاورت المقبرة قال اني اجد جهم
 صدق يكون السرد ويكرهه الاخرة اجزه هذه الاحاديث كلها البكرين الي بسنة وفي الصعق
 عن عكلمه كرم السرد به ناس نيام اذا ماتوا انتبهوا الناس من زمانه انه منهم بابا يسمع
 لاخطا بالانذرت فيها ابك ام تعرف قدره فيمنه كل امر ما يمتد في نفسه فتمت ربه

لا يدرك تحت لسانه من حذب منه كثر اخوانه من البرز يستعد لهم فترى بالهناج حاد او دانت
 فترى لا يظفر الا بالمال الخبز عند البلا تمام المحنة لا يفرج مع الغنى لا تمنع مع الفقر لا تصنع مع المم
 والتمني لا تصرف مع سوء الادب لا راحة له عند لا سود ومع الانقام لا يفرج مع تكرار الصورة
 لا يهتبه كالكذب لا يكرم اغرمه انفقوا لا يستغنى به من الغنى لا يهاب من العافية لا اذ اعصى
 في اجابتهم اسم الله عز وجل ولم يحد طوره آفالة الا فانه تذكرا بالزينة التي هي من الله
 فعرضت في الهياكل كروضة على من يركبها للابح الغيب ما يجره كبر الاعداد انضامهم بكيدة الحكمة صالته
 المؤمنين الخلق ما في مساوي العيوب اذا حلت الخفاير ضللت انذارهم عبد الشهوة اهل من عبد الرقبات
 سفاط عابدهم لا ذنب له كفى بالذات شيئا للذنب السعيد وعط بعينه الاجسام يغفل اللسان ان يفر
 الفاسد الشقي الغني الفعيل الطامع في وفاق الازل تيسر العيب من بلك كيف بلك العيب محرجا
 كيف بكما اكثر مصاربه الله عز وجل تحت برفق الاطعام اذا وصلت اليك النوم فلا تفروا احصاء يقبله
 السر اذا قدرت على خذك فاجعل الصغوة شكر القدرة عليه ما انتم احد سببا الا طهر في فلمات سببا
 وعلى صفات جهل التعديل يستعمل الفقر ويعيش في الدنيا قبل الفقر او يحاسب الآخرة سببا
 الا غيرة لسان العاقلة حادة قلبه وقلبه لا يحق في انسانة اعلم برنق الوضوح والجهل نظيره الرشيح العلم
 فيه من الال تعلم عبرتك انك تعلم من الال العلم الا والال يحكمهم عنده فقم ظهري عالم منك وبك وجاهل
 منك في الغنى وبك الناس ينبتك في العليل اناس منكم اقل الناس حجة اقدم علماء اذ حجة كل امرئ ما
 وانه كرامات ما ذكره صاحبها في ان غنة الا منغ قال تيسر على امرئ ان يجمع في طين فقال سببا
 الكاينم وبها موضع رجالهم وسببهم مهراق دماينهم فينة من ال محمد صلى الله عليه وسلم يقبلون بهذه
 العوصة بكل عليهم سما والارض وعنه جعفر بن محمد عن ابيه قال عرض علي رجلان في خصوصية فبينما
 جدار فقال رجل يا ابا عبد المؤمن الجدار رفع فقال علي رضي كفى يا ابا عبد الله ففض بين الرجلين فقال
 فسقط الجدار في الحارة فاكنت مع علي بن ابي طالب بصغرين فزاسب بغير ابيه اهل السام جا وطرد
 في فاقوا عليه وجعل يخل الصفوف حتى انتهى الى علي فوضع مسفوه ما بين راسه والذنك

وجعلوا كرمها بحران من على ايدى اهلها الطامه بين النبي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحمد لله
 ذلك اليوم والحمد لله وعنه علي بن ابي طالب ان عليا حدث حديثا طويلا في حق علي بن ابي طالب
 عليك ان كنت عداقا قال نعم فدعا عليه فلم يعرف حتى ذهب صبحه وعين لبي در صموا اذ غاب
 بشي رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا عليا فاجابت بيته فنادت فلم يجبي فعدت فاجرت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي اعد اليه ادعوه فان في البيت فان عدت اما دية فتعوت فعدت
 نظن فصارفت فاذا الرج طعمون ريسها اذ فدانية فرج التي فشرقا قلت ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يدركك فاني لم ازل انظر الي رسول الله صلى الله عليه وسلم وسيدا الي ستم قال يا اذ
 فاساكت فقلت يا رسول الله عجب العجب رايت رج نظن فابوت علي ريسها اذ فدانية فقال
 يا ذان سد لا كرمها بحران في الارض وقد طموا بموتها آل محمد صلى الله عليه وسلم وعنه فذاتين
 ابي فضال قال فرجيت من الي الي مني فابو العلي وكان مرهبا فقال يا ابي اسكتك بل يا ابي اسكتك
 لم تكلم الا عراب حبيته فاعلم الي اذ منته فان اسكتك فذو كلك محاببت صلوا عليك وكان ابي فضال
 من اهل بدر فقال علي انك بيت من وحي هذا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي ان لا اموت حتى
 اوتيت ثم تخضب يده بيخي طرية منه يده بيخي يامته فقل الوفضال من بعضين واخرج ابو عمر عن عبيدة
 قال كان علي كثر التواضع اسما او ما ينظر انما ان تخضب يده من دم يذو يقول والله يخضب
 يده من دم يذو ليشير الي طرية ورس خضاب م الخضاب على ولا جبره وتصيب اذ اجابا علوم وديبته
 كرحم كرد قرآن را كهنوا كهنوت جعلي الله عليه سلام وشره يذو له وجه اسرا الكين تقدير ما عدسوس ان
 لشد افرج ابو عمر من كدره بن خلف وعلي بن ابي طالب عبيد بن مسعود من المهاجرين وسامه ودا الي خلافة
 بره خبيث بن ربيعة مولى لهم ليس المهاجرين وماز جميع اذنا بعين قرآن ما ازدي رواية کرده اند
 ان صح ما كان باقتضا طمنا الجودي في شرح السنة والفرار المودفون اسدوا قراره تم الي الصحابة
 بن كثره فاني اسد الي بن كعب وعبد الله بن عامر اسد الي عثمان بن عفان اسد عامر الي علي بن ابي طالب
 اسد بن مسعود وزيد بن اسد حفرة الي عثمان وعلي بن مولانا فزولك الي صفا الله عليه وسلم فربيت

١٦

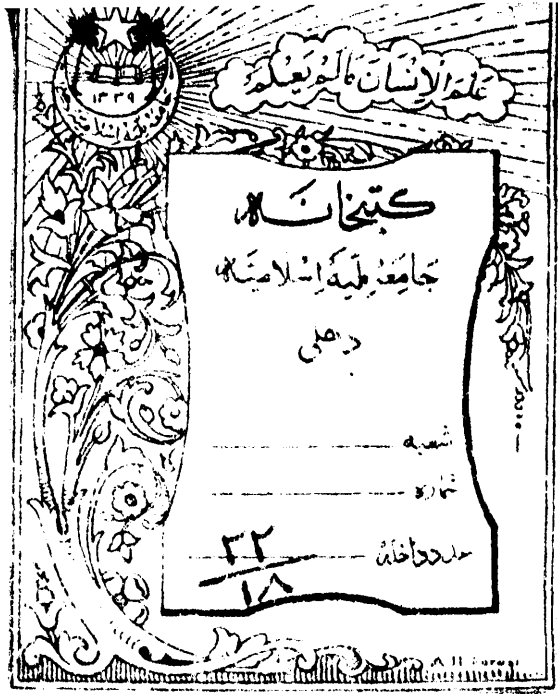
وغيره که بانی است از این جهت باینکه بخواهد از این امر با خبر شود و یا هم بر آن عمل نماید باید که
صلى الله عليه وسلم را بشناسد و حال آنکه طبعی است که هر کس با او آشنا شود با او محبت نماید و این صفت
علیه السلام از صفات انبیا است و اگر کسی از صفات انبیا با خبر شود و یا هم بر آن عمل نماید باید که
شماره از صفات انبیا را بداند و این صفات را در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
حدیثی است که در آن آمده است که هر کس از صفات انبیا با خبر شود و یا هم بر آن عمل نماید باید که
قبل از آنکه بر کسی تسلیم نماید که او از صفات انبیا است و این صفت را در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی
در دسترس است و اگر کسی از صفات انبیا با خبر شود و یا هم بر آن عمل نماید باید که
در احکام بسیاری نقل کرده است خصوصاً در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
این نسبت همه و افراد مذکور هستند و در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
رضی الله عنه یافته میشود و در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
صفات از این کلام مستخرج است و در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
بر در صفات انبیا که در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
بجهت باینکه در این کتابها در دسترس است و در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
رحمه الله سبحانه و تعالی و این کتابها در دسترس است و در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
ادست خطای ساری بآن مشغول نمیشود باز در زمان پیشین بسیار در مسایل جنبه و وزیر در تفسیر
ملکات آن بود و این در عظیم و توفیق او دور و در حدیث و مناقب و فضایل او در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
ساخته اند و صفات انبیا را در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
بود و با اصول آن حوادث را با سینه در فتنه الطالبین و کوفت که حضرت مصعبی گفت که هر کس از صفات انبیا
علیه و سلم را بداند و یا هم بر آن عمل نماید باید که در کتابهای معتبره از علمای شیعه و سنی در دسترس است
هر چند که ظاهر این می نماید که هر کس از صفات انبیا با خبر شود و یا هم بر آن عمل نماید باید که

الذي منه المن بن علي فذكر سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انتم خير الامم
 حتى يملك معاوية واخرج ابن جرير عن ابن عمر عن علي بن ابي طالب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انما
 اللهم على الكتاب ولكن في البلاد وعقبة العذاب واخرج ابن عمر عن ابن عمر عن ابن عمر عن ابن عمر
 الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما سمعت في معاوية فقال انما امر الله تعالى النبي صلى الله عليه وسلم
 من قبل معاوية ان يهاجبه الا على فلما كان يوم الاثنين قال علي لودكرت هذا الحديث ما فاكنت سمعا
 بعد ان اذ ملك في جوار ان فرسيه يزيد في الخصال بعد اخرج الحاكم والبيهقي عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طلع نوال العاص ثلثين رجلا اخذوا ومعاوية
 عبادا وولدا واخرج البيهقي عن ابن عمر عن معاوية بن ابي سفيان قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان
 المومنين في ارضان مائة وعطيرة والى اربعة وعشرون وعشرون واخرج عشرة فلما اوجر وان و ابن عباس
 جالس في معاوية على السرير فقال معاوية يا ابن عباس انما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع
 نوال الحكم ثلثين رجلا اخذوا انما الله عليهم وولدا وعبادا وولدوا وكتاب الله وولدا ما ذابوا في يومين
 واربعمائة رجل كان يهاكم اسيرة فكسرتة فقال ابن عباس اللهم نعم وذكر معاوية ما قبل يومه وان في الكتاب
 الى معاوية فخطب فلما اذ بر عبد الملك قال معاوية يا ايها الناس انما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر في
 فقال ان في اربعة الاربعة فقال ايها عباس اللهم نعم واخرج الحاكم عن ابي ذر بن ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم يقول
 اذا طلعت نجوم امية اربعون اخذوا عبادا وولدا وما سفلوا وكتاب الله وولدا واخرج ابو جعفر الحاكم عن
 ابي بصير ان النبي صلى الله عليه وسلم قال راسيت في اليوم نبي لكم نيزون على نيزي كاتنزي العود قال فما
 راى النبي صلى الله عليه وسلم صاحبها حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن السائب قال راى النبي صلى الله عليه وسلم
 نبي امية على نيزه حناره فاجاب اليه انما هو ذنبا اعطوه ففرت عنيه واخرج الترمذي والطحاوي والبيهقي
 عن الحسن بن علي قال راى رسول الله صلى الله عليه وسلم قد راى نبي امية يخطبون على منبره ورجلا معاوية
 وكل فزلت انما اعطيتا كراة وقرنت انما انزلناه في ليلة القدر وما ادركك ليلة القدر ليلة القدر
 ليلة القدر فمصر العتشم بملكها بنوا امية قال القاسم بن الفضل فشا ملك بنوا امية فافراي العتشم

فنهاده في الزوج مرفوع قال ابي ان عليا وابنه مكثت عن النبي اذا اختلفت النوازل فالتقوا بها
فقد اختلفت فانه كنت حرسه فكيف فكر واخرج الترمذي عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
قال في الفتن كثر وادبها فيتم وظهرت فيها اديانكم والربوا فيها العبادت بيوكم وكوفاها
اكرم واخرج البخاري عن ابي بصير قال كنت بالسرايين مسجودا وخرجت ودارت في القلعة فالتقوا
مسجودا من اهلها والاشتمت لولاه في غير ذلك مرات منك شيئا من ذلك التي اصبحت
مسجودا منك في ذلك الامر قال ابا بصير ودارت منك لاس من صا منك في شيئا من ذلك
ابن علي عليه السلام اخرج في من ابطا كما في ذلك الامر قال ابو بصير وكان مسجودا منهم فالت
عليه فاعطى ابيه ابا بصير والاخرى قال وقال ردوا فيه الى الجبهة واخرج البخاري عن ابي بصير
قال رسلني اسامة الى علي رضي الله عنهما وقال ان ليسا لك لان جفورا خلف مما تبك فعل اقول
لو كنت في سدة الاسد لجهت ان اكون محك فيه ولكن هذا العزم اراه فلم يعطني شيئا فذهبت الى
حصن وحين ابره محرفا قد رواه الى راعلي واخرج ابو بصير في حديث طويل في قتل الخوارج عبد الله
بن خنبل قالوا انت عبد الله بن خنبل صاحب سواد علي عليه السلام قال نعم قالوا فبئس سمعت من
ابيك عبد الله بن خنبل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر فتنه القاعد فيها خير من القائم والعايم
فيها خير من الارسخ والاسني فيها خير من الساعي قال ان ادركك ذلك فكن عند الله المتقون قال ابو بصير
ولا ائمة الا قال لا ائمة عند الله قالوا انت سمعت بها من ابيك فبئس سمعت من رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال نعم قال فقد موهفتة الله فخره واعنفه فقال ما كان سركم فعل واخرج الحاكم عن عبد بن وصية
الاسدي عن ابيه عن عبد الله بن مسعود سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فتنه دسم المطبخ فيها
خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والعايم خير من الارسخ والاسني فيها خير من الراكب والراكب خير من
الرسوخ قلت يا رسول الله وبيدك قال ذلك ايام النبي حين لا يامه حليل قلت فبم ناموني ان انا
فكنت انا قال كفت نفسك يدك وادخل دارك قال قلت يا رسول الله ارايت ان دخل علي
داري فارادني فقلت ان ارايت ان دخل علي بيتي فارادني في مسجد واضع بكدا وقبض

على يوم الجملة دونت الى كنت مت قبل هذا العشر من سنة اخرج بعض طرفه ابو بكر والمالك اخرج ابو بكر
من دار قال ابو بكر يوما حتى يلقوننا صفحات يجر علينا انا على الحق وانهم على الضلال واخرج ابو بكر
من سليمان بن مهران قال عدتني من سمع عليا يوم صنفين وهو حاضر على نسخة لو علمت ان ابراهيم
كسبه كذا ما خرجت لذيبي يا موسى فاحكم واولي عني ودين ابو بكر عن الشعبي عن عمارت قال لما
جاءني من صنفين علم انه لا يملك اياك فسلم باسما كان لا يستلم بها وعدت باجابهت كلوا النجس
والنساء فما اخذوا اباننا من الكروبا اماره معاوية فوالله لو قد فخذتموه اخذنا منها الرض
شتر ولا منتهى يا هائل سلطانا م م م

الهدس اولاد اقرنا والصلوة اليه على صور طاهر واطنا فدوق العجل من عثره في الكتاب الشريف المسما بالهدس
الغيا في خلافة الخلفاء الشيخ التاجر المشتهر بابن ابي ابي عبد الغفيرة الحقبة المعقر الى حمة السدح الذي عرف
ما تظن كل يوم طر المعق للذوق راس المعقنين فدوق الاخرين اسم الشريف مولوي عبد الرحيم اللهم اجعلنا
للصلين واغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات بحسنة حميدة رحمة للعالمين برحمتك يا ارحم الراحمين ٢٢٢



کتابخانه

جامعه ملیه اسلامیہ

دہلی

شعبہ

تاریخ

مدد خانہ

۲۲
—
۱۸